تذکرہ
تحفۂ سامی

تألیف: سام میرزا صفوی

تصحیح و مقدمہ از: رکن الدین ہمایونفر

Marfat.com

Collection of Prof. Muhammad Iqbal Mujaddidi
Preserved in Punjab University Library.

پروفیسر محمد اقبال مجددی کا مجموعہ
پنجاب یونیورسٹی لائبریری میں محفوظ شدہ

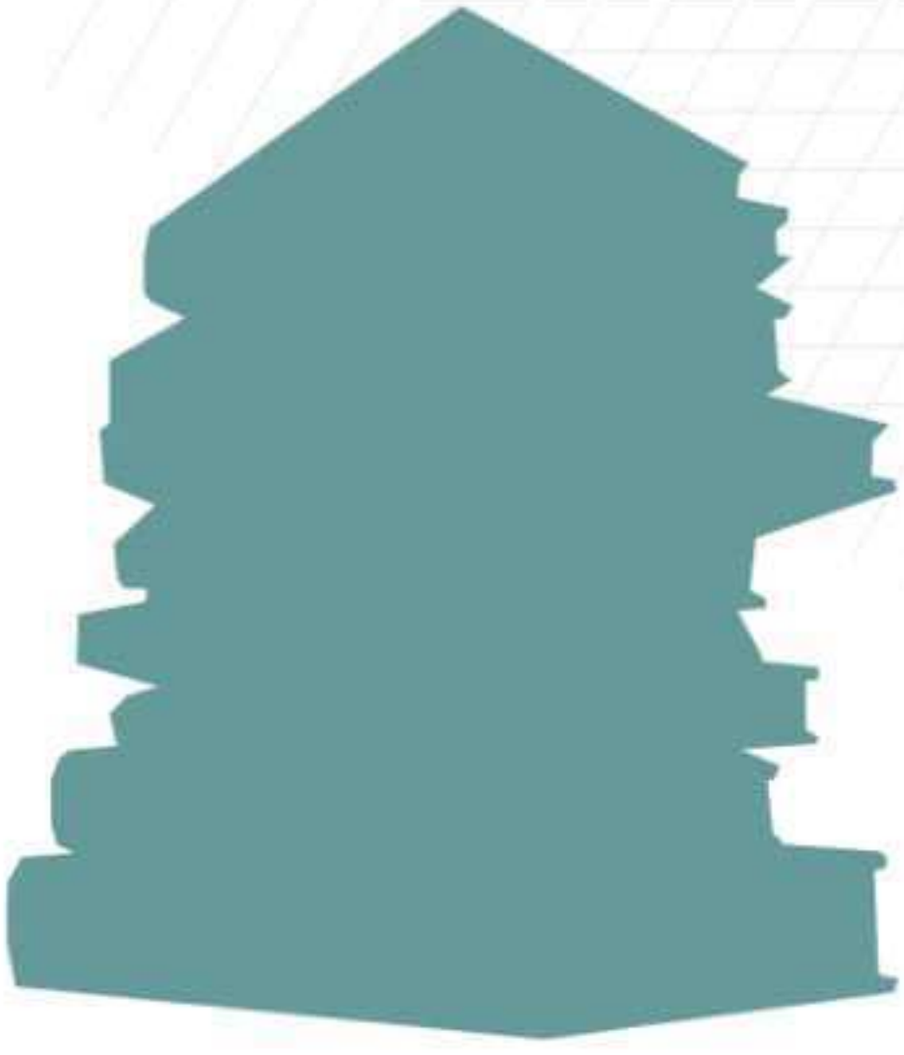

Marfat.com

Marfat.com

تذکرهٔ تحفهٔ سامی

تألیف

سام میرزا صفوی

تصحیح و مقدّمه از:

رکن الدّین همایونفرّخ

حق چاپ محفوظ

Marfat.com

Marfat.com

بنام خداوند بخشنده مهربان

تذکره تحفه‌سامی کذشته ازاینکه مجموعه‌ایست حاوی‌شرح‌حال واحوال گروهی ازگویندگان و سرایندگان فارسی زبان درنیمه اول قرن‌دهم هجری، آیینه‌تمام‌نمایی است از اوضاع اجتماعی وسیاسی واقتصادی و روابط‌عمومی آن‌عصر و ازاین رهگذر بجاست نظری اجمالی به‌علل تحول و محیطی‌که **سام‌میرزا** نویسنده این اثر درآن نشوونما یافته‌است بیافکنیم .

هجوم‌وحشیانه مغول‌بایران مصایب و نوایبی ببارآوردکه‌اگر بخواهیم از نظر اجتماعی آن‌را بررسی‌کنیم خودکتابی‌را شامل میگرددکه بیان‌جامع آن از حوصله این‌مقدمه بیرون است ، همین‌اندازه اشاره‌می‌کنیم‌که قحطوغلا ، ویرانی و وحشت ، فقرومسکنت ، بیماری‌وادبار ، عدم تأمین‌واعتبار ، بازماندگان‌کشتار مغول را چنان دهشت زده‌ساخته بودکه تا مدت پنجاه سال درحالتی شبیه به‌بهت و منگی و گنگی بسرمی‌بردند ، آثارشوم این ترس و بیم تامدت بیست‌سال آنان را برآن میداشت‌که دراندیشه‌ای جزحفظ‌جان‌بمقتضای‌غریزه‌ی تنازع‌بقا نباشندوبموضوعی‌دیگر نیاندیشند و همین امر ، سبب وموجد انگیزه‌ی بسیاری‌ازخصایل ناپسند گردید . ریا ودروغ ، سخن‌چینی و غمازی جای خود را بشهامت و صراحت و بی‌پروایی و پاکبازی داد ،

ذوقهافرومردوازویرانه‌های‌جغدنشین‌جزآوای‌شوم‌بوم‌نغمه‌ای‌بگوش نمیرسید

یك

Marfat.com

ومردم بازمانده خاطره‌ی‌فجیع ورقت‌انگیز وسوك‌آورکشتارکسان و نزدیکان خود را را هنوز بیادداشتند وآن صحنه‌های اشمئزاز آوروچندش انگیز را ازیادنبرده‌بودند. اگرنوایی‌میخواندندجزبیاد عزیزان‌ازدست رفته‌نبود و اگرسرودی سرمیدادندنوحه‌ای بودکه برگور شهیدان خود میسرودند .

از۶۳۵ . ه . به‌بعد ایرانیان برای رهایی ازمظالم مغولان و آزادی‌ازاسارت آنان در اندیشه چاره برآمدند و از نظر معنوی چنان در فرمانروایان مغول نفوذ کردندکه خان مغول جزنام مغولی نداشت و ایلخانان را رسم‌و آیین و سنت و زبان همه‌ایرانی شد و دراین‌راه چنان‌پیش رفتندکه خود ازحامیان آن شدند و درروا‌ج وبسط‌آن‌بجان‌کوشیدند .

نکته بسیار دقیق وقابل توجهی‌که ازتجزیه‌وتحلیل وقایع تاریخی اقوام‌وملل میتوان‌استنباط واستدراك‌کرداینکه:

هرزمان ادبیات وفرهنگ ملتی‌راه زوال وبی‌مایگی پیموده موجبات‌اضمحلال وشکست آن‌ملت‌فراهم آمده است و بالعکس هرگاه توجهی به‌اعتلای‌فرهنگ و زبان ملتی مبذول گردیده آن قوم وملت مدارج ترقی‌وکمال را بسهولت پیموده است ، ازدوران‌باستان ، گزارشهای تاریخ‌ایران ، بکرات این حقیقت‌را بوجه‌بارزی‌به‌ثبوت رسانیده است . می‌بینیم پس از اینکه اتحادیه قبایل آریایی درسرزمین باختری و خاوری ومیانه وجنوب ایران فراهم میآید (باصطلاح مورّخان اتحادیه قبایل ماد) وزبان و فرهنگ آریایی ماد همه‌گیر میگردد ، زمینه ظهور **کورش‌بزرگ** فراهم میآید وملت‌ایران باشکوه وشوکتی‌وصف‌ناپذیرشاهنشاهی بزرگی‌رادرآسیای‌میانه‌پدید میآورد وبنیان‌فرهنگی نووتازه‌را برای‌جهان پی‌ریزی‌میکند، و درپایان‌دوران‌ساسانی عدم توجه بفرهنگ و ادب وزبان فارسی موجبات سقوط شاهنشاهی **ساسانی** را فراهم میآورد ودر پایان‌کار**سلجوقیان‌وخوارزمشاهیان** نیز باخوارداشتن‌دانشوران وتعطیل مدارس ومراکزعلمی وفرهنگی‌تاجاییکه آثارادبی و علمی‌رادرعراق‌هریك من‌به‌نیم‌دانگ به ترازو میفروختند و از دانشمندان و اهل علم باج وخراج میگرفتندوآنان

Marfat.com

را خوار و بیمقدار می‌داشتند چنانکه **راوندی** که خود ناظر این فجایع بوده در **راحة‌الصدور** مینویسد: درشهورسنه ثمان‌وتسعین وخمسمایه درجمله‌عراق‌کتب علمی واخبار وقرآن به‌ترازومی‌کشیدند ویك‌من به‌نیم‌دانك میفروختند وقلم‌ظلم و مصادرات برعلما و مساجدنهادند ... لاجرم‌ملك سرنگون‌شد ص۳۳»

فقرمعنوی چنان فضایل‌را معدوم ورذایل‌را مرسوم‌کردکه **مغولان** بیابان گرد توانستند برسرزمینی پهناور ولشکریانی بی‌حدّ و شمر چیره و مسلط‌گردند !!

پس از تسلط مغول نیز این حقیقت بنحوی بارز روشنگر این واقعیت است ، آنگاه که **ایلخانان‌مغول** ایرانی‌شدند وبادب‌وفرهنگ فارسی توجهی‌مبذول‌داشتند و ایرانیان باردیگر بفضایل پرداختند و ادب و فرهنگ فارسی نضج و رشد تازه‌ای یافت و دانشمندان هوشمندی چون **خواجه‌نصیرالدین طوسی‌وعطاملك‌وشمس‌الدین‌جوینی‌وخواجه رشیدالدین فضل‌الله** و پسرانش مشعلدار فرهنگ و ادب پارسی شدند ، مکتب های‌تازه‌گشوده شد و بازاردانش و بینش رونقی تازه ونویافت وباردیگر نهضت‌های ملی درسراسرایران‌پدید آمد وکوشش وکشش‌هایی برای‌فراهم آوردن‌حکومتی ایرانی نمودارگردید ، نهضت **سربداران** در**خراسان** وقیام **اینجوها** در**فارس** وظهور **امیرمبارزالدین**در **کرمسان** وچند نهضت محلی دیگر را از این زمره‌میتوان‌شمرد ، لیکن ، این‌نهضت‌ها که‌درآغاز برای‌کوتاه ساختن دست‌بیگانگان از حکومت ایران‌بود پس ازاندك‌مدتی‌تغییرمشی‌وجهت‌داد ومطامع وجاه‌طلبی‌وقدرت جویی فردی جایگزین آن‌گشت و به‌همین جهات وعلل ازحمایت و پشتیبانی قاطبه مردم محروم‌گردید و درنتیجه راه زوال ونابودی پیمود ، این‌نهضت‌ها و جنبش های محلی‌که درآغازکار باحمایت و پشتیبانی مردم بروی کار آمدند میتوانستند با توجه بخواسته‌های عمومی و ملی در سراسر خاك‌پهناور ایران بسط نفوذدهند و حکومتی ملی و ایرانی را جایگزین دست نشاندگان ایلخانان سازند ، لیکن خود خواهی وخودکامی مانع ازحقیقت جویی وواقع نگری‌آنان‌گردید وبجای درهم کوفتن نفوذ دست نشاندگان مغول بجان‌هم افتادند وسراسرایران راعرصه تاخت وتاز وچپاول و

Marfat.com

غارت وکشت‌وکشتارساختند تاجاییکه مردم از بلارسته درگوشه‌وکنار ایران‌درآرزوی ظهور مردی دلاوروبیباك‌وخونریزروزشماری میکردند تا با ظهور او به‌اینهمه‌بی‌سرو سامانی پایان‌داده شودودست چپاولگران‌وسود جویان را از گریبانشان‌کوتاه سازد .

امیرتیمور گورگان که بر خلاف آنچه خودش ادعا کرده است یکنفر ایرانی **سمرقندی** تمام عیار است وباهوشیاری وزیرکی واغتنام فرصت‌وآگاهی از خواسته و تمنای مردم‌بپاخاست وبااستفاده‌ازموقعیت توانست بآسودگی‌دراندك‌مدتی‌سراسرایران وترکستان را تحت یك‌حکومت واحد درآورد ، امیرتیمور چون سودای فرمانروایی چین را در سرمی‌پروراند ازنظراستفاده‌ی تبلیغاتی مصلحت چنان دیده بود که خودرا بدودمان چنگیزخان منسوب‌داردوشجره‌نامه‌جعلی بسازد تا بتواند ملك موروثی جد مجهولش‌چنگیزرا بدست‌آورد لیکن اجل مهلتش نداد واین‌آرزورا بخاك‌برد.

رمز موفقیت وتوفیق‌امیرتیمور درتشکیل‌شاهنشاهی تیموری‌دراینستکه‌بخواسته مردم ایران جامه‌عمل پوشانده ودست‌بغماگران وچپاول کنندگان را ازگوشه و کنار کشورکوتاه ساخت وحکومتی واحدپدیدآورد وباربابِ دانش وبینش قدر و احترامی فوق‌العاده میگذاشت ، گویندگان ونویسندگان وهانشمندان وبرگزیدگان ملك‌وملت را ارج ومقامی والا می‌نهادوآنان را عزیز وگرامی میداشت**هنرمندان‌رامی‌ستود وبی‌هنران‌راازصحنه‌ملك‌میزدود .**

فرزندش **شاهرخ** ونوه‌اش **بایسنقر** چنان دراین راه پیش رفتند که افتخاری جاودانی برای خود درتاریخ‌فرهنگ وادب وهنرجهان به‌ثبت رساندند ، بازماندگان **تیمور** نتوانستند وحدت فرمانروایی و جغرافیایی ایـران را حفظ کنند و پسران و نوادگانش هریك درقسمتی از ایران‌بفرمانروایی رسیدند وسودای پادشاهی و استقلال درسرپروردند وهمین امر نیز موجبات سقوط یکایك آنان را فراهم آورد وباردیگر اوضاع قبل‌ازظهور تیمور نمودارگردید مردم ایران‌که‌تشنه**وحدت ملی** بودندازاین تجزیه و کشمکش بجان آمدند.خاصه آنکه جز اولاد تیمور حکومت‌هایی چون **قره‌قویونلوها ـ وآق‌قویونلوها ـ ازبکان، آل‌جلایر** هم در گوشه و کنار کوس

Marfat.com

لمن‌الملکی میکوفتند اختلافات مذهبی نیز براین هرج و مرج‌ها دامن میزد وآتش بی سروسامانی را تیزترمیکرد ، مردم ایران درآرزوی ظهورقهرمانی‌موعود بودند که بپاخیزدواین‌دجال‌های‌ساختگی وقهرمانان پوشالی را از میان بردارد . واساسی تازه ونوبر پایه سنت‌های‌دیرین بگذارد .

ناگفته نباید گذاشت که بازماندگان تیمور در**خراسان وگرگان** در اعتلای زبان وفرهنگ‌وهنر ایران کوششی بی‌اندازه مبذول‌داشته بودندودربار**سلطان‌حسین میرزابایقرا** به همت **امیرعلیشیر نوایی** در نشر فرهنگ وادب و علوم دوران پر شکوهی‌را آغازکرده بودوهمین‌توجه وعنایت به دانش‌وفضلیت‌سرآغاز فصلی‌نوو بهاری بارور درایران‌گردید.

عصر تحول

تذکره‌ی تحفه سامی‌امکان مطالعه اوضاع اجتماعی آغاز دوران **صفویه** را بما میدهد واز این‌لحاظ اثری بسیارگرانبها وگرانقدراست. بامطالعه این اثردرمی‌یابیم که نتایج مثبت عنایت‌وتوجه بفضل وادب‌وهنروفرهنگ چگونه معجز آسا جامعه را برای نیل بمقاصدی عالی آماده میکند ، بعضی ازکوته بینان و کوته اندیشان چنان می‌پندارندکه تشویق ازسرایندگان ونویسندگان‌ازطرف‌زعمای اجتماع‌ومدیران‌مدّبر کشورتنها بمنظور ارزش واعتبار اشعاروآثاری‌است‌که‌آنان‌میسرایند وبوجود میآورند وازاین‌رهگذر میگویند«اشعارشاعران به‌چه‌کارمملکت میآید وچه‌دردی‌رادوا میکند» اینجاست‌که **باستناد تحفه‌سامی میخواهیم اثراین‌توجه ونفوذ معنوی‌آن‌را در دگرگون ساختن قشرهای‌اجتماع نشان‌بدهیم‌وگواهی صادق‌بیاوریم.**

مسلم‌وبدیهی‌است‌تازمانیکه رفاه‌وآسایش‌نسبی‌درکشوری‌حکومت‌نکندودردنان وغصه‌سامان‌گریبان‌گیرمردم‌آن نباشدبذوقیات نمی‌پردازندوحکومت هاییکه‌خوددست بگریبان مشکلات اجتماعی واقتصادی وفساد وتباهی‌باشند نیز نمی‌توانند بمعنویات بپردازند وبدان توجه‌کنند، آنگاه‌که آسایش‌ورفاه‌نسبی زندگی وآرامش و سکون و امنیت برای‌افراد جامعه‌ای‌فراهم‌آید ودغدغه خاطراز‌تلاش‌معاش ازمیان برخیزدمردم

Marfat.com

میتوانند دراثر عنایت‌وتوجه‌وهدایت حکومت بمعنویات وذوقیات‌بگرانید.

روح ایرانی شیفته شعروموسیقی است‌وسخن‌گویان بزبان فارسی این آمادگی را دارندکه‌لطایف وظرایف سخن‌را دریابند وازآن لذت برند واین‌از جمله علل و رموزی استکه سرزمین‌ایران را شاعر پرورساخته‌است، ذوق شعر و شاعری درقرون گذشته موجب وموجد بسط فرهنگ وادب‌ونفوذ آن درکلیه‌صنوف اجتماعی‌بوده‌است فی‌المثل دراوایل قرن‌دهم هجری‌درایران مدارس ودانشگاههای متعددبصورت‌کنونی نه وجود داشته ونه میتوانسته وجود داشته باشد تاهمگان از نعمت خواندن ونوشتن بهرور گردند ، لیکن توجه وعلاقه عامه‌مردم بشعروشاعری بهترین‌ومؤثرترین مشوق آنان‌بفراگرفتن خواندن‌ونوشتن‌بودآنان را برآن‌میداشت که‌حتی‌درسنین‌کهولت‌نوشتن وخواندن‌بیاموزند تا بتوانندشعر بخوانندواحیاناً آنچه رابنام شعرمی‌سرایندبنویسند ویادداشت کنند .

درتذکره‌ی تحفه‌سامی‌ضمن‌شرح‌حال **سوسنی** شاعرمیخوانیم‌که چندتن‌ازشعرای **تبریزباسوسنی** بدکان آرایشگری میروند ودرطاقچه دکان آرایشگر نسخه‌ای از دیوان **کمال‌خجندی** را مشاهده می‌کنندکه استادآرایشگربرای مطالعه در ساعات فراغت خود آنجاگذاشته بوده‌است ! ویاشرح‌حال دهها نفرازصنعتگران وپیشه‌وران را میخوانیم‌که ازنعمت خواندن ونوشتن‌بهره‌مند بوده‌اند وشعر هم میگفته‌اندازجمله شرح‌حال. **بسملی کله‌پز ، کلیمی‌پینه‌دوز ـ استادمحمدی‌قفل‌گر** .

هنگامی اهمیت وارزش این توجه عامه بفرهنگ وادب‌برای مامشهود استکه به‌بینیم در ۹۰۰.ه. یعنی۱۰۶۸ میلادی‌درانگلستان، آلمان ، فرانسه ، ایتالیا،اطریش اسپانیا، هلند ، روسیه، اوضاع اجتماعی برچه منوال بوده‌است ومردم این‌سرزمین‌ها چنددرصد ازعهده‌ی‌خواندن ونوشتن برمیآمده‌اند؟ تاآنجا که تاریخ اروپا نشان‌میدهد علم ودانش درآن دوران دراروپا اختصاص بطبقه‌ای خاص داشته وبیشتر در انحصار کلیسا بوده است وعامه مردم مطلقاً ازآن‌دورومهجور بوده‌اند.

بسط فرهنگ وهنر وادب دراواخر دوران تیموری سبب‌گردید که‌بیشترقاطبه

Marfat.com

مردم ایران‌ازنعمت‌خواندن ونوشتن بهره‌مندگردند وبامطالعه آثارموجود ادبی‌وعلمی زمان باروشن‌بینی خاصی‌طبقات مختلف اجتماعی آماده‌ی‌یك‌تحول‌اساسی‌وقیام عمومی ووحدت ملی شوند .

با این چنین زمینه مساعد وآماده‌ی اجتماعی گروهی ازمردم غیورو روشندل که خطرات **دولت‌عثمانی** و**ازبکان** را ازشرق‌وغرب‌احساس‌کرده بودندبه‌یاری‌ویاوری **جوانی۱۳ساله‌ایرانی** که‌دراو آثار کیاست‌وشجاعت وعرق‌ملیت ومیهن خواهی‌دیده بودند بپاخاستند وباایمان‌وعقیده‌ای‌راسخ‌بفرمان اوبرای ایجاد . **ایران‌آزاد وآباد** باهرگونه تفرقه وپریشانی‌بجدال برخاستند **شاه اسمعیل** صفوی درکسوت موعودی‌که همه چشم براهش میداشتند قیام‌کرد وبانیرویی که ازایمان وعشق سرچشمه‌میگرفت چون قهرمانان افسانه‌ای‌باهرگونه مظاهر بیگانه بستیزبرخاست ودرمحرم‌سال۹۰۵ه. از**لاهیجان**خروج‌کردو**آذربایجان** راگشود و**شروان** را نیزبتصرف‌درآورد ودر ۹۰۷ **الوندبیك‌آق‌قویونلو** را ازمیان برداشت وبنام خودخطبه خواندوسکه‌زد ودرهمان سال‌با**سلطان‌مراد** حاکم‌عراق وفارس‌درگیرشدواورابشکست ودر۹۱۰ به**یزد وابرقو** دست‌یافت‌ودر۹۱۱ **گیلان**را رابتصرف آورد ودر۹۱۲بر **کردستان**استیلایافت‌ودر۹۱۶ **شیبك‌خان‌اوزبك**راه‌منهزم‌ساخت‌ودر۹۲۰ با**سلطان‌سلیم‌ایلدرم**مصاف‌دادورویهمرفته مدت‌پانزده سال‌بجنگ‌وجدال برای‌درهم‌ریختن ملوك‌الطوایفی‌صرف‌وقت‌کرد وایرانی متحد وواحد بوجود آوردودهسال نیزبجهانداری‌گذرانیدوبنیان‌حکومتی را پی‌ریخت که مدت دویست سال باشکوه‌وشوکت درجهان نام‌آوربود وچون مردم آمادگی قبول تحول را داشتند درهمه‌زمینه‌های اجتماعی واقتصادی و فرهنگی‌وهنری راههای تازه گشوده شد وبنیان‌های نو استوارگشت، قوانین‌کشوربراساس‌سنتهای ملی وضع وبموقع عمل واجرا درآمدورسوم مغولان‌که مدت‌سیصدسال درگوشه‌وکنارایران رواج‌داشت برچیده شد ومقررات وقوانین نو جایگزین‌آن‌گشت‌و ازآنجا که این اصول و قواعد بقامت ملت‌ایران‌دوخته شده‌بود وبهمین‌سبب هنوز پس‌ازگذشت سیصدسال‌اکثرآن‌پابر جا وجزورسوم وقوانین وقواعد ملی مامجری‌است .

Marfat.com

روابط اجتماعی براساس واصولی محکم‌گذاشته شد وحدود وثغور هرطبقه‌وهر دسته ازاصناف وطبقات مشخص‌گشت . مزارع‌کشور روزبروز بآبادی بیشترگرایید و رفاه وآسایش‌زندگی‌وعدالت اجتماعی وثروت ملی تأمین‌گشت درآمدسرانه‌ملت‌ترقی کرد وازهمین رهگذرهنر وفرهنگ رواج گرفت‌شهرها یکی‌پس‌ازدیگری با بناهای زیبا وحیرت انگیزآرایش یافت ، ذوق‌ها شکوفان گشت وبدایع صنایع فرصت بروز وظهور یافت.

شاه‌اسمعیل‌صفوی خودشعرمیگفت و **خطایی** تخلص‌میکرد وخط ثلث‌راخوش مینوشت وبنقاشی علاقه‌وافرداشت ودراثرهمین علاقه پس از تسخیر **هرات کمال‌الدین بهزاد** و شاگردانش را به‌**تبریز** پایتختش منتقل ساخت وآنانرا تشویق و ترغیب‌کرد تاصحنه‌های دل انگیزهنری بوجود آورند وهمین توجه به‌فرهنگ‌وهنرموجدمکتبی تازه ونو درهنروفرهنگ فارسی‌گردید ، مکتب نقاشی **تبریز** درحقیقت ملهم ازاوست وبجاست‌این‌مکتب رابنام‌نامی اوچه‌درهنرو چه درادب **مکتب‌خطایی** بخوانیم، توجه‌او بشعرا و نویسندگان‌که **تحفه‌سامی** دراین‌باره سندی گویاست سبب‌گردید که مکتب تازه‌ای‌درغزل وقصیده بوجود آیدکه بعدها باشتباه‌وکج‌سلیقگی آنرا **مکتب‌هندی**وپاره‌ای **مکتب‌اصفهان** خوانده‌اند ودرحالیکه این‌مکتب‌اززمان **شاه‌اسماعیل** اول تحت‌تأثیر عواملی که‌اوپدیدآورنده‌اش بودپدیدارگشت‌وبمرورتازمان **شاه‌عباس** اول به‌کمال‌رسید.

تحفه سامی نمایشگر اوضاع واقعی وحقیقی واجتماعی ملت ایران دردوران سلطنت **شاه‌طهماسب** است وگذشته از ارزش ادبی آن درباره‌ی شرح حال و احوال شاعران میتوان از آن برای تحقیق وتتبع از نظر جامعه شناسی در دوران **صفوی** بهره‌ها گرفت .

تحفه سامی به‌سند ومدرك نشان‌میدهدکه‌درطی مدت پنجاه سال هفتصدواندی شاعردرسراسرایران‌تاآنجاکه **سام‌میرزا** بشرح‌حالشان‌دسترس‌داشته‌است وجودداشته‌اند واین یك‌نمودار بسیار ارزنده‌ای ازچگونگی‌سطح معرفت‌عمومی ملت‌ایران‌دراوایل قرن دهم هجری‌است .

Marfat.com

معرفی شخصیت سام میرزا مؤلف تذکره‌ی تحفه سامی:

سام میرزا دومین فرزند شاه **اسمعیل صفوی** بنیان گزار سلسله **صفوی** و برادر کهتر **شاه طهماسب** اول است ، **خواندمیر** مؤلف **حبیب السیر** که از معاصران اوست تولدش را روز سه‌شنبه مطابق بیست و یکم شعبان سنه ۹۲۳ ه . در شهر **تبریز** دانسته است و با این حساب هنگامیکه **شاه اسمعیل صفوی** پدرش بجوار رحمت حق پیوست او هفت سال داشته است .

شاه اسماعیل صفوی فرزندانش را از خردسالی برای اداره‌ی امور مملکت تربیت میکرد و در پرورش آنها نهایت اهتمام را مبذول میداشت . از همین نظر **تهماسب میرزا** را در دوسالگی بسال ۹۲۱ . ه . بعنوان میرزایی **هرات** (بنیابت سلطنت) به **هرات** فرستاد و **امیرخان موصلوی ترکمان** را بعنوان سرپرست (لله) با او همراه کرد.

ودرسال ۹۲۷.ه. **تهماسب میرزا** را **بقزوین** خواست و **سام میرزا** را به‌سرپرستی **دورمیش خان** روانه **هرات** کرد ، **سام میرزا** ازاوان کودکی با مهمات دیوانی با این ترتیب آشناشد .

شاه اسمعیل صفوی تنی چند ازمشاهیر خطاطان و نویسندگان و شعرا و نقاشان هنرمندرا به‌تربیت و پرورش ذوق آنان برگزید وهمین امر سبب گردید که **شاه تهماسب** و **سام میرزا** هردو ازعلاقه‌مندان وشیفتگان به‌هنروادب و فرهنگ زبان فارسی شوند.

شاه تهماسب در جوانی بی‌نهایت شیفته بخط و نقاشی و نویسندگی بود ، **حسن روملو** که ازمعاصران اوست در **احسن التواریخ** مینویسد «**شاه تهماسب** دراوایل شباب بنوشتن و نقاشی میل تمام داشت و **بوق العشق** شاعر در این باره بصورت مطایبه گفته است:

بی تکلف خوش ترقی کرده‌اند کاتب و نقاش و قزوینی خر

شاه تهماسب و سام میرزا دراثر تربیتی که یافته بودند هردو بنویسندگی تعلق خاطر داشتند **شاه تهماسب** تذکره‌ی سی ساله سلطنتش را نوشت و **سام میرزا تحفه سامی** را تألیف کرد .

آموزگاران و مربیانی که **سام میرزا** را تعلیم میداده‌اند همگی از نویسندگان

Marfat.com

وگویندگان نامی اواخر قرن نهم بشمارند .

سام‌میرزا ضمن شرح حال **خواجه‌محمدمؤمن** فرزند **خواجه‌عبدالله مروارید** با نهایت قدرشناسی و سپاسداری مینویسد که « من درخدمت ایشان درس خوانده‌ام واندك سیاه و سفیدی که فرق میتوانم کرد از برکت ایشان است ، **درهرات وشیراز** با من می‌بود ومنصب صدارت مرجوع بایشان» .(۱)

درمش خان‌لله‌گی اورا بعهده‌داشته است (۲) این مرد خود اهل فضل و فضیلت پروربوده‌است . **سام میرزا** درشرح حال **غیاث‌الدین‌قافیه‌ازدرمش خان‌لله‌اش** یاد میکند ومینویسدکه وزیراو **خواجه‌حبیب‌الله‌ساوه‌ای** مردی شعردوست وشاعرپرور بود و برای شعرا غزل‌طرح میکرده و بمسابقه میگذاشته بدیهی است **سام‌میرزا** که‌از گاه‌کودکی وصباوت درچنین مجامع ومحافل راه‌داشته ذوقش تحت‌تعلیم و تربیت‌محیط قرارمیگرفته وروز بروز بروسعت اطلاعات ومعلوماتش افزوده‌می‌گشته‌است تاجاییکه خود منقد ادبی بصیر و خبیری ازکاردرآمده است .

سام میرزا خط تعلیق وشکسته‌را بسیاز خوش می‌نوشته و خود شعر می‌گفته واشعاری که از او در **تحفه سامی** آمده است نمایشگر ذوق و استعدادووسعت‌معلومات و اطلاعات او ازفنون شعر وشاعری و معانی بیان ونقدالشعر، عروض وقافیه ،فصاحت

۱ــ دراینجالازم است نکته‌ای‌را بیان وحقیقتی‌را عیان سازد،درمتن تحفه‌سامی نسخه‌ای که به‌تصحیح حقیراست برمبنای نسخه‌های ــ آ . ب ــ و معینا درشرح حال‌خواجه عبدالله مروارید چنین آمده است « چون‌راقم حروف‌شاگرد او بود به**همین‌واسطه** اطنابی‌واقع شد ص۱۰۷» بنظراین بنده جمله مخدوش‌است‌وصحیح‌نیست زیرا . بنوشته‌سام میرزاخواجه عبدالله مرواریددرسال ۹۲۰ درگذشته و به‌ثبت‌حبیب‌السیر سام میرزا در۹۲۳ متولدگردیده بنابراین چگونه ممکن است سام‌میرزاکه سه‌سال بعد ازدرگذشت خواجه عبداله مروارید بدنیاآمده شاگرداوباشد : بطوریکه آوردیم‌سام‌میرزا شاگرد فرزند خواجه‌عبدالله‌مروارید محمدمؤمن بوده‌است علیهذا نوشته‌سام میرزا بایدچنین‌باشد « چون‌راقم حروف **بواسطه** شاگرد اوبود اطنابی‌واقع‌شد » واین‌صحیح است زیرا شاگرد فرزند او محمد مؤمن بوده و به‌سپاس‌اینکه اوپدر آموزگارش‌بوده است شرح‌حال اورا اندکی‌بیشترآورده‌است .

۲ــ ضمن‌شرح‌حال میرزاقاسم‌ص۱۱۶

Marfat.com

وبلاغت وبدیع است .

سام‌میرزا بسابقه‌این‌سابقه‌مصاحبانش‌را نیزازمردم‌دانشوروسخنور برمی‌گزیده چنانکه در **تحفه‌سامی** گاه‌گاه بدان اشارت رفته است (از جمله **قاضی احمد غفاری** را میتوان یادکرد که مدتها سمت منشی‌گری اورا برعهـده داشته است (۳) **قاضی احمدغفـاری** ازنویسندگان بنام‌ایران و مؤلف تاریخ‌نگارستان است. دیگر **مولانانورالله** که ازمردم فاضل‌**هرات** بوده بسمت سرکاری در خدمت **سام میرزا** بوده‌است.(۴)

سام میرزا بیشتر با شاعران و سخنوران محشور و معاشر و مصاحب بوده و **تحفه‌سامی** این حقیقت‌را نشان‌میدهد ، با**هلالی‌جغتایی** مصاحبت‌میداشته‌ودراین باره‌مینویسد « بسیار بصحبت من‌میرسید » (۵) **مولاناابدال‌اصفهانی** مدتها با او معاشر بوده‌است(۶) **مولاناشریف**که ازشاگردان **لسانی** بوده ودر**اردبیل** زمانی‌چند با**سام میرزا** بسر برده است(۷) با**لسانی** شاعرمصاحبت‌داشته و شعرهای‌خود را برای یکدیگرمیخوانده‌اند .

شوقی‌یزدی که ازاولاد **خواجه‌رشیدالدین‌فضل‌الله**رحمةالله‌علیه بوده است ودرخط‌نستعلیق ازاستادان بشماراست‌دیوان‌رسایل **سام میرزا** رابرعهده داشته‌است.

کمان‌داری را نزد علیشاه‌که شاعروخطاط هم بوده‌است آموخته ومردی‌رزم‌آزما نیزبوده است .

سام میـرزا مردی دین‌دار و روشن بین بوده وآنچه از خلال نوشته هـای **تحفه‌سامی** برمیآید ازصفات ناپسند آزوجاه‌طلبی و دنیاپرستی برکنار بوده‌است ، از اینکه اومردی واقع بین و حقیقت نگربوده **شاه‌تهماسب** را از بسیاری کارها برحذر

۳ـ ص۱۲۱ تحفه‌سامی
۴ـ ص۱۲۸ «
۵ـ ص۱۵۳ «
۶ـص۲۱۲ «
۷ـص۲۱۸ «

Marfat.com

میداشته و چه‌بساکه مانع ازاعمال نفوذ و اعمال جاه‌طلبانه اطرافیان برادر بزرگترش میگردیده حاسدان و معاندان وبداندیشان‌وجاه طلبان وجود اورا مخل‌مطامع ومنافع خود دانسته ومیکوشیده‌اندکه **شاه‌تهماسب** را نسبت باو بدبین کنند ، **تحفه سامی** نشان‌میدهدکه **سام میرزا** نسبت به‌برادر تاجدارش نهایت احترام و اعزازرا مرعی میداشته‌وصمیمانه باو اخلاص میورزیده است .

هنگامیکه **شاه‌تهماسب** بسلطنت رسید نسبت بـه **سام میرزا** نهایت درجه محبت را داشته و به همین مناسبت حکومت **خراسان** را باو سپرده که باسرپرستی **با غزیوارخان** سالهادرآنجا بسر برده وسپس بحکومت‌فارس منصوب‌گردیده و سالی چندنیز حکومت **آذربایجان** راداشته‌است .

بنوشته‌حبیب‌السیر «در۹۶۹ه . باتهام طغیان و عصیان او را دستگیر وبحصار فرستاده‌اند» .

سام میرزا درقصیده‌ای که بعنوان منقبت حضرت امیرسرور آزادگان سروده ودرپایان **تحفه سامی** آنرا ثبت‌کرده‌است واز فحوای‌کلام آن چنین‌برمیآیدکه‌قصیده را هنگام اتمام تحفه‌سامی سروده است برای ثبت درتاریخ درلفافه باایما و اشاره‌از از وضع‌خودش اظهار دلتنگی و اززندگی ابراز دل‌مردگی کرده است ونشان میدهد که ازدسیسه بازیها ونمامی‌های اطرافیان **شاه‌تهماسب** به‌تنگ آمده‌بوده است و از سرانجام‌کارش نگران و ازاوضاع پدیدآمده پشیمان بوده‌است میگوید :

جهان بدین صفت اما چسود چون خاطر
. مرا دمی نبود فارغ از غم و آزار
دمـی فراغت خاطر نبوده است مـرا
همیشه درغم و درد است خاطرم افکار
ز حادثات زمان چند درد و رنج کشم
بمقتـدای جهان حال خودکنم اظهار
برم پناه بشاهی‌که از شرف مه و مهر
بر آستانه قدرش ستاده لیل و نهار

Marfat.com

ضمناً در **تحفه‌سامی** ضمن‌شرح حال **محمد مؤمن** آموزگار **سام میرزا** به نکته‌ای برخوردمی کنیم که‌این‌ظن‌را تقویت میکند**سام‌میرزا**درشرح‌حال**محمد مؤمن** مینویسد : « **خواجه‌محمدمؤمن** پسر**خواجه‌عبدالله مروارید** است و ذهن‌لطیفش غواص دررمعانی و طبع مستقیمش صیرفی نقود سخندانی ، فقرات فصاحت‌آیاتش که ازقلم خجسته رقم‌ناشی شده سرخط فضلای بلاغت آیین ، دراکثر خطوط به‌تحقیق ثلث ونسخ ثانی یاقوت و صیرفی و ناسخ استادان متقدمین و متأخرین» .

«شمه‌ای اگر ازفضایل اومبیّن گرددکتابی‌شودمعیّن . من‌درخدمت‌ایشان درس خوانده‌ام و اندك سیاهی وسفیدی که فرق میتوانم کرداز برکت ایشان است در**هرات وشیراز** بامن‌می‌بودومنصب‌صدارت‌مرجوع‌بایشان **بعد از مدتی در خدمت حضرت صاحبقران‌بسربرده آخربواسطه بعضی امور متوجه هند شده‌در شهور سنه ثمان واربعین وتسعمایه۹۴۸ ، درآنجا درگذشت ، درمحل عزیمت‌هنداین غزل‌درسلك نظم‌کشیده‌بود :**

بسکه‌گردون‌همچوخودمیخواست‌سرگردان‌مرا
عاقبت کرد از غمت سرگشته دوران مرا
آنچنان گشتم ضعیف ازمحنت‌روران‌که‌نیست
دیگر از درد جدایی طاقت افغان مرا
مشکل شبهای هجران‌گر بماند این چنین
دولت وصل توروزی کی‌شودآسان مرا
بسکه خونباراست‌چشمم‌بی‌توخواهدشدخراب
شهرهستی دمبدم از موج این طوفان مرا
همچومؤمن بی‌سروسامان نبودم پیش از این
درسرکار تو شد آخر سر و سامان مرا

سام میرزا نمیتوانسته است آنچه را میدانسته در شرح حال **محمد مؤمن** بنویسد زیرا نوشته های او ممکن بوده است دست‌آویز و مستمسك غمازان و سخن چینان‌گردد اینست‌که درلفافه واشاره‌آنچه‌را می‌بایست‌گفت، گفته‌است،اومیگوید، نزد

Marfat.com

اودرس خوانده‌ام وپیوسته درملازمتم بوده‌است ، در **خراسان،فارس** وسمت‌وزارتم راداشته ، بعد ازمدتی درخدمت **صاحبقران** بسربرده وآخربواسطه بعضی امور (؟!) متوجه شده ؟! ، **سام میرزا** بااین جملات میرساند که **محمد مؤمن‌میرزا**چون‌از گاه طفولیت بااوبوده و اورا سرپرستی میکرده چون پدری‌که بفرزند خودمهر داشته اونیز **بسام‌میرزا** مخلصانه مهر می‌ورزیده و باو وفادار و صادق بوده است ، جمله « بعد ازمدتی درخدمت **صاحبقران** بسربرده» بدون هیچگونه توضیحی میرساندکه **محمدمؤمن**را بدون رضایت**سام‌میرزا**.از اودورکرده بوده‌اندوقصدونظرازپراگندن افراد وفادار وصمیمی به**سام‌میرزا** این‌بوده است‌که بتوانند علیه‌او اقداماتی‌بکنند **محمدمؤمن** نیز پس‌ازانتقال بدستگاه **شاه‌تهماسب**از نزدیك‌شاهدسخن‌چینی‌ودسیسه‌بازی علیه **سام‌میرزا** شده وچه‌بسا باو گزارش کار و احوال‌را میداده ویابامعاندان بستیزه وجدال برمیخاسته و براثر همین‌عوامل احساس‌کرده است‌که سرانجام‌جانش‌را دراین‌رهگذر ازدست خواهدداد‌وزندگیش بمخاطره خواهد افتاد این‌بوده‌که‌مصلحت آن‌دیده تاازمرکز توطئه خودرا بدورداردو جلای وطن‌کند ونظروقصد خودش‌را در طی‌غزلی بایما واشاره سروده و برای **سام‌میرزا**،فرستاده است و **سام‌میرزا** نیز بطور رمز واشاره‌گفته‌است‌که « درمحل‌عزیمت این‌غزل درسلك نظم‌کشیده بود»مفهوم آنکه هنگام‌عزیمت بهند این‌غزل را سروده ومطالب غزل مربوط به‌علت مهاجرت ومسافرت اوست . وقصدازبدست دادن شأن نزول غزل وثبت آن درپایان شرح حال **محمدمؤمن** جزاین‌نمیتواندبود . اینك مفاهیم‌ابیات غزل‌را باتوجه به‌شأن نزول آن مورد توجه و تجزیه‌وتحلیل قرارمیدهیم ..میگوید :

بسکه‌گردون همچو خود میخواست‌سرگردان‌مرا

« عاقبت‌کرد از غمت سرگشته دوران مرا »

با توجه باینکه طرف خطاب در غزل **سام میرزاست** مطالب بسیار روشن وگویا توجیه‌میشود . ومیرساندکه سرگشتگی وآوارگی **محمدمؤمن** بمناسبت‌انتصاب او با**سام میرزا** بوده است و (غم) **سام میرزا** موجب این‌مسافرت وآوارگی شده است . وبازدراثروفاداری‌واخلاصش‌به **سام میرزا** اورا از نزد ولینعمتش دورکرده

Marfat.com

بوده اند .

محمدمؤمن دربیت‌زیرمیگوید از ناهمواریهای زمانه‌وه‌صایبی‌که بعلت‌انتصاب بتو برمن واردکرده‌اند آنچنان‌ضعیف وناتوان‌شده‌ام‌که دیگر تاب وتوان دردکشیدن ونالیدن‌ازهجران‌را هم‌ندارم .

آنچنان‌گشتم ضعیف‌ازمحنت دوران که نیست
دیگر از دردجدایی طاقت افغـان مـرا

و دربیت زیر به‌اشاره و استعاره به‌**سام میرزا** هشدارمیدهد و میگویدچنان اوضاع‌را درباره‌ی تونامساعد می‌بینم‌که دیگر قطع‌امیدکرده‌ام و برایم یقین‌است که دیگرامکان ندارد بتوانم تورا به‌بینم :

مشکل شبهای هجران گربماند این چنین
دولت وصل تو کی روزی شود آسان مرا

درپایان غزل با صراحت میگوید این آوارگی و دربدریم بمناسبت اخلاص و نزدیکی به‌تو روی‌داده‌است و آنچه بسرم‌آمده و میآید (درسرکار) توبوده‌است .

همچو **مؤمن** بی‌سرو سامان نبودم بیش‌ازاین
درسرکار توشد آخر سرو سامان مرا

سرانجام‌سام‌میرزا

پرفسورادواردبروون‌و مولوی‌اقبال‌حسین بنقل از**حبیب‌السیر** نوشته‌اند که اورا درسال ۹۶۹ ه . بحکم **شاه‌تهماسب** باتهام عصیان و طغیان بازداشت و بحصار فرستاده اند و سرانجام درسال ۹۸۴ بفرمان **شاه‌اسمعیل ثانی** با دیگر شاهزادگان **صفوی** کشته‌شده‌است .

عبارت **حبیب‌السیر** که **مولوی اقبال‌حسین** استاددانشگاه **پتنه** آورده وبآن استنادجسته چنین است: « در۹۶۹ هجری علم بغاوت برافراخت و بحکم این پادشاه (**شاه‌تهماسب**) **سام میرزا** را گرفتند وبحصارفرستادند آخرالامردرسنه۹۸۴هجری بحکم **شاه اسمعیل‌ثانی** بادیگر شاهزادگان **صفویه**کشته شد » .

Marfat.com

بنظر این حقیر نوشته **حبیب‌السیر** مجعول است و پیداست که بعدها این قسمت را به نوشته **حبیب السیر** الحاق کرده‌اند زیرا :

سام‌میرزا در **تحفه‌سامی** شرح حال **خواندمیر** را بدست میدهد و مینویسد که « **خواندمیر** مورّخ ـ از جمله مردم متعین **هرات** است و در انشاء و فصاحت و در شعر و بلاغت سرآمد زمان واعجوبه‌دوران ازجانب مادر نبیره‌ی **امیرخواند** مورّخ است و او هم دراین علم شریف ماهر بود ، چنانکه دوکتاب در آن باب نوشت یکی **خلاصة‌الاخبار** و دیگری **حبیب‌السیر** » ،

بنابراین پیش‌از تدوین و تألیف **تحفه‌سامی**، **حبیب‌السیر** نوشته شده‌بوده‌است و چگونه امکان‌دارد مؤلف **حبیب‌السیر** قبل‌ازسال ۹۵۷ که آغاز تألیف **تحفه سامی** است توانسته باشد پیش گویی کند که **سام میرزا** در ۹۸۴ آنهم درزمان **شاه‌اسمعیل ثانی** کشته میشود ؟ ! **حبیب‌السیر** درزمان **شاه‌اسمعیل‌اول** وآغاز سلطنت **شاه‌تهماسب** تحریر یافته است و بنابراین مؤلف آن نمیتوانسته است وقایع **زمان‌شاه‌اسمعیل‌ثانی** را ثبت کند .

خوشبختانه محقق دقیق و نکته سنج و دانشمند هوشمند دوست ارجمندم آقای **احمد گلچین معانی** برای نخستین بارضمن تحقیق ومطالعه به‌اثری گرانقدردست یافتند وضمن معرفی آن‌تاریخ تحقیقی و حقیقی و چگونگی‌مرگ **سام میرزا** رااز آن استخراج وهدیه ارباب معرفت ساختند . ایشان درشماره ۲۸ مجله وزین **وحید** فروردین سال ۱۳۴۵ ضمن تحقیق ممتعی که درباره‌ی آثار و احوال **نویدی‌شیرازی** بدست‌میدهند درپایان آن‌مقال‌چنین متذکرند: « مهمترین‌اثر **نویدی‌شیرازی** تاریخ نفیسی‌است موسوم به **تکملة‌الاخبار** که بنام **پریخان‌خانم** دختر **شاه‌تهماسب‌صفوی** تألیف‌کرده وتذکره‌نویسان ازذکر آن‌غافل‌مانده‌اند . نسخه‌ای‌ازاین‌تاریخ درکتابخانه ملك بشماره(۳۸۹۰)و نسخه‌دیگری‌درکتابخانه‌مجلس‌شورای‌ملی‌دیده‌ام‌واکنون‌شماره‌ی نسخه‌مجلس‌را بیاد ندارم و تنها یادداشتی که از نسخه مجلس دردست دارم در ذکر **حادثه مرگ سام میرزا صفوی ازوقایع سال۹۷۵ هجری** بشرح‌ذیل‌است:

شانزده

Marfat.com

«... وهم‌درآن‌ایام در **قلعه‌قهقهه** درمنزلی‌که **سام‌میرزا** واولادش‌می‌بودند و به‌حسب اتفاق پسران **القاس‌میرزا** ، **سلطان‌احمد** و **سلطان‌فرخ** جمع گشته صحبتی می‌داشتند زلزله‌عظیمی روی نمودوآن منزل برسرایشان فرودآمد و مجموع هلاك شدندواین‌بنده این‌قطعه‌رابرای ضبط‌تاریخ بنظم‌آوردم :

بتاریخ جهان زد **قهقهه** کبك خرامنده

که نبود دایماً جام بقا اندرکف ساقی

چوگفتم‌چیست‌حال‌**سام** وتاریخش‌چه‌میگویی

بگفتا درجوابم « **دولت تهماسب شه‌باقی**»

(۹۷۵)

بااین تصریح دیگرهیچگونه‌شکی‌باقی‌نیست‌که **سام میرزا** درسال۹۷۵درقلعه **قهقهه**که زمان **صفویه** اختصاص به‌زندانیان سیاسی داشته است با اولاد و احفاد و وبستگانش دراثرزلزله به‌قتل رسیده است .

تاریخ‌تألیف‌تحفه‌سامی :

سام میرزا درپایان **تحفه‌سامی** مینویسد«..چون **مدت‌مدید**بودکه بنابرعدم مساعدت وقت بلکه ناموافقت طالع‌وبخت ، این‌نوعروس حجله‌خیال‌گاهی ازشقه‌چادر اختفا روی نموده بنابرتجدیرمن‌صنف‌فقداستهدف ، بازسردر نقاب احتجاب می‌کشید و گاه‌گاهی‌که این بکرفکر سرازروزنه ظهور بیرون میکرد ورخ مینمود دیگربار پس‌پرده انزوا مختفی‌میگردید» .

آنچه ازاین نوشته استفاده و استنباط‌واستدراك میگردد اینکه: **تحفه سامی** برخلاف آنچه پرفسور **ادواردبرون** و **مولوی‌اقبال‌حسین** نظرداده‌اندرسال۹۵۷.ه تألیف آن بپایان‌نرسیده بلکه ازسال۹۵۷ تألیف آن‌آغازگردیده و بطوریکه‌خواهیم گفت درسال۹۶۸ گوییاتألیف وتنظیم‌آنرا بپایان‌آورده است .

بطوریکه **تحفه سامی** نشان میدهد ، **سام میرزا** درسفرهاییکه میکرده از

Marfat.com

گویندگان هر شهر و دیار نام‌و نشان میگرفته و چه‌بسا آنان را بحضور می‌طلبیده و آثارشان‌را موردمطالعه و نقدقرار میداده وازایشان شرح‌حال و احوال میگرفته و باین ترتیب زمینه تألیف **تحفه‌سامی** را فراهم‌میآورده است واحیاناً اگرخود توفیق دیدارشاعر راندا‌شته بامکاتبه ازاو شرح حال ونمونه‌آثار طلب میکرده‌است‌ودرتأیید این‌نظر در**تحفه سامی** به مواردی‌برخوردمی‌کنیم از جمله درشرح حال **سوسنی** مینویسد « ... درمحلی‌که بجمع‌کردن این اوراق ابترمشغول بودم ازاو شعری‌طلب کردم این مطلع را از **سوسنی** قدیم بنام خودخواندکه درمجالس‌النفایس‌آورده‌شده حسب التماس او نوشته‌شد» .

استنباط‌واستدراك‌پرفسور **ادواردبرون** و به‌تبع‌او پرفسور **مولوی‌اقبال‌حسین** دراینکه‌تألیف**تحفه سامی** سال۹۵۷ بوده‌ازآنجاناشی‌است‌که**سام میرزا** درشرح‌حال **سلطان‌سلیمان** نوشته‌است «تاحال‌که سنه سبع و خمسین وتسعمایه‌است‌درسلطنت‌آن دیارمتمکنند»واین‌تاریخ رازمان تألیف **تحفه سامی** بشمارآورده‌اند.درحالیکه این قسمت‌درآغاز**تحفه سامی** آمده‌است‌ودر**تحفه سامی** تاریخهای‌مکرردیگری‌نیزآمده‌و نشان‌میدهدهم‌چنانکه‌خود**سام میرزا** درپایان‌کتاب‌متذکراست‌سالهاسرگرم‌جمع‌آوری مطالب‌کتاب‌خودبوده‌است. و چنانکه درآغاز این مطلب آوردیم‌آنرا زمانی مینوشته وهنگامی‌کنارمی‌گذاشته ، بگمان این‌بنده نویسنده کار تألیف **تحفه سامی** از۹۵۷ آغاز ودرسال ۹۶۸ پیش ازدستگیری و زندانی شدن **سام میرزا** بپایان رسیده‌است وآنچه این نظررا تقویت‌میکند. نحوه‌ی‌ترتیب وتنظیم**تحفه سامی** است وچنینن‌بنظر میرسدکه درسال ۹۶۸ اندکی قبل‌از زندانی شدنش ازتوطئه ودسیسه‌هایی که برای برکناری اوترتیب‌داده‌اند بوسیله‌دوستان وآشنایانش مطلع‌گردیده و بانهایت تعجیل و شتاب بتدوین یادداشت‌های فراهم‌آمده پرداخته تااگر اورا ازمیان برداشتنداثری راکه سالها برای تألیفش زحمت کشیده ازمیان‌نرود ودستخوش نابودی و فنا نگردد وقصیده‌ای‌که درپایان‌کتاب آورده نیزبیشتر این‌ظن‌را تقویت میکند . و دراثر شتاب

Marfat.com

به‌تدوین فصول کتاب آنچنانکه‌نظرداشته توفیق نیافته‌است که شرح‌حال‌شعرا را بنحوی که‌در نظرداشته طبقه‌بندی کند ومنظم ومرتب بیاورد.

اگر بگوییم این درهم ریختگی دراثر اهمال نساخ است پس چرا کلیه نسخ موجودکه حتی درزمان حیات او تحریریافته‌اند همه درترتیب وتدوین یکسانند ؟ ! **سام میرزا** درنظرداشته‌است که درهر **صفیحه**شعرارا برحسب تعلقشان به‌شهرودیاری بادرنظرداشتن حروف نامشان به‌ترتیب‌حروف تهجی‌مدوّن کند وبیشتریادداشت‌هایش را برهمین اساس مدوّن‌کرده واین‌نظم وترتیب**تاحدودی** در**تحفه‌سامی** موجودبچشم میخورد وچون یادداشت‌های اضافی نیزداشته و تعجیل وشتات درتدوین آن فرصت ومجال نداده است‌که این‌نظم‌را بطورکامل رعایت‌کند . اینست‌که دربعضی‌صحایف فی‌المثل چندشاعر**تبریزی**پی‌درپی نامشان ثبت‌شده وناگهان درمیان آنها چندشاعر **کاشانی و سمرقندی و تهرانی**آمده و مجدداً چندتن ازشاعران**کاشان** ثبت‌شده‌اند؟ ویاشعرای **تهران** بیشترشان پی‌درپی‌آمده‌اند و چندتن بصورت جداگانه ثبت‌شده‌اند! وضمناً قدیم‌ترین نسخه موجود متعلق است‌به‌سال۹۶۸ (نسخه شماره ۲۰۹ کتابخانه شرقی دانشگاه پتنه) و باحتمال قوی این‌نسخه درزمان تدوین و تنظیم **تحفه سامی** تحریریافته بوده‌است .

نسخه‌های‌تحفه‌سامی :

از**تحفه‌سامی** نسخه‌های معدودی دردست‌است و میتوان آنرا چنین‌تصورکرد که چون **سام میرزا** موردغضب و قهر قرارگرفته وشاهزادگان **صفویه** که بسلطنت میرسیده‌اند نسبت‌باوخوشبین نبوده‌اند این‌عدم توجه وبدبینی موجب‌گردیده که‌چون رواج‌اثرمنتسب‌باویادآورخاطره‌ای‌ازاومیگردیده‌ازنشرآن جلوگیری‌کنند وهمین‌امر سبب‌گردیده‌که**تحفه‌سامی** درپس‌پرده‌ی‌اختفاوفراموشی‌مختفی‌گردد وازدیده‌ها مهجور وبدورماندوبمرور بفراموشی سپرده‌شود وجزتنی‌چندازخواص بروجودآن‌آگاه‌نباشند .

ارزیابی‌تحفه‌سامی :

نخستین‌بار پرفسور **ادواردبروون** توجه دانشمندان‌را باین اثر برجسته جلب

Marfat.com

وچاپ ونشرآنرا توصیه‌کرده است و بااین معرفی توجه و نظردانشمندان ایران بآن جلب‌گردیده و شادروان سخن سرای نامی قرن اخیر **وحیددستگردی** برای نخستین بار آنرا بشرحی‌که‌خواهیم‌گفت طبع ونشرداد و در **هندوستان** نیزپرفسور **مولوی ـ اقبال‌حسن صحیفه پنجـم**آنرا تصحیح وانتشارداد .

تحفه سامی از جنبه‌های مختلف دارای ارزش و اهمیت است‌که بطور ایجاز بآن اشاره میشود :

۱ـ ازنظربدست داشتن تذکره‌ای ازشعرای فارسی زبان اوایل قرن‌دهم اثری برجسته وبی‌بدیل وبی‌نظیراست‌وهفتصدودوازده‌تن از شعرای معاصرخود را شناسانده ونمونه ای از آثارشان را ثبت‌کرده است .

۲ ـ برخلاف تذکره‌ی دولتشاه سمرقندی در این تذکره نویسنده‌ی‌آن نسبت بشاعرانی‌که معرفی‌میکند نظرمیدهد وغث وثمین آثارشان را می‌سنجد و درتوصیف وتعریفشان راه مبالغه نمی‌پیماید ونسبت به متشاعران ویاوه سرایان بی‌مایه‌باصراحت زبان به‌طنزمی‌گشاید وطبل‌رسوایشان رابرسربازار بدنامی میکوبد ،(۸)میتوانگفت که درتنظیم‌این‌اثر**سام میرزا** به سبك تألیف‌مجالس‌النفایس **امیرعلیشیر نوایی** نظر داشته است .

۳ ـ از لحاظ جامعه شناسی بسیار ارزنده و مغتنم و حاوی اطلاعـات مفید و سودمند است .

۴ـ درقرن‌دهم چون طبقات مختلف‌درذوقیات شرکت‌کرده و شعرمی‌سروده‌اند، **تحفه سامی** بامعرفی‌آنها و پیشه‌و حرفشان مارا بآثاری رهنمون میگرددکه حاوی اصطلاحات خاص آن پیشه و حرفه‌هاست که ازاین‌رهگذر میتوان با بدست آوررردن آثار این‌گروه ازشاعران به تعداد معتنابهی از لغات و اصطلاحات و نامهای خـاص آلات و ادوات دست‌یافت و باثبت وضبط آن درغنی‌ساختن زبان فارسی بذل جهدی کرد برای نمونه از **مولانا پاکی** یاد میکنیم‌که حرفه‌اش سرتراشی بوده و **سام‌میرزا**

۸ـ آقامیرك نقاش ص۷۳ ومیرزامحمدامین‌ص۲۳۸ و ده‌ها مورد دیگر

Marfat.com

یك‌رباعی ازاو نقل‌میکند وگوینده بمناسبت‌کاروپیشه‌اش‌درهمین یك‌رباعی‌هم‌نتوانسته ازمحیط‌کارش خارج‌شود وبنابراین از ابزار کار و اصطلاحات خاص پیشه‌اش درشعر یادکرده و بکاربرده میگوید :

تیغ اجل آندم‌که**علم** خواهدشد　　این‌جسم‌چو **موی** را **قلم** خواهدشد
گر**جرم** گناه‌ما به **پاکی ببری**　　**ازکیسه** رحمتت چه‌کم‌خواهد شد

هم‌چنین درآثار شاعران دیگرمانند **فنایی‌مشهدی‌علاف‌ـشوقی‌خبوشانی تیرگر، زینی‌مشهدی روغنگر، هجری‌کاشانی شمشیرگر** وده‌ها شاعردیگر که در**صحیفه‌هفتم** آمده‌اند .

۵ـ ازقصه‌خوانهای زمان‌که شاعر بوده‌اند گروهی‌را شرح‌حال بدست میدهد و بدیهی است قصه خوانی سابقه دیرین تری از زمان**سام میرزا** داشته است و باید گفت این قصه‌خوانها درواقع داستان سرایانی بوده‌اند که بیشتر داستانهایی می‌ساخته ومی‌پرداخته ودرمجامع ومحافل خاص باشیوه و بیانی مخصوص آنرا میخوانده‌اند ، این خودزمینه‌ایست برای‌تحقیق درباره‌ی‌سابقه داستان پردازی‌درایران .

۶ـ نثر **تحفه سامی** گرچه متکلفانه‌است اما ازبدایع‌وظرایف‌وشیرینی بی‌بهره نیست‌وگاه‌گاه‌ازبلاغت‌وفصاحت نشان‌دارد ومیرساندکه **سام میرزا** درآثارنویسندگان وبلغای زبان‌فارسی مطالعه‌داشته‌است .

۷ـسام‌میرزا در نوشتن تذکره‌ی‌خودهمه‌جا جانب انصاف و مروّت‌را مرعی داشته و هیچگاه از حدود بی‌نظری و بیطرفی خارج نشده استووظیفه تذکره‌نویسی را ازیاد نبرده وبهمین‌لحاظ در **تذکره‌ی‌سامی**حتی از دشمنان دودمانش نیز یادکرده وآثارشان‌را آورده ودرمقدمه برای پرهیز ازطعن معاندان و دشمنانش چنین نوشته است « برای فضیلت‌آرای سالکان مسالك **انصاف** و ناهجان مناهج‌دور از **تعصب** واعتساف مخفی نخواهدبود که **در خلال احوال این طبقه خیرمآل اگر احیاناً مخالفان دین‌ودولت‌را مذکورسازد** و خامه‌تبیین‌آیین بتقریرحال‌شقاوت‌مآل‌ایشان بپردازد **نه‌پایه‌دین‌را از آن‌اختلالی‌است ونه‌چهره‌ی‌دولت‌راازآن‌گردملالی»**.

Marfat.com

۸ـ **تحفه سامی** نمایشگر حقیقی تحولی است که باطلوع اختر درخشان دولت **صفویه** درایران پیش آمده‌است و نشان میدهدکه سطح معرفت عمومی چگونه وباچه سرعتی بطرف ترقی وتعالی سوق داده‌شده است ، این اثر بوجهی بارز نشان میدهد که **تبریز** پایتخت **شاه‌اسماعیل وشاه تهماسب** و **اصفهان** و **تهران** چگونه‌رشد می‌کنندوآماده میشوند که در سالهای بعد پایتخت ایران شوند **اصفهان** باتجمع فضلا و دانشوران مرکزیت پیدا می‌کند وسرانجام دردوران **شاه‌عباس** استعدادآنرا یافته‌است که‌پایتخت شاهنشاهی پهناوردولت صفوی گردد ، همچنین **تهران** که شهرکی است تازه بسامان رسیده باتوجه وعنایت‌مردمش‌بدانش وبینش‌راه پیشرفت و توجه سران دولت را بخود معطوف‌میدارد تاآنجاکه‌پس‌ازگذشت یکصدسال‌نخستین شهرایران‌وپایتخت شاهنشاهی آن میگردد .

۹ ـ **تحفه سامی** نخستین اثری است‌که از **تهران** وشعرای‌آن بتفصیل‌نام برده وشرح حال بدست داده است .

۱۰ـ قسمت قابل توجه **تحفه سامی** برخلاف‌آنچه دربادی امر بنظرمیرسدکه **صحیفه‌پنجم** باشد، **صحیفه‌هفتم** آنست زیرا :

سام میرزا دراین **صحیفه** مدعیان شعروشاعری رابزیرتازیانه تنبیه کشیده وآنان رابابیانی شیرین وطنزآمیزکه ادب ونزاکت رابنهایت‌درجه ملحوظ داشته به تمسخرواستهزاءگرفته‌ودرحقیقت بایدگفت قسمت انتقادی **تحفه سامی صحیفه‌هفتم** آنست‌ومتأسفانه درچاپ وحید این **صحیفه** بسیار مختصرآمده‌بوده‌است .

سام‌میرزا چنان می‌پنداشته که مبادا نام این متشاعران درآینده بشاعری یاد شود و آیندگان رابگمراهی واشتباه اندازد،اینست‌که برای انتباه و دوری از این اشتباه به‌افشای ماهیت واقعی آنان پرداخته است ، **سام‌میرزا** از این حقیقت غافل مانده بوده‌است‌که **تازمان اوهزاران نفرکج فکروکژسلیقه‌بجای آنکه روش خرامندگی راازکبك‌دری فراگیرند خرچنك رامقتدا ومقلد خود ساخته و بمیدان سخنوری تاخته‌اند ، واین سودازدگان نام وعنوان بسیار اراجیف**

Marfat.com

تافته وسخایف بهم‌بافته‌اند ،که اینك نه از نامشان خبری و نه از اثرشان اثری‌است !

درهرزمان ودورانی دیوانگان ومجانینی بوده‌اندکه بهوای بلندپروازی‌افتاده وبابال مگس‌هوس‌جولان درعرصه‌شهبازدرسر پرورده‌اند وعرض‌خودبرده‌وپرده‌ی‌ناموس خود دریده وزحمت دیگران داشته‌اند .

باکمال تأثروتأسف بایدگفت‌که زمان‌مانیزفارغ ازاین **بلا** نیست ودیوانگانی که ازهردررانده واز هرجا مانده‌اند بمیدان سخنوری تاخته وعرض و آبروی خود **باخته و فرهنك و ادب ما را دچار ادبار و تباهی و گمراهی ساخته‌اند** «شگفتا اکاین‌سبك مغزان ،که مجنو نندودیوانه، وچون‌جغدان‌بدآهنگندوزشت‌آوا» «گریزانند ازآبادی وخوگربویرانه، دریغا ، باچنان‌آهنك،خودرا نغمه‌خوان‌دانند» «ونوپرداز می‌نامند !!»

چنین بی‌مایگان یادسته دیوانگان ، بازبان جن زدگان و کودکان لکنت زبان‌کلماتی ناسازوبدآواز بی‌معنی رابهم‌بافته وشعر و سرود پنداشته‌اند !

چه اندازه شرم‌آور وخجلت انگیزاست‌که بنگریم درقرن دهم هجری‌یك‌نفر سیراب فروش این‌چنین شعرمیگفته است :

تا برد سویش کبوتر نامه ، چندان سوده‌ام

دیده برپایش که پایش رابخون آلوده‌ام (۹)

ویا اینکه **کبابی‌قمی** بسرایدکه :

بکنه ذات توهرگزنمیرسد ذاتی یکی زذات‌تومی‌گوید،ازصفات‌یکی(۱۰)

واین‌گفته‌ها برای فارسی زبانان جهان چه درآن زمان و چه در این دوران قابل درك وفهم‌بوده وهست وآنچه رامی‌سروده‌اند نیز بی‌معنی و بی مضمون نیست ؛ باصدافسوس مدعیان‌دانش و فرهنك که‌کبکبه نام وعنوانشان‌راقطاری شترهم‌نمیتواند کشیدکوس‌لمن‌الملکیشان در جریده‌های ادبی و هنری‌گوش‌فلك اثیرراکرکرده است

۹ـ ذهنی‌تبریزی‌ص۳۱۷ ۱۰ـص ۳۲۴ . ذاتی‌کبابی‌قمی

Marfat.com

بنام شعر درز بان فارسی

این چنین یاوه‌ها وژاژها می‌سرایند؟!

***

سیاهی‌ها (!!)

بکوبیدم بزیر **چکمه چله‌نشین رنجهای تلخ** (؟!)

بکنید مانده خاکسترم‌را روی خطِ جاده (!؟)

هستی بیفشانید!

***

ویا اثرعجیب‌تردیگری بدین مضمون!

***

درسایه زیرشام ؟!

چشمی شکفته میشودازعمق آبها (؟!)

آرام ونرم نرم

می‌بلعدم بکام

دریا غریومی‌کشد از آسمان هنوز

درهای وهوی او (؟)

آن‌گیسوان سبز(!؟)

با رشته‌های باد

درکارجستجوست(۱۲)

و یا :

شب می‌نمود بدشت

همراه اوگروه کلاغان خسته‌بال

شعری هنوزگوشه جانم خزیده است (؟!)

اما سپید صفحه‌کاغذ سیاه نیست (؟)

ای دستهای یخ زده

Marfat.com

ای دست‌های سرد
ای دست‌های روزز گرمی آفتاب(؟!)(۱۳)

سام‌میرزادرصحیفه هفتم نمونه‌ای ازاینگونه شاعران نوپرداز آن زمان را بدست میدهد ، شاعری را معرفی میکندکه همانند نوپردازان امروزی که معتقدند شعررا باید باحرکات دست‌وسروگردن ، چشم وابرو- لب‌ولوچه‌وزیروبم‌کردن‌آهنك حیات داد وروان‌بخشید ونمایش داد! اونیزپیشتاز این مکتب بوده چه بجا وشایسته است‌که نوپردازان این‌شاعردیرین رامعلم مکتب خودشناسند و مجسمه‌اش را بریزند وبه‌پرستتش پردازند دراینجا شرح‌حال ونمونه اثرش را برای‌عاشقان ودلباختگان! شعرنوومکتب نومیآورم.

نوری‌قفل‌گر . شاعری است‌که در این مکتب پیش گام بوده و **سام میرزا** شرح حالش را درص ۲۶۵ ردیف ۶۷۱ چنین بدست میدهد:

« . . . بعداز **هفتاد سال**بخاطرشریف ایشان رسیدکه **شاعر** می‌باید شد !، بنیادشاعری‌کرد و باوجود آنکه **شعراونا‌موزون‌است ومعنی‌هم‌ندارد** این مطلع زاده‌ی‌طبع لطیف‌ایشانست(!)

خوش‌گنبدی است ،
گنبدنقاش‌دل .
درصفاهان .
سربچرخ وپابگل :

ودرجواب این‌مطلع خواجه حافظ که‌فرموده:

مزرع سبز فلك دیدم و داس مه‌نو یادم ازکشته خویش آمد وهنگام درو

استاد مذکور این‌مطلع فرموده‌اند (!)

کره تندفلك
دیدم واو
درتك‌ودو

Marfat.com

گفتمش

تندمرو

جو جو

جو جو

درمحل خواندن‌مصرع‌ثانی بهردودست‌دامن خودرا گرفته می‌جنبانید،چنانکه باسب‌گریخته جودردامن‌کرده نمایند تاآرام‌گیرد و نگریزد (!)

تصحیح‌متن‌این‌چاپ‌از‌تحفه‌سامی‌چگونه انجام‌گرفته‌است :

پرفسورمولوی‌اقبال‌حسن استاد**دانشگاه‌پتنه** با دردست‌داشتن دونسخه معتبر کتابخانه شرقی **پتنه** یکی بشماره۲۰۹مورخ ۹۶۸ ه . یعنی‌زمان تألیف **تحفه سامی** ودیگری نسخه‌شماره(۲۱۰) مورخ ۹۷۱ ه و استفاده از دونسخه آ ـ ب کتابخانه **بریتیش موزیوم** همت به تصحیح **صحیفه‌پنجم** از **تحفه سامی** گماشت‌وآنرا بسال ۱۹۳۴ میلادی (۱۳۱۲ ش) نشرداده‌بودند .

همزمان با نشر **صحیفه‌پنجم** شادروان **وحیددستگردی** شاعرنامور معاصرنیز بدون اطلاع ازچاپ و نشر **صحیفه‌پنجم‌تحفه‌سامی** . بابدست داشتن نسخه‌ای از **تحفه سامی** آنرا بشرحی‌که خواهدآمد تصحیح ودرسال ۱۳۱۴ش ـ نشردادند .

اززمانیکه نسخه مصحح‌شادروان **وحید دستگردی** نشریافت‌برای‌پژوهندگان ومحققان درشرح‌حال و احوال شاعران نیمه اول قرن‌دهم هجری ، این‌اثر یکی از مآخذ ومصادر معتبرگردید ، لیکن محققان درمراجعه به‌نسخه‌چاپ‌شده‌درمی‌یافتند که نسخه گذشته از آنکه ناقص است بسیار مغلوط و نادرست نیز هست . متأسفانه نسخه‌های این‌اثرنفیس درجهان بسیار نادر وکمیاب و انگشت شمار ودست‌یافتن‌بآنها دشوار بود .

از سالهاپیش دوست ارجمند و محقق دانشمند آقای **احمدگلچین‌معانی** که صیرفی سخن ودرکار تحقیق بسیار دقیق و صاحب نظرند حقیررابکرات‌تکلیف به تصحیح انتقادی این اثر میکردند و انجام آنرا از دوستار خواستاربودند تااینکه

Marfat.com

دراوایل‌سال۱۳۴۵ نسخه‌عکسی **تحفه سامی** کتابخانه‌آستان قدس‌رضوی‌راکه‌بانظارت خودشان تهیه‌شده بود برای‌کمترین فرستادند تابامطالعه و مقابله آن بانسخه مطبوع درتصحیح **تحفه سامی** راغب وشایق‌گردم .

ضمن مطالعه ومقابله نسخه‌عکسی‌کتابخانه‌آستان قدس رضوی بانسخه‌شادروان **وحیددستگردی** افتادگی‌ها و اشتباههای فراوان و بی‌شماری‌که درنسخه‌نشرشده راه یافته‌بود جلب توجهم‌راکرد و دریافتم‌که چاپ موجود برای پژوهندگان و محققان وطالبعلمان‌بسیارگمراه‌کننده وتباهی آور است وازاین‌رهگذر برای‌مراجعه‌کنندگان بآن بی‌ثمروپرخطر.زیرا :

۱ــ نام‌بسیاری ازشاعران درآن‌باشتباه وغلط‌آمده است . برای‌نمونه‌چندمورد ذکرمیشود: آتی ، بجای آهی‌ص۳۹ـپیری‌بجای‌دلیری‌ص۵۴ـمیرهادی‌بجای‌میرمرادی ص۶۰ـریاضی‌بجای‌رضایی‌ص۶۷ــوصدهاموردديگر.

۲ــ شرح‌حال واحوال وآثار بسیاری ازشاعران‌را جابجا کرده‌اند . بدین توضیح‌که . مثلا :

شرح‌حال **امیررازی** را بجای**میرمرتضی** نوشته‌اند ص۵۶ و یا شرح حال **سیدعبدالخالق** را برای **امیرهاشمی بخارایی** نوشته‌اند ص ۶۱ وشرح حال **میر قلندر** را برای **سید هبةالله**نوشته‌اندص۶۲ و شرح‌حال **میرعزیز** را برای **سیدهبةالله** ص ۶۲ و **مسیب‌رازی** را برای **میرزینی** ص۶۸ وده‌هامورد دیگر.

۳ــ اشعار شاعران‌راجابجاثبت‌کرده‌اند بدین‌معنی‌که شعرشاعری‌را برای‌شاعر دیگرآورده‌اندمانندا‌شعار**رازی** که‌برای **میرمرتضی** نوشته‌اند و یااشعار**میرهدایت** راکه برای **سیدعلیشاه**ثبت‌کرده‌اند ص۶۶ وموارد بسیاردیگر که‌متن نسخه مصحح موجودحاکی ازآن است .

۴ ــ بیشترتاریخ درگذشت شاعران رااشتباه رقم زده‌اند.

۵ ـ بسیاری ازلغات وکلمات واصطلاحات اشتباهی وبغلط‌ثبت شده‌است مانند تشحیذ خاطرکه ریشخندخاطرآمده ویاصنعت تزریق‌که تزویف‌شده‌ومانند آنها .

Marfat.com

۶ـ بسیاری از نام‌وشرح‌حال شاعران که‌در نسخ‌اصلی ومورد اعتماد **تحفه‌سامی** هست در این نسخه نیامـده است مانند شرح حال **سلطان ابراهیم‌امینی** ص ۴۶ و **امیرهمایون** ص ٤٧ و**امیر رازی** ودهها شاعردیگروباین‌ترتیب ملاحظه‌شدمراجعه کنندگان بآن نه‌تنها راهی بدهی‌نمی‌برند بلکه بسراب رهبری میشوند واگر نویسنده ومحققی دراثرش بآن استناد جوید این لغزشها و گمراهیها را چگونه میتوان از دفتر خاطره‌ها و نوشته‌ها زدود و صحیح را بجای سقیم نمود ؟! این بودکه با رضای خاطرانجام خواسته دوست دانشورم راگردن نهادم وایشان‌هم بعهد خود وفا کردند و نسخه عزیزالوجود**آقای‌بیات** رانیزبرایم امانت‌گرفتند وآنرا در اختیارم گذاشتند و خوشبختانه‌درهمان‌اوان **آقای حسینعلی باستانی‌راد** نیز مرا از وجود نسخه معتبر دیگری‌که قبلادرتملك ایشان بوده‌است‌آگاه ساختند وبراهنمایی ایشان ازآن نسخه بشرحی که خواهد آمد در مقابله استفاده شده . چون موانع مفقودومقتضیات‌موجود گشت باصرف یکسال وقت‌تصحیح**تحفه سامی** انجام‌گرفت وچاپ انتقادی‌آن‌درتاریخ اول اسفندماه ۱۳٤٦ بپایان رسید .

مشخصات نسخه‌هایی‌که درتصحیح تحفه‌سامی مورداستفاده قرارگرفته‌است

۱ـ نسخه‌کتابخانه **آستان‌قدس‌رضوی** : این‌نسخه بگواهی رسم الخط و نوع کاغذهمزمان تألیف **تحفه سامی** تحریریافته ومتأسفانه بطوری‌که درمتن نسخه‌مصحح آمده است قسمت‌هایی ازابتدا وصحایفی ازصحیفه‌ها وپایان آن افتادگی دارد . این نسخه درمقام مقایسه بانسخه‌های‌کتابخانه شرقی **پتنه و وحید** بسیارمنقح‌تر وکامل‌تر است . نام شاعران دراین نسخه‌با شنگرف نوشته شده‌است برای معرفی این‌نسخه در تصحیح علامت اختصاری (آ) رابرگزیده‌ایم .

۲ـ نسخه‌آقای **بیات** : این‌نسخه نیزچنانکه درمتن تصحیح شده‌آمده ومتذکر گردیده‌است قسمتی‌ازآغازوقسمتهایی ازمتن صحایف را ندارد ودر پایان‌نیز تانیمی از قصیده‌ی **سام‌میرزا** فاقد است .

این نسخه نیزدرصحت وکمال‌نظیر نسخه(آ) است ورسم‌الخط‌آن‌گواهی میدهد

Marfat.com

میدهدکه درحدود ۹۶۸ـ ۹۷۵ تحریریافته است . در تصحیح و بخصوص قسمت‌های افتاده از نسخه (آ) این نسخه بسیارمورد استفاده و مفید فایده قرارگرفت وکار تصحیح را تسهیل‌کرد، برای نمودن این نسخه علامت اختصاری (ب) انتخاب‌شده است.

۳ ـ نسخه **محمد معینا** : چنانکه گذشت براهنمایی‌آقای **باستانی راد** مجموعه‌ای‌که‌فراهم آورنده‌ی‌آن **محمد معینا** از شاعران دوران **شاه‌سلیمان‌صفوی** بوده مورد استفاده‌قرارگرفت و**محمد معینا** درمجموعه خود نسخه‌ای از **تحفه‌سامی** را آورده وپس ازمقابله معلوم‌شدکه عیناً ازروی نسخه آستانه قدس استنساخ‌شده‌است ویگانه اختلاف وامتیازی که داردااینست که **محمد معینا** درآثار شاعران ابیات و احیاناً غزلهایی را افزوده و چون در هیچیك از نسخ موجود **تحفه سامی** این‌ابیات اضافی را نداشت و این ظن و گمان میرفت که ابیات وغزل‌های‌اضافی را معنیا خود بر نسخه افزوده‌باشد لذا مصلحت دانست ابیات اضافی رادر متن وارد نسازد در پایان کتاب‌آنها را بعنوان تکمله بیاورد.

۴ ـ **صحیفه پنجم** مصحح**مولوی اقبال‌حسین** استاد دانشگاه **پتنه** که‌چاپ انتقادی‌این**صحیفـه** بااستفاده‌ازدو نسخه‌کتابخانه‌شرقی **پتنه** انجام‌گرفته ، بطوری‌که‌در متن‌مصحح‌کنونی آمده است(ازص۱۴۳ـ۳۳۳)وخوانندگان‌ارجمندباملاحظه‌تصحیحات وپاورقی‌ها ملاحظه می‌فرمایند نسخه‌های **پتنه** نیز در صحت و کمال بمراتب از نسخه **(آ.ب)** ضعیف‌تر است و بنابراین ازاقدام بعکس‌برداری ازصحایف دیگرآن‌دو نسخه خود داری شد، درتصحیح علامت اختصاری (م) رابرای‌نسخه مطبوع **مولوی‌اقبال حسین** انتخاب‌کردیم .

۵ ـ نسخه مطبوع شادروان **وحید دستگردی** : این نسخه بسال ۱۳۱۴ ش نشریافته وآنچه ازاین نسخه مستفاد است‌اینکه:

نسخه‌ای‌که شادروان **وحیددستگردی**دراختیارداشته‌است نویسنده‌ی‌آن‌گذشته از اینکه اهل سنت بوده و بهمین علت در نسخه خود دستکاری بسیار کرده در مقام اختصار نیز بر آمده و شرح حال بسیاری از شاعران را از قلم انداخته

Marfat.com

وجمله‌هایی رانیزحذف‌کرده‌تاآنجاکه اکثر جملات کتاب‌نامفهوم وناقص است وچون شادروان **وحید دستگردی** نسخه دیگری برای مقابله در اختیار نداشته‌است بناچار برای حفظ امانت آنچه را ازنسخه مخطوط مفقود بوده نادیده گرفته و هرچه بوده است‌آنرا بدون‌کم‌وکاست بچاپ رسانیده‌بوده‌اند، بنابراین نمیتوان‌ازنظر تصحیح‌مسئولیتی متوجه آن شادروان‌کرد. نسخه مطبوع وحید را باعلامت‌اختصاری (و) نشان داده‌ایم.

روش تصحیح

بطوری‌که قبلا اشاره شدبرای تصحیح انتقادی‌تذکره‌ی **تحفه سامی** نسخه(آ)را متن قراردادیم‌واختلاف‌های‌نسخ دیگررا باآن‌سنجیدیم‌ودر تصحیح باتوجه بروش‌وسبك تحریر **سام‌میرزا** (که‌بدست‌آوردن‌معیارآن بامطالعه **تحفه سامی** بسادگی‌امکان‌پذیر بود) جملات ولغات وعباراتی‌که باسبك اوسازگاربود درانتخاب موارد اختلاف‌نسخ مرجح شمردیم .

لغات وکلمات نادرست را (متعلق‌بهریك ازنسخ)کنارگذاشتیم واز متن خارج کردیم وبه زیرصفحه انتقال دادیم . درکنارنام وعنوان شاعران شماره‌ردیف‌گذاشتیم‌تا درفهرست‌های تنظیم‌شده وهمچنین‌در تعلیقات‌وتکمله برای یافتن نام شاعران‌بااشاره بشماره ردیف سهولت بیشتری فراهم‌آمده باشد .

مزایای تصحیح‌انتقادی‌کنونی‌نسبت بچاپ وحید

۱ـ درچاپ‌کنونی‌بطوریکه شماره‌ی‌ردیف شاعران نشان میدهد رویهمرفته از (۷۱۳)تن‌شاعرشرح‌حال آمده درحالیکه درنسخه وحیداز۶۳۰تن‌شاعرشرح‌حال‌بچاپ رسیده بنابراین در چاپ کنونی شرح حال ۸۳ تن از شعرا بیشترازچاپ وحید ثبت شده است .

۲ـگروهی ازشاعران نامشان درنسخه **وحید** اشتباهی است ودراین چاپ نام‌و نشان صحیح آنها ثبت گردیده‌وباین ترتیب پژوهندگان ومحققان دچارگمراهی‌وخطا وزلل نمیگردند وازسرگردانی وبلاتکلیفی رهایی می‌یابند .

Marfat.com

۳ـ شرح حال بیش از۵۰ تن ازشاعران در نسخه **وحید** جا بجاشده وشرح‌حال شاعری برای شاعردیگر آمده است .

٤ـ درنسخه **وحید** بیش از هزار و پانصد مورد افتادگی دارد که دراین چاپ افتادگیها درمیان دوستاره مشخص شده‌است.

۵ ـ براساس واستناد شماره‌هایی‌که درزیرهرصفحه آمده مجموعاً۱۸۸۵مورد اشتباه واختلاف ثبت‌شده است‌که بیشترآنها متعلق بنسخه وحید است .

۶ـ **صحیفه‌پنجم** این‌چاپ نیرنسبت بچاپ **مولوی‌اقبال‌حسین** مزایایی دارد که درزیرصفحات این موارد را متذکرشده‌ایم .

۷ـ ازنسخه **محمد معینا**اشعاری مزیدبرآنچه در**تحفه سامی** آمده است در پایان‌کتاب آورده شده است .

۸ ـ شرح‌حال **سام میرزا** برآن افزوده گردیده‌که چاپهای **وحید** و**مولوی اقبال حسین** فاقدآنست .

۹ـ قصیده‌ی‌کامل **سام‌میرزا** در پایان کتاب‌آورده شده‌است‌که در نسخه وحید وآستانه قدس نیست.

۱۰ـ فهرست‌هایی برای‌کتاب ترتیب داده شده‌است بشرح‌زیر:

الف ـ فهرست نامهای اماکن

ب ـ فهرست نام شاعران

ج ـ فهرست نام‌شاعران‌برحسب تخلص‌آنان

د ـ فهرست‌نام‌شاعران قصه‌خوان

هـ ـ فهرست نام شاعرانی‌که خوشنویس بوده‌اند

و ـ فهرست « « که نقاش بوده‌اند

ز ـ فهرست « « که موسیقی‌دان بوده‌اند

ح ـ فهرست « « که صحاف بوده‌اند

Marfat.com

ط ـ فهرست نام کتابها

ی ـ فهرست نام شاعرانی که شهرآشوب گفته‌اند .

بطورکلی میتوان بااعتماد واطمینان کامل وقاطع گفت که چاپ مصحح کنونی در مقام مقایسه بانسخه مطبوع شادروان **وحیددستگردی** بمنزله اثروتألیف دیگری تلقی میگردد . زیرا نه متن آن ازنظرشیوه‌ی تحریرونه تعداد شاعران آن از نظر کمیت ونه توضیح وآثارواشعار نسخه کنونی ازنظرصحت وکیفیت ونه نام شاعران ازنظر تشابه با نسخه شادروان **وحیددستگردی** قابل مقایسه و مقابله است .

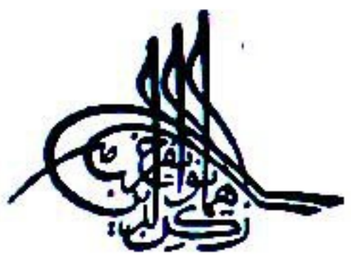

Marfat.com

«... وهم‌درآن‌ایام در **قلعه‌قهقهه** درمنزلی‌که **سام‌میرزا** واولادش‌می‌بودند و به‌حسب اتفاق پسران **القاس‌میرزا** ، **سلطان‌احمد** و **سلطان‌فرخ** جمع گشته صحبتی می‌داشتند زلزله‌عظیمی روی نمودوآن منزل برسرایشان فرودآمد و مجموع هلاك شدندواین‌بنده این‌قطعه‌رابرای ضبط‌تاریخ بنظم‌آوردم :

بتاریخ جهان زد **قهقهه** کبك خرامنده
که نبود دایماً جام بقا اندرکف ساقی
چوگفتم‌چیست‌حال‌**سام** وتاریخش‌چه‌میگویی
بگفتا درجوابم «**دولت تهماسب شه‌باقی**»
(۹۷۵)

بااین تصریح دیگرهیچگونه‌شکی‌باقی‌نیست‌که **سام میرزا** درسال۹۷۵درقلعه **قهقهه**که زمان **صفویه** اختصاص به‌زندانیان سیاسی داشته است با اولاد و احفاد و وبستگانش دراثرزلزله به‌قتل رسیده است .

تاریخ‌تألیف‌تحفه‌سامی :

سام میرزا درپایان **تحفه‌سامی** مینویسد«..چون **مدت‌مدید**بودکه بنابرعدم مساعدت وقت بلکه ناموافقت طالع‌وبخت ، این‌نوعروس حجله‌خیال‌گاهی ازشقه‌چادر اختفا روی نموده بنابرتجدیرمن‌صنف‌فقداستهدف ، بازسردر نقاب احتجاب می‌کشید و گاه‌گاهی‌که این بکرفکر سرازروزنه ظهور بیرون میکرد ورخ مینمود دیگربار پس‌پرده انزوا مختفی‌میگردید» .

آنچه ازاین نوشته استفاده و استنباط‌واستدراك میگردد اینکه: **تحفه سامی** برخلاف آنچه پرفسور **ادواردبرون و مولوی‌اقبال‌حسین**نظرداده‌انددرسال۹۵۷.ه تألیف آن بپایان‌نرسیده بلکه ازسال۹۵۷ تألیف آن‌آغازگردیده و بطوریکه‌خواهیم گفت درسال۹۶۸ گوییاتألیف وتنظیم‌آنرا بپایان‌آورده است .

بطوریکه **تحفه سامی** نشان میدهد ، **سام میرزا** درسفرهاییکه میکرده از

Marfat.com

گویندگان هر شهر و دیار نام‌و نشان میگرفته و چه‌بسا آنان را بحضور می‌طلبیده و آثارشان‌را موردمطالعه و نقدقرار میداده وازایشان شرح‌حال و احوال میگرفته و باین ترتیب زمینه تألیف **تحفه‌سامی** را فراهم‌میآورده است واحیاناً اگرخود توفیق دیدارشاعر رانداشته بامکاتبه ازاو شرح حال ونمونه‌آثار طلب میکرده‌است‌ودرتأیید این‌نظر در**تحفه سامی** به مواردی‌برخوردمی‌کنیم از جمله درشرح حال **سوسنی** مینویسد « ... درمحلی‌که بجمع‌کردن این اوراق ابترمشغول بودم ازاو شعری‌طلب کردم این مطلع را از **سوسنی** قدیم بنام خودخواندکه درمجالس‌النفایس‌آورده‌شده حسب التماس او نوشته‌شد» .

استنباط‌واستدراك‌پرفسور **ادواردبرون** و به‌تبع‌او پرفسور **مولوی‌اقبال‌حسین** دراینکه‌تألیف**تحفه سامی** سال۹۵۷ بوده‌ازآنجاناشی‌است‌که**سام میرزا** درشرح‌حال **سلطان‌سلیمان** نوشته‌است «تاحال‌که سنه سبع و خمسین وتسعمایه‌است‌درسلطنت‌آن دیارمتمکنند»واین‌تاریخ رازمان تألیف **تحفه سامی** بشمارآورده‌اند.درحالیکه این قسمت‌درآغاز**تحفه سامی** آمده‌است‌ودر**تحفه سامی** تاریخهای‌مکرردیگری‌نیزآمده‌و نشان‌میدهدهم‌چنانکه‌خود**سام میرزا** درپایان‌کتاب‌متذکراست‌سالهاسرگرم‌جمع‌آوری مطالب‌کتاب‌خودبوده‌است. و چنانکه درآغاز این مطلب آوردیم‌آنرا زمانی مینوشته وهنگامی‌کنارمی‌گذاشته ، بگمان این‌بنده نویسنده کار تألیف **تحفه سامی** از۹۵۷ آغاز ودرسال ۹۶۸ پیش ازدستگیری و زندانی شدن **سام میرزا** بپایان رسیده‌است وآنچه این نظررا تقویت‌میکند. نحوه‌ی‌ترتیب وتنظیم**تحفه سامی** است وچنینن‌بنظر میرسدکه درسال ۹۶۸ اندکی قبل‌از زندانی شدنش ازتوطئه ودسیسه‌هایی که برای برکناری اوترتیب‌داده‌اند بوسیله‌دوستان وآشنایانش مطلع‌گردیده و بانهایت تعجیل و شتاب بتدوین یادداشت‌های فراهم‌آمده پرداخته تااگر اورا ازمیان برداشتنداثری راکه سالها برای تألیفش زحمت کشیده ازمیان‌نرود ودستخوش نابودی و فنا نگردد وقصیده‌ای‌که درپایان‌کتاب آورده نیزبیشتر این‌ظن‌را تقویت میکند . و دراثر شتاب

Marfat.com

به‌تدوین فصول کتاب آنچنانکه‌نظرداشته توفیق نیافته‌است که شرح‌حال‌شعرا را بنحوی که‌در نظرداشته طبقه‌بندی کند ومنظم ومرتب بیاورد.

اگر بگوییم این درهم ریختگی دراثر اهمال نساخ است پس چرا کلیه نسخ موجودکه حتی درزمان حیات او تحریریافته‌اند همه درترتیب وتدوین یکسانند ؟ !. **سام میرزا** درنظرداشته‌است که درهر **صفحه**شعرارا برحسب تعلقشان به‌شهرودیاری بادرنظرداشتن حروف نامشان به‌ترتیب‌حروف تهجی‌مدوّن کند وبیشتریادداشت‌هایش را برهمین اساس مدوّن‌کرده واین‌نظم وترتیب**تاحدودی** در**تحفه‌سامی** موجودبچشم میخورد وچون یادداشت‌های اضافی نیزداشته و تعجیل وشتات درتدوین آن فرصت ومجال نداده است‌که این‌نظم‌را بطورکامل رعایت‌کند . اینست‌که دربعضی‌صحایف فی‌المثل چندشاعر**تبریزی**پی‌درپی نامشان ثبت‌شده وناگهان درمیان آنها چندشاعر **کاشانی و سمرقندی و تهرانی**آمده و مجدداً چندتن ازشاعران**کاشان** ثبت‌شده‌اند؛ ویاشعرای **تهران** بیشترشان پی‌درپی‌آمده‌اند و چندتن بصورت جداگانه ثبت‌شده‌اند! وضمناً قدیم‌ترین نسخه موجود متعلق است‌به‌سال۹۶۸ (نسخه شماره ۲۰۹ کتابخانه شرقی دانشگاه پتنه) و باحتمال قوی این‌نسخه درزمان تدوین و تنظیم **تحفه سامی** تحریریافته بوده‌است .

نسخه‌های‌تحفه‌سامی :

از**تحفه‌سامی** نسخه‌های معدودی دردست‌است و میتوان آنرا چنین‌تصورکرد که چون **سام میرزا** موردغضب و قهر قرارگرفته وشاهزادگان **صفویه** که بسلطنت میرسیده‌اند نسبت‌باوخوشبین نبوده‌اند این‌عدم توجه وبدبینی موجب‌گردیده که‌چون رواج‌اثرمنتسب‌باویادآورخاطره‌ای‌ازاومیگردیده‌ازنشرآن جلوگیری‌کنند وهمین‌امر سبب‌گردیده‌که**تحفه‌سامی** درپس‌پرده‌ی‌اختفاوفراموشی‌مختفی‌گردد وازدیده‌ها مهجور وبدورماندوبمرور بفراموشی سپرده‌شود وجزتنی‌چندازخواص بروجودآن‌آگاه‌نباشند .

ارزیابی‌تحفه‌سامی :

نخستین‌بار پرفسور **ادواردبروون** توجه دانشمندان‌را باین اثر برجسته جلب

Marfat.com

وچاپ ونشرآنرا توصیه‌کرده است و بااین معرفی توجهٔ و نظردانشمندان ایران بآن جلب‌گردیده و شادروان سخن سرای نامی قرن اخیر **وحیددستگردی** برای نخستین بار آنرا بشرحی‌که‌خواهیم‌گفت طبع ونشرداد و در **هندوستان** نیزپرفسور **مولوی‌ـ اقبال‌حسن صحیفه پنجـم**آنرا تصحیح وانتشارداد .

تحفه سامی از جنبه‌های مختلف دارای ارزش و اهمیت است‌که بطور ایجاز بآن اشاره میشود :

۱ـ ازنظربدست داشتن تذکره‌ای ازشعرای فارسی زبان اوایل قرن‌دهم اثری برجسته وبی‌بدیل وبی‌نظیراست‌وهفتصدودوازده‌تن از شعرای معاصرخود را شناسانده ونمونه ای از آثارشان را ثبت‌کرده است .

۲ ـ برخلاف تذکره‌ی دولتشاه سمرقندی در این تذکره نویسنده‌ی‌آن نسبت بشاعرانی‌که معرفی‌میکند نظرمیدهد وغث وثمین آثارشان را می‌سنجد و درتوصیف وتعریفشان راه مبالغه نمی‌پیماید ونسبت به متشاعران ویاوه سرایان بی‌مایه‌باصراحت زبان به‌طنزمی‌گشاید وطبل‌رسوایی‌شان رابرسربازار بدنامی میکوبد ،(۸)میتوانگفت که درتنظیم‌این‌اثر**سام میرزا** به سبك تألیف‌مجالس‌النفایس **امیرعلیشیر نوایی** نظر داشته است .

۳ ـ از لحاظ جامعه شناسی بسیار ارزنده و مغتنم و حاوی اطلاعـات مفید و سودمند است .

۴ـ درقرن‌دهم چون طبقات مختلف‌درذوقیات شرکت‌کرده و شعرمی‌سروده‌اند، **تحفه سامی** بامعرفی‌آنها و پیشه‌و حرفشان مارا بآثاری رهنمون میگرددکه حاوی اصطلاحات خاص آن پیشه و حرفه‌هاست که ازاین‌رهگذر میتوان با بدست آوردن آثار این‌گروه ازشاعران به تعداد معتنابهی از لغات و اصطلاحات و نامهای خـاص آلات و ادوات دست‌یافت و باثبت وضبط آن درغنی‌ساختن زبان فارسی بذل جهدی کرد برای نمونه از **مولاناپاکی** یاد میکنیم‌که حرفه‌اش سرتراشی بوده و **سام‌میرزا**

۸ـ آقامیرك نقاش ص۷۳ ومیرزامحمدامین‌ص۲۳۸ و ده‌ها مورد دیگر

Marfat.com

یك‌رباعی ازاو نقل‌میکند وگوینده بمناسبت‌کاروپیشه‌اش‌درهمین یك‌رباعی‌هم‌نتوانسته ازمحیط‌کارش خارج‌شود وبنابراین از ابزار کار و اصطلاحات خاص پیشه‌اش درشعر یـادکرده و بکاربرده میـگوید :

تیغ اجل آندم‌که**علم** خواهدشد　　این‌جسم‌چو **موی** را **قلم** خواهدشد
گر**جرم** گناه‌مابه **پاکی ببری**　　**ازکیسه** رحمتت چه‌کم‌خواهد شد

هم‌چنین درآثار شاعران دیگرمانند **فنایی‌مشهدی‌علاف‌ـشوقی‌خبوشانی تیرگر، زینی‌مشهدی روغنگر، هجری‌کاشانی شمشیرگر** وده‌ها شاعردیگر که در**صحیفه‌هفتم** آمده‌اند .

۵ـ ازقصه‌خوانهای زمان‌که شاعر بوده‌اند گروهی‌را شرح‌حال بدست میدهد و بدیهی است قصه خوانی سابقه دیرین تری از زمان**سام میرزا** داشته است و باید گفت این قصه‌خوانها درواقع داستان سرایانی بوده‌اند که بیشتر داستانهایی می‌ساخته ومی‌پرداخته ودرمجامع ومحافل خاص باشیوه و بیانی مخصوص آنرا میخوانده‌اند ، این خودزمینه‌ایست برای‌تحقیق درباره‌ی‌سابقه داستان پردازی‌درایران .

۶ـ نثر **تحفه سامی** گرچه متکلفانه‌است اما ازبدایع‌وظرایف‌وشیرینی بی‌بهره نیست‌وگاه‌گاه‌ازبلاغت‌وفصاحت نشان‌دارد ومیرساندکه **سام میرزا** درآثارنویسندگان وبلغای زبان‌فارسی مطالعه‌داشته‌است .

۷ـسام‌میرزا در نوشتن تذکره‌ی‌خودهمه‌جا جانب انصاف و مروّت‌را مرعـی داشته و هیچگاه از حدود بی‌نظری و بیطرفی خارج نشده است‌ووظیفه تذکره‌نویسی را ازیاد نبرده وبهمین‌لحاظ در **تذکره‌ی‌سامی**حتی از دشمنان دودمانش نیز یادکرده وآثارشان‌را آورده ودرمقدمه برای پرهیز ازطعن معاندان و دشمنانش چنین نوشته است « بررای فضیلت‌آرای سالکان مسالك **انصـاف** و ناهجان مناهج‌دور از **تعصب** واعتساف مخفی نخواهدبود که **در خلال احوال این طبقه خیرمآل اگر احیاناً مخالفان دین‌ودولت‌را مذکورسازد** و خامه‌تبیین‌آیین بتقریرحال‌شقاوت‌مآل‌ایشان بپـردازد **نه‌پایه‌دین‌را ازآن‌اختلالی‌است ونه‌چهره‌ی‌دولت‌راازآن‌گردملالی»**.

Marfat.com

۸ـ **تحفه سامی** نمایشگر حقیقی تحولی است که باطلوع اختر درخشان دولت **صفویه** درایران پیش آمده است و نشان میدهد که سطح معرفت عمومی چگونه وباچه سرعتی بطرف ترقی وتعالی سوق داده شده است ، این اثر بوجهی بارز نشان میدهد که **تبریز** پایتخت **شاه اسماعیل وشاه تهماسب** و **اصفهان وتهران** چگونه رشد می کنند وآماده میشوند که در سالهای بعد پایتخت ایران شوند **اصفهان** باتجمع فضلا و دانشوران مرکزیت پیدا می کند وسرانجام دردوران **شاه عباس** استعداد آنرا یافته است که پایتخت شاهنشاهی پهناوردولت صفوی گردد ، همچنین **تهران** که شهرکی است تازه بسامان رسیده باتوجه وعنایت مردمش بدانش وبینش راه پیشرفت و توجه سران دولت را بخود معطوف میدارد تا آنجاکه پس ازگذشت یکصدسال نخستین شهر ایران وپایتخت شاهنشاهی آن میگردد .

۹ ـ **تحفه سامی** نخستین اثری است که از **تهران** وشعرای آن بتفصیل نام برده وشرح حال بدست داده است .

۱۰ـ قسمت قابل توجه **تحفه سامی** برخلاف آنچه دربادی امر بنظرمیرسد که **صحیفه پنجم** باشد، **صحیفه هفتم** آنست زیرا :

سام میرزا دراین **صحیفه** مدعیان شعروشاعری رابزیرتازیانه تنبیه کشیده وآنان رابابیانی شیرین وطنزآمیزکه ادب ونزاکت رابنهایت درجه ملحوظ داشته به تمسخرواستهزاءگرفته ودرحقیقت بایدگفت قسمت انتقادی **تحفه سامی صحیفه هفتم** آنست ومتأسفانه درچاپ وحید این **صحیفه** بسیار مختصرآمده بوده است .

سام میرزا چنان می پنداشته که مبادا نام این متشاعران درآینده بشاعری یاد شود و آیندگان رابگمراهی واشتباه اندازد، اینست که برای انتباه و دوری از این اشتباه بهافشای ماهیت واقعی آنان پرداخته است ، **سام میرزا** از این حقیقت غافل مانده بوده است که **تازمان اوهزاران نفرکج فکروکژسلیقه بجای آنکه روش خرامندگی راازکبك دری فراگیرند خرچنك رامقتدا ومقلد خود ساخته و بمیدان سخنوری تاخته اند ، واین سودازدگان نام وعنوان بسیار اراجیف**

Marfat.com

تافته وسخایف بهم‌بافته‌اند ، که اینك نه از نامشان خبری و نه از اثرشان اثری‌است !

درهرزمان ودورانی دیوانگان ومجانینی بوده‌اندکه بهوای بلندپروازی‌افتاده وبابال مگس‌هوس‌جولان درعرصه‌شهبازدرسرپرورده‌اند وعرض‌خودبرده‌وپرده‌ی‌ناموس خود دریده وزحمت دیگران داشته‌اند .

باکمال تأثروتأسف بایدگفت‌که زمان‌مانیزفارغ ازاین **بلا** نیست ودیوانگانی که ازهردررانده واز هرجا مانده‌اند بمیدان سخنوری تاخته وعرض و آبروی خود **باخته و فرهنك و ادب ما را دچار ادبار و تباهی و گمراهی ساخته‌اند** «شگفتا اکاین‌سبك مغزان ،که مجنونندودیوانه، وچون‌جغدان‌بدآهنگندوزشت‌آوا» «گریزانند ازآبادی وخوگربویرانه، دریغا ، باچنان‌آهنك،خودرا نغمه‌خوان‌دانند» «ونوپرداز می‌نامند !!»

چنین بی‌مایگان یادسته دیوانگان ، بازبان جن زدگان و کودکان لکنت زبان‌کلماتی ناسازوبدآواز بی‌معنی رابهم‌بافته وشعر و سرود پنداشته‌اند !

چه اندازه شرم‌آور وخجلت انگیزاست‌که بنگریم درقرن دهم هجری‌یك نفر سیراب فروش این‌چنین شعرمیگفته است :

تا برد سویش کبوتر نامه ، چندان سوده‌ام

دیده برپایش که پایش رابخون آلوده‌ام (۹)

ویا اینکه **کبابی‌قمی** بسرایدکه :

بکنه ذات توهرگز نمیرسد ذاتی یکی زذات‌تومی‌گوید،ازصفات‌یکی(۱۰)

واین‌گفته‌ها برای فارسی زبانان جهان چه درآن زمان و چه در این دوران قابل درك وفهم‌بوده وهست وآنچه رامی‌سروده‌اند نیز بی‌معنی و بی مضمون نیست ؛ باصدافسوس مدعیان‌دانش و فرهنك که‌کبکبه نام وعنوانشان‌راقطاری شترهم‌نمیتواند کشیدکوس‌لمن‌المکیشان در جریده‌های ادبی و هنری‌گوش‌فلك اثیرراکرکرده است

۹ـ ذهنی‌تبریزی‌ص۳۱۷ ۱۰ـص ۳۲۴ . ذاتی‌کبابی‌قمی

Marfat.com

بنام شعر درز بان‌فارسی

این چنین یاوه‌ها وژاژها می‌سرایند؟!

***

سیاهی‌ها (!!)

بکوبیدم بزیر **چکمه چله‌نشین رنجهای تلخ** (؟!)

بکنید مانده خاکسترم‌را روی خط جاده (!؟)

هستی بیفشانید!

***

ویا اثرعجیب‌تردیگری بدین مضمون!

***

درسایه زیرشام ؟!

چشمی شکفته میشودازعمق‌آبها (؟!)

آرام ونرم نرم

می‌بلعدم بکام

دریا غریومی‌کشد از آسمان هنوز

درهای وهوی او (؟)

آن‌گیسوان سبز(!؟)

با رشته‌های باد

درکارجستجوست(۱۲)

و یا :

شب می‌نمود بدشت

همراه اوگروه کلاغان خسته‌بال

شعری هنوزگوشه جانم خزیده است (؟!)

اما سپید صفحه‌کاغذ سیاه نیست (؟)

ای دستهای یخ زده

Marfat.com

ای دست‌های سرد

ای دست‌های روزز گرمی آفتاب(؟!)(۱۳)

سام‌میرزادرصحیفه هفتم نمونه‌ای ازاینگونه شاعران نوپرداز آن زمان را بدست میدهد ، شاعری را معرفی میکندکه همانند نوپردازان امروزی که معتقدند شعررا باید باحرکات دست‌وسروگردن ، چشم وابرو- لب‌ولوچه‌وزیروبم‌کردن‌آهنك حیات داد وروان‌بخشید ونمایش داد! اونیزپیشتاز این مکتب بوده چه بجا وشایسته است‌که نوپردازان این‌شاعردیرین رامعلم مکتب خودشناسند و مجسمه‌اش را بریزند وبه‌پرستش پردازند دراینجا شرح‌حال ونمونه اثرش را برای‌عاشقان ودلباختگان! شعرنومکتب نومیآورم.

نوری‌قفل‌گر . شاعری است‌که در این مکتب پیش گام بوده و **سام میرزا** شرح حالش را درص ۲۶۵ ردیف ۶۷۱ چنین بدست میدهد:

« . . . بعداز **هفتاد سال**بخاطرشریف ایشان رسیدکه **شاعر** می‌باید شد !، بنیادشاعری‌کرد و باوجود آنکه **شعراونا‌موزون‌است ومعنی‌هم‌ندارد** این مطلع زاده‌ی‌طبع‌لطیف‌ایشانست(!)

خوش‌گنبدی است ،

گنبدنقاش‌دل .

درصفاهان .

سربچرخ وپابگل :

ودرجواب این‌مطلع خواجه حافظ که‌فرموده:

مزرع سبز فلك دیدم و داس مه‌نو یادم ازکشته خویش آمد وهنگام درو

استاد مذکور این‌مطلع فرموده‌اند (!)

کره تندفلك

دیدم واو

درتك‌ودو

Marfat.com

گفتمش

تندمرو

جو جو

جو جو

درمحل خواندن‌مصرع‌ثانی بهردودست‌دامن خودرا گرفته می‌جنبانید،چنانکه باسب‌گریخته جودردامن‌کرده نمایند تاآرام‌گیرد و نگریزد (!)

تصحیح‌متن‌این‌چاپ‌از تحفه‌سامی‌چگونه انجام‌گرفته‌است :

پرفسورمولوی‌اقبال‌حسن استاد**دانشگاه‌پتنه** با دردست‌داشتن دونسخه معتبر کتابخانه شرقی **پتنه** یکی بشماره۲۰۹مورخ ۹۶۸ ه . یعنی‌زمان تألیف **تحفه سامی** ودیگری نسخه‌شماره(۲۱۰) مورخ ۹۷۱ ه و استفاده از دونسخه آ ـ ب کتابخانه **بریتیش موزیوم** همت به تصحیح **صحیفه‌پنجم** از **تحفه سامی** گماشت‌وآنرا بسال ۱۹۳۴ میلادی (۱۳۱۲ ش) نشرداده‌بودند .

همزمان با نشر **صحیفه‌پنجم** شادروان **وحیددستگردی** شاعرنامور معاصرنیز بدون اطلاع ازچاپ و نشر **صحیفه‌پنجم‌تحفه‌سامی** . بابدست داشتن نسخه‌ای از **تحفه سامی** آنرا بشرحی‌که خواهدآمد تصحیح ودرسال ۱۳۱۴ش ـ نشردادند .

اززمانیکه نسخه مصحح‌شادروان **وحید دستگردی** نشریافت‌برای‌پژوهندگان ومحققان درشرح‌حال و احوال شاعران نیمه اول قرن‌دهم هجری ، این‌اثر یکی از مآخذ ومصادر معتبرگردید ، لیکن محققان درمراجعه به‌نسخه‌چاپ‌شده‌درمی‌یافتند که نسخه گذشته از آنکه ناقص است بسیار مغلوط و نادرست نیز هست . متأسفانه نسخه‌های این‌اثرنفیس درجهان بسیار نادر وکمیاب و انگشت شمار ودست‌یافتن‌بآنها دشوار بود .

از سالهاپیش دوست ارجمند و محقق دانشمند آقای **احمدگلچین‌معانی** که صیرفی سخن ودرکار تحقیق بسیار دقیق و صاحب نظرند حقیررابکرات‌تکلیف به تصحیح انتقادی این اثر میکردند و انجام آنرا از دوستار خواستاربودند تااینکه

Marfat.com

دراوایل‌سال۱۳۴۵ نسخه‌عکسی **تحفه سامی** کتابخانه‌آستان قدس‌رضوی‌راکه‌بانظارت خودشان تهیه‌شده بود برای‌کمترین فرستادند تابامطالعه و مقابله آن بانسخه مطبوع درتصحیح **تحفه سامی** راغب وشایق‌گردم .

ضمن مطالعه ومقابله نسخه‌عکسی‌کتابخانه‌آستان قدس رضوی بانسخه‌شادروان **وحیددستگردی** افتادگی‌ها و اشتباههای فراوان و بی‌شماری‌که درنسخه‌نشرشده راه یافته‌بود جلب توجهم‌راکرد و دریافتم‌که چاپ موجود برای پژوهندگان و محققان وطالبعلمان‌بسیارگمراه‌کننده وتباهی آور است وازاین‌رهگذر برای‌مراجعه‌کنندگان بآن بی‌ثمروپرخطر.زیرا :

۱ـ نام‌بسیاری ازشاعران درآن‌باشتباه وغلط آمده است . برای‌نمونه‌چندمورد ذکرمیشود: آتی ، بجای آهی‌ص۳۹ـپیری‌بجای‌دلیری‌ص۵۴ـمیرهادی‌بجای‌میرمرادی ص۶۰ـریاضی‌بجای‌رضایی‌ص۶۷ـوصدهاموردد یگر.

۲ـ شرح‌حال واحوال وآثار بسیاری ازشاعران‌را جابجا کرده‌اند . بدین توضیح‌که . مثلا :

شرح‌حال **امیررازی** را بجای‌**میرمرتضی** نوشته‌اند ص۵۶ و یا شرح حال **سیدعبدالخالق** را برای **امیرهاشمی بخارایی** نوشته‌اند ص ۶۱ وشرح حال **میر قلندر** را برای **سید هبةالله**نوشته‌اندص۶۲ و شرح‌حال **میرعزیز** را برای **سیدهبةالله** ص ۶۲ و **مسیب‌رازی** را برای **میرزینی** ص۶۸ وده‌هامورد دیگر.

۳ـ اشعار شاعران‌راجابجاثبت‌کرده‌اند بدین‌معنی‌که شعرشاعری‌را برای‌شاعر دیگرآورده‌اندمانندا‌شعار**رازی** که‌برای **میرمرتضی** نوشته‌اند و یااشعار**میرهدایت** راکه برای **سیدعلیشاه**ثبت‌کرده‌اند ص۶۶ وموارد بسیاردیگر که‌متن نسخه مصحح موجودحاکی ازآن است .

۴ ـ بیشترتاریخ درگذشت شاعران رااشتباه رقم زده‌اند.

۵ ـ بسیاری ازلغات وکلمات واصطلاحات اشتباهی وبغلط‌ثبت شده‌است مانند تشحیذ خاطرکه ریشخندخاطرآمده ویاصنعت تزریق‌که تزویف‌شده‌ومانند آنها .

Marfat.com

۶ـ بسیاری از نام‌وشرح‌حال شاعران که‌در نسخ‌اصلی ومورد اعتماد **تحفه‌سامی** هست در این نسخه نیامـده است مانند شرح حال **سلطان ابراهیم‌امینی** ص ۴۶ و **امیرهمایون** ص ٤٧ و**امیر رازی** ودهها شاعردیگروباین‌ترتیب ملاحظه‌شدمراجعه کنندگان بآن نه‌تنها راهی بدهی‌نمی‌برند بلکه بسراب رهبری میشوند واگر نویسنده ومحققی دراثرش بآن استناد جوید این لغزشها و گمراهیها را چگونه میتوان از دفتر خاطره‌ها و نوشته‌ها زدود و صحیح را بجای سقیم نمود ؟! این بودکه با رضای خاطرانجام خواسته دوست دانشورم راگردن نهادم وایشان‌هم بعهد خود وفا کردند و نسخه عزیزالوجود **آقای‌بیات** رانیزبرایم امانت‌گرفتند وآنرا در اختیارم گذاشتند و خوشبختانه‌درهمان‌اوان **آقای حسینعلی باستانی‌راد** نیز مرا از وجود نسخه معتبر دیگری‌که قبلادرتملك ایشان بوده‌است‌آگاه ساختند وبراهنمایی ایشان ازآن نسخه بشرحی که خواهد آمد در مقابله استفاده شده . چون موانع مفقودومقتضیات‌موجود گشت باصرف یکسال وقت‌تصحیح**تحفه سامی** انجام‌گرفت وچاپ انتقادی‌آن‌درتاریخ اول اسفندماه ۱۳٤٦ بپایان رسید .

مشخصات نسخه‌هایی‌که درتصحیح تحفه‌سامی مورداستفاده قرارگرفته‌است

۱ـ نسخه‌کتابخانه **آستان‌قدس‌رضوی** : این‌نسخه بگواهی رسم الخط و نوع کاغذهمزمان تألیف **تحفه سامی** تحریریافته ومتأسفانه بطوری‌که درمتن نسخه‌مصحح آمده است قسمت‌هایی ازابتدا وصحایفی ازصحیفه‌ها وپایان آن افتادگی دارد . این نسخه درمقام مقایسه بانسخه‌های‌کتابخانه شرقی **پتنه و وحید** بسیارمنقح‌تر وکامل‌تر است . نام شاعران دراین نسخه‌با شنگرف نوشته شده‌است برای معرفی این‌نسخه در تصحیح علامت اختصاری (آ) رابرگزیده‌ایم .

۲ـ نسخه‌آقای **بیات** : این‌نسخه نیزچنانکه درمتن تصحیح شده‌آمده ومتذکر گردیده‌است قسمتی‌ازآغازوقسمتهایی ازمتن صحایف را ندارد ودر پایان‌نیز تانیمی از قصیده‌ی **سام‌میرزا** فاقد است .

این نسخه نیزدرصحت وکمال‌نظیر نسخه(آ) است ورسم‌الخط‌آن‌گواهی میدهد

Marfat.com

میدهدکه درحدود ۹۶۸ـ ۹۷۵ تحریریافته است . در تصحیح و بخصوص قسمت‌های افتاده از نسخه (آ) این نسخه بسیارمورد استفاده و مفید فایده قرارگرفت وکار تصحیح را تسهیل‌کرد، برای نمودن این نسخه علامت اختصاری (ب) انتخاب‌شده است.

۳ ـ نسخه **محمد معینا** : چنانکه گذشت براهنمایی‌آقای **باستانی راد** مجموعه‌ای‌که‌فراهم آورنده‌ی‌آن **محمد معینا** از شاعران دوران **شاه‌سلیمان‌صفوی** بوده مورد استفاده‌قرارگرفت و**محمد معینا** درمجموعه خود نسخه‌ای از **تحفه‌سامی** را آورده وپس ازمقابله معلوم‌شدکه عیناً ازروی نسخه آستانه قدس استنساخ‌شده‌است ویگانه اختلاف وامتیازی که داردااینست که **محمد معینا** درآثار شاعران ابیات و احیاناً غزلهایی را افزوده و چون در هیچیك از نسخ موجود **تحفه سامی** این‌ابیات اضافی را نداشت و این ظن و گمان میرفت که ابیات وغزل‌های‌اضافی را معنیا خود بر نسخه افزوده‌باشد لذا مصلحت دانست ابیات اضافی رادر متن وارد نسازد در پایان کتاب‌آنها را بعنوان تکمله بیاورد.

۴ ـ **صحیفه پنجم** مصحح**مولوی اقبال‌حسین** استاد دانشگاه **پتنه** که‌چاپ انتقادی‌این**صحیفـه** بااستفاده‌ازدو نسخه‌کتابخانه‌شرقی **پتنه** انجام‌گرفته ، بطوری‌که‌در متن‌مصحح‌کنونی آمده است(ازص۱۴۳ـ۳۳۳)وخوانندگان‌ارجمندباملاحظه‌تصحیحات وپاورقی‌ها ملاحظه می‌فرمایند نسخه‌های **پتنه** نیز در صحت و کمال بمراتب از نسخه (**آ.ب**) ضعیف‌تر است و بنابراین ازاقدام بعکس‌برداری ازصحایف دیگرآن‌دو نسخه خود داری شد، درتصحیح علامت اختصاری (م) رابرای‌نسخه مطبوع **مولوی‌اقبال حسین** انتخاب‌کردیم .

۵ ـ نسخه مطبوع شادروان **وحید دستگردی** : این نسخه بسال ۱۳۱۴ ش نشریافته وآنچه ازاین نسخه مستفاد است‌اینکه:

نسخه‌ای‌که شادروان **وحیددستگردی**دراختیارداشته‌است نویسنده‌ی‌آن‌گذشته از اینکه اهل سنت بوده و بهمین علت در نسخه خود دستکاری بسیار کرده در مقام اختصار نیز بر آمده و شرح حال بسیاری از شاعران را از قلم انداخته

Marfat.com

وجمله‌هایی رانیزحذف کرده تاآنجاکه اکثر جملات کتاب نامفهوم وناقص است وچون شادروان **وحید دستگردی** نسخه دیگری برای مقابله در اختیار نداشته‌است بناچار برای حفظ امانت آنچه را ازنسخه مخطوط مفقود بوده نادیده گرفته و هرچه بوده است آنرا بدون کم‌وکاست بچاپ رسانیده بوده‌اند، بنابراین نمیتوان‌ازنظر تصحیح‌مسئولیتی متوجه آن شادروان‌کرد. نسخه مطبوع وحید را باعلامت‌اختصاری (و) نشان داده‌ایم.

روش تصحیح

بطوری‌که قبلا اشاره شدبرای تصحیح انتقادی‌تذکره‌ی **تحفه سامی** نسخه(آ)را متن قراردادیم‌واختلاف‌های‌نسخ دیگررا باآن‌سنجیدیم‌ودر تصحیح باتوجه بروش‌وسبك تحریر **سام‌میرزا** (که‌بدست‌آوردن‌معیارآن بامطالعه **تحفه سامی** بسادگی‌امکان‌پذیر بود) جملات ولغات وعباراتی‌که باسبك اوسازگاربود درانتخاب موارد اختلاف‌نسخ مرجح شمردیم .

لغات وکلمات نادرست را (متعلق‌بهریك ازنسخ)کنارگذاشتیم واز متن خارج کردیم وبه زیرصفحه انتقال دادیم . درکنارنام وعنوان شاعران شماره‌ردیف‌گذاشتیم‌تا درفهرست‌های تنظیم‌شده وهمچنین‌در تعلیقات‌وتکمله برای یافتن نام شاعران‌بااشاره بشماره ردیف سهولت بیشتری فراهم‌آمده باشد .

مزایای تصحیح‌انتقادی‌کنونی‌نسبت بچاپ وحید

۱ـ درچاپ‌کنونی‌بطوریکه شماره‌ی‌ردیف شاعران نشان میدهد رویهمرفته از (۷۱۳)تن‌شاعرشرح‌حال آمده درحالیکه درنسخه وحیدازه۶۳۰تن‌شاعرشرح‌حال‌بچاپ رسیده بنابراین در چاپ کنونی شرح حال ۸۳ تن از شعرا بیشترازچاپ وحید ثبت شده است .

۲ـگروهی ازشاعران نامشان درنسخه **وحید** اشتباهی است ودراین چاپ نام‌و نشان صحیح آنها ثبت گردیده‌وباین ترتیب پژوهندگان ومحققان دچارگمراهی‌وخطا وزلل نمیگردند وازسرگردانی وبلاتکلیفی رهایی می‌یابند .

Marfat.com

۳ـ شرح حال بیش از ۵۰ تن ازشاعران در نسخه **وحید** جابجاشده وشرح‌حال شاعری برای شاعردیگرآمده است .

٤ـ درنسخه **وحید** بیش از هزار و پانصد مورد افتادگی دارد که دراین چاپ افتادگیها درمیان دوستاره مشخص شده‌است.

۵ ـ براساس واستناد شماره‌هاییکه درزیرهرصفحه آمده مجموعاً ۱۸۸۵مورد اشتباه واختلاف ثبت‌شده است‌که بیشترآنها متعلق بنسخه وحید است .

۶ـ **صحیفه‌پنجم** این‌چاپ نیرنسبت بچاپ **مولوی‌اقبال‌حسین** مزایایی دارد که درزیرصفحات این موارد را متذکرشده‌ایم .

۷ـ ازنسخه **محمد معینا**اشعاری مزیدبرآنچه در**تحفه سامی** آمده است در پایان‌کتاب آورده شده است .

۸ ـ شرح‌حال **سام میرزا** برآن افزوده گردیده‌که چاپهای **وحید** و**مولوی اقبال حسین** فاقدآنست .

۹ـ قصیده‌ی‌کامل **سام‌میرزا** در پایان کتاب‌آورده شده‌است‌که در نسخه وحید وآستانه قدس نیست.

۱۰ـ فهرست‌هایی برای‌کتاب ترتیب داده شده‌است بشرح‌زیر:

الف ـ فهرست نامهای اماکن

ب ـ فهرست نام شاعران

ج ـ فهرست نام‌شاعران‌برحسب تخلص‌آنان

د ـ فهرست‌نام‌شاعران قصه‌خوان

هـ ـ فهرست نام شاعرانی‌که خوشنویس بوده‌اند

و ـ فهرست « « که نقاش بوده‌اند

ز ـ فهرست « « که موسیقی‌دان بوده‌اند

ح ـ فهرست « « که صحاف بوده‌اند

Marfat.com

ط ـ فهرست نام‌کتابها

ی ـ فهرست نام شاعرانی‌که شهرآشوب‌گفته‌اند .

بطورکلی میتوان بااعتماد واطمینان‌کامل وقاطع‌گفت‌که چاپ مصحح‌کنونی در مقام مقایسه بانسخه مطبوع شادروان **وحیددستگردی** بمنزله اثروتألیف‌دیگری‌تلقی میگردد . زیرا نه متن‌آن ازنظرشیوه‌ی‌تحریرونه‌تعداد شاعران‌آن از نظر کمیت ونه توضیح وآثارواشعار نسخه‌کنونی ازنظرصحت وکیفیت ونه‌نام شاعران ازنظر تشابه با نسخه شادروان **وحیددستگردی** قابل مقایسه و مقابله است .

Marfat.com

بنام یزدان پاک

بعدالحمد قبل کل کلام **بصفات الجلال و الاکرام**

حمد او تاج و تارك سخن است صدر هر نامه‌ی نو و کهن است

خامه چون تاج نامه آراید درة التاج ، نام او شاید

سر غزل دیوان فصاحت بیان قافیه سنجان معجز طراز ، وحسن مطلع طوطی صفتان شیرین کلام سحرپرداز، نظم ناظمی است که نظام سلسله مکوّنات ازاشعه‌قدرت اوقصیده‌ایست مطلعش منوربکواکب ثواقب نورمحمدی که :

«**اول ماخلق‌الله نوری** » اشارتیست بدان. ومقطعش مزین به خلخال نبوّت احمدی که: «**ولکن رسول‌الله و خاتم‌النبیین** »کتابتی است از آن ، نعت کمال جلالش شمه‌ای ازدیوان بهارستان فصحای بلاغت انتماء و**منقبت آل کثیرالنوالش سرلوحه تذکره شعرای فصاحت لواست** ، اعنی آن صدر نشینان مجالس انفاس قدس وشمایم گلزار نفحات انس .

شعر

لیس کلامی یفی بنعت کماله صل‌الهی علی النبی و آله

صل‌اللهم وبارك‌علیه وارزقنا درجة‌الشفاعة یوم‌المیزان* وسلم‌علی‌عترته واصحابه

---

* ازنسخه. آ . این قسمت افتاده است. ازنسخه . و. آورده شد .

Marfat.com

خصوصاً [1] المرتضی والزهرا وسبطین [2] وائمةالدین [3] بصفحات السعادت صدرالکتاب ولصحایف الهدایت فصل‌الخطاب وبعد [4] چنین‌گوید فقیرحقیر مستهام **ابن‌اسماعیل الحسینی سام**، ختم‌الله لنا باالحسنی، برضمیرآفتاب‌انجلای‌مهرورزان‌الهام آرای [5] وخاطر عاطر سحرپردازان معجزنمای، پوشیده نخواهد بود [6] که عروج دل وجان بر غرفات رفیع‌البنیان قصر وصول و صعود روح وروان برشرفات بلند ایوان مسند قبول متصور نیست ، مگر به حبل‌المتین عشق ووفا [7] وعروة الوثقای لاانفصام لها، زیرا که نفیس‌ترین جوهر هدیه که‌از پیشگاه تخت‌شاهنشاه‌عالم‌بالا برمنزویان [8] خلوت‌خانه«وفضلنا هم علی‌کثیر ممن خلقنا» نازل میشود لوء لوء آبدارمهرومحبت و یاقوت شفاعت عشق ومودتست،ان احبکم‌الله الذین یألفون وتألفون .

بیت

درجهان نیست متاعی که ندارد بدلی خاصه عشق بود منقبت بی بدلی

آری‌عشق‌خلعتی [9] است‌که تاروپودش‌درکارگاه «یحبهم‌ویحبونه»[10] اندوخته‌اند وطراز تعلق‌ازجانبین درکارخانه بوددوخته‌اند [11]. ان‌کنتم‌یحبون‌الله فاتبعونی‌یحببکم‌الله

شعر [12]

دل فارغ ز درد عشق دل نیست تن بیدرد دل ،جزآب وگل نیست
ز عالم روی آور در غم عشق که باشد عالمی خوش عالم عشق
غم عشق از دل ما [13] . کم مبادا دل بی عشق در عالم ، مبادا

سخن ،که یکی از خصایص‌انسانیست ثمره‌ی او [14] و شعرکه یکی از محسنات روحانیست منتج ازاو .

جامی [15]

سخن، دیباچه دیوان عشق است سخن، نو باوه بستان عشق است

۱ــ آ. ندارد ۲ــ و . بسبطه ۳ــ و . هم ۴ــ و. آ . افضل‌الخطاب اما بعد
۵ــ و. الهام‌وخاطر ۶ــ و. پوشیده نماند ۷ــ و . ندارد ۸ــ و . ملزومان
۹ــ و. وعشق‌است ۱۰ــ و. اندوخته وطراز ۱۱ــ و . درکارخانه دوخته
۱۲ــ و. بیت ۱۳ــ و. من ۱۴ــ و. مثمراو ۱۵ــ و. ندارد

Marfat.com

Marfat.com

شاه تهماسب اول صفوی

Marfat.com

خرد را کاروباری[16] چون سخن نیست جهانرا یادگاری چون[17] سخن نیست

شعر، گوهر گرانمایه‌کان وجود است[18] واختر بلند پایه سپهر مقصود.

شعرا، برگزیده درگاه الهیند وذات ایشان مهبط انوار نامتناهی، **نظامی راست**:[19]

پیش و پسی بست صف کبریا پس شعرا آمد و پیش انبیا

اگرچه فرقه‌ای از ایشانرا[20] بنا برمدح و ذم لئیمان خلعت شقاوت ابدی از جامه خانه‌ی «والشعراء یتبعهم الغاوؤن» پوشانیده‌اند[21] ودر بادیه ضلالت «الم ترانهم فی کل واد یهیمون» سرداده، اما دیگران را بجهت سعادت حسن معرفت از اقداح راح «**الاالذین آمنو وعملوا الصالحات**» ساغر ناب[22] چشانیده، وابواب تلقین ذکر «**واذکر الله کثیراً**» برروی آمال وامانی ایشان گشاده‌اند[23] وهرچند که حضرت ناظم سلسله‌ی نبوت ومعدل میزان رسالت را، بموجب مؤدای «**وماعلمناه الشعر وماینبغی له**» ازشعر منع نموده‌اند وذات قدسی صفاتش را از آلایش شعراء[24] و «**ماهوشاعرا ومجنون**»، معرا ساخته‌اند واین خود دلیلی[25] واضح وبرهانی لایح، برارتقای مراتب شعروشاعری است[26] چه کوتاه نظران اندك بین نظم وترتیب قرآن را متهم بسلیقه شعرا، ندارند ومعاندان[27] دورازجاده یقین، متصدی تحدی[28] آنرا اززمره شعرا نشمارند واین کمالیست ظاهر واعتلائی[29] باهر.

جامی[30]

پایه‌ی شعر بین که چون ز **نبی** نفی نعت پیمبری کردند
بهر تکذیب صحت قرآن نسبت او بشاعری کردند

بی‌سخن، سخنوران[31] این روزگار گوی لطافت بچوگان مسابقت از شعرای سلف ربوده‌اند وبصیقل نزاکت ودقت زنگ کدورت ازخاطر اهل ادراك زدوده‌اند، هریك در اقلیم سخنوری، **خسرووسعدی وانوری**، وهریك درکشوردانائی، پیشوای **فردوسی**

۱۶و۱۷ـ و. جز ۱۸ـ و. بلك ۱۹ـ و. ندارد ۲۰ـ و. ازایشان بنابر ۲۱ـ و. پوشیده‌اند ۲۲ـ و. حقیقت ۲۳ـ و. گشاده‌است ۲۴ـ و. ندارد ۲۵ـ است ۲۶ـ و. شعر تاکوتاه ۲۷ـ و. ندارد. ۲۸ـ و. ندارد ۲۹ـ و. است. ۳۰ـ و. ندارد ۳۱ـ و. سخنوران روزگار.

Marfat.com

و **سنائی**؛اما چون‌رسایلی‌که خصوصیات حالات وصادرات اقـوال ومقامات این زمـره کثیرالصفات مرقوم رقم بلاغت شیم[۳۲] گشته ، چون **بهـارستان و مجـالس النفائس** وتذکرةالشعرا از این طبقه‌اثری نیست واز این طایفه خبری نه ، چرا کـه این فرقـه جلیل‌القدر بعدازتدوین آنها ازبدو طلوع آفتاب‌عالمتاب‌این‌دولت‌عظمی،الی یومنا هذا، لوای فصاحت افراشته‌اند[۳۳] و دواوین بلاغت آئین[۳۴] در میان همگنان گذاشته‌اند . لاجرم چون ملاحظه نمودکه بمرورایام، وتمادی شهور واعوام، ذکراین نادره‌گویان ازصفحه‌ی زمان سترده میگردد ، ومهما امکن تتبع احوال وخلاصه اشعار و اقوال[۳۵] هریك‌نموده، برصحیفه‌تحریر نگاشت واین صحیفه‌گرامی،که موسومست به**تحفه‌سامی** مشتمل است بر: یك **تنبیه** و «**هفت‌صحیفه**» و«**ذیلی**[۳۶]» برآن ، امیدکه‌بدین‌وسیله‌بر خاطرفیض‌مآثرارباب فهم وذکاء وضمیرمنیراصحاب‌مهرووفا مقبول[۳۷] گشته[۳۸] ذیل عفو و اغماض برسهو ونقصان این صحایف پوشیده بقدروسع در اصلاح معایب آن کوشند .
ومنه الاعانه والتوفیق

تنبیه

برای فضیلت آرای سالکان مسالك انصاف[۳۹] و ناهجان مناهج دور ازتعصب واعتساف،مخفی نخواهد[۴۰] بودکه درخلال‌احوال این‌طبقه خیرمآل‌اگراحیاناً یکـی از مخالفان دین‌ودولت رامذکور سازد وخامه تلبین‌آئین بتقریـرحال شقاوت مآل ایشان پردازد[۴۱] نه‌پایه‌ی دین راازآن‌اختلالی‌است،ونه چهره‌ی دولت‌راازآن‌گردملالی،چه، درقرآن‌مجید موصوف‌بصفت« ولارطب ولایابس الا فی‌کـتاب مبین» سورهٔ قل‌هوالله‌احد

۳۲ـ آ. شمیم. ۳۳ـ و. افراشته وتداوین ۳۴ـ آ. ثروین ۳۵ـ و . ندارد
۳۶ـ و. یك‌خاتمه ۳۷ـ و. مهرووفاگذشته ۳۸ـ و. پرده‌عفو ۳۹ـ و. ندارد.
۴۰ـ و.مخفی‌نماناد . ۴۱ـ درنسخه . و . این جمله چنین‌آمده: اگر بذکر بعضی‌که مخالفتی‌ازایشان ظاهر شده‌باشد پردازد .

Marfat.com

Marfat.com

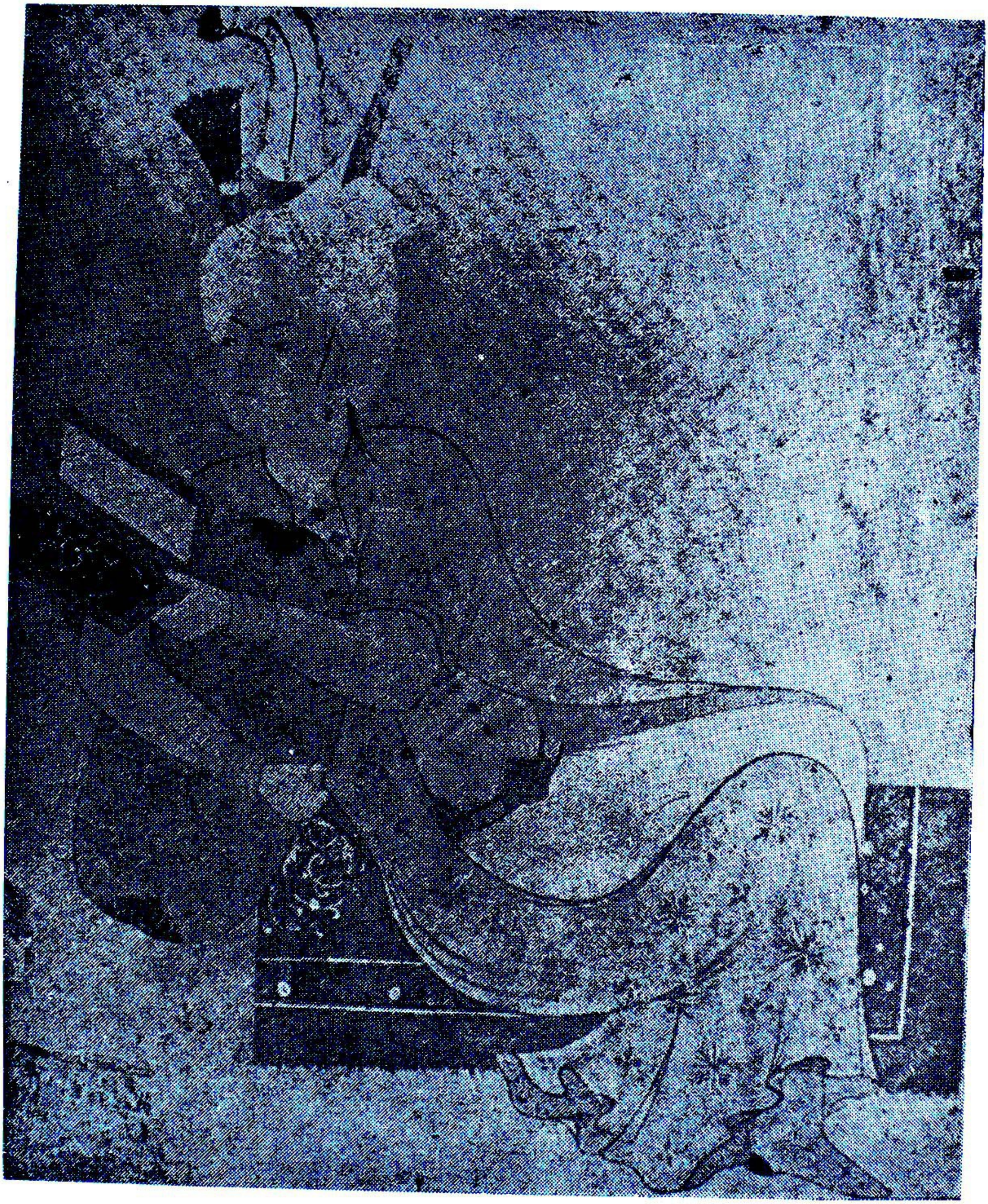

شاه تهماسب اول در عنفوان جوانی نقاشی اثر سلطانمحمد

Marfat.com

باتبت یدا ابی لهب، قرین است وسیّر انبیای کرام علیهم التحیة والسلام، باذکر عصیان وطغیان جبابره وفراعنه همنشین، بل غرض از ایرادحکایت آن جماعت تاریخ است نه شمول عطوفت وعنایت.[۴۲]

نکته: محجوب نماند که در این نسخه هرجا که صاحب قرآن مغفور مذکور میگردد مرادحضرت شاه‌ماضی است وهرجاکه حضرت صاحب قرآن مرقوم میشود غرض حضرت شاه‌عالم پناه گیتی ستانی[۴۳] است که بمقتضای ذکر اللسطان تنزل الامان تذکار[۴۴] ایشان ملتزم[۴۵] امانی وآمال ✡ وسرمایه‌سعادت[۴۶] واقبال دوجهانی است.

بیت

دلش بنور یقین از دریچه امروز همه مشاهداحوال عالم بالاست✡

اعنی سلطان سلاطین پناه، شهنشاه ملایك سپاه، فلك رتبت سپهر اقتدار ،گردون بسطت خور شیدآثار .

شوقی[۴۷]:

آن فلك رتبه‌ای که ناطقه را نیست در وصف او توانائی
آنکه منشور دولت اورا ماه نو کرده است طغرائی

ثمره شجره طیبه ومصدراسم همایونش بطریق رمزوایما کلام معجز نظام طه‌ماانزلنا اصلهاثابت و**فرعها فی السماء طهماسب** ✡

درجهانی و از جهان بیشی همچو معنی که در بیان باشد
زیر این نه رواق مینا فام چون شودگفته این همایون نام
آید ازهریکی بجای صدا خلدالله ملکه ابدا .

۴۲ـ و. ندارد . ۴۳ـ و. ستان ۴۴ـ و . تذکره . ۴۵ـ و . مستلزم
۴۶ـ و.سعادت دو جهانی ۴۷ـ و. ندارد .

*ـ نسخه آقای بیات که دراین کتاب به نشانی «ب» شناخته شده ازاینجا آغازمیگردد.
*ـ آ. و.فرداست . *ـ و.آ. ندارد.

Marfat.com

مصرع: آن به‌که بردعای تو ختم‌سخن‌کنم :

مثنوی*

نه دعائی که شاعرانه بود — وز ره صدق برکرانه بود
بل دعائی قرین صدق و صفا — مشتمل بر مصالح دو سرا
هم دراو جاه و حشمت دنیی — هم دراو عز و دولت عقبی
سرنهم برزمین عجز و نیاز — کای خدا، کار او بلطف بساز
عدل را دردلش چنان جا کن — که نراند برون ز عدل‌سخن
شرع‌را، پیشوای حکمش دار — حکم‌اورا ،زشرع دار[48] مدار
تا بود در جهان بقا امکان — باقیش دار شاه و شاه نشان
دولتش را دراین سرای امید — ساز تخم سعادت جاوید

بی‌تکلف ورددولتخواهان همیشه[49] این‌دعاست :

می‌نگویم‌که این و آنش ده — گویم‌آنش بده که آنش به

والحمدالله علی‌التوفیق

هفت صحیفه

صحیفه‌اول: درذکر شمه‌ای ازحال فرخنده‌مآل حضرت‌صاحبقران‌مغفورواولاد واحفاد سلاطین معاصر ایشان

صحیفه دوم: درذکر سادات‌عظام وعلمای‌افادت اعلام

[50] **صحیفه‌سوم:** درذکر وزرای‌مکرم وسایر ارباب‌قلم

[51] **صحیفه‌چهارم:** درذکراسامی حضرات‌واجب التعظیم اگرچه شاعر نبوده‌اند اماگاهی زبان‌بگفتن شعر میگشوده اند.

۴۸ــ و. ساز ۴۹ــ و. ندارد ۵۰ و۵۱ ــ در،و. ترتیب صحایف سوم وچهارم غیرازترتیب‌نسخه آ. است. *: آ.و. ندارد.

Marfat.com

شاه‌اسمعیل اول صفوی

Marfat.com

Marfat.com

صحیفه‌پنجم : درذکر شعرای مقرروفصحای بلاغت گستر

صحیفه ششم : درطبقه‌ترکان وشعرهای‌مقررایشان

صحیفه‌هفتم : درذکرسایر عوام .

Marfat.com

صحیفه اوّل در ذکر سلاطین

۱ـ حضرت شاه‌اسمعیل صفوی :

* لمؤلف:

قال رب الجلیل فی التنزیل واذکروا فی الکتاب اسمعیل

بکدام‌زبان شرح‌شمه‌ای ازجلالت‌قدرعظیم الشأن آن‌جم‌نشان‌علیین آشیان [۵۲] توان‌گفت وبکدام مشقت‌در مدحت ومنقبت‌آن‌سلطان گیتی ستان‌بهرام احتشام‌گردون غلام‌توان‌سفت، صفحه‌ی رخسارآفتاب جهانتاب‌راچه‌احتیاج بآرایش. وپرتوعذارکثیر- الانوار ماه‌منیررا چه‌حاجت به‌تعریف‌وستایش ، مصرع: بماهتاب‌چه‌حاجت‌شب‌تجلی‌را

نسبت نسب‌والاگهرش بامام‌هفتم باین‌ترتیب‌است: [۵۳]

شاه‌اسمعیل‌بن سلطان حیدربن سلطان‌جنیدبن شیخ‌ابراهیم‌بن خواجه‌علی‌بن‌شیخ صدرالدین بن‌شیخ‌صفی‌الدین بن سیدجبرئیل‌بن سیدصالح‌بن‌سید قطب الدین بن سید صالح‌الدین‌بن رشیدبن سیدمحمدبن سیدعوض‌الخواص بن‌سیدفیروز شاه‌بن‌سیدمحمدبن سیدشرفشاه‌بن سیدمحمدبن سیدحسن‌بن سیدابراهیم‌بن سیدجعفر بن‌سید محمدبن سید اسمعیل‌بن سیداحمد اعرابی‌بن سید قاسم‌بن سیدابوالقاسم‌بن حمزة‌بن [۵۴] حضرت امام موسی‌کاظم علیه‌السلام [۵۵]

۵۲ـ و. اوتوان‌گفت ودرکدام‌مثقب درمدح‌ومنقبت‌آن ۵۳ـ و. ندارد ـ ۵۴ـ و. ندارد

۵۵ـ علیه‌الرحمه .

Marfat.com

خط ثلث بقلم شاه اسماعیل اول صفوی

Marfat.com

Marfat.com

الوندبيك آق‌قويونلو

Marfat.com

Marfat.com

❁ اوحدی مستوفی :

سلطان حیدری نسب موسوی گهر کاوهست برسران جهان مالك الرقاب

درشهور سنه‌اثنین وتسعین وثمانمایه «۸۹۲» قدم کرم‌ازشبستان عدم بفضای دلگشای[۵۶] وجود نهاده به‌پرتو قدوم‌سعادت‌لزوم جهانرامنور گردانید.

ماهی، از اوج‌شرف‌زاده‌خورشید جمال زاده الله جمالاً بجهان داده جمال

چون شرح بعضی‌ازمآثر فتوحات‌اعجازآیات‌آن‌صاحبقران‌سلیمان‌صفات ازکتب تواریخ[۵۷] که‌درایام‌آن‌حضرت نگاشته‌اقلام عنبرفام‌منشیان بلاغت انجامست[۵۸]، بنابرین موجزی ازوقایع کلیه‌ی ایشان‌درطی‌این‌مختصر رقم‌زده کلك بیان‌میگردد .

القصه : بمحض تأئیدات نامتناهی‌الهی، نه بدستیاری‌لشکر[۵۹] وسپاهی، درچار بالش سلطنت ووساده‌جهانگیری‌تکیه‌فرمودند،

[۶۰] ظهیر

سریر سلطنت اکنون‌کند سرافرازی که‌سایه برسرش افکندخسرو غازی

آری، چون‌جمشید[۶۱] خورشیدیکسواره‌کمند جهانگیری برقله فلك سیمابی جهاند، بیکدم‌اثر شعله‌تیغ‌جهانسوزازافق مشرق باقصای‌مغرب‌رساند، دراواسط‌محرم‌سنه خمس‌وتسعمایه «۹۰۵»[۶۲] ازگیلان ولاهیجان بعزم‌جهانگیری لوای‌فتح و ظفر افراشته عنان عزیمت بجانب‌آذربایجان معطوف‌داشته‌اند[۶۳] دراوایل‌سنه ست‌وتسعمایه«۹۰۶» عزم انتقام‌فرخ‌یسار[۶۴] حاکم‌شروان نموده بنیادهستی اورابرانداختند و درسنه سبع وتسعمایه «۹۰۷»درحوالی شهرشرور[۶۵] **به الوندبیك آق‌قوینلو** غالب‌آمدندوسکه و خطبه‌اسامی نامی ائمه‌هدی بفرالقاب نواب اعلی‌زینت‌گرفت[۶۶] درسنه ثمان وتسعمایه «۹۰۸»**بصوب‌الکلای علاءالدوله ذوالقدر** رایات‌نصرت‌اثر نهضت نمودند ودرایام[۶۷]

۵۶ــ و . دلکش ۵۷ــ و. ندارد. ۵۸ــ و. انجام گشته . ۵۹ــ و . لشکری ۶۰ــ و.ندارد. ۶۱ــ او.جمشیدوخورشید. ۶۲ــ و. برگیلان‌ولاهیجان. ۶۳ــ و. داشت. ۶۴ــ و.فرح‌یسار. ۶۵ــ و.تبریز. ۶۶ــ و.یافت . ۶۷ــ ب‌ــ ندارد.

* و. آــ ندارد .

Marfat.com

غیبت،الوندمذکور به‌تبریز آمد و چون‌خبـراو بحضرت صاحبقران مغفـور رسید از آذربایجان برسر اوایلغاربه‌تبریز آورده اوراگریزانید[۶۸] ودرخلال‌همین‌سال باسلطان **مراد**حاکم‌عراق‌وفارس‌جنـگ نموده‌مظفر ومنصور[۶۹] شدند.درسنه‌تسع وتسعمایه[۶۹] «۹۰۹» **حسین‌کیای‌جلایر**[۷۰] ومراد بیك ترکمان را از حصار **استا**[۷۱] بیرون آورده بقتـل رسانیدند ودرسنه عشروتسعمایه «۹۱۰» **برکره‌یی**[۷۲] **حاکم**یزد وابرقو[۷۳] دست‌یافته‌آن ملك‌را بدایره اطاعت‌خود درآوردند[۷۴] درسنه‌احدی‌وعشروتسعمایه «۹۱۱»عساکر برسر گیلان[۷۵] رشت فرستاده بعدازتسخیر **ماج**[۷۳] باج برامیره مقرر فرمودند و درسنه‌اثنا وعشر وتسعمایه «۹۱۲» امرا[۷۷]را بکردستان فرستاده حاکم آن‌ملك‌را بدایره‌ی اطاعت درآوردنددرسنه‌ثلاث‌وعشروتسعمایه «۹۱۳» برسر**علاءالدوله ذوالقدر** ایلغارفرموده اوراگریزانیدند وملك‌او تسخیر[۷۹] شده‌ومحروسه **دیاربکر**نیز بتصرف‌درآمد ودراربع وعشروتسعمایه «۹۱۴»بردارالسلام[۸۰] **بغداد** مستولی‌شد وتمامی‌عراق عرب ضمیمه سایر ممالك محروسه گشت ودرخمس‌عشروتسعمایـه[۸۱] باردیگر بشروان نهضت[۸۲] فرموده اکثرقلاع آنجادرحیّز تسخیردرآمد ودرسنه‌ستّ‌وعشروتسعمایه **شیبك‌اوزبك** رادر **مرو** قهرکرده تمامی خراسان مصفاگشت[۸۳] ودرسنه‌سبع وعشر وتسعمایه «۹۱۷» بعزم تسخیر **ماوراءالنهر**تالب **آب‌آمویه** نهضت فرمود، وبنابراستغاثه خانان[۸۴] آنجا، وارسال‌تحف وهدایا **بعراق** معاودت فرمودند ودرثمان و عشر وتسعمایه **میرنجم‌ثانی**را با لشکر قیامت اثربعزم تسخیر به ماوراءالنهر روانه نمودند ودرتسع و عشرو تسعمایه «۹۱۹» باردیگر بخراسان نهضت فرموده بجماعت ازبکیه که‌دست تطاول در آنجا باز کرده

۶۸ــ و. به‌تبریز آورده اورا ازتیغ گذرانید .ب.درتبریزاو راازهم گذرانید.
۶۹ــ و.آ. ندارند. ۷۰ــ آ. حسن‌کیاءوخلاوی ، و.حسن‌کیاو ۷۱ــ و.آسا.
۷۲ــ و.ندارد. ۷۳ــ آ.و. ابرقورا ندارند. ۷۴ــ و. بتصرف‌اولیای‌دولت‌درآمد.
۷۵ــ و .ورشت. ۷۶ــ و. تسخیرباج‌برامیره‌ــآ.باج بامیره باج‌مقرر ۷۷ــ و. آ. امرابکردستان ۷۸ــ آ.علی‌الدوله. ۷۹ــ و. مسخر ۸۰ــ و.آ. بربغداد.
۸۱ــ آ.و.ندارند ۸۲ــ آ.ب .شروان فرمود. ۸۳ــ ب . و. مسخر گشت.
۸۴ــ ب. براستغاثه .

Marfat.com

سام‌میرزا ـ نقاشی اثر سلطانمحمد

Marfat.com

Marfat.com

بودند راندند ودرعشرین و تسعمایه (۹۲۰) باپادشاه روم سلیم‌ایلدرم [۸۵] در چالدران مصاف دادند و در سنه احدی و عشرین تا سنه ثلثین و تسعمایه « ۹۳۰ » اوقات شریف را بعیش و حضور گذرانیدند و در سنه مذکور علم تسخیر بجانب‌عالم‌جاودانی برافراشتند ودرجوارکثیرالانوار فی‌مقعد صدق عندملیك مقتدر منزل اختیارفرمودند انارالله‌تعالی‌برهانه [۸۶] چنانکه‌سن‌مبارك‌ایشان بسی‌وهشت‌سال‌رسید ودرچهارده‌سالگی جلوس‌فرموده‌بودند ، خلاصه ربع‌مسکون‌را درعرض دهسال تسخیر نمودندومدت بیست‌وچهار سال‌بامرخطیر سلطنت اشتغال‌نمودند، مضمون‌آیه کریمه صواب مآب [۸۷] هذاشئی عجاب‌را مشاهده‌عالمیان گردانیدند، ایراداسم همایون ایشان دراینجابنابرآنست‌که باوجود این عظمت واعتلا واشتغال باموردین ودنیاگاهی بنا برتشحیذ [۸۸] خاطر دریامقاطرمتوجه‌طبع آزمائی میگشته‌اند ودرّی [۸۹] ازلجه‌بیکران بساحل‌ظهور میرسانیدند لهذااین‌شاه بیت‌که‌ازنتایج‌طبع‌سحرآفرین ملازمان‌آن‌آستان ملك‌پاسبانست [۹۰] **وبحکم کلام‌الملوك ملوك‌الکلام** درةالتاج‌خواص‌وعوام‌بنابرتیمن وتبرك دررشته تحریرکشید .

مطلع [۹۱]

بیستون ناله زارم چوشنیدازجاشد　　کرد فریادکه فرهاددگر پیداشد

تخلص‌همایون ایشان درترکی‌وپارسی **خطائی** است ومولانا **امیدی** درقصیده‌ای که‌درباب جنگ ایشان وحضرت سلیم پادشاه‌گفته درمطلع ایمائی‌بدین‌معنی‌کرده [۹۲]

قضا در کارگاه کبریائی　　کشیده نقش‌اسلیمی‌خطائی

۲ـ **بهرام میرزا** :شاهزاده‌جوانبخت کثیرالافضال [۹۳] وکامگار خجسته اطوار بی‌نظیر وهمال [۹۴] بوده‌است واوقات فرخنده ساعاتش به‌نیل‌امانی‌وآمال وخلاصه حیات خجسته‌مآلش [۹۵] بالتذاذ حظوظات نفسانی معروف‌بود. طبعی‌بغایت متصرف وذهنی‌بصفت

۸۵ـ آ. روم‌سلیم . و . باسلیم پادشاه روم . ۸۶ـ و . ندارد ۸۷ـ و . ندارد .
۸۸ـ و. بریشخند. ۸۹ـ آ.و. دردری. ۹۰ـ و .آشیانست. ۹۱ـ و.ندارد.
۹۲ـ ب.سلمان. ۹۳ـ ب.الافاضل. ۹۴ـ ب . ندارد . ۹۵ـ آمالش.

Marfat.com

حدّت متصف‌داشت [۹۶] ودرخطه‌خط خصوصاً نستعلیق انگشت‌نما بود [۹۷] در معموره طراحی وشعرومعما بی قرینه‌وهمتا.

سلمان [۹۸]

ریاض خط‌تو همچون بهشت‌خرم‌وخوش بنات شعر توخیزد زخیّرات‌حسان

[۹۹] احیاناً میل‌بفن موسیقی‌نموده قانون استعدادرا بچنگ گرفتی ونوای عشاق بینوارا درپرده‌بزرگی‌نهفتی. افسوس‌که نهال قدطوبی مثالش‌دربهار زندگانی و عنفوان جوانی ازشکوفه‌حیات‌بی‌بهره‌ماند ونخل‌بالای‌سدره اتصالش باوجودسیرابی از سموم هموم‌خشك‌گشت [۱۰۰] وثمره‌نومیدی فشاند.

دریغاکه نخل بهار جوانی فرو ریخت ازتندباد خزانی
دل یوسف‌عهد خونست گوئی ز نادیدن ابن یامین ثانی

☆ درشهور رمضان سنه‌ست وخمسین وتسعمایه ازمسندکشورستانی ☆ بمقر جاودانی تحویل‌نموده این‌رباعی آبدار برصفحه‌روزگار یادگارگذاشت.

رباعی:

افسوس‌که‌درخیال‌وخوابیم همه سرگشته فکر ناصوابیم همه
درپرده ظلمت و حجابیم همه وزشومی نفس درعذابیم همه

۳ـ **سلطان‌محمدمیرزا**: ذات مستجمع الصفاتش‌گوهریست که از تربیت اشعه آفتاب‌جهانتاب، درمشیمه [۱۰۱] کان‌عنایت ابدی [۱۰۲] پرورده‌شده ونهادکثیرالاستعدادش در شب‌افروزیست [۱۰۳] که‌درجوف‌صدف‌تائیدات‌سرمدی پرورش یافته،شرح استعدادات آن منبع‌السعادات بنابروفور ظهور [۱۰۴] احتیاج‌باظهار ندارد.

۹۶ـ و.و طبعی بغایت متصرف و درخطه ۹۷ـ و.انگشت‌نما در ۹۸ـ و. ندارد.
۹۹ـ و. گاهی‌میل ۱۰۰ـو. شده. ۱۰۱ـ ب. شمیمه. ۱۰۲ـ و. ندارد.
۱۰۳ـ و. شب‌افروزی ۱۰۴ـ و. ندارد.
*: و.جمله‌میان دوستاره‌را ندارد.

Marfat.com

سلطان محمد میرزا دراوان شباب نقاشی اثر سلطانمحمد

Marfat.com

Marfat.com

نظم: [105]

کم‌کسی بر سریر جاه و جلال — چون‌توکرد اکتساب فضل‌وکمال
مشکل حکمت، ازکمال تو حل — منطق تو، بیـان هر مجمل
طبع پاك تورا ، که‌وقّاد است — ذوق حکمت، طبیعـی افتادست
فکرتو، زد سوی ریاضی رای — شد ریاضی ریاض خلد آرای

این‌یاقوت‌سیراب‌که از 'درج طبع[106] لطیف آن‌نصرت‌ایابست درج‌افتاد.

مطلع : [107]

ز دین و ز دنیا مرادم توئی — مـراد دل نامـرادم توئـی

امیدصادق ورجاء واثق‌است که‌آن‌نورحدیقه[108] خلافت‌درظل ظلیل‌اولیای دولت ابدالتبجیل[109] ازچشم‌زخم‌زمانه‌مصون‌وازتند باد خزان مأمون‌باد، وبه‌انصار عنـایات بی‌غایات‌ملحوظ[110] وبه‌مواهب‌هدایات بلانهایات‌محظوظ.

جامی[111]

امیدوار چنانم‌که فیض فضل ازل — همیشه‌کام‌دهش، شاه‌کامران‌باشد
بقدر دولت او خلعتی بیارایـد — که عطف‌دامن‌اوملك‌جاودان‌باشد

۴ـ **سلطان‌حسن : والی گیلان ولاهیجان.** مصرع : گلبن انبته‌الله نباتاً حسناً گلدسته بوستان لطافت‌وصفا، بصفت[112] تهوروشجاعت، وشیوه بذل‌وسخاوت،ازاقران‌در پیش،ودراضائت[113] انواررشادت[114] ونجابت ازاخوان‌بیش‌بود. خلف‌صدق‌غفران‌مآب **کار کیاسلطان احمد** است ونسبت‌عالی حسبش به**امیر کیای‌ملاطی** که‌ازاجله[115] سادات‌حسینی‌است منتهی میشود بنابرسمت سیادت‌ذکر اوبرسایر سلاطین که‌پایه‌سبقت دارندتقدیم‌یافت، القصه، چون‌پدر بزرگوارش داعی‌کبیررالبیك‌گفت[116] مسندایالت را خالی گذاشت بنابروصایت‌او[117] **سلطان‌علی کیا** نام‌برادرمهینش علم‌سروری برافراشت

۱۰۵ـ و. بیت. ۱۰۶ـ و. ندارد . ۱۰۷ـ و . بیت. ۱۰۸ـ ب. حدقه.
۱۰۹ـ و. ابدی‌التحویل . ۱۱۰ـ و . محفوظ. ۱۱۱ـ و. ب . ندارند .
۱۱۲ـ و. ندارد ۱۱۳ـ آ . ب . اضات.اضادات . ۱۱۴ـ و . رشد . ب . دهشت
۱۱۵ـ ب.جمله ۱۱۶ـ و. اجابت‌گفته. ۱۱۷ـ و. وصیت

Marfat.com

ودراندك‌وقتی‌میانه‌برادران بنزاع‌انجامیده‌وبه‌نیروی‌امرا، که بدوگرویده بودندایشان‌را ازمیان‌برداشت، هیهات! هیهات، مصرع: این ازفلکست ازحسن نیست.

در شهور سنه ثلاث [118] وتسعمایه «۹۰۳» درگذشت واین‌مطلع ازاوبر صحیفه دوران یادگار ماند [119]

قاتل من چشم می‌بندد دم بسمل مرا تا بماند حسرت دیدار او دردل مرا

ایضاً

قاتل‌من [120] چوبسوی من‌محزون‌گذرد چشم پرخون‌مرا بیندوازخون‌گذرد

۵ـ **سلطان‌حسین میرزا** : پادشاه‌عدل‌گستر وشهریار رعیت‌پروربود، بهارایام دولتش، چون ایام‌بهارخرم وخوش، خرمی‌ایام‌سلطنتش مانندهنگام خرمی دورازغم و وبیغش [121] بی‌تکلف [122] مدح‌گستری، بدانچه‌اوموفق‌شده‌کم پادشاهی‌را میسرشده ✡ ، چون بسطت [123] زمان‌سلطنت✡ وتوفیق ساختن‌بقاع خیرات ورعایت علماوطلبه علوم وادرار [124] وظایف واشاعه‌مبرات [125] چنانکه [126] درایام سلطنت او [127] دوازده هزار طالب علم درهرات موظف بوده‌اند [128] دیگرمعموری بلاد ورفاهیت عباد ورعایت اهل هنر وشعر ازاین‌قیاس توان‌کرد. درواقع‌کسی‌راکه [129] چون **میرعلیشیر** چاکری و چون **مولاناجامی** مدح‌گستری‌باشد. همانا‌که ازمدحت‌مادحان غنی‌وازصفت واصفان مستغنی‌است. سلسله نسبش‌به‌خسرو ایران وتوران **امیرتیمور** گورکان براین وجه منتهی‌می‌شود. سلطان حسین‌میرزابن منصوربن‌بایقرابن حسن‌بن‌عمرشیخ بن‌امیرتیمور مذکور، ونسبت اوبه‌چند واسطهٔ باجداد چنگیزمی‌پیوندد. چنانکه‌ازکتب‌مفصله‌تواریخ معلوم‌میشود، اوبیرادرخود **بایقرامیرزا** که‌بعدازفوت‌پدردرصددتربیت اوبوده منسوبست

۱۱۸ـ آ. ثلاث‌اربعین‌وتسعمایه . ۱۱۹ـ و. در ۹۰۳ درگذشت این مطلع از اوست. ۱۲۰ـ و.چه ۱۲۱ـ و.آ. ندارند. ۱۲۲ـ و.به‌تکلف ۱۲۳ـ ب. بسط. ۱۲۴ـ ب.ادوار ۱۲۵ـ و. ندارد .ب . اشاعرمیراست ۱۲۶ـ و. بطریقی‌که ۱۲۷ـ و.درایام‌او. ۱۲۸ـ و. هرات‌راندارد. ۱۲۹ـو.مثل

* و. میان‌دوستاره‌را ندارد.

Marfat.com

سلطان حسین میرزا بایقرا ـ نقاشی اثر کمال الدین بهزاد

Marfat.com

Marfat.com

ودراوایل‌عمرخود مشقت‌بسیار،ازچرخ‌ستیزه‌کـارکشید[۱۳۰] بعدازسرگردانی در بوادی وصحاری درشهور سنه‌خمس وسبعین وثمانمایه «۸۷۵» بر**یادگار محمد بایسنغری** دست یافته واورا درهرات دست‌حیات برتافته بسلطنت‌تمام‌ملك خراسان رسید ومدت سی‌وهفت «۳۷» [۱۳۱] سال درمسند سروری غنود بعدازآنکه سنین عمرش ازحد ستین گذشته‌بود وبحدودسبعین مشرف‌گشته‌درشهورسنه‌احدی‌وعشر وتسعمایه«۹۱۱»درموضع **باباالهی**،بجوار رحمت‌الهی‌ارتحال‌یافت[۱۳۲] گویند که‌درایام‌سلطنت خودجهت ترویح روح پرفتوح ✡ امام‌الثقلین ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌الصلواةوالسلم ✡ هرروز دوگوسفند آش[۱۳۳] درعشورعاشورا برفقرا و مساکین تصدق میکرده‌اند ، درفضل‌وشجاعت‌و فهم و سخاوت اوهیچکس راخلافی‌نیست ودرخوش‌طبعی وهنروری[۱۳۴] اواحدی‌را اختلافی‌نه وطبیعت وسلیقه نظمش ازرساله **مجالس العشاق** .که رقم‌زده‌کلك‌بیان[۱۳۵] آن‌سرور باستحقاق‌است معلوم‌میتوان‌کرد واین‌غزل وچندبیت‌ازجمله اشعارآن‌پادشاه‌عدالت‌شعار ثبت افتاد .

غزل

از غم عشقت مرا نی تن نه جانـی مانده است
آن خیالی‌گشته وزآن‌نك[۱۳۶] نشانی‌مانده‌است
با قد خم‌گشته‌ام[۱۳۷] درهجر آن ابـروکمان
چون‌کمانی[۱۳۸] پی‌بروی استخوانی مانده‌است
ای‌که میجوئی نشانم ، رو بکـوی یار بـین
[۱۳۹] خاك‌گشته چشم‌وسر برآستانی مانده‌است

۱۳۰ــ و.ب. ندارند. ۱۳۱ــ آ.و. سی‌وهشت. ۱۳۲ــ و. بجواررحمت حضرت‌حق پیوست. ۱۳۳ــو. ندارد. ۱۳۴ــ و.هنرپروری. ۱۳۵ــ و. ندارد. ۱۳۶ــ و.یك. ۱۳۷ــ و، خم‌گشته‌اندر ۱۳۸ــ و. کمانم. ۱۳۹ــ و. این‌مصرع‌راندارد .
* و. جمله‌میان دوستاره‌را ندارد .

Marfat.com

داغهای استخوانم بین چو نقش کعبتین [۱۴۰]
هریکی از ناوك آن مه نشانی مانده است
چون **حسینی** خویشرا خواهم دگر پیرانه سر
مست و. سر درسجده زیبا جوانی مانده‌است

غزل

جانا ، جفا بـرای وفـا میکشیم مـا
ترك وفا مکن کـه جفا می‌کشیم مـا
نقاش چین، چـو صورتش آورد در نظر
زد برزمین قلم ، که چها می‌کشیم ما

این دو مطلع ترکی [۱۴۱] نیز زاده‌طبع وقاّدآن سلطان‌باداداست .

سبزه‌ی خطنك سواد لعل‌خندان اوستنه [۱۴۲]
خضر گویا سایه سالمیش آب حیوان اوستنه

حسن آرا،سن کامل و شیرین ولیلی شهرتی [۱۴۳]
عشق آرا،مین [۱۴۴] زاراولوب‌فرهادومجنون‌تهمتی

۶ـ **بدیع‌الزمان میرزا:** ولد نجیب‌سلطان مذکور [۱۴۵] است. باعلو طبع وهنر-پروری درافواه والسنه‌مشهور، الحق‌شهزاده‌ای‌عالیمقدار وشهریارکامگار بود.درسخاوت گدای‌اوحاتم ، درشجاعت‌ثالث اسفندیارورستم ، اماچه‌فایده‌که بواسطه عدم موافقت بخت،ازنهال تاج‌وتخت‌برنخورد [۱۴۶] واز ناسازگاری‌روزگار غداردر غربت ،جان‌شیرین بهزارحسرت سپرد، صورت‌احوال‌آنکه: بعدازوفات سلطان حسین میرزا [۱۴۷] عظمای ارکان‌دولت، اوراﷺ [۱۴۸] **بامظفر حسین‌میرزا** برادرکهترش‌درامرسلطنت‌شریك‌نمودند

۱۴۰ـ و. این‌بیت‌را ندارد. ۱۴۱ـ و . ندارد ۱۴۲ـ و. استنه ۱۴۳ـو.صورتی
۱۴۴ـ و. آراسین. ۱۴۵ـ آ.ب. مذبور ! ۱۴۶ـ و. نخورده .
۱۴۷ـ و . ندارد . ۱۴۸ـ و: بعدازوفات حسین میرزابرادر کهترش.
* . و. جمله بیان دوستاره را ندارد .

Marfat.com

وازمضمون بدایع مکنون **لو کان فیهما آلهة الاالله لفسدتا فسبحان‌الله** غافل شدند، اگرچه چندروزی[۱۴۹] باتفاق‌یکدیگر بساط‌سلطنت گستردند[۱۵۰] وصدای‌عشرت دردادند اماآخرکار[۱۵۱] بواسطه‌سوء تدبیر ورفتار[۱۵۲] ،درامر[۱۵۳] شرکت‌اختلال تمام بمهام‌راه‌یافته **محمدشیبانی** ،چون‌بلای‌ناگهانی، دراوایل‌محرم‌سنه ثلث‌وعشروتسعمایه «۹۱۳» برسرایشان ایلغارآورده بنای‌جمعیت واتفاق[۱۵۴] ایشان‌رامنهدم‌گردانید.

بدیع‌الزمان‌میرزا، بطرف **زمین داور**[۱۵۵] گرم‌سیرشد وبنابر مخالفت حکام آنجا[۱۵۶] روی‌باسترآباد نهاد وازآنجامتوجه عراق‌گشته بخدمت‌حضرت‌سلطان‌صاحب‌قران مغفور رسید. حسب‌الحکم‌در**ری** ساکن‌گردید ، ثانیاًهوای سلطنت‌کرد .[۱۵۷] با معدودی بصوب‌استرآباد علم‌کشورستانی برافراخت[۱۵۸] وازحاکم‌آنجاکه‌ازجمله‌بهادران **شیبك‌ازبك** بودشکست یافته خودرا بطرف هنداندانداخت، وقریب بیکسال درآنجا سرگردان میگشت‌ودرحینی‌که ممالك‌خرسان ازماهیچه‌رایات‌صاحب‌قران مغفور، ثالث نیرین[۱۵۹] شده‌بود باردیگر بملازمت‌آنحضرت رسید ودررکاب[۱۶۰] ظفرانتساب‌به‌تبریز آمد ودر**شنب غازان** ساکن‌گشته‌درسنه‌عشرین‌وتسعمایه «۹۲۰» بموافقت**سلیم**[۱۶۱] والی روم متوجه‌آن[۱۶۲] مرزوبوم‌گشت، بعدازچهارماه[۱۶۳] بمرض طاعون‌درگذشت ومصدوقه آیة وافی‌هدایت و«ماتدری نفس‌بای‌ارض‌تموت»گردید، این‌دو مطلع‌درسفینه دوران، یادگار اوست

شعر

مه‌من بی‌گل‌رویت دلم خون گشت چون لاله
جگر هم از غم هجران شده‌پرگاله‌پرگاله

۱۴۹ـ و . روز ۱۵۰ـ و. گسترده . ۱۵۱ـ و . ندارد۱۵۲ـ و ۱۵۳ـ و. ندارد . ۱۵۴ـ۱۵۵ـ۱۵۶ـ و . ندارد . ۱۵۷ـ و . نموده . ۱۵۸ـ آ . افراشت . ۱۵۹ـ و. تزیین ۱۶۰ـ و . بارایات نصرت آیات به‌تبریزآمد ۱۶۱ـ و. حضرت‌سلطان‌سلیم ۱۶۲ـو. ندارد ۱۶۳ـ و.چهارده‌ماه .

Marfat.com

بیت

چو رخسار تو از نوشیدن می لاله‌گون گردد
درون من صراحی‌وار تالب غرق خون گردد

۷ـ **فریدون‌حسین میرزا** : اونیز ازجمله اولاد وامجادآن سرور ارباب‌سداد است، بقوت‌بازو وشوکت‌وشجاعت وپیل‌تنی سرور ارباب جدل وعنابود، قدرت‌بازی‌او درکمانداری تابحدی بودکه‌اگرکمان‌رستم [۱۶۴] بدستش‌افتادی دریك‌کشش‌درهم‌شکستی، حدّت نظرش درتیراندازی‌درمرتبه‌ای‌بودکه‌اگر صدتیرانداختی‌پیکان برسوفار آن دیگری نشستی،اما. چون‌سخت‌کمان‌قضا تیرتقدیر [۱۶۵] جهت‌فنای او ازآماج‌خانه‌ی‌قدر گشادی [۱۶۶] داد، کشش‌وکوشش‌اوفایده‌ای‌نداد [۱۶۷] وچون زال‌روزگار پنجه‌ی‌آمال واقبال اوراتاب‌داده‌بود،ازچابك‌دستی وکوشش‌بسیاراو [۱۶۸] هیچ‌نگشاد وهرچندبعداز پدرکرو فری‌نمود آخرکار بکام‌وناکام ازاسترآباد ودامغان‌که مقر او بودبجانب دشتی [۱۶۹] که مسکن **یخه**‌ترکمانان‌است گذشت وبه‌امدادآن طایفه **برقلعه‌کرات** که ازامهات قلاع خراسانست مستولی‌شده‌آخر بدست‌مخالفان‌ازبك‌گرفتارشده ودرشهورسنه خمس وعشر وتسعمایه قلعه [۱۷۰] بدنش‌راازذخیرهٔ حیات‌خالی‌نمودندومضمون‌آیه‌کریمه. [۱۷۱] «انما یدرککم‌الموت‌ولوکنتم‌فی‌بروج مشیدة»شامل‌حال‌اوگشت. این‌مطلع‌وبیت‌ازاوست:

شوخی که دایما دل او مایل جفاست — عمر عزیز ماست‌چه‌حاصل‌که بیوفاست
تنها نه‌من بخال رخش مبتلا شدم — **برهرکه‌بنگری به‌همین‌دردمبتلاست**

۸ـ ☆ **شاه‌غریب میرزا**:اونیز ازجمله‌پسران‌آن‌سلطان گیتی‌نشانست، درفنون فضایل‌وکمالات غریب‌ودرصنوف‌آداب وخصایل ادیب ، همواره همت [۱۷۲] بلند برکسب

۱۶۴ـ و. دردستش‌بودی ۱۶۵ـ و. قدر ۱۶۶ـ و. آماج قدرگشاده‌کوشش وکشش ۱۶۷ـ و. فایده‌ای‌ندارد. ۱۶۸ـ آ.و. نبرد ۱۶۹ـو. بجانب‌رشت که‌مسکن ترکمانان ۱۷۰ـ و. ندارد. ۱۷۱ـو.اینماتکونوا یدرککم ۱۷۲ـ و.همواره ازهمت‌بلندیده برکسب.

* درنسخه.ب. شرح‌حال‌شاه‌غریب میرزارا برای‌محمدمومن‌میرزا آورده‌وبالعکس.

Marfat.com

کمال‌می‌گماشت امادرعنفوان‌ش،اب‌دست‌ازصحبت‌شیخ‌وشاب، باز داشته‌متوجه بوستان‌عدم شد این‌مطلع ازاوست :

بازم بلای‌جان غـم‌آن ماه پاره شد ای وای‌آن مریض‌که‌رنجش‌دوباره‌شد

۹ـ**محمدمومن‌میرزا** [۱۷۳] : ولدخلف‌ودر صدف‌بدیع‌الزمان میرزاست‌ودرحسن وملاحت [۱۷۴] نادره‌ی دوران، وطراوت عذارش غیرت گلبرگ‌طری و لـوامع رخسار خورشید آثارش [۱۷۵] رشك قمرومشتری، ازرفتار قامت‌رعنایش سروسهی [۱۷۶] پای‌درگل وازگفتارروح افزایش، غنچه‌سوری‌راخون‌دردل ؛ نقاش ازل‌چهره پری‌پیکرش‌را بقلم بدیع‌آراسته ومصورقضا،صورت بی‌نظیرش‌را برنگ‌آمیزی غریب پیراسته.

شعر

نقاش ازل‌کان خط مشکین رقم اوست یارب‌چه‌رقم‌های عجب درقلم اوست

اماپیشترازآنك گل‌امیدازباغ‌مراد چیند، به‌خارفناگرفتارشد وقبل‌ازآنکه‌خوشه آرزو ازمزرعه‌حیات برچیند،خرمن عمرش ببادفنا [۱۷۷] رفت .

نظم

دریغا که خورشید روز جوانی چوصبح دوم بود کم زندگانی
دریغ آن سهی‌سروبالاکه‌ناگه [۱۷۸] فروریخت از تند بادخزانی

در شهور سنه‌اثنی وتسعماید«۹۰۲» چون **بدیع‌الزمان‌میرزا** بنابراسبابی که درتواریخ [۱۷۹] جمع‌است باوالد ماجد خود اظهار خلاف [۱۸۰] ونفاق‌نمود و چون‌صدای مخالف بگوش‌جدش‌رسید بجدتمام‌متوجه‌دفع‌غائله‌اوشد،مظفرحسین‌میرزا [۱۸۱] پسر خود را بالشکرظفرلواجهت‌کفایت [۱۸۲] آن‌مهم‌برسراو بجانب استرآباد فرستاد [۱۸۳] وآن‌دوپادشاه زاده در بیشه استرآباد دربرابر یکدیگر ایستادند بعد ازنایره اشتعال هیجا ، مظفر

۱۷۳ـو . ندارد ۱۷۴ـ و.نادرآن‌دوران ۱۷۵ـ و. لوامع رخسارش قمر ومشتری ۱۷۶ـ و. سروسهی را ۱۷۷ـ و . یغما . ۱۷۸ـ و. این‌بیت‌راندارد . ۱۷۹ـ و. مذکور. ۱۸۰ـ و.اظهارعداوت‌نمود . ۱۸۱ـ و.پدرخودرا«واین‌غلطی‌افحش‌است». ۱۸۲ـ و . ندارد . ۱۸۳ـ و . قران‌دوشاهزاده باسترآباد افتاد .

Marfat.com

حسین میرزا، بسمت ظفر اختصاص یافته محمدمؤمن میرزا اسیر سرپنجه تقدیر گشت ودرآن ولا[۱۸۴] این‌مطلع‌حسب‌حال خود بدیهه[۱۸۵] فرمود :

مطلع

منم‌کاز ضرب تیغم بیشه خالی‌از غضنفر شد
فلك یاری‌نکرد ای دوستان، دشمن مظفرشد

چندروزی[۱۸۶] **درقلعه‌اختیارالدین‌محمد** .[۱۸۷] محبوس‌بود. درشهورسنه‌ثلاث وتسعمایه «۹۰۳» خدیجه بیکم والده مظفرحسین میرزا که فی‌الحقیقه خمیر مایه‌آن فسادبود درحالتی‌که پادشاه ازجام غفلت‌بیهوش‌افتاده‌بود، حکم قتل[۱۸۸] او حاصل نموده نهال‌حیاتش ازپای‌درآوردند، علی‌الصباح که‌سلطان‌قلعه[۱۸۹] چهارم‌سر ازکنگره افق[۱۹۰] بیرون‌کرد چون پرتواین‌خبر به‌پیشگاه‌شعور آن‌پادشاه[۱۹۱] نامور، تافت‌انگشت‌ندامت بدندان حسرت‌گزیده چون‌قضاکارخودکرده‌بود[۱۹۲] فایده‌ای نیافت ، گویند درهنگام وداع زندگانی این‌مطلع دربدیهه‌گفت .

مطلع :

ناجوانمردی‌که بی‌رحمم درَاین سن میکشد
کافری سنگین دلی گشتست و مؤمن میکشد

این‌مطلع مشهوراز آن مغفور مرحوم‌است .

مطلع :

وزیدی ای‌صبا بـرهم زدی گلهـای رعنـارا
شکستی زآن‌میان شاخ گل‌نورسته مارا

۱۰ـ **بابر پادشاه** : ازدودمان‌کثیرالاحسان **امیرتیمور** کورگانست و نسب او بدین موجب‌است: بابربن‌شیخ‌بن‌سلطان ابوسعیدبن میرانشاه‌بن‌امیرتیمور مذکورست[۱۹۳]

۱۸۴ـ و . حین . ۱۸۵ـ و . ندارد . ۱۸۶ـو . یوم . ۱۸۷ـو . ندارد .
۱۸۸ـ و . حکم‌قتل‌اوکرد. ۱۸۹ـ و. ندارد . ۱۹۰ـو. بدر. ۱۹۱ـ و . آن
حضرت‌پادشاه. ۱۹۲ـ و.ازآن‌چه‌فایده . ۱۹۳ـ و.مزبور.

Marfat.com

صیت سخاوت و شجاعت او بگوش اقاصی[۱۹۴] و اعالی رسیده و خوان[۱۹۵] احسانش برروی‌روزگارکشیده بغیش‌دوام، و مجالست‌خوبان‌گلندام، اشتهار تمام‌داشت ودرشهور سنه اربع وتسعمایه«۹۰۴» ملك ماوراءالنهر بعداز محاربات بسیارکه میان‌او وشیبك شیبانی واقع شد از دست او بدررفت و بسلطنت کابل وآن‌نواحی قناعت‌نمود . درسنه سبع‌وعشر وتسعمایه برامداد صاحب قران مغفور یکباردیگر بر ماوراءالنهر مستولی گشت‌وباندك‌وقتی سلاطین‌ازبکیه[۱۹۶] براوهجوم آوردند. ازسرآن ملك[۱۹۷] درگذشت وبجانب‌کابل معاودت نمود علم‌جهانگیری بجانب‌مملکت‌هند برافراخت وبعد ازاستیلا برپادشاه آنجاشهر **آگره** راکه از معظمات بلدان[۱۹۸] هندوستان است بحوزه‌ی‌تصرف درآورده‌دارالسلطنت‌ساخت،درهمین فتح[۲۰۰] بسی زروزیور،وامتعه‌نفیسه وگوهر بدست او وسایر لشکریان[۲۰۱] افتاد، از آن جمله‌گویند[۲۰۲] هیجده‌من‌الماس‌بود وباقی‌اجناس‌را برآن‌قیاس توان‌کرد. بعدازاین فتح نامدار درکمال‌شوکت واقتدار روزگار گذرانید. درشهور سبع وثلاثین وتسعمایه «۹۳۷» رخت بقابیادفنا برداد، درادوار موسیقی‌پیشرو اهل‌روزگار ودرشعرخصوصاً همچون مطلع انوار، این‌مطلع‌ترکی‌بدو منسوبست :

تکلف هر نیچه صورتده[۲۰۳] بولسه اندن آرتوق‌سن

سنکا جان دیرلار[۲۰۴] اما بی‌تکلف جاندن آرتوق سن

۱۱ـ**همایون پادشاه :** همایون‌بن‌بابرپادشاه، پادشاهی‌است[۲۰۵] که‌بکثرت‌فضیلت وهنرپروری ازاساتین[۲۰۶] سلاطین روزگارمنفردبود وبوفور سخاوت وفرط معدلت‌و دادگستری ازعظمای‌خواقین‌منفرد درفن‌حکمت خصوصاًریاضی ثالث‌افلاطون‌واقلیدوس[۲۰۷] بود ودرکثرت خیل وحشم ثانی اثنین[۲۰۸] اسکندر فلیقوس ، بعد ازپدر پای برتخت

۱۹۴ـ و . ادانی. ۱۹۵ـ و. احسان . ۱۹۶ـ و . اوزبیك ۱۹۷ـ و. آورده برسرآن ملك‌درگذشت. ۱۹۸ـو. بلدات ۱۹۹ـ و. دارالسلطنه ۲۰۰ـ و. درحین فتح آن ۲۰۱ـ و . بدست سایر لشکر . ۲۰۲ـ و . فرموده‌اند که سیزده من ۲۰۳ـ و . صورتغده . ۲۰۴ـ و . سکا ۲۰۵ـ و . بود ۲۰۶ـ و . مال و حشم ۲۰۷ـ و. ندارد. ۲۰۸ـ و. ثانی حضرت.

Marfat.com

سلطنت نهاد ودست‌احسان وانعام برگشاد، وسعت ملکش ازقندهارتا بنگاله که‌از اقصای ممالك‌هنداست‌رسید ودرشهورسنه‌اربع واربعین‌وتسعمایه یکی‌ازآحادالناس افغان که موسوم بودبه **شیرخان** درسلك‌ملازمان خدام‌رفیع‌مقام اومنتظم[۲۰۹] بود خروج‌کرد در اوایل ازاو اعتباری‌نگرفته آهسته‌آهسته شعله[۲۱۰] فتنه اوبالاگرفته ایلغار برسرپادشاه آورده خرمن‌حیات بعضی‌ازلشکریان‌اورا سوخته وهنی[۲۱۱] تمام‌بکار وباراوآورده خلل کلی روی‌نمود، پادشاه‌به‌تلافی آن‌معرکه‌کرّت اخری‌لشکرهمایون‌جمع آورده‌بجانب اوشتافت اماچون‌گردون میمون‌سیرت تابع‌شیرخان بود روباه بازی‌نمود ازغلبه عساکر شیرشکار وهجوم سپاه بسیار نتیجه‌ای برآن مترتب نگشت .

بیت

ز هامان فزون بود بیژن بزور　　هنر عیب گردد چو برگشت هور

بنابرآن عروس مملکت‌هندرا طلاق داده روی فکر، بجانب بکر[۲۱۲] آورد ودر آنجا نیزاورا کاری‌ازپیش نرفته‌بنا برعداوت‌اخوان از مملکت **زابلستان** دست شسته روی‌امید ورجا بدرگاه‌گیتی‌پناه جنت‌انتباه آورد، وهرحدود ابهر[۲۱۳] بشرف ملاقات صاحبقرانی فایزشد وبه‌امدادآن حضرت باردیگر بسرحدولایت‌موروثی رسید،وتمامی برادران‌را درکمند تسخیر کشید .

بیت

زهی زبادیه آز کاروان[۲۱۴] امل را　　انامل تو بسرحد آرزو شده رهبر

وتاکنون‌که سنه سبع وخمسین وتسعمایه‌هجری‌است برمسند سلطنت‌آن دیار متمکن‌است ودرنظم اشعار خسرو اُرباب‌فهم، ودرحسن‌المقال سردفترارباب نظم☆ ودر ایراد خطش حظی‌کامل ودرباب توقیعات انشایش رسایل.

بیت

همایون خط او توقیع خوبی راست طغرائی
که ننوشتست منشی قضا هرگز مثال او

۲۰۹ــو.شیرخان نام که‌ملازم‌او بود. ۲۱۰ــو. آهسته‌فتنه. ۲۱۱ــو.اختلال‌بکاروباراو راه‌یافته
۲۱۲ــ و.دیگر. ۲۱۳ــ و.ندارد، ۲۱۴ــ و.ندارد، *ــ و. میان دوستاره را ندارد.

Marfat.com

✡ درحینی که همایون پادشاه بخدمت شاه‌غفران پناه آمده گفته:

خورشید اوج رفعت طهماسب‌شاه عادل — شاهی که دردو گیتی کارش بود بدلخواه
صیت عدالت او رفته ز فرش تا عرش — فرمان پذیر حکمش ازماهی اندتا ماه
پا دررکاب تاکرد دشمن فتاد از پای — چون تیغ کین علم کردشددست‌فتنه کوتاه
گراهل هفت اقلیم سویش پناه آرند — یابند دررکابش صدسال حشمت‌وجاه ✡

این‌مطلع نیز زاده‌ی‌طبع‌شریف ایشان است :

آن نه سرواست که در باغ قد [۲۱۵] افراخته است
شمع سبزیست که پروانه آن فاخته است

۱۲ـ **عسگری میرزا** : از اولادامجاد بابرمیرزاست‌درزمان‌سلطنت [۲۱۶] همایون پادشاه بعضی [۲۱۷] ازاوقات حکومت قندهار باوتعلق داشت درمحلی که پادشاه مذکور از ولایت **بکر** بسرحدآلکای آن برادررسید نسبت‌بدان برادر یوسف‌صفت غدری اندیشید میخواست که به‌چاه‌هبوطش اندازدآخر بموجب **من حفر بئراً لاخیه وقع فیه** قضیه منعکس شده درحینی که‌ازدرگاه گیتی انتباه‌باسپاه ظفرپناه بالکای مذکور رسید اورا بچنگ آورده [۲۱۸] رقم‌عفو واغماض برجرایم‌اوکشیدآری:«ازکریمان‌نسزدآنچه‌خلاف‌کرم‌است» بهرحال این‌مطلع درآن‌شبی که«جوان‌او» **اختیار** نام ازاوجداشده بود بی اختیار از او سرزده .

مطلع:

چنان بیخود شدم ازدوری آن گلعذار امشب
که هر دم گریه‌ام رومیدهد بی اختیار امشب

۱۳ـ **سلطان یعقوب** : یعقوب‌بن حسن‌بیك بن‌ملك‌حسن را شاهی‌وآسمان [۲۱۹] جمال‌را ماهی، ولدامیرحسن‌بیك [۲۲۰] بن علی‌بن قراعثمان‌است آن‌طایفه‌را **آق‌قویونلو**

۲۱۵ـ و. سر. ۲۱۶ـ و. حضرت‌همایون. ۲۱۷ـ و. ندارد. ۲۱۸ـ و. درآورده
۲۱۹ـ و. ندارد. ۲۲۰ـ و. حسین‌بیك.
* و. درمیان دوستاره‌را ندارد. * و. درمیان دو ستاره را ندارد .

Marfat.com

گویند وچنانکه درکتب‌تواریخ مسطوراست اجداد ایشان درزمان [۲۲۱] **اغوزخان** که قبل ازظهور اسلام بوده وازفضای ولایت‌شرق بایران لشکر کشید وبراکثر آنولایت مستولی‌گشته درحدود **دیاربکر** زحل‌اقامت انداخته‌اند واول‌کسی‌که ازاین‌طبقه‌لباس وشعار [۲۲۲] سلطنت‌پوشیده ودراحیای‌مراسم‌آباء واجدادکوشیده **حسن‌بیك** است‌بعدازاو اسن‌اولادش **سلطان‌خلیل** بعدازشش‌ماه برادر کوچکش [۲۲۳] **یعقوب بیك** که ازجانب اوحاکم دیاربکر بود متوجه‌آذربایجان شده‌رایت مخالفت‌برافراشت، ودرروزچهارشنبه چهاردهم شهرربیع‌الاخر سنه‌ثلاث [۲۲۴] وثمانین و ثمانمایه‌درحوالی خوی وسلماس [۲۲۵] چشمه‌حیاتش‌را بخاك‌بی‌اعتباری انباشت، بعد ازاین‌فتح پای برمسندسلطنت‌نهاده حاکم اکثر بلاد ایران‌گشت [۲۲۶] ودست‌اکثرمتغلبه رابرچوب‌بست ودررفاهیت برروی رعایا گشاد امادرآخر حال‌نسبت بخلاصه‌وزبده‌ی‌آل‌ودودمان‌صفویه خیرمآل‌قدس‌الله تعالی‌اسرارهم قطع‌نظر ازانتساب خاندان طیبین وطاهرین ملاحظه‌آیه‌کریمه **قل لااسئلکم علیه اجراً الاالمودة فی القربی** ننموده ودرمقام خلافت درآمدوبیدبی‌بهره‌ی عمرش ازصرصرقهر الهی مستأصل‌گشت .

بیت

تا دل مرد خدا نامد بدرد　　هیچ قومی راخدا رسوا نکرد

در شهور سنه ست‌وتسعین وثمانمایه ۸۹۶ بپاداش‌عمل خود گرفتار شد ودیده‌ی آمالش ازمشاهده‌ی جمال‌یوسف حیات نابیناگشته‌ودرسرپنجه گرگ فنااسیرگشت. بلی

خارهرکیدکه‌بدخواه براه تو نهاد　　خنجری گشت‌که جزدرجگراو نخلید

علی‌ای‌حال **درزمان اواخترشعر ازحضیض‌هبوط باوج ثریا رسید** وشیوه‌ی شعروشاعری چون‌ملت سامری درمیانه بنی‌اسرائیل شیوع [۲۲۷] تمام‌یافت این رباعی از جمله اشعار اوست:

۲۲۱ــ و. اغودخان . ۲۲۲ــ و. مستعار ۲۲۳ــ و. وکوچك‌وی .۲۲۴ــ و. ثلث و ثمانمایه ۸۰۳ . ۲۲۵ــ و. ندارد. ۲۲۶ــ ب. حاکم اکثربلاد گشت درایران. ۲۲۷ــ و. شهرت .

Marfat.com

بابرشاه بنیان گذار شاهنشاهی تیموری درهند

Marfat.com

Marfat.com

رباعی:

دنیاکه در او ثبات کم می‌بینم　　در هر فرحش هزار غم‌می‌بینم
چون‌کهنه رباطی‌است‌که‌ازهرطرفش　　راهی به بیابان عدم می‌بینم

۱۴ـ **سلطان سلیم:** سلیم‌بن‌سلطان[۲۲۸] بایزیدبن‌سلطان‌محمدبن‌سلطان مرادبن‌غازی[۲۲۹] خواندگاربن[۲۳۰] ایلدرم بایزیدبن‌اوزخان[۲۳۱] بن عثمان‌بن[۲۳۲] اردوغزل از جمله سلاطین‌آفاق‌است[۲۳۳] که بدقت‌رای وکثرت‌حزم‌وقلت[۲۳۴] رحم‌وحرص‌جهانگیری امتیاز تمام‌داشت ✡ ودرسفك دماء وتند خوئی شهره‌ی مالاکلام. ازجمله‌بواسطه حسب جاه‌حکم برقتل برادران‌وپدربیگناه‌نموده‌ازعاقبت‌وخیم‌ومطاوعت دیورجیم‌نیاندیشید✡ اکثر ممالك‌عربستان ودیار بکررا ضمیمه‌مملکت موروثی گردانیده‌مدت‌سلطنتش‌هشت سال‌و هشت[۲۳۵] ماه وشش‌روز بودوفاتش‌درسنه‌ست‌وعشرین[۲۳۶] و تسعمایه‌روی‌نموداین مطلع ازاوست:

این سفرکردن و این بی‌سر و سامانی‌ما
بهر جمعیت دلهاست پریشانی ما

۱۵ـ **سلطان‌سلیمان:** ولد رشید سلطان سلیم‌است وبکثرت سپاه وحشم و غلبه عساکروخدم، بصفت «**وحشرسلیمان‌وجنوده‌من‌الجن**» موصوف درایام‌اواکثر **فرنگ** بحیطه تصرف اودرآمده وکمند تسخیربرکنگره‌ی اغلب‌قلاع نفاع‌آن بلاداانداخت ✡ « وازآن تخمه‌سه‌کس‌برتبه‌سلطنت رسیده‌اند اول‌ایشان**دلوعثمان** است واو در اوائل « حال شخصی حشمی بوده بکثرت اغنام از سایر صحرا نشینان ممتاز و هرصباح « که‌خسروانجم‌علم زرنگاربرزبرتل‌مینارنگ سپهرخضرت شعارنصب‌کردی‌دیکی‌طعام « باعلم یاقوت‌فام‌برسرتلی‌که قریب‌بحشم اوبوده برده ندای **هل‌من مزید**در دادندی

۲۲۸ـ و. بن‌حضرت‌المرحوم سلطان‌بایزید　۲۲۹ـ و. ندارد.　۲۳۰ـ و. خواندکار ایلدرم . ۲۳۱ـ و . اردوخان . ۲۳۲ـ .و . ندارد . ۲۳۳ـ و . ندارد . ۲۳۴ـ و. ندارد. ۲۳۵ـ و. ندارد . ۲۳۶ـ و. ست‌وعشرین‌روی‌نمود .
* و. مطلب میان‌دوستاره را که۳۶سطراست‌وبانشانی « » مشخص‌گردیده ندارد.

Marfat.com

« فوجی بجهت تماشاوفرقه‌فقراومساکین بجهت مدارانزد اوجمع‌می‌شدند واوبطریق
« بزرگان نشسته بقسمت آش‌اشارت میکرد شخصی ازوی‌پرسیدکه:غرض‌ازاین چیست
« گفت«مشق‌سلطنت‌میکنم» خوش‌خوش این‌خبر بپادشاه وقت‌رسید بنابر تمسخرواستهزاء
« دلو عثمان‌را طلب‌کرده ازاین‌داعیه‌عظماپرسید، اونیز جرأت‌کرده مدعائی‌که داشت
« بعرض‌رسانیدوگفت 'گرجمعی تابع من‌باشند بعضی ازالکای‌مخالفان‌که دراین‌حدود
« است‌بتصرف دیوان‌اعلی میتوانم آورد، پادشاه وارکان دولت صلاح‌درآن دیدندکه
« اهل زندان‌را که‌درآن‌وقت‌دویست کس‌بودند از زندان بیرون آورده تابین او کنند
«بنابراین اونیز آن‌جماعت را درظل‌عنایت و حمایت خود آورده مایحتاج ایشان
« از بهای‌گوسفندان واموالی‌که داشت مهیا گردانید و روی توجه بجانب غزای‌کفار
«آوردند، اتفاقاًحاکم آندیار به‌اقصای آن ملك رفته آن‌عرصه ازمنازعان ومعاندان
« خالی‌بود،القصه بی‌دردسر نیزه،وآمد وشد پیکان‌آن‌محروسه رابتحت تصرف‌درآورده
« ضبط نمود و بتدریج کار برکفار تنگ‌گرفته جبراً و قهراً برایشان مستولی شده و
« استقلال تمام پیداکرد ودرآن اثنا دست تصرف سلطان روحش ازعرصه بدن کوتاه
« گشته پسرش **اورد غزل** قایم مقام اوشد و صیت‌صلابت و مهابت او باطراف واکناف
« رسیده درآن ولا فرمان فرمای روم به هلاهل ممات مسموم گشته وارثی که لیاقت
« آن امرخطیررا داشته باشد نبود لاجرم سران سپاه و گردن‌کشان کینه‌خواه بر او
«اتفاق‌کرده‌بپادشاهی برداشتند .

مصرع:

« این‌کار دولتست کنون تا کرا رسد » آری همواره فلك راشیوه این است ،که‌یکی
« را ازحضیض مذلت باوج سلطنت رساند، ودیگری را ازتخت و جاه واقبال به‌تحت
«ادبارکشاند ، نه ازآنش انفعالی ونه‌از اینش خوش ، حالی .

بیت

« یکی‌را ز بخت سیه برکشد — یکی را ز تخت کیان‌سرکشد
«نه‌زین‌شادباشدنه‌زآن‌دردمند — چنین است رسم سرای بلند

Marfat.com

«جلوس سلطان مذکور برتخت قیاصره در شهور سنه ست و عشر و ثمانمایه «روی نمود . و تاحال که سنه سبع وخمسین و تسعمایه است در سلطنت آن دیار «متمکنند ، اما بواسطه مداومت افیون،وخیالات قریب بسرحد جنون،دو سه نوبت «لشکر بایران کشیده بحمد الله که کاری از پیش نبرده بلکه بمحض لطف «الهی‌ودفتر اقبال شاهنشاهی بی سروسامان مراجعت نموده .

بیت

«سپاه مورسیه روی را نگر که کمر به بسته در طلب منصب سلیمانی !؟

بیت

«چه دستبرد نماید کلیم در معجز چه‌جای لشکر فرعون‌وعون‌ماهان‌است؟!

« چه شك‌کسی را که دایه ازل به شیر **انمایریدالله‌لیذهب‌عنکم** پرورده‌باشد «ازکیدمشتی ناپاك‌چه‌باك‌وذات‌مستجمع‌الصفاتی‌راکه‌اگرقایده‌ی‌قضاوقدردرمهد **مثل‌اهل** « **البیتی کمثل‌سفینة‌النوح** پرورش داده‌باشد، اورا ازموج خیزحادثه‌چه اندیشه !

بیت

«☆هم‌سیادت‌درحسب،هم‌پادشاهی در نسب کوسلیمان تا به انگشتش کندانگشتری☆

به همه حال طبیعت موزونی داردوگاهی بنظم اشعارخاطرعاطرمیگمارد ،این مطلع ازاشعار اوثبت افتاد :

مطلع:

دیده ازآتش دل غرقه در آبست مرا کاراین‌چشمه ، ز سرچشمه‌خرابست مرا

۱۶ـ **شیبك خان:** شیبك‌بن براق‌خان‌بن‌ابوالخیرخان، نسب‌او منتهی[۲۳۷] میشود به اوزبك خان‌بن طغرلجه‌بن نقوقاآن[۲۳۸] بن ماقری‌بن جوجی‌خان بن چنگیزخان، واینکه بچند[۲۳۹] واسطه به‌چنگیزخان‌میرسد ازکتب متقدمین ومتأخرین‌معلوم‌میشود. القصه دراوایل‌حال درکمال‌بیسامانی‌درترکستان‌می‌گشت‌آخردرخدمت‌**سلطان‌احمد**[۲۴۰]

۲۳۷ـ و. بمردم‌اوزبك. ۲۳۸ـ و. تقوقابن‌مابوی ۲۳۹ـ و . باین چنداواسط
۲۴۰ـ و. سلطان محمد بن * ـ و. بیت میان دوستاره راندارد.

Marfat.com

میرزا بن سلطان ابوسعیدمیرزا حاکم ماوراءالنهر رسیده و بعد از اندك مدتی از وی روی گردان‌شده بنیادمکروفریب‌نمودوباز بترکستان رفت‌آری،چنانکه‌مشهوراست **مصرع** این ره‌که‌تومیروی بترکستان است. بازدر شهور سنه ست وتسعمایه که هرج ومرج درآن ملك راه یافته بود بافوجی از عساکر بلامآثر بدان ولایت معاودت کرده باندك مدت روزگاری‌بحیّز تسخیر درآورد ودر سنه ثلاث و عشر وتسعمایه بعد از وفات **سلطان‌حسین میرزا** چون درمیان اولادش اتفاقی ودولتی نمانده بود بخراسان آمده[۲۴۱] اکثرایشان را ازمیانه برداشت،ولوای **اناولاغیری** برافراشت، تا آنکه بدست غازیان[۲۴۲] ظفرشعار، بنیان‌عمرش منهدم‌گردیدچنانکه‌مذکورشد[۲۴۳] وباوجودترکیّت و جلفیّت،خودرادراکثرفنون‌استعدادوذات‌مهندس داشته[۲۴۵] درتصویر **استادبهزاد نقاش** که تامصورقدرت انسانی‌برتخته هستی چهره‌گشائی‌نموده چون آن مصوری‌چابکدست نکشیده ودر خط **مولانا سلطانعلی** که‌کلك کرام الکاتبین مثل او خوش نویسی برصفحه‌وجود[۲۴۶] نه نگاشته،دخل بحدی‌کردی که درصورت ، او را بقلم کلك‌اصلاح نمودی وخط اورا بنوك قلم مور[۲۴۷] رقم نسخ‌کشیدی و گفتی‌که چنین می‌باید کشید ✡ و چنین می‌باید نوشت ✡ و درَ زمان خود حکم کرده بود که شعرا شاهنامه فردوسی را ترکی‌کنند ودرمحلی‌که هرات مسخراوشد این مطلع‌گفت[۲۴۸] ونزد ارباب ادب هرات فرستاد وچهل تومان کپکی[۲۴۹] که دویست تومان تبریزی باشد خواهی نخواهی صله‌گرفت ، بقیه اشعار اواز این معلوم[۲۵۰] می‌توان‌کرد .

مطلع

قاضی و قیزوقاز و قوزی و قمیز گرك ای مردمان شهر هری بارجه میزگرك

۱۷ـ**عبیدالله خان بن سلطان محمود :**[۲۵۱] برادرزاده‌ی[۲۵۲] شیبك‌خان‌مذکور است واوبغایت سفاك وبیرحم وبی‌باك بوده . **مصرع**[۲۵۳] «جزجور وظلم‌پیشه‌آن‌بدکنش

۲۴۱ـ و . ندارد. ۲۴۲ـ و . ندارد ۲۴۳ـ و. ندارد. ۲۴۵ـ ب . ندارد . ۲۴۶ـو. ندارد ۲۴۷ـو.موروثی ـ*و.مطالب‌میان‌دوستاره‌را ندارد ۲۴۸ـو. ندارد. ۲۴۹ـ و. کیکی. ۲۵۰ـو. بقیه‌اشعاراز این‌معلوم‌نما. ۲۵۱ـو. عبدخان ۲۵۲ـو. پسرسلطانمحمود . ۲۵۳ـ و. ندارد .

Marfat.com

نبود»، وبغیر ازعداوت آل رسول‌الله علیه وآله وسلم نظر بر اندیشه دیگر نمیگماشت وبواسطه آن اکثر بلدان[۲۵۴] خراسان ویران شده وبه شئامت اوبسیاری ازعجزه ورعایا بآب تیغ تیز غریق‌بحرفنا[۲۵۵] گشتند، گویند عدد قتیلانش[۲۵۶] ازچهل هزار افزونست و کشتگان معارك اواز شماربیرون، درواقع که این عبیدالله ✡ زیاد ازآن عبیدالله است علیه‌اللعنه ✡ باوجود اندك طبع خوب وذهن مرغوب که داشت درسخاوت‌بی‌مثل ودر شجاعت بی‌بدل بود بازبدین اخلاق ذمیمه واطوار لئیمه مبادرت مینمود و با اینهمه شعرهم میگفت[۲۵۷] این مطلع از اوست .

مطلع :

دوست ساقی شد دلا جام محبت نوش کن
نیست‌وقت‌گفتگو دم‌درکش وخاموش[۲۵۸] کن

۱۸ـ**شاه عادل** : چند سال سلطنت[۲۵۹] شهرلار تعلق[۲۶۰] بدو داشت ، پادشاهی خوش طبع کامگار،وسروری‌شجاع‌وچابك‌سوار بود، درکمانداری‌وشکار[۲۶۱] اندازی‌روح بهرام‌گور از اومنفعل، ودراستعمال نیزه وشمشیرصد چون گیو وپشنگ از وی خجل نسب‌او بگرگین[۲۶۲] میلاد میرسد وحالا[۲۶۳] قریب بسه‌هزار سال میرسد که‌این دولت در درخاندان ایشان‌مانده،درشهورسنه[۲۶۴] اثنی وخمسین‌وتسعمایه بدست یکی‌ازمجهولین بزخم[۲۶۵] کاردکشته شد این‌مطلع ازجمله اشعاراوست .

مطلع :

کهن شد قصه مجنون حدیث درد من بشنو
بهرافسانه[۲۶۶] عمر خود مکن ضایع سخن بشنو

۲۵۴ـ و. بلدات ۲۵۵ـ و. گردید . ۲۵۶ـ و. قتلانش* و . جمله‌میان‌دو ستاره را ندارد . ۲۵۷ـ و . میفرمود . ۲۵۸ـ و. بینوش ۲۵۹ـ و. حکومت ۲۶۰ـ و. بآن خدام ۲۶۱ـ و. تیراندازی ۲۶۲ـ و. ندارد . ۲۶۳ـ و. قریب هزار سال است که‌حکومت‌آن‌ولایت‌در آن خاندان ۲۶۴ـ و. خمسین تسعمایه ۲۶۵ـ و. ندارد . ۲۶۶ـ و. بهرافسانه ضایع‌مکن خودراسخن‌بشنو!!

Marfat.com

۱۹ـ **میرزا شاه‌حسین** : حسین بن‌شاه‌بیك بن‌امیرذوالنون‌ارغون، **امیرذوالنون** یکی از امرای معتبر سلطان حسین‌بود وحکومت قندهارتعلق باومیداشت و بعداز او **شاهی‌بیگ** چند روزدرآن ولایت علم ایالت برافراشت آخر **محمد بابر** پادشاه بن سلطان‌ابوسعید میرزا لشکربدان ولایت‌کشید واوتاب مقاومت نیاورده در شهر قندهار متحصن شد و زمان محاصره سه‌سال امتداد یافت آخر بصلح شهر را تسلیم کرد و خود بصوب ولایت سند روان شد وتاآخر ایام حیات دارائی‌آن مملکت بدومخصوص بوده‌است بعدازآنکه [۲۶۸] شاه‌روح،دست‌تصرف ازشهربدنش‌کوتاه کرد میرزاشاه حسین برمسند پدر نشسته والی‌سند [۲۶۹] وآن‌حوالی‌شد وبعمارت‌قلاع وتعمیر [۲۷۰] بقاع موفق بود وحالیا قریب بیست‌سال است‌که فرمانفرمای آنجاست واومشهور است‌که بحدت ذهن ودوام عیش مشغول‌بوده وگویند درتصویر [۲۷۱] دستی داردوگاهی [۲۷۲] بگفتن نظم خاطر می‌گمارد واین‌مطلع ازاوست :

دامن بمیان برزده جانانه‌ام‌امروز　　من‌عاشق آن طور یتیمانه‌ام امروز

۲۶۷ـ و. هند ۲۶۸ـ ب . شاهرخ!! ۲۶۹ـ و.هند ۲۷۰ـو.توفیق ۲۷۱ـو. در تصورگاهی دستی دارد . ۲۷۲ـ و. بلکه .

Marfat.com

عبیداللہ خان شیبانی (اوزبک)

Marfat.com

Marfat.com

صحیفه دوم

درذکر اسامی [1] سادات‌رفیع‌الدرجات [2] عظام وعلمای اعلام وآن مشتمل بردو صحیفه‌است [3] .

صحیفه اول: درذکر سادات رفیع‌الدرجات.

۲۰ـ **میر عبدالباقی** : ازاولاد **شاه‌نورالدین نعمت‌الله** است [4] که از غایت شهرت احتیاج به‌تعریف ندارد .

امیدی‌تهرانی [5]

گل بستان‌بنی فاطمه عبدالباقی　　کآید ازنکهت‌اوبوی‌نبی‌مرسل [6]

خدمتش باوجود نسب‌وکمالی‌که داشت به‌حایه‌حسب آراسته‌بود، باهمه‌رتبت‌که داشت دایم‌همت برعایت‌حال [7] درویشان میگماشت، چنانکه میل‌خاطر✡ عاطراوباین جماعت وافی‌هدایت✡ ازاین‌رباعی‌که گفته‌معلوم میشود.

رباعی :

مسکن شده کوچه ملامت مارا　　ره نیست بوادی سلامت مارا

درویشانیم تـرك عالم کرده　　اینست طریق تا قیامت مـارا

۱ـ و. ندارد . ۲ـ و. ندارد. ۳ـ و . ندارد . ۴ـ و. ندارد . ۵ـ و. ندارد . ۶ـ نبی‌المرسل . ۷ـ و. فقرا

* و.جمله‌میان دوستاره را ندارد .

Marfat.com

درسلیقه انشاء ازبی‌نظیران‌بودوگاهی بگفتن‌شعر نیزمیل میفرموده‌اند [8] تخلص باقی‌میکرده‌اند دیوان غزل‌تمام‌کرده‌اند،دراوایل زمان [9] صاحب‌قران‌مغفوربمنصب [10] صدارت‌آنحضرت مشرف‌گشته بعد ازآن بوکالت‌ایشان [11] مترقی‌گشتند، وحل‌وعقد [12] مهام انام‌بقبضه‌اقتدارشان‌درآمد چنانکه جمیع‌امورملکی‌ومالی بی‌استصواب‌رأی‌صواب نمای‌ایشان متمشی نمی‌شد،درجنگی که‌میانه صاحبقران مغفور [13] وپادشاه روم واقع [14] شد بدرجه شهادت رسیدوکان ذالك فی‌اوایل رجب‌المرجب سنه عشرین وتسعمایه ، این‌مطلع ازجمله اشعار ایشانست .

مطلع :

✡ تاپریشان نشود کار بسامان نرسد✡ شرط‌عشق [15] است‌که تااین‌نشود آن‌نشود

۲۱ـ **میرقوام‌الدین‌حسن** [16] : ازاکابر سادات‌ونقبای اصفهانست ومدتی‌مدید درشهرمذکور بامرقضااشتغال‌داشتی [17] ودرسنه‌ثلاثین [18] وتسعمایه درامر صدارت‌حضرت صاحبقران مغفور باامیرجمال‌الدین محمد صدر [19] استرآبادی شیرنگی [20] شریك‌گشته بعدازآن درشغل‌مذکور مستقر ومستقل‌گردید وذرایجاء [21] فضیلت خصوصاً انشاءفرید بود ودررعایت اهل‌فضل میکوشید و ازتقوی وصلاح دقیقه ای نامرعی [22] نمیگذاشت این دو [23] مطلع ازنتایج طبع‌آن‌مایه‌فضل است.

مطلعیات:

روز اگر با همنشینان غم ز دل بیرون کنم
شب‌که غیر از غم ندارم هم‌نشینی،چون کنم

✡

۸ـ و. مینمود. ۹ـ ب. ندارد. ۱۰ـ آ.ب . بصفت ۱۱ـ ب.آ. ندارد .
۱۲ـ ب. ندارد. ۱۳ـ آ. و. نواب مذکور . ۱۴ـ و. اتفاق افتاد. *: مصرع ازخواجه حافظاست . ۱۵ـ و. شرط‌آن‌است. ۱۶ـ و. حسین . ۱۷ـ و . نموده ۱۸ـ ب . ثلاث. ۱۹ـ و. ندارد . ۲۰ـ و. ندارد. ۲۱ـ و. ایجاد.ب.ایجاز ۲۲ـ و. نامرعی فرو ۲۳ـ و. این مطلع‌ازاوست:

Marfat.com

چون خیالت نرود هرگزم از پیش نظر
صد رهت بینم و گویم که خیالست مگر

۲۲ـ **امیرمعزالدین محمد** : ازجمله‌سادات ونقبای‌اصفهان‌است ودرفقه‌وسایر علوم سرآمدعلمای زمان‌خود[۲۴] است‌ودر[۲۵] عنفوان جوانی بشرف طواف بیت‌الله‌الحرام وسیدالأنام‌علیه‌الصلوة والسلم‌وسایرائمه‌دین‌صلواة‌الله‌وسلامه‌علیه وعلیهم اجمعین مشرف شده‌بود وبعدازآن‌مدت هفت‌سال منصب صدارت صاحبقرانی تعلق باو میداشت ، آخر ترك‌آن‌گفته درروضه‌منوره‌ی مقدسه سدره‌مرتبه رضویه علی ساکنـــهم السلام والتحیه معتکف[۲۶] شده اوقات بابرکات خود را صرف طاعات وعبادات‌که‌مقصود ازایجادثقلین است‌میفرمود ✡ قطع‌نظر ازفضایل‌وکمالات وخلق‌وتواضع واختلاط‌ایشان باعامه‌خلایق نه‌درمرتبه‌ایست‌که درشرح‌وبیان آیدوطبع‌ایشان درشعردرجه‌کمال‌دارد ✡ این‌غزل‌از ایشان‌است تخلص[۲۷] ایشان **فیضی**است.

غزل :

به‌پیش شمع[۲۸] رخت آفتاب‌یعنی‌چه — به پیش‌خال‌وخطت‌مشکناب یعنی‌چه
خیال نرگس مستت ز دست برد مرا — وگرنه با دل پر درد خواب یعنی چه
عرق بروی‌توهرکس که‌دید میگوید — بروی آتش‌سوزان حباب یعنی چـه
درون حلقه زلف تو رخ نمایانست — وگرنه در دل شب آفتاب یعنی چه
خیال شمع اگر نیست دردلت**فیضی** — دل پرآتش وچشم پرآب یعنی چـه

دریکی ازکتابات[۲۹] این‌رباعی راکه‌زاده‌ی طبع‌ایشانست بمن‌نوشته بودند .

رباعی:

تادور زمحمل[۳۰] جمالت شده‌ام — نومید ز دولت وصالت شده‌ام

۲۴ـ و. ندارد. ۲۵ـ و. از . ۲۶ـ و . بعبادت وطاعت مشغول .
*و.جمله‌میان دوستاره‌راندارد. ۲۷ـ آ.ب.ندارند. ۳۸ـ و. ماه. * و.این‌بیت را ندارد. ۲۹ـ و.مکتوبات . ۳۰ـ و.محفل .

Marfat.com

پیوسته بود خیال تومونس جان شرمنده زالطاف خیالت شده‌ام

درشهور سنه اثنین وخمسین وتسعمایه☆ متوجه حج بودند که‌درشهر بصره‌وفات ودرکربلا مدفون‌شدند ☆

۲۳ـ **امیرمحمدامیریوسف:** [۳۱] سید دانشمند خوش طبع پاکیزه روزگار بود و طبع زیبای [۳۲] اوصراف‌دّرمعانی‌ولطف‌عمیمش‌چاره‌سازفقیران [۳۳] بوادی‌پریشانی،اصل وی‌از **شکراب‌ری** [۳۴] استووالداو [۳۵] **میرعزالدین یوسف** درایام‌سلطان‌حسین‌میرزا بهرات رفته بودآن‌خلاصه‌سادات درآن‌آب‌وهوا نشوونمایافته بحسن‌سعی [۳۶] شیخ‌الاسلام باعلی‌مراتب فضایل واستعدادات ترقی‌فرمود،درزمان سلطنت حضرت صاحبقران مغفور درخراسان بمنصب صدارت وامارت قیام واقدام مینمودند، آخربواسطه شرارت بعضی مفسدان بحکم **امیرخان** که‌حاکم [۳۷] خراسان بود درروزچهارشنبه هشتم [۳۸] رجب‌سنه سبع‌وعشرین وتسعمایه شهیدشد، گویندرآن محل قطعه‌ای [۳۹] گفته☆ ونزدامیرمذکور فرستاده☆ این‌یك بیت‌ازآنست .

بیت:

بناحق ارچه مرا میکشی ولیك به‌بین که عاقبت چه‌کند با توخون ناحق من

وجناب امیرازغایت اخلاق‌پسندیده **خلقی** تخلص‌میکرده‌انداین‌دوسه [۴۰] مطلع ازجمله اشعار ایشانست :

باستقبال قدّت [۴۱] سرورا رفتار بایستی بتعریف دهانت غنچه‌را گفتار بایستی

☆ ☆ ☆

۳۱ـ و . سید محمد یوسف . ۳۲ـ و. ندارد . ۳۳ـ و. ندارد. ۳۴ـ و. سکرات خراسان است .ب . سنکراب‌ری. ۳۵ـ و. معزالدین ـ ب.امیرغوا .

۳۶ـ و. ندارد. ۳۷ـ و.احکم! ۳۸ـ و. ندارد. ۳۹ـ و. چیزی‌فرموده.

۴۰ـ و. این‌مطلع‌ازاوست. ۴۱ـ ب . قدرت.

* و. بجای مطالب‌میان‌دوستاره نوشته‌است:دربصره‌فوت شد .

*: و. جمله میان دوستاره راندارد .

Marfat.com

مارا هوای [۴۲] وصل تو از سر نمیشود مشتاق خدمتیم و میسر نمیشود

☆ ☆ ☆

ز خیل اهل وفائیم در زمانه تو سگ توئیم‌ولی دور از آستانه تو

۲۴ـ **امیر تقی‌الدین محمد:** ولد حضرت‌امیر جمال‌الدین صدر است درکسب فضایل‌وتقوی [۴۳] وطهارت‌دقیقه‌ای فرونگذاشتی ودرسخاوت‌وکرم،وصرف‌دیناروردرم،اقتدا بائمه دین‌صلواة‌الله‌علیهم اجمعین مینمودندی بعضی اوقات درهرات [۴۴] **بصدارت من مشغول‌می‌بودند** ، ودراواخر حیات قصد زیارت [۴۵] بیت‌الله‌الحرام و زیارت سید انام صلوات‌الله‌الملك‌العلام‌کرد ودرآن‌راه انواع‌رنج وعنامثل‌قیدوزندان‌کشیده آخردرقدس خلیل داعی حق را لبیك [۴۶] اجابت گفته مرغ روح پر فتوحش بحظایر [۴۷] قدس پرواز کرده‌همانجا مدفون‌شد رحمة‌الله‌تعالی وکان‌ذالك‌فی‌شهور سنه‌اربع واربعین وتسعمایه ، سیدمذکور درخوش‌طبعی‌وخوش‌صحبتی مسلم ودرصنایع‌شعر وعروض ومعمابی بدل‌عالم بود، این‌مطلع ازاوست:

آن‌شوخ‌که‌دی‌وعده‌ی‌صدگونه جفا کرد المنة لله که امروز وفا کرد

۲۵ـ **میرزاشرف‌جهان** :فرزندارجمند وخلف‌سعادتمند قاضی‌جهانست ودرعلو فطرت [۴۸] وسخا [۴۹] وهمت‌ازنوادرزمان، سلسله نسبش [۵۰] ازرتبت وزیب‌سرلوحه‌بیان‌وتذهیب مستغنی‌است **مصرع:** ای‌تومجموعه خوبی زکدامت گویم ، شرف‌ذات‌را باجهانی صفات وکمالات‌جمع‌ساخته و علم **انك لعلی‌خلق عظیم** برافراخته، این چند مطلع‌ازاشعار آبدار ایشانست :

شعر

شدسینه بصدچاك ز تیغ ستم‌او بیرون نشداز سینه صدچاك،غم او

۴۲ـ و.خیال . ۴۳ـ و . وکمال دقیقه‌ای . ۴۴ـ و . درهرات اقامت نمودی .
۴۵ـ و. ندارد. ۴۶ـ و . ندارد. ۴۷ـ و. بفضای . ۴۸ـ و.سلیقه.
۴۹ـ و.ندارد. ۵۰ـ و.بامام‌زمن‌امیرالمؤمنین‌حسن منتهی میشود .
* و. این بیت‌را ندارد . * و.جمله‌میان دوستاره‌را ندارد.

Marfat.com

✡✡✡

تا مرا در نظرمدعیان خوارکند هرچه‌گویم بخلاف‌سخنم کارکند

✡✡✡

بامن سخن ازفرقت دلدارمگوئید ازمرگ‌سخن برسربیمارمگوئید

✡✡✡

به پیش اوسخن از حال زارمن‌مکنید بدین بهانه تکلم بیار من مکنید

✡ باعتقادراقم حروف اگرمصرع‌اخیرراچنین‌خوانندگویابهتراست«بدین بهانه سخن بانگارمن مکنید»✡ .

۲۶ـ **میر قدسی** :✡ مسمی‌ابطحی کربلائی✡ ازنجبا ونقبای‌آنجاست‌اماپدران ایشان بخراسان‌آمده[۵۱] درسبزوار ساکن شده‌اند واو[۵۲] سیدی‌آدمی‌وش‌وفانی‌مشرب‌نفس‌الأمری‌است‌وبغایت متعبد ومتقی ودرشعر شناسی هم‌مسلم‌جمهور و دردیوان مهر ورزی مقدم ودستور وخودنیز شعربسیارگفته، **قدسی**[۵۳] تخلص میکردنداین مطلع از جمله اشعار اوست .

مطلع:

من‌که باشم که تورا دشمن من باید بود
در پی بودن و نابودن من باید بود

۲۷ـ **شاه صفی** :برادر شاه قوام‌الدین نوربخشی است بسی درویش‌وفانی مشربست‌خالی‌ازطالب‌علمی نیست‌وبشرف‌حج وزیارت‌مرقدمطهرحضرت پیغمبروائمه‌دین صلوات‌الله علیهم‌اجمعین مشرف شده و در شعرگفتن ذهن خوب دارد . این‌رباعی وچندمطلع‌از اوست .

۵۱ـ و.رفته. ۵۲ـ و.وسیدی‌آدمی‌وش‌فانی‌مشرب‌ونفیس الأمر بغایت متعبد ومتقی‌ودر شعرشناسی مثل‌جمهور ودردیوان مهرورزی‌مقدم‌مشهور . ۵۳ـ و.تخلص او قدسی‌است. ✡ و . جمله‌های میان دوستاره‌را ندارد .

Marfat.com

رباعی :

هرگزدل‌هیچکس میازار صفی　　تا بتوانی دلی‌بدست آرصفی
سررشته‌همین‌است‌نگهدارصفی　　زنهار صفی هزار زنهار صفی

مطلع:

خوش آنروزی‌که دشنام‌من بدنام میدادی
دعـا هرچند میکردم مرا دشنام میدادی

* ✿ *

ای عقل کجا ما سر سودای تو داریـم
دیـوانه عشقیم، چه پروای تو داریم

۲۸ ـ **امیرهادی** :موسوی است دراوایل‌حال[۵۴] بطلب‌علم مشغول‌بود اماعاشقی زود اورا ازآن‌کار بازآورد وبسیارخوش‌صحبت وخوش‌خلق بودودر نزد اهل‌قبضه‌بسیار مسلم‌بود ، مدتی‌احتساب‌ممالك‌محروسه‌نواب‌حضرت‌صاحبقرانی تعلق[۵۵] بدوداشت‌درآن حال‌ازاو امورمنکرصادرشدکه‌نهی آن‌ازجانب صاحب[۵۶] شرع‌امرمعروف بودودراواخر عمرروزی[۵۷] چندبتولیت آستانه ملایك آشیان روضه‌ی[۵۸] رضویه علی ساکنهم السلام والتحیه مشرف شده‌بنظم‌گفتن‌میلی‌میکرد، واین‌دوسه مطلع ازاوست:

شعر

بجان رسیددل از محنت‌جهان مارا　　اجل کجاست که منت نهدبجان مارا

✿✿✿

رقیبان معتبر درکوی او، من خوارو زار آنجـا
سگان را پیش او صد قدرو من بی‌اعتبار آنجا

✿✿✿

نهادی بردلم داغ‌نهان و سوختی جان را
بدردو داغ هجران چند سوزی نامرادان[۵۹] را

۵۴ـ و. ندارد . ۵۵ـ و. متعلق باوبود. ۵۶ـ و. ندارد. ۵۷ـ و. ندارد .
۵۸ـ و.رضیه. ۵۹ـ و.ناتوانان‌را.

Marfat.com

وهم این‌مقطع بدومنسوب است :

بگفتم[60] تیغ کین بردار و اول‌قتل **هادی** کن
بگفتا ، دررہ عاشق کشی هادی نمیخواهم

۲۹ـ**امیرحاج**:[61] ـ ازجمله سادات جنابدخراسانست‌ودرطهارت‌اصل‌ولطافت‌طبع مستغنی از تحریر وبیان،گویندکه انقطاع وتجردش‌درمرتبه‌ای‌بودکه‌روزی‌امیرعلیشیر بحجره‌ی‌اودرآمده‌آن‌منزل‌راچون خاطرمخزون[62] اهل‌دل‌ازمتاع‌دنیوی‌خالی‌دیدلاجرم تفقدی‌بخاطرآورده جمع‌مایحتاج‌اورا ازنقد وجنس‌سامان وسرانجام[63] نموده بدانجا فرستاد،[64] میرچون‌بوثاق‌خودآمد آن‌اسباب[65] ویراق‌راملاحظه نمودودرآن‌حجره‌رافراز کرده بحجره دیگر تحویل فرمود؛ ازشعربفنون‌غزل‌وقصیده میل ایشان بیشتر بوده ✡ وهمیشه خاطرخطیر برمداحی‌اهل‌بیت می‌گماشته این‌ابیات‌ازجمله غزلیات آن منبع‌السعادات‌است✡ .

مطلع :

زسینه هرنفسم آه جانگداز برآید ✡چو آتشی‌که نشینددمی‌و باز برآید
بمسجد ار بخرامی‌بلطف‌آن‌قدوقامت هزار عابد صد ساله از نماز برآید

✡✡✡

✡ اگر در گوشه غم دور ازآن سیمین بدن میرم
خلل در کار عشق آید درآن روزی که من میرم

✡ بخاطر فاطرچنان‌میرسدکه‌این‌بیت **جامی** که میفرماید ✡ :

۶۰ـ ب. این‌مقطع‌را ندارد. و . بخنده‌گفت درعاشق کشی‌هادی نمی‌خواهم .
۶۱ـ و. میرحاج. ۶۲ـ و. ندارد . ۶۳ـ و. ندارد . ۶۴ـ و. حضرت امیر
۶۵ـ و. براق وپرتال!!
*و.جمله‌میان‌دوستاره‌راندارد. *و. این‌بیت راندارد. * و.جمله‌میان‌دوستاره‌راندارد،
واین‌بیت‌راهم ازامیرحاج ثبت‌کرده درحالیکه ازجامی‌است .

Marfat.com

شهید عشق را جز من کسی ماتم نمیدارد
که خواهد ماتم من‌داشتن روزی‌که من میرم

بدونسبت است،جامی اگر مضایقه‌کند این‌بیت **آهی**[۶۶] بدو عوض‌داده‌شود.

بیت:

خوش آنکه پهلوی‌هم،چون‌برگ های نرگس
جمعی نشسته باشند **جامی** درآن میانه

این‌مطلع وبیت‌درجواب خسروعلیه‌الرحمه از اوست:

من بیدل،که از عشقت در آب وآتشم شبها
چو شمع افتاده[۶۷] از تاب تبم تبخاله برلبها
نه صورت بردر و دیوار صورتخانه چین‌است
تورادیدند خوبان و تهی کردند قالبها

۳۰ ـ **میرزا قاسم** :که[۶۸] **قاسمی**تخلص میکند از سادات جنابادست[۶۹]☆ واز اکثرخوش طبعان ولایت‌خراسان☆ بمزیدعلم‌وعبادت وفهم‌وفراست ممتازومستغنی‌است.☆ درشعروعروض ومعماسرآمداست.ازاولادامیرسیدجنابدیست‌که همیشه پیشوای‌ومقتدای آن‌ولایت بوده‌اندوحالا برادراوامیرابوالفتح درشهرخود بدان‌کارمشغولست ، اما امیر مذکورباوجود☆بذل‌وسخاوکرم☆وعلوشأن‌دایم بمضمون‌بلاغت‌مشحون**الفقرفخری** عمل کرده بطریق‌ائمه کرام علیهم‌السلام‌اوقات میگذراندودرویشی‌وفقر اوزیاده ازآنست که تعریف‌توانکرد .بهمه‌صفتی‌آراسته وباکثرکمالات[۷۰] پیراسته‌است‌همه قسم‌شعر میگوید امادرمثنوی سرآمد زمانست بی‌تکلف‌درمدح‌گستری بی‌بدل است وکسی‌دراین زمانه مثنوی‌رابهترازاو نگفته ودرمثنوی چهارکتاب نظم‌کرده نظم اول **شاهنامه**که‌فتوحات

۶۶ـ و. آتی . واین‌اشتباه‌فاحش‌است. آهی‌نام شاعراست وآتی معنی‌ندارد .
۶۷ـ و.در ۶۸ـ و. واو قاسمی‌تخلص‌دارد . ۶۹ـ و. جنابدست . ۷۰ـ و . آراسته وپاکیزه‌است !
* و.جمله‌میان‌دوستاره‌را ندارد. * و.جمله میان دوستاره‌راندارد.

Marfat.com

زمان حضرت صاحبقران مغفـور را نظم نموده.این‌چند بیت درصفت جنگ از آن کتابست :

غبار آنچنان درهوا شد حجاب — که ره بست بردعوت مستجاب
ز والای گلگون سنان بهره‌مند — شفق از زمین نیزه‌داری بلند
یلان غرق آهن زسر تا بپای — چو صورت که‌گیرد درآئینه‌جای
نهان در زره مهوشان زمان — چو درحلقه دیده‌ها مردمـان
یلان از تبرزین فتاده نگون — چو از تیشه کوهکن بیستون
فرو مانده اسبان ز جولان همه — چو اسبان شطرنج بیجان همه

این‌سه[71] بیت‌هم‌درتعریف‌باغ ازهمان‌کتابست:

صنوبر زده شانه‌گیسوی‌خویش — کشیده‌دل آدمی‌سوی خویش
عیان‌شاخ‌گل‌زآب روشن‌ضمیر — چو قد بتان در لباس حریر
سهی،سروآب،ازدرخشندگی — بود خضرو سرچشمه زندگی

دیگر کتاب **لیلی‌ومجنون** که باسم صاحبقران گفته این‌دوبیت درخطاب لیلی‌با ناقه‌مجنون‌ازآن‌کتابست.

ازلیلی‌ومجنون:

گلزار جهان تهی کن ازخار — کان غیرت صد هزار گلزار
روزی که‌زبوی‌گل شود مست — خاری نزند بدامنش دست

☆☆☆

این دوبیت نیزازآن کتابست :

☆ حرف غم او ز صفحه دل — حاشا که شود بگریه زایل
داغ دل لاله در بهاران — زایل نشود بآب[72] باران[73]

۷۱ــ و .دوبیت. ۷۲ــ و. بابر باران ! ۷۳ــ و. یك‌بیت ازدوبیت‌را آورده آنهم مغشوش‌بدین‌صورت: حرف‌غم‌لاله‌دربهاران! زایل‌نشودبابربباران!!
* و . ندارد .

Marfat.com

این‌دو بیت‌راهم در بیماری لیلی گوید:

شد ساعد سیم نازنینش　　چون نای قلم در آستینش
شدمهره‌ی پشت آن‌سمن بر　　چون رشته دُر زپای تاسر

دیگر، کتاب **گوی‌بازی** صاحبقرانست بنام **کارنامه** که‌حسب‌الأمرمطاع‌درسلك نظم‌کشیده، این‌سه‌بیت درصفت‌گوی بازی‌درآنجاست :

چوگان بکفش چوبرستور است　　موسی و عصا و کوه طوراست
هرگوی‌زری[۷۴] چنانکه خواهی　　از ضربت صولجان شاهی
درمرکزماه رفته، آن سان[۷۵]　　چون زرده درون بیضه پنهان

دیگر **خسرووشیرین** است‌که **بنام‌من‌گفته**[۷۶] واین دوبیت‌درمناجات[۷۷] ازآن کتاب ثبت افتاد:

ز خال وعارض خوبان[۷۸] مهوش　　مرا در خرمن هستی زن آتش
که‌چون سوزم بدوزخ‌نبودم کار　　که خاکستر نسوزدکس‌دگربار

این‌چند بیت درخطاب‌عاشق باشمع‌نیز ازآن‌کتابست :

تورا چون[۷۹] من‌دراین دیرغم انجام　　مگر دادی است از بیداد ایام
که می‌بینم دلت زآنسان[۸۰] مشوش　　بجای خاك برسر کرده آتش
توگرداری ز شب تا صبحدم[۸۱] سوز　　من بیچاره میسوزم شب و روز
تورا از گردش چرخ جفاکیش　　چومن بس عقده‌ی‌مشکل‌بودپیش
که‌از تاب غمت می‌باید افروخت　　چومن نازنده‌ای می‌بایدت‌سوخت
توئی آنمرغ آتش[۸۲] خوارخونخوار　　کازآتش خوردنت سرخست‌منقار
بصد خون دلت دور زمانه　　دهد، ازقطره‌ی اشك، آب و دانه

۷۴ــ و. زدی!　۷۵ــ و.آسان!　۷۶ــ و.ندارد.　۷۷ــ و . که‌درمناجات ازآنست.　۷۸ــ و. آن‌شوخ.　۷۹ــ و. تورامن چون .　۸۰ــ و.زین سان.
۸۱ــ و. تاصبح این‌سوز.　۸۲ــ آ.آتش‌بار .

Marfat.com

بآتش زنده‌ای همچون سمندر مگر آب‌حیات ، توست ، آذر ؟

این دوبیت نیزدرصفت بهاران از آن‌کتابست:

دهان غنچه‌گل شبنم آمیز [۸۳] لبش ازخنده شیرین شکر ریز
زدلکش غنچه های [۸۴] ناگشوده هزاران سبزه‌ی گلگون‌نموده

اشعار خوب اوبسیاراست وزیاده ازاین موجب اطناب میشود این [۸۵] چهاربیت هم ازاوست :

برآی ای‌جان زتن بهر نثار اکنون که یار آمد
اگر در [۸۶] عاشقی روزی ، مرا خواهی بکار آید

☆☆☆

دل دیوانه‌ام از یار جدا میگردد کس ندانست‌که دیوانه‌کجا میگردد

رباعی

درعشق توگرچنین حزین‌خواهم بود رسوای زمانه بعد ازاین‌خواهم بود
دلدار اگر توئی ، چنان خواهم شد دلداده اگرمنم، چنین خواهم بود

۳۱ـ **میرزا اصغر** : [۸۷]از سادات رضویست‌ولد**امیرغیاث‌الدین عزیز** است ، حضرت‌میر،در فصاحت، بی‌نظیر زمان،ودر بلاغت،فرید دوران،خود بود ، در شعرگفتن وشناختن مسلم روزگار، **فنائی** تخلص میکرد ، این چند مطلع ازاوست :

بمیزان نظر حسن تو را با ماه سنجیدم
میان این و آن فرق از زمین تا آسمان دیدم

☆☆☆

۸۳ـ و.غنچه‌تر شبنم‌آویز . ۸۴ـ و.نو گشوده . «غنچه اگر گشوده‌شد گل میشود »!.
۸۵ـ و. این دو مطلع. ۸۶ـ و. اگر روزی‌مرا درعاشقی . ۸۷ـ و. میرزا اسود!

Marfat.com

✡ هر شب کنم اندیشه ، تا دل ز تو بـرگیرم
چون صبح شود روشن، مهر تو ز سر گیرم

[۸۸] نمیدانم چسان گویم بشمع خویش سوز دل
که گـر دم‌میزنم‌سوی رقیبـان میشود مـایل

✡✡✡

[۸۹] غبارم‌کن خدارا . در رهی کان مه‌گذر دارد
بود دامن کشان روزی مرا از خاك بردار

۳۲ـ**امیرسید شریف:** ولدامیرسیدشریف**باقی**[۹۰] است‌که‌ایشان نیز ازاولاد **سید شریف علامه**اند امیرمذکور درسخا وکرم وبذل دینار ودرم معروف ومشهورجهانست و درخلق وتواضع یگانه دوران ودرعلوم‌که موروثی اوست زحمت[۹۱] بسیارکشیده اما بواسطه‌آنکه مهمات جزوی[۹۲] وکلی‌دارالملك شیراز بی‌او سامان نمی‌یابدمجال‌مطالعه ندارد ودر شعر غزلهای عاشقانه دارد این مطلع از اوست :

دورم زبزم وصل تو ، ای ماه چون کنم جان بر لبم[۹۳] زناله رسید آه چون کنم

۳۳ـ **شاه طاهر** :میگویندکه‌ازنسل**خواندیانست**[۹۴] اول‌درکاشان متوطن‌بوده بواسطه‌بد[۹۵] نامی‌متوجه‌هنذشده درآنجا بواسطه فضل‌ترقی تمام کرد چنانکه‌وکیل[۹۶] **نظام شاه** پادشاه هند شد ✡ اما درآنجا برخلاف اعتقاد اهل ایران نسبت باو علم مذهب اثناعشریه برافراخت بلکه پادشاه را نیزازجمله شیعه اهل بیت ساخت ✡ ودر شهورسنه اثنین‌وخمسین وتسعمایه متوجه عالم عقبی گردید،درجمیع‌اصناف‌شعرمیگفته

۸۸ـ۸۹ـو.این‌دوبیت‌راندارد . ۹۰ـ و.ثانی. ۹۱ـ و.جفای. ۹۲ـ و. ندارد . ۹۳ـ و . جانم بلب‌ز ناله. ۹۴ـ منظور دودمان‌خواند یان که مؤلفان روضة‌الصفا وجیب‌السیر باشند . ۹۵ـو. ندارد ۹۶ـ و. صدرنظام پادشاه شد.

* شگفتا ! این‌بنده مصحح پیش‌ازآنکه مطلع‌غزل‌فنائی‌را دیده باشد غزلی‌سروده بودکه‌مطلع آن‌گرچه دروزن باغزل فنائی اختلاف داردلیکن‌موضوع و مفهوم یکی است ومطلع‌اینست : هرشب‌اندیشه‌کنم‌تازتودل‌برگیرم چون‌شودصبح، بدل مهرتو،ازسر گیرم .

*و. جمله‌میان‌دوستاره راندارد

Marfat.com

خصوصاً قصیده واین مطلع قصیده به تتبع انوری از اوست :

مطلع :

شاهد مهر چو آید بشبستان حمل لاله فانوس برافرازدو نرگس مشعل

✡ واین دوبیت مطلع غزل نیز از اوست :

در غم او لذت عیش از دل ناشاد رفت
خو ،، بغم کردیم چندانی که عیش از یاد رفت

✡✡✡

بیرون میا که شهره‌ی ایام میشوی
ما کشته می‌شویم و تو ، بد نام می‌شوی ✡

۳۴ـ **قاضی روح‌الله** : برادرقاضی جهانست ودرملایمت‌طبع‌وچاشنی‌سوزمحبت یگانه زمان . ودرقزوین ایشان را ازسادات قاضی[۹۷] سیف‌الدینی میخوانند و قاضی سیف‌الدین که جدّ ایشانست‌ازکبایر[۹۸] سادات وعلمای‌قزوین بوده[۹۹] وقضای‌شهرمذکور اباعن جدّ تعلق بایشان دارد[۱۰۰] و قاضی‌روح‌الله مذکور نیز بامرقضا اشتغال می‌نمود ، اخلاق‌حمیده‌واوصاف‌پسندیده‌ی‌اوازحدوحصربیرونست‌پیوسته‌بامردم‌شاعر[۱۰۱] وملاصحبت میداشته چنانکه‌می‌گفته‌اندکه: حسرت[۱۰۲] من‌دردنیا همین‌است‌که بعدازمن، مردم‌باهم نشسته اشعارخوب‌خوانندومن‌ازآن‌محروم باشم،آخرازآنچه‌اندیشه داشت فلك‌جفاگار کج‌رفتار برسرش آورد وکان ذالك فی‌شهورسنه ثمان واربعین وتسعمایه ، اشعاری،که به‌یادداشت ازده هزارمتجاوزبود، اشعاراوبسیاراست . اما بیك‌مطلع اختصاررفت :

مراست[۱۰۳] غرقه بخون چشم اشکبار از تو
به غیر[۱۰۴] خون دلم نیست در کنار از تو

۹۷ـ و.سیف‌الدین‌می‌خوانند وحضرت قاضی. ۹۸ـ و.کبار ۹۹ـ ب.است.
۱۰۰ـو.داشته ۱۰۱ـو. بمردم‌ملامیل‌داشت. ۱۰۲ـو.غصه. ۱۰۳ـآ.ب. چه‌خون‌دل که مرا. ۱۰۴ـب.مرادلی‌است بخون‌چشم.
* و.مطالب‌میان‌دوستاره راندارد .

Marfat.com

۳۵ـ **میرعبدالباقی:** پسرقاضی جهانست وهم در اوان جوانی وداع عالم فانی کرده‌این‌دو بیت‌ازاوست :

مطلع :

ساقی مطلب جـانب میخانــه‌ام امروز کاز خون جگر پرشده پیمانه‌ام امروز

❁❁❁

گهی[۱۰۵] کەزلف نقاب رخ چوماه کنی نهان کنی رخ و روز مرا سیاه کنی

۳۶ـ **قاضی محمود :** ولدقاضی روح‌الله مذکوراست ودرتحصیل علوم ازخود به تقصیر راضی نیست امید که موفق باشد و گاهی نیز شعر می‌گوید این دو مطلع از اوست :

با غیر بـرای دل من بـا سرکین باش بامن‌کد سگ‌کوی توام بهتراز این باش

❁❁❁

وه‌که‌این‌گرمی مرا آتش بجان می‌افکند شمع من پرتو بروی دیگران می‌افکند

۳۷ـ **میر عبدالکریم:** دخترزاده قاضی‌جهانست‌دربعضی اوقات‌بملازمت‌صاحب‌ـ قرانی سرافرازبود ودرروانی طبع وحدت فهم‌ممتازاین مطلع‌ازاوست :

مطلع :

تاچند از فراق‌تودرد[۱۰۶] و جفا کشم رحمی ! که برلب آمده جان بلاکشم

۳۸ـ **میر حسین :** برادرکوچك میرعبدالکریم‌است‌ولدمیرعبدالعظیم‌که‌احتیاج به‌تعریف ندارد وجوانیست درکمال صورت وسیرت وبا وجود آنکـه سن‌او از بیست تجاوزنکرده[۱۰۷] جامع اصناف فضایل و حاوی انواع استعدادست ونیکو خصایل ، این مطلع از اوست :

مطلع :

من عاشق آن روی‌چوماهم چه توانکـرد دیوانه آن‌زلف‌سیاهم چه توانکرد

۱۰۵ـ و. گهی‌ززلف. ۱۰۶ـ ب . دروغم‌کشم ۱۰۷ـ و. اصناف فضایل و استعدات آراسته این‌ازاوست .

Marfat.com

۳۹ـ **خلیفه اسدالله**: ولد خلیفه‌هدایت‌الله اصفهـانی است ازسادات بـزرگ آنجاست . جوانی‌متقی ،فاضل، درویش‌نهاداست وهمیشه رعایت اهل‌استحقاق‌می‌نماید واغلب بدرس وافاده مشغولی می‌فرماید این‌رباعی ازاوست .

رباعی:

شمعی که بسوخت جان غم پروردم　　تـا گفت که پروانه خویشت کـردم
می‌میرم اگر نمی‌روم نزدیکش　　میسوزم اگر بگرد او میگردم

۴۰ ـ «[۱۰۸]**میرزاسلطان ابراهیم‌امینی**[۱۰۹] :مردی ملازمت[۱۱۰] دوست‌بود . در « اوایل صدرسلطان حسین‌میرزاگشته درشعروانشاء خودرا یگانه دوران‌خیال‌داشت‌و « وازجمله[۱۱۱] نتایج‌طبع او**تاریخ فتوحات**[۱۱۲]**شاهی**،**معارضه**[۱۱۳]**مهر**، **مکتوب**[۱۱۴] « **ودیباچه مرقع استاد بهزاد** ، **ورباعیه ترجمه دیوان** معجزنشان مقتدای مشارق « والمغارب سرورغالب مظهرالعجایب علی‌بن ابی‌طالب صلوةالله علیه وعلیهم اجمعین « برصحیفه بیان‌کشیده‌ومثنوی‌وقصیده‌نیز گفته ازجمله**جواب‌سلسلة‌الذهب‌مولانا‌جامی** « است واین دوبیت درنعت ازآن مثنوی[۱۱۵] است:

« دل او مهبـط کـلام خـدای　　این‌چنین‌کرسی‌ای‌که‌دیده بجای
وسع آن کرسی ار زمن‌پرسی[۱۱۶]　　هفت دریـا و یك گـز کـرسی

« اماگاه‌گاه مثل‌این ابیات‌نیزمیگفته .

مطلع :

« در چمن یارچو باآن قد وقامت برخاست[۱۱۷]
سرو بنشست ز دعوی و قیامت بـرخاست[۱۱۸]

۱۰۸ـ و. شرح‌حال‌سلطان‌ابراهیم‌را ندارد.وتصحیح‌نسخه.آ.ازروی نسخه‌ب انجام گرفته‌است . ۱۰۹ـ ب . آیتی . ۱۱۰ـ ب . ملازم ۱۱۱ـب . ندارد .
۱۱۲ـ۱۱۳ـ۱۱۴ـ ب . ندارد . ۱۱۵ـب . ازآن‌نسخه است ۱۱۶ـب.زمین
۱۱۷ـ۱۱۸ـ ب . برخـواست .

Marfat.com

«درشهورسنه‌احدی واربعین و تسعمایه بدست ازبکان کشته شد ، درحوالی « مزارخواجه‌عبدالله انصاری بالاخانه‌ای ترتیب داده بودوکتابه آنرامزین « به شعرخود نموده بود،این‌بیت ازآن‌جمله‌بود :

« نقش کتابه صورت مافی‌الضمیر دل کاز فقره‌های[119] فقر بمعنی‌مفقر است

« ☆ من ازایشان استفسار نمودم‌که این بیت چه معنی‌داردکه نقش‌کتابه صورت « مافی‌الضمیردل شدازفقره‌های‌فقر، بمعنی خاص‌جوابی‌دادندکه درتقریر نمی‌گنجد!☆

۴۱ـ[120] **میر همایون**:از سادات‌اسفراین‌خراسان است ، شاعری‌شیرین گفتار « نکته‌دان وسخن‌گذار بود،دراوایل جوانی‌بعراق‌آمده بواسطه لطف‌طبع به مجلس « **سلطان‌یعقوب** افتاد . ترقی‌کلی اورا دست داد[121] ، پادشاه اورا **خسرو**کوچك[122] میخواندند ،گویند اوراتعلق خاطرباجوانی‌پیدا شداسیرکمند عشق‌اوگردید تاکار « بجائی‌رسیدکه‌اورا درزنجیرکشیدند وبعدازروزی چندکه‌بخود[123] آمداین مطلع‌گفته « بخدمت پادشاه فرستاد :

«بزنجیرم[124] چوکرد ازبیقراری‌دلستان من

دل زنجیر شد سوراخ سوراخ از فغان من

« دیگرباره اوراازقیدنجات[125] داده درمجلس راه دادند ، تاریخ فوت[126] او « معلوم نشد ، اما مدفن او قریه ارمك[127] است از اعمال کاشان ، این چند بیت از اشعاراوست :

« نشستم تاکمر درخون ز اشك لاله‌گون خود

توچون‌دشمن شدی منهم‌کمربستم بخون خود

☆☆☆

۱۱۹ـ ب .کاز فقراز فقر. ۱۲۰ـ و . شرح حال امیرهمایون را ندارد .
۱۲۱ـب. حاصل‌شد ۱۲۲ـ آ. میخواند . ۱۲۳ـ ب. ندارد. ۱۲۴ـ ب. بزنجیر
ارچه ۱۲۵ـب.زنجیر. ۱۲۶ـب. مدفن. ۱۲۷ـب .اوزبك.
* ب . مطلب‌میان دوستاره را ندارد .

Marfat.com

« آه من دل خسته از آن‌طره‌ی پرخم
تاریست که هر چند کشی نگسلد ازهم

☆☆☆

«شب‌وصل[۱۲۸] است‌رحمی‌کن زمن بستان‌روان جانرا
که پیشت میرم و دیگر نه‌بینم روی هجران را

☆☆☆

« بکوی می فروشان بهر جامی در بدر گشتم
چه آبست اینکه زو هر چند خوردم تشنه‌ترگشتم

☆☆☆

« چون تیر زدی از پی تیرت نظری کن
نظاره‌ی‌جان دادن خونین[۱۲۹] جگری کن

☆☆☆

«نیابی‌در چمن جائی که من صدبار در پایت
سری ننهادم[۱۳۰] و نگریستم بر یاد بالایت

☆☆☆

«بدست، آینه داد آنکه دل‌ستان مرا
یکی دو ساخت بلائی که بود جان مرا

☆☆☆

« بصد افسانه شب در خواب سازم پاسبانش را
روم آنگه بکام دل بیوسم آستانش را

۱۲۸ـب . قدراست . ۱۲۹ـ ب.کفنی‌کن ۱۳۰ـ ب. نهادم

Marfat.com

« از آن سر می‌کشد بالا سمند او گه جولان
که نتواند گرفتن دست مظلومان عنانش را

☆☆☆

« بیکدم آب کاز باران[۱۳۱] چشاند کوه را گردون
دهد از لاله در پی صد هزارش ساغر پر خون
« دهانت غنچه،چشمت نرگس ورخ لاله ، حیرانم
که دریك شاخ چون پیدا شد این گلهای گوناگون

۴۲ـ **قاضی‌اختیار** : ازتربت خراسانست و در زمان سلطان حسین میرزا قاضی‌القضاة هرات‌بودوبزرجمع‌کردن‌وامساك‌شهرت‌تمام داشت‌اما خالی ازفضلی[۱۳۲] نبود و درشعرگوی مسابقت[۱۳۳] ازاقران‌می‌ربوداز تصانیف‌او **اقتباسات**[۱۳۴] و **مختارالاخیار**[۱۳۵] است ، دراواخرعمرمثنوی باسم‌صاحبقران‌مغفور بسلك‌نظم‌آورده‌نام‌آنرا **اعدل وجور**[۱۳۶] نهاده وآن‌کتاب موازی پنجهزاربیت است واما چنان معلوم میشود[۱۳۷] که هزاربیت از اشعار **ریاضی زاوه‌ای**[۱۳۸] را دزدیده و بنام خودکرده، این‌دوبیت‌در مدح صاحبقران مغفورازآن‌کتابست :

شه خضر رای اسکندر ضمیر — فریدون عام خسرو جم سریر
نکرد ، آنچه اوکرد درعزم‌وحزم — نه حاتم به بزم و نه رستم به رزم

۴۳ـ **میر علی عرب** : برادرمیرحسین کربلائی‌است.سید[۱۳۹] آدمی متقی بود ، شعر بسیاری[۱۴۰] بخاطر داشت وخودنیزشعرمیگفت‌درشهورسنه اربع و خمسین‌وتسعمایه فوت شد . این مطلع از اوست .

۱۳۱ـب. گردون. ۱۳۲ـ و.طبع. ۱۳۳ـ ب . امثال‌می‌ربود.
۱۳۴ـ و. ندارد.ب . اقاسات . ۱۳۵ـ و.مختارالانوار. ۱۳۶ـآ. جود .
۱۳۷ـ و. ندارد. ۱۳۸ـ و. ندارد. ۱۳۹ـ و .وی سیدی‌متقی‌وآدمی است‌وشعر.
۱۴۰ـو. وشعر یاد دارد .

Marfat.com

مطلع :

تا دلم از زلف یار مایه سودا گرفت همچوصبادست زد[۱۴۱] دامن‌صحرا گرفت

۴۴ـ**امیر راستی** : نهال اصلش از[۱۴۲] بوستان‌سادات‌تبریزاست درخراسان‌نشوونما یافته‌و از فنون قابلیت‌بهره‌مندگشته از غایت استقامت طبع‌الفاظش فصیح ومحاوراتش ملیح است این مطلع از اوست :

ز راستی قد الفاظ او چنان موزون که سجده می بردش سروهای بستانی

۴۵ـ **کمال اسمعیل**: سیدی‌آدمی صفت و خلیق‌است در[۱۴۳] بعضی اوقات‌تولیت نصریه تبریز باو تعلق داشت حالیا[۱۴۴] احتساب‌ممالك‌محروسه بدو مرجوعست ودرآن کار[۱۴۵] خطیرکمال‌کم آزاری راشعار خودساخته و سلوك‌او با مردم‌بسیار نیکوست این مطلع و رباعی از اوست .

مطلع :

دل،مراکشته‌آن‌غمزه‌ی[۱۴۶] پرفن‌میخواست لله‌الحمدچنانشد، که‌دل‌من‌میخواست

رباعی:

شوق تو ز تن برون نخواهد رفتن. تاجان ز بدن برون نخواهد رفتن
گفتی‌که برون‌کن ز دلت مهر مرا این از دل‌من برون نخواهد رفتن

۴۶ـ**امیر**[۱۴۷] **عزیزالله** : از سادات[۱۴۸] ابهر است اما در قزوین پرورش یافته است ، بقدر[۱۴۹] طلب طالب علمی‌کرده و در شعر و عروض و معما هم‌کوشیده در شعر شناسی مسلم است ودر میان ارباب‌دیوانی‌از روی سنجیدگی‌و حسن[۱۵۰] معاش مقدم ، و در بعضی اوقات بمهمات و معاملات دیوانی اشتغال[۱۵۱] نموده در این ولا بوزارت[۱۵۲] قاضی جهان مشغول است این چند مطلع از نتایج طبع مشارالیه است :

۱۴۱ـ آ . صبر . ۱۴۲ـ ب. ندارد . ۱۴۳ـو. بعضی وقت تولیت‌تبریز!! ۱۴۴ـ و.حالا احتساب‌ممالك بدو منسوب است . ۱۴۵ـ و. ندارد. ۱۴۶ـ ب.دل مراکشته آن طره‌ی‌پرخم میخواست . ۱۴۷ـ و.میرعزیزالله . ۱۴۸ـ و. از طرف ابهرست . ۱۴۹ـ و. بقدرخودطالب . ۱۵۰ـ ب. سخن مقال مقدم . ۱۵۱ـ و.مشتغل . ۱۵۲ـ و. بوزارت قاضی مشهور است !

Marfat.com

بزم ترتیب دهی[۱۵۳] باده چو بنیاد کنی چشم دارم که ز محرومی‌من یاد کنی

☆☆☆

محرمی نیست که بااو گله از یار کنم چه‌کنم ؟دردل‌خود به‌که اظهارکنم ؟

☆☆☆

عزیزاز بهرآن‌دارم همیشه‌آن سك‌کورا که در طوروفاباخود موافق‌دیده‌ام‌اورا

☆☆☆

باز ، از تازه‌گلی سینه فگار ست مرا خار خار عجبی در دل زارست مرا

۴۷ـ **قاضی‌محمد**: از سادات ورامین است‌پدرش قاضی‌شکرالله[۱۵۴] مدتی‌مدید قاضی آنجا بود. اما قاضی مشارالیه بعضی[۱۵۵] اوقات‌به‌کلانتری‌ری قیام نموده ، حالیا دامن‌از آن شغل[۱۵۶] مشکل درچیده است . طالب علم[۱۵۷] خوب وشیرین‌کلام‌ومرغوب است . شعر بی‌نهایت بخاطر دارد . و بسیار خوش‌صحبت وکم‌آزاراست . این‌مطلع از اوست :

درصحبت رندان دوسه روزم گذرافتاد خالی زریا بود ، مرا نیز در افتاد .

۴۸ـ **قاضی‌عطاالله** : برادر قاضی محمد است جوانی بی‌قید و بی‌تکلف و خالی از همتی نیست‌اما بی باك وراستگوست واز این‌واسطه بعضی[۱۵۸] مخادیم رابا او میلی[۱۵۹] چندان‌نیست ،بعضی اوقات‌در خدمت‌حضرت[۱۶۰] صاحبقرانی می‌بود اما دراین ولا درورامین[۱۶۱] می‌باشد طبعش‌در شعرخوبست این بیت از اشعار اوست :

ز کارهای جهان عاشقی خوشست مرا وگرنه‌کار در این کارخانه‌بسیار است.

۴۹ـ **میر کمال‌الدین‌حسین**[۱۶۲] **خلقی**: ولدمیرحکیمی‌طبیب‌است مردعاشق

۱۵۳ـ و. بزم ترتیب گه‌باده . ۱۵۴ـو. قاضی شکرانه !! ۱۵۵ـ و. به‌کلانتری ری‌مشتغل بود. ۱۵۶ـ و. ندارد . ۱۵۷ـ و. طالب علم‌شیرین وکلام مرغوب است. ۱۵۸ـ و. مردم. ۱۵۹ـو. باو هیچ میلی‌نیست . ۱۶۰ـو. ندارد. ۱۶۱ـو. پیش خودمیباشد. ۱۶۲ـو. ندارد.

Marfat.com

پیشه و لوند مشربست و در فصاحت و بلاغت بی‌نظیر زمان،دیوان غزل تمام کرده ✡ و در دیگر اقسام نیز شعرمیگوید ✡ این ابیات از اشعار اوست :

مطلع :

تنها نه‌همین‌دشمنم آن عهد شکن[۱۶۳] شد هرکس‌که باودوست شدم دشمن‌من شد

✡✡✡

ای گرد کوی یاردمی از هوا نشین مهمان‌مردمان شو ودردیده‌ها[۱۶۴] نشین
ای تیریار کاز نظرش[۱۶۵] در فتاده‌ای ما هم فتاده‌ایم به پهلوی ما نشین

✡✡✡

دمی تو را زبر خود جدا نمی‌خواهم به غیر خود به کست آشنا نمی‌خواهم
[۱۶۶] کجا وفای توازمن جفادریغ مدار که جز جفای تو ای بیوفا نمی‌خواهم

۵۰ ـ **میرك خرد**[۱۶۷] :ازخویشاوندان[۱۶۸] امیر محمدیوسف است و بسمت‌صلاح و تقوی مشهور در سنه اثنی و ثلاثین و تسمعایه درهرات فوت شد این دومطلع از اوست :

بیاساقی‌بده جامی بمن ازروی یاری‌ها که دیگر نگذرددرخاطرم دنیاومافیها

✡✡✡

[۱۶۹] چشم مست تو که دی بر من بی تاب افتاد
نه خود افکندی ازآلودگی خواب افتاد

۵۱ ـ **سید حسن** [۱۷۰] **قاضی**: ازسادات.استرآباد است مولویتی داشت [۱۷۱] بشعر گفتن نیز همت میگماشت و در شعر تخلص اوحزین[۱۷۲] است . مدتی قاضی هرات بود درشهور سنه تسع و ثلاثین و تسعمایه بحکم عبیدخان ازبك علیه ماعلیه به بهانه تشیع[۱۷۳] بدرجه شهادت رسید این مطلع از اوست :

۱۶۳ـ و. بود . ۱۶۴ـ و.درچشم‌ما. ۱۶۵ـ و.ازنظرش‌چون. ۱۶۶ـ آ.ب.این‌بیت را ندارند . ۱۶۷ـ و.خورد. ۱۶۸ـ و.خویشان. ۱۶۹ـ و.این‌بیت‌را ندارد. ۱۷۰ـ و.حسین. ۱۷۱ـ و.مولویتی‌دارد . ۱۷۲ـ و.حزینی. ۱۷۳ـ و. ندارد . * و . جمله‌میان‌دوستاره‌راندارد.

Marfat.com

توان به هجر تو آسان وداع جان کردن [۱۷۴]
ولی وداع تو آسان نمیتوان کردن [۱۷۵]

۵۲ـ **میر**[۱۷۶] **حسن‌فندرسکی** : فندرسك‌بلوکی است‌از ولایت‌استرآباد خدمتش سیدی است درکمال صلاح و سداد .در اکثر اصناف فضایل متین و دروادی[۱۷۷] خوش طبعی، کلام بلاغت‌انجامش‌بغایت رنگین،درغزل‌بی‌بدل، ودرقصیده‌عدیم‌المثل،چنانکه از این ابیات فصاحت و بلاغت او میتوان دانست .

ابیات :

ز مصحف جمال تو حرفی نگشته سهو در حیرتم که از چه بود درکنار خط

☆☆☆

[۱۷۸]ابرچون‌شان‌عسل‌گشته‌وباران‌ازوی میل‌گلهای چمن گشته چوزنبور عسل

۵۳ـ **امیرخواند زاده هاشم**[۱۷۹] **المشتهر بمیرطبل‌باز**: از سادات [۱۸۰] ترمد است ، اول در خدمت **همایون‌پادشاه** منصب امیرشکاری تعلق بدو داشت و در آن ولاکه پادشاه [۱۸۱]مذکور بنابر حادثه‌ای‌که در ذکر آن جناب بتقریب تحریر یافت‌از دارالملك هند متوجه‌ایران شده بعراق آمد و میرمذکوربنابر آنکه طبل بازی‌بزرگ در پیش‌زین می‌بست . نواب [۱۸۲] همایون او را به‌میر طبل بازنـام [۱۸۳] بردار و سرافراز گردانید ، جناب میر خالی از وجدوحالی نبود چنانکه‌گاه بودکه‌بتقریب خوانندگی میکرد . وگاه برقص می‌آمد ☆ وگاه می‌بودکه با هرکـه از اهل مجلس میل صحبت میکرد از جـای برخاسته پیش روی او مربع می‌نشست و پشت بمجلس کرده حرف میزد و ازکس پروا نداشت و هر چـه بخاطرش می‌رسید بـا هرکس‌که

۱۷۴ـو. دادن. ۱۷۵ـو.دادن. ۱۷۶ـو.امیرفندرسکی. ۱۷۷ـآ. ندارد.
۱۷۸ـو. این بیت را ندارد . ۱۷۹ـ و. امیرخانزاد . ۱۸۰ـ و. ازطرف خراسان است آ.تربت . ۱۸۱ـ و. در این ولاکه پادشاه از ایران‌پیدا شده !!بجانب عراق آمد . ۱۸۲ـ و. حضرت نواب صاحبقران . ۱۸۳ـ و. نام بردی.
* و. مطالب‌میان دوستاره را ندارد .

Marfat.com

میخواست میگفت ✡ اما زرق و شید در او نبود ✡ در سپاهی‌گری وکمان داری‌کامل و خالی‌از سخاوت‌و مروّت نیز نبود ، اندك طالب علمی داشت بعد از آنکه یکسال درعراق بود طبل رحیل‌کوفته متوجه حرمّین شریفّین شد . امید که بمقصود رسد ✡ در شعر و معما نیزدخل میکرد و**دلیری**[۱۸۴] تخلص اوست این مطلع وبیت ازاوست :

ندارم مهربان یاری‌که حال زار من پرسد
گهی‌با من‌سخن‌گوید‌گهی از من‌سخن‌پرسد

❁❁❁

هیچ برغم دیگران رحم بما نمیکنی
چند برغم ما کنی رحم بحال دیگران

۵۳ـ **شاه قاسم مشهور**[۱۸۵] **به‌بدلا** :از اکابر سادات‌عراق است و مولدش طیب[۱۸۶] آباد و ازغایت طهارت اصل و قدمت دودمان احتیاج‌به تعریف و بیان ندارد پیش از این بدوسال به حج رفته بطواف حرمّین شریفّین مشرف‌گشت‌بعد از معاودت ازاو شعر خودش طلب داشت . اینکه درج شد فرستاد . تخلص **واقفی** میکند :

سگ‌کوی تو مقیم حرم محترم است **واقفی**وار سگ‌کوی تو را بنده شوم

۵۴ـ **میرعبدالباقی** : از سادات اصفهانست ✡ و تولیت مزار فایض‌انوار امامزاده زین‌العابدین‌که در شهر مذکوراست تعلق بدو دارد ✡ و بقدر مولویتی‌دارد. پیوسته نهال‌قامت سهی قدان در باغ دل میکارد و در قواعد شعری[۱۸۷] صاحب وقوف است و در پختن اطعمه بسیار چابك‌دست[۱۸۸] بواسطه آنکه طعامی اختراع کرده و مقبولی نام نهاده و مقبول حضرت صاحبقرانی شده او را هم**مقبولی**[۱۸۹] نام‌کرده‌اند . اما بواسطه تردد[۱۹۰] بسیار دراردو . نامقبول شده . **جامی** :[۱۹۱]

۱۸۴ـ و. پیری تخلص‌داشت . ۱۸۵ـب. بیدلا . ۱۸۶ـب.طب‌آباد. ۱۸۷ـ ب . شرع. ۱۸۸ـ و. از جهت‌صاحبقرانی طعامی پخته ومقبولی نام‌کرده . ۱۸۹ـ و. میرمقبول. ۱۹۰ـ و. ندارد . ۱۹۱ـ و. ب . ندارند .
* و. جمله های‌میان دوستاره را ندارد .

Marfat.com

به مقبولی کسبی را دسترس نیست قبول خاطر اندر دست‌کس نیست

میرمذکورجواب **سبحة‌الابرار** گفت اما مشهور [۱۹۲] نشد و **مثنوی** دیگری‌در تصوف اهل [۱۹۳] سنت گفته‌که حکم همایون دارد . اما اشعار عاشقانه بسیار دارداین مطلع از آن جمله است :

نازکی [۱۹۴] بین‌چو ببوسم‌لب اورا بخیال شود آزرده لبش‌چون نگرم روزوصال

باعتقاد من اگر مصرع‌آخر را چنین [۱۹۵] خوانند بهتر است «بود آزرده دراو چون نگرم روز وصال »

۵۶ـ امیر عاشقی‌تربتی:عامی بود و عمر او به نودسال رسید در آن [۱۹۶] سن بشعرگفتن چندانی حریص بودکه در محلی‌که برادرش فوت شده بود در تابوت‌نهاده می‌بردند او از عقب تابوت میرفت و شعر میگفت در تاریخ سنه‌خمس و اربعین و تسعمایه‌در تربت‌فوت شد . این مطلع از اوست :

گاه قتلم شعله‌شمشیر آن‌قاتل‌بس‌است شربت‌آبی [۱۹۷] زتیغ اودم بسمل بس‌است

۵۷ـ میرعلی‌اکبر: پسرامیرهادی مشهدی است بعد از پدر چند روزی در احتساب دخل میکرد اما بعد از [۱۹۸] عزل‌گوشه‌گرفت‌این مطلع [۱۹۹] از اوست:

ازخدا عمری بجان‌وصل‌تورا میخواستم شدمیسر آنچه‌عمری‌ازخدا میخواستم

۵۸ـ امیرفصیح الدین‌محمد [۲۰۰] : برادرمیر راستی است مردی سپاهی‌ـ وش ترك مشرب است چنانکه بعضی اوقات بنوکری ترکان قیام مینمود حال درتبریز متولی نصریه است و احتساب آنجا نیز متعلق باوست و دغدغه شاعری و خوش طبعی نیز دارد این رباعی از اوست :

ای شوخ بیا فکر من بیدل کن قربان سرت شوم مرا بسمل کن [۲۰۱]

۱۹۲ـ و. اما تشهیر نشد. ۱۹۳ـ و. ندارد.
۱۹۴ـ و. نازکی‌بین‌لب‌اوراچو ببوسم‌بخیال لبش آزرده شود چون‌نگرم‌روزوصال
۱۹۵ـ و. بخواند . ۱۹۶ـ و. و از اوان‌سن. ۱۹۷ـ و. شربت آبم ز تیغ آن دم
۱۹۸ـ و ندارد. ۱۹۹ـ آ.مقطع. ۲۰۰ـ و. ندارد . ۲۰۱ـ ب. ندارد .

Marfat.com

آندم‌که بناز خون عاشق ریزی از لعل لبت کام مرا حاصل کـن

۵۹ـ**امیر یسری مشهور به‌میر ناقه**: مشهدی‌است‌امادرشیرازمی‌باشدگویندروزی مولانا**حسین کاشی** مطلعی‌بمیر خوانده میفرموده‌اند که . این چیزی نبودکه ما رااز جای در آورد .[۲۰۲] مونالاگفتند . بلی[۲۰۳] چیزی که شما را ازپای در آورد مطراق[۲۰۴] چوب‌ساروانان است نه شعر شاعران . !این مطلع ازاوست:

خواهم غم خونین‌جگری داشته باشی گاهی خبر از بیخبری داشته باشی

۶۰ـ**امیر واقفی** : اصلش از سادات نیشابور است مدت چهل سال در آستانه سلطان[۲۰۵] المشارق و المغارب ✡ اسدالله الغالب مطلوب کل طالب ✡ امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب می‌بود وحال بواسطه‌بعضی‌امورهجران آن آستان اعلی[۲۰۶] آشیان‌اختیار کرده در تبریز ساکن است و اوقات‌بطاعات وعبادات میگذراند ،گاهی‌بشعر مشغولی میکند . این مطلع از اوست :

خوبان غم عشق‌ودل ناشاد چه دانند بیدادگران قاعده‌ی داد چه‌دانند

۶۱ـ **سیدمایلی**:[۲۰۷] ازسادات‌صحیح‌النسب کاشان‌است ودرشعر بقصیده‌گوئی‌مایل بود درتتبع[۲۰۸] **دریای‌ابرار** امیرخسرو این‌بیت ازقصیده‌ی‌اوست:

ظالم اربرچرخ راند بادپای‌سلطنت آه مظلوم‌ازپی او همچو بادصرصراست

۶۲ـ **میر مرتضی**[۲۰۹] : پسرامیرمایلی مذکوراست. این‌مطلع ازاوست:

بهار و گل شکفته عندلیبان در غزلخوانی
من‌و سودای زلف یارو یك عالم پریشانی

۶۳ـ **امیر رازی**[۲۱۰] : اسفراینی بود ودرکلام‌وشعردستی‌داشت طالب‌علم‌وخوش

۲۰۲ـ و . ندارد. ۲۰۳ـو. بلا. ۲۰۴ـو. مطراق‌ساربان است. ۲۰۵ـو. ندارد .
۲۰۶ـ و. ندارد . ۲۰۷ـو . سیدسایل ـ واین‌اشتباه است.
۲۰۸ـ و.«درقصیده تتبع دریای‌اسرار امیرخسرو میکند.» واین‌کاملا اشتباه‌است و بی‌معنی.
۲۰۹ـو. نداردوشرح حال‌اورا بجای امیررازی‌آورده‌است . ۲۱۰ـ و. شرح‌حال‌امیر مرتضی‌را بجای اوآورده وشرح حال امیررازی را ندارد .
*و . مطلب‌میان‌دوستاره‌را ندارد .

Marfat.com

طبع‌وخوش‌فهم‌است‌این‌بیت ازاوست :

من بیچاره کاین بیداد از خوی تو می‌بینم
دل ازمن دید و من ازچشم جادوی تو می‌بینم

۶۴ـ **امیر بیخودی:** همدانی‌است وچون‌بیشتر اوقات ازتناول‌بنگ بیخوداست بیخودانه‌اعمال ازاوسرمیزند چنانکه روزی درغلیان نشأة به‌مسجدی رفته درحالت نمازبنگ اورا ربودند[۲۱۱] بعدازآنکه بیدارش‌کردندگفت عجب[۲۱۲] مردم‌بیحالی بوده‌اند من‌درسجده وحالت بودم. این‌مطلع‌ازاوست:

روی توبدرو ابروی پرچم[۲۱۳] هلال عید هرگز هلال‌و بدرکسی[۲۱۴] توأمان‌ندید

۶۵ـ **امیر رمزی**[۲۱۵] **سبزواری:** به‌رمالی[۲۱۶] مشغول‌بودوگاهی‌شعر مردم بنام خودمیکند، میگویدکه‌این مطلع ازمن‌است:[۲۱۷]

مرا بزلف بتی‌شددل‌شکسته اسیر که درجفاسرموئی نمیکندتقصیر

۶۶ـ **امیر ابوالفتح جنابدی**[۲۱۸] :کدخدا و پیشوای آن مملکت‌است بسیار آدمی خلیق‌استوملا وحکیم‌مشرب ودرشعر نیز طبعش‌خوبست این‌مطلع ازاوست:

ابروان تو طبیبان دل‌افگارانند هردو پیوسته ازآن‌برسر بیمارانند

۶۷ـ **امیر صدرالدین‌محمداسکوئی** : اسکودهی‌است ازنواحی تبریز ومیر مذکورباسه‌برادرکه ذکرایشان بعدازاین درسلك تحریر درمیآید در خدمت حضرت صاحبقرانی ترقی‌کلی کردند[۲۱۹] چنانکه‌در نوروز[۲۲۰] وعیدین که‌خلایق‌بپای بوس[۲۲۱] میآمدند شاهزاده‌ها وامرای‌بزرگ وسایرسادات پای‌آنحضرت رابوسه میکردند ایشان

۲۱۱ـ و. ربوده . ۲۱۲ـ و. بدحالی بوده‌اید. ۲۱۳ـ و.خم ۲۱۴ـ و. بیك‌جا کسی ندید . ۲۱۵ـ و. رموزی. ۲۱۶ـو. سبزواریست برمالیست ! می‌شود ! ۲۱۷ـو. این‌جمله‌را ندارد. ۲۱۸ـو.جنابذی‌ندارد وبااینهمه‌درشرح حال‌نوشته کدخدا و پیشوای آن ولایت است!کدام ولایت؟ ۲۱۹ـ و . چنانچه. ۲۲۰ـ و. در روز عید نوروز . ۲۲۱ـ و. درپای‌بوس.

Marfat.com

دست آنحضرت [۲۲۲] را بوسه‌میکردند اما چون روستائی وکم‌تجربه بودندخاطرجمیع ارکان دولت واعیان حضرت‌راازخود آزرده‌ساختند، بلکه‌آن‌حضرت نیزازایشان به‌تنگ آمده حکم فرمودند که‌دراسکو بوده‌من بعدروی باردوی همایون نفرمایند. گویندکه این بیت‌درباب‌ایشان‌گفته بودند:

روستائی اگر ولی بودی　　خرس در کوه ، بوعلی بودی

بهمه‌حال اندك‌مولویتی‌دارند وخط نسخ وتعلیق‌راطوری مینویسد ودراین‌اعمال اورازیاده‌میلی‌نبود اما برادران‌دیگر اعمالی‌که ازایشان مشهوراست ظاهر میشود بلکه اوایشان‌را ازآن‌منع‌کرده قبول‌نمی‌نمودند این‌مطلع ازاوست:

تاچوگل خندان تورا درروی هرخس دیده‌ام
غنچه وار ازرشك آن برخود بسی پیچیده‌ام

۶۸ـ **امیر قمرالدین محمود** : [۲۲۳] برادرامیرمذکور است واونیز اندك طالب علمی و مولویتی [۲۲۴] داردازاو حیثیتی که مشاهده نمود اصول بود دررقص که باوجود گیسوها ازاوبدنمی‌نمود‌این مطلع‌ازاوست :

تیری‌که ز شست تومرا بر جگر آمد　　من منتظر استاده که تیر دگر آمد

۶۹ـ **امیر نظام‌الدین‌احمد** [۲۲۵] :اونیز برادر سادات مذکوراست واول‌کلیددار کتابخانه حضرت‌صاحبقرانی بود. درآخربدان‌مرتبه رسیدکه‌میخواست‌وکیل‌شودو برادر بزرگ خودراصدرکند [۲۲۶] وبرادر دیگررامهردارامااچون‌پروانه‌اقبال ایشان بمهراختتام رسیده بود [۲۲۷] هیچکدام بهم‌نرسیدند. این‌مطلع ازاوست:

زلف‌است بگردرخ دلدار پریشان　　یا سنبل‌ترگشته بگلزار پریشان.

۷۰ـ **ابو المحارم** [۲۲۸] : اونیز برادر خردآن‌بزرگواراست وبسیارپیش خودبرپا

۲۲۲ـ و. پای‌آن‌حضرت‌را بوسه‌میدادنداما چون روستائی وکم‌تجربه بودند !!؟
۲۲۳ـ و. میرفخرالدین‌محمد. ۲۲۴ـ و. ندارد. ۲۲۵ـ و. ندارد. ۲۲۶ـ و. صدرگرداند . ۲۲۷ـ و. تدبیرات‌فایده‌نکرد. ۲۲۸ـ و . ابوالمحامد . ب . ابوالمجاهد .

Marfat.com

ومدمغ وبواسطه[۲۲۹] شومی‌اوبرادران دیگر به‌عذاب‌گرفتار شدند .

بیت:

همه درپیش خودصاحب‌کمالند همین باشد کمال بی‌حیائی

باوجود آنکه بغیر ازخر سواری[۲۳۰] حیوانی دیگررا هرگزسواری نکرده بود میل[۲۳۱] چابکسواری وقپق اندازی‌داشتند در دروغگوئی بمرتبه‌ای بود که قصیده‌ای‌که دیگری‌گفته‌بود درمجلس بهشت‌آئین‌نواب صاحبقزانی خوانده بود وصله‌عظیم گرفته بود میگویدکه[۲۳۲] این‌مطلع‌هم ازمن‌است:[۲۳۳]

دل که در دایره‌ی‌عشق در آورد مرا[۲۳۴]

همچوشمع آتش سوزان[۲۳۵] بسرآورد مرا

۷۱ـ **امیروالهی استرآبادی** : بحرفت‌قصابی‌مشغولی[۲۳۶] مینمود ودرسخاوت مثل‌جوانمردقصاب[۲۳۷] مشهوربود. این‌مطلع‌ازاوست:

مجنون بگوشه‌ای زجفای زمانه‌رفت دیوانه‌اش مخوان‌که‌عجب عاقلانه‌رفت

۷۲ـ **امیررضائی**:[۲۳۸] اصل[۲۳۹] او ازسادات‌هزارجریب‌است‌امادرشهر[۲۴۰] سمنان به‌امرقضااشتغال داشت این‌مطلع ازاوست:

آن نقطه‌ای‌که‌نیست وجودش دهان توست

موئی که هیچ عرض ندارد میان توست

۷۳ـ **میرمرسل**: از شهر ساوه بود واوقات به بزازی صرف[۲۴۱] می‌نمود. این مطلع از اوست :

من‌غریب‌نه یاری نه همدمی دارم غریب‌درد[۲۴۲] دلی‌و عجب غمی‌دارم

۲۲۹ـ و. ندارد. ۲۳۰ـ و. خرسواری دیگرحیوان نکرده‌اند !! ۲۳۱ـ و. دغدغه
۲۳۲ـ و. صله‌عظیم گرفت‌که این مطلع من گفته‌ام. ۲۳۳ـ و. این‌جمله را ندارد.
۲۳۴ـ ب. آوردم ۲۳۵ـ و. سودا ۲۳۶ـ و. مشغولست ۲۳۷ـ و. ندارد
۲۳۸ـ ب. امیرریاضی. ۲۳۹ـ آ. ندارد. ۲۴۰ـ و.ب. ندارند. ۲۴۱ـ و.
میگذشت . ۲۴۲ـ و. دردسری‌و

Marfat.com

۷۴ـ **امیر اصیلی** : ازسادات شهر [۲۴۳] قم است‌وسیدی آدمی‌صفت، این مطلع ازاوست :

دردا که مرا برسر کویت نگذارند یك چشم زدن دیدن رویت نگذارند

۷۵ـ**میرشمس الدین‌محمد** [۲۴۴] : ازبزرگ‌زاده [۲۴۵] های‌کرمان وکریمان زمانست این مطلع‌از اوست :

آن شوخ‌جفاجوکه‌زگل‌پیرهنستش صد یوسف‌یعقوب بچاه ذقنستش

۷۶ـ **میرقریش** : ازکاشانست ودررمل وقوفی‌دارد وسایرحالات واحوالش‌از این بیت‌ومطلع معلوم میتوانکرد که برای‌خودگفته :

منم **قریش** که سرحلقه لوندانم امیر [۲۴۶] زاده‌ام وکل چپانیان‌دانم

✡ واین‌بیت نیزازاوست :

زان خوشدلم که‌یار همی‌گفت بارقیب **سیدقریش**اسب‌مرابرد وآب‌داد. ✡

۷۷ـ **امیرزنده‌دل**:ساوه‌ایست . ابدال‌وش و دیوانه طور میگردد. این مطلع ازاوست :

گرخدنگی بردل‌آید زان‌کمان ابرومرا مونسی باشد بزیر خاك درپهلو مرا

۷۸ـ **امیر مرادی** : [۲۴۷] ازولایت‌استرآبادست شعری که‌گفته بیشتر [۲۴۸] هجواست این [۲۴۹] دومطلع‌ازاوست:

قضا زمشك،خطی تابروی یارنوشت نیازمندی مارا برآن کنار نوشت

✡✡✡

عالم حظیره بدن خاکسار ماست چرخ کبود اطلس روی‌مزار ماست

۷۹ـ **امیرهاشمی‌بخارائی** :مولویتی‌داشت‌ومدتی بصدارت سلاطین آنجا قیام

۲۴۳ـ و.سرقه!!است! ۲۴۴ـ و.محمدندارد .ب . میرمرادی این‌اشتباه است زیرا بعد ازاین‌میرمرادی خواهدآمد . ۲۴۵ـ آ.و. زادهای . ۲۴۶ـ و . امام‌زاده چپانیان‌ـ میدانم ـ ب. ام . ام زاده‌کل چهانیان میدانم !! ۲۴۷ـ و . میرهادی .
۲۴۸ـ و . اکثر. ۲۴۹ـ و. این‌مطلع .
* آ. بیت‌میان دوستاره را ندارد .

Marfat.com

مینمود این‌مطلع ازاوست:

بنازسرمه‌مکش چشم بی‌ترحم را نشانده[۲۵۰] گیر بخاك سیاه‌مردم را

۸۰ـ **سیدعبدالخالق**[۲۵۱]: نوربخشی‌است واز خوش طبعان آن‌سلسله‌است والحق طبعش درشاعری خوب افتاده دیوان غزل‌تمام‌کرده این دومطلع‌ازاوست:

سگت‌درپاسبانی‌شب ندارد آنچه‌من دارم
که‌سگ رادرسحرخوابست،من تاروز بیدارم

☆☆☆

ناصح مگو که عشاق در باختند جانها
چندین هزار رفتند ماهم[۲۵۲] یکی ازآنها

۸۱ـ **میرعبدالصمد**: کاشانی‌است **عطائی** تخلص میکند درنقاشی وتصویر و تذهیب[۲۵۳] استاد بود این مطلع‌ازاوست:

خویش را درجستنت[۲۵۴] رسوای‌مردم میکنم
چون توپیدا میشوی من خویشراگم میکنم

۸۲ـ**سید مرتضی زرکش**: نیزازسادات‌کاشانست دیوانه‌وش‌وسودائی مزاج بود وجنونش‌اورابرکارهای[۲۵۵] عجیب‌وامیداشت، نوبتی درپیش یکی ازحکام‌گفته بود که بمن[۲۵۶] چنین‌نمودندکه‌درقم درفلان ویرانه‌گنجی است وازآنجاکه خام طمعی[۲۵۷] های حکامست باورکرده بحفرآن حکم‌کردند اما بغیرازمشقت ورنج ازگنج چیزی نیافتند بعدازآن میرمذکوراظهارجنون‌کرده[۲۵۸] متوجه‌گیلان شد این مطلع‌ازاوست:

خط توگرد خجالت‌بروی ماه‌نشانده[۲۵۹] قدتوسرو روان‌رابخاك راه‌نشانده[۲۶۰]

۲۵۰ـ آ. نشسته گیر.ب. نشانده‌ای‌تو. ۲۵۱ـ و.ب. میرنوربخشی‌ازجمله خوش طبعان‌آن‌سلسله است. «بنابراین‌ازهر دونسخه نام شاعرافتاده‌است» . ۲۵۲ـ ب. باشم یکی. ۲۵۳ـب.استاداین معنی‌است. ۲۵۴ـ و.درجستجو. ۲۵۵ـو ۰درکارهای ۲۵۶ـو.درخواب‌بمن‌چنین گفتند. ۲۵۷ـ و . خام طمع‌های. ۲۵۸ـ و.فرموده. ۲۵۹ـ و . فشاند . ۲۶۰ـ و.نشاند . صحیح«نشانده» است . زیراقافیه‌درمطلع ماه وراه‌است‌ونشانده‌ردیف غزل است.

Marfat.com

۸۳ـ **امیرحسین عبدل**[۲۶۱]: ازکهنه شاعران کاشان[۲۶۲] بود این مطلع ازاوست:

خال رخسار تو را در دل نشستی داده‌ام دل بدست هندوی آتش پرستی داده‌ام

۸۴ـ **میرمحمدشحنه**: اونیز ازکهنه شاعران آنجاست این مطلع ازاوست:

[۲۶۳]چو غنچه مدتی بودم بمستوری و تنهائی
گـلی نشکفت وبـهرم مانـد مستوری و رسوائی

۸۵ـ **امیرسید مظفرطبیب**: ازشهرکاشان است وبطبابت مشغول ودرآن علم [۲۶۴]رسائل پرداخته ودرحکمت‌عملی نیزرساله‌ای‌نوشته موسوم به**اخلاق‌هاشمی**[۲۶۵] و دیوان غزل هم دارد.این مطلع ازاوست:

ما نقد عمر صرف ره یار کرده‌ایم حاصل بعمر خویش همین کارکرده‌ایم

۸۶ـ **سیدهیبت‌الله**:[۲۶۶] ازکاشانست وبه‌تجارت‌مشغولی‌دارد. ودرتیرگـری و خوش‌نویسی‌مشهوراست، این‌مطلع‌ازاوست:

دل وجانم وداع خانه تن میکند امشب که‌آه‌آتشینم‌خانه‌روشن میکند امشب ✡

۸۷ـ **سید یعقوب**: اگرچه اصلش ازقم‌است امادرکاشان متولدگردیده وهم در آنجا بخیاطی اوقات میگذراند این مطلع ازاوست:

دوشینه یکی وصف جمال تواداکرد نادیده رخت مهر توجادردل ماکرد

۸۸ـ[۲۶۷] **امیرعبدالله**: پسر امیرعبدالصمدمذکوراست و بشعرشناسی مسلم اهل کاشانست. این مطلع ازاوست:

۲۶۱ـب. امیرحسین عبدل‌راندارد. ومطلع‌اورابجای مطلع مرتضی‌زرکش نوشته است. ۲۶۲ـ و. ندارد.
۲۶۳ـو. بمستوری گلی نشکفت‌هم‌رندی ورسوائی. ۲۶۴ـو. وسایل دارد.
۲۶۵ـ و. اخلاق شاهی. ۲۶۶ـو. شرح حال‌میرقلندررابرای‌سیدهبةالله. نوشته. وشرح حال‌سیدهبةالله‌راازقلم انداخته است. ۲۶۷ـ آ. امیرعطائی پسر سیدعبدالصمد. ب. سید عبدالصمدوصی‌قاضی عبدالله. ! واین هردواشتباه‌است‌زیراامیرعطائی همان میر سیدعبدالصمد عطائی تخلص‌است که گذشت.
✡ و. بجای مطلع‌متن این‌بیت‌رادارد:
غم‌توهرکه خورد شاد و بی‌الم‌باشد سگ‌تو هرکه‌شود آهوی‌حرم‌باشد

Marfat.com

پریشان سازکاکل را وجمعی راپریشان‌کن
بزنجیرجنون ازسربنای‌عشق‌ویران‌کن

گوئیا سیدمذکور شعرمردم رامی‌شناسد وشعرخود رانمی‌شناسد.

۸۹ـسیدعبدالصمد: [۲۶۸] وصی قاضی عبدالله است که از جمله سادات قاضی سیف‌الدین است واجدادش در **ری** به‌امرقضاه‌شغول بوده‌اند واونیزمدتی قاضی بود واز علم فقه وانشاء وقوفی داشت این مطلع ازاوست:

زهریك دانه‌خالت خرمنی [۲۶۹] غم‌برجگردارم
بیابنگرکه ازتخم محبت من چه بردارم

۹۰ـ [۲۷۰] **میرعزیزقلندر:** کاشانی‌است وازکمال‌شهرت‌درهجووبی‌قیدی و وسعت مشرب وبی‌حیائی محتاج‌به‌تعریف نیست. هفتاد سال‌است که‌اوقات عزیزرابدان‌خواری میگذراند.این مطلع‌ازاوست:

✡غم‌توهرکه‌خوردشاد وبی‌الم باشد سگ توهرکه‌شودآهوی‌حرم باشد

۹۱ـقاضی مسعود: که‌اکنون برمسندقضای ری‌متمکن‌است پسرقاضی سید [۲۷۱] عبدالله است، درطبیعت [۲۷۲] شعرو سلیقه انشاء [۲۷۳] وتتبع فقه مشهور است . این مطلع از اوست :

نه مراشهره‌ی‌شهراین‌دل‌حیران [۲۷۴] کرده فاش‌اسرارمرا دیده‌ی‌گریان‌کرده

۹۲ـ [۲۷۵] **میرعین‌القضات :** برادرزاده‌ی‌قاضی‌عبدالله‌مذکوراست‌طالب علم‌خوب بود ودرشعرهم‌گاهی فکری میکرد. این مطلع قصیده ازاوست :

۲۶۸ـو.دری قاضی‌است‌ازجمله قاضی سیف‌الدین .
۲۶۹ـو.خرمن. ۲۷۰ـ و.شرح‌حال‌سیدهیبت‌الله‌را برای میرعزیزقلندر نوشته و شرح‌حال میرعزیز قلندررا برای سید هیبت‌الله. بنام میرهبةالله. آورده‌است . آ.شرح حال‌میرقلندررا بعدازشرح حال‌سیدشاه میرآورده که‌مادراینجا مقدم داشتیم .
۲۷۱ـو . پسرقاضی‌مذکوراست. ۲۷۲ـ ب . ندارد. ۲۷۳ـو.معما .
۲۷۴ـ ب.ویران. ۲۷۵ـب.امیرحسن‌القضاة!
*و. این‌مطلع را برای سیدهیبت‌الله ثبت کرده‌است

Marfat.com

✡ جهان طفل است وپیرعشق استاد سخندانش
سبق رسوائی و ویرانه ها کنج دبستانش

۹۳ ـ [۲۷۶] **امیرجعفرصادقی:** ازسادات قاضی سیف‌الدین‌است ومردگوشه‌نشین این مطلع ازاوست :

جز ناله رفیقی من بیمار [۲۷۷] ندارم فریادکه غم دارم وغمخوار [۲۷۸] ندارم

۹۴ ـ [۲۷۹] **امیرمطیعی:** [۲۸۰] مولدش‌ازشهر **تون**است.واوقات اوبه‌تجارت میگذرد وکریم‌الطبع است وبهرکس‌که شعرمیخواندتاچیزی باونمیدهد چیزی نمیخواند وشعر اورا معانی خاص بسیاراست این سه مطلع‌ازاشعاراوست :

زبس‌که تیرپیاپی‌گشوده‌ای به‌تنم درون‌پوست‌چورگهانماید ازبدنم

✡ ✡ ✡

چون خدنگ خودکشید ازخاك آن زیبا پسر
ماند چشم خاك باز از حسرت تیر دگر

✡ ✡ ✡

[۲۱۸] زلف مشکینی‌که بررخسار جانان منست
دال بر مضمون احوال پریشان منست

۹۵ ـ **سیدمحمد عوامل** [۲۸۲] :ازسادات‌ری‌است‌و**متقی** تخلص‌میکندوجه‌تسمیه [۲۸۳] اوآنك در سن‌کهولت رساله عوامل نحورا میخواند و ظرفا او را بدین اسم مشهور ساخته‌اند . اکثر اوقات [۲۸۴] در خواب شعرمیگوید این مطلع در تعریف مازندران

۲۷۶ـ و.امیرصادق. ۲۷۷ـ و. بیچاره . ۲۷۸ـ و. غمخواره .
۲۷۹ـ در نسخه.ب.ازاینجاتاآغازشرح‌حال‌امیرشاه‌افتادگی‌دارد. ۲۸۰ـب. مطلعی‌ثبت کرده ونسخه.و.میرمطلبی. آورده‌است. ۲۸۱ـو.این‌بیت‌راندارد. ۲۸۲ـو.میرمحمد.
۲۸۳ـ و.وجه‌اش . ۲۸۴ـ و .اکثراوقات‌درشعرخوابست!!کهمیگویداین‌مطلع‌درتعریف مازندران‌ازاوست!!!
* مبتکراین‌قصیده‌مختاری‌غزنوی است. سنائی. خاقانی. امیرخسرو. جامی .علیشیر هم‌آنرا استقبال و تتبع کرده‌اند .

Marfat.com

ازاوست :

اندرین مازندران کس را نمیگیرد [۲۸۵] ملال
کیك رقاص است وچنگی پشه وخوشخوان شغال

۹۶ـ **امیرعنایت‌الله:** متولی‌مزارامامزاده‌ی‌عالیمقدارسیدعبدالعظیم‌رضی‌الله [۲۸۶] عنه است‌که درشهرری‌است. پیش ازتولیت شعری میگفت .این رباعی‌ازاوست .

رباعی:

ای دل طلب وصال خوبان نکنی　　تامحنت هجر برخودآسان نکنی
تا پا ننهی زورطه عقل برون　　سرمنزل خویش‌کوی‌جانان‌نکنی

۹۷ـ **امیرنورالله:** پسرسیدمذکوراست واونیز [۲۸۷] مدتی در خدمتگاری‌آستانه می‌بود . این‌مطلع ازاوست:

دست‌رقیب داشت بدست آن نگارمست
خندان زمن زگذشت و مرا گریه داد دست

۹۸ـ **امیرسید:** برادرامیرنورالله است ودغدغه شاعری دارد امانا‌موزونست‌روزی درحضور بعضی‌ازیاران بخواب رفته بود بعدازآنکه [۲۸۸] ازخواب [۲۸۹] برخاست بی‌آنکه وضوسازدبنیاد نمازکرد، یاران‌گفتندش [۲۹۰] که بی‌وضو چرانمازمیکنی جواب [۲۹۱] دادکه که وضوساخته و بخواب رفته بودم. گفتند [۲۹۲] خواب‌کردی‌وضویت باطل شد جوابداد . که خاصیت من [۲۹۳] اینست‌که در خواب‌وضوی من باطل نشود!! **مصرع:** زهی مراتب خوابی‌که به‌زبیداریست. واین مطلع **درویش‌دهکی**راکه سی‌سال پیش‌گفته بنام‌خود میخواند .

۲۸۵ـ و . چوا. ۲۸۶ـو. ندارد. ۲۸۷ـو. ندارد. ۲۸۸ـ و. بعد ازساعتی. ۲۸۹ـ و.آ. برخواست! ۲۹۰ـو. گفتند. ۲۹۱ـو:جواب‌نمود! ۲۹۲ـ و. نه خواب کردی . ۲۹۳ـ و. خاصیت من نیست !

Marfat.com

مطلع:

میکند پروانه ترك جان و میسوزد ازآن[۲۹۴]
تا نه بیند شمع خود را مجلس آرای‌کسان

۹۹ـ **امیرهدایت‌الله :** اونیرازسادات‌آنجاست و درتقوی وصلاح از عزیزان دیگربهتراست وگاهی شعر[۲۹۵] میگوید وتخلصش **عظیمی**[۲۹۶] است.این مطلع ازاوست:

از سرکویش مرا نبود هوای پای‌گل بی‌گل‌رویش‌کجا باشدمرا پروای‌گل[۲۹۷]

۱۰۰ـ **سیدعلیشاه:**[۲۹۸] پسرامیرعنایت‌الله ✡متولی امامزاده عبدالعظیم است و خالی ازحدّت مزاجی‌نیست وشعربسیار زیاددارد ✡این مطلع ازاوست :

ساقی چه‌دهی جام می ناب بدستم کازجام‌می‌عشق بتان‌بیخود ومستم[۲۹۹]

۱۰۱ـ**سیدشاه‌میر**[۳۰۰]«شاهکی»:پدرش[۳۰۱]ازسادات‌قم است‌امااودرری‌می‌باشد و گاهی شعرمیگوید این‌دومطلع‌ازاوست :

مدتی شد که جدا از رخ‌جانان شده‌ام وه‌چگویم که‌چسان‌بیسروسامان‌شده‌ام[۳۰۲]

✡✡✡

چو ازعشقش بودصدچاك درپیراهن‌جانم بدوز ای‌هم‌نشین‌بهرخداچاك‌گریبانم[۳۰۳]

۱۰۲ ـ **میرابراهیم :** برادر امیر هدایت‌الله مذکوراست ومطلع‌فوق ازاوست «منظوربیت زیراست»:

چوازعشقش‌بودصدچاك درپیراهن‌جانم . بدوزای‌هم نشین بهرخدا چاك‌گریبانم

۲۹۴ـ و .روان . ۲۹۵ـ و.میل میکند . ۲۹۶ـ و . عظیم. ۲۹۷ـ و.
این‌بیت را بجای مطلع سیدعلیشاه آورده ومطلع امیرهدایت‌الله را چنین‌ثبت کرده‌است :
چوازعشقش بودصدچاك درپیراهن‌جانم مدوزای هم‌نشین‌بهرخدا چاك‌گریبانم!
۲۹۸ـو. برادر . ۲۹۹ـو. این بیت راندارد. ۳۰۰ـ و. امیرشاه میر .
۳۰۱ـو.شرح حال سیدعلیشاه رابرای‌سیدشاه‌میر نوشته‌است‌که:پسر عنایت‌الله است الخ.
۳۰۲ـو . این‌مطلع‌رابرای‌سیدعلیشاه‌ثبت‌کرده. ۳۰۳ـ و . این‌مطلع راچنانکه گفتیم برای‌امیرهدایت الله‌آورده‌است . * و . جمله‌میان دوستاره راندارد .

Marfat.com

۱۰۳ـ **امیرحامد:**[۳۰۴] برادر سیدشاه میراست‌وجوانی‌فقیر، این مطلع ازاوست:

زدل رشك آیدم چون بگذرد در دل خیال‌تو
چسان بینم‌که افتد چشم غیری بر جمال تو[۳۰۵]

۱۰۴ـ **امیرعجبی:**[۳۰۶] ازسادات ری استوبغایت‌سیدی‌فقیراین‌مطع‌ازاوست:

خوش‌آنکه بحالم‌نظری داشته باشی بادلشده‌ی‌خویش سری داشته‌باشی[۳۰۷]

۱۰۵ ـ **سیدحسین‌واعظ:** ازسادات[۳۰۸] شروان بود درانشاء خوب و خطش مرغوب شعرهم میگفت وتخلص **فیضی** داشت. این‌مطلع‌ازاوست وخوب‌گفته:

گفتی توان بآن مه نامهربان رسید گر بگذری‌زخود بخدامیتوان‌رسید[۳۰۹]

۱۰۶ـ **امیرزهری:**[۳۱۰] ازسادات اصفهان بودهمیشه عمردرشرب مدام صرف مینمودا ین مطلع‌اوست:

دلا دیوانگی‌وعاشقی‌یاران‌هم دردند که‌اصلاً گردنااهلان‌تردامن‌نمیگردند

۱۰۷ـ **امیرضیائی‌نیشابوری:**[۳۱۱] سید متقی و پرهیزکار بود، این مطلع ازاوست:

سرمه‌ای را که‌بود منت غیری‌همراه کورباد آنکه‌کندچشم‌بدین‌سرمه سیاه

۱۰۸ ـ **امیرفضلی‌همدانی:**[۳۱۲] درشهر خود به‌بقالی اوقات میگذراند این مطلع ازاوست:

دارم بسینه ناوکی از چشم پرفنت[۳۱۳] پنهان نمی کنم نظری نیست بامنت

۳۰۴ـ و. امیرقاسم. امیرقاسم قبلاشرح‌حالش‌آمده‌است. ۳۰۵ـآ. وصال‌تو.
۳۰۶ـو. امیرعجیبی. ۳۰۷ـو. مطلع‌امیرفضلی‌رابرای او آورده واین‌مطلع‌رابرای‌امیر فضلی‌آورده‌است. ۳۰۸ـو. شروانی بود. ۳۰۹ـو. بجای‌این‌مطلع. مطلع‌زیررا آورده است: «دلادیوانگی‌وعاشقی یاران‌هم‌دردند» درحالیکه‌این‌مطلع متعلق به‌امیرزهری است.
۳۱۰ـو. شرح‌حال امیرزهری راندارد. ۳۱۱ـو. نوشته است امیررضائی. شرح‌حال اوهم‌قبلا آمده‌ونسخه‌وحیدباشتباه‌امیرریاضی‌ثبت‌کرده است. ۳۱۲ـو. همدانی ندارد، ومطلع‌امیرعجبی‌را بجای‌مطلع اوآورده‌است. ۳۱۳ـآ. بررقیب.

Marfat.com

۱۰۹ ـ **امیرابراهیم‌حسین‌مختار:** از سادات سبزوار است و برادر اعیانی **میرمحمدقاسم‌نسابه :** [۳۱۴] بس لوند مشرب و بی قید بود، گاهی بگفتن شعر مبادرت می‌نمود ، این‌مطلع‌ازاوست :

ای‌گل‌شده‌ای همدم‌هرخارچه حاصل　　باهرخس‌وخاری‌شده‌ای‌یارچه‌حاصل [۳۱۵]

۱۱۰ ـ **میرزینی:** [۳۱۶] ازسادات بدخشان بود وسیدی آدمی‌صفت‌است‌این‌مطلع درمنقبت ازاوست :

هرگه رسم بخاك در مرتضی علی　　جانرا فدا کنم بسر مرتضی علی

این مطلع‌هم‌ازاوست:

چوحایل‌میشود زلف‌سیه‌برماه‌تابانش　　برعشاق‌یکسان مینماید‌کفروایمانش [۳۱۷]

۱۱۱ ـ **امیرمسیب :** ازسادات رضوی‌است واخلاق حمیده‌واوصاف‌پسندیده‌بسیار دارد ودرشاعری طبعش خوبست این‌مطلع ازاوست :

آمدرقیب‌وطرّه‌ی‌جانان‌من‌گرفت　　گویااجل رسیدورك‌جان‌من‌گرفت

۱۱۲ ـ **میرناطقی :** ازسادات‌قزوین است، این‌مطلع از اوست :

مستی می‌عشق زخود بی‌خبرم کرد　　بی‌خودزخود وهم‌زجهان دربدرم‌کرد [۳۱۸]

۱۱۳ ـ **امیرسعدالملك :** از سادات حسینی شهر قزوین است سید متقی و پرهیزکاراست ودرمسجدجامع شهر مذکور امامت میکند تخلصش **سایلی** است‌این‌دو مطلع ازاوست :

۳۱۴ـو. ندارد . ۳۱۵ـ و . این‌مطلع‌را آورده :

مستی می‌عشق‌زخود بی‌خبرم کرد　　بیخود زخودوهم‌زجهان‌دربدرم کرد

۳۱۶ـو.امیرمسیب‌رازی. واین‌اشتباه است‌زیراامیرمسیب بلافاصله‌هست‌وشرح حال دارد .ضمناً درشرح‌حالش مینویسد ازسادات بدخشان‌است پس چگونه رازی‌است !

۳۱۷ـو .این‌مطلع‌را ندارد ۳۱۸ـو . این‌مطلع‌را برای‌امیرابراهیم‌حسین آورده.

Marfat.com

بیت

مشکل که‌شود کام من‌از لعل‌تو حاصل　　سست‌است‌مرا طالع‌وسخت‌است‌تورا دل

☆☆☆

شدفاش رازعشق‌من‌وکاراز آن‌گذشت　　کازبیم غیر برسر آن‌کوتوان‌گذشت[۳۱۹]

۱۱۴ـ **امیرحسین:** ازسادات شهر مذکور است و طالبعلم خوبست این مطلع ازاوست :

دمبدم‌بهر توای‌غنچه دهن می‌میرم　　مگشا لب‌بخس‌وخار که‌من می‌میرم

۱۱۵ـ **میرقالبی :** اصلش ازاصفهان است اما درشیراز می‌بود . اول‌دراصفهان بود ، قالبك[۳۲۰] زنی‌رخوت عورات میکرد . اشعاررکیك اودر میان مردم مشهوراست وایراد آن‌ازمردمی‌دور. بخراسان‌رفت ودرآنجا بواسطه‌هرزه‌گوئی‌بدست امیرعبدالغنی قوم امیرنجم ثانی اصفهانی[۳۲۱] که‌اوایل بهم مصاحب بودندکشته شده ازاشعار او این مطلع قصیده‌که درسال‌قحط درشیراز گفته است‌نوشته شد :

شهرشیراز پرازمردم آدمخواراست　　میروم‌آخرازاینشهر که‌آدم،خوار است

۱۱۶ـ **میرزامحسن :**[۳۲۲] ولدمیرقاسم نجفی‌است که‌دراسترآباد از مشاهیر بود بعضی اوقات درلباس **سپه پوشان** درآمد آقاشهاب زرگرراکه ازاعیان‌آنجا بود بقتل آورد حاکم‌آنجااورامدتی گرفته‌محبوس بود بهمه[۳۲۳] حال این مطلع‌ازاوست :

زمان پستی وایام سر بلندی ما　　تفاوتی نکند پیش دردمندی ما

۱۱۷ـ **امیرشمس پیاده**[۳۲۴] از سادات حسینی کاشان است پدرش به تولیت‌مزار **باباشجاع‌الدین‌فیروز**[۳۲۵] که‌درشهرمذکوراست اوقات‌میگذراند[۳۲۶] امااورا داعیه‌سپاهیگری‌شده به‌تیراندازی میل‌کرده ودرآن‌کاراستاد شده ترك وطن‌کرده **پیاده** دررکاب نواب حضرت صاحبقرانی بسرمی‌برده گاهی دغدغه شاعری هم دارد وبه هجو

۳۱۹ـ و . این‌مطلع‌راندارد. ۳۲۰ـو. قالب‌زنی. ۳۲۱ـو. ندارد .
۳۲۲ـ و.میرزا محسن‌ندارد . بجای‌آن‌نوشته: میرقاسم‌ولدمیرقاسم‌نجفی !! ۳۲۳ـو. ندارد . ۳۲۴ـ و. ساوۀ . ۳۲۵ـو. باباشجاع . ۳۲۶ـو.میگذرانید.

Marfat.com

مردم را می‌آزارد چنانکه خواجه قباحت جراح راکه جراح نواب صاحبقرانی است هجوکرده بود واونیزمثل‌آن، کلمه‌ای‌چند درسلك نظم آورده که در ایرادآن‌بی‌حیائی ظاهرمیشود بنابراین بنوشتن آن گستاخی واقع [۳۲۷] نشد بهمه حال این مطلع راشعر خود میداند :

ما کشته عشقیم نداری خبر از ما یابی‌خبر،آندم که نیابی اثرازما

۱۱۸ــ **میر حیدر** :ازحفّاظ‌سبزواراست‌وخالی‌ازلطف طبعی نیست این‌مطلع ازاوست:

تا در دماغ بوئی زان مشکبو غزال است
از وادی جنونم بیرون شدن محال است

۱۱۹ــ **میرموسی**:ازسادات قاضی‌سیف‌الدین است وبطلب‌علم اوقات میگذراند این بیت‌ازاوست :

ز سوز سینه‌ام بیهوش گردد هرگه او یکدم
نشیند با من و معلوم سازد حال زارم را

۱۲۰ـ **امیرقریش** : ازجمله سادات استرآباد است درشاعری رتبه شعراوبهتر ازبسیاری ازشعرای‌آنجاست وملائی وخط اوهم‌بدنیست این‌مطلع ازاوست :

مرا بزلف بتی شد دل شکسته اسیر که در جفا سر موئی نمیکند تقصیر

۱۲۱ـ **امیرسعدالحق** :ازسادات**نوربخشی** است دریزد متوطن بود درشعر **نصیبی**تخلص میکرد این‌مطلع ازاوست :

وقت رفتن دست چون برطرف‌دامن میزند
دامنی باشد که او برآتش من میزند

واین مطلع نیزازاوست :

۳۲۷ــ و. ندارد .

Marfat.com

ز شوقت پاره سازم جامه تا جان در بدن باشد
لباسی را که نتوان پاره کردن آن کفن باشد[۳۲۸]

۱۲۲ـ **امیرقربی** : ازسادات حسینی گیلان است اما در قزوین مسکونست وعاشق جوانی شده‌شب وروز درخدمت جوانست وشبها درگردکوی او پاس میدارد . این‌مطلع ازاوست[۳۲۹] ومناسب حال اوست :

بسلامت ز سر کوی ملامت نروم گر روم ازسرکویت بسلامت نروم

۱۲۳ـ **سید باقر**:ازجمله‌سادات سمنان ، بصباحت[۳۳۰] رخساری ولطافت گفتاری ممتازومستثنی[۳۳۱] است، این مطلع‌ازاوست :

غنچه آهسته‌زلعل‌لب جانان‌دم زد تند شد بادصبا بردهنش محکم‌زد

گوئیا **میر**درحالت تندی این مطلع فرموده‌اندکه چنین[۳۳۲] محکم‌واقع شده!!

۱۲۴ـ **میرعلی کیا** : ازسادات سیفی قزوین است جوان درویش نهاد نیکو اعتقاد است اوقات بکسب علوم می‌گذراند وطبعش ازاین‌شعرمعلوم میتوان‌کرد .

شعر:

اظهار درد دل بر دلدار چون‌کنم ترسم زخوی‌نازکش،اظهارچون‌کنم

۱۲۵ـ**میرفدائی** : ازسادات‌خراطی[۳۳۳] استرآباد بود **امیر**[۳۳۴]**عماد** نام‌داشت . این اشعارازاوست :

نه جوهرست به تیغ توپیچ وتاب زده برای کشتن ما نقش‌ها برآب زده

☆☆☆

گویند بارقیب مدارا چه میکنی این میکند زمانه تقاضا چه میکنی

☆☆☆

۳۲۸ـ و.این‌بیت‌راندارد. ۳۲۹ـو. این‌جمله راندارد . ۳۳۰ـ و.درصباحت‌رخسار وطلاقت گفتار ، ب. بصباحت رخساروملاحت گفتار. ۳۳۱ـ و.مستثنا.آ. مستغنی.
۳۳۲ـ و . که‌چنین‌شده ! ۳۳۳ـ ب . خراصی . ۳۳۴ـ آ. امیری .

Marfat.com

بربسته شوخ شاطرمن لنك نیلگون نیلوفری بپای گلی گشته سرنگون

۱۲۶ـ **میرشکوی**[۳۳۵] : ازسادات شیرازاست‌ودرصحافی ولاجوردشوئی وقوفی دارد ومیگویندکه درسازهم‌دستی میزندابن مطلع ازاوست :

زعقل بیهده پیمای خود مقید دینم کجاست‌جذبه[۳۳۶] عشقی‌که‌وارهاند[۳۳۷] ازاینم

۱۲۷ـ **امیرمعزالدین حسین موسوی**[۳۳۸] : طالب علم‌نیکو اخلاق‌است☆ودر اشعارتخیلات نیك‌دارد ☆ این‌مطلع ازاوست :

پریروئی چرا از دیده مردم نهان‌باشد که ازشرم تو نتواند میان مردمان‌باشد

۱۲۸ـ **سیدعلی کمونه** : برادرزاده‌ی‌سیدمحمد ثانی‌است جوانی‌زیبا وخوش مشربست وخوش‌طبع ودل‌آور. درخدمت حضرت‌صاحبقرانی است این مطلع‌ازاوست:

آدم از همدمی مردم عالم نشدیم تا نگشتیم سك کوی تو آدم نشدیم

۱۲۹ـ **میرابوالمکارم:حاضری** تخلص میکند از نقبای مشهد مقدسه است جوانی‌است بانواع فضایل‌آراسته وچون هنوز[۳۳۹] سن‌او ازبیست نگذشته است امید هست‌که‌بمراتب[۳۴۰] بلندبرسد درجواب این غزل‌مولانا جامی‌که گفته[۳۴۱] است :

مطلع :

بیوفا یارا چنین بیرحم‌وسنگین‌دل‌مباش دردمندان توایم ازحال‌ماغافل‌مباش

غزلی گفته‌که‌یك‌بیتش‌اینست:

میزنم هر لحظه ازدست غمت بر سینه بسنگ
سوی‌من‌کن‌یك نظر ازلطف،سنگین‌دل مباش

۱۳۰ـ**میرافضل‌خواب‌بین** :ولدسلطانعلی‌خواب‌بین‌است‌ووجه‌تسمیه‌میرمذکور

۳۳۵ـ و . شکری. ۳۳۶ـ ب. جزبه . ۳۳۷ـو. واراند .
۳۳۸ـ و. میرمعزالدین طالب علم.ب. امیرعزالدین . ۳۳۹ـ و. ازسن‌بیست.
۳۴۰ـو. بمرتبه‌بلند. ۳۴۱ـو. ندارد .
* و. جمله‌میان‌دوستاره راندارد .

Marfat.com

چنین بود که هر کس را بهر طریق که میخواستی بخواب میدیدی ، امامیرافضل[۳۴۲] درسادگی برعکس پدرواقع شده بود[۳۴۳] . دیوان غزل ترتیب[۳۴۴] داده این مطلع ازاشعاراوست :

تورا تاسبزه‌ی خط گشت[۳۴۵] برگلبرگ تر پیدا بدور عارضت شد فتنه دورقمر پیدا

این بیت‌هم[۳۴۶] بدومنسوب است :

گهی ازتاب آن[۳۴۷] روسوزم وگه ز آتش هجران
بهروجهی[۳۴۸] مرا سوزی اگرپیدا اگرپنهان

۱۳۱ ـ **امیرعبدالکریم:** برادرمیرمقبولی:[۳۴۹] است که قبل از این مذکور شده درطلب علم زحمت کشیده ودررمل وقوفی دارد . این مطلع[۳۵۰] وبیت ازاوست :

مه‌من شیوه‌ی یاری و دلداری نمیداند طریق مهر و آیین وفاداری نمیداند
مجواز ترك چشم آن پریوش مردمی ایدل که‌هرگز ترك غیرازمردم آزاری نمیداند[۳۵۱]

۱۳۲ ـ **میرابراهیم قانونی:** ازاکثر فضایل بهره‌منداست وخطرا نیزخوب مینویسد ودر[۳۵۲] نواخت **قانون** روش[۳۵۳] **خواجه‌عبدالله** پیش گرفته ونغماتش[۳۵۴] باآهنگ و سنگین است این رباعی ازاوست .

رباعی:

تالعل تودلفروز خواهد بودن کارم همه آه وسوزخواهدبودن
گفتی که‌بخانه‌تو آیم روزی آن‌روز. کدام‌روز. خواهدبودن

۱۳۳ ـ **میرشریفی:**[۳۵۵] مردطالب علم متقی[۳۵۶] است و درعلم موسیقی وقوف تمام

---

۳۴۲ ـ و. ندارد. ۳۴۳ ـ و. ندارد. ۳۴۴ ـ و. ترتیب دیوان غزل. ۳۴۵ ـ و . تورا تاسبزه‌ی تر گشت!! ۳۴۶ ـ و. این جمله‌را ندارد . ۳۴۷ ـ و. گهی ز آن تاب می‌سوزانیم گه‌زآتش هجران! ۳۴۸ ـ و. مرامی‌سوز. ۳۴۹ ـ و. مقبول است واین اشتباه است. زیرا میرعبدالباقی خورا کی‌را که‌تعبیه کرده بودمقبولی نام نهاده وشاه طهماسب‌هم اورا بدین مناسبت مقبولی خطاب میکرده‌است. ۳۵۰ ـ و. این ازاوست؟! ۳۵۱ ـ و. این بیت‌را ندارد . ۳۵۲ ـ و. ودرقانون. ۳۵۳ ـ و. ودرقانون درروش می‌نوازند !!؟ ۴۵۴ ـ و. و درنغمات پرآهنگ‌است !!؟ ۳۵۵ ـ و. میرطریقی؟ ۳۵۶ ـ و. طالب‌علم‌است ومتقی‌است .

Marfat.com

دارد این مطلع ازاشعار آن‌نادره‌گفتاراست .

مطلع :

بس‌که‌سیل‌غمت‌ازدیده[۳۵۷] دمادم گذرد روزهجرتو، مرا چون[۳۵۸] شب‌ماتم‌گذرد

۱۳۴ـ **آقامیرك‌نقاش** : ازسادات اصفهانست و درطراحی وتصویر[۳۵۹] نادره زمان ، حالیادر خدمت حضرت[۳۶۰] صاحبقرانی پیشواومقتدای این‌طایفه اوست ، در جواب‌این مطلع جامی‌که‌گفته :

دوهفته شدکه ندیدم‌مه دوهفته‌خودرا کجا روم بکه‌گویم غم نهفته خو درا

این مطلع خوب گفته :

بباغ‌رفتم[۳۶۱] ودیدم‌گل‌شکفته‌خود را شنیدم ازگل و بلبل غم‌نهفته خود را

من بایشان گفتم ازگل‌وبلبل هردوشنیدید یا ازبلبل‌تنها ؟ گفتند گل‌درهنگام شکفتن صدائی میکند مراد[۳۶۲] آنست .

۱۳۵ ـ **میرعلی کاتب** : اصلش ازسادات‌هرات است امادرمشهدمقدسه رضویه نشوو نما یافته[۳۶۳] درخدمت‌مولانا **سلطانعلی** مشق نستعلیق‌کسی[۳۶۴] به از اونکرده و ننوشته و در سنه خمس وثلاثین وتسعمایه[۳۶۵] بواسطه انقلاب خراسان بماوراءالنهر افتاد ومیگویندکه در آن وقت باصره‌اش ضعفی پیداکرد ✡ازآن‌جهت‌خطش تنزل‌کرد

✡ در نظم اشعار[۳۶۶] طبعش ملایمت بسیار دارد . این معما باسم‌مهدی ازاوست :

خوش آنکه بعشق مبتلا گردیده بیگانه خویش و آشنا گردیده
یکبارگی ازقید خرد وارسته در میکده‌ها بی سرووپاگردیده

۱۳۶ ـ **میررضائی** : ازسادات رضوی است جوانی درویش نهاد[۳۶۷] و متقی

۳۵۷ـو. پرنم . ۳۵۸ـو. مراروزبماتم !!
۳۵۹ـ و. بی‌نظیرزمان . ۳۶۰ـ و. ندارد. ۳۶۱ـ و. شدم بباغ که بینم
۳۶۲ـ و. وآوازآنست. ۳۶۳ـ و. وخدمت . ۲۶۴ـو. مشق نستعلیق‌میکردفی‌الواقع
که ازگذشت مولانای‌مذکور!!؟ ۳۶۵ـ و. نهصدو بیست‌وپنج. ۳۶۶ـو . طبعش‌درشعر
ملایمت‌دارد . ۲۶۷ـ و. فقیراست . *و. جمله‌میان‌دوستاره‌را ندارد .

Marfat.com

است وبقدرخود طالب‌علمی دارد ✡ ودرشاعری طبعش بسیارخوبست ✡ ، دیوان‌غزل تمام کرده ودرمنقبت قصاید[۳۶۸] غرّا دارد این چند مطلع ازاوست :

دلم نیامداز[۳۶۹] آن‌زلف‌پرشکن‌بیرون باختیار نیامد کس از وطن بیرون

✡✡✡

کارمن‌دورازرخ[۳۷۰] ماه‌توغیرازآه نیست بسکه‌دارم‌ضعف آنهم‌گاه‌هست‌وگاه‌نیست

✡✡✡

بیك‌نظر ز دو چشم تو بی‌خبر شده‌ام خراب نرگس مستت بیك نظر شده‌ام

۱۳۷ـ**میرحبیب‌الله‌قپوزی**[۳۷۱] : پسر**میرسربرهنه**است که‌چندگاه‌ازجمله[۳۷۲] صدور سلطانحسین میرزا بوده اما برعکس[۳۷۳] پدرمیل‌ساز نموده‌درنواختن **قپوز**مهارتی تمام داشت این مطلع ازاوست :

مطلع

درشب‌هجرت‌چراعالم بچشمم‌شدسیاه گرنمرد ازصرصرآهم‌چراغ‌مهروماه؟

۱۳۸ ـ **میرصفی**[۳۷۴] : از سادات منبع‌السعادات[۳۷۵] نیشابور است و در خوش طبعی[۳۷۶] ورقت ذهن بغایت مشهور وخطوطش خصوصاً نستعلیق‌بسیار خوب درمحاورات وآداب‌صحبت مرغوب‌این مطلع‌ازاوست :

بردار نقاب ازرخ وحیرانی من بین بگشاگره اززلف وپریشانی من بین

۳۶۸ـو.عربی‌دارد.!! ۳۶۹ـو. نیاید . ۳۷۰ـو. دورازمه‌رویت بغیر .
۳۷۱ـ و. میرعبدالله‌پسرمیر. آ.میرحبیب‌قبری . ۳۷۲ـو. از جمله سازنده های سلطان حسین میرزا. ۳۷۳ـ و. بجای‌توضیحاتی که درمتن‌آمده‌فقط‌نوشته‌است: برعکس پدرواقع شده‌این مطلع ازاوست. ۳۷۴ـو.میرصنعی. ۳۷۵ـو منبع‌الدرجات .
۳۷۶ـ و . خوش طبعی و ذهن بغایت !! * . و. جمله میان دو ستاره را ندارد .

Marfat.com

صحیفه دوم ـ در ذکر علماء

۱۳۹ـ**قاضی میرحسین منطقی:** ازاکابر **یزد** است ومسقط‌الرأسش قصبه‌میبد[۳] است دراوان جوانی بشیرازرفته نزد **علامه دوانی** تحصیل نموده ودراکثرعلوم‌خصوصاً اقسام[۴] احکام‌حکمی‌فیلسوف‌ودرمیان همگنان‌بصفت عالی رتبت **انی اعلم مالاتعلمون** موصوف گردید، تصانیف‌متینش[۵] بسیار، دررغررفواید[۶] رزینش‌قلاده‌ی‌گردن‌روزگار، ازجمله شرح[۷] دیوان معجز بیان حضرت امیرالمؤمنین(ع) اگرچه‌شیعه[۸] درآن‌که تمام دیوان شعرآنحضرت است سخن دارند اما دراینکه[۹] گاهگاهی کلمات معجز آیات موزون[۱۰] ازآن‌حضرت‌سرمیزد. ✡هیچ‌شکی نیست✡و تخلص آن‌حکمت‌شعار **منطقی** است این مطلع واین‌معما ازاوست:

دگرشب‌آمد ومن مبتلای هجرانم کجاروم‌چه‌کنم. چاره‌ای نمیدانم

معما باسم حسام:

از حسن بیحد توای نازنین شمایل عاقل شدست مجنون مجنون‌شدست عاقل

۱۴۰ـ**مولاناجلال‌الدین‌محمد[۱۱] دوانی:** ارسطوی ثانی بلکه افلاطون یونانی

۱ـ و. صحیفه دوم‌ازصحیفه‌دوم . ۲ـ و. ندارد. ۳ـ ب. مهبد. ۴ـ و. ندارد.
۵ـو. ندارد. ۶ـ و.فوائد رتبتش. ۷ـ و. درشرح. ۸ـو. بعضی. ۹ـ و. ندارد.
۱۰ـو. ندارد . ۱۱ـ و. مولانا جلال‌الدین. *و.جمله‌میان دوستاره را ندارد .

Marfat.com

است **شرح‌تجرید وتفریدش** ازتعلیق‌حواشی‌اهل توصیف وتحقیق[۱۲] مستغنی،ازبیان، وجلالت قدرش،ازغایت اضائت اشراق انوارذاتش☆ازبسط و تطویل‌بی‌نیاز☆.

قطعه:

هرجا سمند فکرت راند زراه حکمت — مانند[۱۳] در رکابش مشائیان راجل
نور ضمیرش آفاق روشن کند ز اشراق — زآن‌رو نهند برطاق‌اشراقیان‌هیاکل

منشأ ومولدش قصبه[۱۴] **دوان** و طبیعت دّراکش[۱۵] در شعرو معماکه مرتبه[۱۶] دون اوست بغایت روان، این قطعه درتاریخ‌فوت‌سلطان ابوسعید زاده‌ی‌طبع آن‌فیلسوف‌زمان است .

قطعه:

سلطان ابوسعید که درفّر خسروی[۱۷] — چشم‌سپهر پیرچو او[۱۸] نوجوان ندید
الحق‌چگونه‌کشته نگشتی[۱۹] که‌گفته بود — تاریخ قتل «مقتل سلطان ابوسعید»

درسنهٔ ثمان وتسعمایه بعالم جاودانی انتقال فرمودند ودر**دوان**مدفون شدند .

مدت عمرش بهفتاد رسید تاریخ ولادتش[۲۰] **قرةالعین** است ، این‌رباعی از اوست[۲۱]:

خورشیدکمال است نبی . [۲۲]ماه ولی — اسلام محمد است و ایمانست علی
گر بیّنتی بدین سخن می‌طلبی — بنگرکه‌ز بیّنات‌اسماست[۲۳] جلی

۱۴۱ـ **مولانا حسین**[۲۴] **اردبیلی :** عامل‌کامل ونکته دان فاضل بودکواکب فضائل نفسانی، ازمطلع‌آن‌معلم ثانی،طالع‌وانوار تجرددراکثرفنون و مقاصد علوم از مواقف تألیف تحریرش‌ساطع،دراوایل[۲۵] حال‌وجوانی‌درخدمت‌حضرت ارشادپناه‌هدایت

۱۲ـ و. غنی. ۱۳ـ و. از. ۱۴ـ و. ازقصبه . ۱۵ـ و . ندارد . ۱۶ـ و. ندارد . ۱۷ـ و . فرخرمی ! ! ۱۸ـ و.جوانی‌چواو. ۱۹ـ و . نگرددکه گفته بود. ۲۰ـ ب. فوتش! ۲۱ـ و.ندارد ودرزیرصفحه نوشته شده است‌که رباعی در نسخه خطی ازقلم افتاده . ۲۲ـ آ. بتی .۲۳ـ ب.اسمی است . ۲۴ـ ب . حسن. ۲۵ـ و.ندارد. * .و.جمله میان دوستاره راندارد .

Marfat.com

دستگاه‌**سلطان**[۲۶] **حیدر صفوی** قدس‌سره‌العزیز مشرف بوده باشارت‌شفا بشارات[۲۷] آن قدوه‌ی‌ارباب نجات‌جهت‌تحصیل‌کمالات روی توجه بجانب خراسان‌کرده[۲۸] بود ودراکثر علوم معقول ومنقول سرآمد[۲۹] ارباب‌کمال‌گردیدوازآنجا معاودت‌فرموده‌خادم‌حظیره‌ی مقدسه‌گشت واوقات[۳۰] فرخنده ساعاتش بنشرعلوم میگذشت ودرشهور سنه خمس[۳۱] و تسعمایه برحمت حق پیوست .عمرشریفش‌ازهفتاد سال متجاوزبودگاهی تفنن[۳۲] بگفتن شعرمیفرمود. این رباعی درتوحید ازآن سردفتر ارباب تجریداست.

رباعی:

ای‌گشته ز ذات خود هویداچون[۳۳] نور ذرات جهان ز نور توگشت ظهور[۳۴]
کنه تو ز دانش خرد ها مستور وجه تو ز ادراك نظرها همه دور

۱۴۲ـ**مولانامحمد ابوطالب**[۳۵] **جرجانی:** بزیورفضایل نفسانی وحلیه‌کمالات انسانی محلی است ، تحریر قواعد[۳۶] شرایعش تبصرة[۳۷] المتعلمین خواص وعوام و ارشاد و دروس[۳۸] حقایق مأنوسش[۳۹] تذکره‌ی فقهای ایام وعلمای انام، مدت مدید درعتبات عالیات می‌بود وآخرازآنجا بعراق عجم‌آمده در کاشان اقامت فرموده و در شهورسنه خمس واربعین و تسعمایه متوجه ریاض رضوان گردید. گاهی بگفتن اشعار خصوصاً[۴۰] نعت‌ومنقبت‌رغبت نموده تخلص[۴۱] **حزینی** میکرداین مطلع‌قصیده از اوست‌که درجواب استادان واقع شده .

مطلع:

شهی‌که خلعت نادعلی است دربراو نهاد تاج خلافت رسول[۴۲] برسر او

۲۶ـ و.حیدرصفی!! ۲۷ـ و.ندارد. ۲۸ـ و.ندارد. ۲۹ـ و.اصحاب.
۳۰ـ و.احوال فرخنده‌مآلش. ۳۱ـ و.خمسین وتسعمایه .این اشتباه است.
۳۲ـ و. درشعرمیل‌میفرمود!! ۳۳ـ و.همه‌نور. ۳۴ـ ذرات‌جهان‌زذات‌تویافت‌ظهور.
۳۵ـ و.ابوطالب‌ندارد. ۳۶ـ و.قواعدشریفش‌آ.ب.شرایغش. ۳۷ـ و.نصرت‌المطلبین!!
۳۸ـ و.خلایق‌موروثش!! ۳۹ـ و.ازتذکره‌ی فقهای امام وعلمای انام بود!!؟
۴۰ـ و.بگفتن‌شعرمیل ورغبت‌مینمود. ۴۱ـ و.خرمی.ب خوبی!! ۴۲ـ و.خدای.!!

Marfat.com

۱۴۳ـ **امیرفیض‌الله** :اصلش ازدارالسلام بغداداست واز امیرزاده‌های[۴۳] کریم النهادآنجاوسلسله نسبش **بآل برمك** متصل‌ومثل **هذامن برکة البرامکة** مصداق حال آن سردفترافاضل[۴۴]،اطلاق[۴۵] لفظ امیرباو،از رهگذرامارت است نه‌بمعنی سیادت،در اوایل‌حال درعتبات عالیات‌می‌بوده[۴۶] وآخرازآنجامتوجه عراق عجم‌گشته جهت‌تحصیل دربلده‌ی‌کاشان‌متوطن[۴۷] گردیدودرسلك‌شاگردان **مولانا شمس الدین محمد خفری** درآمده اکثرمتداولات[۴۸] بنظرامعان مطالعه‌فرمودندبعدازآن[۴۹] مدت‌ده‌سال درشیرازنزد **مولاناعبدالصمد** تحصیل‌نموده‌چندوقتی‌در تبریزدر **مدرسه‌مظفریه**[۵۰] **ونصریه** بافاده‌ی علوم دینیه اشتغال داشت تا آنکه دراین اوان حسب‌الامر قضا جریان برمستقر قضاء معسکرقرارگرفت‌الحق‌درآن امرخطیرکمال‌امانت مبذول داشته ازخود به تقصیرراضی نیست وگاهی میل بنظم فرموده این اشعارآبدار برصحیفه‌روزگار تعلیق[۵۱] نموده‌اند.

تخلص[۵۲] **حاجبی** میفرمود:

سگت را بنده‌ام‌تا بنده راجان دربدن‌باشد
که در تعلیم اطوار وفا استاد من باشد

این سرقصیده نیزازآن سردفترافاضل‌آفاق است:

شد محو از صحیفه دوران خط وفا
یا خود بر او نبود چنین‌خط‌دل‌گشا[۵۳]

خوش‌گفت یك دوحرف‌دلاویزآنکه‌گفت
« منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا»
یاخود نبود باخبرازاین زمان که گفت
«زیشان دونام‌ماندچوسیمرغ وکیمیا»[۵۴]

۴۳ـ و.زادهای . ۴۴ـ و.افاضل‌آفاق. ۴۵ـ ب.اخلاق‌میر. ۴۶ـ و . ندارد. ۴۷ـ و.ساکن. ۴۸ـ و. درنظر. ۴۹ـ و. بعدازمدت‌دوسال درشیرازنزد مولانا. ۵۰ـ و.مظفریه نصریه. اشتباه‌است‌زیرا این دومدرسه‌است نه‌یکی.
۵۱ـ و.ندارد. ۵۲ـ و.ندارد. ۵۳ـ و.یاردلگشا.آ.نقش دلگشا. ۵۴ـ و.گویا نبودیی خبر ازاین زمان !!

Marfat.com

ورنه در این زمانه که مائیم اندر او
نام ونشان نمانده از ایشان بهیچ‌جا[55]

کنجی گزین بسوی قناعت که سوی تو
آمد شد صبا نبرد ره به سال ها[56]

از ساغر سپهر مجو می که کس نخورد
از شیشه نگون فلك باده‌ی صفا

وزگلشن زمانه مچین گل‌که شاخ گل
ماری است کآتش دهن اوست گل‌نما

۴۴۴ـ **مولانا سلطان محمد استرا بادی صدقی تخلص:** عالم‌کامل و شاعر فاضل است اکثر علوم خصوصاً کلام وفقه را ورزیده در بحث علمی و فصاحت بی‌نظیر زمان ودرشعروانشاءیگانه دوران اما بسیاربی‌طالع‌افتاده وگوئیا فلك‌کجرفتارناسازگار غیرازاین‌کاری نداردکه عاقل ازاودررنج باشد وجاهل صاحب‌گنج واین‌رباعی‌مشارـ الیه دراینجا مناسب حال است.

رباعی:

تادور فلك‌گرد زمین خواهد بود — بااهل دلش[57] هماره‌کین خواهد بود
باشیوه‌ی‌بیداد قرین خواهد بود — تابود چنان[58] بود وچنین خواهدبود

مولدش[59] اگرچه‌استرابادست امامدتی[60] درکاشان متوطن‌گشته اکثر اوقات در کاشانه خود بافاده‌ی علوم دینی ونشرمعارف یقینی اشتغال میفرمود ودرآن اثنی‌گاهی فکرشعرنیزمیفرمودنداز‌اقسام شعربقصیده‌گوئی میل نموده☆ درتوحید ونعت ومنقبت می‌سفت این‌ابیات‌ازآن‌جمله‌است☆.

۵۵ـ و. آمد شد صبا نبرد ره به سالها. ۵۶ـ و. ندارد. ۵۷ـ و. همیشه. ۵۸ـ و. تابود چنین بودوچنین. ۵۹ـ و. مولداو. ب. مولودش. ۶۰ـ و. مدت مدید.
* و . جمله‌میان دوستاره راندارد.

Marfat.com

مطلع :

خطی است برکتابه‌این دیردیرپا کآسوده زیست[۶۱] هرکه رضا دادباقضا

☆☆☆

مرا غمی است ازاین روز گارسفله نواز
که شرح شمه‌ی آن قصه‌ایست دورودراز

☆☆☆

اعجاز عشق بین‌که چراغ دلم نمرد هرچند تند باد غمت روبرآن نهاد

☆☆☆

این ابیات نیزازاعجازغزلیات اوست:

نی ازعدم غم دل نی از وجود ما را عشق توساخت فارغ ازهرچه‌بودما را

☆☆☆

بناله بود دل از دود آه پر شرر من که در گرفت بیکبارآتش‌جگر من
گذشت سایه‌ام ازسردریغ‌کآن سیلاب نبرد سایه بخت سیاه رازسر من[۶۲]

☆☆☆

از **ساقی‌نامه‌اش** این‌چند[۶۳] بیت ثبت افتاد :

خوشا حال مستی که منصوروار میّسر شدش مستی پایـدار
ز جامی که ساقی هستیش داد نه از دست رفت ونه از پا فتاد[۶۴]

درشهوراثنی وخمسین‌وتسعمایه‌درجوار**فی مقصد**[۶۵]**صدق عندملك مقتـدر** ساکن گشته درکاشان مدفون‌شد .

۶۱ـ و. کشت . ۶۲ ـ و.این‌بیت‌راندارد . ۶۳ـ و .این‌بیت .
۶۴ـ و. این‌بیت‌راندارد. ۶۵ـ و. مقعد!!

Marfat.com

۱۴۵ـ **مولانا قاضی شمس الدین محمد معلم:** مولدش **لاهیجان گیلان** است درمحلی که صاحبقران مغفور درآنجا تشریف داشته‌اند بملازمت ایشان بعزم جهانگیری علم برافراخته درابتدای ظهوردولت این دودمان عظیم الشـان منصب صدارت ممالك محروسه تعلق بدیشان داشت، بعدازآنکه [۶۶] مدتی ترك آن کرده بحال خود می بودند و بعضی اوقات تعلیم شاهزادگان سوای من درعهده‌ی اهتمام ایشان بوددر این ولاکه سن شریفشان ازنود متجاوز است ترك علایق وعوایق کرده اوقات [۶۷] بطاعات وعبادات صرف میکنند [۶۸] این نظم حسب حال خود گفته‌اند [۶۹].

مطلع :

جوانی رفت درراه تو، پیرروزگارم من گرفتار بلاودردوداغ [۷۰] بیشمارم من

۱۴۶ـ **مولانا رکن الدین مسعود:** [۷۱] اصلش از **شیراز** است واز عظمای [۷۲] اطبای عصرخود. بیمن نفس وسعادت قدم مشهورو ممتاز، ازجمله شاگران نجیب **مولانا صدرالدین علی** [۷۳] طبیب است از **شیراز** متوجه **کاشان** گشته درآنجا توطن [۷۴] فرمودند ودراواخر ایام بطبابت نواب صاحبقرانی شرف امتیاز یافت درمشهورسنه ست واربعین وتسعمایه بمرض الموت گرفتار آمد این مطلع ازایشانست ✿ وبسیار نازك آمده. ✿

مطلع :

گل نو رسته من آنچنان نازك بود خویش
که‌می ترسم شودآزرده، چون چشم افکنم سویش

۱۴۷ـ **مولانا کمال الدین حسین:** ولد رشید [۷۵] حکیم مذکوراست نفس نفیسش تریاق [۷۶] فاروق داروخانه [۷۷] **فاذامرضت فهو یشفین** و قدم شفا اثرش نجات بخش

۶۶ـ و. باندك مدتی. ۶۷ـ و. در. ۶۸ـ و. میکند. ۶۹ـ و. این مطلع راحسب حال خودمی گفت. ۷۰ـ و. وددردوآه. ۷۱ـ و. مسعود. ندارد. ۷۲ـ وادبای! ۷۳ـ و. خطیب! ۷۴ـ و. درآنجا متوطن شدند. ۷۵ـ آ. سدید. ۷۶ـ و. تریاك. ۷۷ـ و. دواخانه. *ـ و. جمله میان دوستاره راندارد.

Marfat.com

ماهوشفاء ورحمة للعالمین درعلم طب یدبیضاداشت ودرعلم‌حکمت‌نفس‌مسیحا، در فضایل وسایراقسام علوم علم تفوق [۷۸] میافراشت ، خطش [۷۹] رقم نسخ بر تعلیق استادان می‌کشید وسلیقه موزونش‌دربیت‌الفضایل زمانه‌فرید بود ، درشهورسنه ثلاث [۸۰] وخمسین وتسعمایه بسیآت‌فوات مبتلاشده بمطب عدم خرامیداین‌دومطلع‌ازاوست :

مطلع:

غنچه‌ای‌پرازدروگوهر،دهن‌میخوانیش [۸۱] میفشانی ازدهن‌گوهر،سخن‌میخوانیش

☆☆☆

یا قوت آبدارلبت قوت جان دهد [۸۲] لب تشنه را بچشمه حیوان نشان‌دهد

۱۴۸ ـ **مولاناجلال‌الدین‌محمدطبیب:** حاوی‌فضایل‌نفسانی‌وجامع‌اختیارات [۸۳] بدیع الصفات کمالات‌انسانی، [۸۴] اصفهانی است درطب‌شاگردنفیس **مولاناصدرالدین علی‌شیرازی** است بعدازآنکه‌مولانای‌مذکور [۸۵] مدتی‌در **گیلان** [۸۶] **رشت** بسر برده‌بودند [۸۷] بخدمت‌صاحبقرانی‌مغفور مشرف‌گشت ، این‌مطلع ازاشعاراوست :

مطلع:

دامن ازمن‌چه‌کشی،ای بتوام‌عهددرست تاقیامت مه من،دست من و دامن توست

۱۴۹ ـ **مولاناشرف‌الدین‌علی‌بافقی: بافق** قصبه‌ایست‌ازقصبات‌ولایت **کرمان** ووی درملك‌سخنوری‌وطلاقت [۸۸] بیان‌سحبان‌زمان،لاتکلّف ، تااخترفضایلش بافق‌کمال برآمده ازپرتوطلوع‌آن عرصه ساحت فصاحت روشن‌است.وتاگلبن‌افضالش [۸۹] درجویبار سرابستان‌کمالات‌سرکشیده‌فضای دلگشای [۹۰] بلاغت ازسایه گلشن‌اوخرّم‌واگربجواهر

۷۸ـو. برافراشته! ۷۹ـو. برتعلیق استادان قلم نسخ.
۸۰ـو. ۹۵۲ ۸۱ـو. میخوانمش. ۸۲ـو. جان‌من!. ۸۳ـآ. فضایل.
و. خصایل‌اختیارات‌نفسانی‌وکمالات انسانی . ۸۴ـو. دراصل‌صفاهانی . ۸۵ـو.
مشارالیه . ۸۶ـو. گیلان ورشت . ۸۷ـ و. بپایه‌خلافت سریرشتافته حالی مدتی است
که بطبابت‌حضرت‌صاحب‌قرانی مشرف‌است . ۸۸ـ ب.طاقت . ۸۹ـب.فضایلش.
۹۰ـب.فضای دلگشای‌درسایه‌گلش .

Marfat.com

اشعارآبدارش ابکار افکاررا ترصیع کنندرواست ، واگر فصحای بلاغت‌انجام[۹۱] سبحه سان‌دست بدستش‌گردانندسزاست، این اشعار عذوبت آثار[۹۲] ازاوست :

نخواهم بگذرد سوی چمن باد از سرکویش
که ناگه بوی اوگیرد گل‌و غیری کند بویش

☆☆☆

نخواهم شمع من آرایش هر انجمن باشد
هوس دارم که همچون‌روشنی‌درچشم‌من باشد

☆☆☆

درجواب **مولاناجامی** که‌گفته:

وعده‌ی‌آمدن بده،غصه هجر بس مرا برسرآن فزون مکن،وعده انتظارهم

چه‌نیکو گفته :

قطع‌امید من‌کنی، دمبدم ازوصال‌خود ءتا نکنم دل حزین،شاد بانتظار هم

۱۵۰ ـ **قاضی‌عبدالخالق کره‌رودی** :ازطبقات[۹۳] قضات بلدةالمؤمنین **قم**[۹۴] است‌واززمره‌ی غوایت‌مآب **والشعراءیتبعهم‌الغاوون**[۹۵] زیراکه با وجودتمکن[۹۶] در مسند خیرالبرایااکثراوقات‌زبان به‌فحش‌وهجو میگشودوغایتش[۹۷] خالی ازفضایل‌وخوش طبعی‌نبود این بیت‌ازجمله‌اشعاراوست :

چوبگشت کویت‌آیم به‌بهانه‌رخ‌بپوشی چوروم ملول‌ازآن‌در،زدر،دگردرآیی

۱۵۱ـ **مولانا عزالدین**[۹۸] **جبلی** : ازطوایف‌معتبر **قزوین** است و در اکثرعلوم

۹۱ـ آ.چون‌سبحه‌بیان . ۹۲ـو. آثاراوست . ۹۳ـ و . طبقه .
۹۴ـ و . ندارد. ۹۵ـ و . یتبعهم‌است . ۹۶ـ و . تمکین‌مسند .
۹۷ـ و. ندارد . ۹۸ـ و.عریزجبلی .

Marfat.com

معقول‌ومنقول‌متین ، سلیقه‌شعرش‌جبّلی‌وشیوه‌ی‌فضلش‌فطری‌است.چنانکه‌از این دوبیت قصیده‌که‌درمدح‌حاکم‌گیلان [99] گفته‌مبیّن میشود .

قطعه:

آنك گاه افاده و تنجیم [100] عقل‌فعال راقران [101] باشد
آنچه‌درخاطری‌خطورکند سربسر نزد او [102] عیان‌باشد

گویند ممدوح‌مذکوراصلاصله‌نداد.منشأ ازاواستفسارکردند جواب‌دادکه‌مولانا مدح‌خود گفته نه‌من، بهمه‌حال‌این‌مطلع‌ازاوست:

مطلع:

بسی‌با خویشتن‌درخواب اوراهم‌سخن [103] دیدم
مگر در خواب بینم‌بار دیگر آنچه من‌دیدم

☆☆☆

طرح رازی چون بمن‌آن دلستان‌می‌افکند
تا کسی از دورحرفی در میان می‌افکند [104]

۱۵۲ـ **مولاناامان‌الله** [105] :ازطبقه‌حجازیه‌**قزوین**است‌ودرآنجا **مولاناامان‌جان** مشهوربود [106] وفاتش‌درشهورسنه خمسین‌وتسعمایه واقع‌شداین‌مطلع‌ازاوست:

مطلع:

مرا توفیق ده یارب که بوسم‌آستانش‌را کشم‌درچشم‌خودخاك‌کف‌پای‌سگانش‌را

۱۵۳ ـ **مولاناذوالنون** [107] : مولد اواز موضع **خیارج** [108] **قزوین** است برادر زاده‌**مولاناادهم‌منشی**است‌ودرطب‌ازشاگردان‌**مولاناعلاءالدین‌محمد** [109] است‌فی‌الواقع در علوم زحمت بسیارکشیده مدت ده‌سال با من بود و سه رساله یکی درحفظ صحت

۹۹ـ و.جیلان. ۱۰۰ـآ. تحشیم . ۱۰۱ـو.قرآن . ۱۰۲ـ آ. من .
۱۰۳ـآ.هم‌نشین. ۱۰۴ـو.این‌بیت‌راندارد. ۱۰۵ـو.ملاامان. ۱۰۶ـو . مشهور است . ۱۰۷ـو.شیخ‌ذوالنون. ۱۰۸ـو.خبارج.ب.چنارج!! ۱۰۹ـو.مولاناجلال احمداست .

Marfat.com

نفس‌ودیگری دربحران ودیگردرمعما بنام‌من‌نوشته‌است [110] درفترات **تکلو**، ناپیداشده کسی ازوی‌خبر ندارد . این‌معما باسم‌خلیفه‌ازاوست :

نقطه‌ای کازمشك تربرلعل جانان منست
هست خالی پیش‌لب یاعکس [111] آن‌جان‌منست

این‌رباعی هم باومنسوب‌است :

رباعی:

فریاد وفغان زین فلك‌خون‌آشام کاز صبح نشاط او، دمد ماتم شام
هرپیرهنی‌که صبح پوشد ، بینی آغشته بخون بیگناهان در شام

۱۵۴ ـ **حکیم‌خباز:عنایت‌الله** نام‌دارد اصفهانی است و**طبعی** تخلص‌میکند ودراکثر علوم وقوفی دارد مردی است خوش صحبت وآدمی است‌خوش‌طینت [112] این دومطلع ازاوست :

مطلع :

بلاست نخل‌قدفتنه‌بار یار نه‌قامت خرام آن‌قدوقامت‌قیامت‌است،قیامت

☆☆☆

ازآن نمیکنم اظهار دردپنهانی که عاشقی‌تو [113] واحوال‌عشق‌میدانی

۱۵۵ ـ**مولاناصنع‌الله**:اگرچه ازولایت **کاشان** است‌اما مدتها شدکه [114] اوقاتش در **تبریز** بطبابت‌میگذرد قصیده‌ای درباب‌فتح**شیروان** که‌در شهوسنه اربع‌واربعین و تسعمایه‌اولیای دولت‌قاهره [115] راذست داده بودگفته‌که از [116] هرمصرع آن تاریخ‌آن سال‌بیرون میآید مطلعش اینست :

۱۱۰ـو درفوات ناپیداشد!!.ب. درفرات‌ناپیداشد! ۱۱۱ـ و.آفت .
۱۱۲ـو.خوش‌صحبت‌وادیب‌است . ۱۱۳ـو. که‌عاشقی‌بود احوال‌عشق‌میدانی!!؟
۱۱۴ـ ب.امااوقاتی‌است‌که مدارش‌بطبابت میگذرد!! ۱۱۵ـ و.دولت روزافزون نموده‌بود . ۱۱۶ـآ. که‌اگرازهر مصراعی تاریخ آن‌سال‌بیرون‌میآیدتاریخش‌اینست!!

Marfat.com

آمد از باد صبا مژده‌ی رحمت بنهال[۱۱۷]
کای زبی مهری دی‌گشته پریشان‌احوال

۱۵۶ ـ **مولاناعبدالعلی‌تونی** :اکثرعلوم متداوله را تتبع کرده ودرکمال‌تقوی وطهارت‌است✡ودراجتناب از نامشروعات ✡ در میان ارباب‌ذکاءبوفا مشهوراست ونزد اصحاب[۱۱۸] صفا، بخوش‌طبعی‌مقرر ومذکور[۱۱۹] . این‌مطلع ازاوست:

مطلع:

توراز صحبت‌اهل وفا یارب‌چه مانع شد
چه بدکردیم‌ما ای‌نازنین ازماچه‌واقع‌شد؟

۱۵۷ـ **مولاناخلیل‌الله‌منجم**[۱۲۰] : ازولایت‌کاشان 'ست ودرنجوم وطب‌ودیگر علوم صاحب وقوف است و در شعرهم بدنیست این مطلع ازاوست :

مطلع:

نماند لذتی از عمر در جهان ما را که‌پیرساخت غم عشق‌آن جوان ما را

درحینی‌که میرزاشاه‌حسین،فیلسوف **مشهور میرغیاث الدین منصور**را بنابر کدورتی که با **امیرجمال الدین‌محمد صدراستر آبادی** درسینه داشت باردو طلبیده مقدم اورامحترم و عزیزداشتند، میرمذکور بنابر اسبابی‌که شرحش طولی داردبی‌نیل مقصود مراجعت فرمود، مولانای مذکوراین رباعی را در سلك نظم‌کشید :

ای میـر بالقاب مقید رفتـی نا خوانده تو را خلیفه جد رفتی
تعظیم تو آخرنه چو اول کردند افسوس‌کـه نیك آمدی و بـد رفتی

۱۵۸ـ **مولاناشاه‌قلی**: از ولایت **خلخال** عراق‌است و درمولویت و معما بین الأقران‌طاق . این دو مطلع از اوست :

۱۱۷ـ آ. مژده‌ی‌راحت. ۱۱۸ـ و. ارباب . ۱۱۹ـ و. ندارد . ۱۲۰ـ و. شرح‌حال مولاناخلیل‌الله‌منجم‌راندارد ولی قسمتی ازمطالب مربوط به‌مولاناخلیل‌الله منجم رادرشرح حال‌مولاناعبدالعلی‌تونی آورده‌وبهم‌خلط کرده‌است .
* و.ب. جمله‌میان‌دوستاره راندارند .

Marfat.com

مطلع:

مویی شدای طبیب وجودم زدرد وغم مویی نماند بیش میان من و عدم

☆☆☆

از پی دفع جنونم داغ برسر می‌نهند داغ دل بس نیست برسر داغ دیگر می‌نهند

۱۵۹ ـ **مولانا طالب گیلانی** : از علوم خصوصاً طب باخبراست و از فنون وصنایع[۱۲۱] شعری نیز مخبر، چنانکه در آن فن رساله‌ای تصنیف کرده این مطلع از اوست :

مطلع :

تادل[۱۲۲] آواره را پهلوی اوجا سازمش میروم دنبال او باشد که پیدا سازمش

۱۶۰ ـ **مولانا اشرف** : از **اردبیل عراق**[۱۲۳] است وبقدر خوش نویسی دارد . وخالی از فضیلتی نیست این مطلع از اوست :

مطلع :

ازتاب[۱۲۴] دوری تومرا تاب وتب بسوخت فریاد روز بیکسی وآه شب بسوخت

۱۶۱ ـ **شیخ فضل الله** :[۱۲۵] ازمردم معتبر **شیراز** بود ودر میانه اهل فضل بخوش طبعی وادراك ممتاز، **ولی** تخلص[۱۲۶] میکرد .این رباعی ازاوست :

رباعی:

غم را زمن ومرا گریز ازغم نیست یاران قدیم را گریز[۱۲۷] ازهم نیست
غم خوی بمن کرده ومن خوی بغم همچون من وغم دو یار در عالم نیست

---

۱۲۱ ـ و. صاحب وقوف. ۱۲۲ ـ و. کودل. آ. این بیت را ندارد. ۱۲۳ ـ و. ازولایت عراق است. ب. ازجرزبیل . ۱۲۴ ـ ب. ازدوری توام نه‌دل تاب وتب بسوخت. ۱۲۵ ـ و. شیخ فضل الله را بنام ملاولی ثبت کرده‌است! ۱۲۶ ـ و. ندارد . ۱۲۷ ـ آ. شکست از .

Marfat.com

صحیفه سوم

در ذکر وزرای مکرّم و سایر ارباب قلم

۱۶۲ـ **میرزاشاه‌حسین** : اصفهانی است دراوایل،عمر به تباهی صرف میکرد چون بقدر صورت خطی ونزاهت خدی‌داشت بقابضی شهرمذکور اوقات صرف میکرد وبعد ازچندروز وزیر داروغه‌که‌ملازم**درمش‌خان‌شاملو** بودشدوبنا برآن‌که در فترات رومیه‌که‌تفصیل‌آن درکتب‌مفصله مطوّله مسطوراست خدمت‌نمایانی‌ازاوصادر شده بود بوزارت صاحبقرانی [سرافرازشدوکاراوبجائی‌رسیدکه دریك‌روزهزارتومان‌بخشیده[1] بود که کم‌کسی را ازوزراء این رتبت[2] دست داده .**سلمان‌ساوجی**[3] :

بنّای روزگارکه‌این‌خشت زرنگار — برطاق چارمین بلند آسمان نهاد
چون‌اوج بارگاه جلال[4] ورا بدید — برکندمهر[5] ازاوو برآن‌آستان‌نهاد

اما بسیار نازك مزاج ورعناوش سلوك‌کرده[6] در خوش‌طبعی و تیزفهمی[7] تقلید

---

۱ ــو.ندارد. ۲ ــو. رتبه . ۳ ــ و. ندارد . ۴ ــو.جمال .
۵ ــو: مهرراوبرآن . ۶ ــو.مینمود . ۷ ــو. ندارد .

* متاسفانه نسخه آ. ازصحیفه سوم فقطهمین‌چندسطررا دارد وازآغازعلامت ستاره ازنسخه‌افتاده‌تاآغازشرح‌حال خواجه‌خلیل‌که باعلامت[مشخص‌کرده‌ایم ناچار ازروی‌نسخه ب. این‌قسمت تصحیح‌شده است .

Marfat.com

امیر علیشیر میکرده‌اند نسبت بمقرّبان درگاه وامرای عالیجاه رعایت حرمت بجای نمی‌آورد، بنابرآن خاطر[8] جمیع ارکان دولت واعیان[9] حضرت[10] ازاو رنجیده بود[11] ودر صدد انهدام بنای حیاتش برآمدند ازجمله **مهتر شاهقلی** که اول مهتر رکابداران بود وآخر تواجی شده بود بواسطه[12] تحاویل ایام رکابداری میرزای مذکور، به او سخنان درشت گفت بلك تهدید بقتل داد. تادرشهور سنه تسع وعشرین[13] وتسعمایه دروقتی که اوازخدمت صاحبقران[14] بیرون آمد هم‌درمیان باغچه.[15] دولت خانه فرصت یافته[16] به خنجر تیز[17] بدنش را ریز ریز کرد و او هم بعد از چندروز[18] همان‌شربت چشید ومتوجه سرای سزا گردید.

بیت :

هرکه بدی کردوبه بدیارشد　　هم به بدخویش گرفتار شد

هرچند روش میرزای مذکوراز حداعتدال بیرون[19] بوداماطبعش درشعروظرافت بدنبود این مطلع راکه درجواب **مولاناجامی** گفته شاهدحالست.

مطلع:

عاشقان هجر تورا مونس جان ساخته‌اند　　وصل چون نیست میسر، بهمان ساخته‌اند

۱۶۳ـ **خواجه جلال الدین محمد تبریزی:**[20] درخوش طبعی بی نظیر ودر ملایی[21] وانشاء دلپذیر بود بعد ازقتل میرزا شاه‌حسین مذکور منصب وزارت صاحبقرانی[22] مغفور بدو[23] قرارگرفت☆ وتا آخرایام حیات آن‌حضرت روزی چند وزارت صاحبقران دخل کرد☆اما هم درآن‌اوان به‌اغوای **دیوسلطان** که‌وکیل آنحضرت بود گرفتارشده بعد

---

۸ ـو. ندارد. ۹ـ۱۰ـ و. ندارد. ۱۱ـ و. ندارد. ۱۲ ـو. ماندن تحاویل.
۱۳ـ و. ۹۲۵ ۱۴ـ و. صاحبقران مذکور! ۱۵ ـو. ندارد. ۱۶ـ و. از
۱۷ـ و. پیکر بدنش!! ۱۸ـ و. مدت. ۱۹ـ و. دور. ۲۰ـ و. ندارد.
۲۱ـ و. ملائی انشاء. ۲۲ـ و. ندارد. ۲۳ـ و. دخل کرد.
*و. جمله میان دوستاره را ندارد.

Marfat.com

ازچندروز[۲۴] اورادربوریاپیچیده‌سوختندوکان‌ذالك‌فی‌شهورسنه‌ثلاثین[۲۵] وتسعمایه گویند درمحلی که‌اورامیسوختنداین بیت‌میخواند :

گرفتم خانه در کوی‌بلا، برمن گرفت آتش
کسی‌کاوخانه درکوی بلاگیرد چنین گردد[۲۶]

این مطلع نیز ازجمله اشعارخواجه‌مذکوراست :

مطلع :

الهی‌چابکی را صید گردان در کمند من
کــه اطمینان پذیرد خاطــر مشکل‌پسند من

۱۶۴ ـ **ملك‌محمودجان‌دیلمی**[۲۷] : ازطایفه‌**دیالمه**اندوازاکابر**قزوین** و خود رااز نسل **مالك‌اشتر**[۲۸] میدانندوملك‌مذکوردراوایل‌بوزارت**سلطان‌یعقوب**[۲۹] اشتغال[۳۰] مینمود ✡ بعدازآن‌بخدمت✡ صاحبقرانی‌مغفورسرافرازشد وقامتش رابخلعت‌جلیل‌القدر منصب‌مزبور بیاراستند بسیارکریم‌الأخلاق‌ونیکونهادبود✡وزیاده‌ازحدخلیق‌ومتواضع✡ بابزرگان‌ببنوّت[۳۱] وباخردان‌بطریق‌ابّوت‌معاش‌میکرده‌فضایلش‌بیش‌ازحدتقریر وتحریر ولئالی نظمش ازسرحد[۳۲] تعریف وتوصیف متجاوز. این مطلع‌مشهوراز اوست :

مطلع :

بعد از وفات خاك وجودم سبو کنید
چون بشکند[۳۳] . سفال سگ‌کوی او کنید[۳۴]

۲۴ـ و. بعدازروزی‌چنداورادر. ۲۵ـ و. ۹۲۰واین‌چگونه ممکن‌است زیرا میرزاشاه‌حسین در۹۲۹ کشته‌شده بوده‌است!!
۲۶ـ و. چنین گیرد . ۲۷ـ و. خان دیلمی و صحیح جان‌است زیراجان از مصطلحات قزوینیان‌بوده است . ۲۸ـ و. میداند. ۲۹ـ و. سلطان یعقوب‌را ندارد .
۳۰ـ و.سرافرازگشت. ۳۱ـ و.درمقام‌مروت . ۳۲ـ و.متجاوزازسرحدتعریف‌این مطلع. ۳۳ـ و.گر . ۳۴ـ و.کوی‌اومرا!!؟
* و.جمله‌های‌میان دوستاره‌را ندارد.

Marfat.com

۱۶۵ـ **شاه‌میر** :پسر **ملك محمود جان**[۳۵] مذکوراست‌ودرمسائل‌حکمی‌اوصاف[۳۶] وفضائلش مضبوط[۳۷] واجزاء[۳۸] کمالاتش‌مربوط دراکثرعلوم‌شاگردمولانا **حاجی‌محمود تبریزی** است طبعش درغایت تصرف[۳۹] وشوق‌انگیـز ، بعداز برادرش **امیربیك**[۴۰] بوزارت صاحبقران مغفور رسید وبعدازاندك[۴۱] وقتی ترك آن‌کرده قناعت‌ورزید این دومطلع ازاوست :

مطلع:

خوبرویی کاوندارد رحم، دلدارمنست عشقبازی با بتان سنگدل کار منست

☆☆☆

مرحمی‌نیست‌که دل‌رامن ازاوچاره‌کنم مگر از سینه برون آیدوصدپاره‌کنم

۱۶۶ ـ **جلال‌الدین امیربیك**[۴۲] :ازاحفاد **شیخ‌محمد کججی**[۴۳] است در این روزگارسردفتر ارباب[۴۴] افضال وفهرست[۴۵] روزنامچه فرخنده مآل[۴۶] وپروانه درایتش بمهر[۴۷] جلال‌مختوم‌واز توقیعات‌اعمالش‌مآثرمرضیه‌مفهوم‌وازاقوام[۴۸] نزدیك **امیرزکریای** وزیراست ودرزبان‌آوری‌ومجلس‌آرایی‌فی‌الواقع‌بی‌نظیر ، مولدش‌ازقصبه[۴۹] **نطنزعراق** است ، ودرخوش‌طبعی‌وسخنوری یگانه آفاق ،این‌دوبیت ازاوست :

اگر گویم نهال قامتت دلجوست میرنجی
وگر گویم سر[۵۰] زلف توعنبر بوست میرنجی
شکایت‌چون‌کنم ازجور چشم فتنه انگیزت
که‌گرگویم[۵۱] تو رابالای‌چشم ابروست‌میرنجی

۳۵ـ وشاه‌میر.دیلمی‌استومسائل‌حکمی. ۳۶ـ و .ندارد. ۳۷ـ و.درمضبوطاست .
۳۸ـ و.کلماتش. ۳۹ـ و. تصرف‌وانگیز!! ۴۰ـ و. میرك‌بیك. ۴۱ـ و.اندك روزی!! ۴۲ـ و.جمال‌الدین و به‌نشانی(مهرجلال)درشرح‌حال. جلال‌الدین صحیح‌است.
۴۳ ـ و.کجی!! ۴۴ـو.دیوان. ۴۵ـو.ندارد. ۴۶ ـ و.آمال. ۴۷ـو.جلالت.
۴۸ـ و.ازاقوای‌امیرذکریای‌وزیراست!! ۴۹ـ و.ازقصبه‌عراق‌است !! ۵۰ ـ و.ب که این‌ازاوست‌میرنجی. ۵۱ـ و.این‌مصرع رابجای‌مصرع‌چهارم‌ومصرع‌چهارم رابجای مصرع‌دوم‌آورده ـ وبدیهی‌است اشتباه‌است .

Marfat.com

۱۶۷ ـ **خواجه‌غیاث‌الدین** : برادر **خواجه امیربیك‌مهردار** [۵۲] است و بعضی اوقات درعراق عرب بود وبامر [۵۳] وزارت اشتغال‌داشت‌گویند شاعری قصیده‌ای‌درمدح او گفته وبی‌جهت زبان به هجوش‌گشاده ، خواجه مذکور این قطعه گفته‌نزدش‌فرستاد .

قطعه :

زمدح آنچه افزودیم در کمال — ز هجوی‌که‌گفتی [۵۴] همان‌کم شود
ز، دم‌لابه سگ چه شادی رسد — که ازعف‌عفش موجب غم شود

۱۶۸ـ**خواجه‌غیاث‌الدین‌بتکچی**: [۵۵] برادر**خواجه‌مظفر**وولد**خواجه فخرالدین بتکچی** [۵۶] است، طبع صافی وسلیقه وافی داشته چنانکه [۵۷] از این مطلع [۵۸] بوضوح می‌پیوندد :

مطلع :

اگرچه نیست رواسجده‌ی‌بتان‌کردن — توآن‌بتی که‌تورا سجده‌میتوان کردن

۱۶۹ ـ **خواجه‌درویش** : برادر **خواجه‌غیاث‌الدین‌بتکچی** [۵۹] است درتیز زبانی وحاضرجوابی درافواه والسنه مشهور و مذکور،گویند در وقتی که وزیر **کپك میرزاولد سلطان حسین‌میرزا** [۶۰] بوده میرزارا نسبت‌باو مطایبه‌ای بنظررسیده و گفته «خواجه! میگویند تواهل [۶۱] پشتی ، این واقعی‌است ؟ گفته بلـی پادشاها . هم‌چنین است. گفته سبب‌چیست‌جواب‌داده که‌مگر نشنیده‌اید که« **الناس علی‌دین ملوکهم**» . این مطلع ازاوست :

چنان ضعیف‌شدم‌درغمش من درویش — که سایه را نتوانم‌کشیدازپی‌خویش

۱۷۰ ـ **میرزااحمد** :ازطبقه [۶۲] **دیالمه**است‌ومدت حیاتش بعشرت‌مدام ومطالعه

۵۲ـ و.امیربیك‌مذکوراست. ۵۳ـ و.درعراق‌عرب‌بامرمذکور!!اشتغال‌داشت .
۵۴ ـ و. گویی. ۵۵ ـ و. ندارد. ۵۶ـ و.تبکحی!! ۵۷ـ و.چنانچه• ۵۸ـ و. دومطلع.ولی‌یك‌مطلع‌آورده‌است. ۵۹ـو.برادرخواجه‌مذکور. ۶۰ـو. ندارد. ۶۱ـو. که‌توپشتی ! ۶۲ـ و.طایفه .

Marfat.com

صفحات[۶۳] خوبان گلندام و تجرع باده‌ی گلرنگ و در سماع نغمه و آهنگ مشغول بوده وخوش طبعان **عراق** و **خراسان** چون **خواجه‌محمداصغر** و **خواجه‌محمود بط** در سلسله‌او بودندی[۶۴] و به‌لوندی و خوش طبعی اوقات صرف کردندی این مطلع ازاوست :

مطلع :

میسّر کی شود وصل تو ای آرام جان ما را
که ازخویشان تورا بیم است وازبیگانگان مارا

۱۷۱ـ **خواجه عنایت‌الله**[۶۵]: ازهمان طایفه‌است اکثر اوقات بوزارت اتراك اشتغال داشت[۶۶] این مطلع و بیت ازاوست :

مطلع:

تاهرزمان ز عشق نوایی نمیرسد — جان فگار من بنوایی نمیرسد
خواهم که ناله‌ای[۶۷] برسانم بگوش یار — ازضعف چون کنم که بجایی نمیرسد

۱۷۲ـ **سیف‌الدین محمود رجایی**[۶۸]: اصلش از **اصفهان** است، چون تقریراتش دروجه معقولی وادای کلماتش درنهایت شیرینی و مقبولی ، من اورا **خوش لهجه** گفته‌ام اگرکسی سخن گفتن اوشنیده باشد داند که اسمی است با مسمی از فرزندان **کمال‌الدین اسمعیل**[۶۹] مشهوراست ودرعلم سیاق ومعاملات دیوانی بی بدل خصوصاً درشعر ، در همه اصنافی شعر گفته ودرهجو بی‌مثل[۷۰] است درجواب این قصیده‌ی **امیدی**[۷۱] که گفته :

کنون[۷۲] کازسرسرو و پای صنوبر . — کشد مرغ مرغوله و لاله ساغر

قصیده‌ای غرّا گفته این مطلع ویك بیت ازآن قصیده‌ازاوست :

صنوبر قد من که نازش بودبر — براوبسته‌ام دل چو بار صنوبر
ملایك سپاها سپاهان خرابست — زاعمال عمّال پر زور و پرزر

۶۳ـ و. صفحه . ۶۴ـ و. درسلسله اوبلوندی اشتغال داشتند این مطلع.
۶۵ـ و. شاه‌عنایت‌الله. ۶۶ـ و. اتراك قیام نموده. ۶۷ـ و. ناله‌را. ۶۸ـ و. چون تقریراودروجه‌معقولیت‌است. ۶۹ـو. کمال‌اسمعیل. ۷۰ـآ. بدل. ۷۱ـ و. ندارد.
۷۲ـ و. کنون از

Marfat.com

این رباعی هم‌ازاوست :

رباعی:

آن گل‌که‌دل اهل‌وفا را خون کرد — خون‌کرد چنانکه‌کس‌نداندچون‌کرد
سر پنجه بخون عاشقان گلگون‌کرد — [۷۳]چون‌شاخ‌گلی که‌غنچه‌ها بیرون‌کرد

۱۷۳ ـ **عبدی بیك:** ازبزرگ‌زاده‌های **شیراز** است‌درامانت‌ودیانت وراست‌قلمی دراین‌قلمرو بی‌شریك وانباز ، مدتی است که‌دردفترخانه همایون [۷۴] ✡به‌استیفای‌دفتر خاصه‌شریفه✡ سرافرازاست فی‌الواقع [۷۵] که‌تا مفردنویس‌قضاوقدرجمع‌وخرج‌افرادبشررا حسب‌المفصل به‌تنقیح‌داده‌همچون‌اوجوانی‌محسوب [۷۶] وهنرمندبگوشواره‌ی‌ظهورومیزان دهورومرور نیاورده‌خصوصاًدرشعریدبیضا [۷۷] دارد وخیال‌انگیزی اودرمثنوی بسیار نازك وپرچاشنی [۷۸] واقع‌شده‌تخلص او **نویدی** است‌درصغرسن ، کتاب **جام وجمشید** گفته‌این چندبیت درصفت [۷۹] حسن ازآن‌کتاب‌است :

مثنوی:

دهانش راصفت‌چون‌حدمن نیست — چه‌گویم‌چون‌درآن‌جای‌سخن نسیت
بسان آب‌حیوان ناپدیدار — نگشته خضرهم ازوی خبردار
بود مویی بر اندامش کمرنام — چه گفتم، مو، کجا بودش براندام
بپا افکنده گیسوی‌سمن سای — بلی تاریك باشد شمع را پای

بعداز اتمام آن جواب **خمسه** گفته وبسیارمعانی خاص‌دراوجمع‌کرده که بعداز خواندن، صدق‌مقال‌کاتب معلوم میشود این سه‌بیت [۸۰] ازکتاب **هفت‌اختر** در تعریف شکار نوشته:

۷۳ـ و.مصرع‌چهارم‌راندارد. ۷۴ـ و.شریفه. ۷۵ـ و. واقع. ۷۶ـ و. محبوب. ۷۷ـ و.طولی ۷۸ـ و. پرخاشی!! ۷۹ـ و.ندارد. ۸۰ ـو.این دوبیت . ولی سه‌بیت آورده‌است !
* و . مطلب‌میان دوستاره‌راندارد .

Marfat.com

مثنوی:

دیده‌ی آهوان نشان کردند　　تیر را میل سرمه‌دان کردند
زاژدهای فلك بلای جهان　　آتش فتنه ریختی ز دهان
آتش فتنه دود میانگیخت　　سرمه ازچشم آهوان‌میریخت

۱۷۴ـ **شاه صدر** : ولد **شاه‌عنایت‌الله‌دیلمی** بود[۸۱] درسنه خمس و خمسین وتسعمایه‌وفات یافت‌این بیت‌ازاوست:

کشیده اشك برویم ز روی دیده خطی
که سرخی رخ‌عاشق زروی دیده‌خوش است

۱۷۵ـ **امیرفرامرز**[۸۲] :ازجمله اکابر **دیالمه** است ودر اوایل جوانی[۸۳] چنانکه افتد و دانی‌بخوردن باده ومعاشرت‌باگلرخان[۸۴] ساده دربهار زندگی‌اوقات میگذراند ، اماپیش‌ازآنکه داعی‌حق‌راالبیك‌گویداز‌تمامی مناهی‌توبه نموده‌تخلص اودراشعار **الهی** بود.این‌دومطلع‌ازجمله اشعاراوست:

مطلع:

ازشادی عالم‌چه‌گشاید دل مارا　　جزغم‌نگشاید دگری مشکل مارا

☆☆☆

آرزو دارم ازآن لعل گهربارالتفات　　ای‌خوشاحال‌کسی‌کاوداردازیارالتفات

۱۷۶ـ **مقصود بیك:** اصلش ازخاکیان **شیراز** است‌ودر **تبریز** متولد شده ازاوان صبی الی‌یومناهذا در دفترخانه همایون بامـر استیفا اقدام مینمود الحق در فن انشاء سخنانش بروجه وجیه وسیاق‌کلامش درباب معاملات[۸۵] برهمت‌توجیه، سلیقه اش‌دراین دو،وادی‌بغایت‌عالی درشعرشناسی وسنجیدگی مسلم‌اعالی،ازغایت‌استقامت طبع‌درمیانه

۸۱ـ و.واکثراوقات‌نزدامرای ترك بوزارت مشغول بود. این‌شرح‌حال خواجه عنایت‌الله است ودرنسخه‌وحیدمجدداً اینجا هم‌آمده‌است. ۸۲ـ و.فلامرز ۸۳ـ و.چنانی دانی!
۸۴ـ و.باگلرخان زندگانی! ۸۵ـ و. معاملات همه برسمت توجه است !!

Marfat.com

اهل قلم انگشت‌نما وآواز[۸۶] فرح‌افـزایش مفرح‌القلوب و غم‌زدا است ، این رباعی از نتایج طبع آن روح[۸۷] افزاست:

رباعی:

زنهار مجو یارکه‌دل‌را بار است — آسوده‌کسی بودکه‌اوبی یاراست
ورزانکه دل خویش بیاری بستی — ازوی‌مگسل که‌بیوفایی عاراست

۱۷۷ـ **خواجه هدایت‌الله :**[۸۸] مشرف‌اصطبل‌صاحب قرانی‌است‌اصل‌اواز **کاشان** است‌مردی فقیروندیم‌مشرب‌است **شعر تزریق** رابهترازشعرای زمان میگوید از جمله **لیلی‌ومجنونی** گفته‌که‌این‌دو بیت‌از آنست:

مثنوی:

روزی که زعشق میزدم‌لاف — اردك بچه میفروخت علاف
عاشق سگ یرغه بود ومیمون — آواز بلنـد شد ز مـجنـون

واین چند بیت نیزازمثنوی دیگراوست :

گیرم‌که نخ ازتوشدکشیده — شد یار بهاون چکیده
سرموزه‌ی‌قازرا چه‌حاجت — کاجیده کنند در ضیافت
دندان‌چپ دریچه شوراست — آدینه‌کهنه بی‌حضوراست
تاریخ وفات‌گرگ جیم‌است — آش‌شب‌چله‌اش حلیم‌است
میمون برهنه عار دارد — در مدرسه اعتبار دارد
پای دهل هریسه مأوی‌است — اینهاهمه‌آفت سماوی‌است

این[۸۹] مطلع ازغزلیات اوست:

۸۶ـ و.ادای‌فرح‌افزایش! ۸۷ـ و.ندارد. ۸۸ـ و.شرح‌حال‌خواجه هدایت الله‌رانداردولی اشعارلیلی ومجنون ومثنوی‌اورابدنبال‌شرح حال مقصود بیك آورده و بهم آمیخته است !! ۸۹ـ و.چندمطلع .

Marfat.com

مطلع :

هزارشکرکه پشم[۹۰] وزغ فراوان شد غلاف[۹۱] خایه‌خرگوش‌اخته[۹۲] ارزان شد.

۱۷۸ ـ **خواجه شیخ محمد :** پسر **خواجه‌قوام‌الدین‌محمدضعیف**[۹۳] است در **اصفهان** بامراستیفا مشغول‌است[۹۴] این بیت ازاوست :

مطلع :

گفتم اظهار غم عشق بر[۹۵] یار کنم گریه مانع شدو نگذاشت‌که‌اظهارکنم

۱۷۹ـ **خواجه ملك:اصفهانی** است در فن سیاق مهارت تمام‌دارد این مطلع از اوست :

مطلع:

سرکویش‌که شداهل نظررا[۹۶] سجده‌گاه‌آنجا
دمی صد خون‌کندچشم سیاهش‌بیگناه‌آنجا

۱۸۰ـ**خواجه مرشد:** پسر**خواجه میرك شیرازیست**که سالها[۹۷] صاحب توجیه دفتر[۹۸] دیوان‌اعلی بودوعلم سیاق راباصورت خط تعلیق[۹۹] جمع‌کرد و لاابالی واقع شده بود طبعش درشعرموافق[۱۰۰] افتاده واین مطلع ازاوست :

مطلع :

پهلوی سگ تو جاست ما را جایی به از این‌کجاست ما را

۱۸۱ـ **مسعودبیك:** برادرکهتر اوست و در اطوار بهتر ازاو سلیقه‌اش درشعرو سیاق‌روان، طبعش[۱۰۱] ازاین‌مطلع معلوم‌توان‌کرد:

بیت :

در دشت‌غم، آه درون، کرده است سرگردان مرا
چون گرد بادی کآورد،درچرخ مشتی خاك را

۹۰ـ و.وزق. ۹۱ـ ب.خلاف‌سایه. ۹۲ـ و.مایه. ۹۳ـ و.ندارد. ۹۴ـ و.این چندبیت ! ۹۵ـ و.به‌دلدار. ۹۶ـ و.قبله‌گاه. ۹۷ـ و.ندارد. ۹۸ـ و.توجیه اعلی بود. ۹۹ـ ب.نستعلیق. ۱۰۰ـو.ملایم. ۱۰۱ـ و.طبعش در شعرچسبان !!

Marfat.com

۱۸۲ـ**میرزاادهم:**[۱۰۲] ازجمله برادران ایشان است درسنه‌ست‌وخمسین وتسعمایه **دراردبیل** وفات یافت این مطلع ازاوست:

مطلع:

داشت تصویـر رخت صورتگر چین آرزو
بست چندین صورت و صورت نبست این آرزو

۱۸۳ـ**امیرهاشم :** والد**امیرخواجگی قزوینی** است، جوانی‌بغایت مقبول و شیرین‌کلام بودوبا[۱۰۳] اشراف سروکارداشت وبمهم بعضی شاهزادگان قیام مینمود ودر **شروان**کشته شداین مطلع ازاوست:

مطلع :

دارم‌ازعشق رخت‌دیده‌ی‌خونابه‌فشان این نشان بس‌بود ازمردم بی‌نام‌ونشان

۱۸۴ـ**خواجه حبیب‌الله:** ولد**خواجه فتح‌الله‌قزوینی** است‌این‌مطلع‌ازاوست:

مطلع:

تاکی جفاکنی بمن ای چرخ بیوفا[۱۰۴]
هرگز نکرده‌ای بکسی درجهان وفا (کذا!!)

۱۸۵ـ**هدایت‌الله ظهیر**[۱۰۵]**:** برادر**شاه صدر** است و درامور معاملات دیوانی صاحب‌وقوف واکثراوقات متقلد مهمات سلطانی است. این مطلع ازاوست :

مطلع :

هرکه‌رادردور لعلش دیده‌ی‌خونبارنیست واقف‌ازحال[۱۰۶] دل سرگشته بیمارنیست

۱۸۶ـ**میرك‌میرعبید**[۱۰۷] **:** ولد**میرقاسم دیلمی**[۱۰۸] است این مطلع ازاوست:

۱۰۲ـ و. بجای میرزا ادهم **خواجه میرزا** ثبت‌کرده‌است . ۱۰۳ـ و. باشراف بعضی شاهزادگان‌قیام. ۱۰۴ـظ: پرجفا. ۱۰۵ـ و. بنام. میرکریم. ثبت‌کرده است. ۱۰۶ـ و.حال من. ۱۰۷ـ و.چنین‌ثبت‌کرده. (میرعبدالله... نام دارد.) ومعلوم‌است درنسخه وحید قسمت وسط ساقط‌شده ودرنتیجه اول نام‌که (میر) باشد باآخران (عبید) باقیمانده وناسخ‌آنرا میرعبدالله پنداشته‌است. ۱۰۸ـ و. ندارد.

Marfat.com

مطلع :

نتوانم سخن از ضعف بجانان گفتن
آنچنان گشته‌ام ازضعف که نتوان گفتن[۱۰۹]

۱۸۷ـ**شاه قاضی :** پسر**شاه صدر**است ودراموردیوانی واقف‌است و بقدرقابلیتی وصورت خطی داردومتکفل مهمات سلطانی‌است این مطلع ازاوست:

مطلع:

درمان‌کسی دردمراسود ندارد . درد دل‌من‌روی به بهبود ندارد.

۱۸۸ـ **شاه‌عنایت الله:** اوهم‌پسر**صدرقاضی** است خالی از حدّت طبعی‌نیست این‌مطلع ازاوست:

مطلع:

مرا فلك به مهی هرگز آشنا نکند . که بخت تیره بناکام ازاوجدانکند

۱۸۹ـ**جمشیدبیك:** اوهم پسرمومی‌الیه است این مطلع ازاوست :

تارخ خوب توشد غایبم[۱۱۰] ازپیش نظر
میرود دمبدم ازدیده‌ی ما[۱۱۱] خون جگر

۱۹۰ـ**بهرام بیك:** وی‌هم‌ازاولاد**شاه‌صدر**مذکوراست‌واین‌مطلع رابخود نسبت میکند :

مطلع :

بت‌صراف‌کافکندست‌طرح‌دلبری بامن . دمادم میکندازنازجنگ زرگری بامن

۱۹۱ـ**خواجه حیدرعلی (ذوقی)**[۱۱۲] : ازخواجه‌زاده‌های **جرپادقان**است ودر خدمت ترکان بوزارت اشتغال دارد این مطلع ازاوست :

ملطع:

تا خطش بر صفحه خـوبی رقم خواهد کشید
دست صنع از صورت یوسف قلم خواهدکشید .

۱۰۹ـ و.این بیت‌راندارد. ۱۱۰ـ و .غایب. ۱۱۱ـ و.دیده‌تر.
۱۱۲ـو.ثبت کرده‌است (خواجه‌میرذوقی) .

Marfat.com

۱۹۲ـ**شیخ کمال**: پسر شاه‌میرزا[۱۱۳] **بن‌ملک‌محمودجان**[۱۱۴] **دیلمی** است وشاه میرزامدتهاشهریارقزوین بوده، دیده‌ی‌صاحب‌نظران به‌تماشای‌جمال‌اومایل وسروسهی ازخرامش رفتاراوپای‌درگل .

بیت:

ای زمین آن قامت رعنا نگر　　زیر پای کیستی بالانگر[۱۱۵]؟

این مطلع زاده‌ی طبع آن‌رعنا شعاراست[۱۱۶].

مطلع:

[۱۱۷]☆نمیرود رخ‌چون‌ماهش‌ازنظریکدم　　که جزخیال ویم نیست مونس وهمدم]

۱۹۳ـ**خواجه خلیل**[۱۱۸]: اصلش از**حله** است‌امادر **نخجوان** متولد شده‌دراوایل جوانی‌به زرگری اشتغال داشت‌وبعدازآن‌که‌مدتی بوزارت‌ترکان قیام‌نمود ترک‌آن[۱۱۹] مهم‌کرده بکلانتری **نخجوان** اکتفانمود و در تعمیر آن[۱۲۰] بلده سعی جمیله بتقدیم[۱۲۱] رسانیده‌آثار خیراو درآنجا باقی است درآخرچشمش‌ازحلیه بینائی عاری‌شده‌دونوبت بطواف[۱۲۲] کعبه مشرف شده این معما باسم[۱۲۳] **اویس** از اوست .

گرهمی‌خواهی‌که ازغم‌های‌عالم وارهی　　چون سبو پرمی‌کنی‌درپای‌سروی‌کن‌تهی.

۱۹۴ـ**میرعبدالباقی**: ولد**امیرفرامرزدیلمی** است‌این‌مطلع‌ازجمله‌اشعاراوست:

گاهی‌گذرکه بی تو بگلزار کرده‌ایم[۱۲۴]　　یاد توکرده گریه بسیار کرده‌ایم[۱۲۵]

۱۹۵ـ **مولانقیس**: ازاوساط‌الناس**قزوین** است وبسیار[۱۲۶] لوند واوباش وخوش مشرب، این مطلع‌ازاوست:

مطلع :

نسبت روی خود بماه مکن　　نسبتی نیست . اشتباه مکن

۱۱۳ـ و. نبیره.　۱۱۴ـ و. خان.　۱۱۵ـ و. این‌بیت رابجای مطلع شیخ‌کمال آورده‌است.　۱۱۶ـ۱۱۷ـ و. ندارد.　۱۱۸ـ و. خواجه‌خلل!!　۱۱۹ـ و. ندارد .
۱۲۰ـ ب. بلدان.　۱۲۱ـ و. بظهور.　۱۲۲ـ و. حج!　۱۲۳ ـ آ. اولین !　۱۲۴ـ ۱۲۵ ـ آ. کرده‌ام. و. میکنم.　۱۲۶ ـ بجای‌لوند. نوشته ولد میرمذکور. واین‌اشتباه است .　* ازاین‌بیت‌ببعددر نسخه‌آ. هست. که‌ماقسمت‌افتاده‌رامیان[ ] قراردادیم

Marfat.com

صحیفه چهارم

در ذکر اسامی[1] نامی حضرات واجب التعظیم که اگرچه شاعر نبوده اند،

گاهی زبان بشعر[2] می گشوده اند[3]

۱۹۶ـ منبع فضایل نفسانی، خواجه شهاب الدین عبدالله بیانی مشهور به مروارید :

در صدف ولد خلف **خواجه محمد کرمانی** است واو را یکی از سلاطین تیموری بضبط[4] یارسالت **قطیف** و **بحرین** فرستاده بود[5] بعدازمعاودت دری چند شاهوار[6] و مرواریدی[7] چند آبدار برسم تحفه آن شهریار آورده بود بدان جهت مسمی بآن لقب گردید اما وی ازروی خلقت واستعداد وعلو فطرت وارشاد[8] گوهریست که غواص روزگار همچووی[9] کم دری بروی کار آورده، لجه کمالاتش[10] مملو از دررغرر

---

۱ ـ و. سامی. آ. اسامی حضرات. ۲ ـ و. باشعار. ۳ ـ و. میگشودند. ۴ ـ و. وریاست. ب. بضبطوزرای. ۵ ـ و. ندارد. ۶ ـ و. آبدار. ۷ـ و. ندارد ۸ ـ و. رشاد. ۹ ـ و. ندارد. ۱۰ـ و. کلماتش.

Marfat.com

فواید وبحر اندیشه استقامت پیشه‌اش مشحون بزواهرجواهر، نکات‌وفواید انایمش[11] رقم نسخ[12] بر**رقاع وتوقیعات** استادان زرین‌قلم‌کشیده . **مصرع** : به ثلث اوننویسد کسی‌مگریاقوت.مضراب[13]مسرت‌آثارش[14] قوت بخش‌روح وروان وحرکات دست‌رطوبت افزایش در خواص زیاده ازآب حیوان ، در عنفوان جوانی ملازمت **سلطان‌حسین میرزا** نموده صدرصدارتش‌بفر وجودآن سرخیل ارباب فضل زیب و زینت گرفت و روزبروزرشد اودرتزاید بود تابمرتبه امارت‌رسید ودر جرگه امرای عظام در آمد و بجای **امیرعلیشیر** مهرزد وتاآخرسلطنت آن پادشاه[15] قیام واقدام می‌نمود وبعد از آن‌کنج‌انزوا[16] اختیارکرد و بکتابت مصحف مجید موفق گردید تا آنکه حضرت صاحبقران مغفور ملك خراسان بعزحضور مشرف گردانید و او را از زوایای خمول بیرون‌آورده رقم‌قبول‌برناصیه احوالش کشیدند و او بواسطه غلبه مرض **آبله فرنگ** آهنگ‌گوشه‌گیری‌کرده ازشرف ملازمت‌استعفا نموده ودرآن‌اوان وقایع سلطنت آن حضرت[17] رابنظم ونثردرآورده ودرسلك تحریرکشید .

مطلع:

فی‌الواقع بسیارخوب‌گفته‌است :

نظم‌بدیع‌ونثرت‌ای نازنین‌شمایل هر کو شنید گفتا، للهدّر قایل

به‌اتمام‌تاریخ‌نثرتوفیق‌یافته‌پیشترازاختتام تاریخ[18] منظوم‌نظام[19] حیاتش‌از سلسله بقا فروگسیخت وکان ذالك فی‌شهوررجب‌المرجب‌سنه‌اثنی[20] وعشرین وتسعمایه ، از نتایج طبق وقادش دیوان قصاید و غزلیات و رباعیات موسوم به **مونس الاحباب** و

۱۱ــ و. ندارد ۱۲ــ و. کلك خطاطش‌رقم‌درنسخ‌رقاع وتوفیع. ۱۳ــ و. مضرس .
۱۴ــ و. ایابش . ۱۵ــ و. پادشاه مذکوربامرمزبور . ۱۶ــ و. گرفته
۱۷ــ و.درنظم. ۱۸ــ و.نثرمنظوم‌حیاتش،واین‌اشتباه است‌زیراتاریخ نثرراتوفیق‌اتمام یافته بوده‌است . ۱۹ــ و.ندارد. ۲۰ــ و. ۹۳۲ واین هم‌اشتباه‌است.

Marfat.com

تاریخ شاهی و **منشآت** [۲۱] درمیان‌فرق‌عبادمشهوراست و **تاریخ‌منظوم‌وخسرووشیرین** بواسطه عدم اتمام متداول نگشت ، این چند بیت از منظومات ایشانست :

مطلعیات :

دراین فکرم‌که باخود همدمی زاهل وفا یابم
ولی چون خود پریشان روزگاری‌من‌کجا یابم

☆☆☆

ترسم آنجا که حدیث رخ [۲۲] نیکو گذرد
گـه بتقریب مـبادا سخن او گـذرد

☆☆☆

ای خوش‌آندم‌که تو [۲۳] در دیده نشیمن کردی
گفتمت جای بجان کن ، بدل من کردی

☆☆☆

فکن ای بخت یکره استخوانم زیر دیوارش
که غوغای سگان ازحال‌من سازد خبردارش

این‌غزل رادرهنگام واسوختگی [۲۴] جوانی‌گفته:

غزل:

خوش آنزمان که خطت گره آن عذار نبود
میان حسن [۲۵] تـو و عشق من غبـار نبود
مرا از آن گل رو بـود خـار خاروتـو را
هنوز دامـن گل مبتلای خـار نبود

۲۱ـ و.میانه! ۲۲ـ و.دلجو. ۲۳ـ و. چو. ۲۴ـ و. سوختگی‌گفته !
۲۵ـ و. تووعشق‌تو!

Marfat.com

نبود چون تو گلی درهمه کبودی چرخ
دمی که بـاغ رخت‌رابنفشه زار نبود
بشب رساند خطت روز بیقراری من
وگرنه بی تو مرا روز و شب قرار نبود
دراین بهار بر آمد خط تو ، وه کاین بار
بهار حسن ترا حسن هر بهار نبود
ز ناز حسن فرود آمدی مگر امسال؟
که این نیاز که می‌بینم از تو پار نبود
[۲۶]**بیانی** از ستم یار کرد دل خالی
وگرنه این همه تشنیع هم بکار نبود

این رباعی ازمونس‌الأحباب است:

یارب‌که مرا صحبت جان بی تومباد — وز هستی من نام و نشان بی‌تو مباد
انجام زمانه یکزمان بی تو مباد — کوتاه‌کنم سخن ، جهان بی‌تو مباد

این چندبیت درمنقبت از قصیده‌ی اوست :

قصیده :

سزاوار امامت در تمام مشرق و مغرب
نمی‌بینم کسی غیر از علی بن ابی‌طالب[۲۷]
امام عرصه دنـیا هژبـر بیشـه هیجـا
چراغ یثرب و بطحا[۲۸] امام مشرق ومغرب
باحکام ودلایل حکم قرآن را تویی مثبت
بایجاب خلایق رسم ایمان را تویی‌موجب[۲۹]

۲۶ـ و. پیاپی . درصورتیکه تخلص خواجه‌شهاب‌الدین بیانی است . ۲۷ـ و. مطلع قصیده‌راندارد . ۲۸ـ و.امیر. ۲۹ـ و. شش‌بیت‌دیگر راندارد.

Marfat.com

پیمبر گفت کاسب را حبیب‌الله بدان معنی
که محبوب حق‌آمدهرکه شد مهرتورا کاسب
بد اندیش تورا منکوب می‌بینم ازآن روزی
که از روی شرف داده پیمبر جای بر منکب
قلم چون رفته بر خذلان بد خواه تو درمبدا
چه خاصیت دهد هرچند باشد وحی راکاتب
امید ازتوست مارا نی ز زهد و توبه و تقوی
باین معنی‌که درغیب است حال فاسق وتایب
بد اندیش تورا منکوب می‌بینم ازآن روزی
که‌ازروی شرف دادت پیمبرجای‌برمکسب☆

این بیت در**شاهنامه** درصفت جنگ ازاوست‌وبسیارخوب واقع شده :

بفرق یلان تیغ را همدمی چو مدّ الف بر سرآدمی

این چند بیت در **خسرو وشیرین**[۳۰] درصفت **نخستین** از اوست :

جمالش مصحف اسرار بیچون نخستین حرف بروی سوره‌ی نون
چه‌باشدوسمه[۳۱] برآن‌ابروی شنگ براو ازگونه قوس قزح رنگ[۳۲]
دو چشم او ز مستی فتنه‌انگیز بکف هریك ز مژگان خنجر تیز
ز خال دلفریب و چشم جادو پرستار جمالش ترك و هندو
دورخسارش‌که‌هریك‌لاله‌زارست[۳۳] ریاض حسن را هریك بهاراست[۳۴]
بزیبائی میان[۳۵] هر دو رخسار کشیده بینی نازك قلم وار
برآن لوح جمال ازحسن[۳۶] تقدیر رقم زد چشم و ابرو کلك تصویر
چوعاجزدید از آن بینی رقم را قضا بنهاد بر لوح آن قلم را

۳۰ـ و.حسن. ۳۱ـ و . وسمه‌دارآن! ۳۲ـ و.برداز. ۳۳ـ و.لاله‌زاریست.
۳۴ـ و.هریك نگاری‌است. ۳۵ـ و.آن. ۳۶ـ و. حکم. *این‌بیت‌تکرارشده‌است.

Marfat.com

دهانش آب خضر ، اما نهفته — لبش یاقوت ناب اما نسفته
حدیثش مژده‌ای از عمر جاوید — دهانش ذرّه‌ای، برروی خورشید
بدرج گوهرش ، درهای نایاب — بآب زندگانی گشته سیراب
زهم گیرند دندان و لبش کام — که شکر خوش بود با مغز بادام
زبانش برگ گل ، درغنچه ناز — ولی‌آن گل، که در جنت شود باز
میان یك حصه از ده بخش مویش — غلط گفتم که نازکتر ز خویش
ز زانویش حدیثم میدهد روی — بلی ز آئینه طوطی شد سخنگوی
بهم زانوی آن سرو پریچهر[۳۷] — اگر مایل شود آئینه بامهر
ز عصمت هرگز آن لایق نه بیند — که با خورشید هم‌زانو نشیند

چون‌راقم حروف‌شاگرد اوبودبه‌همین واسطه اطنابی واقع شد.

۱۹۷ـ **خواجه محمد مؤمن**[۳۸] : پسر **خواجه‌عبدالله‌مروارید** است[۳۹] و ذهن لطیفش غواص دُرر معانی و طبع مستقیمش[۴۰] صیرفی نقود سخندانی‌فقرات فصاحت آیاتش‌که ازقلم خجسته رقم ناشی شده سرخط فضلای بلاغت آئین دراکثرخطوط به تخصیص‌ثلث ونسخ[۴۱] ثانی‌یاقوت وصیرفی وناسخ استادان‌متقدمین ومتأخرین .

قطعه:

هرحرف‌دلکشی که**محقق**شده‌بحسن — **تعلیق** کرده بر صفحات مصوّرش
هرحرف او ز گنج معانیست گوهری — کوجوهری‌که فهم کند زرّجوهرش

شمه‌ای اگراز فضایل اومبیّن‌گردد کتابی‌شود معیّن. من درخدمت‌ایشان‌درس خوانده‌ام واندك‌سیاه‌وسفیدی‌که فرق‌میتوانم‌کرد ازبرکت ایشانست ودر**هرات‌وشیراز** بامن‌می‌بود ومنصب صدارت مرجوع‌بایشان . بعداز مدتی درخدمت حضرت صاحبقران بسربرده‌آخربواسطه بعضی‌امور متوجه‌هند شد ودرشهورسنه ثمان واربعین وتسعمایه درآنجادرگذشت ،[۴۲] درمحل‌عزیمت هنداین غزل درسلك نظم کشیده بود :

۳۷ـ و. گلچهر. ۳۸ـ و. خواجه‌ندارد . ۳۹ـ و.ندارد ۴۰ـ و.صراف.
۴۱ـ و . ثلث‌و نسخ‌یاقوت وصیرفی‌ناسخ!! ۴۲ـ و. دروقت‌توجه این‌غزل گفته.

Marfat.com

غزل:

بسکه‌گردون همچو خود میخواست‌سرگردان مرا
عاقبت کرد از غمت سرگشته دوران مرا
آنچنان گشتم ضعیف از محنت دوران که نیست
دیگر از درد جدایی طاقت افغان مرا
مشکل شبهای هجران گر بماند این چنین
دولت وصل توکی روزی‌شود ، آسان مرا
بسکه[۴۳] خونبار است‌چشمم بی‌توخواهدشدخراب
شهرهستی ، دمبدم ازموج این طوفان مرا
همچو**مؤمن** بی‌سرو سامان نبودم پیش از این
در سرکار تو شد آخر سروسامان مرا

افشان بیخته[۴۴] ازمخترعات ایشانست این مطلع‌هم ازاوست :

مطلع:

هرکس چومن آشفته آن زلف دوتا شد دیوانه صفت بسته زنجیر بلاشد

۱۹۸ـ **خواندامیرمورخ**[۴۵]:ازجمله‌مردم متعیّن شهر **هراتست** ودر انشاء[۴۶] وفصاحت ودرشعروبلاغت سرآمد زمان واعجوبه دوران ازجانب مادر نبیره‌ی امیر ـ خواندمورّخ است واوهم درآن علم‌شریف ماهربود چنانکه‌دوکتاب درآن باب‌نوشت

۴۳ـ ب. باراست . ۴۴ـ شادروان وحید دربرابر افشان بیخته علامت تعجب گذاشته است. افشان بیخته‌هنری‌استدروراقی که باآب‌زریاسیم اوراق کاغذراتزیین میکنند.
۴۵ـ و. خواجه‌امیرمورخ. ۴۶ـ و. انشاء فصاحت!

Marfat.com

یکی[47] **خلاصة‌الاخبار** ودیگری **حبیب‌السیر** ،درمعمّاطبعش[48] به‌انگیز بود☆ این معما باسم تقی ازاوست :

روی آن دلربای مهر گسل فتنه‌با خالهاش گشت‌ای دل☆

۱۹۹ـ**شیخ‌زاده‌ی‌لاهیجی**[49] ولد صدق **شیخ‌محمد لاهیجی** است و او از جمله‌خلفای نامی **نور بخشیه** است ودرجوانی ازآنجا بیرون‌آمده ودر **شیراز** رحل اقامت انداخته است وشیخ زاده درآنجامتولدگردیده‌اند، بسیاربزرگ منش و خموش طبع بوده وچون‌درمشرب عالی افتاده اکثر اوقات با ارکان دولت حضرت صاحبقران مغفور به تخصیص با **شیخ نجم زرگر**[50] مصاحب شده از غایت شرب مدام فرق میانه صبح وشام نمیکرد چنانکه ازاین دوبیت **امیدی** که درمدح شیخ نجم مذکور گفته معلوم‌میشود :

می[51] مغانه‌که مرد افکن است و توبه شکن
چنان بدور تو از شیخ و شاب بـرده شعور
که زاهدان سحرخیز بـرنمی‌خیزند
بجای حیّ[52] علا گـر ، دمندنفخه صور

ودر اصناف شعر خصوصاً رباعی بی‌بدل بود و**فدایی** تخلص مینمود این سه رباعی ازاوست :

رباعی:

در موسوم نوروز زبان شد چون بید وزآمدنش[53] بگلستان داد نوید
گشتند درختان ز شکوفه همه چشم درکوچه[54] انتظار کردند سفید

☆☆☆

۴۷ـو.خلاصه اخبار. ۴۸ـ و.بانگیز . ۴۹ ـو.لاهجی. ۵۰ـ و. نجم‌ثانی.
۵۱ـ و.شبانه. ۵۲ـ و.بجای‌بانك صلا. ۵۳ـ و.وزآمدنت . ۵۴ـ و. ره‌انتظار.
* و.جمله‌میان‌دوستاره‌راندارد .

Marfat.com

هرچند که دل بوصل شادان کردیم [55] دیدیم که خاطرت‌پریشان‌کردیم
خوش‌باش‌که‌ما خوی‌به‌هجران‌کردیم دشواربخویش و برتو آسان کردیم

☆☆☆

ای‌گل نظری به عندلیبان نکنی می در کف و یاد بی نصیبان نکنی
ناکامی غربت نکشیدی هرگز آنست که پروای غریبان نکنی

☆☆☆

بیت:

زعرفان‌شیخ اگرلافی ، بکف [56] پیمانه‌می‌باید
چه سود از حرف رندی مشرب رندانه می‌باید

۲۰۰_**قاضی عبدالله یقینی**[57] : داماد **شیخ‌زاده‌ی** مذکوراست و از اقربای اقرب او . سلیقه‌اش درشعروانشاء عدیم المثال بود همواره اوقات خود را به‌نیل‌امانی وآمال‌صرف‌مینمود این مطلع ازاوثبت افتاد :

ای خوش آن شبها که با افسانه میلی داشتی
درد دل میگفتم و افسانه می‌پنداشتی

عاقبت بملازمت حاکم گیلان دست برسینه [58] نهاد وبه‌کیدحسّاد ازپای‌درآمد

۲۰۱_ **ملك‌قاسم‌نقاش‌شیرازی**[59] : میگفت از اولاد **شاه‌شجاع کرمانی** ام وبغیر ازاین عیبی نداشت، مصوّرخوب بود وبهمه قلم خطرا خوب مینوشت ودرانشاء ید طولی داشت و درمعما وعروض مهارتی بی‌انتهی ، قوت‌حافظه اوبمرتبه‌ای بود که بیك بارخواندن سی بیت یادمیگرفت امابسیاربی‌طالع واقع‌شده بودوازاین دولت

۵۵_ و.مصرع سوم رابجای مصرع دوم‌آورده ومصرع سوم‌درنسخه نبوده‌وجای‌آن نقطه‌گذاشته است. ۵۶_ و.زمشرب. ۵۷_ و.خواجه‌عبدالله . ۵۸_ و . نهاده
۵۹_ و.ملك‌قاسم.

Marfat.com

حظی نیافت درجوانی درشهورسنه سبع واربعین وتسعمایه از عالم رفت این رباعی در شکایت روزگار ازاوست : ۰

رباعی:

روز[۶۰] عجب‌است وروزگار[۶۱] مشکل کاز دهر ، صفا گشته بکلی زایل
خالی ز غبار یکدگر یك ساعت چون‌شیشه ساعت نتوان یافت دودل

۲۰۲ـ **خراسان‌خان**[۶۲] : ازاعیان شهر**لار** است و اکثر علوم را ورزیده واز جمله شاگردان**مولاناجلال‌الدین‌محمددوانی** است، مدتی مدید در[۶۳] **هند** و بعضی بلاد سفرکرده بامردم نیك‌صحبت داشته و درشعربه تخصیص‌درنعت[۶۴] و منقبت قصاید[۶۵] دارداما شعراوخالی[۶۶] ازنمکی نیست این‌مطلع از اوست :

دلا هرگز منه از کوی دلبر یکقدم بیرون
که‌باشدکشتنی صیدی که آید از حرم بیرون

۲۰۳ـ **مولانافخرالدین‌علی:** پسر**مولاناحسین‌واعظ** است واونیز همچون پدر[۶۷] بوعظ مردم می‌پرداخت روزی دراثنای وعظ‌گفت ✡ اگراز جانب شیعیان سخن میگویم‌سنیّان رابد میآیدواگر ازجانب اهل سنّت‌حرف میگویم امامیّه راخاطر می‌رنجد حال‌آنکه من‌نه سنی‌ام ونه‌شیعه ✡

بیت :

تو نه رندی نه زاهدی[۶۸] ، شاهی
می ندانم تو را چه نام کنم

✡✡✡

۶۰ـ و. روزی ۶۱ـ و. روزگاری۶۲ـ و.خراسانی . ۶۳ـ و. درمدرسه بود!! ۶۴ـ و.لغت. ۶۵ـ و. بد نیست. ۶۶ـ و.بی‌نمکی. ۶۷ـ آ. وضع . ۶۸ـ و.حافظ‌اشعراز امیرشاهی سبزواری است . *جمله‌میان‌دوستاره‌درنسخه‌و. نیست.

Marfat.com

آری‌آری . مذهب عاشق زمذهب‌ها جداست

عشق اسطرلاب اسباب خداست

حاصل آنکه مذهب‌اواین‌حال‌داشت‌اما مشربش عالی افتاده بود **محمودوایاز** ازجمله منظومات اوست . وفات‌اودرشهورسنه تسع‌وثمانین[۶۹] وتسعمایه واقع شد این مطلع نیزازاوست :

مطلع :

کوبخت‌که بی‌گه‌مه‌من مست در آید زلفش کشم و شب بسر دست درآید

☆☆☆

بالب لعل وخط غالیه‌گون آمده‌ای عجب آراسته‌از خانه‌برون آمده‌ای

۲۰۴ـ **مولانا فقیه**[۷۰]:مردی فاضل‌خوش طبع ودرویش مشرب بوده ارادت‌بیش ازبیش به**جامی** داشته اکثر تصانیف اوبخط مولانای مذکور است **مولاناعصام‌الدین ابراهیم** دانشمند مشهورشرحی برکافیه نوشته دردیباچه این عبارت درج کرده‌است که «**اوردت فیه‌بعض‌مهملاته**[۷۱] !»یعنی دربعضی محل‌هاکه**جامی** درآنجااهمال‌نموده است من اینجا[۷۲] بتلافی‌آن اقدام نموده‌ام‌اگرچه لفظ مهمل[۷۳] متحمل معنی دیگر است . اورا **دولت‌خواجه** نام[۷۴] نهاده بودند باعتبار آنکه جهت دولت **خواجه‌ـ نظام‌الملك** فاتحه میخوانده، مولانا[۷۵] مومی‌الیه جهت‌اواین رباعی تعرّض‌آمیز گفته:

رباعی:

شرحی که رقم زده‌است دولتخواجه ذمّش نتوان بـه مهمل دیباچه

شرحی است‌که‌احتیاج تامست‌براو[۷۶] ملایانرا ، عند قضاء الحاجه !

۶۹ـ و.۹۰۹ ۷۰ـ ب. فتنه . ۷۱ـ و.اوردت‌ببعض‌مهملاته. ۷۲ـ ب . آنجا. ۷۳ـ و.احتمال. ۸۴ـ و. نام‌بودبجهت آنکه بردولت. ۷۵ـ و. ندارد . ۷۶ـ و.آ.تاهست.

Marfat.com

۲۰۵ـ **مولاناسلطانعلی‌مشهدی** [۷۷] :مولانای [۷۸] مذکوردرخط نستعلیق‌مشهورتر ازآنست‌که اورا احتیاج [۷۹] بنوشتن تعریف باشد این مطلع ازاوست :

مطلع :

گل در بهارازآن رخ [۸۰]گلگون‌نمونه‌ایست
چون اشك من‌که از دل پرخون نمونه‌ایست

باوجودآنکه سن اوازشصت متجاوزبود ، خوب‌مینوشت [۸۱] چنانکه این دوبیت رابروزن مثنوی برای خوددررشته نظم‌کشیده :

بیت:

مرا عمر شصت و سه شد بیش وکم هنوزم جوانست مشکین قلم [۸۲]
توانم هنوز از خفی وجلی نوشتن که . العبد سلطانعلی

۲۰۶ ـ **حافظ علی** : اصلش‌از **غوریان هراتست** واوبحدّت ذهن وجودت طبع موصوف بود واکثر خطوط رانیك [۸۳] مینوشت درعلم‌عروض وصنایع‌شعر [۸۴] بسی [۸۵] ماهراست ، چنانکه قصیده‌ی مصنوع **خواجه‌سلمان** [۸۶] ساوجی رامکررتتبع کرده‌این مطلع یکی ازآنهاست :

حریم حرمت کوی تو جنت ابرار شمیم نکهت بوی تو راحت احرار

۲۰۷ـ **مولاناحسین‌علی فراش** [۸۷] : از **هراتست** در سلك [۸۸] فضلای فصیح زبان وبلغای ملیح بیان انتظام دارد [۸۹] ازجمله شاعران‌آنجاست‌واین‌رباعی راکه‌جهت آتش برکدان‌گفته نوشته شد [۹۰] :

رباعی:

تا آتش عشقت بدل افروخته‌ام چون شمع همه سوختن آموخته‌ام
ای‌آنکه دل‌چو سنگ وآهن داری میکن حذر از دود دل سوخته‌ام

۷۷ـ و.ملاسلطانعلی. ۷۸ـ و.ندارد. ۷۹ـ و.اورابنوشتن‌تعریف‌باشد . ۸۰ـ و.گلگونه‌شمه‌ایست! ۸۱ـ و.چنانچه! ۸۲ـ و.رقم. ۸۳ـ و.خوب . ۸۴ـ و. اشعار. ۸۵ـ و.بسیار. ۸۶ـ و.ساوجی‌ندارد . ۸۷ـ و. ملاعلی‌خراس ! ؟
۸۸ـ و.فصحای . ۸۹ـ و.درشت. ۹۰ـ و.شده‌است !

Marfat.com

۲۰۸ـ**قاضی‌میرك خالدی** [۹۱] : از اکابر قضات **قزوین** است و بسیار فاضل‌و خوش طبع و شیرین‌صحبت، گاهی بشعـرمشغولی [۹۲] میکند . این مطلع مشهور [۹۳] از اوست :

مطلع :

بکسم‌دگرنباشد سرو برگ [۹۴] آشنایی که نیرزد آشنایی به مشقت جدایی

✡ باعتقاد را قم حروف‌مصرع اول‌رااگرچنین خوانند بهتر است: بکسم‌ازآن نمانده سروبرگ آشنایی ؟ ✡

۲۰۹ـ**قاضی‌لاغرسیستاتی: قاضی احمد**نام‌دارد در **سیستان** بامرقضا اشتغال دارد وخالی ازمولویتی نیست وبسیارخوش صحبت وشیرین‌کلامست و بواسطه آنکه در **سیستان**قاضی‌دیگر [۹۵] بودکه‌فربه‌بود [۹۶] آن‌را قاضی‌فربه‌واین‌راقاضی‌لاغرمیگفتند این‌رباعی ومطلع ازاوست :

رباعی:

خوبان گل‌گلشن حیـاتند همه شکرلب وشیرین‌حـرکاتند همه
از آدمیان غرض همین ایشانند بگذار ،که باقی‌حشراتند همه

بیت:

تیغی کشیده برسـرم آن سیمبر رسید
گفتم که [۹۷] چیست،گفت که‌عمرت بسر رسید

قاضی مذکور میگفت‌که چون اکثر مردم**سیستـان**لگور [۹۸] ودزدند دعویی که من‌می‌رسم بیشتر اینست‌که‌یکی دعوی‌میکندمن وفلان‌دزدی‌کردیم واوزیاده [۹۹] ازحصه

۹۱ـ و. ندارد. ۹۲ـ و. بشعر هم خودرا مشغول‌میکند. ۹۳ـ و. ندارد .
۹۴ـ و.سروکار. ۹۵ـ و. دیگرمردی‌جسیم‌بود. ۹۶ـ و. اورا. ۹۷ـ و.فکر کفن‌کنید که‌عمرت. ۹۸ـ و. لنگور.واین‌اشتباه‌است. ۹۹ـ و. اواز من‌زیـاده گرفته.
* و. جمله میان دوستاره راندارد .

Marfat.com

خودگرفته یا اینکه دعوی کند که من بافلان قمارغایبانه [100] باخته‌ام واودراداى‌وجه تعلل میکند، روزی جماعتی آمدند ودعوی [101] زیادتی‌مال‌دزدی‌میکردند ، من گفتم‌که این [102] دعوی‌شرعی‌نیست چرا که شمادزدی‌کرده‌اید ، درجواب‌گفتندکه دزدی‌آن [103] باشدکه‌کسی‌چیزی‌ازخانه‌بدزددوحال‌آنکه ماگرگان بیا بانیم وبضرب دست و پهلوانی می‌ستانیم ، ودیگر آنکه‌اگرکسی به‌حج‌رودچهل‌روزیاکمترریاضت میکشد ماکه‌مدت شش ماه [104] زیاده بر آن رنج بیابان و فقد آب و نان می‌کشیم چرا مال تجار برما حلال نباشد ؟

۲۱۰ ـ **میرزاکافی** [105] :ازجمله‌بزرگ‌زادگان **اردوبادآذربایجان** است ، منصبش منشی [106] حضرت صاحبقرانی درپاکیزه‌گی‌انشاء وسنجیدگی [107] املاء ووفور اخلاق وفرط فضایل‌ازنادران [108] زمان ، توقیع‌افضالش [109] بطغرای‌غرّای‌سعادتمندی مؤقع، وپروانه آمالش‌برقم‌خردمندی موشّح‌است .

بیت:

زهی بیان‌تو باکاتب قضاهمراز　　زهی [110] بنان‌توبا منشی قدرهمدم

این مطلع از اوست :

مطلع:

برد سودای توصبر از دل شیدایی من　　گشت بی‌صبری من موجب رسوایی‌من

۲۱۱ـ **میرك‌کور«میرزاقاسم»** :[111] درخوشنویسی‌مسلم روزگار و درانشاء

۱۰۰ـو. ندارد.　۱۰۱ـو. دعوت.　۱۰۲ـ و. ندارد .　۱۰۳ـو. دزدی‌آنست .
۱۰۴ـو. ندارد.　۱۰۵ـو. میرزاکانی!　۱۰۶ـو. انشای‌صاحبقرانی.　۱۰۷ـو. ادا.؟!
ب. سنجیدگی‌او.　۱۰۸ـو. آ. نادرةالزمانی.　۱۰۹ـآ. بتوقیع !
۱۱۰ـ و. مصرع‌اول‌راداردومصرع دوم راندارد .　۱۱۱ـ و. میرزاکافی . درنسخه‌وحید بجای‌میرزاکافی‌میرزاکانی!! آمده وبجای‌میرك‌کور. میرزاکافی‌ثبت شده ودرنتیجه شاعر مجعولی‌بنام‌میرزاکانی‌بوجودآمده وشرح حال‌میرك‌کورازمیان رفته‌است .

Marfat.com

سرآمدفضلای بلاغت شعاربود . پدرش بوزارت شاهزاده **بدیع‌الزمان‌میرزا** اشتغال[۱۱۲] داشت‌خود[۱۱۳] بطالب‌علمی‌وکسب‌کمال‌مساعی جمیله‌بظهورمیآوردو بعدازآن بسپاهیگری مشغول شده‌درخدمت **درمش‌خان** که‌لله[۱۱۴] من بود بسرمی‌بردوخان‌مذکور بااوظرافت‌ها میکرد واوازاین معنی[۱۱۵] بسیارآزرده خاطرمی‌بوددرآن ولااین دوبیت‌بطرزبوستان حسب حال‌خودگفته :

یکی را برآری وخانی دهی　　بصد عزتش کامرانی دهی
یکی را بیاری و نوکر کنی　　بخاك سیاهش برابر کنی

آخر درشهور سنه اثنین وثلاثین وتسعمایه‌در**هری** درخانه **خواجه‌حبیب‌الله** بدست یکی ازترکان[۱۱۶] کشته‌شد ، این‌ابیات ازجمله اشعاراوست :

نظم :

پیش واعظ منشین قصه طوبی مشنو　　قد بر افراز که‌کوته‌شود این افسانه
مشکل حکایتی است که‌گفتن‌نمیتوان　　مشکل‌تر آنکه ازتونهفتن نمیتوان[۱۱۷]

☆☆☆

رباعی:

ای خاطرمستمند، ناشاداز تو　　برجان‌ودلم‌همیشه‌بیداداز تو[۱۱۸]
فریاد ز بیدادتو و داد از تو　　فریاد ز تو ، هزار فریاد ازتو

۱۱۲ــو.اشتغال‌میکرد.　۱۱۳ــ و.ندارد.　۱۱۴ــ و.درمش خان لله من‌بسر.
۱۱۵ــو.ندارد.　۱۱۶ــو.اتراك .　۱۱۷ــو.وین‌مشکلی که.　۱۱۸ــ و. این‌رباعی راندارد وبجای آن‌رباعی‌زیرراکه ازشاعر دیگری است آورده:

آمد برمن قاصدآن سروسهی　　آورد بهی تا نبود دست تهی
منهم رخ زردخود بدان مالیدم　　یعنی زمرض نهاده‌ام روبه بهی

Marfat.com

روزی بامیرزای‌مذکور **بیاغ‌مرادهرات** بطریق‌گشت رفته‌بودیم[۱۱۹] ودرخانه **بیت‌العشرت** مشهور منزل کرده بودیم این رباعی و مطلع را دربدیهه گفته وبدیوار خانه نوشت :

درداکه‌گل‌امیدم ازباغ مراد — هرگزبمراد دل‌غمگین‌نگشاد
افسوس زهجریارجانی‌افسوس — فریاد زدرد[۱۲۰] نامرادی،فریاد

بیت:

ای بی‌توگردش‌فلك بی‌مدارحیف — باشد زمانه وتونباشی هزارحیف

وگویا این مطلع حسب‌حال‌خودنوشت و**مولاناشوقی‌یزدی**این‌مطلع راتضمین کرده ودرپهلوی خط او[۱۲۱] بدیوارنوشت :[۱۲۲]

قطعه:

ناکه زگردش‌فلکت‌خون‌بریختند — ای‌بی‌توگردش فلك‌بی‌مدارحیف
بودی ودر زمانه نظیری نداشتی — باشدزمانه‌وتونباشی! هزارحیف

۲۱۲ـ**قاضی عیسی**:[۱۲۳] اگرچه‌دراصل از**ساوه**است‌امادر**قزوین**کسب‌کمال[۱۲۴] کرده بنابرآنکه‌پدرش **خواجه‌شکرالله**،**مستوفی‌حسین‌بیك** بوداورامعلم**سلطان‌یقعوب** گردانیدند ، چون **یعقوب‌بیك** بروجهی‌که سمت تحریرپذیرفت[۱۲۵] صاحب‌تخت‌و سریرگشت قاضی‌مذکور مقلد امر صدارت شده اوامرو نواهیش مطاع پادشاه و سپاه گردیدبعدازفوت**سلطان یعقوب** ، **سلطان‌صوفی‌خلیل**[۱۲۶] بنابرسوءمزاجی که نسبت باوداشت[۱۲۷] ونامعقولی بدوکرده همت براستیصالش[۱۲۸] گماشت‌وکان‌ذالك فی‌شهور سنه

۱۱۹ـو.ندارد . ۱۲۰ـ و.دست . ۱۲۱ـ و.ندارد . ۱۲۲ـو.ندارد.
۱۲۳ ـ و.قاضی‌میرك، ! واین‌اشتباه‌است.میرك،میرك‌کوربودکه شرحش گذشت واینهم‌از اشتباه‌های‌نسخه‌نویس است. ۱۲۴ـو. فضایل . ۱۲۵ـ و.یافت . ۱۲۶ـو.ندارد.
۱۲۷ـو.نسبت‌نامعقولی. ۱۲۸ـو.استیصال‌او.

Marfat.com

ست‌واربعین‌وثمانمایه[۱۲۹]، صاحب **مجالس‌النفایس** آورده‌که هیچ پادشاهی‌اهل علاقه را آنقدر تعظیم‌که‌آن‌پادشاه‌اوراکرده نکرده، درواقع که چنین‌است‌الحق‌که‌بی‌جایگاه نیز نبوده چراکه بانواع فضایل‌وآداب‌وخوب طبعی‌آراسته بود ومردم‌اهل‌فضل و کمال درزمانش‌مرفه‌الحال وفارغ‌البال‌بوده‌اند، این‌ابیات ازنتایج‌طبع آن‌سعادتمنداست:

مطلعیات:

نیارم برزبان نامش ولی‌چون درد دل‌گویم
همـــه دانند کازبیدادآن‌پیمان گسل گویم

✡ ✡ ✡

من بیچاره را ایشوخ جان از تن برآوردی
بخودواصل نکردی‌جان‌من،ازمن برآوردی[۱۳۰]

✡ ✡ ✡

زآه وناله‌ی دلهـا دلـم انـدوهگین دارد
دل‌من‌خرمن‌درداست[۱۳۱] وصددل‌خوشه‌چین‌دارد

✡ ✡ ✡

شبی کـه آن مه‌بدمهر همنشین من است
ستاره‌وار بسی دیده در کمین من است

۲۱۳ـ**شیخ نجم‌یعقوبی:**[۱۳۲] پسرعم[۱۳۳] قاضی‌مذکوراست‌ودرخوش‌طبعی‌وندیمی[۱۳۴] ومقبولی ازجمیع‌ندماومخصوصان پادشاه درپیش، ودرقبول‌عامه ازهمگنان[۱۳۵] بیش، میانه‌اوو **میرعلیشیر** غایبانه‌محبت‌ومراسلات‌بوده‌چنانکه در**مجالس النفائس** ایمایی بدین‌معنی شده . مشهوراست‌که‌درمحلی‌که اوبیمار[۱۳۶] شده‌بود پادشاه‌بجهت‌رعایت[۱۳۷]

۱۲۹ـو. ۸۹۶ ۱۳۰ـو.این‌مصرع‌را ندارد. ۱۳۱ـو.خرمن‌دردوصددل .
۱۳۲ ـ و.یعقوبی‌راندارد. ۱۳۳ ـو.عمه. ۱۳۴ـ.و.ندارد. ۱۳۵ـو . همه.
۱۳۶ ـو.بی‌حضوربود. ۱۳۷ـ و . ندارد .

Marfat.com

خاطراو✡درصبحی که ازجام مدام‌صبوحی کرده‌بود✡بعیادت‌اوآمده‌وزودتر برخاسته‌شیخ مذکورغزلی‌که این‌چندبیت‌ازآنست دربدیهه‌گفته‌ازعقب‌پادشاه‌فرستاده :

نمیدانم چـرا با عاشق خود یار ننشیند
زجور طعنه اغیار یا از عار ننشیند
صبوحی کرده‌مست آمد[۱۳۸] بپرسش عاشق‌خودرا
کـه مستی را بهانـه‌سازد و بسیار ننشیند

این‌دومطلع نیزازاوست:

جامه‌گلگونی‌درآمدمست درکاشانه‌ام خیزای‌همدم‌که‌افتادآتشی درخانه‌ام

✡✡✡

گشتم‌غبار وبرد بکویش صباتنم ازخـاك برگرفته‌ی بـاد صبامنـم

بعدازوفات پادشاه،قلندروار بگیلان‌رفت‌ودرآنجافوت‌شد.

۲۱۴ ـ **قاضی‌صفی‌الدین‌عیسی‌ثانی:**[۱۳۹] از جانب مادر ، دخترزاده‌ی آن **قاضی‌عیسی** استوازجانب پدر ، پدرش برادرزاده‌ی او . مدتهاقضای معسکرظفراثر متعلق بدوبود، اکنون ازآن امرخطیراستعفا نموده[۱۴۰] بحال‌خوداست.الحق[۱۴۱] جوانی است بجامعیت‌کمالات[۱۴۲] وسلامت[۱۴۳] محاورات وملایمت طبـع‌مثل اوی درممالك محروسه‌کم،کلامش ✡ مختصری‌است‌نافع‌وتحریرش‌درباب‌ارباب‌مختلف✡ احتجاجیست قاطع،فکرش بکری‌است که‌دربستان‌شرایع‌پرورش‌یافته‌و عقل‌عقیله امورش، مصباح[۱۴۴] المجتهدیست[۱۴۵] که‌انوار غیبی براوتافته این‌مطلع ازاوست :

۱۳۸ـ و.ببالین. ۱۳۹ـو.قاضی‌صفی‌الدین. ۱۴۰ـو.ندارد . ۱۴۱ـآ.الحال.
۱۴۲ـو.کمال. ۱۴۳ـ و.ندارد. ۱۴۴ـو.مصالح . ۱۴۵ـو.الجهدیست.
* و.جمله‌هایه‌میان‌دوستاره‌را ندارد .

Marfat.com

ای سینه‌مکش آه و نگهدار نفس‌را آگه مکن ازسوزدل‌من همه‌کس‌را

۲۱۵ ـ **قاضی نورالله** : اونیز عم قاضی‌مذکور است وازجمله‌اعیان وقضات[۱۴۶] مشهور، صاحبقران‌مغفور، اورا برسم‌رسالت نزد **شیبك**[۱۴۷] **خان‌ازبك بخراسان** فرستاده‌بود اودراثنای راه این‌رباعی‌هزل‌آمیز[۱۴۸] انشادکرده بخدمت ایشان‌فرستاد:

رباعی:

شاها، بخراسان‌چومنی‌رامفرست . در معرکه یلان زنی را مفرست
جایی‌که بود معرکه هشیاران . تریاکی بنگی‌دنی را مفرست[۱۴۹]

تخلص او **انیسی**[۱۵۰] است ✡وفی‌الواقع‌که اسم‌بامسمی‌بودکه مثل‌اوانیسی‌درهیچ زمان‌نبود ✡ این‌مطلع‌نیزازاوست:

مطلع :

چنانم دل ز عشق دلبری شد بیقرار امشب
که از من ناله‌ها سرمیزند بی اختیار امشب

۲۱۶ـ **قاضی‌محمدغفاری**[۱۵۱] : پسرعم **قاضی‌عیسی** ماضی‌است، درخوش‌صحبتی وحر ّافی‌وجذب خاطر یگانه[۱۵۲] ودرنظم و نثر و هزلیات بی بدل زمانه[۱۵۳] وی مدتی قاضی **ری** بودو **تخلص**[۱۵۴] **وصالی** میکرد وباتمامی‌ارکان‌دولت‌مصاحب وازشدت قرب مشرب‌باایشان درغایت‌حصول‌مقاصد ومآرب، چنانکه‌ازاین‌چندبیت‌که **میرزاشاه‌حسین** در جواب **پنج‌فصل** اوگفته مستفاد میشود :

مثنوی :

ای وصالی ز تو جدایی نیست پیش مارسم بیوفایی نیست

۱۴۶ـ و . اعیان شهرمزبور! ۱۴۷ـ و. پیش اوزبك. ۱۴۸ـ و . انشا .
۱۴۹ـو. تریاکی‌پینکی‌زنی‌را! ۱۵۰ـو. امینی!؟ ۱۵۱ـ ب. قاضی‌فارغی! و .قاضی محمد. ۱۵۲ـو. ودرترتیب‌نثر. ۱۵۳ـو. درمدتی. ۱۵۴ـب . تخلصش.
* و . مطلب‌میان‌دوستاره‌راندارد .

Marfat.com

دیرگاهی است تا انیس منی — محرم وهمدم و جلیس منی
گنه توست دور میگردی — دور از ما صبور میگردی
همچنان باز محرم رازی — محرم راز و یار دمسازی
طی کن افسانه منی و تویی — ای یگانه دگر مگو ز دویی
از پی آنك یار فرخ پی — نشودخوار[155] نزد مردم ری
شفقت شد[156] بدو به‌رغم عدو — نقره‌خنگی‌وزین نقره‌براو[157]
حالیا بهر خرجی ایشان — شد مقرر دوازده تومان

این‌مطلع مشهور نیزازاوست :

مطلع :

چومن دیوانه‌ای هرگزقدم در دشت غم ننهاد
درآن وادی‌که من سر مینهم‌مجنون‌قدم‌ننهاد

درشهور سنه‌اثنی‌وثلاثین‌وتسعمایه سجل‌حیاتش بتوقیع فنا مختوم شد، گویندکه درهنگام جوانی ، جوانی‌صادق نام[158] اورا درحوض آبی‌انداخته و دستش رامجروح ساخت این قطعه را درآن باب‌گفته :

زعشق‌صادق‌اگردست‌من‌شکست‌چه‌باك — کسی‌که‌عاشق صادق بودچنین باشد
پی ثبوت مرا احتیاج بیّنه نیست — «گواه‌عاشق صادق درآستین باشد»

۲۱۷ـ **قاضی احمد** : ولد رشیدقاضی مذکوراست ودرحدّت ذهن وسلیقه[159] وانشاء بین‌الأقران مشهور ، چندگاه است‌که بامن میباشد این بیت ازاوست :

بیت :

پس ازعمری نشنید گردمی درپیشم آن بد خو
طپد[160] دل در برم ترسم‌که ناگه زود بر خیزد

۱۵۵ـو.خار.ب.خار. ۱۵۶ـو.براو. ۱۵۷ـو.بدو! ۱۵۸ - و.نامی. ۱۵۹ـو. انشا بشهوربین‌الاقران مشهور .ب . وسلیقه‌اش مشهور بین‌الاقران . ۱۶۰ـو.زبخت طالع برگشته‌من‌زود برخیزد .

Marfat.com

۲۱۸ـ**مولانامحمدشرفی**[۱۶۱]: ازاقارب**مولاناشرف‌الدین‌علی‌یزدی**است‌صاحب **ظفرنامه‌تیموری** است بوفورفضایل‌وکمالات صوری‌ومعنوی درنظم‌و نثرفرید، ودر[۱۶۲] رقت معانی وسلاست الفاظ وحید ، ابکارافکارش بلباس معنی‌های رنگین آراسته و عروس حجله خیالش[۱۶۳] بزروزیورقبول پیراسته در**یزد**[۱۶۴] جملةالملك**شاه‌نورالدین نعمت‌الله**است‌وراتق‌وفاتق‌مهمات[۱۶۵] آن‌حقایق پناه،این‌اشعارزاده‌ی‌طبع‌فکربکر آن افادت‌شعاراست :

مطلع:

خواستم بهر فراغت ز جهان مأوایی بهتر از گوشه میخانه ندیدم جایی
یارب‌آن منزلتم‌بخش‌که ازحسن[۱۶۶]قبول بر من بی هنر افتد نظر[۱۶۷] دانایی

☆☆☆

خوبان نظری‌بردل‌غمناك‌نکردند تاسینه‌ام‌ازتیغ جفا،چاك‌نکردند

☆☆☆

بهیچ یار مرا بخت آشنا نکند کەروزگاربجورم‌ازاوجدانکند

رباعی:

بی مهرمهی[۱۶۸]مباش زنهار ایدل جانرابره وفاکن ایثار ایدل
تا از تو بماندائر مهرو وفا روزی‌که نماند از تو آثار ایدل

۲۱۹ـ**خواجه‌قطب‌الدین‌خورشاه**[۱۶۹]: از آدمی زاده‌های **یزد** است وجوانی

۱۶۱ـ و.ملامحمدشرقی. آ.شرف . مسلم‌است‌که منسوب به شرف‌الدین‌علی‌است .
۱۶۲ـ و. دقت . ۱۶۳ـ آ. حیاتش. ۱۶۴ـ و. درنزدعمدةالملك.ب . وزیرجهت الملك!! ۱۶۵ـآ.و. ندارند. ۱۶۶ـب. کەازفیض‌ازل. ۱۶۷ـآ. نظری. ۱۶۸ـ و.مهروفا. ۱۶۹ـو. خسروشاه. قطب‌الدین‌راهم‌ندارد. *و.جمله‌میان‌دوستاره‌را ندارد .

Marfat.com

پاکیزه رای [۱۷۰] ومتقی، با وجود آنك‌علم‌حساب‌را نیکومیداند ازغایت سلامت نفس اصلادرمهمات دیوانی‌دخل نکرده وباندك‌زراعتی‌که دارد اوقات [۱۷۱] میگذراندوگاهی بشعر مشغولی مینماید **بیانی** تخلص‌میکند [۱۷۲] این‌رباعی ازاوست:

رباعی:

حیرانم و از حدشده حیرانی من — زاندازه برون بی‌سروسامانی‌من
هرچندبحال‌خویشتن [۱۷۳] می‌نگرم — جمع آمده اسباب پریشانی من

۲۲۰ـ **ملك‌ابواسحاق** [۱۷۴] : ازبزرگ‌زاده‌های‌شهر **کرمانست** وبوفورهنرواصل وگهر مقبول اهل‌زمانست،این‌شعرازاوست :

بیت :

خمید ازبارمحنت قامتم این سرکشی تا چند
خدا را ای سهی بالا زمانی مایل ماشو

۲۲۱ـ **میرمحمودگیلانی**: ازجمله امرای**خان‌احمد**والی **لاهیجان**است‌این رباعی ازاوست :

رباعی :

ای‌کاکل تودلم به‌بندافکنده — درگردن‌جان‌من‌کمندافکنده
کاکل‌نه‌که. ازبرای‌مرغ‌دل‌من — دامی بسر سرو بلندافکنده

۲۲۲ ـ**ایوب ابوالبرکه** :که به پدر منسوب‌است سرو رچپانیان‌و سرخیل [۱۷۵] بی‌حیایان وبی‌باکان [۱۷۶] بود وبی‌حیایی اوزیاده ازآنست‌که تعریف‌توان‌کرداماکلامش بغایت مقبول وشیرین وسخنان لطایف آمیزش بسی مضحك‌ورنگین است، در**هرات** کسب‌کمال‌کرده بود وبطریق‌سیاحت ازآنجا**بعراق**وازعراق به**شروان**افتاده ندیم‌مجلس

۱۷۰ـو.روزگار . ۱۷۱ـو.قناعت‌میکند. ۱۷۲ـو . نموده‌است !
۱۷۳ـو.خویش‌درمی‌نگرم . ۱۷۴ ـو.شرح‌حال‌ملك ابواسحق راندارد . ۱۷۵ـ و.
ندارد. ۱۷۶ ـو. ندارد .

Marfat.com

شیخ شاه[۱۷۷] . پادشاه آنجاشده بودگویند درآن ولا این‌فقرات را به‌شیخ‌شاه‌عرضه[۱۷۸] داشت «به‌تربیت‌کرده[۱۷۹] حضرت شاه درکله‌وجود واقفند نه ایشانرا ایغیری بکمال و نه‌قصراغی که‌کسی‌ازآن محظوظ تواندشد» کذا(!) بهرحال‌این‌دومطلع‌ازاوست :

مطلع:

آنکه رفتیم چو اندیشه‌رحم ازیادش　　شـرمی از سابقه بندگی ما بادش

☆☆☆

سروبلند مرتبه عالیجناب ما　　کم‌داردالتفات بحال‌خراب ما

۲۲۳ _ **ابوالبرکه‌پدر**[۱۸۰] : پدر **ایوب‌ابوالبرکه** . از اعیان شهر **کش**[۱۸۱] ماوراءالنهرست‌ودراطراف‌واکناف به‌فضیلت‌مشهورودرهنر نادره‌ی‌دهور، گویندچون‌این بیتش بنظرامیرعلیشیر رسیدکه :

بیت :

خشك‌شدکشت‌امیدماوشد قحط‌وفا　　زآتش‌دل‌تادرآب چشم بارانی‌نماند

بنابر سهوکاتب تا در آب را یا در آب خوانده . رقم‌تزییف و تزریق بر آن کشیده خبراین[۱۸۳] بگوش‌خواجه‌مذکورررسیده‌این قطعه رادرسلك نظم‌کشیده نزد[۱۸۴] میر فرستاد .

قطعه :

هرچه آید بنرد اهل صواب[۱۸۵]　　بگمان[۱۸۶] خطاش خط نکنند[۱۸۷]
نقطه‌ها[۱۸۸] گر فتند زیر و زبر　　عقل را پیرو نقط نکنند[۱۸۹]

۱۷۷ـ ب. شیخ‌شهاب.　۱۷۸ـو. جهت‌عرضه‌میردررشته‌نظم‌کشیده!!
۱۷۹ـو. درخدمت میرعرضه‌درکله وجودانداخته‌واقف نه‌ایشان را بقربتی بکمال ونه‌قصراقیتی که‌کسی‌محظوظ .　۱۸۰ـ و. شرح‌حال‌ابوالبرکه‌پدررا نداردوقسمتی ازشرح حال پدررا برای‌پسرنوشته‌است.　۱۸۱ـ ب. ندارد.　۱۸۲ـ ب.دهر .　۱۸۳ـ ب . ندارد.　۱۸۴ـ آ . او .　۱۸۵ـ ب. کمال.　۱۸۶ـ ب . بخطای .
۱۸۷ـب. نکند.　۱۸۸ـ آ. نقطها .　۱۸۹ـب . نکند .

Marfat.com

گر بخوانند نیك فکر کنند یا نخوانند تا غلط نکنند[190]

قاضی‌سلام‌الله کاشی[191] : مرد پرهیز کار ونیك نفس بود و بسیارکم آزار واقع[192] شده بود ودرشعر طبعش موافق ، درشهورسنه احدی✡وثلاثین وتسعمایه‌وفات یافت‌این مطلع‌ازاوست :

مطلع :

کشته‌گشتن‌زیر تیغ چون تودلداری خوشست
زنده بودن درجهان بهر چنین کاری‌خوشست

۲۲۴ـ**خواجه‌تاج‌الدین‌مختص**[193] : جوانی[194] است‌با‌نواع هنرآراسته‌در[195] خطوط و علم قافیه وعروض ومعماصاحب‌وقوف وتخلصش **نوایی** است درمحلی که‌متوجه هند[196] بود این‌قطعه را درسلك نظم کشیده :

قطعه :

سوی هندوستان‌روم‌کآنجا کار اهل هنر نکو رفته
که سخاوکرم زاهل جهان به زمین سیه فرورفته

۲۲۵ـ **مولاناشمس‌الدین‌محمد کاشی:** از جمله مدرسین **کاشان** است‌ودرماده عاشقی‌زن‌کرمانی وشرب‌مدام‌شهره‌ی‌زمان این مطلع درجواب **امیرشیخم سهیلی**[197] از اوست :

نیاساید دمی از گریه چشم اشکبار من
گهی بربخت من گرید گهی برحال زارمن[198]

۱۹۰ـب. نکند. ۱۹۱ـو. ندارد . ۱۹۲ـو. نیك نفس‌کم‌آزاروطبعش .
۱۹۳ـو. ندارد . ۱۹٤ـ و.شرح‌حال خواجه تاج الدین را برای مولانا شمس الدین نوشته‌وبالعکس. ۱۹۵ـو.واز اکثراستعدادات درتخصیص‌خطوط وعلم. ۱۹۶ـو.شد .
۱۹۷ـو.شیخ‌سهیلی. ۱۹۸ـو.بر روزگار. *و.سنه ۹۱۱

Marfat.com

۲۲۶ـ **خواجه‌لهراسب** : برادر**مولاناامیدی** است بعضی اوقات ریاست قصبه تهران تعلق باوداشت بسیارخوش صحبت بود، اشعارجدوهزل بسیار گفته‌ازجمله مناظره‌ی ترك[۱۹۹] وگیلك وچغندر نامه‌ای که مشهوراست واین مطلع که در[۲۰۰] جدگفته‌ازاوست:

من چه‌کردم‌که مرا از نظر انداخته‌ای برده‌ای دل ز من و با دگران ساخته‌ای

۲۲۷ـ **مولاناغیاث‌الدین‌احمدنیشابوری**[۲۰۱]:مردی[۲۰۲] بسیار شریف است و متقی وپرهیزکارمدتی بامرقضای **مشهدمقدسه وهرات** اشتغال داشت[۲۰۳] و در آن کار رعایت امانت ودیانت میکرد[۲۰۴] . درشعرید طولی[۲۰۵] داشت چنانکه بخودلازم کرده که هرشعری[۲۰۶] که باشدجواب گوید.اماتخلص مراکه‌عبارت از**سامی** است وبدونسبتی نداردغصب[۲۰۷] کرده واین‌ازاهل امانت بعید☆ وازروش دیانت بسیاربسیاردوراست☆.

بهمه‌حال این مطلع‌زاده‌ی طبع اوست :

مطلع:

ای در دلت از عاشقان بی‌موجبی آزارها
رنجند از هم دوستان اما نه این مقدارها

۲۲۸ـ **مولانامحمدقرشی**[۲۰۸] : از[۲۰۹] **بیارجند** است و مردی عاشق پیشه و دردمند، مدتهاملازمت سلسله **نوربخشیه** کرد و بقدر در رمل وقوقی داشت[۲۱۰] این مطلع ازاوست :

پیرم وسست و از این حال پریشانم سخت
که مبادا ز سر کوی تو بربندم رخت

۲۲۹ـ **قاضی‌شهاب‌مرندی**[۲۱۱] : از جمله خوش طبعان آنجاست این مطلع

۱۹۹ـو. هزل . ۲۰۰ـ و. دربدیهه . ۲۰۱ـ آ. غیاث‌الدین نیشابوری. و. غیاث‌الدین محمد . ۲۰۲ـ و. ندارد. ۲۰۳ـ و.مینمود . ۲۰۴ـ و. مشهوربود. ۲۰۵ـآ. طولا. ۲۰۶ـب. بخودقرارکرده . ۲۰۷ـ و. بخود وابسته. ۲۰۸ـو. محمدندارد. ۲۰۹ـو. ازدیارجمند . ۲۱۰ـ و .دارد ۲۱۱ـ و.مرندی راندارد . *و.جمله‌میان‌دوستاره راندارد .

Marfat.com

از اوست :

مطلع :

تورا عاشق فراوان شدمن ازغم ناتوان گشتم
توعاشق دوست گشتی من بکام دشمنان گشتم

۲۳۰ـ **خلیفه سدید گیلانی** : دراوایل حکومت **خان احمد** عروج کرد[۲۱۲] وازحکومت براو بغیر اسمی نمانده‌بود وحسّادرا براورشك آمده **کارکیا** را بردفع‌او تحریص‌کردند[۲۱۳] واورا ازپای درآوردند☆تخلصش‌الهی بود این مطلع ازاوست: ☆

مطلع :

می‌کند اغیار رحم ویار زارم میکشد
یاری اغیار و اغیاری یارم می‌کشد

۲۳۱ـ**قاضی یحیی**: ازطبقه[۲۱۴] **نوربخشیه لاهیجیه** است طبعی بغایت بلند وسلیقه‌مرغوب[۲۱۵] ودل‌پسند دارد این اشعار ازاوست :

این است به‌بین آفت دین[۲۱۶] ودلم اینست
مقصود و مراد دل بیحاصلم اینست
ای همنفسان میدهم امرزز نشانی
فردا که شوم کشته نهان قاتلم اینست

این دو مطلع نیز ازا وست :

مطلعیات :

آخر سر خود در رهت ای ماه نهادیم اول قدم‌است اینکه در این راه نهادیم

☆☆☆

بیك کرشمه پری پیکری ربود مرا چه‌صورت‌عجب‌است‌اینکه‌رخ‌نمودمرا[۲۱۷]

۲۱۲ـو. تمام‌کرده. ۲۱۳ـ و. نمودند . ۲۱۴ـو.طبقه‌مشایخ . ۲۱۵ـو. ندارد.
۲۱۶ـ و. جان . ۲۱۷ـ و. این‌بیت راندارد. *و . جمله‌میان‌دوستاره راندارد .

Marfat.com

۲۳۲ـ **مولانانورالله** : ازآدمی‌زاده‌های شهر[۲۱۸] **هرات** است و درکمال وفور فضایل وکثرت صفات،طبعش[۲۱۹] مایل، ودراصناف حیثیات مثل‌شعر ومعما روان ونادر دوران مدتی اشراف[۲۲۰] سرکارمن‌متعلق بدوبود واین‌زمان[۲۲۱] نیز بامن میباشد . این مطلع ازاوست :

مطلع :

از جفاخون‌شددل‌ویاروفاداری ندید[۲۲۲] سوخت‌ازداغ غم‌هجران وغمخواری‌ندید

۲۳۳ـ**مولانامحمدپسرمولاناسلطانمحمداسترآبادی**:جوانی بوده‌است‌درکمال فهم واستعداد وخطوط رانیك‌مینوشت وبقدرطالب علمی داشت . تخلص **مشربی** بود درعنفوان جوانی وفات‌یافت.این‌مطلع‌وبیت‌ازاوست :

مطلع :

بمردم اختلاط گرم دارد آفتاب من
ندارد رحم‌برسوز[۲۲۳] دل وچشم پرآب‌من

☆☆☆

مراآمدنصیب‌ازعشق خوبان داغ نومیدی
نصیب‌کس‌مبادا[۲۲۴] یارب‌این‌داغی که‌من‌دارم

۲۳۴ـ**محمدحسین** :اوهم‌پسر**مولانا سلطانمحمد**[۲۲۵] است‌این‌مطلع‌ازاوست:

مرا بباده بشویید چون هلاك شوم بدین مگر زگناهان خویش پاك شوم

۲۳۵ـ **خلیفه علی میرك**[۲۲۶] :پسر**خلیفه‌محمدحیات**است ودرجهات صنایع

۲۱۸ـ و. ندارد . ۲۱۹ـ و. عدیم‌النظیر ودراقسام استعدادات‌چسبان .
۲۲۰ـ و.سرکارهامتعلق‌بدوبود.!! ۲۲۱ـو. ندارد. ۲۲۲ـو. نیافت.!! ۲۲۳ـو. حال‌خراب . ۲۲۴ـ و .درجهان داغی‌که . ۲۲۵ـو.اوهم پسرمولاناست ؟ !
۲۲۶ـو.علی‌ندارد .

Marfat.com

غریبه[۲۲۷] صاحب اختراع ازجمله درشعربافی درزیرفلك اطلس نظیر ندارد. وتا نقش پردازفلك نیلوفری و استاد کارخانه معصفری‌تاروپود لیل‌ونهار در کارگاه روزگار[۲۲۸] درهم‌کشیده مثل‌وی ندیده[۲۲۹] ونشنیده ، طبعش درشعرمرغوب[۲۳۰] وموزون[۲۳۱] وخوبست این‌مطلع ازاوست :

بلبل بچمن‌گرید ومن بر سر کویش اوعاشق‌گل گشته و من عاشق رویش

۲۳۶ـ**مولانافضلی**[۲۳۲] : مولدش**قزوین**است وازملازاده‌های آنجاست‌خطش خوب وحسن اختلاطش، مرغوب‌این‌مطلع ازاوست :

مطلع :

دل دربرم طپید مگر یار میرسد یا نامه‌ای ز جانب دلدار میرسد

۲۳۷ـ **خواجوی سمنانی**[۲۳۳] : از ملك زادگان است،امیدکه در سخن‌بمرتبه خواجوی[۲۳۴] کرمانی رسد چه ازبشره‌ی او[۲۳۵] پیداست که ملکی است درصورت‌بشر یا شاخ‌گلی‌است[۲۳۶] بارش‌پرثمر[۲۳۷] آثاررشدوقابلیت‌ازناصیه[۲۳۸] او **کالشمس نصف‌النهار** ظاهروهویداست ودرمصحف جمالش[۲۳۹] آیه‌وافی هدایت ، **ماهذا بشرالی ملك کریم** دردیده‌ی‌اولوالأبصار[۲۴۰] جلوه‌گروپیداباوجودآنکه‌سن‌اوازپانزده[۲۴۱] نگذشته[۲۴۲] گویااز پیرروزگار[۲۴۳] نصیحت مضمون‌این‌شعرآبداربگوش هوش اورسیده‌که :

صورت خوب توداری‌طلب معنی‌کن تا تو را پادشه صورت ومعنی گویند

و اونیزقبول‌این‌معنی[۲۴۴] کرده همگی اوقات‌بکسب‌علوم‌میگذراند[۲۴۵] این‌مطلع

۲۲۷ـ و.درجهان‌حرفیه صاحب‌وقوف‌است ۲۲۸ـو. ندارد. ۲۲۹ـ و . ندارد .
۲۳۰ـ۲۳۱ـ و. ندارد . ۲۳۲ـب. مولانافیضی . ۲۳۳ـ و. خواجه سمنانی.
۲۳۴ـو. بمرتبه‌خواجوی‌میرسد. ۲۳۵ـو. ندارد. ۲۳۶ـو. نازش پرثمررشد!! نازش ثمررشد. ۲۳۷ـ و . ندارد . ۲۳۸ـو. ندارد. ۲۳۹ـ و. جمال وافی‌هدایتش .
۲۴۰ـ و. ندارد. ۲۴۱ـ آ. یازده! ۲۴۲ـو. بود. ۲۴۳ـب. پروردگار .
۲۴۴ـو. نمود . ۲۴۵ـو. میگذرانید.

Marfat.com

از اوست :

خال مشکینت که بررخساره‌ی مهوش فتاد
جـان من ماند سپندی را که بر آتش فتاد

۲۳۸ـ **شیخ جمال‌الدین:**[۲۴۶] ازولایت **خلخال** عراق‌است وتخلص او**یقینی** است این دومطلع[۲۴۷] ازاوست:

مطلعات:

سرکویش که بربادم دهد هر لحظه آه آنجا
فغان کاز آه نتوان داشتن خودرا نگاه آنجا

☆☆☆

باخودم هر لحظه‌یاداو بگفتار آورد آری آری عاشقی دیوانگی‌بارآورد[۲۴۸]

۲۳۹ـ **مولاناشیخ احمد**[۲۴۹]: اصلش ازولایت**خلخال** است اما اجدادش از آنجا**بقزوین** آمده‌اند اودر**قزوین** متولدشده مدتها در**شیراز**در خدمت علامه مغفور **میرغیاث‌الدین‌منصور**[۲۵۰] **دشتکی** استفاده‌کرده فضایلش بسیاراست ودروادی نظم[۲۵۱] اشعارآبدار دارد ازجمله این‌مطلع ازاوست :

مطلع :

کشم برصفحه دل صورت جانانه‌خود را بدین صورت‌دهم تسکین‌دل‌دیوانه‌خودرا

۲۴۰ـ **ملك‌زاده خوافی**[۲۵۲]: ازملك‌زاده‌های آنجاست‌واوجوانی بغایت‌مشهور

۲۴۶ـ و.ملاشیخ‌محمد.و.شرح‌حال شیخ‌جمال‌الدین‌یقینی‌را برای این‌شخص مجهول الهویه‌آورده. وشرح‌حال‌مولانا شیخ‌احمد راهم برای‌شیخ‌جمال‌الدین ثبت کرده‌است !!

۲۴۷ـو. ندارد. ۲۴۸ـ و.این‌بیت‌را ندارد. ۲۴۹ـ و.این‌عنوان راندارد. وشرح‌حال شیخ جمال‌الدین‌رابدون‌عنوان بدنبال شرح‌حال‌ملاشیخ‌محمد ؟! نوشته‌است .

۲۵۰ـو. ندارد. ۲۵۱ـو.صاحب ۲۵۲ـو.ملك‌خانی !

Marfat.com

وبی‌باك وظالم وسفاك‌بودوکمان پرزور میکشیدوتیر راخوب‌میانداخت دراواخرعملش برگشته [۲۵۳] آثارخلافی ازاوبظهورسید ناچارکمال‌خوف بخودراه داده **بقلعه استایی خواف** [۲۵۴] متحصن شد بنابراین امرای عالیمقدار بگرفتن آن حصار مأمور [۲۵۵] گشتند وباندك وقتی‌قلعه آنچنان‌که‌باقله‌گردون لاف‌مساوات‌زدی وبابرج [۲۵۶] **والسماءذات‌البروج** دعوی محاذات‌کردی .

زسنگ انداز اوسنگی‌که جستی پس‌ازقرنی سرگردون شکستی

(ازمحمدعصار) [۲۵۷]

بقید تسخیر اولیای دولت در آمده اورا مقید ساخته به**تبریز** بخدمت حضرت صاحبقرانی آوردند [۲۵۸] حسب‌الفرمان‌قضاجریان‌بیك‌پای‌ازمناره‌ی**نصیریه** آویختند

اگر بدکنش‌مردبد روزگار بگردون‌گردان‌رسدزهره‌وار

زمانه‌زگردون بزیر آردش بفعل بد خویش بسپاردش

(فردوسی) [۲۵۹]

مصرع :

آری «زمانه‌خصم‌تورابرکشد،ولی‌ازدار»

چون طبعش‌صافی‌وذهنش وافی بود بعضی‌اوقات شعر میگفت این مطلع از آن جمله است :

تب‌خاله‌نیست برلب آن‌نازنین نگار ز آمدشد نفس شده لب‌های اوفگار

۲۴۱ـ**قاضی‌سنجانی** : وی‌ازاولاد **شاه‌سنجان** است‌ودرعجم قرینه [۲۶۰] سحبان، دراشتغال [۲۶۱] ذهن ودقت فهم‌مشهورومعروف وبحدّت ذکاء و صفای خاطر موصوفست

۲۵۳ـو. برگردیده. ۲۵۴ـ و. خاف. ۲۵۵ـ ب . مأمون .

۲۵۶ـ و . باوج‌سموات ذات‌البروج. ۲۵۷ ـو. ندارد . ۲۵۸ـو. ندارد .

۲۵۹ـ و . ندارد . ۲۶۰ـ آ . درعجم درقریه‌سنجبان؟! .

۲۶۱ـ و . انتقال .

Marfat.com

منتصر الابصار[۲۶۲] که بتتبع مخزن‌الأسرار سروده[۲۶۳] است بنام **امیرعلیشیر** درسلك نظم کشید ، این دو بیت درنعت ازآن کتابست :

مثنوی:

ریخت بپاخارش اگر بولهب[۲۶۴] پای گل وخار نباشد عجب

تافت بر او پر تو صبح قدم طرفه‌صباحی که‌زداز نور،دم

درمثنوی دیگر که **وقایع‌بدایع** نام دارد[۲۶۵] تاریخ صاحب‌قران مغفوررا بنظم آورده این سه[۲۶۶] بیت‌درتعریف قلعه ازآنست:

مثنوی :

یلان نعره‌زن برسر آن‌حصار کازآن تافلك‌بودیك‌نعره وار

سپهر منقش پلنگی دراو چوالبرزهرپاره سنگی دراو

مثل گرکسی را در اوره بدی اجل را ازاودست کوته بدی

اتفاقاً حضرت‌قاضی‌رادرسن نودسالگی متقاضی‌عشق گریبان گرفته‌بسر کوی‌ملامت‌و رسوایی کشید وازخمخانه شوق وموّدت ساغرناب مهرومحبت چشید ومضمون‌این بیت رابادا رساند :

بیت:

قاضی بهمه‌عمر نمازی که‌تو کردی محراب‌نه،ابروی‌بتان‌بود قضاکن

ازقضاروزی جوان[۲۶۷] بدورسید وازروی مطایبه پرسیدکه هیچ[۲۶۸] میدانی که این مطلع‌شعرکیست ؟

ای پیر گشته ، بهر جوانان‌زره مرو ریش سفید، در پی زلف سیه مرو

۲۶۲ــ و. ب.منظرالابصار ۲۶۳ــ و. ندارد ۲۶۴ــو. گر. ۲۶۵ــو. ندارد. ۲۶۶ــو.چند . ۲۶۷ــو.جوانی . دراینجامنظورجوان‌موردنظرقاضی‌است وهمان‌جوان صحیح‌است. ۲۶۸ــو. ندارد .

Marfat.com

قاضی درجواب [۲۶۹] اودربدیهه گفت این‌شعر [۲۷۰] همان‌کس‌است‌که‌این مطلع [۲۷۱] گفته‌است :

مطلع:

پیرانه‌سرکشیدم‌سردررهسگانت موی‌سفیدکردم جاروب‌آستانت [۲۷۲]

✡القصه‌قاضی‌پیر ملعبه آن جوان شده مضمون این شعر مصداق‌حال‌اوشد:✡

بیت :

قاضی آخرزان جوان بازیچه‌ی طفلان شدی
خودبگو پیرانه سر این عشق ورزیدن‌چه‌بود؟

درشهور سنه احدی واربعین وتسعمایه‌مسجله [۲۷۳] حیاتش به‌سجل ممات‌موشح گشت واین مطلع شاهد حال گذاشت :

مطلع:

چو لاله‌بادل پرداغ‌وحسرت‌زین‌چمن [۲۷۴] رفتم
تو ای شاخ‌گل‌رعنا بمان باقی‌که‌من رفتم

۲۴۲ ـ **مولاناشاه محمود** : اصلش از **نیشابور** است ، در خط نستعلیق قطعات [۲۷۵] سحرآیاتش سوادبخش‌دیده‌ی‌حورا، اگرچه در این‌فن ✡ شاگرد**سلطانعلی مشهدی** است تحقیقاً ✡ شاگرد **مولاناعبدی‌نیشابوریست** اما از او درخوشنویسی وخوش طبعی [۲۷۶] پیش است و با وجود چندین هنربس فقیرنهاد ودرویش‌است . این غزل ازاوست : ✡ درشعر **مخلص** تخلص‌میکرد✡

۲۶۹ـو. ندارد. ۲۷۰ـو. ندارد. ۲۷۱ـو. ندارد . ۲۷۲ ـو.این‌بیت‌راندارد .
۲۷۳ـآ.مجله‌ـو.سجله. ۲۷۴ ـآ.جهان . ۲۷۵ـ و. قطعاتش سوادبخش دیده‌ی حور . ۲۷۶ـ و. ندارد.
* و . جمله‌میان دوستاره راندارد .
* و. مطالب‌میان‌دوستاره‌را ندارد.

Marfat.com

غزل :

چشم ازناز دمی باز نکردی هرگز — نظری سوی من از نازنکردی هرگز
سنك بیداد زدی بر سراغیار ومرا — بچنین لطف سر افراز نکردی هرگز
چون‌کنم‌باتوعیان‌رازدل‌خویش‌که‌تو — بخودم همدم وهم رازنکردی هرگز
چون[۲۷۷] برم‌ره‌من‌دل‌تنك بسّردهنت — لب چوبامن بسخن باز نکردی هرگز
تاشد از خیل سرکوی سگانت **مخلص**
یك رهش سوی‌خودآواز نکردی هرگز

۲۴۳_**مولاناعبدی** : خال**مولانا شاه‌محمود** است و در خط شاگرد **مولانا سلطانعلی‌مشهدی** باوجودکبرسن‌خطراخوب‌مینوشت.**مصرع:**[۲۷۸] سفیدشد چودرخت شکوفه‌دارسرش . نهال‌آرزوی سروقامتان درچمن جان می‌کشت[۲۷۹] مدتها درخدمت حضرت صاحبقران مشرف بوده در این‌دوسال بعالم جاودانی شتافته‌این شعر ازاوست :

ما را سریر سلطنت آن خاك دربس است
وز برق آه برسر ما تاج زر بس است
ای دل‌کشیده دار چو **عبدی** عنان صبر
گرمهر مهوشان هوس‌است‌این قدربس‌است

۲۴۴_ **مولاناانیسی**:اصلش از**خوارزم** استودرخدمت **سلطان‌یعقوب**میبود. و اوخط نستعلیق چنان مینوشت‌که مردم او را قرینه **مولاناسلطانعلی‌مشهدی** می‌دانستندوفی‌الواقع که‌درآن‌روش‌خطرابسرخد[۲۸۰] سحررسانید .وگاهی‌ازاوشعری[۲۸۱] سر میزد این‌مطلع‌ازاوست :

مطلع :

مژه مانع نشود اشك من محزون را — نتوان بست بخاشاك ره‌جیحون‌را

۲۷۷_ آ . برم‌من‌ره . ۲۷۸_ و . ندارد. ۲۷۹_ و. میکاشت .
۲۸۰_و. بسرحدرسانیده . ۲۸۱_ و . نظمی .

Marfat.com

۲۴۵ـ **مولانا عبدالکریم پادشاه** : برادر **مولانا انیسی** است . وجه تسمیه او آنکه دماغش پریشانی. پیداکرده و خود را پادشاه نام‌کرد و بمردم حکم‌های غریب میکرد . امافقیروکم‌آزاربودنستعلیق‌رادرروش‌برادرخوب[۲۸۲] مینوشت ورقم میکرد[۲۸۳] **«کتبه‌خدا»** ✡ وگاهی نوشتی‌که **«کتبه زرافه»** ✡ و رقم‌مقرّری‌که مینوشت **«کتبه شاه»** بود وباوجود این شعر نیزمیگفت . این دومطلع ازاوست :

تو را در دیده جاکردم‌که از مردم نهان باشی
نه[۲۸۴] دانستم‌که آنجا هم میان مردمان باشی

✡✡✡

نمیگویی حکایت با من وآنگه که میگویی
زبس‌حسرت[۲۸۵] ندانم‌باکه‌میگویی،چه‌میگویی

۲۴۶ ـ **خواجه حافظ باباجان**[۲۸۶] : از **تربت** خراسان است وخط نستعلیق را خوب[۲۸۷] مینوشت‌ودرنقاّری وزرفشانی دراستخوان استاد[۲۸۸] بود . درسازها عود و شترغورا بنوعی می نواخت‌که باعتقاد من‌کسی به ازاوننواخته ، بسیارخلیق ودرویش نهادبود ، ودرعمل[۲۸۹] عروض و معما طبعش خوب[۲۹۰] و ذوقش مرغوب بود . این دو مطلع از اوست :

مطلع :

بجان ازستم های دوران رسیدم[۲۹۱] رسیدم بجان تا بجانان رسیدم

۲۸۲ـ و. ندارد . ۲۸۳ـ و. درآخرقطعها! مینوشت. ۲۸٤ـ و.آ . چه .
۲۸۵ـ و.حیرت. ۲۸۶ـ و. خواجه‌ندارد.این‌همان‌حافظ‌تربتی است که برخی باشتباه حافظ شربتی‌خوانده‌و ثبت‌کرده‌اند . ۲۸۷ـ آ. می‌نویسد . ۲۸۸ـ آ. استاداست .
۲۸۹ـو. ندارد . ۲۹۰ـ و.ندارد . ۲۹۱ـ و. مجال‌ازستم‌های‌دوران ندیدم !!
* و.جمله‌میان‌دوستاره‌راندارد .

Marfat.com

✡ ✡ ✡

در رخت آنها که حیران نیستند نقش دیوارند ، انسان نیستند

✡ درشهورسنه اربع واربعین وتسعمایه در **تبریز** فوت شد✡

۲۴۷ـ **مولانامللك** [۲۹۲] : اصلش از **قزوین** است وبعضی گویند از **تبریز** ، اکثر خطوط خصوصاً نستعلیق را بسیارخوب مینوشت ودرموسیقی وشعر نیزوقوف تمام دارد درمعما نیز بدنیست . این مطلع ازاوست :

مطلع :

تابکی یاررقیب ازبهرآزارم شوی کی بودگر بهرآزارم [۲۹۳] دمی یارم شوی

۲۴۸ـ **مولانا ابراهیم** : از **استرآباد** است وخصوصاً نستعلیق را خوب مینویسد بنابراین مدتی منشی سرکارآستانه رضیه رضویه علی ساکنهم السلام والتحیه بوداین مطلع ازاوست :

مطلع:

منم جا داده درصحرای دل مشکین غزالی را
بر آورده بخوناب جگر نازك نهالی را

۲۴۹ـ **مولانااسمعیل**: پسر **مولاناابراهیم** مذکوراست این مطلع ازاوست .

خط نستعلیق بد نمینویسد :

[۲۹۴] دو دمسازیم ما ونی [۲۹۵] بکنج دردوغم باهم
که مینالیم از درد جدایی دمبدم با هم

۲۹۲ـ و. مولانامللك راندارد.ب. هم‌ندارد .و.بجای مولانامللك . مولاناابراهیم نوشته درحالیکه شرح حال مولاناابراهیم بعدازمولانا ملك‌است . ۲۹۳ـ آ.آزارش.
۲۹۴ـ و.بیت سلطانمحمدراثبت کرده . ۲۹۵ـ و. می . ب . شب
* و . جمله‌میان‌دوستاره راندارد .

Marfat.com

۲۵۰ـ **مولانا سلطانمحمد** : [۲۹۶] او نیز پسر **مولانا ابراهیم** است این مطلع را از خود میداند :

مطلع:

آمد بهار و هرطرفی صوت بلبل است ساقی بیار می که عجب موسم گل است

۲۵۱ ـ **مولانا صدر خیابانی** [۲۹۷] : از **خیابان** شهر **تبریز** است . خط [۲۹۸] نستعلیق را بدنمی نوشت و درشعر [۲۹۹] تخلص او **نجاتی** است . این مطلع از اوست :

مطلع:

دست عشق آمد ز کوی عقل بیرونم کشید
موکشان در دشت غم پهلوی مجنونم کشید

۲۵۳ـ **مولانا حافظ مجلسی** [۳۰۰] : ازشهر **تبریز** است وقرآن را حفظ کرده و **قانون وشترغو** را بدنمی نوازد ودر نقاری وخوش نویسی دستی دارد وسوای اینها بیست حیثیت می شمارد که دارم این مطلع از اوست :

مطلع :

قدت نهال طوبی و طوبی روان خوش است
حسنت در آن [۳۰۱] خوبی و خوبی در آن خوش است

۲۵۴ـ **دوستمحمد کوشوانی** [۳۰۲] : **کوشوان** دهی است در حوالی **هرات** و **مولانای** [۳۰۳] مذکور جوانی آدمی سیرت و خوش طبع وخوش صحبت ✡ وشوخ طبیعت است ✡ خط نستعلیق را خوب مینویسد ودرشعر وعروض و معما مهارتی دارد وگاهی

۲۹۶ـ و. شرح حال مولانا صدر خیابانی را برای ملااسمعیل نوشته است وشرح حال مولانا سلطان محمد را ندارد !! ۲۹۷ـ و. خیابان!! ۲۹۸ـ و. ندارد . ۲۹۹ـ و. ندارد. ۳۰۰ـ . ب . ندارد. ۳۰۱ـ و. ورای خوبی . ۳۰۲ـ و. کوشوان . ۳۰۳ـ و. ندارد . * و. جمله میان دوستاره را ندارد.

Marfat.com

بامر صحافی نیز می‌پردازد تخلصش **کاهی**[۳۰۴] است این اشعار ازاوست :

تا چند بحسرت در و دیوار تو بینم
از خانه برون آی که دیدار تو بینم
بخرام که از هر طرفی سرو قدان را
حیران شده‌ی قامت و رفتار تو بینم[۳۰۵]

۲۵۵ـ **مولانازین‌العابدین مشهور به تکلتوخان قصه‌خوان** : [۳۰۶]قصه بلاغت آثارش زنك زدای هرغصه وغم وحرکات دلپذیرش مزیل محنت والم ، اصلش از **شیراز** است ودر اوایل[۳۰۷] حال سفر بسیار کرده اوقات بمعرکه‌گیری صرف میکرد[۳۰۸] آخر بخدمت نواب صاحبقرانی[۳۰۹] مشرف شدو چندان رعایت از آنحضرت یافت که هیچ کس را ازآن طایفه در هیچ زمانی مثل آن نیافته وظرایف و لطایف نیز که میان او و آنحضرت بود . مشهورعالم است[۳۱۰] چون ایراد آن موجب بی ادبی بود گستاخی نکرد. این مطلع ازاوست :

مطلع:

زهم بگشا لب و بنما بخوبان نکته دانی را
که نگشاید کسی چون تو معمای نهانی را[۳۱۱]

۲۵۶ـ **مولانا کمال‌الدین حسین قصه خوان**[۳۱۲] : خود میگفت که از اولاد **کمال‌الدین غیاث فارسی**ام اما متولد او در **اصفهان** واقع شده ، بسیار شیرین سخن وگرم گفتار بود مدت دوازده‌سال بامن بود بعد ازآن هشت سال دیگر در خدمت حضرت

۳۰۴ـ و. گامی .صحیح کاهی است. ۳۰۵ـو. این بیت را ندارد . ۳۰۶ـ و . ندارد. ۳۰۷ـ و. ندارد. ۳۰۸ـ و . مینمود . ۳۰۹ـ و. مغفور. ۳۱۰ـ و . ندارد. ۳۱۱ـ و. بجای این بیت . مطلع . قطب‌الدین احمدرا آورده درحالیکه شرح حال اورا نیاورده‌است وپیداست که این قسمت از نسخه وحیدساقط بوده‌است . ۳۱۲ـ و. شرح حال مولانا کمال الدین‌را ندارد .

Marfat.com

صاحقبرانی بسرمی برد ودراواخر ازمداومت افیون تفاوت فاحش درصورت وسیرت او پیدا شده بودگویی مسخ‌شده بود یادرمذهب تناسخ روح او را درقالب دگر در آورده بودندتا درشهورسنه اثنین واربعین وتسعمایه فوت شد ودراوایل‌گاهی‌کلام نظمی ازاو سرمیزد این‌چند بیت ازآنجمله است :

ای خوش آنساعت‌که درکوی تو منزل داشتم
صد مراد از دیدن روی تو حاصل داشتم
داشتم دردل ز عشقت‌آتشی پنهان چو شمع
بر زبان آوردم آخر آنچه در دل داشتم

☆☆☆

صرف راه تو چه سازم‌که به ازجان باشد
جان همان به‌که‌نثار ره جانان باشد
گفتمش درغم عشق تو پریشانم ، گفت:
هر که عاشق بود البته پریشان باشد

۲۵۷ـ **قطب‌الدین‌احمد** : [۳۱۳] **برادر مولانا کمال الدین قصه‌خوان** است وحالیاقصه خوان ومصاحب نواب صاحبقرانی است. این مطلع ازاوست:

مطلع:

دل ،فکارازغم دلدار خوش است سینه، ریش‌ازستم یارخوش است

۲۵۸ـ**استاد دوستمحمد عودی** : [۳۱۴] ازسازنده‌های [۳۱۵] مقرّ [۱۶] رشاهزاده های [۲] **شهرهرات** بودبعضی اوقات‌درخدمت‌پادشاه‌گیلان‌بودبعضی از اوقات در خدمت حضرت صاحبقرانی بسرمی‌بردآخربطرف [۳۱۷] **هرات**رفته درشهور سنه تسع و اربعین وتسعمایه

۳۱۳ـ و.شرح‌حال‌قطب‌الدین‌احمدرا ندارد. ۳۱۴ـ و. ندارد. ۳۱۵ـو. سازندهای
۳۱۶ـ و.مقرراست. ۳۱۷ـو. بطواف‌رفته!!

Marfat.com

درآنجا فوت شد این رباعی ازاوست:

رباعی:

تا چند ز تو بر دلم آزار رسد — جور و ستم‌وطعنه‌ز[۳۱۸] اغیار رسد
باری به‌همین‌خوشم‌اگرازسرلطف — گاهی نظرت بر من بیمار رسد

۲۵۹ـ **محب‌علی نایی:** از[۳۱۹] مردم شهر**هرات**است نی رابسیارخوب مینوازد وخط نستعلیق رانیك[۳۲۰] مینویسد اما بسیاربی‌پروا ولوند مشرب و ظریف است،مدتی بامن‌می‌بودبعدازآن[۳۲۱] بواسطه‌بعضی مردم‌که‌مردمی‌درایشان نیست‌حضرت‌صاحبقرانی‌او رابه **سیدمنصورکمانه.** [۳۲۲] مشهوربه **سیدبیك**سپردندحالیاباومی‌باشد وباسیدمذکور ظرافت‌ها میکند. چنانکه روزی **سیدبیك** در خیمه نشسته بوده وشعرعربی میخوانده وترجمه‌آنرا میگفته ناگاه استرایشان‌که دربیرون[۳۲۳] خیمه بسته بوده بادی جداکرده آنچنانکه[۳۲۴] آوازآن باندرون‌خیمه‌رسیده **محب‌علی** مذکور[۳۲۵] به **سیدبیك** گفته، خداوندگارا. استرشما نیزشعرمیگوید. سید بیك رابدآمده‌گفته‌که اگردیگرمثل این سخنان بگویی تورا ادب[۳۲۶] خواهم‌کرد . در[۳۲۷] جواب گفته که شما مرا بـاید[۳۲۸] که جایزه‌شفقت‌فرمایید[۳۲۹] که‌لطیفه‌گفته‌ام[۳۳۰] **سیدبیك** زمانی‌تأملی‌کرده بعد ازآن تصدیق اونموده وازروی خنده‌گفته راست میگویی این مطلع[۳۳۱] وبیت ازاوست:

مطلع :

نیست غیر از بلا سرایت عشق — ز اول عشق تا نهایت عشق
آه. مجنون عشق پیشه‌کجاست — تا برم پیش او شکایت عشق

۲۶۰ـ **مولانا آشفته‌قصه‌خوان:** ازاستر**آباد**استودرشاعری‌وقصه‌خوانی‌سخنش

۳۱۸ـو.طعنه‌اغیار. ۳۱۹ـ و.ازهرات‌است. ۳۲۰ـو. بدنمی‌نویسد .
۳۲۱ـو.ازواسطه! ۳۲۲ـو. ندارد. ۳۲۳ و . ندارد . ۳۲۴ـ و .چنانچه .
۳۲۵ـو.محب علی گفت خداوند. ۳۲۶ـو.سیاست. ۳۲۷ـو. ندارد. ۳۲۸ـ و .
شمامی‌باید. ۳۲۹ـ و.جایزه‌دهید. ۳۳۰ـ و. ندارد. ۳۳۱ـ و. ندارد.

Marfat.com

خالی‌ازاثری نبود[۳۳۲] این مطلع ازاوست :

مطلع :

بدور ماه خطش تا خط بنفشه دمید　　قدم‌زرشك‌خطش‌چون قدبنفشه‌خمید

۲۶۱ـ **مولانا قاسم علی قصه خوان**[۳۳۳] :ازمشهد است بسیارخوش طبع بود وقصه رابچاشنی وحرارت میخواند. این مطلع ازاوست:

چوتویی نبوده هرگز بوفا و مهربانی　　بتو هیچکس نماندتوبهیچ‌کس نمانی

۲۶۲ـ **حافظ خوگره**[۳۳۴]: **تبریزیست** ونقش‌ها وصوت‌هاراطوری‌می‌بندد ودر هجوعمل‌ها دارد وازجمله برای مولانا[۳۳۵] **زینی** که بغایت سیاه‌وجسیم[۳۳۶] بود عملی بسته تاریخ وفات‌او **خرس سیاه** پیداکرده✡ و روی برویش بسیار میخواند ✡ وبسیار میخوردو باوجودآوازگرفته خوانندگی[۳۳۷] هم میکند واعتقاد تمام بشعر خود دارد ✡ خاطربه زیب و زینت خود می‌گمارد و خودآرای است ✡ تخلصش **فراقی** است این مطلع‌ازاوست:

دمبدم میگردم ازشوق لب لعل تومست　　لعل‌جان‌بخش توراخاصیت[۳۳۸] بسیارهست

۲۶۳ـ**مولانا خروس**[۳۳۹]: اصلش ازمشهد مقدس است ودر **کاشان** متولد شده ازطفولیت پیش من بود این مطلع ازوست :

مطلع:

بسوزم ازغم شمع شب افروزی‌که من دارم

نداردهیچ‌عاشق‌این چنین سوزی‌که من‌دارم

۲۳۲ـو. نیست . ۳۳۳ـو.قاسم قصه‌خوان. ۳۳۴ـ و.حافظ‌چرکین. ۳۳۵ـ و.ذنبی!!
۳۳۶ـ و. سیاه جسم‌بوده. ۳۳۷ـ و.درخوانندگی هم‌میل میکند. ۳۳۸ـو. کیفیت .
۳۳۹ـ و.شرح‌حال مولانا خروس راندارد.
* و.جمله‌های‌میان‌دوستاره راندارد.

Marfat.com

۲۶۴ـ **مولانا مجنون چپ‌نویس** : [۳۴۰]ازخوش‌نویسان‌وخوش طبعان[۳۴۱] **عراق** است ودرخط چپ ازبی‌بدلان عالم بودوخط دیگری‌اختراع‌کرده‌بودوآنراخط **توأمان** نامیده وصورت‌آن‌خط‌چنان بود که‌دو[۳۴۲] صورت بقلم می‌نوشت که‌این دوبیت درآنجا خوانا بود.

قطعه:

توأمان مخترع مجنون شد — کازقلم چهره‌گشایی‌ها کرد
تا شدم مخترع‌صورت کش — خطکم صورتکی پیدا کرد

رساله‌نظمی **باسم‌من‌دربحرلیلی‌ومجنون**[۳۴۳] درسلك نظم‌آورده ودرتعریف[۳۴۴] قواعد خط وچگونگی قلم وسیاهی ورنگ‌کردن‌کاغذ و**مایتعلق بها**[۳۴۵] جهت رنگ کردن‌کاغذازآن‌مثنوی‌بخاطربود این بیت نوشت:

رنگی‌که صفای خط درآنست — از آب حنا وزعفران است

این مطلع هم ازاوست :

مطلع :

بیوفا بودی‌دراول من تورانشناختم — حیف[۳۴۶] اوقاتی که‌درعشق‌توضایع‌ساختم

[۳۴۷]این‌مطلع‌قصیده‌هم‌ازاوست:

فیروزه‌ی‌سپهردرانگشترین‌توست — روی‌زمین‌تمام بزیرنگین توست

۳۴۰ـو. ندارد . ۳۴۱ و. هرات‌است . ۳۴۲ـو. دردوصورت خطدراوخوانا بود .
۳۴۳ـو. بسته بود. ۳۴۴ـو. درقاعده‌ی‌خطی‌اوتعریف چگونگی‌قلم! ۳۴۵ـو .مایتفق!!
۳۴۶ـ و. حیف‌ازاین‌عمری . ۳۴۷ـو. ندارد.

Marfat.com

صحیفه پنجم **

در ذکر شاعرانی که به تخلص مشهورند، و این مشتمل است بر دو مطلع :

مطلع اوّل

✡ درذکر کبرای ✡ شعرا و علمای بلاغت انتما و افضلهم واقدمهم.

۲۶۵ـ مولانا عبدالرحمن جامی[۲]: ارغایت علو فطرت و نهایت شدّت[۳] شهرت احتیاج بتقریر حال و تبیین مقال ندارد چه پرتو فضایل[۴] او از شرق تا باقصی غرب رسیده و[۵] خوان نوال افضالش از کران تا کران کشیده .

قطعه :

نه دیوان شعر است این ملك جامی — کشیدست خوانی برسم کریمان

زالوان معنی[۶] دراو هرچه خواهی — بیابی. مگر مدح وذم لئیمان

مخالف و موالف را در باب جهات محسناتش سخنی نه[۷] ودر افراط[۸] استعداد[۹] ذاتش[۱۰]

---

۱ ـ م. شاعران ۲ ـ و .م . جامی. ۳ ـ و.م. ندارند.

۴ ـ و . ندارد. ۵ ـ ب. خان. ۶ ـ و. م . نعمت .

۷ ـ و. ندارد. ۸ ـ م. فرط. ۹ ـ م.و. استعدادش. ۱۰ـ م.و. ندارند.

**درتصحیح ومقابله این صحیفه. نسخه مصحح مولوی اقبال حسین که بسال ۱۹۳۴ .م. ازطرف دارالفنون پتنه چاپ شده مـورد استفاده قرار گرفته است. وعلامت اختصاری این نسخه را .م. قرارداده ایم * و. مطلب میان دوستاره راندارد .

Marfat.com

قیل وقالی نه. صاحب[11] **رساله تکمله** آورده[12] که پدرش **مولانامحمد**[13] است از محله **دردشت اصفهان** وبنابرحوادث زمان‌ازآنجا **بخراسان**افتاده‌درقصبه **خرجرد**[14]**جام** متأهل شده ووی‌دربیست وسیم‌شعبان در وقت عشاءسنه‌سبع و عشرو ثمانمایه در آنجا متولد گردید:

قطعه:[15]

مولدم جام ورشحه قلمم جرعه‌جام شیخ الأسلامی است
لاجرم درجریده‌ی اشعار بدو معنی تخلصم جامی است

درعنفوان جوانی روی توجه‌بجانب‌اکتساب فضایل نفسانی‌آورده و به‌اندك[16] وقت سرآمد فضلاو[17] بلغای‌آنزمان‌گشت‌ودر[18] دورسلطان **بوسعید** صیت دانشش بهمه‌جا رسید، سلطان سعید[19] بغایت درباب احترامش میکوشید[20] چنانکه مشهوراست اویك[21] نوبت متوجه مجلس[22] سلطان شده چون خبرانقعاد صحبت عشرت بدورسید معاودت کرد،[23] چون پرتواین خبربه‌پیشگاه شعورآن پادشاه مغفورتافت‌ادوات وآلات مناهی[24] رارفع نموده‌شخصی‌بطلب مولانا[25] فرستاد.[26] مولانادربدیهه غزلی‌که‌این دوبیت ازآنست گفت[27] وبملازمت سلطان فرستاد وعذرخواست:

نه زهدآمد مرا مانع ز بزم عشرت اندیشان
غم خود دور میدارم ز بیم عشرت ایشان
بجایی کاطلس شاهان نشاید فرش ره حاشا
که راه قرب یابد دلق‌گردآلود درویشان

۱۱ــ م.و.ندارند. ۱۲ــ م.و.گوید. ۱۳ــ م.و.محمداز.
۱۴ــ م.و.ندارند. ۱۵ــ و.بیت م.شعر. ۱۶ــ و.زمانی.م‌وقتی. ۱۷ــ م.و.ندارد. ۱۸ــ م.و.ایام. ۱۹ــ م.و.ندارند. ۲۰ــ م.و.چنانچه. ۲۱ــ م.اونوبتی. ۲۲ــ م.و.اوشده. ۲۳ــ م.نمود. ۲۴ــ م.ملاهی. ۲۵ــ م.و.بطلب اوروانه ۲۶ــ م.اورادر بدیهه. ۲۷ــ و.ندارد.

Marfat.com

درزمان‌سلطان‌حسین‌میرزا بایقرا [۲۸] بیشتر ازپیشتر قبول‌مرتبه‌یافته‌پادشاه [۲۹] وسایر شاهزادگان تاامرای عظام‌وسایرارکان دولت [۳۰] چه‌رسد . موردش را بانواع تعظیم و تبجیل تلقی میفرمودند **میرعلیشیر** که مطاع پادشاه و سپاه بود غاشیه مطاوعتش بردوش وحلقه ارادتش درگوش‌کشیده بود ، ایرادشمه‌ای ازآن رعایت وتربیت که‌اودر آن‌دولت یافت مناسب سیاق این‌کلام نیست عمرش به هشتادویك رسید ودرمحرم سنه ثمان وتسعین وثمانمایه متوفی‌شد ودرمدت عمرهمواره اوقات خودرابه تصنیف‌وتألیف میگذرانید ومصنفاتش براین موجب است :

۱ ـ تفسیرکلام مجید تا آیه [۳۱] کریمه و ایای فارهبون ۲ـ شواهد النبوة ۳ ـ نفحات الأنس ۴ ـ نقدالنصوص ۵ـرساله طریق صوفیان ۶ـ اشعةاللمعات ۷ـ شرح فصول الحکم ۸ـ لوامع ۹ ـ شرح حدیث [۳۲] ابی‌ذرغفاری ۱۰ـ شرح‌بعضی ابیات [۳۳] تائیه فارضیه ۱۱ـ شرح رباعیات [۳۴] ۱۲ـ لوایح ۱۳ـ شرح‌بیتی [۳۵] از امیر خسرو دهلوی ۱۴ـ شرح بعضی [۳۶] سخنان خواجه پارسا ۱۵ـ ترجمه اربعین حدیث ۱۶ـ مناقب حضرت [۳۷] مولوی ۱۷ـ شرح بیتی [۳۸] چند از مولوی ۱۸ـ مناقب خواجه عبدالله انصاری ۱۹ـ رساله‌تحقیق مذهب صوفی ومتکلم وحکیم ۲۰ـ رساله‌فی‌الوجود ۲۱ـ رساله جواب [۳۹] و سئووال رسولان هندوستان ۲۲ـ رساله لااله الاالله ۲۳ـ رساله مناسك حج ۲۴ـ هفت‌اورنك‌که مشتمل است برهفت‌کتاب ۱ـکتاب اول سلسلةالذهب ۲ـ سلامان وابسال ۳ـتحفة الأحرار۴ـ سبحةالأبرار ۵ـ یوسف وزلیخا ۶ـ لیلی‌و مجنون۷ـ خردنامه اسکندری ۲۵ـ دیوان اول ۲۶ ـ دیوان ثانی ۲۷ ـ دیوان‌ثالث ۲۸ـبهارستان [۴۰] ۲۹ـ رساله‌کبیردرمعما ۳۰ـرساله‌متوسط۳۱ـ رساله صغیر۳۲ـرساله

۲۸ـ م . و.ندارند . ۲۹ـ م . ندارد. ۳۰ـ و. امراوسایرارکان دولت موردش‌را ۳۱ـ م.و.ندارند. ۳۲ـ م.ابی‌ذرعقیلی. ۳۳ـ و.ندارد. ۳۴ـ و. ندارد. ۳۵ـ ب . بیتی‌چند. و. بیت‌خسرو دهلوی. ۳۶ـ م . و . سخنان خواجه پارسا . ۳۷ـ و. ندارد. ۳۸ـ م. ندارد . ۳۹ـ و. سؤال وجواب‌هندوستان!! ۴۰ـ و.رساله منظومه بهارستان ! و این‌اشتباه‌است . زیرا بهارستان منظومه نیست .

Marfat.com

منظومه اصغر در معما ۳۳ـ رساله عروض ۳۴ـ رساله قافیه[۴۱] ۳۵ـ رساله موسیقی ۳۶ـ رساله منشآت ۳۷ ـ رساله فواید الضیائیه ۳۸ ـ شرح بعضی ازمفتاح الغیب منظوم ومنثور☆

اگرچه اشتهاراشعارآبدارش[۴۲] زیاده ازآنست‌که احتیاج به ایرادداشته باشد بهرحال[۴۳] این دوسه غزل وچند بیت ازمثنویات‌آورده شد :

غزل :

ای شه تنك قبایان مه زرین کمران
سرور کج کلهان خسرو شیرین پسران
مرهم سینه بی‌کینه آشفته دلان
مردم دیده‌ی غمدیده‌ی‌صاحب نظران
تا کی افتم به[۴۴] رهت‌آه‌زنان، اشك فشان
تاکی آیم بدرت نعره‌زنان ، جامه‌دران
گذری کن بسر عاشق[۴۵] مهجورکه هست
محنت عاشقی و دولت‌خوبان[۴۶] گذران
با خیال تو سحر معذرتی میگفتم
کای شده مونس تنهایی خونین‌جگران
خویشرا شهره بعشق دگران میسازم[۴۷]
تا ندانند حدیث من و تو ، بیخبران

۴۱ـ و. ندارد. ۴۲ـ م. آبداراو . ۴۳ـ و. بهمه‌حال. ۴۴ـ م . بدرت . و . آه‌کشان نعره‌زنان . ۴۵ـ و. بیچاره . ۴۶ـ و. م . خوبی . ۴۷ـ و. میخوانم .
*نسخه. م. درفهرست کتابها برابراست با نسخه آ. ودرنسخه‌ب چهل‌وچهاراثرثبت شده ولی‌درنسخه . و. ۳۸ـ اثرآمده‌است .

Marfat.com

گفت **جامی** چودلت شیفته‌ماست‌چه‌باك
گربه تلبیس شوی‌شهره بعشق دگران

وله‌ایضاً :

ای سرو راستین که کله کج‌نهاده‌ای
وی تازه گل که پرده ز عارض‌گشاده‌ای؟
از جنس آب و خاك نه ای‌از چه گوهری؟
و ز نوع جن وانس‌نه‌ای ازچه[۴۸] زاده‌ای؟
[۴۹] نازك تری ز برك‌سمن ، ور نه گفتمی
بر شکل سرو ریخته از سیم ساده‌ای
وصف‌تورا چنانکه‌تویی ، چون‌کنم بیان[۵۰]
کاز هر چه در خیال من آید زیاده‌ای
رفت‌آن سوار و صبر و خرد در رکاب او
ای اشك خون‌گرفته،تو ، چون ایستاده‌ای
خود را میان‌راه فکند و ، بعشوه گفت
[۵۱] یکسو نشین ، چه در ره مردم‌فتاده‌ای؟
[۵۲] بر خاستم که دست زنم در عنانش گفت
اینسان چرا عنان دل از دست داده‌ای؟
[۵۳] سر بر نشان پاش نهادم[۵۴] بغمزه گفت
جامی ،برو چه درپی من سرنهاده‌ای

۴۸ـ م.ازکه . ۴۹ـ و.این‌بیت‌راندارد . ۵۰ـ .م.آ.خیال. ۵۱ـ و. مصرع آخرغزل‌رااینجاآورده‌است . ۵۲ـ و. این‌بیت راندارد . ۵۳ـ و. این‌بیت راهم ندارد . ۵۴ـ م.بعشوه.

Marfat.com

خوی که تورا زتاب‌می،ریخته ازجبین فرو
موج بلاست کآمده، برسر عقل و دین فرو

عارض توست در عرق، یا ز لطافت هوا
قطره‌ی شبنم آمده،برسر[۵۵] یاسمین فرو

سبزه‌ی خط عنبرین ، گرد لبت بر آمده
یا صف مور را شده، پای در انگبین فرو

داشت درآن چه‌ذقن، دل ز جهان فراغتی
کاج[۵۶] نمیگذاشتی،گیسوی[۵۷] عنبرین فرو

گرد[۵۸] ززلف‌کرده‌ای، پاك بطرف آستین
دست فشان که ریزدت،مشك ز آستین فرو

جلوه‌گه خیال[۵۹] را ، منظردیده ساز اگر
در دل تنك‌نایدت، خاطر نازنین فرو

جامی خسته دل ز غم، خاك چسان بسر کند
کاز مژه‌اش گرفته خون،روی همه زمین فرو

این بیت‌درقصیده‌ای که‌درجواب **جلاء الروح** گفته متوکلانه واقع‌شده:

مخورخون‌بهر روزی کاز کلاغی کم‌نه ای کاورا
توکل چون درست آمد برآمد از زمین نانش

این‌سه قطعه نیز مرقوم‌شد:

مقطعات :

خوش است قدرشناسی که‌چون خمیده سپهر
سهام[۶۰] حادثه را کرد عاقبت قوسی

۵۵ــ م..رخ ۵۶ــ م.و.کاش. ۵۷ــ م. و. طره . ۵۸ــ م.و.دوزلف.
۵۹ــ م.و.جمال. ۶۰ــ ب.سپهر.

Marfat.com

گذشت شوکت **محمود** و در زمانه نماند
جز این فسانه که نشناخت قدر **فردوسی**

ایضاً :

شنیده ای که **معزی** چه گفت با **سنجر**
چو ذکر جودت اشعار ومدّنت[۶۱] صله رفت
مدیح من پی نشر مناقبی که تو راست
بشرق و غرب رفیق هزار قافله رفت
عطیه تو که وافی بجوع[۶۲] آز نبود
ز حبس[۶۳] معده چو آزاد شد بمزبله رفت

ایضاً:

درون پرطمع جامی مزن دم[۶۴] که بر طبع فلان ممسك کرم نیست
چو آید در میان میزان انصاف طمع‌در خست از امساك کم نیست

این رباعی نیزازاوست :

بی تاب شدازتب[۶۵] ورق نسرینت بی آب ز تبخاله لب شیرینت
تو خفته بسان چشم ومن چون ابرو با قد خمیده بر سر با لینت

این معما باسم میرمحمد[۶۶] امین ازاوست :

می برم هنگام میدانش ز پی گوی سر تا سایم از چوگان وی

این چند بیت از**سلسلة‌الذهب**[۶۷] اوست :

مادح اهل بیت در معنی مدحت خویشتن کند یعنی

۶۱ـ ب.و.جودت‌چله‌رفت . ۶۲ـ آ. بجودوآز . ۶۳ـ آ.زجنس
۶۴ـ و.م. طعن.ب.لاف . ۶۵ـ ب.نم. ۶۶ـ ب . ندارد . ۶۷ـ م . سلسله اوست .

Marfat.com

مؤمنم موقنم خدای شناس
از کجی‌های[۶۸] اعتقادم پاك
دوستدار رسول و آل ویم
جوهر من ز کان ایشانست
همچو سلمان شدم ز اهل البیت
انا مولی[۷۱] لهم و مولی القوم
مست عشقند عاشقان دایم
چون بود عشق صادقان در سم[۷۳]
این نه رفض است محض ایمانست
رفض اگر هست حب آل نبی[۷۵]

[۷۷]جای دیگرهم دراین معنی گفته :

حبذا آن دو ناظر و منظور
دیده‌ی این، چودامن[۷۸] آن پاك

و ز خدایم بود امید و هراس
نیست از طعن کج نهادم باك
دشمن خصم بدسگال ویم
رخت من از دکان ایشانست[۶۹]
گشت روشن چراغ من زآن زیت[۷۰]
کنت[۷۲] منهم و لا اخاف اللوم
لایخافون لومة اللایم
کی ز کید منافقان ترسم
رسم معروف اهل[۷۴] عرفانست
رفض فرض است برذکی و غبی[۷۶]

هردوزآلایش رعونت دور
همینه این چودامن آن چاك

☆☆☆

واین نیز درجای دیگراست:

نیك بختا کسی که رفت بخواب
چشم حس بست[۷۹] زین جهان خراب
جذب[۸۰] معشوق گشت حایل[۸۱] او
برد تا پیشگاه محمل او

۶۸ــ آ. دراعتقام. ۶۹ــ و.این بیت و بیت بعدرا ندارد. ۷۰ــ ب.زآن بیت.
۷۱ــ و.مولا. ۷۲ــ ب .کهف منهم . ۷۳ــ م.ب. صادقان باهم. ۷۴ــ ب.آ.
اهل ایمانست. ۷۵ــ و.م.آل‌علی. ۷۶ــ و.م. خفی وجلی. ۷۷ــ و .م. درجای
دیگر گفته. ۷۸ــ م.او. ۷۹ــ م.و.این. ۸۰ــ و.جذبه عشق. ۸۱ــ و.مایل‌او.

Marfat.com

شبروان رنج بین و محنت کش [۸۲]او بصدر وصال خرم و خوش

این حکایت درباب مکافات از **سلامان‌وابسال**اوست :

کوهکن کآن بازی پرویز کرد روی درشیرین[۸۳] شورانگیز کرد
دید شیرین سوی خود میل دلش شد بحکم آنکه دانی ما یلش
غیرت عشق آتش سوزان فروخت خرمن تمکین خسرو رابسوخت
کرد حالی ، حیله‌ای تازال دهر ریخت اندر ساغر فرهاد زهر
رفت آن بیچاره‌ی جان برهوس[۸۴] ماند باشیرین[۸۵] همین پرویزوبس
چرخ کین کش هم. همین آئین نهاد در کف شیرویه تیغ کین نهاد
تا بیك زخمش زشیرین ساخت دور وزسریر[۸۶] عزتش انداخت دور

این چند[۸۷] بیت درنعت از **تحفة الاحرار**اوست:

گر بقلم غالیه سا نیستی ور بخط انگشت نما نیستی
باغ توگو ، پای کلاغی مدار شمع تو گو ، دودچراغی مدار
چون زتو خوانند و نویسند هم گرتو نخوانی ، ننویسی ، چه غم

این دوبیت از **سبحة الابرار**اوست :

ابر باید که بصحرا بارد زان چه حاصل که بدریا بارد
میدهد سبزه وگل صحرا را میکند آبله رو دریا را

این چندبیت از **یوسف‌وزلیخای**اوست.☆ در وصف بآب نیل درآمدن یوسف علیه السلام . ☆

کلاه زرفشان از فرق بنهاد ز زرین بیضه خور زاغ شب زاد
کشید آنگه‌چنان پیراهن از فرق که‌جیبش غرب‌مه‌شد دامنش‌شرق

۸۲ــ و.ای .م.این. ۸۳ــ و. شکرریز. ۸۴ــ و . م . رفت بیچاره بجان پرهوس. ۸۵ــ ب.همی. ۸۶ــ م. عشرتش . ۸۷ ــ م. ندارد.
* .ب.جمله میان دوستاره‌را ندارد.

Marfat.com

ازار نیلگون بسته به تعجیل — چوسیمین سروی‌آمد بر لب نیل
بدریا پا نهاد از سوی ساحل — چو مه در برج آبی[88] کرد منزل
تنش درآب چون عریان درآمد — به تن‌آب روان را جان درآمد

این[89] اشعاراز **لیلی ومجنون**اوست:

ای ساقی‌جان فداك روحی — پرکن قدح از می صبوحی
زان می‌که با هل دل مباح است — روشن‌کن غره‌ی صباح است
تا حاضر صبحدم نشینیم — در پرتو او بهم[90] نشینیم
را نیم به مجلس حریفان — نظمی ز ظرایف‌ظریفان[91]
آنها که بهم رفیق بودیم — بر یکدگران[92] شفیق بودیم
در غیبت و در حضور هم پشت — بی هم ، به نمك نبرده انگشت
ما را بگذاشتند و رفتند — زین باك نداشتند و رفتند
داریم[93] جدا ز باغ ایشان — چون لاله بسینه داغ ایشان

این بیت‌درتعریف شترازخ**رد‌نامه‌اسکندری**[94]اوست:

کمان‌گردنی ازپی[95] و استخوان — کلاغش پی طعمه زاغ کمان

۲۶۴_**مولاناهلالی جغتایی**[96]:هرچند اجداد[97]ایشان ازترکان**جغتایست‌اما** درولایت**استرآباد**نشو ونمایافته‌درغره‌ی‌ایام جوانی بعدازخروج تحت‌الشعاع‌طفولیت ونادانی، بصوب **خراسان**[98]شتافته ازافق شهر**هری** طلوع فرمودند وچون نورقابلیت[99] ازجبینش هویدا بود مستهلین‌آنجااورا بسان ماه عید[100] بهم مینمودند ☆ و در شهر

۸۸_ ب.ساخت. ۸۹_ و.ابیات. ۹۰_ و . بهم‌به بینم!! ۹۱_ م.و. این بیت راندارند. ۹۲_ م.و.بایکدیگر. ۹۳_ و.داریم همین. ۹۴_ و.اسکندریه! ۹۵_ م.و. پی‌استخوان. ۹۶_ م.و.هلالی. ۹۷_ و.ندارد. ۹۸_ و.م.ندارند . ۹۹ - م.و.وحیثیت درجبین‌اوواضح‌بود. ۱۰۰_ م.و. ماه عیدمینمودند !

Marfat.com

چون ماه نوانگشت‌نماگشت☆ القصه بعداز قطع منازل فضایل وطی درجات خصایل هلال‌آمالش بسرحدبدریت رسیدفی‌الواقع‌هلالی‌بودازکسوف وخسوف واحتراق مصون، وبدرمنیری ازوصمت[۱۰۱] نقصان محروس‌ومأمون[۱۰۲]،هلالی[۱۰۳] بری‌ازکسوف[۱۰۴]کسافت. طبعش دراسالیب شعرو اقسام‌کلام بغایت مرغوب افتاده[۱۰۵]ودرغزل وقصیده ومثنوی‌داد سخن داده وی بسیاربصحبت من میرسید یکباری[۱۰۶]گفت‌که نوبت اول‌که بملازمت و خدمت[۱۰۷]**میرعلیشیر**رسیدم این مطلع برایشان خواندم[۱۰۸] :

مطلع:

[۱۰۹]چنان‌ازپافکندامروزم‌آن رفتار وقامت هم
که فردا برنخیزم بلکه فردای قیامت هم

حضرت‌میررا بسیارخوش‌آمدگفتند[۱۱۰] تخلص‌توچیست‌گفتم**هلالی**فرمودند. بدری! بدری! ومرابمطالعه تحریص‌کردند[۱۱۱] بعدازآن به تحصیل‌اشتغال نمودم،[۱۱۲]وفی‌الواقع درفضایل‌کم‌از[۱۱۳]علمای عصرنبود وکمال شعررا بکمالات[۱۱۴]افزوده درمثنویات‌سه‌کتاب دررشته نظم‌کشید ازآن یکی**شاه‌ودرویش** است‌که درروانی‌الفاظ وچاشنی معنی از اکثرمثنویات استادان درپیش، سوادش رشک‌گلستان‌است بلکه غیرت افزای بوستان، این چند بیت درصفت بزم ازآن‌کتاب‌است :

شاه را میل شدکه باده خورد[۱۱۵] باده با مهوشان ساده خورد[۱۱۶]
مجلس آراستند و می خوردند می بآواز چنگ و نی خوردند

۱۰۱ــم.و.وسمت. ۱۰۲ــم.و.ندارند. ۱۰۳ــم .هــلالی هلالی بــری .
۱۰۴ــو.کثافت!! ۱۰۵ــ و.ندارد. ۱۰۶ــ و .بصحبت من‌بسیاررسیده. این‌مطلع از اوست.یکبارگفت.م. یکبارگفت . ۱۰۷ــم.و.ندارند. ۱۰۸- م.و. این مطلع گفتم.
۱۰۹ــب.چنان‌ازپایم‌افکندآن قدوررفتار. ۱۱۰ــ م. برایشــان‌خواندم‌بسیار خوش‌آمد پرسید. ۱۱۱ــم.نموده. ۱۱۲ــو.به‌تحصیل‌مشغول‌شدم. ۱۱۳ــم·و. فضلای . ۱۱۴ــ م.برآن‌کمالات افزوده‌کشید ۱۱۵ــ۱۱۶ م.و.باده‌کشیده*.م.جمله‌میان‌دوستاره‌را ندارد .

Marfat.com

روی ساقی ز باده گل گل شد غلغل شیشه صوت بلبل شد
شد لب گلرخان شراب آلود همچو برگ‌گل گلاب آلود
عکس رخ در شراب افکندند در شفق آفتاب افکندند
لب شیرین بباده‌ی‌دیرین چون رساندند گشت لب‌شیرین
خنده‌ی شاهدان شورانگیز گشت درجام باده شکرریز
پر می لعل شد پیاله زر گل رعنا نمود پیش نظر
شیشه صاف از می دلکش چون دل صاف عاشقان بیغش
دختر رز که شیشه منزل‌کرد گرم خون بود جای در دل‌کرد

این چندبیت درتعریف وتوصیف[117] دریاهم ازآن‌کتابست:

لب دریاست چون لب دلبر ازبرون‌سبزه‌وز[118] درون‌گوهر
آن نه‌دریا[119] که بود صدقلزم [120]صدچوطوفان‌نوح‌دروی‌گم
موج‌آن سربرآسمان می‌سود یعنی از ماه تا بماهی بود
ازخوشی‌کف زنان‌که‌داردد ر کف او خالی و کنارش پر

این بیت هم‌درتعریف تیراندازی شاه خوبٌ واقع شده:

بیت :

استخوان را اگر نشان کردی تیر را مغز استخوان کردی

این چند بیت ازکتاب[121] **صفات‌العاشقین** درتعریف[122] پیر شدن زلیخا بطریق ایما[123] وحکایت ازآن‌کتابست :

غم پیری، سمن‌بر سنبلش ریخت زآسیب‌خزان برگ‌گلش ریخت
بیاض موی او شد معجر او به بین‌کآخر چه آمد برسراو
سیه بادام او از جور ایام شد از عین سپیدی مغز بادام

۱۱۷- م.و. ندارند. ۱۱۸- م.دردرون.و .ازدرون. ۱۱۹- آ . دریا بودکه .
۱۲۰- م.و.هم‌چو. ۱۲۱- م.و. ندارند. ۱۲۲- م.و. ندارند. ۱۲۳- و.م. ندارند .

Marfat.com

[۱۲۴] کتاب سوم **لیلی‌ومجنون** اوست [۱۲۵] و این دو بیت در صفت حسن لیلی از آن کتابست :

چشمش زاغی نشسته بر باغ ابروی سیاه او پرزاغ
پاکیزه تنی چو نقره‌ی خام نازك بدنی چو مغز بادام

این چند بیت وغزل نیزازاشعارآن مقبول ابراراست :

غزل:

غم بتان مخور ایدل که زار خواهی شد
اگـر عزیز جهانی که خوار خواهی شد
اگر چو من هوس زلف یار خواهی کرد
ز عاشقان سیه روزگار خـواهی شد
تو از طـریقه یاری همیشه غافل و مـن
نشسته‌ام به امیدی‌که یار خواهی شد
چـو در وفای تـوام، بر دلم جفا مپسند
کـه پیش اهـل وفا شرمسار خـواهی شد
ز فکر کار جهان بار غـم بسینه منه
و گرنه درسر این‌کارو بار خـوا[۱۲۶] هی‌شد
کنون بحسن تـو کس نیست از هزار یکی
تو خود هنوز یکی در هزار خواهی شد

هلالی ازپی‌آن شهسوار تند مرو
که‌نارسیده بگردش غبار خواهی شد

۱۲۴ـ م.و. ندارند. ۱۲۵ـ و.این بیت از لیلی و مجنون‌اوست.
۱۲۶ـو . این‌بیت را ندارد .

Marfat.com

غزل‌دیگر:

زهی سعادت اگر خاك آن حرم باشیم
بهرکجا که نهد پای در قدم باشیم

مکوش اینهمه در احترام و عزّت ما
که ما بخواری عشق تو محترم باشیم

مرو که آخر ایام عمر نزدیکست
بیا، که یك‌دوسه‌روزی [۱۲۷] دگر بهم باشیم

غریب ملك وجودیم واندکی ماندست
که باز ساکن سر منزل عدم باشیم

رقیب را بجناب تو قدر بیش از ماست
سگ توایم چرا از رقیب کم باشیم

حریف بزمگه عیش [۱۲۸] را بقایی نیست ،
رفیق ما غم یار است یار غم باشیم

نه حد ماست **هلالی** امیدلطف ازیار
غنیمت است اگر لایق ستم باشیم

غزل:

اگر بلطف بخوانی وگر بقهر برانی
توپادشاهی ومابنده‌ی توایم، تودانی

تورا اگر چه نیازکسی قبول نیفتد
من‌ازجهان‌بتونازم‌که نازنین جهانی

بهرکسی که‌نشستی مرا بخاك نشاندی
دگربکس منشین تابر آتشم منشانی

بهرکجاکه رسیدم زخوبی تو شنیدم
چوروی‌خوب‌تودیدم‌هنوز بهتراز‌آنی

۱۲۷- و .دیگر. ۱۲۸-آ.عشق

Marfat.com

بغیرجان‌دگری نیست باتودردل‌تنگم امید هست‌که آنهم نماند وتوبمانی
طریق مهرتوورزم بهرصفت که توانم تونیزمرحمتی‌کن‌بدان‌قدر[۱۲۹] که‌توانی

مطلعیات :

ای‌که میپرسی زمن‌کآن‌ماه رامنزل‌کجاست
منزل‌اودردل است . اما ندانم دل کجاست

☆☆☆

نمیتوان بتوشرح بلای هجران کرد
فتاده‌ام به بلایی‌که شرح نتوان‌کرد

☆☆☆

ای‌آنکه [۱۳۰] بر نصیحت مالب‌گشوده‌ای
معلوم میشود که تو عاشق نبوده‌ای
ای دل وفا مجوی‌که خوبان شهر را
ما آزموده‌ایم و تو هم آزموده‌ای

☆☆☆

چند رسوا شوم از عشق من شیدایی
عشق خوبست‌ولیکن نه بدین[۱۳۱] رسوایی
سرووگل نازك‌ورعناست‌ولی‌نتوان‌یافت[۱۳۲]
گل بدین نازکی وسرو بدین‌رعنایی

☆☆☆

۱۲۹ــو.این‌بیت‌راندارد . ۱۳۰ــم.و.در. ۱۳۱ــم . باین. ۱۳۲ــو. نتوان گفت.

Marfat.com

✡ تخلص **هلالی** دراین چندبیت طوری واقع شده ✡

روزی که فلك نام مرا کرد[۱۳۳] **هلالی** میخواست که من مایل ابروی تو باشم

✡✡✡

با ابروی چون ماه نو، هوش **هلالی** رامبر
ماه هلال ابروی من، عقل مرا شیدامکن[۱۳۴]

✡✡✡

ای بابروی تومایل همه کس چون مه عید
از **هلالی** چه عجب میل خم ابرویت

✡✡✡

هر گز بجانب مه نوراست ننگرم
کازشوق ابروی تو **هلالی** خمیده‌ام

[۱۳۵] این سه قطعه ازاوست :

محمد عربی آبروی هر دو سرای[۱۳۶]
کسی که خاك درش نیست خاك برسر او

شنیده‌ام که تکلم نمود همچو مسیح
بدین حدیث لب لعل روح پرور او

که من مدینه علمم **علی** دراست مرا
عجب خجسته حدیث[۱۳۷] است، من سك در او

۱۳۳ــ و. خواند . ۱۳۴ــ و . این بیت را ندارد . ۱۳۵ــ م . و . این توضیح را ندارد . ۱۳۶ــ ب . آب وروی هردوسر است . و .هردوسراست . ۱۳۷ــ و . حدیثی *و.جمله‌میان دوستاره‌راندارد .

Marfat.com

قطعه:

بصبر[۱۳۸] کوش **هلالی** که‌عاقبت چوهلال — بلند مرتبه‌گردی ، فلك‌مقام شوی
نهفته از نظر خلق باش ماه بماه — گرت‌هواست‌که منظورخاص‌وعام‌شوی
خمیده قامت وزار و نزار شو یعنی — چوماه نو کم‌خودگیر تاتمام‌شوی[۱۳۹]

☆☆☆

چومن‌بداغ‌بتان‌هرکه‌سوخت‌یکچندی، — هوس کند که دگر باربیشتر سوزد
بپای شمع فتد چون بسوخت پروانه — که‌شعله‌اش‌چوبپایان رسد،دگرسوزد[۱۴۰]

این‌چند رباعی هم ازطبع نقادآن سعادتمند است :

یاران‌کهن‌که بنده بودم همه را — وزبندجفای‌خودگشودم همه‌را[۱۴۱]
زنهار، زکس وفا مجویید که من — دیدم همه را و آزمودم همه‌را

☆☆☆

آنی‌که تمامت از نمك ریخته‌اند — ذرات وجودت‌به‌نمك[۱۴۲] بیخته‌اند
باشیره‌ی جانها نمك آمیخته‌اند — تاهمچو تو صورتی برانگیخته‌اند

☆☆☆

بگداختم از دست ستم‌کردن تو — اینست طریق بنده پروردن‌تو[۱۴۳]
گرمن بگناه عاشقی کشته شوم — خون من بیگناه درگردن تو

این دوبیت ازقصاید اوآورده شد :

ای خوش آن‌دایره‌ی‌دامن صحراکه دراو
پر زنان همچو جلاجل بفغان آیدجل[۱۴۴]

۱۳۸ـ م . بمهر. ۱۳۹ـب.این بیت‌را ندارد . ۱۴۰ـ ب . که آتش‌چوبیابان .
۱۴۱ـ و. م . ازبندجفای خودشنودم‌همه را . ۱۴۲ـ م . و.زنمك . ۱۴۳ـ و .
این‌رباعی‌راندارد . ۱۴۴ـم. برزنان .

Marfat.com

باغ‌شد مکتب[۱۴۵] وهرغنچه خندان طفلی
که برآورده ورق‌های گلستان ز بغل

دراواخرعمر او را عجب حالی[۱۴۶] دست دادکه درمیان شیعه مشهوربه تسنن بود ![۱۴۷] **عبیدخان اوزبك** اوراکشت‌که توشیعه‌ای وکان ذالك فی شهور سنه تسع وثلاثین وتسعمایه.[۱۴۸]

گویندوروقتی که[۱۴۹] اورا بمحل کشتن می بردندسراورا شکستند[۱۵۰] آنچنانکه[۱۵۱] خون برویش دویده بود درآن محل این‌مقطع خوانده بود :[۱۵۲]

مطلع :

این‌قطره‌ی‌خون‌چیست بروی‌تو **هلالی** گویا که‌دل‌ازغصه‌بروی‌تودویده

اگربعضی[۱۵۳] ازستم ظریفان رابخاطررسدکه این تعریفات درحق اوزیاده واقع شده چه[۱۵۴] اورذل و کم همت بوده‌اما راقم حروف نظر برقول خواجه حافظ شیرازی کرده واین بیت‌اورادستورالعمل ساخت:[۱۵۵]

بیت :

کمال سر محبت به‌بین نه نقص‌گناه که هرکه بی هنرافتد نظربه عیب‌کند

۲۶۷ ـ **مولاناعبدالله‌هاتفی:** زبده‌ی‌شعراوافصح[۱۵۶] فصحا بودودرشعرخصوصاًمثنوی گوی مسابقت‌ازامثال‌واقران‌می‌ربود. مولداو **جام** است‌وخواهرزاده‌ی **مولاناجامی** است درجواب خمسه چهارکتاب دررشته نظم‌کشیده، گویندکه چون اورا دغدغه‌تتبع خمسه شدبا **مولاناجامی** مطارحه‌کرد. اوگفت‌اگرتوجواب[۱۵۷] **حکیم‌فردوسی** رحمةالله‌علیه

۱۴۵ـ ب .غنچه‌وهرغنچه ۱۴۶ـ م . حالتی ۱۴۷ـ و . که درتسنن‌مشهور بود وعبیدخان . م مشهوربه سنی بود . ۱۴۸ـ و. ست وثلثین.م.ست‌وثلاثین .
۱۴۹ـ م . و. گویندکه درمحلی که‌اورا. ۱۵۰ـ م. شکسته‌بودند .
۱۵۱ـ م . و.چنانکه . ۱۵۲ـ م .مقطع رامیخواند . و.این‌قطعه‌رامیخواند!
۱۵۳ـ م. و. بعضی ستم. ۱۵۴ـ م. چواو. و.چون‌او . ۱۵۵ـ م .و.ساخته .
۱۵۶ـب. افصح بود . ۱۵۷ـ م.و.اگرتوجواب حکیم فردوسی رابگوی .

Marfat.com

راکه فرموده است :

درختی‌که تلخ‌است وی راسرشت گرش در نشانی به باغ بهشت
ور از جوی خلدش بهنگام‌آب به‌بیخ انگبین‌ریزی وشیر[158] ناب
سر انجام گوهر بکار آورد همان میوه‌ی تلخ بار آورد

[159] توانی‌گفت سایرابیات‌رانیزجواب‌توانی‌گفت، **مولاناعبدالله‌هاتفی** این‌چهار بیت‌گفت ونزد مولانا جامی بردکه :

اگر بیضه‌زاغ ظلمت سرشت نهی زیر طاووس باغ بهشت
بهنگام آن بیضه پروردنش ز انجیر جنت دهی ارزنش
دهی آبش از چشمه سلسبیل بدان بیضه‌گردم زند جبرئیل
شود عاقبت بیضه زاغ ، زاغ برد رنج بیهوده طاووس باغ

هرچندکه این‌ابیات‌دربرابرشعر [160] **حکیم‌فردوسی**[161] وقعی‌ندارد اما**مولانا جامی** تحسین‌کرد ورخصت جواب‌خمسه گفتن داد. دیگربار **مولاناعبدالله هاتفی** استدعای این‌نمودکه‌افتتاح **لیلی و مجنون** شمابکنید **مولاناجامی** این بیت‌گفت :

بیت :

این نامه‌که خامه کرد بنیاد توقیع قبول روزیش باد

این دعادرحق اومستجاب شد و باتمام آن توفیق یافت و الحق بسیار خوب و مرغوب‌گفته. این دوبیت دربیماری **لیلی** ازآن‌کتابست:

پیراهن آل آن پریوش [162] شد تافته چون تنورآتش
شد زانو وپای‌آن‌یگانه مویی، گرهیش در میانه

دیگرکتات **خسرووشیرین**است[163] این‌چندبیت در[164] صفت زال فرهادکش از

158ـ م.و. شهد. 159ـ م.و. ندارند. 160ـ م.و. ندارند. 161ـ م.و. وسعی. 162ـ م. و.افروخته چون. 163ـ م. و. ندارند. 164ـ م. و. مذمت .

Marfat.com

آن‌کتاب است :

بود[165] هر چشم سبزش شیشه زهر ز زهر[166] چشم اوصدفتنه‌دردهر[167]
ز دندان خالیش بودی دهانی چو گور کهنه‌ی بی استخوانی
زحل کآمد جهان نحس اکبر بود خالی[168] بروی آن بد اختر
دوشاخ آمد دو پایش درد و غم را دری بگشاده دهلیز عـدم را

این بیت نیز[169] درصفت شکارکردن **خسرو** ازهمان‌کتاب است:

زطبل[170] بازآن شیرین شمایل شده رقاصه مرغ نیم بسمل

دیگر**هفت منظر** است[171] که بطرز**هفت پیکر** گفته، اگرچه در خورمثنویات اونیست اما حکایت‌های خوب بسته وچندبیت درنصیحت[172] فرزند ازآن‌کتاب‌است:

ای سپهر جمال رامه نو نکته‌ای چند گویمت بشنو
تانگردد نقاب رویت موی نروی روگشاده درسر کوی
هرکه چیزی برایگان دهدت نستانی ، اگر که جان دهدت
میکن از صحبت بدان پرهیز همچو خاشاك خشك ز آتش تیز
تا رخت ساده و جمیل بود می‌مخور گرچه سلسبیل بود
پسرانی که بادەخواه[173] شدند[174] از می سرخ روسیاه شدند
پسران را کند دوکار خراب هوس زینت و هوای شراب
وای برآن پسر هزاران وای که بود می‌پرست و خود آرای
بهر زن جامه سرخ و زردآمد آنچنان رنگ ننگ مرد آمد
سرخ و زردی که‌لایق مرد است اشك‌سرخ‌است‌وچهره‌ی‌زرداست
عیب باشد بمـرد ریشینه ناز کردن بحسن پیشینه

۱۶۵- م. بودبر. ۱۶۶- م.و.زچشم‌سبز. ۱۶۷-و.شهر. ۱۶۸-م.و.زروی .
۱۶۹- م. و. ندارند. ۱۷۰- م.بازی!! ۱۷۱-م.ندارد. ۱۷۲- م.و. فرزندان .
۱۷۳- م. خوار ! ! ۱۷۴- م. و. شوند .

Marfat.com

دیگر **تمر نامه**[۱۷۵] که درمقابل **اسکندر نامه** گفته و آن کتاب را درمدت چهل سال تمام‌کرده . چراکه چند نوبت بعضی ابیات را بعد از اتمام پسند ناکرده از آنجا بیرون‌کرده وآن موازی بیست هزار بیت اصل‌کتاب است فی‌الواقع که آن نظم بسیار متین وشاعرانه واقع شده واین چند بیت درصفت‌جنگ‌ازآن‌کتاب‌است:

زده تیغ و نیزه یلان بیدریغ — شده نیزه گلگون وگلنار تیغ
کمان خم چوابروی جانان شده — ز هرگوشه غارتگر جان شده
شده پرچم طوق‌ها فتنه بار — چو گیسوی کافر دلان تتار
کله خودها گشته گلگون همه — چو دلهای عشاق پر خون همه
نه از قتل کس نیزه ها منفعل — چو بالا بلندان بیرحم دل
به بیداد خو کرده گرز گران — چودلهای[۱۷۶] سنگین‌سیمین بران
گذرکرده تیر[۱۷۷] اززره‌ها چنان — که باداز سر زلف سیمین بران
فتاده در آن پهن دشت درشت — سرنا تراشیده چون خار پشت

مولاناعبدالله هاتفی[۱۷۸] در **خرگرد جام**[۱۷۹] که یکی از قصبات خراسانست ومولد اوست چهارباغی ساخته و درآنجا متوطن شده بود اکثر اوقات در آنرا بسته بمردم اختلاط‌کمترکردی[۱۸۰] تادرشهور سنه سبع وعشر تسعمایه که صاحبقران مغفور بعداز فتح خراسان متوجه عراق بودند در حوالی قصبه مذکورجهت زیارت منظور حضرت آفریدگار **شاه قاسم انوار** قدس‌سره نزول فرموده بر سبیل گشت بدر باغ مذکوررسیدنددررابسته یافتندازشاخ درختی[۱۸۱] که ازدیواربیرون‌آمده بود[۱۸۲] باندرون

۱۷۵- م. و.تیمورنامه. اصح تمرنامه است. ۱۷۶- آ. ب .سیمین‌سنگین.
۱۷۷- و. این‌بیت را ندارد . ب . زهرها .م . زرها .
۱۷۸- م . و. مولاناعبدالله . ۱۷۹- م .و. خرجرد .
۱۸۰- م . و.کمتراختلاط مینمود. ب . بمردم اختلاط نمیکرد .
۱۸۱- ب . درخت‌که . ۱۸۲- م . یك‌چندبالارفته مولانا را . و . چندکس بالارفته . دونسخه‌آوب . باصراحت‌نوشته‌اندکه خودصاحبقران مغفورو نویسنده‌ی‌تحفه‌نیز ازتذکر این‌نکته قصد داشته است .

Marfat.com

باغ رفتند [۱۸۳] **مولاناهاتفی**را خبرشد باستقبال آنحضرت شتافته آمد و روی نیاز بر زمین نهاد وآن حضرت مولانا رااحوال بسیارپرسیدند بعداز وقوف برحال اوبمنزل‌او قدم‌رنجه فرمودند.

از کمال مکارم اخلاق بر گلیم درویشانه او به[۱۸۴] نشستند و ازما حضری که آوردند[۱۸۵] تناول فرمودند وبعد ازآن طالب شعر شدند مولانا بیتی چند از شعر خود خوانده تحسین[۱۸۶] بسیار نمودند و او را بنظم فتوحات شاهی مأمورگردانیدند.[۱۸۷] مولانا انگشت قبول بردیده نهاده‌منظورعنایات[۱۸۸] بلانهایات شد وموازی هزار بیت از آن‌کتاب بنظم درآورده اما باتمام‌آن توفیق نیافت و الحق اگر آن مثنوی‌تمام می‌شد ناسخ سایرمثنویات اومی‌شد . این‌چند بیت دروصف‌آن حضرت ازآن مثنویست :

بر او ختم شد منصب سروری — چو بر جدش آیین پیغمبری
مثل در زمانه بفرزانگی — سرشته بمردی و مردانگی
چه مردی‌که‌هرکس‌که نامش‌شنود — دگر،زن نیامد از او در وجود
نمی آورد تاب بذلش درم — دُرم منتهی بی نهایت کرم
بهم‌دخل کونین اگر ضم بود — ز اندازه‌ی بذل او کم بود
همه پادشاهان شده پست او — چو شاهان شطرنج دردست او
ز شاهان شطرنج او بی شکی — بود شاه بهرام چوبین یکی

وفات مولانا در قصبه **خرگردجام**[۱۸۹] اتفاق افتاده در چهار باغ مذکور مدفون شده وتاریخ وفات[۱۹۰] اورا «جامی ثانی چه شد» یافتند.[۱۹۱]

۱۸۳ــ و. ندارد . م . مولاناء مذکورراخبرشده . ۱۸۴ــ م . برگلیم در ویشانه اواز ماحضری . و. نشست !
۱۸۵ــ م . و.آورد . ۱۸۶ــ و. ندارد . ۱۸۷ــآ. کردند . ۱۸۸ــ و. غایات.
م . نهایت . ۱۸۹ــ م . و. خرجرد . ۱۹۰ــ و. ندارد . ۱۹۱ــآ. یافته‌اند .

Marfat.com

۲۶۸ـ **خواجه آصفی**[۱۹۲] : چون پدرش مدت[۱۹۳] مدید وزیر **سلطان ابوسعید میرزا** بود **آصفی** تخلص کرد و او بصفای ذهن سلیم وذکای طبع مستقیم ازسایرشعرای روزگار و فضلای عالیمقدار امتیاز تمام داشت و به رعنایی وخودآرایی علم نزاکت میافراشت . دیوان غزل تمام کرده و مثنوی دیگر[۱۹۴] بوزن **مخزن الاسرار** گفته اما شهرتی[۱۹۵] نیافت. وفات‌اودرسنه عشرین وتسعمایه درهرات اتفاق افتاده این چندبیت ازاشعارآبدار[۱۹۶] اوست .

مطلعیات

بسی خودرادرآب دیده چون ماهی‌وطن دیدم
که تا قلاب زلفش را بکام‌خویشتن دیدم

✡

من طور وتجلی چه کنم بر لب بام آی
کوی‌تو مرا طور ، جمال‌تو تجلی است

✡

زخونین داغهای‌دل، کشم‌آهی وآن‌بدخو
تصور میکند کاز لاله زاری بادمیآید[۱۹۷]

✡

نازدرسر،چین درابرو . تندخوی‌من رسید
فتنه‌راسرکرده اینك فتنه جوی من‌رسید

✡

۱۹۲ـ و. مولاناآصفی . م.آصفی. ۱۹۳ـ و. مدتی. ۱۹۴ـ م . و. بطرز .
۱۹۵ـ م .و. شهرتی پیدانکرد . ۱۹۶ـم . و. ندارد . ۱۹۷ـ م . و. این بیت را ندارند .

Marfat.com

دل‌که طومار وفا بود من محزون را
پاره کردند ندانسته بتان مضمون را

✡

گرد یاقوت‌لب لعلت[۱۹۸] خط[۱۹۹] سبزی دمید
هیچکس‌دردور یاقوت این چنین‌لعلی‌ندید

✡

صورتگران هلاکم از آن سیم تن جدا
سازید صورتی که نباشد زمن جدا
چون وصل و هجر بود ز شیرین بلای من
خسرو جدا هلاك‌شد و کوهکن جدا

✡

رخ تو هرکه درآیینه دید حیران است
چومبه[۲۰۰] به هاله نماید دلیل باران‌است

✡

پای مجنون نه همین سلسله‌ی سودا داشت
هرکه دیوانه شد این سلسله را برپاداشت

✡

بیاض دیده ز می سرخ گلعذاران را
بود شکوفه بادام نو بهاران را

✡

زگرداب دوچشمم صدحباب شوق بر خیزد
وزان هریك برای دیدنت چشم دگرگردد

۱۹۸ـو. لعلش. ۱۹۹ـآ. خطی سبزی . ۲۰۰ـ م .و. زهاله .

Marfat.com

۲۶۹ـ **مولانابنایی** : مولدش **هرات** استوچون‌پدرش معماربود بنابرآن این تخلص اختیارکرد ذاتش دراصل‌چون قابل[۲۰۱] افتاده بود ✡ دراوایل جوانی روی‌توجه بجانب کسب‌کمالات آورده بی‌تکلف ✡ در اکثرفنون‌گوی مسابقت ازاقران ربود . و بنیان‌فضایلش‌صفت **کانهم**[۲۰۲] **بنیان مرصوص** پیداکردازخبر[۲۰۳] مبرور **امیرغیاث‌الدین منصور** منقول است که میفرموده:[۲۰۴] **«ملابنایی‌ملای‌شاعران وشاعرملایان‌است»** ودر تصوف[۲۰۵] وخوشنویسی وخوشخوانی مشهور و درعلم موسیقی وادوارکه از اقسام ریاضی است رسایل دارد[۲۰۶] و ظرافت طبعش بمرتبه‌ای بودکه نسبت **بامیر علیشیر** که نزاکت مزاجش ازآن مشهورتراست ✡که احتیاج به تعریف داشته باشد✡سخنانی[۲۰۷] ظرافت‌آمیز[۲۰۸] میگفتند از جمله‌آنکه روزی بدکان پالان دوزی رفته وگفته که[۲۰۹] **پالان امیرعلیشیری** میخواهم . این سخن **بامیرعلیشیر** رسیده با اوسوء[۲۱۰] مزاجی پیداکرده چنانکه دروطن[۲۱۱] اصلی خود نتوانست بود روی بعراق‌آورد و در خدمت **سلطان‌یعقوب** اندك اندك ترقی کرده کتاب **بهرام وبهروز** را بنام پادشاه مذکورگفت وچون **یوسف‌بیك** برادر**سلطان‌یعقوب** نیز مقارن[۲۱۲] این حال ارتحال یافته بوده درآن واقعه این بیت‌گفته :

۲۰۱ـ و. ندارد . ۲۰۲ـ آ. ب. بنان. ۲۰۳ـ و. ندارد . ب . ضمیر. ۲۰۴ـ و. م . میگفته . ۲۰۵ـ و. ندارد . ب . صفوف . ۲۰۶ـ و. ظرایف ولطایف ۲۰۷ـ م. سخنان میگفت . ۲۰۸ـ و. این‌جمله رامخدوش بدین‌صورت نقل‌کرده است «ظرایف‌ولطایف‌در طبعش بمرتبه‌ای بودکه نسبت‌بمیرعلیشیرکه نزاکت‌مزاجش ازآن مشهورتراست‌که احتیاج به تعریف‌داشته باشدسخنان میگفت» ۲۰۹ـ م . و. دردکان‌پالان دوزی رفته بودکه‌پالان میرعلیشیری‌میخواهم. ۲۱۰ـ ب.سوی. ۲۱۱ـ م . و. دروطن‌اصلانتوانست‌بودن !! ۲۱۲ـ م . و.سلطان‌یعقوب نیزمقارن وفات یافته بود .

* و. جمله‌میان دوستاره را ندارد .

* و. جمله‌میان دوستاره را ندارد .

Marfat.com

بیت :

نه از یوسف نشان دیدم نه از یعقوب آثاری
عزیزان یوسف ارگم شد . چه‌شد یعقوب‌را باری

بعد ازاندك زمانی حب‌وطن اورا بجانب **هرات** کشید ودیگر باره امورناملایم از اوسرمیزد[۲۱۳] ودراین نوبت **امیر علیشیر** بیشتراز پیشتررنجیده‌کار بجایی رسیدکه پروانه قتلش حاصل‌کرد ازجمله رنجش‌آنکه چون **میر** بنابرعدم توجه بجانب تأهل به‌عنّیت[۲۱۴] اشتهاریافته بود ومولانا قصیده‌ای[۲۱۵] درمدح اوگفته صله‌ای[۲۱۶] چنانکه مطبوع اوبود[۲۱۷] باونرسید بناء علیه‌آن قصیده را[۲۱۸] باسم **سلطان احمد میرزا** قوم **سلطان‌حسین میرزا** کرده باو گذرانید . این[۲۱۹] معنی مسموع **میر** شد نسبت بـه مولانا در مقام کلفت[۲۲۰] شدند . مولانا این قطعه بجهت تلافی[۲۲۱] سرود و بخدمت **میر** فرستاد .

قطعه:

دخترانی که[۲۲۲] بـکر فکر منند — هر یـکی را بـه شوهری دادم
آنکه کابین نـداد و عنّین بـود — زو گـرفتم[۲۲۳] بـدیـگری دادم

[۲۲۴] چون اقامت نتوانست کرد لاجرم جلا نموده بطرف ماوراءالنهر رفت ودر خدمت **سلطان‌علی میرزا** ولد **سلطان‌احمدمیرزا** پسر **سلطان‌ابوسعید**[۲۲۵] که در آنوقت والی ماوراءالنهر بود راه ندیمی یافته درآنجاقصیده‌ی **مجمع الغرایب** که

۲۱۳ــ م.و. دروجودآمد ۲۱٤ــ و. به‌نسبت عنن . م . بعنت . ب. به غیبت. ۲۱۵ــو.م.جهت‌او. ۲۱۶ــ و.م . چنانچه ۲۱۷ــ و.اوبودنرسید. ۲۱۸ــم . ر. ندارد . ۲۱۹ــ و.م.ندارد. ۲۲۰ــ و.شده ۲۲۱ــ م . این‌قطعه‌جهت‌تلافی بمیر فرستاد. ۲۲۲ــب.فکربکر. ۲۲۳ــم.زوکشیدم. ۲۲۴ــم.و .این‌جمله‌راندارند. ۲۲۵ــو.ندارد.

Marfat.com

بزبان[۲۲۶] **مروی** است درسلك نظم‌کشیده این دوبیت ازآنجاست :

زانکه لازال نافذان این بود[۲۲۷] حکم عالی پادشاه زمان
خسرو ملك ماوراءالنهر شاه **سلطان علی بهادرخان**

تاآنکه **محمد شیبانی** برآن ولایت دست یافت[۲۲۸] و**مولانابنایی** در درگاه خانی‌منصب[۲۲۹] **ملك الشعرایی** یافته‌همزاه اومتوجه‌خراسان‌شد وامور نامرضیه ازاو[۲۳۰] **درهرات**[۲۳۱] ظاهرگشت ازجمله‌آنکه مال شاعری[۲۳۲] را بمردم حواله کرد بعد از آنکه صاحبقران مغفوربرخان اوزبك استیلایافت او در[۲۳۳] **قرشی** ماوراءالنهر بود تا آنکه **میرنجم‌ثانی** که[۲۳۴] اعظم دستورصاحبقران مغفوربود برآن ولایت دست‌یافت بقتل عام فرمان داد . بنای حیات **بنایی** را نیز در آن واقعه بانهدام[۲۳۵] رسانیدند وکان فی‌الشهور سنه ثمان و عشر و تسعمایه . از اشعار **مولانابنایی**[۲۳۶] دیوان غزل مشهوراست وغزلی چند[۲۳۷] دیگردرتتبع **خواجه‌حافظ** بتخلص **حالی** گفته وقصاید خوب هم دارد . این چندبیت ازجمله اشعار اوست :

مطلعیات :

به سرمه آنکه سیه کرد چشم یار مرا
چو چشم یار سیه کرد روزگار مرا

☆☆☆

گلستانیست خرم دیده‌ام‌از عکس رخسارش
ز مژگان خارها بگرفته بر اطراف دیوارش

☆☆☆

۲۲۶ــم.و.هروی‌است واین اشتباه‌است.زیرامرودر ماوراء النهراست.وهرات‌درخراسان.
۲۲۷ــ و. آ . ناقدان ۲۲۸ــ م.یافته. ۲۲۹ــ م .شعراء. ۲۳۰ــ و.امور نامرضی .ب .ازاودر وجودآمد. ۲۳۱ــ آ.ندارد. ۲۳۲ــم.و.شاعری بمردم .
۲۳۳ــ ب.قیرهی. ۲۳۴ــم.دستوراعاظم.و.دستوراعظم‌صاحبقران. ۲۳۵ــ و.بانهدام رسید. ۲۳۶ــ و.ندارد . ۲۳۷ــ م. و.ندارند.

Marfat.com

کنم غوغا بهر بیگانه کاندر کوی او بینم
که تا آید برون بهر تماشا ، روی او بینم

☆☆☆

نه ازخون جگر مژگان من بر یکدیگر بسته
که بی او مردم چشمم بروی غیر در بسته

☆☆☆

تعالی‌الله چه گلزاریست رخسار عرقناکش
که آب از چشمه خورشید[۲۳۸] داده ایزد پاکش

☆☆☆

خواهم غبار گردم از کوی او برآیم
[۲۳۹] تاهرکه بیند او را در چشم او در آیم

[۲۴۰] این رباعی نیز ازاوست :

رباعی:

یوسف صفتان و اهل پرهیز کجا — شیرین منشان شهوت انگیز کجا
با بوالهوسان نسبت عشاق مکن — یعقوب کجا ، خسرو پرویز کجا

این دو مطلع هم ازوست :

در دل آرم هر زمان کان مه دل آرای منست
خاطری خوش میکنم ، او را چه پروای منست

☆ ☆ ☆

ز بد[۲۴۱] خویی چنان بیگانه شد آن بیوفا بامن
که شد بیگانه با هرکس که گردید آشنا بامن

۲۳۸ـ و.داده‌است. ۲۳۹ـ آ. این مصرع رانداردد. ۲۴۰ـ ب . این‌مطلع رباعی . ۲۴۱ـ م .خواهی.

Marfat.com

۲۷۰ـ [۲۴۲]**مولانا نظام‌الدین نظام:** از دارالمؤمنین**استرآباد** است و از ارباب‌صلاح وسداد. سلیقه‌اش چون بمعما چسبان [۲۴۳] بود دراوایل تحصیل آن [۲۴۴] فن کرده‌ودر اواخر آنرانیزاز خوداسقاط نمود ازغایت‌صفای نیت‌وخلوص‌طویت [۲۴۵] بمداحی اهل بیت علیه‌السلام روی‌آورده از رشحات اقلام بلاغت انجامش ریاض سخنوری نضارت پذیرفت و از برکت سحاب افادت [۲۴۶] آیاتش گلهای گوناگون در حدایق آمالش [۲۴۷] شکفت وگاهی بگفتن مثنوی مبادرت میورزید . [۲۴۸]

کتاب **بلقیس‌وسلیمان** از [۲۴۹] جمله اشعارآن‌خجسته‌آثار است وفاتش درسنه احدی‌وعشرین‌وتسعمایه بود . این چند بیت ازقصاید اوست :

قصیده :

کسی ز محنت شبهای من [۲۵۰] خبر دارد
که همچو صبح نهان ، داغ بر جگر دارد
چو خس فتاده بخاکم ولیك آب سرشك [۲۵۱]
امید هست غبـارم [۲۵۲] ز خـاك بـر دارد
بهـم بود غم و شـادی [۲۵۳] اسیر دنیـا را
مگس دو دست بسر ، پای در شکردارد

☆ ☆ ☆

ز بعد معرفت کـردگـار لـم یزلی نبی‌شناسم و آن گه علی وآل علی
خداست آنکه بود درممالك تقدیس [۲۵۴] وجود منفردش متصف ز بی عللی

۲۴۲ـ و. نظام معمائی.م. نظام. ۲۴۳ـ م.و. اول‌تحصیل‌آن .
۲۴۴ـ م.و. نموده. ۲۴۵ـو.درمداحی. ۲۴۶ـم.و. ایابش. ۲۴۷ـم. و.دانش.
۲۴۸ـ و.م. مینمود. ۲۴۹ـ م.و.ازجمله اشعاراوست. ۲۵۰ـ م.و.ما.
۲۵۱ـم. و . بخاکیم‌لیك سیل سرشك . ۲۵۲ـ م. و. که مارازخاك. ۲۵۳ـ م .و.
عشرت .ب. غم ومحنت. ۲۵۴ـ و. مصرع ششم را اینجا آورده تحصیل آن .

Marfat.com

نبی‌است آنکه بوددرمدارس تحقیق [255] بری کتاب کمالش ز نکته جدلی
علیست آنکه[256] گدازد ببرق‌لمعه‌تیغ حسود را که بود قلب بوته دغلی

✡ ✡ ✡

کننده‌ی در خیبر علی ابوطالب
حریف‌غالب هرکس‌که[257] هست درهرباب
توآن شهی که اگر کرده‌اند فی‌الواقع
خلاف‌رای تو اصحاب ،وای بر اصحاب

ایضاً :

زعمرتا نفسی هست کار خویش بساز
نفس چورفت چه سازی اگر نیامد باز

✡

بر کفم مانده‌نشانها بس‌که در ایام غم
جذبه عشقت کشیده رشته .صبرم زکف

✡

بباغ دل، درآن بستانسرای عالم فانی
نهال آرزومنشان که بازآرد پشیمانی

✡

✡شب‌درفضا ازماه‌نوکشتی در آب انداخته
وزآفتابش لنگر زرین طناب انداخته

دراین قصیده‌که[258] درمنقبت **حضرت‌امیر** است این بیت بسیارخوب‌گفته .

۲۵۵ـ و. مصرع چهارم‌را اینجا آورده . ۲۵۶ـ م. گذارد . ۲۵۷ـ م. نیست .
۲۵۸ـم.و. درصفت‌حضرت‌امیر،این بیت خوب واقع شده است.
* و. شب‌قضاازماه‌نو کشتی‌درآب‌انداخته
زآفتابش لنگرزرین درآب انداخته ! !

Marfat.com

بیت

از دم تیغ جهانسوزش هوا بگریخته
خویش را در خیمه تنك حباب انداخته

۲۷۱ـ **مولاناامیدی** : بجودت‌طبع سلیم وحدت ذهن مستقیم سرآمد شعرای‌زمان بود بی‌تکلف از متأخرین‌کسی‌قصیده را بهترازاونگفته .[۲۵۹] مولد اوقصبه **تهران**است من اعمال **ری** . پدرانش رئیس وکدخدای‌آنجا بوده‌اند نام اودراصل **ارجاسب** بود و در اوایل عمر جهت تحصیل علم **بشیراز** رفته بود و در زمره‌ی شاگردان[۲۶۰] **مولانا جلال‌الدین‌محمددوانی** درآمداکثرکتب متداوله را مطالعه[۲۶۱]کرد فامادرطب بیشتر کوشیده طبیب شد مولانا اسم‌اورا تغییر داده **مسعود** نام نهاد با اکثر اهل دولت[۲۶۲] صاحبقران مغفور محشوربود چنانکه از شعر اومعلوم توان‌کرد[۲۶۳] در اواخر عمر در **تهران** متوطن شد. باغی طرح انداخت و آنرا[۲۶۴] موسوم به **باغ امید** گردانید . اما هنوزنهال امیدش[۲۶۵] بارآورنگشته بودکه‌ازصدمه‌ی صرصرحوادث سمت **قاعآصفصفا** پیداگردید ودر شهورسنه ثلاثین‌وتسعمایه[۲۶۶] جمعی برسر اوریخته بقتلش رسانیدند بعضی‌مردم‌نسبت[۲۶۷] این امرشنیع‌به[۲۶۸] **نوربخشیان** کردند **والله اعلم، افضل نامی تهـــرانی**این‌قطعه‌درتاریخ[۲۶۹] شهادت اوگفته

قطعه :

نادرالعصر امیدی مظلوم — کاوبنا حق شهید شد ناگاه
شب بخواب من آمدوفرمود — کی زحال درون من آگاه
بهر تاریخ قتل من بنویس — «آه ازخون نا حق من آه!»

۲۵۹ـ م. نگفت. ۲۶۰ـ آ . زمره‌ی مولانا جلال‌الدین . ۲۶۱ـ م. خوانده . ۲۶۲ـ م.و. حضرت‌صاحبقران اختلاط داشت . ۲۶۳ـ م.و.میتوان . ۲۶۴ـ م و. اورا. ۲۶۵ـ ب .آ.آرزویش ۲۶۶ـ و. خمس‌وعشرین‌تسعمایه(این‌اشتباه است) . ۲۶۷ـ و. ندارد. ۲۶۸ـو. نوربخشیه. ۲۶۹ـ و . م. ندارند.

Marfat.com

تحفه سامی

این چند بیت از قصاید او نوشته شد :

قصیده:

تو ترك نیم‌مستی ، من مرغ نیم بسمل — کار تو از من آسان، کام من از تو مشکل
خنجر کشی و ساغر ، اهل وفا سراسر — خون خورده در برابر، جان داده در مقابل
تو پانهی بمیدان من دست شویم از جان — تو خوی فشانی از رخ من خون چکانم از دل
دنبال آن مسافر از ضعف و ناتوانی — برخیزم و نشینم چون گرد تا به منزل

وله ایضاً

علی الصباح که ساقی دهد شراب طهور — بنوش و باك مدار ان ربنا لغفور
مرید پیر خرابات گشتم و شستم — بآب میکده دست و دل از متاع غرور
رواق مدرسه[۲۷۰] گر سرنگون شود سهل است — قصور میکده‌ی عشق را مبادا قصور
بنای مدرسه از جنس عالی ودانی[۲۷۱] — خراب گشت، خرابات همچنان معمور
می مغانه که مردافکن است و توبه‌شکن — چنان بدور تو از شیخ و شاب برده شعور
که زاهدان سحر خیز برنمیخیزند — بجای حی علی گردمند نفخه صور
غریق نعمت گیتی ز ذوق بی خبر است[۲۷۲] — مثابه مگس مرده درقی زنبور

ایضاً:

سپیده‌دم که از این عنکبوت زرین تار — گسست رابطه‌ی تار و پود لیل و نهار
اگر کری[۲۷۳] بود این کره‌ی کشیده عنان — وگر مجره قوی حلقه‌ایست حلق فشار
کمند توست که پیچیده در گلوی سپهر — سمند توست که برچیده است ناف وزهار
تورا سواره به‌بین گواگر ندیده کسی — که آفتاب بود ثابت آسمان سیار
تبارك‌الله از آن[۲۷۴] آسمان برق عنان — تبارك‌الله از این برق آسمان رفتار

۲۷۰ـ ب. میکده . ۲۷۱ ـم.و.وسافل . ۲۷۲ـآ. بی‌خبری است.
۲۷۳ـم.و. گره بود این کره. کری بمعنی کرایه‌ای است. ۲۷۴ـو.ازاین.

Marfat.com

علی الدوام بود چون سپهر درحرکت ولی نه چون حرکات سپهر ناهموار
چنان زعدل[۲۷۵] توعالم باعتدال آمد که اختلاف برون شدزطبع باردوحار[۲۷۶]

این چند بیت[۲۷۷] بطریق غزل ازجمله اشعار اوست :

مطلعیات:

ای جنگجو بقلب سپاه که میزنی دامان ناز برزده راه که میزنی

✡ ✡ ✡

تابخاطر باشدای بدعهد پیمان منت[۲۷۸] بسته برانگشت بایدرشته جان منت

✡✡✡

کس را نه بینم روزغم جزسایه درپهلوی خود[۲۷۹]
آنهم چو بینم سوی او گرداندازمن روی خود

✡✡✡

کاج[۲۸۰] گردون ازسرم بیرون بردسودای تو یا مرا صبری دهد چندانکه استغنای تو

این دورباعی هم ازاوست :

رباعیات:

بیمار تو را شربت دیدار تو، به دیدار تو بهر عاشق زار تو، به
به ، بر سر بیمار فرستادی لیك آن سیب ذقن بدست بیمار تو، به

✡✡✡

شب قصه هجران جگرسوز کنم روزآرزوی وصل دل افروز کنم
القصه که بی تومن بصد خون جگر روزی بشب آرم و شبی روز کنم

مثنوی گفته ✡فاما ناتمام‌ماند✡ این دوبیت از آنجاست :

۲۷۵ــ و.م. بعدل. ۲۷۶ــ م . نارو بخار!! ۲۷۷ــ و. این چندبیت ازاوست.
۲۷۸ــ ب.منست. ۲۷۹ــ آ.ب. پهلوی خویش. ۲۸۰ــ و.م. کاش .

* و. جمله میان‌دوستاره‌راندارد.

Marfat.com

مثنوی :

افتاده حکایتی در افواه کآیینه غبار گیرداز آه[۲۸۱]
این طرفه که آه‌صبحگاهی ز آیینه دل بردسیاهی

۲۷۲ـ **بابافغانی:** مولداوشیرازست[۲۸۲] اول‌درخدمت **سلطان‌یعقوب** بودوپیش ازآن بکاردگری اوقات‌میگذرانیداما آن‌زمان‌که بخدمت **سلطان‌یعقوب**افتادترقی کلی کرد ودرآن‌زمان اورا **باباشاعر**[۲۸۳] میگفتند ،اوبسیارحریص شراب‌وبدمست‌بودو دایم الاوقات درشرابخانه بسرمی‌برد وبعدازززیارت پادشاه مذکور درزمان صاحبقران مغفوربخراسان‌افتاد.ودرشهر**ابیورد**[۲۸۴] ساکن‌شده حاکم‌آن‌دیار[۲۸۵] هرروزیك من‌شراب ویکمن‌گوشت مقررکرده بودکه باو میدادند . در آخر کار او بجایی رسید که مردم شراب[۲۸۶] خانه او را ازپی‌مایحتاج خود ببازار وشهر میفرستادند وباوهزلهای‌رکیك میکردند واو بواسطه شومی[۲۸۷] حرص شراب‌تحمل میکرد و در آخر بمشهد مقدسه رضویه‌آمدودرشهورسنه‌خمس وعشرین‌وتسعمایه‌جرعه **کل نفس ذائقة الموت**چشید[۲۸۸]
این چندبیت ازجمله اشعارآبدار[۲۸۹] اوست :

مطلعیات:

مقیدان تو از یاد غیر خاموشند بخاطری‌که‌تویی،دیگران‌فراموشند

☆☆☆

نخل توسرکش ودل‌خودکام من‌همان[۲۹۰] ناز تو همچنان، طمع‌خام من همان

☆☆☆

نخل قدت‌که از چمن‌جان بر آمده شاخ گلی بصورت انسان بر آمده

☆☆☆

۲۸۱ـم.و.سیاه. ۲۸۲ ـو.شاعرپرشوراست .م.شاعرپرزوراست. ۲۸۳ـ م.و. بابای‌شعرا
۲۸٤ـب.شهرابی در.م. بیورد. ۲۸۵ـ و.آنجار. ۲۸۶ـم.و.شرابخانه او را پی
مایحتاج فرستادند وباوهزل‌میکردند !! ۲۸۷ـب.شوقی . ۲۸۸ـ م.و.ب. درکشید.
۲۸۹ـ م.و. ندارند. ۲۹۰ـ م.و. هم‌چنان .

Marfat.com

گرمیروم نزدیك[۲۹۱] اوذوق وصالم می‌کشد ورمی نشینم گوشه‌ای تنها، خیالم می‌کشد

☆☆☆

فراموشم شود چندان کازو بیداد میآید
ولی فریاد ازآن ساعت که یك‌یك یادمیآید
بدام انتظار او من آن صید[۲۹۲] گرفتارم
که جانم میرود تا بر سرم صیاد[۲۹۳] میآید[۲۹۴]
ملامت‌بین که‌هر سنگی که‌جست‌از تیشه‌فرهاد[۲۹۵]
هوا می‌گیرد و هم بر سر فرهاد میآید

☆☆☆

اگر یاد آرمش یکدم‌که از دل غم‌برد بیرون
غمی‌آید که بازم[۲۹۶] بیخوداز عالم برد بیرون
بود از مردنم دلسوزتر دلسوزی‌همدم[۲۹۷]
چه باشدگر زبالین من این ماتم برد بیرون

۲۷۳ ـ **مولانا اهلی‌شیرازی** : درسلك شعرای‌کرام و فضلای‌عظام، انتظام[۲۹۸] داشت وفقر[۲۹۹] ومسکنت وقلت اختلاط[۳۰۰] اوبا اهل‌دنیا مشهورتر ازآنست‌که‌احتیاج بنوشتن[۳۰۱] داشته باشد ☆شعرمیگفت☆ وازاکثرسالکان مسالك سخنوری‌بوفورمهارت در فن شعر امتیاز تمام داشت ودرعلم قافیه وعروض ومعماکامل بودودرجمیع اصناف

۲۹۱ـب. نزدیك‌تو. ۲۹۲ـم . مرغ.و.این. بیت‌راندارد. ۲۹۳ـم . فریاد .
۲۹٤ـو.این‌بیت‌راندارد. ۲۹۵ـ و.این‌بیت‌راندارد. ۲۹۶ـم . غمی‌آید بیادم .
۲۹۷ـم. و.این‌بیت‌راندارند. ۲۹۸ـم. ندارد .و.جاداشت . ۲۹۹ـو . بفقر.
۳۰۰ـآ.اوبااهل.م.و.ندارند . ۳۰۱ـو.تعریف .
* و . جمله‌میان دوستاره راندارد .

Marfat.com

سخن [۳۰۲] شعرمیگفت ، مثنوی☆هم میفرموده☆ هم ذوبحرین وهم‌تجنیس‌که عقل‌دراو متحیراست وقصیده‌ی‌مصنوع**خواجه‌سلمان** را باسم **میرعلیشیر** تتبع‌کرده [۳۰۳] و چند صنعت [۳۰۴] براو زیاده‌کرده **امیر علیشیر**انصاف داده‌که‌بسیار [۳۰۵] به ازقصیده‌ی خواجه سلمان گفته . درغزل نیزاشعار عاشقانه بسیار دارد ازآن‌جمله چندبیت [۳۰۶] درسلك تحریردرآمد :

مطلعیات:

یامن‌ناصبوررا سوی خود از وفاطلب — یا توکه پاکدامنی صبرمن‌ازخداطلب

☆☆☆

ازمرگ رقیبان‌تو خرم نتوان بود — خوشحال‌بمرگ همه‌عالم نتوان بود

☆☆☆

زاهد بره‌کعبه رودکاین ره دین‌است — خوش میرود اماره‌مقصود نه‌این است

☆☆☆

اکنون که تنها دیدمت لطف [۳۰۷] ازنه ، آزاری‌بکن
سنگی‌بزن ، تلخی‌بگو ،تیغی‌بکش ، کاری بکن

☆☆☆

سوی که روم‌من‌که دلم سوی توباشد — روی‌که به‌بینم‌که به ازروی توباشد

☆☆☆

من و مجنون دو اسیریم که غم شادی ماست
هر که این شیوه ندانست نه از وادی ماست

☆*☆

۳۰۲ــم.و. ندارند. ۳۰۳ــم.و. نموده ۳۰۴ــم.و.صفت‌ا ۳۰۵ــم.و. که‌بهتر
۳۰۶ــ م.و. بیتی. ۳۰۷ــ م.و. لطف‌آرا آزاری
* م.و.جمله‌میان دوستاره‌راندارند.

Marfat.com

زچشم نازتوصدفتنه‌شدفزون‌دردل[۳۰۸] تغافل تو همه التفات و ما غافل

✡✡✡

گرکشدخصم‌بزور ازکف‌من‌دامن‌دوست چه‌کند باکشش‌دل‌که میان‌من واوست

[۳۰۹]درکبرسن‌درشهورسنه اثنین‌واربعین‌وتسعمایه درشیراز فوت شد. این‌رباعی هم ازوست :

رباعی:

گر درپی‌قول وفعل سنجیده‌شوی دردیده‌ی‌خلق، مردم دیده شوی

باخلق چنان‌مکن که‌گرفعل‌تورا هم با توعمل‌کنند رنجیده شوی

۲۷۴ ـ **مولانالسانی** :دراصل [۳۱۰]شیرازی است اما اکثر[۳۱۱] اوقات دربغداد و دارالسلطنه[۳۱۲] تبریز بسر میبرد. شاعری‌متین و نکته‌دان و شیرین بود[۳۱۳] اشعاراو **شترگربه** واقع شده،چه یك‌غزل اوکه تمام خوب باشد کم است ، اما آنچه خوبست بسیاربسیارخوب‌واقع‌شده[۳۱۴] من‌با اوبسیارصحبت‌داشته‌ام وشعرهم، باهم[۳۱۵] خوانده‌ایم وشعری چندکه شاگرداو **شریف** مشهورساخته[۳۱۶] موسوم **بسهواللسان**[۳۱۷] ازروی‌ستم ظریفی است ازاکثرآن شعرها اوراخبری نیست ودیگرغیرازشاعری بسیار فقیر[۳۱۸] و درویش نهادبود، وفات‌اودر**تبریز**[۳۱۹] واقع‌شد درشهور سنه‌احدی‌واربعین‌وتسعمایه‌ودر **سرخاب**مدفون‌است[۳۲۰] . این‌غزل‌وچندبیت ازاشعاراوست:

۳۰۸ـ م.و.زخشم وناز. ۳۰۹ـم.کبرسنی. ۳۱۰ـب . شیرازی‌اصل است .
۳۱۱ـم.دراکثر. ۳۱۲ـم. و . ندارند . ۳۱۳ـ ب. است. ۳۱۴.م. آنچه‌خوب است‌بسیارخوب‌است. ۳۱۵ـ م.و.شعراوبسیارخوانده‌ام.متن‌صحیح‌است‌وچون مفهوم آنرا درنیافته‌اندآنراتحریف کرده‌اندمنظورسام‌میرزااینست که‌اشعارهم‌را برای‌یکدیگرخوانده‌ایم.
۳۱۶ـم. و. که‌شریف‌شاگرد اومشهورساخته‌مرسوم !!بسهواللسان ۳۱۷ـ م. گردانیده.
۳۱۸ـو. ندارد ..م. بسیاردرویش‌بود. ۳۱۹ـ آ. ندارد. ۳۲۰ـآ. ندارند .

Marfat.com

غزل :

نه‌لاف دوستی [۳۲۱] بادلربایی میتوانم زد — نه‌درراه وفایش دست و پایی میتوانم زد
توکازسوزمحبت بی‌نصیبی چاره‌ی‌خودکن — که‌من‌پروانه‌ام‌خودرا [۳۲۲] بجایی میتوانم‌زد

✡✡✡

بدستی عاشق از سنگ ملامت خانه میسازد
بدستی تا ز غم بر سر زند ویرانه می‌سازد

[۳۲۳] میان زهد و رندی عالمی دارم نمیدانم
که‌چرخ‌ازخاك من تسبیح‌یاپیمانه‌می‌سازد؟!

مطلعیات

[۳۲۴] هرگز غبار خاطر موری نبوده‌ام — این سلطنت بملك سلیمان‌برابراست
بیداریی که زلف تو نبود برابرم — باصد هزار خواب پریشان برابراست

غزل :

نه باتو دست هوس در کمر توان کردن — نه آرزوی تو از دل بدر توان کردن
نه ازپی تو توان آمدن ز بیم رقیب — نه بی تو روبدیار دگر توان کردن [۳۲۵]
بیا که گریه من‌آنقدر زمین نگذاشت — که ازفراق تو خاکی بسر توان کردن
چنین‌که عاشق روی توام زجور رقیب — کی [۳۲۶] ازجمال تو قطع نظرتوان کردن

لسانی ازپی [۳۲۷] وصلت اگر زیاده رود
متاع زندگیش مختصر توان کردن

امروز [۳۲۸] پریشان‌ترازآنم که‌توان گفت — وز داغ جدایی نه چنانم که توان گفت

۳۲۱ـم.و. نه‌لاف‌ازدردعشق‌دلربایی . ۳۲۲ـم. بجای. ۳۲۳ـم.این‌بیت‌راندارد.
۳۲۴ـو. این دوبیت راندارد. ۳۲۵ـ این بیت را.آ.و. ندارند . ۳۲۶ـ م. که.
۳۲۷ـ م.و. از پی وصل تو. ۳۲۸ـو. این‌پنج بیت راندارد .

Marfat.com

حالی من دل خسته بشکلی نگرانم | اما نه بشکلی نگرانم که توان‌گفت[۳۲۹]
بیدادگری پنجه فرو برده بخونم | نگرفته حریفی‌رگ‌جانم‌که‌توان‌گفت[۳۳۰]
زخمی[۳۳۱] نرسیده‌است‌بجانم‌که‌توان‌زیست[۳۳۲] | شوقی‌نگرفته‌است عنانم که توان گفت
خون میچکد از داغ نهانم چو **لسانی** | رنگی‌نبود[۳۳۳] داغ نهانم که توان گفت

ایضاً

تو نخل حسنی و جز ناز و فتنه بار تو نیست
چه ناز و فتنه که در نخل فتنه‌بار تو نیست
گرم بجور و جفا می‌کشی نمی‌رنجم
که مست نازی[۳۳۴] و اینها به اختیار تو نیست

✡ ✡ ✡

از کجا[۳۳۵] میآید آن گلبرگ خندان از کجا
از کجا چشم و چراغ دردمندان از کجا
طور من بدآرزو بیحد بتان مشکل پسند
من کجا سودای این مشکل پسندان ازکجا

✡ ✡ ✡

بدل دردی کاز آن شیرین شمایل داشتم‌گفتم
گذشتم از سر خود هرچه در دل داشتم گفتم

✡ ✡ ✡

خدا بدست من آن طره‌ی‌دوتا نگذاشت
غریب سلسله‌ای داشتم ، خدا نگذاشت

۳۲۹ـ و.این‌چندبیت‌راندارد.م.این‌بیت‌راندارد. ۳۳۰ـآ.این‌بیت‌راندارد. ۲۳۱ـ
م.رنجی. ۳۳۲ـم.رست. ۳۳۳ـب.یکی. ۳۳۴ـ م.حسنی. ۳۳۵ـم.و.میآیی.

Marfat.com

خوش آنزمان که من از شوق بوسه می مردم
بدان رسید که رحمی کند ؛ [۳۳۶]حیا نگذاشت

☆ ☆ ☆

صراحی اشك گلرنگ از خروش چنگ می‌بارد
ز ابر دست ساقـی آب آتش رنگ می‌بـارد
گرفتم بادل [۳۳۷] چون شیشه [۳۳۸] راه عشق و رسوایی
چه، دانستم که در راه ملامت سنگ می‌بارد

☆ ☆ ☆

یکدم از عشق تـو بیغم نتوانیـم نشست
بی غم عشق تو یکدم نتوانیم نشست
چیست دانی غرض ازعشق ، نشستن با هم
پس [۳۳۹] غرض چیست که باهم نتوانیم نشست ؟
غیر خوبان جهان مردم عالم هیچند
هیچ بـا مردم عالـم نتوانیـم نشست [۳۴۰]

۲۷۵ـ **مولاناحیرتی** : مشهوراست که **مروی** است اماخودمیگوید که‌از **تونم** ازشعرای مشهوراست درهمه باب شعر گفته امادرمنقبت بسیارکوشیده دراوایل جوانی بسیاربی‌قید [۳۴۱] ولاابالی بوده واکثربه هجو مردم زبان میگشود و اهاجی که میان او و **وحیدی‌قمی** واقع‌شده مشهور است از غایت رکاکت ایراد آن ننمود این چندبیت ازجمله ابیات‌اوست:

۳۳۶ـ و.خدا. ۳۳۷ـ م.و. دلی . ۳۳۸ـو.غنچه!! ۳۳۹ـ م . و.بس .
۳۴۰ـ آ.این بیت‌راندارد . ۳۴۱ـ ب.مقید .

Marfat.com

مطلعیات :

رحم نمود و آمد از، توسن خشم و کین فرو
آیت رحمتی چنین نامده بر زمین فرو

✡✡✡

حلقه لعل بتان را نه ز جان ساخته‌اند
بلکه جان را ز لب لعل بتان ساخته اند

✡ ✡ ✡

هرگز سوی من چشم کرم باز نکردی
کاز ناز[۳۴۲] بمن عربده آغاز نکردی
دادی بسخن وعده‌ام ولب نگشودی[۳۴۳]
گفتی که کنم مرحمتی باز نکردی
ازسبزه[۳۴۴] دمدگل چوتوراسبزه‌زگل خاست[۳۴۵]
در حسن چرا دعوی اعجاز نکردی

✡ ✡ ✡

قضا که‌صورت‌یوسف چنان [۳۴۶]لطیف رقم‌کرد
برای صورت خوب تو امتحان قلم کرد

✡ ✡ ✡

گه دل از[۳۴۷] عشق بتان گه جگرم می‌سوزد
عشق هر لحظه بداغ دگرم می‌سوزد
من‌ز خود بی‌خبر و آتش هجران در سر[۳۴۸]
وه که [۳۴۹]این شعله شبی بیخبرم می‌سوزد

۳۴۲ـب. خشم ۳۴۳ـ م.و. این بیت‌راندارند. ۳۴۴ـ آ. سبزه درآمد .
۳۴۵ـآ. و . ب . خواست . ۳۴۶ـ و . چنین . ۳۴۷ـ آ . دل‌که از. ۳۴۸ـ
و.م.دردل.ب.درپی. ۳۴۹ـآ.شعله‌مرا.

Marfat.com

۲۷۶ـ **خواجه مسعود قمی** : ازجمله اعیان **قم** است ، درشعر اورا مرتبه عالی است ومثنوی بسیار گفته‌ازجمله **یوسف‌وزلیخا** و**مناظره‌ی‌شمس‌وقمر**، **مناظره‌ی تیغ وقلم**او مشهوراست [۳۵۰] این بیت ازکتاب‌تیغ‌وقلم‌درتعریف‌شتر که بتقریب‌آورده [۳۵۱] طوری واقع شده .

جهانگردی ، حلیمی ، بردباری ز گلزار جهان قانع بخاری

در زمان **سلطان‌حسین میرزا** به هرات رفت‌وبفرموده‌ی‌ایشان**وقایع زمان**او را درسلك نظم درآورد وآن‌کتاب از [۳۵۳] دوازده هزاربیت‌متجاوز است وهم‌درخراسان وفات یافت اشعارعاشقانه اوبسیار است ازآن جمله این چند بیت نوشته شد: [۳۵٤]

بدورنرگس تو سر خوشی‌لانه چه باشد [۳۵۵]
معیّن است‌که مستی یك‌پیاله [۳۵۶] چه‌باشد

☆ ☆ ☆

هر که در میکده یك لحظه نشیمن سازد
جای بحث است اگر مدرسه مسکن سازد

☆ ☆ ☆

بی تو چون در گریه خوابم می‌برد
خواب می‌بینم که آبم می‌برد

این بیت نیز دریکی از مثنویات اوست وبسیارخوب گفته . درصفت‌دهان:

نمکدانی به‌تنگی چون دل مور نمك چندان که در عالم فتدشور

۲۷۷ـ **مولانا‌شهیدقمی** [۳۵۷] :درزمان **سلطان‌یعقوب** منصب ملك الشعرایی

۳۵۰ـ و.اوست. ۳۵۱ـ و.ندارد. ۳۵۲ـ و.ندارد. ۳۵۳ـو. ده‌هزار .
۳۵۴ـو.اشعارعاشقانه‌داردوازجمله‌این‌ازاوست!! ۳۵۵ـآ.جباشد. ۳۵۶ـم.و.دهن.
۳۵۷ـ م.شهیدی‌قمی.

Marfat.com

تعلق بدوداشت گویندبسیارخودپسندوخودرای بودوهیچکس درشعراو دخل نمیتوانست کرد که اگر دخل میکرد[۳۵۸] میرنجید و[۳۵۹] دیگربآن‌مجلس نمی‌آمد اما در شعر[۳۶۰] طبعش خوب‌وشعرش مرغوب بود. آخر ازعراق[۳۶۱] بخراسان‌رفت وازآنجا متوجه هند شدودر یکی‌ازشهرهای **کجرات** ساکن شد ودرآن ولااین مطلع‌گفته:

کجراتیان همه[۳۶۲] نمکی دل‌کبابشان　　خونخواره‌اند[۳۶۳] وخون‌حریفان‌شرابشان

درشهرمذکور درسنه‌خمس‌وثلاثین وتسعمایه فوت‌شدگویندعمراوبصدسال‌رسیده بود . این‌چندمطلع‌ازاشعاراو آورده میشود:[۳۶۴]

بیای عشق‌آتش زن دل افسرده‌ی ما را　　بنور خویش‌روشن‌کن‌چراغ‌مرده‌ی مارا

☆☆☆

خواب‌دیدم‌کازهواشاهین‌اوصیدی ربود　　چون شدم‌بیدارمرغ‌دل بجای‌خودنبود

☆☆☆

غرق عرق‌شده‌رخ چون‌آفتاب تو　　طوفان‌حسنی وهمه عالم خراب‌تو

☆☆☆

چوگفتی‌ام‌که‌برو، پیشت‌آمدم‌ازشوق　　بخود نبودم‌واین‌فهم‌کردم‌ازسخنت

☆☆☆

به بیدردان نشینی‌کی فتد برمن‌نگاه ازتو
نه قدر حسن میدانی نه درد عشق، آه ازتو

☆☆☆

۳۵۸ــو.م. کردی.　۳۵۹ــم. و.رنجیده‌برخاستی.　۳۶۰ـم. و.درشاعری.
۳۶۱ــم.و. ازخراسان بعراق‌رفت! واین کاملااشتباه است .　۳۶۲ــم. و .نمکین .
۳۶۳ــمیخواره‌اندوخون‌غریبان.　۳۶۴ــم.و.این‌چندبیت از شعراو .

Marfat.com

[365] بطرف میکده‌هاروز بینوایی‌ما سفال چرخ بودکاسه گدایی ما

۲۷۹ـ **درویش دهکی: دهك** محله‌ایست‌ازمحلات **قزوین**اشعارمتین اوپرزور ورنگین دراوایل حال[366] درکارگاه جولاهی دست‌وپایی میزد و در بعضی اوقات از اواشعارآبدارسرمیزدبگوش اقاصی وادانی رسید[367] وخوش‌خوش[368] خبرسخن‌درویش بمجلس سلطان یعقوب‌کشید[369] ✡اورابسایه سریر طلب کردند ✡حسب‌الأمر بخدمت آن پادشاه‌رسید. مشهور است‌که این‌مطلع رادربدیهه جهت جوان پروانچی که در خدمت پادشاه‌حاضر بود واتاقه[370] برسرداشت گفت:[371]

مطلع :

بلای‌کاکل او بس نبود بر جانم اتاقه نیز بسر[372] میکند پریشانم

اهل مجلس قوت‌طبعش راازاین‌بدیهه قیاس‌کرده ودرتعظیمش‌افزودندوروز بروز مرتبه اوپیش آمده ازجمله شعرای مقرر پایتخت شده‌گویند که**مولاناجامی**این‌مطلع اورا بغایت پسندیده بوده است :

منزل عشق‌که وادی سمومست[373] و سراب
غیر مجنون که در این آب‌وهوا داردتاب؟

[374] این اشعار نیزازاوست :

مطعلیات :

کوهکن درکوه شیرین‌گفتی‌وگشتی‌خموش[375]
تا مگر آید دگر ره[376] نام شیرینش بگوش

✡✡✡

۳۶۵ـم. بطوف . ۳۶۶ـآ. ب.احوال‌حال.و.م.اوایل‌درکارگاه. ۳۶۷ـم.میرسید .
۳۶۸ـخوش‌خبرسخنوریش. ۳۶۹ـم.می‌رسید. ۳۷۰ـم‌و.ندارند. ۳۷۱ـب.اطاقه برسرداشت‌گفته . ۳۷۲ـ آ . زسر . ۳۷۳ـآ.ب. کوهست . ۳۷۴ـب. ندارد .
۳۷۵ـآ. این‌بیت‌را ندارد . ۳۷۶ـ م.و.شیرین گویدو گرددخموش.
* و. جمله‌میان‌دوستار.راندارد .

Marfat.com

[۳۷۷]بغیر ناقه لیلی که‌می‌کندخاری دگرکرا[۳۷۸]غمی‌از[۳۷۹]رهگذارمجنون‌است

۲۸۰ـ**مولاناقاضی‌علایی**:ازقضات **کره رود**است و **کره‌رود** ولایتی‌است‌از **قم** ملاودانشمند ودرشعر وانشاءبی‌مانند بود، برافاضلش[۳۸۰] درفنون فضایل رتبه اولایی‌وبر اعالی واهالیش درصنوف خصایل‌مرتبه‌اعلایی[۳۸۱] دراوایل حال منصب انشای بعضی‌از سلاطین‌ترکمان‌تعلق بدوداشت بعدازآن گاهی دراصفهان وگاهی در تبریزبسر میبرد وآخردراصفهان داعی حق را لبیك‌گفته برحمت خدای واصل‌شد وکان‌ذالك فی‌شهور سنه ست وثلاثین وتسعمایه[۳۸۲]اکثر اشعاراو مطبوع ومقبولست[۳۸۳] خصوصاً قسم‌مناقب آن. این‌یك‌بیت ازیك منقبت اونوشته‌شد:

قطعه:

نبی‌مدینه‌علم وعلی‌در[۳۸۴]است ورا[۳۸۵] دو گوشواره‌ی عرشند حلقه در او

غزلیات او بسیار پرسوز ودرد است این‌مطلع‌ازآنجمله‌است:[۳۸۶]

مطلع :

شادند عالمی‌که‌مرا هرزمان‌غمی‌است دارم غمی‌که مایه شادی عالمی‌است

[۳۸۷]این مصرع‌ازمطلع**مولانالسانی** را که:

مطلع :

[۳۸۸]امروز پریشان تراز آنم که توان گفت

وز داغ جدایی نه چنانم که توان گفت

تضمین کرده وگوییا که ازاوبازستده:[۳۸۹]

۳۷۷ـ م . و .آ . این بیت را ندارند . ۳۷۸ـ ب. روزگار . ۳۷۹ـ م. رهگذر . ۳۸۰ـ ب . برفضایلش . ۳۸۱ـ م . علایی . ۳۸۲ـ م . و. ندارد. ۳۸۳ـم.و. ندارند . ۳۸۴ـم.و. بردراست . ۳۸۵ـم.و. اورا . ۳۸۶ـ م.و. این مطلع‌ازاوست. ۳۸۷ـ م.و.این‌مصرع مولانالسانی‌را . ۳۸۸ـم.و. این‌بیت لسانی‌را نیاورده‌اند . ۳۸۹ـ م.و. گویا ازاوشده.

Marfat.com

دیروز پریشانی خود را بتو گفتم «امروز پریشان‌تر از آنم که‌توان گفت»

این بیت او خالی‌ازحالی نیست :

بیت:

مقامش در دل و درد دلم راز آن نمیداند[۳۹۰] که‌بادل درمیان بنهاده‌ام رازنهانش را

☆ اشعارخوب اوبسیاراست بدین‌یك بیت اختصارکردیم:

بیت:

بنو روزی نویدی میدهد باد سحر گاهی

که داردبعدازین شبهای‌هجران‌روبکوتاهی☆

۲۸۱ ـ **اهلی‌خراسانی** : از اهل ولایت **ترشیز**[۳۹۱] است و درشیرینی اشعار وحلاوت گفتارشکرریز. همواره قدم‌درکوی‌عاشقی داشت وهمیشه اندیشه بر ملاقات گلرخان جفا پیشه میگماشت ، تا سلطان عشق براودست یافته‌درخراسان ازمهرروی **فریدون‌حسین میرزا**[۳۹۲] ازپای درافتاد ومجنون‌آسای‌موی‌سرژولیده‌گذاشته داوعاشقی داد ودراین باب‌گوید :

موی ژولیده‌که[۳۹۳] برسرمن‌ابتردارم سایه‌دولت‌عشق است‌که برسردارم

آخرآن[۳۹۴] شاهزاده‌آن‌درویش وفاکیش[۳۹۵] راپیش‌خویش[۳۹۶] طلب‌داشت‌ومرهم لطفی برجگرریشش‌نهاد[۳۹۷] میرزاروزی[۳۹۸] برباغی‌نزول فرموده بود[۳۹۹] سلطان‌بخت نام غلام سیاهی را بردرباغ گماشت[۴۰۱] که‌کسی را درباغ نگذارد و مولانا برامید

۳۹۰ـ و . کنم پنهان . ۳۹۱ـم . از اهله‌اهل واهالی . ب . تبریز .
۳۹۲ـم.آ.داد . ۳۹۳ـآ.و.من برس. ۳۹۴ـ و.م. آخر شاهزاده آن . ۳۹۵ـ
ب. جفاکیش. ۳۹۶ـآ.خود. ۳۹۷ـم.و.می‌نهاد.! ۳۹۸ـم.و.سلطان. ۴۹۹ـ
م.و. ندارد . ۴۰۰ـم.و. بخت‌نام‌غلام‌سیاهی. ۴۰۱ـ م. گذاشت.و. نشاند !

* و. مطلب‌میان‌دوستاره راندارد .

Marfat.com

دیدار بردرباغ شتافته‌موکل مذکور از[۴۰۲] دخولش مانع آمد لاجرم دربدیهه غزلی که این دوبیت از آنجاست گفت و کاغذ بر مومی نهاده بر سیبی تعبیه کرده از ممرآب باندرون فرستاد :

بیت:

دوچشمم‌فرش آنمنزل که سازی جلوه‌گاه آنجا
بهر جا پانهی خواهم که گردم خاك راه آنجا

چه‌خوش بزمی‌است‌رنگین‌مجلس‌جانان‌چه‌سوداما[۴۰۳]
که نتوان شدسفید از شومی بخت سیاه آنجا

[۴۰۴]میرزا بعداز اطلاع آن‌اورا طلب داشته‌درلطفی برویش‌گشاد ، بعدازانقراض دولت آن‌دودمان به**تبریز** آمد، چون‌درکمانداری‌صاحب قبضه بود جوانان آنجااوراازدست یکدیگر میربودند آخرازغایت[۴۰۵] پیری وشکستگی‌گوشه‌گیرگشته[۴۰۶] هم در آنجارخت[۴۰۷] زندگی بخانه جاودانی کشیداین‌چندغزل‌وچندمطلع‌ازاوست :

غزل:

چنان زباده‌ی‌شوق‌توسرگران‌شده‌ام — که‌فارغ ازخودووارسته‌ازجهان‌شده‌ام
رسید جان بلب از محنت فراق مرا — اجل‌کجاست‌که مشتاق او بجان‌شده‌ام
گرفته دامن من گرد غم زهر طرفی — اسیر محنت این تیره خاکدان‌شده‌ام
چنانکه تشنه بآب زلال مشتاق است — بخاك پای‌تومشتاق‌تر ازآن‌شده‌ام[۴۰۸]
مرا زعشق توبردل هزاربارغم است — عجب نباشد اگربردلت گران شده‌ام
تو آفتابی ومن در هوات آن گردی — که ذره ذره زمهرت‌برآسمان شده‌ام

بزلف او نتوان گفت حال دل **اهلی**
اگر چو شانه زسرتا قدم زبان شده‌ام

۴۰۲ـ آ. ازبوخولش.و. ازدخول‌وی. ۴۰۳ـو. چسود. ۴۰۴ ـ بعداز آن‌میرزا.
۴۰۵ـو . ندارد. ۴۰۶ـو. گوشه‌گرفته.م. گیرشد. ۴۰۷ـو. گرفته‌رخت زندگی .
۴۰۸ـو. این‌بیت‌راندارد .

Marfat.com

مطلعیات:

برمه روی‌تو گل گل ازشراب‌افتاده‌است یا پریشان گشته برگ گل در آب افتاده‌است

☆☆☆

رهبرم دروادی غم بخت گمراه منست یار دلسوزی که دارم شعله آه منست

☆☆☆

ای مراغرقه‌بخون دیده‌ی خونباراز تو سینه‌مجروح‌وجگرریش‌ودل‌افگارازتو
گاه تیر تو کشم از دل و گه ناوك‌آه آه تاچند کشم اینهمه آزار از تو
همه‌چون[۴۰۹] ذره‌زخورشیدرخت‌رقص‌کنان مانده‌چون سایه منم درپس‌دیوارازتو
ذره ذره مگر از مهر تو بردارم دل ور نه‌دل برنتوان داشت بیکبار ازتو
روی‌بنمای‌که تاجان دهم از شوق رخت جان‌سپردن زمن ومنت دیدار ازتو[۴۱۰]

اهلی ازخیل سگانش چه شماری خود را
خاك ره شو که کسی را نبود عار از تو[۴۱۱]

این غزل اوهم[۴۱۲] بسیار عاشقانه‌واقع شده:

غزل:

[۴۱۳] مرا تاجان بود از مهر آن‌مه برندارم دل
که جان‌دادن‌بود آسان و دل‌بر داشتن‌مشکل

چو آیم جانب‌کوی تو صد منزل یکی سازم
وگر بیرون روم درهر قدم صدجا کنم منزل

پس‌از عمری چه باشد گر کنی یاد گرفتاری
که درعمر خود ازیاد تو یکساعت‌نشدغافل[۴۱۴]

چو آب زندگی گر بگذری بر خاك مشتاقان
همه چون سبزه ازمهر تو بردارند سر از گل

۴۰۹ـ آ. ذره وخورشید. ۴۱۰ـ ب. ندارد. ۴۱۱ـ ب. این بیت‌راندارد.
۴۱۲ـو. پرزور واقع‌شده. ۴۱۳ـم.ب.مرا گرجان‌رود. ۴۱۴ـو.این‌بیت‌راندارد.

Marfat.com

مرا گویند مشکلهای عشق از صبر بگشاید
اگر بودی مرا صبری نگشتی کار من مشکل
کسی کاو بر لبم آبی چکاند نیست جز دیده[۴۱۵]
ز بخت بد شود آنهم بصد خون جگر حاصل

اگر داری سر سودای او از سر گذر **اهلی**
وگر پیوند او داری[۴۱۶] نخست از خویشتن بگسل

ایضاً:

شمع رخسار تو را آفت جان ساخته‌اند
جان صد دل شده پروانه آن ساخته‌اند
[۴۱۷]سوختم بی تو ندانم که اسیران فراق
با چنین آتش جانسوز چسان ساخته‌اند

☆☆☆

مگو آن شمع قصد سوزجان عاشقان دارد
ندارد هیچ در دل هرچه دارد بر زبان دارد

☆☆☆

ذره ذره ماند در کویش دل بیحاصلم
تا نگردم گرد کویش جمع کی گردد دلم

۲۸۲ ـ **شوقی یزدی**[۴۱۸] : از اولاد **خواجه‌رشید** است ☆ مردخوش صحبت و

۴۱۵ـو. جز دلبر . ۴۱۶ـ م. و. خواهی . ۴۱۷ـ آ.این بیت راندارد.
۴۱۸ـب .صوفی . * و.ب. میان‌دوستاره راندارند .

Marfat.com

آدمی‌سیرت‌است☆ خط نستعلیق‌را خوب مینویسد ودرانشاء مهارتی[۴۱۹] تمام دارد[۴۲۰] چنانکه بعضی اوقات منصب انشای من باو تعلق داشت، واکثرکتب‌متداوله راخوانده است وشاعری پاکیزه‌گوست‌وازاقسام‌شعر بقصیده‌گویی بیشترمیل[۴۲۱] دارد ومیکوشد، در جواب‌قصیده‌ی**مولانا امیدی** که‌گفته‌است:

مطلع :

«ای توسلطان ملك‌زیبایی ما گداپیشه‌گان تماشایی»

[۴۲۲] قصیده‌ای‌گفته‌که‌این چندبیت ازآنجاست :

[۴۲۳]ای رخت ماه اوج زیبایی قامتت سرو باغ رعنایی
سرو وگل را اگر بود باتو دعوی حسن ولاف زیبایی[۴۲۴]
سروبرجابماند[۴۲۵]ازخجلت چون خرامان بباغ فرمایی
گل زشرم رخ تو آب شود اگر از پرده روی بنمایی
ماه رابارخ تونسبت نیست سرو[۴۲۶] را با قد تو مانایی
سروآزاده ایست‌گوشه‌نشین هرزه‌گردی است‌ماه‌هرجایی

دراین‌قصیده‌مطلع‌قصیده‌ی**مولانا امیدی**را تضمین کرده‌وبسیار خوب‌واقع‌شده :

ای تو شاه سریر دلجویی «ای تو سلطان ملك زیبایی»
شاه خوبان عالمی و تو را «ماگداپیشه‌گان[۴۲۷] تماشایی»
روز میدان ز خر گه لعلی چون‌گل غنچه‌گربرون آیی
عزم میدان‌کنی‌وچون‌خورشید عالم از روی خود بیارایی
زلف‌چوگان صفت بدوش نهی وزبتان گوی حسن بربایی

۴۱۹ـ و. م .مهارت. ۴۲۰ـ م. و.چنانچه . ۴۲۱ـم.و. ب. مشغولی میکند .
۴۲۲ـ ب .این‌جمله‌را ندارد. ۴۲۳ـ ب. این‌بیت‌را ندارد. ۴۲۴ـب . رعنایی .
۴۲۵ـم.و. نماند. ۴۲۶ـ ب.می‌نمایی . ۴۲۷ـ م.و.پیشگان.

Marfat.com

ودرجواب‌قصیده‌ی‌ردیف **«گل» مولانا کاتبی** قصیده‌ای گفته‌بودکه ازاین‌یك بیت‌باقی‌قصیده‌ی‌اورا[428] مفهوم میتوان‌کرد.

بیت :

شاخ‌گل رااز‌تفاخرسر[429] زگردون‌بگذرد نو گل من گر زند بر گوشه دستار گل

این مطلع هم‌ازاوست :

مطلع:

شب تا بروزگریه جانسوزمیکنم بی تو شبی‌بخون‌جگرروزمیکنم

۲۸۳ـ **بابا نصیبی:** مولدبابا[430] **گیلانست** وازآنجا بنیاد[431] سیاحت کرده به **تبریز** آمدوازآنجاکه عالم‌فقر[432] نامرادی است بحلوافروشی اشتغال داشت[433] اتفاقاً روزی‌بصحبت✡ **بابافغانی** رسید وشعرخود براوخواند.فغانی راحلاوت کلام وچاشنی اشعارآن شیرین‌گفتار درمذاق جان✡ قرارگرفته بصحبت **سلطان‌یعقوبش**[434] برد و ✡اورا ازآن پادشاه قبولی تمام دست‌داده تقرب‌یافت✡ ودرشهورسنه اربع واربعین و تسعمایه‌در **تبریز** مرارت[435] مرگ‌چشید[436] و **شکرریز** شد.این‌ابیات‌از اوست :

مطلعیات :

عشاق در مقام وفا جان فدا کنند . بیگانه را بخون جگر آشنا کنند

درجلوه‌گاه حسن بتان‌گر رسیده‌ای دانی‌که درخرابی دلها[437] چه‌هاکنند

آیینه خاطران صف‌آرای میکده گرصدکدورت‌است بجامی‌صفاکنند[438]

✡✡✡

درآتش‌فرامشیم سوخت آن غرور مستی زباده‌بود برآتش‌کباب را[439]

۴۲۸ـم و.معلوم . ۴۲۹ـ و . بگردون . ۴۳۰ـ م. و . مولد اوگیلان است . ۴۳۱ـ ب.بنیادساخت . ۴۳۲ـم.و.ب. فقرونامرادی. ۴۳۳ـم.و.مینمود. ۴۳۴ـو.بردند. ۴۳۵ـب.حرارت. ۴۳۶ـو.ندارد. ۴۳۷ـم.و.چها. ۴۳۸ـ ب. این‌بیت‌راندارد . ۴۳۹ـو. این‌بیت‌را ندارد .

* مطلب میان‌دوستاره‌ازنسخه «و»ساقطاست‌ودرآن‌نسخه چنین‌آمده«روزی به‌صحبت سلطان‌یعقوبش‌بردند.»

Marfat.com

دارد آب دیده‌سرگردان من‌غمناك‌را همچوگردابی‌که‌درچرخ‌آوردخاشاك را

✡✡✡

دامان خرابات نشینان همه پاك‌است تردامنی ماست‌که تا دامن‌خاك است

✡✡✡

آخر حسن آنجوان راه زد این خراب را
بوی ، پس از می‌کهن پیر تنك شراب را [۴۴۰]

✡✡✡

گل بدستم‌چه‌دهی‌درکف‌من‌خار [۴۴۱] خوش است
این گل تازه بر آن گوشه دستار خوش است

✡✡✡

شد چو مهمان من آن شمع شب‌افروزامشب
کاش تا روز قیامت نشود روز امشب

۲۸۴ـ **مولانا ریاضی زاوه‌ای** : **زاوه**قصبه‌ایست ازولایت خراسان و **ریاضی** مذکور درزمان **سلطان‌حسین‌میرزا بایقرا** [۴۴۲] بعضی‌اوقات‌بقضای‌آن اشتغال داشت و بواسطه امری‌که خلاف‌شرع [۴۴۳] بودواز اوسرزد ازآن منصب‌عزل‌شد [۴۴۴] ، بحکم‌پادشاه مذکور **تاریخ‌وقایع زمان** اورا برشته نظم‌کشیده وآن مثنوی [۴۴۵] موازی هشت هزار بیت است. درتاریخ فتح خراسان وقتل شیبك‌خان این‌بیت‌گفته بود:

بیت :

[۴۴۶] بود تاریخ‌قتل ازبك و فتح خراسانش
امیرالمؤمنین‌حیدر علی‌بن ابیطالب

۴۴۰ـم.و.این‌بیت‌را ندارند . ۴۴۱ـ ب. خوار. ۴۴۲ـم.و. ندارند.
۴۴۳ـو. شرع کرده بود . ۴۴۴ـو . آ. ازآن مهم‌عزل‌شد.ب. سرزده بودرا ندارد.
۴۴۵ـو. ندارد. ۴۴۶ـ و. بجای ثبت‌بیت‌ماده تاریخ دوبیت‌ازمثنوی‌اورا آورده.

Marfat.com

☆وبعدازآن‌بفرموده‌ی‌حضرت‌صاحبقران‌مغفور **تاریخ فتوحات** زمان ایشان را نظم‌کرده اماباتمام آن توفیق نیافت . این دوبیت درتعریف کوه ازآن‌مثنوی‌است :☆

عقابش ز جدی فلك دیده کام　　پلنگش ز خون شفق خورده شام
فلك سبزه‌ای رسته پیرامنش　　شفق دشتی از لاله در دامنش

سن اوازهشتاد متجاوزبود درشهورسنه احدی‌وعشرین وتسعمایه فوت شد این مطلع ازاوست :

[447] فلك شسته بآب‌خضراگردامان‌من‌بودی
هنوزم دست دور از دامن جانان من بودی

۲۸۵ـ **الف ابدال** :اصلش[448] از**بلخ** بود وتخلصش **مطیعی** اما در آخرکار تخلص باسم مذکور قرار گرفت[449]، ندیم شیوه وشیرین کلام بود[450] و ظرافت او با **سلطان یعقوب**[451] درآذربایجان شهرت تمام دارد . گویند روزی از پادشاه مذکور بره[452] پوستینی صوف[453] طلبیده‌بود[454] پادشاه‌گفت «میدهم[455] بشرط آنك بانك‌گوسپند کنی» اوگفته بود مگرآنکه مربع باشد.ومربع راکشیده وگفته بود این‌مربع‌بطریق آوازگوسفند است !

بعد ازوفات پادشاه مذکوردر**اصفهان** می‌بود و در محلی که صاحبقران مغفور فتح اصفهان‌کردند[456] **حسینی** المشهوربه **گرزالدین** که در خدمت آن حضرت بود اوراگرفته زر طلب میکرد هرچند اوراکتك[457] زده‌اند اومیگفته الف چیزی ندارد این لطیفه را درمجلس صاحبقران‌مغفورنقل‌کرده‌اند[458]، آنحضرت . اوراطلب‌کرده و

۴۴۷ـ آ.م.ملك.　۴۴۸ـب.اصل‌او.　۴۴۹ـ م.و.درآخرکارقرارگرفت.　۴۵۰ـم.
و.ظرایف.　۴۵۱ـم.یعقوب‌سلطان.　۴۵۲ـم.پوستین ابره‌ی‌سفیدصوفی .　۴۵۳ـو.
پوستین‌بره‌سفیدوصوفی.　۴۵۴ـم.و.طلب‌نمود.　۴۵۵ـم .و. گوسفندکنی اوگفته‌مگر
نکه مربع‌باشدومربع‌راکشیده‌گفته بطریق‌آواز گوسفند..　۴۵۶ـ م.و.حبشی.ب.جیبی.
۴۵۷ـ م .و.میزدند .　۴۵۸ـم . کردند .
*مطالب‌میان‌دوستاره‌ازنسخه «و» ساقطاست .

Marfat.com

فرموده‌اند[۴۵۹] ازبرای[۴۶۰] ماچه‌گفته‌ای ؟ این مطلع را[۴۶۱] خوانده :

تاج شاهی که شرف[۴۶۲] بر سرقیصر دارد
هر که این تاج ندارد تن بی سر دارد

آن حضرت‌فرموده‌اند[۴۶۳] که « ازترس خوش‌آمد میگویی؟» اودربدیهه‌این‌مطلع راگفته‌وخوانده[۴۶۴] :

مطلع :

دارم حکایتی ونه جای خوش آمد است
شاهی چنین بمعرکه هرگز نیامده است

حضرت صاحبقران‌مغفورمنبسط‌گردیده واورانوازشی فرموده‌اند وازشهرمذکور جهت او وظیفه‌ای‌مقرر[۴۶۵] داشته‌اند

اهاجی‌وهزلیات[۴۶۶] رکیك‌اوبسیار است اما محرر[۴۶۷] راز تحریر آن عذرمکرر میخواهداین مطلع ازاوست :

مطلع:

دار دنیا نه مقام من ثابت قدم است
من و آن دار که دروازه ملك عدم است

گرچه منافی عذرگذشته میشود . اما این قطعه‌که درآن[۴۶۸] لطیفه‌هاست و لفظ رکیکی هم ندارد جهت نسبت نوشته شد : .

قطعه:

چون الف چیزی ندارم درجهان تا بدست آرم[۴۶۹] تذروی خوشخرام

۴۵۹ــم.و.طلب‌نموده‌فرمود . ۴۶۰ــم.چه‌شعر . ۴۶۱ــ ب.چه گفته‌ای گفت.
۴۶۲ــآ . درسر . ۴۶۳ــم. و. گفته. ۴۶۴ــم. ندارد.و.چه گفته‌ای‌این را خواند .
۴۶۵ــم.مقررفرموده . و . مقرر گردانید . ۴۶۶ــو . غزلهائی که گفته مشهوراست .
۴۶۷ــم.مکررعذرخواسته.و . اما محرر درآنهامکررعذرخواسته. ۴۶۸ــ آ . ندارد .م.در اولطف‌هاست. ۴۶۹ــم.تذرو.خوشخرام .

Marfat.com

ای دریغا ، کاشکی « بی »بود می تا یکی درزیر من بودی مدام

۲۸۶ ـ **مولانا گلخنی**:خواهر زاده‌ی مولانا**شهیدی‌قمی** است سرور بی باکان وسر[۴۷۰] دفترچپانیان[۴۷۱] بود ودر این وادی‌ها[۴۷۲] هرچند تعریف[۴۷۳] اوکنند باورتوان داشت[۴۷۴]،گویندبی‌باکی‌اوتابحدی‌بودکه‌روزی[۴۷۵] [۴۷۶]**سلطان‌حسین‌میرزادرخیابان هرات**دچار اوشده بواسطه[۴۷۷] مرض فالج[۴۷۸] درتخت‌روان سیرمیکرده از کمال لطف ☆واحسانی‌که‌باطبقه‌شعراوظرفاداشته‌اند ☆ فرموده اند « هان‌مولاناچونی ؟ »[۴۷۹] جواب گفته:«الحمدلله دو پای روان دارم و سیرمی‌کنم! و [۴۸۰]همچون‌مرده‌ها[۴۸۱] مرا بر تخته پاره‌ای نبسته‌اند و چهارکس نمیگردانند !! » دیگر هزلهایی که او با مردم کرده بسیار است وتحریرآن[۴۸۲] موجب‌تطویل میشود[۴۸۳] .استغناءوعدم‌توجه او به مزخرفات دنیوی‌وکم طمعی اورا درنظر خلق[۴۸۴] عزیز میگردانید[۴۸۵] . آخر بواسطه جنگی‌که میان‌یکی از اولاد سلطان‌حسین میرزاوسلاطین[۴۸۶] ازبك واقع‌شدکشته‌گشت.این‌اشعار ازجمله زاده‌های‌طبع اوست:

مطلع:

بکوی او مرا سنگین دلان دیدندوغوغا شد

که عاشق پیشه‌ای شیرین تر ازفرهاد پیداشد

این‌رباعی هم ازاوست :[۴۸۷]

۴۷۰ـآ. سرحلقه . ۴۷۱ـآ.جهانیان . ۴۷۲ـ و.دراین‌دادوادی‌ها. ۴۷۳ـ و . م.کسی‌تعریف‌اوکند. ۴۷۴ـم. و.توان‌کرد . ۴۷۵ـ و. روزی‌که . ۴۷۶ـ ب . روزی‌که. ۴۷۷ـب.بواسطه‌فالج. ۴۷۸ـم. و.برتخت. ۴۷۹ ـ ب . ملاخوبی . ۴۸۰ـم.و.ندارند. ۴۸۱ـم.و.مردها. ۴۸۲ـم.و. تقریرهمه . ۴۸۳ـم.و.ندارند. ۴۸۴ـم.و.ندارند . ۴۸۵ـ م . درنظر عزیزمیگردانیده . و . درنظرها . ۴۸۶ـ م .سقطین. ۴۸۷ـم.و.ندارند . *م.و.جمله‌میان‌دوستاره‌راندارند .

Marfat.com

رباعی :

آنم که بعالم ز من افتاده تری نیست　　آزار من‌سوخته چندین هنری نیست
مشتی‌خسم وگلرخ من‌آتش سوزان　　تانیك نگه میکنی ازمن اثری‌نیست

۲۸۷ ـ **مولاناحیرانی**:اگرچه به**همدان** منسوبست اما اصلش از **قم** است سخنوری[۴۸۸] شیرین کلام‌بود وقوت حافظه‌اش بمرتبه‌ای بودکه صد هزار بیت بخاطر داشت[۴۸۹]، درزمان **سلطان‌یعقوب**ازجمله ندما بود ودرجمیع اصناف‌سخن[۴۹۰] شعرگفته از[۴۹۱]مثنویات اوکتاب ۱ـ **بهرام‌و ناهید**۲ـ**مناظره‌ی آسمان‌وزمین**۳ـ**سیخ‌ومرغ** ۴ـ**مناظره‌ی‌شمع‌و پروانه**است.این‌بیت ✡آغازشمع‌وپروانه اوست✡:

ای جمالت چراغ هرخانه　　شمعی و صدهزار پروانه

قصیده‌ای‌که‌درهجو **قاضی‌محمدعلایی**[۴۹۲] کاشانی‌گفته مشهور است و غزلهای خوب‌هم گفته ازجمله این‌غزل آورده میشود:[۴۹۳]

غزل:

زهجران تا بکی سوزد دل سرگشته و تن هم
چوشمع ازآتش دل کاشکی میسوختم من هم
اجل ره برسرم نتواند آوردن شب هجران
[۴۹۴]چنین‌کازدودآهم‌خانه‌تاریك‌است‌وروزن‌هم
مگو روز جدایی از چه رو بیمار میگردی
که بیماری به از روزجدایی، بلکه مردن هم
طبیبم چاك دل‌میدوخت، شد از شعله آهم[۴۹۵]
بدستش ریسمان خاکستر وبگداخت‌سوزن‌هم

۴۸۸ـم . و .سخنور.　۴۸۹ـم . داشته .　۴۹۰ـم. و. ندارند .　۴۹۱ـم . و . مثنوی کتاب.　۴۹۲ـم.و.قاضی‌محمد.ب.علایی.　۴۹۳ـم . این‌ابیات .　۴۹۴ـو. بس.ب.چنان.　۴۹۵ـ و. گشت‌ازآتشم‌آگه!!
*م.جمله‌میان‌دوستاره‌راندارد .

Marfat.com

[۴۹۶]چنان‌درکاردل واماند بی‌روی‌تو **حیرانی**
که‌میسوزدچوشمع‌وراضی‌است‌اکنون‌بمردن‌هم

درکبرسن به **همدان** رفت وهم درآنجافوت‌شد وهم درآنجا مدفون است‌واین مطلع[۴۹۷] پرسوزهم ازاوست:

مطلع:

آن آتشی که‌برسرکویش بلند بود　　آتش نبود آه من　درد مند بود

۲۸۸ـ**مولانا مانی شیرازی**[۴۹۸]:دراوایل‌ببرزگری‌اوقات‌میگذارنیدودراواخر بواسطه شهرت شاعری ولطف طبع‌پای‌دردایره‌ی سپاهیگری که هیچکس جان ازآن دایره‌ی‌بی‌سروپا بسلامت‌بیرون‌نبرده نهاد . دراوایل زمان صاحبقران مغفور بمراتب عالی‌صعودکرداما بموجب **القاص لایحب القاص** بسعایت**امیرنجم زرگر** که‌درآن ولاسهم سعادتش بکمان خانه اقبال‌رسیده بود هدف‌تیرغضب[۴۹۹] اوگشته‌و[۵۰۰]کشته‌شد . درمحل رفتن غزلی‌که‌این دوبیت‌ازآنست‌درسلك نظم‌کشید☆ ویادگار برصفحه‌روزگار بی اعتبار گذاشت☆

مرا بجور بکشتی طریق داد این بود　　زپادشاهی حسن توام مراد این بود
چودّربسینه‌من‌چاکها[۵۰۱]فراوان است　　دری‌که بررخم ازعاشقی‌گشاد این بود

غزل:

این‌غزل‌هم‌ازاوبیادگارثبت‌افتاد[۵۰۲] :

حدیث درد من گرکس[۵۰۳]نگفت افسانه‌ای کمتر
و گر منهم نباشم در جهان دیوانه‌ای کمتر

۴۹۶ـو. بیت‌تخلص‌را بجای‌بیت‌چهارم‌ثبت کرده‌است!!　۴۹۷ـم.و. ندارند.
۴۹۸ـمانی شیرازی در زمان شاه عباس بزرگ در دستگاه امام قلیخان درفارس بوده‌او هم شاعر و نقاش بود و با این مانی نبایداشتباه‌بشود.　۴۹۹ـ م.و.غضب گشته.
۵۰۰ـم.و. ندارد.　۵۰۱ـ م. خاکها　۵۰۲ـم.و. این‌غزل‌ازاوست.　۵۰۳ـم. درد من گر نشنوی‌افسانه.
*م.حمله‌میان‌دوستاره‌را ندارد.

Marfat.com

اگر بی‌نام و ناموسم فراغم بیشتر باشد.
و گر بیخانمانم گوشه‌ی ویرانه‌ای کمتر
از آن سیمرغ را در قاف عزت آشیان باشد[۵۰۴]
که شدزین دامگه مشغول آب و دانه‌ای کمتر
کسی عاشق بود کاز آتش سوزان نپرهیزد
براه عشق نتوان بودن از پروانه‌ای کمتر
[۵۰۵]چه‌خوش بزمی است عالم لیك ساقی جام غم دارد
[۵۰۶]خوشا رندی که خورد ازدست او پیمانه‌ای کمتر
مکن **مانی** عمارت در سرای دهر بیرون شو
برای این دوروزه عمر محنت خانه‌ای کمتر

قبرش در **گورستان سرخاب تبریز** است، چون مصوّر بی بدل و نقاش بی نظیر بود اشعارش خالی ازصورتی نیست. چنانکه میگوید:

صورت مجنون کشم درعاشقی تمثال خویش
تا بدان بد خو نمایم صورت احوال خویش

مطلعیات:

خوبان بدیدن تو بحمام آمدند[۵۰۷] سرپا برهنه بین به‌چه اندام آمدند

☆☆☆

ای گریه! فاش کن غم و درد نهانیم وی ناله! شرح کن[۵۰۸] صفت نا توانیم

۵۰۴ــم. و. قربت. ۵۰۵ــو. نکو بزمی است. ۵۰۶ــم. خوش آن رندی. و. خوش آن میهمان!
۵۰۷ــم. و. ندارند. ۵۰۸ــم. و. شرح ده.

Marfat.com

۲۸۹ـ **مانی مشهدی** :پدرش کاسه‌گر بوده خود نیز در اوایل بدان[۵۰۹] شغل مشغولی میکرد آخر بواسطه[۵۱۰] لطافت طبع و شعر بخدمت[۵۱۱] **محمدمحسن میرزا** پسر سلطانحسین میرزا که مشهور **بکپك میرزا** بود افتاد وازجمله مقربان شد این غزل ازاوست :

غزل:

ز بشر بحسن وصورت چو توای پسر نباشد[۵۱۲]
چه بشر که حور[۵۱۳] رضوان ز تو خوبتر نباشد

تو لبی نه بخشی و من بخیال هر زمانی
لبت آنچنان ببوسم که تو را خبر نباشد

دل ما و درد عشقت مگر آنکه جان نماند[۵۱۴]
سر ما و خاك کویت مگر آنکه سر نباشد

سر راه آن پریوش همه ِگل کنم زگریه
که چو ِگل بود[۵۱۵] بزودی ز منش گذر نباشد

منم آنکه سنگ بر سر خورم و ننالم از تو
که نهال عاشقی را به ازین ثمر نباشد

شب عیش وشادمانی بگذشت و روزها شد[۵۱۶]
چه شبی توای شب غم که تو را سحر نباشد

تو قدم نهی بخاك و ننهی بچشم **مانی**
بنگر که قدر مردم برت این قدر نباشد

واین رباعی مشهور نیز ازاوست:

۵۰۹ـ و.م. بدان کار اشتغال داشت . ۵۱۰ـ ب. لطف. ۵۱۱ـ و .مؤمن میرزا.
۵۱۲ـ ب. زپسر. ۵۱۳ـ م.و.ب. حوروررضوان . ۵۱۴ـ م.و. برآید.
۵۱۵ـ م. شود . ۵۱۶ـ م.عمرها . و . سالها.

Marfat.com

رباعی:

آنی که نهال گلشن جان منی
آنی‌که به‌رخ شمع شبستان‌منی
آنی‌که‌چوخاطرم[517] پریشان‌گردد
جمعیت خاطر پریشان منی

این مطلع وبیت از اوست:

[518]ای مایه شادمانی من
عمر من و زندگانی من
مردم ز زبان کنند فریاد
فریاد ز بی زبانی من

آخر درمشهد مقدسه رضویه همراه شاهزاده‌ی‌مذکوربدست‌ازبکان افتادوبقتل رسید وکان فی‌شهورسنه‌ثلاث وعشرین[519] وتسعمایه.

۲۹۰ـ **حیدرکلیچه‌پز**[520]: ازشهر**هرات** است اول به‌کلیچه‌پزی‌اوقات صرف میکرد بعد ازآن میل بشاعری‌کرده‌شعربسیارجمع‌کرد چون‌عامی‌است اکثرسخنان[521] خودش را نمی‌فهمد. این مطلع‌گویای‌حسب حال خودگفته:

مطلع:

چنان طوطی صفت حیران آن آیینه رویم
که میگویم سخن اما نمیدانم چه میگویم

اشعار او قریب بده‌هزار بیت میرسدازقصیده وغزل‌وغیره ولی غزل بهترازاشعار دیگرش[522] است خودش[523] مرد فقیرودرویش‌نهاد است وگاهی‌به‌تجارت بجانب‌هند[524] میرود و اوقات از آن وجه میگذراند واز کسی طمعی ندارد[525] این چند بیت از اشعار اوثبت افتاد:

۵۱۷ـو. خاطرت . ۵۱۸ـ م.و. ای‌هجر تویارجانی‌من. ۵۱۹ـ ثلاث‌عشر.
۵۲۰ـ ب. حیدرکلیچه . ۵۲۱ـ آ. سخن‌های خودرا . ۵۲۲ـ و. غزلش از دیگر اشعاربه‌است . آ. م. بهترازاشعار دیگراست. ۵۲۳ـ م.و.مردی. ۵۲۴ـم.و.میرفت.
۵۲۵ـم. و. نداشت.

Marfat.com

مطلعیات :

درد و غمت که بهر دل ریش مرهمند
یـاران همنشین و رفیقان همدمنـد
فریاد از آن کسان که ندانند این قدر[۵۲۶]
کازعمر آن خوشست‌که یك لحظه باهمند

عشاق راچه شد که غم هم نمیخورند
خوبان اگر ز محنت عشاق بی‌غمند[۵۲۷]

☆☆☆

دولت وصل نگوییم که ما را هوس است
این سعادت که[۵۲۸] غمش هم نفس ماست بس‌است

☆☆☆

عتاب یار چه غم گر مرا خراب کند چومن هلاك[۵۲۹] همینم که‌اوعتاب‌کند

غزل :

لا مجنون صفت خود را خلاص از قید عالم کن
ره صحرای محنت گیرو رودر وادی غم کن
بهر کس دوستی‌کردی شد آخر دشمن جانت[۵۳۰]
بخود گر نیستی دشمن بمردم دوستی کم کن
بدرد وداغ تنهایی‌دوا[۵۳۱] از کس مجو ایدل
نه اظهار[۵۳۲] جراحت‌های‌خود . نی یاد مرهم کن

۵۲۶ـم.و.افسوس. ۵۲۷ـم.و.خوبان‌مگرزمنحت‌عشاق. ۵۲۸ـو.سگش.م.غمت.
۵۲۹ـم.و.خراب. ۵۳۰ـو.بهر کس‌دوستی کردم‌شدآخردشمن‌جانم.
۵۳۱ـم.و.وفا. ۵۳۲ـم.و.محبت.

Marfat.com

تحفه سامی

چو در خیل سگان یار جاداری غنیمت دان
نمیگویم کنار از صحبت یاران همدم کن

منال از سستی عهد بتان سنگدل **حیدر**
اساس عقل برهم زن بنای[۵۳۳] عشق محکم کن

گوش باید کرد هر جا گفتگویی بگذرد
شاید آنجا گفتگوی ما هرویی[۵۳۴] بگذرد

نگذرد جز آرزوی وصل جانان در دلم
دردل کس غیر ازاین گر[۵۳۵] آرزویی بگذرد

✡✡✡

بارخت آیینه دل در مقابل داشتم
درمقابل صورتی دیدم که دردل داشتم[۵۳۶]

✡✡✡

پس از این بهر سرره من وعرض بینوایی
که کنم دعای جانت به بهانه گدایی

همه شب در این خیالم که رسم بوصل روزی
همه روز در امیدم[۵۳۷] که شبی بخوابم[۵۳۸] آیی

۲۹۱ـ **مولانا نرگسی**: ازشیخ زاده‌های شهر[۵۳۹] **ابهر عراق** است اما اکثر اوقات درشهر **هرات** می‌بود و آنکه در **مجالس النفائس** آورده که ازمرو است سهو کرده گویند روزی مولانا **عبدالله هاتفی** ازاو پرسید که توچه نام داری جواب داد که

۵۳۳ـم. بناء. ۵۳۴ـ م. باشد آنجا گفتگویی خوبروئی بگذرد. ۵۳۵ـو.م. چون
۵۳۶ـو. که دردل بگذرد!! ۵۳۷ـم. درخیالم. و. امیدی. ۵۳۸ـآ. به خانم آیی!
۵۳۹ـم. و. ندارند.

Marfat.com

نام‌من ابوالمکارم نزارالدین[۵۴۰] قدرت‌الله‌است ودرشهر من[۵۴۱] مرا شیخ میرك میگویند و تخلص‌من نرگسی‌است . مولانای مذکور گفته‌که‌حاصل کلام . «نجس‌مردکی بوده‌ای!»

درهرات بعضی‌اوقات محتسب بود ودرآخر **بقندهار** رفت ودرآخردرسنه‌ثمان وثلثین وتسعمایه که سنین عمرش به ستین رسیده بود چمن‌حیات‌را وداع کرده بسرا بوستان‌خلدا نتقال کرد[۵۴۲] . این غزل ازاوست :

غزل:

آرمیدی برقیبان و رمیدی از ما — ماچه‌گفتیم وچه‌کردیم وچه‌دیدی‌ازما
جور گفتیم مکن‌تند شدی‌وچه‌شود — [۵۴۳]گرفراموش‌کنی آنچه شنیدی ازما
ازتوای‌ناله به‌رشگیم که‌ازغایت‌شوق — پیشتر بر سر آن کوی رسیدی ازما
ای طبیب‌آمدی‌ودست نهادی بر دل — رفتی و پای بیکبار کشیدی ازما

نرگسی[۵۴۴] برتن‌خودپیرهن‌ازغصه‌درید
دامن وصل همان‌لحظه که چیدی ازما
تاکی ای‌دل‌فکردرد بیدوای‌من‌کنی[۵۴۵] — ازبرای‌خود چه‌کردی‌کازبرای‌من‌کنی

☆☆☆

آنرا که دردعشق‌تو دیوانه ساخته — مجنون[۵۴۶] صفت‌بگوشه ویرانه‌ساخته

☆☆☆

هرشب‌ایدل‌گفتگوی‌زلف‌جانان‌میکنی — خودپریشانی‌ومارا هم پریشان‌میکنی

جواب مخزن‌الاسرار گفته واین‌دوبیت‌ازآنجاست:

شب‌همه‌شب‌راست‌کنی جای خویش — هیچ نداری غم فردای خویش

۵۴۰ـ و. قرارالدین. ۵۴۱ ـ م.و. ندارند . ۵۴۲ـ م.و. نموده. ۵۴۳ـ م . و. که .
۵۴۴ ـ آ. ندارد. ۵۴۵ـ آ.مکن. ۵۴۶ـ م.و.مجنون او .

Marfat.com

آمده شیطان بهم آواز یت خیز که ناگه[۵۴۷] ندهد بازیت

۲۹۲ـ **دوستمحمدجانی**[۵۴۸] : ازمردم **سبزوار** خراسان‌است واو بصفای‌ذهن‌سلیم وذکای‌طبع‌مستقیم ازسایرشعرای‌زمان خود امتیازداشت[۵۴۹] وبفقر ومسکنت اودیگری کم بود هرگزازکسی طمعی[۵۵۰] نمیکرد واگرکسی چیزی برای اوبردی قبول‌نمیکرد ومیگفت‌رزاق‌کریم‌وبخشنده‌ی‌لازم‌التعظیم[۵۵۱] والتکریم ازخزانه اکرام عام خود بمن آن قدرلطف‌کرده که مرا کافی است و درشعر خصوصاً قصیده اورا رتبه‌عالی بود[۵۲۲]
✡ چنانکه اورا مولانا دوستحمد قصیده خوان میگفتند این‌چندبیت✡ازقصیده‌ی اوکه درتتبع استادان‌گفته‌نوشته‌شد وبسیارخوب‌گفته :

قصیده :

خوشست می‌زکف یار خاصه فصل بهـار
که گشت سنبل و گل همچو زلف وعارض‌یار
بگیر باده و رخسار شاهد گـل بیْن
که میدهد خبر از شاهدان گل رخسار
بطرف جوی نشین و خرام آب نگر
که میبرد حرکاتش ز اهل هوش[۵۵۳] قرار
به بین که‌سبزه نورسته را چگونه زلطف[۵۵۴]
دهد غذا و چو طفلان بپرورد بکنار

۵۴۷ـو. شیطان . ۵۴۸ـم.و. حالی. نسخه بدل ..خیالی ۵۴۹ـ م.دارد. ۵۵۰ـم. و. نمی‌نمود . ۵۵۱ـو. ندارد . ۵۵۲ـو . ی‌بدل بود . م . خصوصاً قصیده که‌در.. ۵۵۳ـم. و.شوق. ۵۵۴ـب. به‌بین‌توسبزه نورسته‌رازغایت‌لطف .
*جمله‌میان‌دوستاره‌از.م.و. ساقطاست .

Marfat.com

بسبزه بین طرف جو که کرد صیقل موج
ز روی آینه آب بر طرف‌زنگار
زبسکه ریخت شکوفه چوکهکشان شد جوی
ولی کواکب آن[۵۵۵] ثابت است و این سیار
ز عکس چرخ که بر جو فتاد شاهد باغ
کشید همچو بتان خط نیل بر رخسار

.این دوبیت درشکایت بخت هم[۵۵۶] ازآن‌قصیده است :

توآن نهال سعادت برنکو ثمری — که هرکه‌آمده‌درسایه[۵۵۷] تویافته‌بار
بغیر من‌که بجز بار دل نیافته‌ام — گناه‌بخت‌منست آزموده‌ام[۵۵۸] صدبار

وفات اودر **هرات** بودفی‌شهورسنه تسع‌وثلثین‌وتسعمایه. این مطلع‌هم‌ازاوست:

درون لاله نگرژاله‌را زروی قیاس — چوکعبتین‌که شدسوده‌نقش‌اودرطاس

این دو بیت درمدح سیداجل‌امیرغیاث‌الدین‌محمد، مشهور بامیرمحمدیوسف نیزازآن‌فصاحت شعاراست:

رسم اگربودی نهادن نقطه درما بین‌قاف[۵۵۹]
قاف قربت[۵۶۰] رابه جای نقطه بودی فرقدان
گرصلای[۵۶۱] خوان انعامت نبودی واسطه
دست را هرگز نبودی آشنایی بادهان

۵۵۵ــم. ولی‌کواکب‌این . ۵۵۶ــ ب. ازآن‌کتاب‌است . ۵۵۷ــو.درگه .
۵۵۸ــم.و. بسیار. ۵۵۹ــم. پائین!!و. بالای!! ۵۶۰ــب.قدرت. ۵۶۱ــم.و.صدای!

Marfat.com

۲۹۳ ـ **آگهی‌خراسانی**[۵۶۲]: منشی وفاضل بود ودرشعربه قصیده‌گویی مایل اما خباثت برمزاجش غالب وحطام دینوی را طالب‌چنانکه[۵۶۳] درزمان**سلطان‌حسین میرزا** نشانی را برای خود نوشته ومهرپادشاه وامرارا بقلم موی‌تقلیدکرده[۵۶۴] بعد از آنکه ظاهرشد آن پادشاه‌بنا بررعایت اهل‌فضل‌که برذمت پادشاهان‌عالیشاه[۵۶۵] وبزرگان خرده‌دان لازم بلکه فرض ومتحتم است‌قلم‌عفو برجریده‌ی[۵۶۶] گناهش‌کشیده بود. بعد از آن‌درجواب**دریای‌ابرار امیر خسرودهلوی شهرآشوبی**[۵۶۷] جهت[۵۶۸] سکان‌هرات گفته درآمدش‌اینست:

عرصه‌ی‌شهرهری‌رشك‌سپهراخضراست[۵۶۹] درگهش‌راشمسه[۵۷۰] خورشیدگلمیخ‌زراست
جرم‌طین‌یك‌مشت‌خاك ازخاك‌ریزخندقش نرگس‌باغ**جهان‌آرای**اوهفت‌اختراست
پایتخت صدهزاران خسرو گیتی‌گشاست کهنه تاریخ‌بسی‌شاهان انجم لشکراست
چرخ‌کجروبین‌که ازتأثیراوشهری‌چنین مسکن جمعی پریشان‌روزگار ابتراست

ودر این‌قصیده[۵۷۱] ابیات‌رکیك‌بسیارگفته‌که آنراذکرکردن‌لایق‌سیاق‌کتاب‌نیست اما دو بیت بجهت **معین‌میکال**[۵۷۲] گفته نوشته شد و فی الواقع اگرکسی او را دیده‌باشد میداندکه[۵۷۳] طرفه تشبیهی‌کرده است وطرفه‌ترآنکه خواجه مذکوراین دو بیت‌را یادداشت[۵۷۴] ودرمجالس[۵۷۵] بطریق مطایبه میخواند.

[۵۷۶] هذه‌الأبیات:

۵۶۲ـب.الهی‌خراسانی. ۵۶۳ـ م.و.چنانچه. ۵۶۴ ـو.م.ب. بعدازاظهارآن پادشاه!
۵۶۵ ـو.ندارد. ۵۶۶ ـب.خرید. ۵۶۷ـب .شهرآشوب . ۵۶۸ـ و .ساکنان .
۵۶۹ـم.انور. ۵۷۰ـم.ب.شمه‌ای . ۵۷۱ ـآ.قصیده‌ی‌رکیك. م . الفاظ . ۵۷۲ـ
ب. مکال.م. و. مکیال. ۵۷۳ـم. که تشبیهی‌کرده است .و. میداند که تشبیهی‌بجای
خودکرده‌است. ۵۷۴ـ م . درمجلس ۵۷۵ـم.و.ندارند. ۵۷۶ـ م.و . ندارند.

Marfat.com

[577] بر معین بین ازنشانهای نجاست صد هزار
[578] زاختر بدآبله . بر روی آن بد اختراست
روی زشتش ازکثافت [579] مطبخ نمرود را
کهنه‌کفگیر است لیکن لایق‌خاکستر است

۲۹۴ـ **مولانا احمد طبسی** : که‌بمولانا [580] **احمد تونی** مشهور است و معلم حضرت صاحبقرانی بوده، آخر نمك‌حرامی کرده‌ازاین آستان‌عالیشان‌روی گردان‌شده [581] **بروم** رفت و با**امیرخان** که‌آنزمان حاکم [582] **هرات** بود خاطرنشان کرد که اوهجو شما ومردم هرات‌کرده وسبب عداوت‌این‌بودکه در **شهر آشوب** برای‌اوگفته بود: [583]

قطعه :

احمد تونی گهی شیعی گهی سنی بود
چون غلیواژی که شش‌مه ماده‌وشش مه‌نراست

امیرخان اورا طلبیده وبعد ازثبوت دست راست و زبان اورا بریدند در آن محل گفته بود :

از دست احمد طبسی روز ماجرا دست‌بریده‌ی من و دامان مرتضی

بعد ازآن‌زبان‌اوگویا [584] بودو بدست‌چپ به‌ازاول‌مینوشت [585] ☆ نقل میکنندکه:

۵۷۷ـ م.برمعین ازبس نشانهای. ۵۷۸ـ م.و. اختربدزآبله‌بر. ۵۷۹ـ م . کسافت! ۵۸۰ـم.و.احمد. آتون!!مصححان محترم‌توجه‌نکرده‌اندکه تون‌وطبس نزدیك یکدیگراست وازطرفی‌درشعری‌که اوراهجو کرده‌اند . احمدطبسی و احمدتونی گفته اند واحمدآتونی‌درشعر نمیآیدووزن رامختل‌میکند ومعنی‌ندارد. ۵۸۱ـو. تبریز!! ۵۸۲ـ ب. همدان . ۵۸۳ـ مقصود آنست که احمد تونی شکایت کرده‌که آگهی هجو امیر خان‌راکرده است.وامیرخان‌دست‌وزبان آگهی‌رامی‌برد. ۵۸۴ـم.و. شد. ۵۸۵ـ و. جماعتی‌که مولانای‌مذکور راپیش‌اززبان بریدن دیده‌بودند میگفتند که‌اول‌درزبان اولکنتی بودبعدازبریدن بهترشده بود. * مطلب‌میان‌دوستاره‌ازنسخه«م»ساقطاست .

Marfat.com

یکی ازاوپرسیده بودکه سبب‌سخن‌گفتن تو بعدازآنکه زبانترا بریدندچه‌بود . جواب گفته‌بودکه‌آن روزکه‌دست وزبانم رابریدندمتعلقان‌مرا بخانه بردندخون‌ازدست‌وزبانم نمی‌ایستاد .آخر بیهوش شدم درآن بیهوشی درخواب دیدم‌که درآستان ولایت مکان امام وارث نبی‌علیه‌السلام امام هشتم قبله‌هفتم‌سلطان الأولیا و برهان‌الأتقیا :

علی‌بن موسی‌بن جعفر آن شهنشاهی که خوانده‌اند سلاطین دهر سلطانش

صلواة‌الله علیه‌وآله وسلم واقع شده‌ام وهم‌چنان خون ازدست و زبانم میرود . کسی درآنجا ایستاده بود بمن‌گفت آستان را ببوس. من گفتم چون ببوسم که میترسم آستان بخونم ملوث شود.دیگربار [۵۸۶] مرا ببوسیدن‌آن آستان اشارت‌کرد همین‌که آستان‌را بوسیدم بیدارشدم‌خون‌ازدست‌وزبانم ایستاده‌بود زبان‌بدرودوشکرالهی وحضرت نامتناهی گشودم. ازدست‌وزبان‌که برآید کازعهده‌ی شکرش‌بدرآید. یاران راآواز دادم‌ایشان تعجب‌کنان پیشم‌آمدند وازحالم خبر پرسیدند✡ .

✡ بعد ازاطلاع این امرغریب بکرامت آن مقتدای‌عالمیان حمل‌کردندجایی که حضرت‌رسول‌الله‌صل‌الله‌علیه وآله‌وسلم گفته‌باشد«**ستدفن‌بضعة منی بارض‌طوس لایزورها‌الامؤمن‌لوجب‌الله‌له‌الجنة وحرم‌جسده‌علی‌النار**»ازکسی که‌پاره‌ای‌ازتن مبارک‌رسول‌الله واما‌م همام‌باشد مثل‌این‌وهزار مرتبه زیاده ازاین عجیب‌وغریب نیست.

شرح اوصاف کمال تو کماهی نتوان ای دراوصاف کمال تو زبانهاابکم✡

جماعتی که‌مولانای‌مذکور را [۵۸۷] پیشترازبریدن زبان دیده بودند میگفتند [۵۸۸] که‌اول‌درزبان‌اولکنتی‌بوده وبعدازآن‌که [۵۸۹] بریده‌بودند ✡ آن لکنت برطرف‌شده‌بود وبسیارفصیح‌تر ازاول متکلم بود✡ بعد ازآن چهار سال دیگر زنده بوددرسنه اثنین وثلاثین وتسعمایه درهرات فوت‌شد این دوبیت را هم در آنوقت درشکایت روزگار

۵۸۶ــ م. ندارد. ۵۸۷ــ م . ندارد . ۵۸۸ــم. گفتند . ۵۸۹ــ م . بعد از بریدن بهتر از اول شده‌بود.

*و. جمله‌های‌میان‌دوستاره‌را ندارد.

Marfat.com

گفته بود :

قطعه:

چنانکه باد خزان ریخت برگ بید و چنار
زبان و پنجه من داد بخت بد برباد
دلا تخیل مهر و وفا ز مردم دهر
تصوریست چو بر کعبتین [۵۹۰] نقش زیاد

۲۹۵ـشاه حسین کاخی : [۵۹۱]ازقصبه**اوبه**[۵۹۲]استازولایتخراسان‌درجوانی‌به تحصیل فضایل نفسانی موفق‌گشت‌ودر نظم [۵۹۳] غزل‌ومعما ازفضلای زمان [۵۹۴] درگذشت این معما ازاوست باسم شهاب [۵۹۵] :

رند و شاهد را نشاندی ای صنم عاقبت از شیوه ها بر جای هم

این مطلع وبیت نیز [۵۹۶] ازاوست:

مطلع:

کسی که او سر و دستار سرو من بیند دگر بباغ چرا دسته سمن چیند

☆ ☆ ☆

من دیوانه میگویم غم خودپیش‌دیوارش دریغاآن پریرو [۵۹۷] درپس دیواربایستی

۲۹۶ـ مولانا علی فیضی : ازجمله فصحا وشعرای **خراسان** است و در بلند پروازی‌نادره‌ی‌زمان‌دیوان‌غزل‌تمام‌کرده‌وقصاید [۵۹۸] بسیاردارد.این‌مطلع‌مشهورازاوست:

مطلع:

بلند مرتبه زین خاك آستان شده‌ام غبارکوی توام گر بر آسمان شده‌ام

۵۹۰ـآ. نقش کعبتین. ۵۹۱ـ م.و. کامی. ۵۹۲ـب.ابهرست. ۵۹۳ـب. آ. نظم‌و. ۵۹۴ـ م .و . ندارند. ۵۹۵ـ م. و. شاهی . ۵۹۶ـ م . و. ندارند . ۵۹۷ـ م. پریوش. و. درآن دم‌آن‌پری‌رو. ۵۹۸ـم. دیوان‌غزل‌وقصیده اوپنج‌هزاربیت‌است اینجا بیك‌مطلع‌مشهوراودرآوردیم.و. اینجا بیك‌مطلع‌اختصار کردیم.

Marfat.com

۲۹۷_ **ضیاءاردوبادی** : ازشعرای معروف [۵۹۹] **اردوباد** است دراوایل عمر بخراسان‌رفته‌بود [۶۰۰] ودرآنجا بدقت ذهن وحدت فهم‌اشتهار تمام داشت، [۶۰۱] پیوسته [۶۰۲] درمجلس میرعلیشیر بخواندن اشعارآبدار خود مبادرت میکرد و گاه بصله و تشریف سرافراز میگشت .

اکثر قصایدش بطریق لغز [۶۰۳] واقع شده این مطلع ازاوست :

مطلع:

خوش آنساعت‌که‌آید ترك من شمشیرکین با او
رقیبان جمله بگریزند من مانم همین با او

۲۹۸ _ **مولانا ابدال : اصفهانی** الأصل بودست در اوایل عطاری کردی مولانای مذکورچون مدتی بامن می‌بود . [۶۰۴] روزی ازوی پرسیدم‌که سبب ابدالی تو چه بودگفت [۶۰۵] دروقتی‌که عطاری میکردم عاشق جوانی شده [۶۰۶] بودم روزی [۶۰۷] برای جوان غزلی‌گفته بودم و درپیش دکان باو عرض میکردم‌که محصلی براتی باسم من آوردگفتم ساعتی صبرکن‌که [۶۰۸] این غزل رابخوانم ازآنجاکه انسانیت ادراك [۶۰۹] است چوبی برمن زد وجوان‌ازمشاهده‌ی‌آن‌برهم شده براه خودرفت‌آتش هجران درکانون سینه من شعله‌کشید . آتش در دکان زدم وروی بدروازه روان شدم . در بیرون شهر **بقلندری** [۶۱۰] برخوردم ✡ رخوت‌خودرا بدودادم ونمدی [۶۱۱] اورا بستدم وآستینش‌را

۵۹۹_ م. و . مشهورآذربایجان‌است. ۶۰۰_ م .و. ندارد . ۶۰۱_م . و . یافت.
۶۰۲_ م .و. ندارد. ۶۰۳_ م . و. نغز !! ۶۰۴_ م. و.بود . ۶۰۵_ م.و. در محلی‌که ! ۶۰۶_م .و. جوانی بودم . ۶۰۷_ و. روزی محصلی زر ازمن‌میخواست چوبی برمن زد . ۶۰۸_ م . این جمله را ندارد . ۶۰۹_ م . ادراك است ! ! ۶۱۰_ م . و. باز . خوردم .آ . ورخوردم . و این صحیح تراست . ۶۱۱_ م . و. نمد .

✡ . رخوت . رخت ها . رخت فارسی را بجمع عربی‌آورده است !

Marfat.com

بریده برسرنهادم والف واری ازدامنش[۶۱۲] بریده برمیان بستم وروی بکوی یارروان شدم چون اقوامم[۶۱۳] واقف شدند زبان نصیحت بلکه ملامت[۶۱۴] بر من گشودند[۶۱۵]، هیهات . هیهات ،

بیت

داشتی معذور ناصح بیخودیهای مرا
گر چومن دل درکف نامهربانی داشتی

آخر✡ ازنصیحت به‌فضیحت انجامید ✡ مرا بدارالشفا بردند ومدت سه ماه در بندکردند اما فایده‌ای برآن‌مترتب نشدزیراکه بزرگان گفته‌اند . **لایصلح‌الدواء**[۶۱۶] **ما افسدةالدهر** .

بنابرآن مرا ازبند[۶۱۷] رهاکردند وترك من‌گفتند ، بعدازآن مدت سه سال در **اصفهان** سر وپـای برهنه می‌گشتم بعد ازآن به **تبریز** رفته پنجسال دیگر بدین صورت در کنج[۶۱۸] میخانه ها با **ارمنیان** بسر می بردم و در آن ایـام این غزل گفته بودم :

غزل:

گبران همه گرد من چو خویشان — من گبر نوم میان ایشان
دارند دل‌خوش و ندارند — طبع بد و خاطر پریشان
بالله ندیدم از مسلمان — این طور که دیده‌ام از ایشان

ابدال ز بهر یك پیاله
در دیر نشسته چون کشیشان

۶۱۲ــ م. و. دامن آن. ۶۱۳ــ م . و . اقوام من . ۶۱۴ــ و . فضیحت .
۶۱۵ــ م . و . گشادند . ۶۱۶ــ م . و . العطار ! ! ۶۱۷ــ م . و . قیدخلاص .
۶۱۸ــ م.و. ندارند.
*و . جمله‌میان دوستاره‌راندارد.

Marfat.com

بعد ازآن توفیق‌الهی رفیق حالم شد وبمضمون بلاغت مشحون «**یاایهاالذین آمنوا توبواالی‌الله‌توبة نصوحاً** »تایب شده و مدت دوازده سال دیگر بعبادت گذرانیدم[۶۱۹] . »

اماگاهی اندکی ازجزواعظم تناول[۶۲۰] میفرمود وازسر کیفیت‌تمام‌بشعر بگفتن[۶۲۱] مشغولی میکرد . بنابران اشعار اوخالی از کیفیتی[۶۲۲] نیست اما دراواخر ازآن نیز تائب شد این غزل هم[۶۲۳] زاده‌ی‌طبع‌اوست :

غزل :

نظر افکنی بهر کس بمنت نظر نباشد
شده‌ام اسیر دردی که از آن بتر نباشد
چه بلاست چشم مستت که‌بیك‌نظرزهرسو
بکشد هزار کس راکه تورا خبر نباشد
بکجا بریم جانی که ز هجراو نسوزد
بچه خوش‌کنیم‌دل راغم[۶۲۴] یاراگر نباشد
چو شراب خون‌دل شد جگرم‌کباب‌اولی
که‌کباب دردمندان بجز از جگر نباشد
پی عاشقی نهادم قدمی و دانم آخر
[۶۲۵] فکندمرا بجایی که رهم بدر نباشد
همه گفته تو گویا صفت پری است **ابدال**
که چنین حدیث موزون صفت بشر نباشد

۶۱۹ــ م .و. گذرانید. ۶۲۰ــ م.میکرده. و.مینمود . ۶۲۱ــ م. و. مشغول‌می‌شد.
۶۲۲ــ و . کیفیت . ۶۲۳ــ م . و . این غزل ازاوست . ۶۲۴ــ م . و . تو .
۶۲۵ــ و . فکندرهم بجایی‌که مراگذرنباشد .

Marfat.com

این‌چندمطلع نیزازاوست :

مطلعیات:

ای شمع بزم[۶۲۶] دوش چرا میگریستی
پروانه عاشق است ، تو سرگرم کیستی ؟

✡✡✡

ازبرای جرعه‌ای می خادم[۶۲۷] میخانه‌ام
خدمت رندان کنم تا پر شود پیمانه‌ام

✡✡✡

ساقیا بس بود این عشرت[۶۲۸] نوروزی‌ما
که شود جام می کهنه بنو ، روزی ما

✡✡✡

آمد محرم و در میخانه بسته‌اند
رندان باده نوش به ماتم نشسته‌اند

✡✡✡

آمد[۶۲۹] صبا و غنچه گل[۶۳۰] را زهم گشود
روی[۶۳۱] دلی به بلبل خونین جگر نمود

✡✡✡

۶۲۶ـ و . دوست ! ۶۲۷ـ م . ساکن . ۶۲۸ـ م . و . این مایه فیروزی ما .
۶۲۹ـ ب . آمد بهارو. ۶۳۰ـ م .و . غنچه گلزارهم گشود !! ۶۳۱ـ م. روی ولی !

Marfat.com

ترك[۶۳۲] من شیوه‌ی‌بیداد نکو میداند
[۶۳۳]طور عاشق‌کشی آنست‌که او میداند

✡

دیگر بما مگویید قول رقیب بد گو
اورا[۶۳۴] چکار با ما، مارا[۶۳۵] چکار بااو

ودر مقطع این غزل تخلص اوطوری[۶۳۶] واقع شده‌که :

ابدال وش بکویت شبها که سر نهادم
خشتم بزیر سر بود خارم بزیر پهلو

گاهی قصیده هم میگفت ،درجواب‌قصیده‌ی‌ردیف «گل» **مولانا کاتبی** در تتبع
[۶۳۷]منقبت حضرت امیرعلیه الصلوة والسلام قصیده‌ای‌گفته بود این‌دوبیت‌ازآنجاست:

گرکند دعوی یکرنگی از او باور کنید
ز آنکه دارد رنك آل حیدر کرار گل

چون سهیل‌طلعتت میافکندعکسی براو[۶۳۸]
نیست حاجت دوختن بر بهله بلغارگل

۲۹۹ـ **شاه حسین سیاقی**[۶۳۹] : **اصفهانیست** پدرش میوه فروش بودبنابراین دراصفهان ✡ بمولانا شاه حسین میوه فروش اشتهارداشت ✡ ودرمعرکه‌گیری و میدان شطاحی علم تفوق میافراشت . اکثر کتب را مطالعه‌کرده ✡ و اگر چه‌کمیت فضیلتش چندانی نبود اماکیفیت بحثی حاصل‌کرده ✡ در اکثر مباحث دخل مینمود و از اقسام

۶۳۲ـ این بیت‌را نسخه وحید ندارد. ۶۳۳ـ م . طرز. چون معنی طور را درك نکرده‌آنراطرز دانسته است ! ۶۳۴ـ ۶۳۵ـآ. چکار. ۶۳۶ـ و . طوری خوب . در اینجا هم چون معنی‌طوری راندانسته‌اندآنرا باخوب همراه‌آورده‌اند! ۶۳۷ـ م . و. ندارد . ۶۳۸ـ م . و . رنگی براو. ۶۳۹ـم . و . ساقی .
* و. جمله‌میان دوستاره را ندارد .

Marfat.com

شعرطبعش به هجوسرراست تربود ازآن جمله هجوی‌که از برای **میرهندی** [۶۴۰]گفته مشهوراست ودراقسام شعربد نبود[۶۴۱] اما درشعراوقافیه غلط بسیاراست ودرشهور سنه احدی واربعین وتسعمایه‌درحوالی**دامغان** برسر**چشمه علی** نهال‌آمالش میوه‌ی حیات برخاك[۶۴۲] ممات افشاند . و از[۶۴۳] دوحه زندگانیش بغیر ازاین ابیات ثمره‌ای نماند.

✡ این سه مطلع ازجمله اشعاراوست:✡

مطلعیات:

چون نیازم در مقام ناز میدارد تو را
با من زار از ترحم باز میدارد تو را

✡✡✡

شام غم غیر از سك گوش‌که با من یار بود
هرکه را دیدم ز یاران بر سرآزار بود

✡✡✡

گر آفتاب چو ماه رخت علم نشود
تو آفتاب[۶۴۴] منی سایه تو کم نشود

۳۰۰ـ **مولانا شریف :** شرافت سخنانش ازدیوانش معلوم✡وطراوت‌کلامش‌در طی‌کلام فصاحت‌آیاتش مفهوم میشود✡درشعر از جمله شاگردان **مولانالسانی** است . اگرچه نسبت بمولانا ازاوچند[۶۴۵] بیروشی‌سرزده نسبت شعری چند بیمعنی باو کرده ونام اوسهو اللسان‌کرده اما چون سوگند بغلاظ وشداد میخوردکه این معنی به اغوای

۶۴۰ـ و . میر مهدی . ۶۴۱ـ و · شعروی بدبنمود ! ۶۴۲ـ م . و . ندارند .
۶۴۳ـ ب . درجه . ۶۴۴ـ آ. منی و. ندارد . ۶۴۵ـ و. بدروشی .
* و. جمله میان دوستاره را ندارد .

Marfat.com

جمعی مفتن که عقل در وادی[۶۴۶] ایشان حیرتی دارد سمت ظهور یافت وآخر ازآن بغایت خجل‌ومنفعل‌بودیحتمل‌که روح[۶۴۷] پرفتوح‌مولانا نیزاز اواین معذرت[۶۴۸] پذیرد آخر در[۶۴۹] سنه ست و خمسین وتسعمایه[۶۵۰] در حینی‌که من دردارالأرشاد اردبیل بودم بآنجاآمد ودر وبای عامی‌که در آنسال[۶۵۱] در آنجا واقع شده بود فروشد[۶۵۲] و دست تعلقات از دامن حیات گسست و بحظیره‌ی قدس پیوست و مضمون این بیت بادا رسانید:

بیت :

تنك شد قافیه عمر ، **شریف** دمبدم میرسدش مرك ردیف

این غزل ازجمله اشعارآبدار اوست :

غزل:

جزخون دلم بی‌توزمژگان چه گشاید — زین خار بغیرازگل‌حرمان چه‌گشاید
بی خط تو از سبزه‌ی‌نوخیز چه خیزد — بی لعل تو از غنچه خندان چه‌گشاید
خونابه گشای دل[۶۵۳] چاکم دگرآمد — تابازم ازاین‌رخنه‌گرجان‌چه‌گشاید[۶۵۴]
ای خضراحیات ابد از نوش لبی جوی — پیداست‌کازان‌چشمه[۶۵۵] حیوان‌چه گشاید

چون غنچه ، **شریف**، ازگره دل‌چه به‌تنگی؟
دل چاك‌کن ، از چاك گریبان چه گشاید

☆☆☆

کی غم عاشق ز گشت باغ‌وصحرا میرود
عشق تا با اوست ،غم بااوست هر جامیرود

۶۴۶ـ و . در سرکار ایشان . ۶۴۷ـ و . ندارد . ۶۴۸ـ و . م . عذر پذیرفته‌باشد. ۶۴۹ـ ب . ستواربعین. ۶۵۰ـ م . و. ندارند. ۶۵۱ـو. ندارد. ۶۵۲ـ و . از پای درآمد . ۶۵۳ـم. زارم.و.ریشم . ۶۵۴ـ و. تابازازاین‌رخنه . ۶۵۵ـ م.و. که‌ازچشمه.

Marfat.com

آخر عمرشریف‌است ای صبا روپیش‌یار[۶۵۶]

گو یك امروزش‌مران‌زین درکه‌فردامیرود

☆ ☆ ☆

هجوم‌آورد غم‌طوفان بیداداست پنداری[۶۵۷]

مرا وقت وداع این غم‌آباد است پنداری[۶۵۸]

۳۰۱ـ**مولانا نیکی: پسرعلی حلاج، اصفهانیست** مردی[۶۵۹] درویش وکم‌سخن است وصحبت نیکی دارد☆چون هنوز جوانست امیدکه درشعر ترقی کند☆ این‌دومطلع ازاوست :

جانفشانیها بخاك پای یارم آرزوست وه که‌یك‌جان‌دارم‌ودردل‌هزارم‌آرزوست

☆☆☆

دامن[۶۶۰] زبدآموزی دشمن مکش‌ازمن دست‌من‌ودامان تو، دامن‌مکش‌ازمن

۳۰۲ـ**مولانا سایل**[۶۶۱]:ازموضع **نهاوند** استو درفنون فضایل وجودت فهم بی‌مثل[۶۶۲] ومانند ، طبعش درشعر و انشاء بغایت‌عالی افتاده بود درجوانی ازآنجاجلا کرده **بهمدان** رفت ودرآنجا ساکن شدبواسطه عداوتی‌که **حیرتی** را با او بوداین قطعه درباب اوگفته است:

قطعه:

سایل آن کهنه سنّی همدان [۶۶۳]که سرشتش‌زبغض وکین‌باشد

خویش راخوانده‌بەزمن‌درشعر[۶۶۴] سگ به از من اگرچنین باشد

---

۶۵۶ ـ آ. باد. ۶۵۷ ـ ۶۵۸ـآ. بیداری. ۶۵۹ـ و . ندارد. ۶۶۰ـ و. به‌بد .
۶۶۱ـ آ.سایلی . ۶۶۲ـ م.و. بی‌مانند. ۶۶۳ـ م. که باهل‌سخن به‌کین‌باشد .
۶۶۴ـ م.و: به زمن‌خوانده‌خویش‌رادرشعر.
* و. جمله میان دوستاره راندارد .

Marfat.com

درآخر عمر دماغش خللی پیداکرده بماخولیا انجامید وچند وقتی براین‌منوال بوده درسنه اربعین‌وتسعمایه درگذشت[۶۶۵] این‌مطلع‌ازاوست:

بی لبت خون‌جگرمیرود ازچشم ترم چندخونابه‌خورم‌وای که‌خونین[۶۶۶] جگرم

واین دورباعی نیز ازاوست:[۶۶۷]

ای پرده ز روی آتشین افکنده آتش به‌سرای عقل ودین افکنده
از ناز برابروت که چین‌افکنده سبحان الله چه نازنین افکنده

☆☆☆

هرگز لب اهل درد خندان نبود جز گریه نصیب دردمندان نبود
دورافکنم آن‌دیده‌که گریان نبود بیزارم ازآن دل‌که پریشان نبود

مطلع وبیت:

[۶۶۸]کار مادرشهر باشوخ بلاافتاده‌است عاشقیم وکارعاشق با خداافتاده است
دل بدستم بودومیگشتم بگردکوی‌دوست بی‌خبربودم. نمیدانم کجاافتاده است

۳۰۳ـ **مولاناحسامی قراگولی**[۶۶۹]: اصلش ازخوارزم است امادر **قراگول** من اعمال **بخارا** نشوونمایافته، مرد درویش‌وابدال وش ودلریش‌بود ودر[۶۷۰] شاعری‌کم شاعری ازشعرای **ماوراءالنهر** برتبه سخن‌اوست‌اشعار خوب اوبسیاراست. اینجابدین ابیات[۶۷۱] اختصاررفت:

مطلع ومقطع:[۶۷۲]

خلق جمعند بنظاره‌ی‌چشم‌تر ما بروای اشك وببرمعرکه‌راازسرما

☆☆☆

۶۶۵ـ م. سبعمایه گذشت. ۶۶۶ـم.و. که‌خون‌شد. ۶۶۷ـ م. مطلع‌و بیت.و. ندارد.
۶۶۸ـآ.ب. این‌دوبیت را ندارند. ۶۶۹ـ م. و. کولی. ۶۷۰ـب. درشعر.
۶۷۱ـ اینجا بدو مطلع ویك مقطع. ۶۷۲ـ م .و. ندارند.

Marfat.com

عالم‌آب‌که بیرون‌برداز دل‌غم را غم نداریم اگر آب برد عالم را

☆☆☆

هرکس‌که رسدبرسرآن‌کوی‌کشندش زنهار! **احسامی** برس ومگذر ازآنجا

۳۰۴ـ **مولانا موالی‌تونی**: ابیات آبدار واشعارهموار بسیاردارد وصفات‌حمیده واخلاق‌پسندیده‌ی‌اوزیاده‌ازتعریف‌است☆که‌به‌توصیف‌راست‌آید☆ این‌دورباعی‌ازجمله اشعاراوست:

رباعیات:

هرروز که میرسد شبی دنبالش چون نیك کنی تفحص احوالش
مرگ است‌که میرسد زاقلیم‌وجود عمرست که میرود باستقبالش

☆ ☆ ☆

زاهد، زغم‌زمانه محزون وفگار ما ازغم یاراین چنین زار ونزار
شك‌نیست‌که‌هردوراکشدآخرکار اورا غم روزگار و ما را غم یار

وفات او در شهور سنه تسع واربعین وتسعمایه اتفاق افتاد . این مطلع نیز از اوست :

فرهادرفت وکوه‌ملامت[۶۷۳] بجاگذاشت کار تمام ناشده‌ای بهر ما گذاشت

۳۰۵ـ**مولانا نثاری تونی**: بوفور فضیلت محلیست وشعر اوازخباثت[۶۷۴] ومعایب معرا ، بسرعت فهم وحدت طبع‌موصوف[۶۷۵] وبحسن‌خلق‌وکثرت تواضع‌معروف است درشعروانشاءومعانیز بی‌بدل‌عالم‌است‌وازجمله‌نتایج‌طبع وقاد اوکتاب **سروو تذرواست** که‌دربحر **شاه‌ودرویش** گفته وقصایدوغزلیات‌اواکثر مقبول[۶۷۶] ومرغوبست‌این دوبیت

۶۷۳ـم. املامت. ۶۷۴ـو. ندارند. ۶۷۵ـ و. ندارد. ۶۷۶ـ ب. ندارد .

*و. جمله‌میان‌دوستاره‌را ندارد.

Marfat.com

را که دردرازی شب‌گفته [۶۷۷] ازمثنوی مذکورثبت افتاد:

مثنوی:

انجم او نموده گاه بگاه — چون‌سفیدی [۶۷۸] میان‌مشق‌سیاه

هرچه‌غیراز تو نام‌روز براوست [۶۷۹] — گرچه‌روزقیامت‌است نکوست

[۶۸۰] این سه مطلع نیز ازاوست:

مطلعیات:

دل شبی چنگ در آن سلسله پر خم‌زد [۶۸۱]

باد صبح آمد وآن سلسله رابرهم زد

✡✡✡

ترك من مست می ناز است ، هشیارش مکن

فتنه‌ای یك‌لحظه در خوابست بیدارش مکن

✡✡✡

ایدل غمگین بتنگ از خانه من [۶۸۲] آمدی

عاقبت خون گشتی و از چشم روشن آمدی

۳۰۶ـ **مولانا مهدی‌استرآبادی:** برادر **مولانانظام‌معمایی** است درنهایت خوش طبعی و ملایی و فقرومسکنت را با کمال فهم وفضلیت جمع آورده [۶۸۳] در شهور سنه اربع‌وعشرین‌وتسعمایه‌بهدایت‌هادی. **ارجع‌الی‌ربك‌ راضیةمرضیة** بقرب [۶۸۴] جوار رحمت ایزدی پیوست [۶۸۵] این غزل ودو مطلع ازاوست:

۶۷۷ـم. و. درمثنوی‌مذکور درازی‌شب‌گفته . ۶۷۸ـب . چون اسپیدی .
۶۷۹ـب. به اوست .م.و. دراوست. ۶۸۰ـب.دوسه. ۶۸۱ـآ.و.محکم. ۶۸۲ـ
آ.خانه‌غم!! ۶۸۳ـآ.م.و.نموده. ۶۸۴ـم.و.تقرب. ۶۸۵ـم.و.یافت.
*م.و. جمله‌میان‌دوستاره‌را ندارد.

Marfat.com

غزل:

ساقی نبود بی ادبی‌ها عجب‌ازما ما مردم مستیم نیاید ادب از ما
المنته‌لله که بصدمرحله دوراست اندوه‌وغم‌ازیار، چوعیش‌وطرب‌ازما
یارب‌سببی‌سازکه بیرون‌رودآزار زآن‌طبع‌که‌آزرده‌شده‌بی‌سبب‌ازما
ترسم‌که طلبکاری‌عشاق‌نداند[686] شوخی‌که‌بردعقل‌وخردبی‌طلب‌ازما

مهدیلقب خودسگ آن‌کوی نهادیم[687]
باشد که بماند بجهان این لقب از ما

کارمن درغم‌عشق تو بجز ماتم نیست چندگویم‌غم خود باتووگویی‌غم‌نیست

☆☆☆

شب روشن‌است‌کنج غم از برق‌آه ما این[688] غم‌غنیمت است زبخت‌سیاه ما

۳۰۷ـ**مولانا ضمیری‌اصفهانی:** جوانی‌بغایت‌دردمند وبی‌تعیّن[689] است‌وبسی فضایل دارد . ازجمله دررمل ونجوم‌ازبی نظیران است وبردقت ذهن ☆ ووقوف بر[690] غث وثمین‌شعر ازبی‌بدلان است☆ طبعش دراصناف واسالیب سخن چسبان چنانکه از اشعار اوقیاس‌توان‌کرد:

غزل:

دلاچون من[691] همه‌مهر و وفایم[692] کجا در خاطر آن مه در آیم[693]
نشسته گرد خواری بر رخ از عشق بچشم غیر از آن رو کم نمایم[694]

۶۸۶ـب. ندانند. ۶۸۷ـآ . نهاده . م. نهادم . ۶۸۸ـم. و. هم . ۶۸۹ـب. یقین. ۶۹۰ـو.م. این‌جمله‌راندارندو بجای آن این‌جمله‌است.وفن‌شعر. ۶۹۱ـو. ما. ۶۹۲ـو.وفاییم. ۶۹۳ـو. درآییم. ۶۹۴ـم.و. نماییم.
* و . جمله‌میان دوستاره‌راندارد .

Marfat.com

در وصلش‌زنم هر دم **ضمیـری**
که تا بر خود بلارا درگشایم[۶۹۵]

دل بکوی یار ومن[۶۹۶] بسیار دور افتاده‌ام
او به دل نزدیك و[۶۹۷] من‌ازیاردورافتاده‌ام

☆☆☆

آنچه[۶۹۸] می بینم به‌رویت نیست درروی‌دگر ورنه‌میدادم زجورت‌دل به‌بدخوی[۶۹۹] دگر
زآنهمه‌خواری‌کنی[۷۰۰] بامن که‌میدانی‌نماند پای رفتن ز آستانت بر سر کوی دگر

☆☆☆

شود ازخواب بیدار[۷۰۱] وچو بیند روی درروییم
بهانه چشم مالیدن کند تا ننگرد سویم

۲۰۸ـ **مولانا ضمیری همدانی:** پسرمولانا **حیرانی‌قمی** است[۷۰۲] درشاعری خود را سرآمد[۷۰۳] دوران ودر خوش طبعی وحید زمان‌میداند[۷۰۴] وازبابایی وخودرایی درعذاب میافتد چنانکه دراین‌اوقات قصیده‌ای درتتبع **مولاناامیدی**بنام**شاهزادگی بهرام‌میرزا** گفته ودرآن‌قصیده این دوبیت‌مندرج‌بود:

قطعه:

همه حافظ فلان وماهیچه همه درویش رمز[۷۰۵] بغرایی
که دلالی ودف کشی‌صدباز بهتر از شاعری و ملایی

این بیت را درخدمت نواب[۷۰۶] صاحبقرانی خوانده بودند وخاطر آنحضرت‌را

۹۶۵ـو. گشاییم. ۶۹۶ـم.دل بکوی‌یارومن‌ازیاردورافتاده‌ام. ۶۹۷ـو . من بسیاردورافتاده‌ام. ۶۹۸ـآ . من بینم . ۶۹۹ـی . م. دلجو. ۷۰۰ـ م .برمن. و. که‌آمدبرمن‌ازعشقت‌نماند. ۷۰۱ـآ. شودازخواب چون بیدارو ببیند. ۷۰۲ـم و . ندارند. ۷۰۳ـم.و.یگانه. ۷۰۴ـم.و.تصورمیکند . ۷۰۵ـم.و. رمزبقرایی. ۷۰۶ـم.و. ندارند.

Marfat.com

از این [۷۰۷] غباری پیدا شده او را طلب وفرمودنداین‌بیت را چراگفتی؟ درجواب‌گفت ☆بواسطه‌آن گفتم☆ که دراین‌زمان این‌حال دارد، ازاستماع این‌سخن نزدیك‌بودکه آتش قهرعالمسوز زبانه‌کشیده خرمن‌عمر **ضمیری** خاك[۷۰۸] برسررا بباد فنادهد . اما آخرحلم آنحضرت موجب [۷۰۹] اطفای آن شده اما اورا تخته کلاه ورویش سیاه کرده درجمیع محلات واسواق **تبریز** گردانیدند وبا وجود آن‌خدمت ایشان هنوز درتعرض خلق وبی باکی به‌تقصیرازخودراضی‌نیست، این‌اشعار بدان جناب [۷۱۰] متعلق‌است :

مطلعیات:

میروی جلوه‌کنان‌بی خبر ازاهل‌نظر　　روش مردم این‌شهر چنین‌است مگر

واین ابیات هم ازاوست :

گریه‌من سوز و سوزم‌گریه میآرد ز درد
درد مندم گریه و سوزم اثر دارد بسی

من بوادی مردم ومجنون به حی‌ای‌ابرغم
گریه برمن‌کن که‌مجنون نوحه‌گرداردبسی

۳۰۹ـ **مولانا هوشی شیرازی :** دیوانه وش مردی بود وشعر مردم باسم‌خود میخواندو [۷۱۱] نوبتی‌این‌مطلع **مولانا جامی** را [۷۱۲] تغییرداده چنین‌میخواند:

هوشی تو و جام می و بیهوشی و مستی
راه خرد مردم [۷۱۳] هشیار چه دانی

[۷۱۴]کسی‌گفت [۷۱۵] این شعر**جامی** است چرا باسم خود [۷۱۶] میخوانی جواب داد که‌چه‌شود [۷۱۷] ؟ اوسنی بود و من شیعی‌ام [۷۱۸] . مال سنی برشیعه حلال است . ومن

۷۰۷ـ م.و. ندارند. ۷۰۸ـو. ندارد. ۷۰۹ـو. ندارد. ۷۱۰ـ.م. بدوهست. و.ابیات از اوست . ۷۱۱ـ و. مدتی. ۷۱۲ـو. تفسیر کرده! ۷۱۳ـو. راه وروش مردم هشیارچودانی. ۷۱۴ـ و. م . یکی . ۷۱۵ـ م . و. ندارند . ۷۱۶ـ م . و. کردی . ۷۱۷ـم.و. چه شد . ۷۱۸ـ و. مال شاعر برشاعر حلال است این بیت را .

Marfat.com

این بیت را ازجامی کسب‌کرده‌ام . این مطلع را هم شعرخود میداند[۷۱۹] :

من‌که با[۷۲۰] دل صفت آن قد رعنا گویم
هر چه گویم همه از عالم بالا گویم

اینهم ازاوست :

جز کوی تو دل را نبود منزل دیگر
گیرم‌که بود[۷۲۱] یار دگر کو دل دیگر

۳۱۰ـ **مولانا پرتوی شیرازی** : پرتو انوار کلام بلاغت فرجامش[۷۲۲] همه جا فته و قبول سخنان مقبولش در دل ارباب[۷۲۳] وفا راه یافته ، از جمله این مطلع از اوست :

آتشی افکند[۷۲۴] در دل عشقم‌از هرآرزو
آرزو سوز است وعشق من سراسر آرزو

☆☆☆

نه بخود ناله جرس از دل ناشاد کند
گرهی در دل او هست که فریادکند

۳۱۱ـ **مولانا افضل نامی** : تهرانی است وبقدر طالب علمی نیزداردشعرش بغایت رنگین ونظمش[۷۲۵] متین است در اوان[۷۲۶] جوانی بمفاجا در گذشت مردم را گمان‌آن بودکه **نوربخشیه** اورا تسمیم کرده‌اند[۷۲۷] . این دومطلع ازاوست :

۷۱۹ـ و. خودمیخواند . ۷۲۰ـ م . و. خود . ۷۲۱ـو. م . گرزانکه بود کوی دگر . ۷۲۲ـم . و. انجامش. ۷۲۳ـ و . م . اهل. ۷۲۴ـ و . آتشی افکند عشقم در دل . ۷۲۵ـ و. ندارد . ۷۲۶ـ و . م. اثنای . ۷۲۷ـ م . و. نموده‌اند .

Marfat.com

پیش مردم چند لافم کاز سگانم یار را
آنچنان[۷۲۸] تانشود خاطر نشان اغیار را

☆☆☆

همیشه داغ غم بر دل حزین بوده است
گلی که چیده‌ام از عاشقی همین بوده است

۳۱۲ـ **مولانا وحیدی** : ازجمله نادره‌گویان **قم**[۷۲۹] ودر وادی[۷۳۰] غاوی طمع که همواره چشم برآب وعلف داشت وسرکله بلهم[۷۳۱] :

بیت :

گشته زین گونه خست و ابرام شعر مذموم و شاعران بد نام .

اما چون طبع[۷۳۲] عالی وذهن جلی داشت از او این نوع[۷۳۳] خصلت دور بود در اواخر[۷۳۴] عمر **بگیلان** رفته درسنه‌اثنی و اربعین و تسعمایه شاهین روح و حید را بطمع‌طعمه[۷۳۵] درفضای صحرای‌فناپرانید درمدت عمرمیانه اوو**مولانا حیرتی** شیوه‌ی معارضه ومنازعه مسلوك بوده یکدیگررا اهاجی رکیك‌کرده‌اند[۷۳۶] که ایراد آن لایق نیست اماجهت **تبریز شهرانگیزی** گفته‌که این چندبیت ازآنجاست:

شکر لله که بهر شهر انگیز — از **هری** آمدم سوی **تبریز**
تا بوصف بتان تبریزی — همچو طوطی کنم شکرریزی
وه چه تبریز رشك هشت‌بهشت — مردمش‌خوب روی‌وپاك‌سرشت
نازنینان بناز و محبوبی — در کمال لطافت و خوبی

۷۲۸ـ م.و. آنچنان کن تا شود. ۷۲۹ـ ب . ندارد . ۷۳۰ـآ . علو. ب علوی طبع . و .غلو . ۷۳۱ـ م . سرکله با هم. ۷۳۲ـ و . م . فهم. ۷۳۳ـ م . و . ندارد . ۷۳۴ـ و. م . آخر . ۷۳۵ـ و . صحرای . ۷۳۶ـ و. میکرده‌اند .

Marfat.com

[۷۳۷] در این **شهرانگیز** در تعریف پسرشیشه‌گر دوبیت گفته☆ است بدان اختصارکرده شد ☆:

دلبر شیشه گر بر عنایی　　مردم دیده راست بینایی
بسکه شد شیشه اش پسندیده　　همچو عینك نهند بردیده

ازغزلیات اواین دومطلع نوشته شد :

مطلع :

شادم من غمدیده بجور و ستم او　　خو کرده غم او بمن و من بغم او

☆☆☆

آن پریچهره که دارد غم او شاد مرا
نی مرا یاد کند نی برد ازیاد مرا[۷۳۸]

۳۱۳ـ **مولانا شهاب معمایی:** ازشعرای[۷۳۹] **هرات**است بلطف‌طبع وصفای‌ذهن موصوف بود وبمهارت درفن شعرخصوصاً معما معروف چنانکه[۷۴۰] درآن‌باب‌رساله‌ای درسلك تحریر[۷۴۱] درآورده واین معما باسم **ادهم**خوبست :

بردل اهل وفا از ناوك آن ترك مست
میرسد هر چندخواهی تیر و پیدا نیست‌شست

این ابیات‌هم ازغزلیات اوست:

مطلع :

جفا وجور پیش‌آورد و برد از دل برون کین را
خدا انداخت گویا در دل آن نازنین این را

☆☆☆

۷۳۷ـ و. م. ندارند . ۷۳۸ـ و. این‌بیت‌را ندارد . ۷۳۹ـ و . شاعران .
۷۴۰ـ و. ندارد. ۷۴۱ـ و. نظم کشیده.
* و . جمله‌میان دوستاره راندارد .

Marfat.com

جفا و جور تو کم شد مگر شدی آگه
که من بجور و جفا نیز خوشدلم از تو -

۳۱۴ـ **مولانازلالی هروی:** ازچشمه‌ضمیر صافی‌زلال اشعار لطافت‌آثارمترشح ساخت‌ازسایراقسام‌شعربقصیده‌بیشترمیپرداخت . درقصیده‌ای شکایت ازشعرا کرده بود این دوبیت ازآنجاست :

بکر فکرم ناید ازبی کاغذی بیرون‌بروز[۷۴۲]
همچو ابکار بنات النعش از بی چادری
شعر فضل و شاعر آمد فاضل اما چون طمع
لازم شعر است بیزارم ز شعر و شاعری

این دومطلع نیز از نتایج طبع اوست :

مطلع :

نخواهی کردباور خارخارسینه‌چاکم مگرروزی‌که‌گیرددامنت‌خارسرخاکم

☆☆☆

چشمی که بود لایق دیدار ندارم دارم گله‌ازچشم خود ازیار ندارم

درتاریخ احدی وثلثین‌وتسعمایه در**هرات**فوت شد .

۳۱۵ـ**مولاناهلاکی همدانی:** پدرش‌خیاط بودفاّماچون‌درازل قامت‌قابلیتش را بخلعت استعدادوکسوت رشدورشاد آراسته‌اند لاجرم‌سررشته قبول بچنگ‌آورد[۷۴۳] درزی ارباب فضل گریخت وبسوزن جد وجهد وصله تفاخربرخرقه آمال خود دوخته دست‌طلبش را بدامن[۷۴۴] مردم اهل انگیخت وهمواره اوقات‌در[۷۴۵] صحبت اهالی بکسب

۷۴۲ـب. بزور . ۷۴۳ـ م.و. درذیل‌ارباب. ۷۴۴ـ م.و. اهل‌طمع‌نگسخته.
۷۴۵ـ م. و. ملازمت .

Marfat.com

مجدومعالی مصروف میداشت. درآنکه دراین‌فن[۷۴۶] قابل است سخنی‌نیست سخنی‌که هست[۷۴۷] درمربی‌است اگراورامربی بودی گوی تفوق از بسیاری‌دربودی‌خداش[۷۴۸] مزددهاد که[۷۴۹] بسعی خود را بدین‌مرتبه رساند سیاق کلامش‌مصداق‌حال وشاهد این مقال است :

غزل:

خاطر از عشق تو خرسند بغم داشته‌ایم — [۷۵۰]گر غمی از تونبودست‌الم داشته‌ایم
هیچگه شرح[۷۵۱] جفای تو نکردیم رقم — حرف سودای توپنهان ز قلم داشته‌ایم
نه ز غم بود شب هجر تو بیماری ما — چشم بر رهگذر خواب عدم داشته‌ایم
شمع گریان ومن ازدیده‌تراشك فشان — همه شب تا بسحرماتم هم[۷۵۲] داشته‌ایم

چون**هلاکی** ز گدایان سر کوی توایم
دست حاجت بر ارباب کرم داشته‌ایم

این ابیات نیز ازاشعار آبدار اوست:

بلای عشق دلا سخت جان ستان بوده است
ز عشق هرچه تو میگفته‌ای چنان بوده است
میان خون جگر بوده‌ام ز دوری تو
ز دل بپرس که او نیز در میان بوده است

☆☆☆

حاصل ازعشق بتان کردیم رنگ زرد را
غیر از این رنگی‌زخوبان نیست اهل‌دردرا

☆☆☆

۷۴۶ـ م.و. ندارد. ۷۴۷ـم.و. بی‌مربی‌است. ۷۴۸ـم.و. خیر. ۷۴۹ـم.و. بمحض
۷۵۰ـ و. که. ۷۵۱ـ م. حرف‌جفا. ۷۵۲ـ آ.ب.غم.

Marfat.com

حقه لعل بتان را که[۷۵۳] ز جان ساخته‌اند
عقد دُر دردل یاقوت نهان ساخته‌اند[۷۵۴]

۳۱۶ ـ **مولاناحیرتی‌قزوینی** : ازشعرای **قزوین**است‌کم‌کسی را رتبه شعراو هست این‌دومطلع‌ازاوست:

مه من شام عید از گوشه ای بنمود ابرو را
فلك‌چندین چراغ افروخت تا پیدا کند اورا

☆☆☆

خوش وقت[۷۵۵] گل که یار گذر درچمن کند
گل را بناز چیند و در پیرهن کند

۳۱۷ـ **مولاناهاتفی قزوینی**: شاعری پاکیزه‌گوی بود اشعار خوب[۷۵۶] از او درمیان[۷۵۷] مردم **قزوین** هست ازجمله اینها ازاوست:[۷۵۸]

مطلع:

جزخدنگی کاو[۷۵۹] نشان‌ازغمزه‌ی یارم‌دهد هرکه برپهلوی‌من بنشیند آزارم دهد

☆☆☆

بداغ‌عشق[۷۶۰] تو خواهیم‌ازجهان‌رفتن که بی رفیق بجایی نمیتوان رفتن

۳۱۸ ـ **مولاناهلالی قزوینی**[۷۶۱] ☆: ازخوش طبعان سرآمد **قزوین** است و درهجو خواجه **یحیی‌قمی** که در آن محل‌کلانترآ نجابوده است[۷۶۲] ابیات‌متین‌دارد ازجمله‌این[۷۶۳] دومطلع‌ازاوست:

۷۵۳ـ و. نه‌زجان. ۷۵۴ـو. عقده‌ای‌دردل. ۷۵۵ـ و. ساعتی که‌یار. ۷۵۶ـ و. اشاراو. ۷۵۷ـو. درمیانه‌مردم . ۷۵۸ـ و . این‌مطلع ازاوست. ۷۵۹ـ و . کو. ۷۶۰ـ و.م.هجر. ۷۶۱ـ م. نوشته است.هلال. ۷۶۲ـ و. ندارد. ۷۶۳ـ و.این‌ازاوست. *و. شرح‌حال هاتفی رابرای‌هلالی‌وبالعکس‌نوشته‌است .

Marfat.com

ریش ورویش سیه و هر دو بناگوش سپید
چون کلاغی که‌جناح‌ابیض واسودسرودم[۷۶۴]

☆☆☆

۳۱۹ـ **عزیزطباخ**[۷۶۵] ازجمله طباخان‌شهر **تبریز** است وابیاتش‌بغایت عاشقانه ورنگین از جمله این یك بیت را بسیار خوب‌گفته:

شب چو ازکوی‌تو آشفته‌وبی‌تاب‌روم خودبخود دردلی‌گویم ودرخواب‌روم

۳۲۰ـ **مولانامکتبی‌شیرازی:** صنعتش ازتخلص معلوم‌ودرعالم عاشقی‌همیشه قرین هموم[۷۶۶] وغموم، اشعارش‌بغایت بچاشنی وغم زدا[۷۶۷] چنانکه‌ازملاحظه شمه‌ای ازآنها این معنی هویدا میگردد:

بیت:

آلوده‌ی‌گردی ز پی‌صید که‌کشتی غرق عرقی دردل گرم که گذشتی

☆☆☆

شده روز بیخود آنکس که شبت شراب داده
چو نخفته باغبانی که بگلبن آب داده[۷۶۸]

☆☆☆

این ابیات‌هم‌ازاوست:

هر ورقی چهره آزاده ایست هر قدمی فرق ملك زاده‌ایست
چشم پتان است که گردون‌دون بر سر چوب آورد از گل برون

۳۲۱ ـ **رازی‌شوشتری** : از آن شهرشاعری[۷۶۹] پاکیزگوی‌مثل‌اوی ، تاغایت

۷۶۴ـو.م.این بیت راندارند. ۷۶۵ـو.م. بیاغ. ۷۶۶ـو. ندارد. ۷۶۷ـ م.و.چنانچه . ۷۶۸ـم. چون‌خفته. ۷۶۹ـ م.و. ازآن‌شهرتا غایت‌شاعری‌بهترازاو.

Marfat.com

پیدا نشده طبعش به‌هزل مایل [۷۷۰] وراغب بودو بدین‌واسطه‌با حُکام واکابرمصاحبت مینمود بلکه [۷۷۱] بااکثر مردم بدین طورزندگانی میکرد ، هجوهای غریب میگفت ومردم هم اورا هجوهای رکیك میکردند ، طرفه‌تر آنکه بعضی ازآنرا [۷۷۲] یادگرفته درمجالس [۷۷۳] میخواند وتعریف میکرد وطبعش در غزل خوب بود [۷۷۴] اما اشعاراوشتر گربه واقع شده ودر سایر اقسام نیز شعر میگفت‌اما بکاری‌نمی‌آید [۷۷۵] این‌غزل‌وچند بیت [۷۷۶] از اشعار اوست :

غزل :

سوختم از غم و هیچت نظری با مـا نیست
آه از این درد که مردیم وتوراپروا نیست
چندوچنداینهمه هنگامه بخون ریختنم [۷۷۷]
گر توجان [۷۷۸] میطلبی حاجت این‌غوغانیست
آنقدر زار بگریم که چو یعقوب شوم
ای عزیزان چکنم یوسف من پیدا نیست
ای مصور تو بر آن صورت‌پر [۷۷۹] معنی بین
صورت چین اگرت هست. ولی گویا نیست

رازی، امروز غنیمت شمرو باده بنوش
کاین‌چنین‌عیش‌که‌امروز بود فردا نیست

۷۷۰ـم . و . ندارند . ۷۷۱ـ م. و . بلکه اکثر مردم هجوهای رکیك‌میکردند!
۷۷۲ـ و.آن . ۷۷۳ـ و.ندارد. ۷۷۴ـ و.م. ندارد . ۷۷۵ـ و.م.نمی‌آمد.
۷۷۶ـ م.و. ندارند . ۷۷۷ـ آ.ریختم. ۷۷۸ـ و. سر . ۷۷۹ـ ب . صورت معنی.و. بآن‌صورت بامعنی .

Marfat.com

این ابیات را ازبرای پسرخود **یوسف** نام گفته درمحلی که فوت شده‌بود:

یوسفی دارم که صبح‌ازطلعتش‌دم‌میزند　　گرمی بازار او آتش به عالـم میزند

این مطلع‌ودوبیت‌هم‌ازاوست:

مصور ار بکشد نقش آن بت چین را
توان بصورت او داد جان شیرین را

نشان خـون شهیدان عشق میطلبند
حذر کن ای مه و منمای دست رنگین را

خوش آنکه شب کشی وروزآیی ام برسر
که‌آه،این‌چه‌کس‌است؟وکه‌کشته‌است‌این را؟![780]

درشهور سنه ثمان‌وثلاثین‌وتسعمایه در شیراز فوت شد این‌مطلع هم ازاوست:

شبم فغان ز سپهر بلند میگذرد　　عجب شبی بمن‌دردمندمیگذرد

۳۲۲ـ **مولانا محیی‌لاری**: از جمله‌شاگردان **مولانا علامه‌دوانی** است و در علو[781] سلیقه وصفای خاطر قرینه فغانی، احیای‌آثار ارباب آن دیار ازاوست‌وشرف وافتخار آنطایفه‌بدو چنانکه‌نتایج طبعش مؤید این مقال و[782] مصداق این‌حال‌است:

غزل:

ندانمت که چنین ساخت بدگمان با من
که تند میشوی از هیچ هر زمان با من

به هر که آن مه بدخو بگفتگو آید[783]
بود کنایه طبعش در آن میان با من

۷۸۰ـآ. این بیت راندارد.　۷۸۱ـو.م. درعروض‌علوسلیقه.　۷۸۲ـ آ.مصدق.
۷۸۳ـم.و.آمد.

Marfat.com

برای مصلحتی دوش گفته‌ام سخنی
سخن نمیکند امروز بهر آن با من

✡ ✡ ✡

من‌کی‌ام از هوای دل [۷۸۴]، خانه بباد داده‌ای
از سر خود گذشته‌ای در پی دل فتاده‌ای
دل ز کفم ربود و رفت از پی جان دیگری
طرف [۷۸۵] کله شکسته‌ای، بند قبا گشاده‌ای

✡ ✡ ✡

اگرچه‌مستی می [۷۸۶] صد عذاب‌می‌آرد خوشم‌که سوی توام‌بی‌حجاب می‌آرد

✡ ✡ ✡

ازبرای‌توبه‌هرکس‌که شدم [۷۸۷] تلخ‌سخن توشدی‌یاروی ودشمنیش‌ماند بمن

✡✡✡

بهر توام کشند . تو آهی نمیکنی [۷۸۸] ای‌سنگدل‌چه‌آه، نگاهی‌نمیکنی!

۳۲۳ ـ **باباصفایی** [۷۸۹] : ازقم است شعر بسیارگفته اما آنچه بکارآیدکم‌است این دومطلع ازاوست :

به گشت باغ تورا خوی که از جبین بچکد
[۷۹۰] گلاب گردد و از شرم بر زمین بچکد.

✡✡✡

۷۸۴ـم.و.هوای‌تو. ۷۸۵ـ ب. طرفه . ۷۸۶ـ آ.من . ۷۸۷ـ آ. سخت سخن .و. گرم‌سخن. ۷۸۸ـو . م . برکشتگان خویش‌نگاهی نمیکنی . ۷۸۹ـ و . باباصافی! ۷۹۰ـآ . این مصرع راندارد .

Marfat.com

کسان که ازپی تعمیر کاخ وایوانند مگر خرابی این خانه را نمیدانند

۳۲۴ ـ **مولانامحوی**[۷۹۱] :اصلش ازولایت **بسطام**است ودراقسام سخن بغایت شیرین کلام و در خدمت **خواجه‌عبدالله مروارید** می‌بود این مطلع وبیت ازاوست ☆وفی‌الواقع نیکو گفته ☆:

مطلع :

دلم زروز ازل مایل ستم شده است مصاحب غم وهم صحبت‌الم شده‌است
قد تو عمر دراز من‌است وپیش‌رقیب نشسته‌ای ومرا نیم‌عمر کم‌شده‌است[۷۹۲]

این مطلع هم ازاوست:

نمیخواهم که دل در بند آن زلف دو تا افتد
چرا از پهلوی من دردمندی در بلا افتد

۳۲۵ـ **خواجه صوفی‌اردستانی**[۷۹۳]: خوش‌طبع‌ولوند وباوجود این معنی[۷۹۴] بغایت دردمند بود ، این مطلع ازاوست:

مرشد ماست خم باده که در روی زمین
نیست‌پیری به از او صاف‌دل و گوشه[۷۹۵] نشین

☆☆☆

ذره‌ها[۷۹۶] در[۱۹۷] کشش مهر بر افلاك شدند
عاشقانند که در راه وفا خاك شدند

۲۹۱ـ ب . مجنون . ۷۹۲ـ آ. این بیت را ندارد . ۷۹۳ـ م . خواجه اردستانی. ۷۹۴ـ و.م.فقیر. ۷۹۵ـ آ. گورنشین. ۷۹۶ـم.ذرها. ۸۹۷ـم.و. کز کشش.

* و. جمله میان‌دوستاره راندارد.

Marfat.com

۳۲۶ـ **خواجه‌میرم‌سیاه** : ازشهر **هراتست** مرد بی تعین[۷۹۸] وخوش‌مشرب بود، بلکه مشرب رابمذهب[۷۹۹] ترجیح میکرد و اوقات اواکثر به‌هزل‌وفسق صرف[۸۰۰] می‌شده ☆واشعار او اکثربدین طوراست ☆ وچون همیشه طالب پسران سهل‌البیع بود و این متاع در **ماوراءالنهر** بیشتر بدست میافتاد روی بدان‌دیار نهاده ودرآنجا فوت‌شداین این رباعی که خالی ازظرافتی نیست ازاوست :

رباعی:

آن سرو روان[۸۰۱] که قدرعنا دارد　　مانند الف میان جان جادارد
بالای بتان بلای جانست ولی　　من بنده‌ی‌آن کسم که بالا دارد

۳۲۷ـ**میرشاهکی اصفهانی**[۸۰۲] :ازاقوام نزدیک **رییس**[۸۰۳] **امیریوسف رنانی**[۸۰۴] است☆**رنان** قریه‌ایست‌ازقرای اصفهان☆ ودرحدت‌فهم ومتانت فضلیت **کمال‌اسمعیل**[۸۰۵] ثانی ، این رباعی ازاوست:

رباعی :

عشقی داریم و سینه سوزانی　　دردی داریم و دیده گریانی
عشقی‌وچه‌عشق،عشق‌عالم‌سوزی　　دردی‌وچه درد،دردبی‌درمانی

۳۲۸ـ **مقصودعبدل**: از شعرای‌مشهور**مشهد**مقدسه است این مطلع‌وبیت‌از اشعار اوست :

مطلع :

باز دادیم دل‌ازدست‌بجایی‌که‌مپرس　　سر تسلیم نهادیم بپایی که مپرس
گفتم‌ازیار بپرسم.سبب‌دوری چیست　　کرد ازدوراشارت‌به‌ادایی‌که مپرس[۸۰۶]

۷۹۸ـ و.مردفقیر وبی‌قید.　۷۹۹ـب. بتصریح.　۸۰۰ـو.میگذشت.　۸۰۱ـ آ.قدی.　۸۰۲ـآ. اصفهانی‌ندارد.　۸۰۳ـو. ندارد.　۸۰۴ـم.دنانی.ب . رمانی .
۸۰۵ـو . ندارد.　۸۰۶ـ آ. این‌بیت‌راندارد.
* و. جمله‌میان‌دوستار.راندارد.　* و.ب. مطلب‌میان‌دوستاره راندارند .

Marfat.com

۳۲۹ ـ **مولانامجدحیرانی**[۸۰۷]: ازاولاد **شیخ‌صدرالدین‌راستی** است ودرشعر طبعش بلندافتاده‌وقصایدی که‌در[۸۰۸] منقبت‌امیرالمؤمنین[۸۰۹] اسدالله‌الغالب‌علی‌بن‌ابوطالب گفته مشهور است و درغزل نیز دیوان ترتیت کرده واین دو مطلع در دیوان غزل او مندرج است :

مطلعیات :

شیرین سر افسانه فرهاد ندارد . شیرین‌تر ازاین‌قصه‌کسی‌یاد ندارد

☆☆☆

افروخته ازشمع جمالت‌نظرما وزشمع‌وصال‌تو منور سحرما

۳۳۰ـ**میرزامحمد امینی**[۸۱۰]: ازجماعت‌زرگران **تبریز** است‌اما اززرگری‌میل بظرافت بیشتر دارد ودرشعرخودرا قرینه خسرووسعدی‌می‌پندارد[۸۱۱] وقصیده‌ی‌ردیف آفتاب شعرا را جواب‌گفته بود ، مطلع‌قصیده‌**تزریق**[۸۱۲] واقع شده من هر چند سعی کردم مطلع راتغییرداده ☆[۸۱۳] مطلعی دیگرگوید فایده‌نداد .مطلع‌اینست :

مطلع:

ای زلف شب مثال تورا دربر آفتاب [۸۱۴]چون‌سایه‌ای که‌سروندارد بر آفتاب

درصدد اصلاحی بی مزه برآمد. اما چون جوانست[۸۱۵] امیدکه انصافی‌پیداکند

بهرحال‌این چندمطلع‌ازاوست:

امروز کرده غنچه لبی گفتگوی‌ما . زان گفتگوشکفته گل آرزوی ما[۸۱۶]

☆☆☆

بی واسطه‌گردید زما یار پریشان گشتیم‌از این واسطه بسیارپریشان

☆☆☆

۸۰۷ـم.مولاناحیرانی.و.مجدحیران. ۸۰۸ـو.جهت. ۸۰۹ـو.امیرالمؤمنین
۸۱۰ـ و.امین. ـم.امنی. ۸۱۱ـو.م.میداند . ۸۱۲ـ و. برزیف!! ۸۱۳ـ و.
قبول نکرد. ۸۱۴ـو.م.چون‌سایه‌تو. ۸۱۵ـو.ندارد . ۸۱۶ـآ.فقطیك‌بیت‌دارد.
* و.جمله‌میان‌دوستاره‌راندارد.

Marfat.com

صبر از رخ اودردل صدپاره‌ندارم　　جز دادن جان وغم او چاره ندارم

☆☆☆

[817]بیماری من‌چون سبب پرسش اوبود　　می‌میرم ازاین غم‌که چرابهترم امروز

۳۳۱ـ **شیخ رباعی** : [818]**مشهدی**است ومرد فقیروگوشه‌نشین استو از اقسام شعربرباعی میل‌داردو بدین واسطه اورا شیخ رباعی میگویند .

این‌دورباعی ازنتایج‌طبع اوست :

رباعیات:

شمعی است رخت‌برنگ آتش‌گل ریز　　بـر طرف رخت دو زلف عنبر آمیز
از روی لطافت آتش حسن تو را　　آمد شد آن دو زلف میسازد تیز

[819] **دیگر**

آشفته چو زلف عنبر افشان توایم　　افتاده چو کاکل پریشان توایم
گفتی که مرا بدردمندان نظریست　　ما نیز یکی ز دردمندان توایم

۳۳۲ـ **مولانادایی**[820] : ازشعرای مشهور اصفهان استشعر بسیارگفته‌اماقافیه غلطدرشعر اوبسیار است این چند بیت‌ازجمله [821] اشعاراوست:

مطلعیات:

کشیده‌ای زمیان تیغ آبدار به کینم　　مرا زتیغ مترسان‌که من‌هلاك همینم

☆☆☆

بیوفا بودی و جفا کردی　　هرچه‌میخواستی بماکردی
مست بودی ومن نمیگویم　　که‌چه‌هاگفتی‌وچه‌هاکردی

☆☆☆

۸۱۷ـو.م.این بیت‌راندارند.　۸۱۸ـب . سرح‌حال‌این‌شاعرراندارد . ۸۱۹ـ و.ندارد.　۸۲۰ـب.شرح‌حال‌ادایی‌راندارد.　۸۲۱ـو.ندارد.

Marfat.com

درخواب شدم لعل توام پیش نظر بود　　بیدار شدم دیده پرازخون‌جگر بود

☆ ☆ ☆

هدهدی کاز ستم دهر بفریاد بود　　تیشه برسرزده مرغ دل فرهاد بود

۳۳۳ـ **بیاضی استرآبادی**[۸۲۲]: مولداو**استرآباد**است‌واکثرشعرهای[۸۲۳] اوهجوهای رکیك[۸۲۴] است‌که‌آوردن‌آن لایق سیاق این‌مختصرنیست[۸۲۵] اما درآن باب داد سخن داده در اواخر عمر بکاشان رفت و در آنجا فوت شد از اشعار او هجوی‌که درهجو **خواجه**[۸۲۶]**مظفر بتکچی** گفته بود ولفظ رکیك نداشت این‌قطعه نوشته‌شد :

شب یلدای وعده‌ات[۸۲۷] راچرخ　　چه شود گردم صبوح دهد
یا مرا بر امیدوعده‌ی تو　　صبر ایوب و عمر نوح دهد
یا تو را اندرین کرم کردن　　مرگ یا توبه نصوح دهد

۳۳۴ـ **آگهی یزدی**[۸۲۸]: به‌کسب‌خیاطی‌اوقات میگذرانیدودرشعرطبعش بچاشنی بود چنانکه ازاین مطلع وبیت معلوم میتوان‌کرد:

منم بروی توحیران‌وآن کسان‌که نباشند
غریب بی بصرانند بهتر آن‌که نباشند
مکن ملامت اهل نظر در آینه بنگر
به‌بین که عاشق روی‌تو میتوان که نباشند

۳۳۵ـ **مولاناحسینی**[۸۲۹] : از شعرای **کاشان** بودوبسیارخوش‌صحبت، اما[۸۳۰] بهرکس که‌صحبت‌میداشت‌طمعی میکرد وآخر هجواومیگفت اشعارخوب از اودرمیان هست ، در شهور سنه احدی و اربعین و تسعمایه در کاشان فوت شد این چند مطلع از اوست :

۸۲۲ـب. شرح‌حال بیاضی‌راندارد.　۸۲۳ـو . اشعار.　۸۲۴ـ و. رکیك بوده است .
۸۲۵ـو.م. کتاب.　۸۲۶ـ م.و. ندارند.　۸۲۷ـم.و. بخششت.　۸۲۸ـب. شرح‌حال آگهی‌یزدی‌راندارد.　۸۲۹ـ ب .شرح‌حال مولاناحسینی‌راندارد. آ.حسین.و. حسنی.
۸۳۰ـو. باهر .　۷۳۱ـو. حیران ماه‌عالم.م. حیران روی.

Marfat.com

نهانی شب چه‌سان درکوی‌آن سیمین‌بدن‌باشم
که آه آتشین روشن کند جایی که من باشم

☆☆☆

ایدل از اندیشه زلف بتان حال تو چیست
من پریشانم نمیدانم که احوال تو چیست

☆☆☆

شده مه برفلك حیران زروی[۸۳۱] عالم آرایش
عجب جای بلندی یافته بهر تماشایش

☆☆☆

حیف‌است‌که[۸۳۲] ارباب‌وفارانشناسی با داغ تو باشیم و توما را نشناسی

این رباعی هم ازاوست:

رباعی:

آن شوخ‌کشیده تیغ کین میگذرد وزعاشق‌خویش‌خشمگین میگذرد
برجان من این عتاب‌امروزی‌نیست دیریست‌که عمرمن‌چنین‌میگذرد

۳۳۶ـ **مولانافیضی**[۸۳۳]: برادر **حافظ‌باباجان** بوده وحافظ‌کلام الله‌خطراخوب مینوشت وجوانی بفهم بود ودرشعرطبع خوب داشت‌این‌رباعی‌ومطلع‌ازاوست:

رباعی:

ازپیش من آن زهره جبین میگذرد آشوب دل و آفت دیـن میگذرد
عمرم همه بگذشت و ندیدم رویش افسوس ز عمری که چنین میگذرد

☆☆☆

۸۳۱ـو.حیران‌ماه‌عالم.م.حیران‌روی. ۸۳۲ـم.حیف‌ازتوکه . ۸۳۳ـم.و.ب.شرح حال‌فیضی‌را ندارند .

Marfat.com

مویی شده‌ام بی‌خط مشکین رقم‌او کو بخت که آیم بزبان قلم او

۳۳۷ ـ **مولانا انوار همدانی**[۸۳۴]: ازمردم همدان‌است‌وخالی ازمولویتی‌نیست اما در میان شعرا به‌کعوبت مشهوراست ودراین باب این‌قطعه **حیرتی**‌راست:

قطعه:

کعب‌انوار بهر خانه‌که پرتوانداخت درآن خانه و دیوار زهم می‌ریزد

کعب‌انوارکسان خرد شمارند ولی کوه را پر تو انوار ز هم می‌ریزد

اما بسیار خوش صحبت وشیرین گفتار است‌ودرشعر هم بدنیست این دو مطلع از اوست:

حاجی‌وطوف حرم ما وسرکوی‌دوست کعبه کجا ما کجا کعبه ما کوی اوست

☆☆☆

ز من آن شوخ‌بدخو می‌گریزد غلام او منم او می‌گریزد

۳۳۸ ـ **مولانا حیاتی**: پدرش به‌نیابت قضات قیام مینمود امااودرآن‌کاردخل نکرد[۸۳۵] وخوشنویس ومنشی شد این مطلع‌ازاوست:

شده چاك ازغمت ای سیمتن پیراهن جانم
نمیدارد هنوز اندوه تودست از گریبانم

۳۳۹ ـ **گلشنی کاشانی**[۸۳۶] دراوایل‌به مشك‌فروشی اشتغال مینمود، شوق‌سخن اوراعنان گرفته بجانب غزالان مشکبوی‌عنبر موی[۸۳۷] کشید، باردوی‌همایون تردد داشت مردی مصاحب عاشق پیشه‌است عزم طواف عتبات عالیات نموده بشرف زیارت مشرف شدوازآنجا سفرکرده به **شوشتر** افتاد، درآنجا جوانی دیده دل از دست داد الحال‌آنجا بسرمی‌بردوخط نستعلیق‌بمزه می‌نویسد وبرسر سخن است. این[۸۳۸] چندمطلع از اوست:

۸۳۴ـب. شرح‌حال‌انواررا ندارد. ۸۳۵ـو. نمینمود. ۸۳۶ـ آ. شرح حال گلشنی‌را ندارد. ۸۳۷ـو. عنبر بوی. ۸۳۸ـ م. این‌ابیات.

Marfat.com

بلبل بباغ گر سخنی ز آن دهن برد
از شرم غنچه سر به ته پیرهن برد

✡✡✡

شمع سان‌یك‌شب اگر سر در سرای من‌کنی
گریه‌ی بسیارچون‌شمع از برای من کنی

✡✡✡

شب هجران نباشدغیر شمعم یار دلسوزی
بروزم‌هم‌نفس‌آه است، آه‌از این‌چنین روزی

✡✡✡

در سرایم گرشبی آن ماه تابان سرزند
همچو شمعم شعله شوق از گریبان سر زند

✡✡✡

پری رخسار من چون در میان مردمان‌گردد
چومن پیداشوم ، از پیش چشم من نهان‌گردد

✡✡✡

میشوم پنهان مه من ، هر کجا پیدا شوی
زانکه می‌ترسم ز رسوایی من رسوا شوی

✡✡✡

به[۸۳۹] محنت‌خانه‌ام‌چون‌آمدی‌جانان‌میان‌واکن
دمی آرام جانم شو میان جان من جاکن

✡✡✡

۸۳۹ــم.میان‌خانه‌ام .

Marfat.com

تا ببزم غیر روی آتشین افروختی
آتشی افروختی مارا ز غیرت سوختی

☆☆☆

خار خار دیدن آن گلعذارم میکشد
گل نمی‌آید بدست این خار خارم می‌کشد[۸۴۰]

غزل:

گل گل شده ازداغ جفایت[۸۴۱] تن من بین — من بلبل گلزار غمم گلشن من بین
گر ، ازدل صد پاره‌ی من نیستی آگه — صد قطره خون ریخته دردامن من بین
عمری است که آن ماه بدل ساخته منزل — روشن اگرت نیست دل روشن من بین
گفتم که چه بو داشته پیراهن یوسف — آن سرو[۸۴۲] چنین گفت که پیراهن من بین
درخیل بتان دوست بغیر از تو ندارم — دشمن شده غیر تو بمن دشمن من بین

بنمود رخ و جان ز سر شوق سپردم
ای **گلشنی** از شوق رخش مردن من بین

غزل دیگر:

چه می‌سازی زبزم خویشتن محروم عاشق را
چه همدم میکنی با خود رقیبان[۸۴۳] منافق را
مکن روشندلان را بارقیب تیره دل نسبت
ندارد صبح کاذب روشنی صبح صادق را
چو دادی دل بدلداری مشو از بیدلان غافل
چو عاشق گشته‌ای بایدکه دانی قدر عاشق را

نمی‌دیدیم غیر ازمهربانی پیش از این ازتو
نمی‌بینیم اکنون مهربانیهای سابق را

۸۴۰ـ و. این مطلع راندارد. ۸۴۱ـ و. وفایت!! ۸۴۲ـ و. روان . ۸۴۳ـ و . رفیقان!!

Marfat.com

دل وجان **گلشنی** صرف‌سگان یار میخواهد
بجان و دل هوا خواه است یاران موافق را

رباعی:

ای‌شوخ بلا آفت جانی شده‌ای — از بهر من پیر جوانی شده‌ای
میخواست‌دلم‌سروروانی زین باغ — نو خاسته‌ای سرو روانی شده‌ای

۳۴۰ـ **مولانادهم‌کاشانی:** ازجمله شعرای مشهور آنجاست‌ودرجمیع‌اقسام شعر میگوید اما غزل اوبهتر ازشعرهای دیگرش است . این مطلع وبیت ازاوست :

دی گذشت از نظرم چشم سیاه عجبی — کرد سوی من دلخسته نگاه عجبی
می‌شدآن‌شاه بتان لشکردلهاازپی[۸۴۴] — پادشاه عجبی بود و سپاه عجبی

۳۴۱ـ **قایلی‌سبزواری:** دراصل از **سبزوار** است و اکنون در شهر**قزوین**[۸۴۵] ساکن گشته درنهایت فقروانکسار روزگار میگذراند این مطلع‌ازاوست :

یاربی مهرو منم عاشق زارعجبی — حال زار عجبی دارم و یار عجبی

میگفتنداین بیت ازاوست :

از قدخم شده‌وچهره‌ی‌زردم اورا — میکند حلقه‌زرگوش گذارعجبی

اما خود انصاف میدهد که این ازمن‌نیست ، این مطلع نیز ازاوست:

دوای درد دل ریش‌ازکجاطلبم[۸۴۶] — کجا روم زکه این درد رادوا طلبم

۲۴۲ـ **ذهنی‌نقاش:** ازجمله لوندان[۸۴۷] وخوش‌طبعان**یزد**است وسر حلقه‌ارباب سوز ودرد، ذهنی صافی وسلیقه‌ای وافی‌داشت چنانکه از این مطلع‌میتوان‌دانست :

بعدازوفات هر قلم استخوان ما[۸۴۸] — سر بسته‌نامه ایست زدرد نهان‌ما[۸۴۹]

۳۴۳ـ **فضولی‌بغدادی**[۸۵۰]:از دارالسلام **بغداد** است وازآن شهر شاعری بهتر

۸۴۴ـو. میگفتند این بیت‌ازاوست» این‌جمله‌متعلق به‌شرح‌حال‌قایلی‌است . ۸۴۵ـ و.قزوین‌است. ۸۴۶ـو.دل‌خویش‌ازخدا. ۸۴۷ـو. ندارد. ۸۴۸ـ۸۴۹ـو . من . ۸۵۰ـو. ندارد.

Marfat.com

ازاو پیدا نشده بهردوزبان ، یعنی فارسی وترکی‌شعر[۸۵۱] میگوید. واکثرشعر اومنقبت ائمه دین صلوات[۸۵۲] الله‌علیهم‌اجمعین‌است‌این مطلع‌قصیده ازاشعار[۸۵۳] اوست:

بر آنم که از دلبران بر کنم دل نه سهل‌است یارب‌چنین کارمشکل[۸۵۴]

این مطلع‌ترکی‌هم ازاوست :

ای مصور یار تمثالینه صورت بیر مدون[۸۵۵]
زلف‌ویوزچکشك‌ولی تاب‌وطراوت بیرمدون[۸۵۶]

۳۴۴ ـ **مولاناعبدالله‌شهابی** : در اصل ازممالیك سادات سیفیه[۸۵۷] **قزوین** است اما چون فطرتش بغایت قابل افتاده بودباندك[۸۵۸] جدوجهدی[۸۵۹] در فنون فضایل مثل خط وانشاء وشعر ومعما[۸۶۰] ترقی تمام نموده‌درخوش‌طبعی مشهور ومعروف‌گشت این مطلع ازاوست :

[۸۶۱]شراب عشق‌عجب‌شورشی بجان‌آورد که هرچه‌دردل من بود بر زبان آورد

۳۴۵ـ **شیخ‌شهاب الدین‌علی** :ازشیخ‌زاده‌های **ری** است وازفضایل‌بهره‌ی تمام دارد ودرشعر ومعما قصاید وغزل‌خوب بسیارداردا ین‌مطلع زاده‌ی‌طبع‌اوست :

[۸۶۲] ازبسکه رفته‌ام بردلدارخویشتن شرمنده ام ز رفتن بسیار خویشتن

۳۴۶ـ **شریف‌محمد**[۸۶۳] : برادزاده‌ی **مولانا امیدی** است‌وتخلص‌او **هجری** ،این دو مطلع ازاوست:

۸۵۱ـو. ترکی‌وعربی! .م. سخن‌میگوید . ۸۵۲ـ و. رضی‌الله‌عنهم. ۸۵۳ـو. ندارد.
۸۵۴ـو. م. نه‌سهل‌است کارچنین‌رب‌سهل. ۸۴۵- ۸۵۶ـم . بیرمدنگ.و. برمدنك.
۸۵۷ـو . م . ندارد.ب . سینه . ۸۵۸ـ آ .جهتی .م.جدوجهداز. ۸۵۹ـ و.از .
۸۶۰ـ و. شعرتمامی‌نموده . ۸۶۱ـم.و:

عجب شورشی بجان من آورد که‌هرچه‌دردل‌من بود برزبان‌من آورد!
ب:شراب‌عشق‌عجب‌شورشی‌بمن آورد مگرکه دلبرمن روی‌درچمن آورد!

۸۶۲ـ ب.مطلع‌شریف محمد راآورده.م . مطلعی ازشریف محمد را آورده‌است‌واین مطلع‌را ندارد. ۸۶۳ـب. شرح‌حال شریف‌را ندارد .

Marfat.com

بی خبر ازسرم آن سرورروان میگذرد　　من بجان کندنم و عمر روان میگذرد

☆☆☆

بامن سخنت هیچگه‌ای تنگ[۸۶۴] دهن نیست　　گویا، دهن تنگ تو را جای سخن نیست

۳۴۷ـ **کوکبی** : ازشعرای **ماوراءالنهر** است ودرعلم ادوارازاوچیزهادرمیان هست ، دراوایل درخدمت یکی از سلاطین ازبك می بود آخردر **خراسان** کشته‌شد این مطلع ازاوست:

گله‌در پیش صبا زان گل رعناکردم　　بود دردل گرهی غنچه‌صفت واکردم

☆☆☆

مه من مهربان بودی چه بودی　　مرا آرام جان بودی چه بودی

۳۴۸ـ **مولانایارعلی تهرانی**: دراوایل حال به **شیراز** رفته‌مدتها درآنجا باکتساب فضایل مشغول بود، چون بعضی اوقات خودرادرآنجاصرف استفاده‌ی طب نموده بود بنابراین طبیب مقررشده اکنون صفحات ابدان مردم را مشق خودساخته ، این مطلع ازاوست:

مطلع :

ای دل روش عشق زپروانه بیاموز　　جان‌دادن ازآن عاشق دیوانه بیاموز

۳۴۹ـ **مولاناکاسب**: ازجمله خوش طبعان ونادرگویان **یزد** است واکثراشعارش در غایت سوزودرد ، این دومطلع ازآنجمله است:

ای گل که‌چنین دربغلت تنگ گرفته‌است؟[۸۶۵]

کاز خون دلش پیرهنت رنگ گرفته است

☆☆☆

چو مه چارده ازگوشه بامش دیدم　　نگران بود بجایی وتمامش دیدم

۸۶۴ـب. آ. دهان.　۸۶۵ـ و. گرفته .

Marfat.com

۴۵۰ـ **خواجه فانی تبریزی** : ازمحتشمان شهر تبریز[۸۶۶] است و پیوسته با جوانان ساده معاشرت می‌نمود گویندکثرت اموال اوتابحدی بود که یك نوبت هزار تومان به یکجا به رییس **میر یوسف اصفهانی** بقرض داده بود در آن ولا **رییس** مذکور نقدجان بقابض ارواح سپرد **وفانی** از شنیدن این سخن حیات باقی را وداع گفت[۸۶۷] این‌مطلع ازاوست :

مطلع:

شب ای‌همدم که پیش آن پری افسانه میگفتی
چه می‌شدگر باو حال[۸۶۸] من دیوانه میگفتی

که را می خواستی‌کاز مهربانی باز بفریبی
که گه از سوزش شمع وگه از پروانه‌میگفتی

۳۵۱ـ **مولاناپناهی** : [۸۶۹] ازدراب جرد است وازجمله اغنیای‌آنجاست‌آخر بواسطه شومی حال[۸۷۰] ریاضت بسیارکشیده پایمال حوادث شدازآن ولایت شاعری بهترازاوپیدا نشده ، این مطلع ازاوست :

مطلع :

یارب بسوز[۸۷۱] سینه رندان که آه ما
جایی رسان‌که پاك بسوزد گناه ما

۳۵۲ـ **مولانامراد** : ازمردم **قزوین** است بسیارمتعرض و بیباك بود وبگفتن هجومبادرت می‌نمود که آوردن آن[۸۷۲] لایق سیاق این اوراق نیست . این بیت از اشعاراوست :

۸۶۶ـ و. مذکوراست . ۸۶۷ـآ.نمود . ۸۶۸ـ م . دل‌دیوانه . ۸۶۹ـ و. شرح حال مولانا رضایی‌رابرای پناهی نوشته است . ۸۷۰ـ م .و. شومی مال . ۸۷۱ـ و. سینه پاکان . ۸۷۲ـو.ندارد .

Marfat.com

زبان من مکشا و ز من بترس‌که من
زبان بهر که گشودم دگر نه بست‌کمر

۳۵۳ـ **مولانارضایی:** ازمردم **داراب‌جرد**است ومردی خوش‌طبیعت ، دیوان غزل بهمرساتیده این مطلع ازاواست :

مطلع :

دل پیش یارازهمه کس[۸۷۳] بیش میرود
هرکس بقدر همت خود پیش میرود

۸۷۳ـ ۰م۰ پیش

Marfat.com

مطلع ثانی از صحیفه پنجم

در ذکر سایر شعرا

۳۵۴ـ **شریف محمد صبری** : [1] ازجمله خوش طبعان **تهران** است و در پی تحصیل[2] علوم . امیدکه موفق باشد ، درشعرطبعش خوبست وتخلص او**صبری** است این مطلع ازاوست :

مطلع :

ماه من تا علم حسن بر افراخته‌ای
خوبرویان همه را خاك نشین‌ساخته‌ای

۳۵۵ـ **سیمایی** : [3] ازمردم **مشهد** است ✡ و درتقلید ، تقلید **تیتال** میکند اما بدو نمیرسید✡ تیتال مسخره‌ی مقررومقلدبی نظیر**خراسان** بود . در تزریق‌گویی چنان‌ماهر [4] واستادبوده‌که [5] چندبیت‌بلکه هزاربیت‌دریکساعت‌میگوید ، ✡ میگوید که این‌مطلع راخودگفته‌ام امامن باورنمیدارم ✡

۱ـ م . و. ندارند . ۲ـو.م . تحصیل‌است. ۳ـ م . سیمابی. ۴ـ و. چنان بخودمقرر گردیده . ۵ـ و. که صدبیت دریکساعت بگویدمیگوید(!)
* و. جمله‌های میان دوستاره راندارد .

Marfat.com

دل بصدپاره مرا ازغم گل پیرهن است
گریه تلخ من ازخنده‌شیرین دهن است

۳۵۶ـ **انصاری‌قمی** : ازشعرای زمان **سلطان‌یعقوب** بود . شعرش روان و عام [۶] پسنداست.این مطلع‌ازاوست :

مطلع :

گفتی بداغ هجر بسوزانمت جگر
صد داغ بردل استمرا این یکی دگر

۳۵۷ـ **مولاناخردی** [۷] : ازدارالمؤمنین **قم**است مرد بی‌تعین [۸] و بی تکلف است اما در شعر خصوصاً غزل ، معانی خاص عاشقانه بسیار دارد . این مطلع از اواست :

مطلع :

عاشق وبد نام اگرگشتم ، دلم باری خوشست
عاشقی بدنامی [۹] آردلیك‌بس‌کاری خوشست

۳۵۸ـ **مولاناقدیمی‌نقاش** : اصلش از **گیلان** است مصورخوبست و درشاعری خودراکمتر ازدیگران نمیداند ، این‌دوبیت ازاوست :

دیده‌ام رویی و عاشق شده جای عجبی
رخ نمودست مرا باز بلای عجبی

چاره درعشق‌تو جان‌دادنم ازدردوغم‌است
طرفه دردی است دلم را ودوای عجبی [۱۱]

۳۵۹ـ **مولانامشفقی‌بغدادی** : درخدمت**مولانا لسانی** می‌بودبلکه **مولانا**را

۶ـ و.عام چسبان‌بود. ۷ـ و. حرزی . م .جزوی ! ۸ـو. ندارد . ۹ـ م. ب . عاشقی‌بدنامی‌دارد ولی‌کاری خوش‌است. ۱۰ـ و.این‌مطلع ازاوست . ۱۱ـ و. این‌بیت‌را ندارد .

Marfat.com

بجای فرزند بود . بخدمت اصحاب[۱۲] شعر بسیاررسیده ودرقواعد[۱۳] شعروقوفی‌دارد و اوقات بتقوی و طهارت میگذراند ودرجواب[۱۴] غزل **شیخ کمال خجندی** که مطلعش اینست[۱۵] :

سرودیوانه شده‌است[۱۶] از هوس بالایش
میرود آب که زنجیرنهد در پایش

[۱۷] این‌غزل رابسیارخوب‌گفته :

گرکند در نظرم‌جلوه قد رعنایش
سر نهد مردمك دیده‌ی من[۱۸] در پایش

سرو پیش قد او لاف زد از رعنایی
باد آمدبچمن تا به کند از جایش

[۱۹] سنبل‌آشفته شده درچمن‌از طره‌ی‌او
آتش‌افتاده بگل ازرخ[۲۰] حسن‌آرایش

دل دیوانه که آشفته‌آن‌زلف دوتاست
پا برون کی نهد از سلسله سودایش

بهتر از عمرگرانمایه[۲۱] عزیزش دارم
هربلایی که بمن میرسد از بالایش

شاخ‌گل ساعد پرداغ تورا دید که باز
گل‌گل افروخته سر تا بقدم اعضایش

۱۲ــ م . و. ارباب. ۱۳ــو. ندارد. ۱۴ــ و.م. ندارند. ۱۵ــ و. جواب مطلع کمال خنجندی که . ۱۶ــ و.م. سرودیوانه‌شده در . ۱۷ــ و.م. گفته‌که این غزل‌ازاوست . ۱۸ــ م . و.بر. ۱۹ــ ب. سنبله. ۲۰ــ و. م . بزم‌آرایش . ۲۱ــ و. م . بهترازعمرعزیزاست‌عزیزش‌دارم .

Marfat.com

مشفقی دل بکسی[۲۲] داده‌ای امروز که او[۲۳]
بکشد زارت و از کس نبود پروایش

این دو مطلع از اوست[۲۴] بدواقع نشده :

اگر ازبزم می‌خوی‌کرده‌آن‌بی باك‌برخیزد
بهرجا رونهدلب تشنه‌ای ازخاك برخیزد

☆☆☆

ازآنساعت‌که برعارض‌فکندی زلف پرچین را
چوزلف خود پریشان ساختی صورتگر چین‌را

۳۶۰ـ **مولاناجانبی**[۲۵] : **تبریزی** است وبه بگل‌کاری‌اوقات میگذراند این از اوست :

شمع را روشن من امشب زآتش دل‌کرده‌ام
تا ببزم‌آن پری یك لحظه منزل کرده‌ام

۳۶۱ـ **غزالی** : ابریشم فروشی میکند ظرفا او را **میمون‌الشعرا** گفته‌اند از اینکه[۲۶] روی‌بدی دارد هرچند جهد[۲۷] کردکه ازاین درگذرند صورت نه بست‌این مطلع ازاوست :

طفل اشك ازبیقراری میکند میل کنار
درکنارم تا نمی آید نمی‌گیرد قرار

۳۶۲ـ **طفیلی** : اصلش از مملوکان[۲۸] **جهانشاه‌پادشاه** است اوقات به دستار بندی[۲۹] میگذرانید این مطلع ازاوست :

درباغ[۳۰] ناشکفته‌نه‌آن‌غنچه‌گل‌است برچوب‌کرده‌گل سرخونین بلبل‌است

۲۲ـ و. داده‌ام . ۲۳ـ و.که‌باز. ۲۴ـ و. ندارد . ۲۵ـ ب . جانی .
۲۶ـ م . وازاین‌روی‌بدی. ۲۷ـ م.هرچندکردکه از . م . هرچندجهد کردم .
۲۸ـ و.م.ملوکان!! ۲۹ـ و .م . به‌بنایی. ۳۰ـ و.نو.

Marfat.com

۳۶۳ـ **مولاناقوسی : تبریزی**[۳۱] است و تخلصش‌ازکسب اوخبرمیدهد ، چون عامی[۳۲] است گاهی درقافیه غلط میکند این‌مطلع ازاوست :

مطلع:

[۳۳] چنین‌کاز بهرقتلم تیغ کین‌آن تند خو بسته
سرم را زود خواهی دیدبرفتراك او بسته

۳۶۴ـ **نوری تبریزی** : در تابستان سقایی میکند و در زمستان عسل فروشی اشعاربسیار یادارد ومردم شهربواسطه این بااوخوش دارند . این مطلع[۳۴] ازاوست:

چه‌باشد غنچه‌های[۳۵] لاله هرسونوبهاران را
دل پرخون ز خاك‌افتاده بیرون خاکساران‌را

۳۶۵ـ **نامی‌تبریزی** : برادر **قوسی** مذکوراست ، قصیده بسیارگفته،هیچکس را درشعرقبول ندارد ، بهمه حال این مطلع ازاوست :

مطلع:

ای‌خوش‌آن ساقی‌که مارا جام بیهوشی‌دهد
تا[۳۶] زمستی یکزمان ما را فراموشی دهد

۳۶۶ـ **مولاناعاشقی** : از[۳۷] **ارنه** است‌که‌قریه‌ای‌از قرای **خراسان**و **سیستان** ت شاعری پاکیزه‌گوست و درعلم[۳۸] **ادوار** نقش‌ها می‌بندد و صوت‌های خوب دارداس وپیاده بشرف[۳۹] زیارت بیت‌اللهالحرام**زاده‌الله‌تعالی‌شرفاً** وروضه سید اصطفی صلی‌الله علیه وآله مشرف شده بسیارفقیروکم‌سخن واقع شده ، دیوان غزل[۴۰] تمام‌کرده‌وقصاید خوب هم دارد این‌غزل و ابیات ازاوست :

۳۱ـ و.م. تخلص‌اوازکسبش. ۳۲ـ و. چون‌عام‌است . ۳۳ـ م.و. بیت‌نوری رااینجاآورده‌است . وبیت‌نوری‌رابرای‌قوسی‌ثبت کرده‌اند. ۳٤ـ و. این‌بیت. ۳۵ـ م.و.غنچهای! ۳٦ـ م.و. تازغم‌ها یك‌نفس‌مارا. ۳۷ـ م.و.ازولایت خراسان‌است . ۳۸ـ م.و. ندارند. ۳۹ـ و.م. ندارند ۴۰ـ و.غزلی.

Marfat.com

غزل:

نکنی گوش بفریاد اسیران فریاد
ندهی داد مرا چون‌کنم ازدست تو داد
منکه افتاده‌ام از پا برهت دستم گیر
دست اوگیرکه در راه تو از پا افتاد
میرم از رشك که بوسند رقیبان دستت
داد ازدست تو و زدست رقیبان فریاد
نیست‌کس‌درغم‌هجرت[41] بگرفتاری من
کس چو من در غم عشق توگرفتار مباد
عاشقی سوخت دلم آه چه سازم چه کنم ؟
چه کنم آه چه سازم که دلم رفت بباد

درغربت و عاشقی این غزل‌گفته و در **پنجگاه** نقشی بسته فی الواقع‌که خوب واقع شده .

غزل:

به غربتم سروکاری‌است با بلای غریبی
مرا بلای غریبی فتاده جای غریبی
مقیم کوی توگشتم هوای کعبه ندارم
که هست‌کعبه‌کوی تورا هوای غریبی
چه‌دلبری‌که‌بیك‌عشوه‌میبری‌دل‌ودین‌را[42]
غریب‌عشوه‌گری[43] شوخ ودلربای‌غریبی
ستمگری‌است جفاپیشه ، فتنه ایست جفاجو
من از بلای چنین می‌کشم جفای غریبی

۴۱ـ و.م.عشقت. ۴۲ـ و. دلمارا. ۴۳ـ و.این‌مصرع راندارد .

Marfat.com

بلاست دردوغم **عاشقی** علاج ندارد
زعاشقی‌است مرا درد بی دوای غریبی

ودرجواب‌غزل**مولانا جامی**[۴۴] که‌گفته‌است:

مطلع:

ازخارخارعشق تو،درسینه‌دارم[۴۵] خارها
هردم‌شکفته بررخم زان خارها گلزارها

این بیت درغزلی‌که جواب‌گفته طوری واقع شده:

بیت

گفتی بباغ‌آرم‌گذربشنیدسرواین‌رامگر
کازشوق دیدارتو سربرکرده ازدیوارها

این رباعی هم[۴۶] ازآن سوخته عشق مهوشان است :

رباعی:

افسوس که از سوز نهان نتوانگفت ،
یك شمه ازآن بصد زبان نتوانگفت
دردی‌که توانگفت که گوید زآن درد
فریاد ز دردی[۴۷] که از آن نتوان گفت

۳۶۷ـ **مولانادرویش** : از **تربت** خراسان است تخلص باطوارش مناسب در طلب علم اندکی، سعی‌کرده وگاهی[۴۸] مثل این ابیات درسلك نظم میآورد :

مطلع:

تاازرخ چوماه‌گشودی[۴۹] نقاب را تابی نماندپیش رخت‌آفتاب را

۳۶۸ـ **مولانافتوحی** : [۵۰] **اصفهانی** است و درصحافی اندك وقوفی دارد اما بسیارلاابالی وهرزه‌گرد است[۵۱] این مطلع ازاوست :

۴۴ـ و . مولاناجامی‌که مطلع. ۴۵ـ و. دادم. ۴۶ـ و.این‌رباعی‌هم از اوست . ۴۷ـ فریادازآن‌دردکازان. ۴۸ـ T. وگاهی‌مثل‌می‌گوید. ۴۹ـ T . نمودی. ۵۰ـ و.م. فتونی . ۵۱ـ م.و.هرزه‌گوست .

Marfat.com

همیشه یاربما درمقام کین باشد طریق‌یاری ورسم وفانه‌این[52] باشد

۳۶۹ـ **مولانا صبری:** قاضی‌زاده‌ی **زواره‌ی**[53] عراق است و خود نیزمدتی بآن امرخطیراقدام مینمود ، اما دراین ولاترك‌آن‌کرده‌خودرا درزمره‌ی‌شعرا داخل ساخته است ودرطلب علم زحمتی‌کشیده ومی‌کشد ودرشعرطبعش خالی ازانگیزی نیست این چندبیت ازاشعارآن شریعت[54] وقاراست :

مطلع :

خوش‌آنکه برسرکویت گذر توانم‌کرد
در آن گذر[55] بجمالت‌نظر توانم کرد
خیال وصل تو خوبست اگر توانم دید
که روز حشر سر ازخاك بر توانم کرد

☆☆☆

حاصلم درددل‌است ازدل‌بیحاصل‌خویش
باکه‌گویم من دلسوخته درددل خویش

۳۷۰ـ **مولانا‌دیمی**[56] : ازشعرای غیر مشهور **اصفهان** است مردبی تعین‌و چپانی[57] طوراست‌این‌مطلع‌ازاوست .

مطلع :

گیرم‌که دل زعشق بتان خون کندکسی
طالع اگر مدد نکند چون کند کسی

۲۷۱ـ **مولانا وداعی**[58] :ازولایت **خراسان** است این‌مطلع از اوست :

۵۲ـ م.و.همین. ۵۳ـ م.و.قاضی زاده‌ی عراق است . ۵۴ـ م.و. ندارند .
۵۵ـ ب.به‌کمالت . ۵۶ـ م.و.دایمی . ۵۷ـ م . حیابی. ۵۸ـ آ.داعی .

Marfat.com

تا زلف دوتای توبلای دل ما شد　　سودای دل‌ماکه یکی بوددوتا شد

۳۷۲ـ **طاهری رازی**[۵۹] : پسر**مولاناامیدی** است این‌مطلع ازاوست:

آنکه رفت‌ازسرکوی توبآزارمنم　　وانکه‌برد ازتوبدل‌حسرت‌بسیارمنم

۳۷۳ـ **معانی یزدی** : درشاعری خود راکم از شعرای نامی نمیداند اما در شعراوبموجب[۶۰] المعنی فی‌بطن شاعربحسب ظاهرمعانی‌کم میتوان یافت ✡ هر چند تخلصش معانی است ✡

هرچند تخلصش معانی است　　خالی ز معانی است شعرش

✡✡✡

این مطلع از اوست:

مطلع :

عاقبت دل‌کشته عشق بتان خواهدشدن
آنچه‌بهبوداست‌آخرآنچنان‌خواهدشدن

۳۷۴ـ **وفایی‌سبزواری** : بکسب والابافی مشغول است‌که آنهم‌شعر[۶۱] بافی است وبقدرازتواریخ نیزوقوفی دارد این‌مطلع ازاوست :

شدکاسه چشمم ز غمت بحرپرآبی
سرگشته در او دیده‌ی‌من همچو حبابی

۳۷۵ـ **جفایی‌استرآبادی** : مردی یتیم وعاشق‌پیشه، **استرآبادیست** وشب‌گرد روزی رقیبی باو رسیده بیکدیگر[۶۲] افتادند و به تیغ تیز با یکدیگر ✡ بنیاد جنك کردند وبزخم‌تیغ بیدریغ هردوازپای درآمدند ✡ ومضمون این بیت به فعل‌آوردند :

مطلع :

بکشید تیغ تیزوبکشید یکدگر را　　زسرتمام‌عالم ببرید درد سر را

۵۹ـ و.طایری.　۶۰ـ و.ندارد.　۶۱ـ م.و.ندارند.　۶۲ـ م.و. بایکدیگرعربده کردند.
*م.و.جمله‌میان‌دوستاره‌راندارند .

Marfat.com

بهمه حال این مطلع ازاوست :

نه محرمی که بگوید بیارحال مرا　　نه همدمی که ز خاطر برد ملال مرا

۳۷۶ـ **فردی تبریزی** : اول بکسب علاقه بندی مشغول بود وازمعما و دیگر فنون وشعرخالی نبودآخرجذبه‌ای باو رسیده ترك علاقه[۶۳] بندی‌کرد و علایق دنیا را نیز هم چنین ، سرو پا برهنه میگردد[۶۴] این مطلع از اوست ☆ و مناسبتی بحال خودش دارد☆:

مطلع :

سوادخط تو دیوانه‌ام بدینسان‌کرد　　سیه بهار ، دماغ مرا پریشان‌کرد

۳۷۷ـ **عشقی تبریزی** : معمایی و کتابه[۶۵] نویس خوب است و گاهی شعر هم میگویداین‌مطلع ازاوست:

چون بگذرد بخاك من زار دلبرم　　گرسرزخاك برنکنم خاك[۶۶] برسرم

۳۷۸ـ **صبوحی شیرازی** : به‌کمربافی اوقات میگذراند، این‌مطلع‌ازاوست:

عاشق‌سرگرم‌اوخشتی که‌زیرسر نهاد　　سوخت‌چندانی که‌آخرسر بخاکستر نهاد

۳۷۹ـ **حاصلی تبریزی** : ازابریشم فروشی اوقات میگذراند وگاهی شعر نیز میگوید این مطلع ازاوست:

مطلع :

جزخیال دهنت هیچ نیاید بنظر　　دهن تنك توایشوخ‌خیالست مگر

۳۸۰ـ **عزیزی قزوینی**:[۶۷] بکسب‌پوستین دوزی‌در **تبریز** اوقات میگذراند این دومطلع ازاوست :

غریب مردم وازمن نکرد یادکسی　　به بیکسی و غریبی من مباد کسی

☆☆☆

۶۳ـ و. ندارد.　۶۴ـ و.می‌گشت .　۶۵ـ و . کتبه　۶۶ـ و . ای‌خاك برسرم .
۶۷ـ و.شرح‌حال گلشنی‌شبستری‌را برای‌عزیزی‌قزوینی‌نوشته وبالعکس .
*و.م.جمله‌میان‌دوستاره‌را ندارند.

Marfat.com

میروم تا روبراه‌آن گل رعنا نهم هرکجا اوپانهد من سربجای پانهم

۳۸۱ـ **گلشنی شبستری :** درتبریز بوکالت و نیابت‌قضات مشغول[۶۸] بود ✡ و گاهی شعری ازاوسرمیزد ✡ این مطلع ازاوست :

مطلع:

فزون زعرش برین‌است قدرخانه تو برآسمان‌زده‌صد[۶۹] طعنه‌آستانه‌تو

۳۸۲ـ **فصیحی‌تبریزی** : درشهر مذکوربه تکمه بندی اوقات میگذراند[۷۰] این مطلع ازاوست :

مطلع:

ای‌دلم باغم عشق تو زهرغم فارغ منم وعالم غم وزغم[۷۱] عالم فازغ

۳۸۳ـ **صافی شیرازی**[۷۲] **:** شاعر وطالبعلم[۷۳] و لوند[۷۴] مشرب بود . این مطلع ازاوست :

مطلع :

ازجهان تنك‌آمدم پهلوی مجنونم برید
خانه‌تاریك‌است‌ومن‌بیمار، بیرونم برید

۳۸۴ـ **خرامی تبریزی:** به صباحت وملاحت شهره‌ی شهراست و به حسن[۷۵] خرامش‌رفتاروشیرینی‌گفتارآشوب دهر، حافظ‌کلام‌الله[۷۶] نیزهست‌این مطلع‌ازاوست :

مطلع:

۶۸ـ م. و.مشغول است، ۶۹ـ و. این‌بیت‌رابرای‌عزیزی قزوینی‌نوشته ✡ و . طعن .
۷۰ـ و.م .میگذرانید . ۷۱ـ و.م.وزهمه.آ.مصرع نخست‌این‌مطلع‌را برای گلشنی‌ثبت کرده‌وچون‌کاتب متوجه‌اشتباه خودشده از تحریرمصرع دوم خودداری کرده بوده‌است .
۷۲ـ و. مانی شیرازی واین اشتباه‌محض‌است‌زیراشرح‌حال مانی‌شیرازی قبلا آمده‌است .
۷۳ـ۷۴ـو ندارد. ۷۵ـ و. ندارد. ۷۶ـ م.و.حافظ‌کلام‌است .
* جمله‌میان‌دوستاره‌را .و.م. ندارند .

Marfat.com

میروم ازکوی جانان بادل‌افگار خویش
زانکه‌پرشددامنم‌ازدیده‌ی‌خونبارخویش

۳۸۵ـ **حقیری‌تبریزی** : ازشعرایی است‌که نوپیدا شده ومتجدد[۷۷] است‌طبعش درشعرخوب است این مطلع[۷۸] ازاشعارآن‌نوباوه‌ی‌کمال‌است:

چوتیرازدل‌کشم باتیرآن مه‌جان برون‌آید
چوشخصی‌کاز پی‌تعظیم بامهمان برون‌آید

۳۸۶ـ **فقیری‌عراقی**[۷۹] : به یخنی پزی[۸۰] اوقات صرف میکند ✡وگاه‌گاه در تنورخیال شعری خام سوزنیزبیرون میآورد ✡ این‌مطلع ازاوست :

مطلع:

درنظر دیشب مراکآن طره‌ی پرخم نبود
حال‌من هرگز[۸۱] چنان‌آشفته‌ودرهم‌نبود

۳۸۷ـ **صیرفی‌کور**[۸۲]: **تبریزی**‌است و در میدان همان شهر خاطر بصرافی میگمارد ودر[۸۳] شعروادای شاعری خسرو وسعدی وحافظ را در خاطر نمیآورد ، این مطلع ازاوست :

بباد نیستی در داد عشقت خاکسارانرا
برقص‌آورد[۸۴] مهرت‌ذره‌ذره‌شهریارانرا

۳۸۸ـ **آیتی اصفهانی** : اوقات به مکتب داری میگذراند[۸۵] خط نستعلیق راخوب مینویسد[۸۶] این مطلع‌زاده‌ی‌طبع اوست :

۷۷ـ م.و.ندارند. ۷۸ـ م و.این‌اشعارازاوست، ۷۹ـ و.عراقی‌راندارد. ۸۰ ـ م و.مشغول‌است. ۸۱ـ و.چنین. ۸۲ـ آ.صوفی‌تبریزی. ۸۳ـ و.م. و درشاعری خسرووو. ۸۴ـ آ.برقص‌آوردهم‌چون‌ذره‌مهرت.و.غمگساران‌را. ۸۵ـ و.میگذرانید.
۸۶ـ و.می‌نوشت.
* و.م. جمله‌میان‌دوستاره راندارند.

Marfat.com

مطلع:

میان ما وسك یارفرق بسیار است　　چراکه ماسك‌اوییم‌واوسك یاراست

۳۸۹ـ **نازکی تبریزی** : به تاجدوزی اوقات میگذراند این مطلع‌ازاوست :

مطلع:

داغ بر دست خودآن سیم بدن میسوزد
داغ او مینهد اما دل من میسوزد

۳۹۰ـ **رفیقی‌تبریزی:** [۸۷] در**تبریز** به مطربی اوقات صرف میکند و درآن کار نقش ها و صوت ها[۸۸] تصنیف‌کرده[۸۹] اما بسیار خر ظریف و کج طبعست این مطلع ازاوست :

مطلع:

عمری است‌که من عاشق رخسار بتانم
سودازده‌ی زلف بتان از دل و جانم

۳۹۱ـ **سلامی اصفهانی** : [۹۰] بقابضی اردوبازاراوقات میگذراند و ضایع[۹۱] یکند وازبسیارخوردن افیون نزدیك است‌که جان بقابض ارواح بسپارد این مطلع زاده‌ی[۹۲] طبع اوست :

مطلع:

بی‌گل روی‌تونرگس‌چشم تر داردبسی　　غنچه‌بی‌لعل‌لبت‌خون درجگرداردبسی

۳۹۲ـ **غزالی‌ابهری**[۹۳] : به ابریشم[۹۴] فروشی اوقات صرف میکند این مطلع از اوست :

۸۷ـ و.وصلی. ۸۸ـ و.کارها . ۸۹ـ و.میکند. ۹۰ـ ب . سلاحی . ۹۱ـ م. و.ندارند. ۹۲ـ و.ندارد . ۹۳ـ آ.و. شرح حال غزالی ابهری را ندارند .
۹۴ـ م. به‌طباخی‌اوقات.

Marfat.com

مطلع: [95]

از آن صد پاره شد در عاشقی پیراهن جانم
که‌باغمهای هجران روز و شب‌دست‌وگریبانم

۳۹۳ـ **میلی‌تبریزی:** استاد تکلتودوزانست [96] این مطلع‌ازاوست:

مطلع:

[97]به قتلم دیرمیآید ندانم چیست مقصودش
ندارد التفاتی بـا فقیران کاش می‌بودش

۳۹٤ـ **خیری‌تبریزی:** از[98] جمله‌شعرای‌غیر مشهوراست‌این مطلع ازاوست:

مطلع:

بگشاید‌آن‌نگارچوزلف‌دوتای‌خویش سازد هزار دلشده را مبتلای خویش

۳۹۵ـ **نگاهی نیشابوری** : مردلوندمشرب ومی‌کش‌بودوبهرشاعرکه‌می‌رسید میگفت تو معلوم وشعرتو معلوم . درتبریز فوت شد این[99] مطلع‌ازاویادگاراست :

مطلع:

شبی که پیش نظر شمع روی یـار ندارم
[100] بسان شعله آتش دمی قرار ندارم

۳۹۶ـ **جنونی‌همدانی:** حافظ‌کلام[101] اللهاست واوقات بمکتب‌داری‌میگذراند این مطلع ازاوست:

مطلع:

نه تنها ابرنسیان بر من دلتنگ می‌گرید
که بردرد دل بیحاصل من سنگ می‌گرید

۹۵ـ م مطلع‌سلامی‌را برای‌غزالی‌وبالعکس‌ثبت کرده‌است. ۹۶ـ و. دوزاست. ۹۷ـ آ. به قلبم. ۹۸ـ و. ندارد. ۹۹ـم.و. ندارند. ۱۰۰ـآ. میان. ۱۰۱ـ و . م . حافظ‌است!

Marfat.com

۳۹۷ ـ **مولانا رمیمی**[۱۰۲] **سمرقندی** :از شعرای **سمرقند** است‌اما در **تبریز** میباشد این‌مطلع ازاوست:

دلا یکبار[۱۰۳] اگر با یار برخیزی و بنشینی میان‌خون‌چومن بسیار برخیزی و بنشینی

۳۹۸ ـ **محزونی‌همدانی**: درعلم سیاق‌وقوفی‌دارد این مطلع‌ازاوست :

چون شمع زآتش دل ، سوزی‌گرفته در من
صد چاك ـ تا گریبان اشك آمده بدامن

۳۹۹ ـ [۱۰۴] **متینی‌تبریزی**:درشعر[۱۰۵] وشاعری‌طبعش‌خالی‌ازانگیزی‌نبود[۱۰۶] این مطلع ازاوست:

مطلع:

[۱۰۷] منم پیش‌خدنگ‌دلگشایش‌چون نشان[۱۰۸] مانده
وجودم گشته خاك و استخوانی در میان‌مانده

۴۰۰ ـ **یاری‌تبریزی**[۱۰۹] :مردی‌عامی است واوقات به‌خرده فروشی میگذراند این مطلع ازاوست :

مطلع:

نه‌تنها دیده‌از نظاره‌ی‌روی[۱۱۰] نکو بستم چورفتی‌از نظر چشم‌ازهمه‌عالم‌فرو بستم

۴۰۱ـ **عشقی‌همدانی**: گاهی ازاوبیتی سرمیزند[۱۱۱] اما بخوداعتقادبسیاردارد این مطلع‌ازاوست:

مطلع:

مشتاق بجانیم مسیحا نفسی‌را ای‌بخت بیاهمدم‌ماسازکسی را

۱۰۲ـ م.و.مولانا رسمی. ۱۰۳ـو.م.یکدم. ۱۰۴ـو.نیستی . ۱۰۵ـ و. ندارد. ۱۰۶ـو. نیست. ۱۰۷ـو.این‌مطلع‌راندارد‌وبجای‌آن‌مطلع‌محزونی‌راآورده‌است . ومطلع متینی‌رابرای‌محزونی‌ثبت کرده‌است. ۱۰۸ـ م.و. کمان. ۱۰۹ـ و. ندارد. ۱۱۰ـ آ. بتان! ۱۱۱ـو. ندارد.

Marfat.com

۴۰۲ـ **مولانابدیهی‌همدانی**[۱۱۲]: بدیهه‌گویی‌شعار خودساخته‌ودر بدیهه‌گویی خوب‌است این مطلع ازاوست :

مطلع:

سرو، جان داد از هوای قامت جان پرورش
زان سبب فریاد میدارند مرغان بر سرش

۴۰۳ ـ**مولاناطایری‌مشهدی**:طالبعلم‌بود ودرشعر طبع بانگیزداشت‌این‌مطع از اوست :

مطلع:

انگشت بهرعشق چوبر ابروان نهاد تیری برای‌کشتن من درکمان نهاد

۴۰۴ـ **مولاناهمدمی همدانی** : مردی لاابالی وبی‌قیدبود وازبی‌قیدی اکثر اوقات در شرابخانه بسر می‌برد این‌دومطلع‌ازاوست:

مطلع:

دوش ایدل دیوانه بدان مست رسیدی اومست وتودیوانه، چه‌گفتی؟چه‌شنیدی؟

✡✡✡

یك ره‌به‌غلط‌میل‌به‌کاشانه[۱۱۶] ماکن به نشین نفسی‌گوش به افسانه ماکن

۴۰۵ ـ **زلالی‌تبریزی** : درصاحب حسنی[۱۱۷] شاعرشد و او را مدد میکردند لاجرم ریشش سربزد ودیگر ازشعردم نزد . آخرپایمال‌استخفاف‌گشته‌بخفافی‌قرار[۱۱۸] گرفت . این دو مطلع‌از اوست:

مطلع:

غایب مشوای نور دوچشم ازنظرما نیکو نبود روز گذشتن‌ز سرما[۱۱۹]

✡✡✡

۱۱۲ـ و .م . ندارند. ۱۱۳ـ م.و. ندارند. ۱۱۴ـ و.می‌بود. ۱۱۵ـآ. مطلع‌دوم را ندارد. ۱۱۶ـو .م.من‌کن. ۱۱۷ـ ب.درصباحت‌جسنی. ۱۱۸ـو.م. اقدام‌میکرد. ۱۱۹ـ ب. این‌مطلع‌راندارد.

Marfat.com

بشنو این نکته سنجیده زغم‌خورده‌ی‌عشق
که به اززنده‌ی‌بی عشق بود مرده‌ی عشق

۴۰۶ ـ **نباتی‌تبریزی** :بنقاشی ولاژورد شوری اوقات میگذراند، این مطلع از اوست :

عکس رخسار ، آن‌پریرو، تا ، در آب انداخته
از خجالت آب را در اضطراب انداخته

درمقطع غزل**نباتی** طور[۱۲۰]ی‌شیرین واقع شده:

مقطع:

از هوای آن لب شیرین **نباتی** روز و شب
چون‌مگس خود را درون شهد ناب‌انداخته

۴۰۷ ـ **مولانامحسنی اردبیلی** : از شاعری[۱۲۱] همین گدایی یاد گرفته این مطلع ازاوست:

مطلع:

آه:گرم ازدل دمادم می‌کشم آه اگر در خانه افتد آتشم

۴۰۸ ـ **مولانارسوایی‌همدانی**: برادر**مولاناانوار** است مدتی اوقات‌بکتابت میگذرانید دیگر رسوای عالم شده☆ درعاشقی، از آنجهت ☆ قلندری اختیار کرد ، این‌رباعی[۱۲۲] ازاوست:

رباعی :

رسوایی از این دامگه پر آشوب بگذرکه نه زشت ماندااینجانی‌خوب
از حلقه زدن بردر دو نان جهان مقصود مجوی و آهن سرد مکوب

۱۲۰ـم.و. بسیارشیرین . ۱۲۱ـو.ازشعرای‌غیرمشهور . ۱۲۲ـ آ . بیت .
* و. مطلب‌میان‌دوستاره‌راندارد.

Marfat.com

۴۰۹ـ **مولانا نطقی شیرازی** : عاشق پیشه ولوندمشرب[۱۲۳] است این مطلع زاده‌ی‌طبع‌اوست:

بکش خنجر که جان بهر توای نامهربان دارم
تو خنجر در میان داری ومن جان‌در میان دارم

۴۱۰ـ **مولانا عتیقی**[۱۲۴] :مرد فقیر ومحب اهل‌فضل‌است چنانکه[۱۲۵] قرض[۱۲۶] میکندودر[۱۲۷] مصارف‌اینطایفه‌خرج‌میکنداین‌سه‌مطلع[۱۲۸] نتیجه‌طبع آن‌خجسته آثاراست:

مطلعیات :

بساعدم زتو بس داغ آتشین باشد «گواه عاشق‌صادق درآستین باشد»

☆☆☆

عاشقی باتو ، نه‌کار من‌بی سامان‌است ای قلندر به‌چه‌درویشی درویشان است

☆☆☆

در سجده گربکشتن میآزمود مارا میماند تاقیامت سر درسجود ما را

۴۱۱ـ**وفایی‌مشهدی**[۱۲۹] : بسیار چرکین و بی‌طهارت و خماربود ، این‌مطلع ازاوست:

رمضان خوش استای[۱۳۰] دل‌که‌شبی‌به بینوایی
بدر سرایت آیم بـه بهانه گدایی

۴۱۲ـ**مولانامقصودکاشی** :ازآدمیزاده‌های‌شهرخود[۱۳۱] است ودرعلم سیاق و قوفی‌دارد ودرشعر طبعش بسیار[۱۳۲] خوبست،این‌چندمطلع ازاوست:

چون شد سرم به تیغ جدایی زتن‌جدا سربی توخون گریست جدا وبدن جدا

☆☆☆

۱۲۳ـو.می‌بود. ۱۲۴ـ و.م. عشقی . ۱۲۵ـو. م. چنانچه. ۱۲۶ـو.می‌نماید.
۱۲۷ـو. خرج‌ایشان‌میکند. ۱۲۸ـم.و. ندارند. ۱۲۹ـ م.و . کور. ۱۳۰ـ م. و.ایمه . ۱۳۱ـ م.و.مذکوراست . ۱۳۲ـو. ندارد.

Marfat.com

صبادارد بکف‌چوگان زلف‌عنبرافشانش ببازی میزندهرلحظه برگوی زنخدانش

☆☆☆

جای سنگش بر تنم پیراهن نیلوفریست گردگلخن برسر آن‌جامه‌خاکستری‌است

۴۱۳ـ **مولاناخاتمی تبریزی:** بکتاب فروشی‌اوقات‌میگذراند[۱۳۳] ☆این‌مطلع درجواب **درویش‌دهکی**☆ازاوست:

منکه‌حیران رخت با چشم گریان[۱۳۴] مانده‌ام
چشم چون بر دارم از روی تو ، حیران مانده‌ام

۴۱۴ـ**مولانا سایلی‌هراتی** : ازمردم شهرهرات[۱۳۵] بود بسیارفقیر و دردمند این مطلع‌ازاوست :

ازخیل بتان دلبرمن‌آه بلایی است درعشق‌مکن‌طعنه‌که‌دلخواه‌بلایی‌است[۱۳۶]

۴۱۵ـ **مولاناغیرتی‌استرآبادی**[۱۳۷] : مفتن وبی‌باك بود وپیوسته با مردم نزاع مینمود ، این مطلع ازاوست :

چون‌غنچه‌اهل‌دل‌همه درخون نشسته‌اند نظاره کن که تنگدلان چون نشسته اند

۴۱۶ـ**مولانابیکسی‌سمنانی**[۱۳۹] : بکرباس فروشی اوقات میگذراند‌این‌مطلع از اوست :

مطلع :

زسبزه گلرخ من برسمن‌نقاب کشید زمشك‌ناب عجایب خطی‌برآب‌کشید

۴۱۷ـ**مولاناحاضری‌سمنانی** : به‌تجارت‌اوقات میگذراندودرعالم‌سرگردانست

۱۳۳ـ و. میگذرانید. ۱۳۴ـ ب.میکند ۱۳۵ـو. هرات است . ۱۳۶ـ و.درشکرمزن. ۱۳۷ـو.سمنانی. ۱۳۸ـم.و.شرح‌حال‌غیرتی‌را برای‌بیکسی‌وبالعکس ثبت کرده‌اند. ۱۳۹ـ و.استرآبادی.م. ندارد.
*و. مطلب‌میان‌دوستاره را ندارد.

Marfat.com

زلفت شب سیاه و رخت روز روشنست
القصه زلف و روی تو روز وشب من است

۴۱۸ـ **بیکسی شوشتری** :[۱۴۰] ✡شاعری‌بهترازاو از شهرمذکور پیدا نشده از بسکه خیال میکند خللی در دماغ او پیدا شده ✡ طالبعلمی خوبست و در معما و عروض وقوفی تمام دارد[۱۴۱] و خصوصاً در فن قصیده قرینه‌ندارد این چند مطلع و غزل از اوست :

مطلعیات:

چشم[۱۴۲] تـو بـاز بسوی‌من بد نـام نشد
سگ آن آهوی چشمم که‌بکس رام نشد

✡✡✡

روز ما و گوشه‌ی اندوه با سودای خویش
شب بگرد کوی یار و دردمندیهای خویش

✡✡✡

آنرا که مثل نیست رخ لاله رنگ تست
و آنرا که رحم نیست دل همچو سنگ تست

✡✡✡

ای لبت در خاصیت با چشمه حیوان یکی
با شکست زلف تو عهد تو را پیمان یکی

غزل:

چون ز رسوایی برون آیم من مست خراب
سینه پر داغ ملامت خرقه پر داغ شراب

۱۴۰ـآ. شرح حال بیکسی‌راندارد. ۱۴۱ـم. این جمله راندارد . ۱۴۲ـ و.او . *و . جمله‌میان دوستاره‌راندارد .

Marfat.com

شد سیه عالم بچشمم تا نشستی[۱۴۳] با رقیب
میشود عالم سیه ، بر هر که بیند آفتاب

چند ای بد خو[۱۴۴] بهر بی‌درد لطف و مردمی
تا بکی با دردمند خویشتن جور و عتاب[۱۴۵]

گفتم از عشقت سحاب دیده گوهر بار شد
خنده زد گفتا که گوهر بار می‌باید سحاب

رند و بی پروا ورسوا ، گر شدم چون **بیکسی**
زاهدا منعم مکن عشق[۱۴۶] است و ایام شباب

۴۱۹ـ**مولانا وفایی‌سمنانی**[۱۴۷] : ازوزیرزاده‌های **سمنان**است بسیارلاابالی‌واقع شده‌تعلیق‌را بمزه مینویسدوازسیاق وقوفی‌تمام دارد طبعش درشعر بانگیزست این‌سه مطلع از اوست :

مطلعیات :

شمع و من هریك بکنجی از ملال خویشتن
من بحال خویش گریم او بحال خویشتن

✡✡✡

مده کام از لب لعلت رقیب سست پیمان را
چه داند مرده افسرده‌ای قدر آب حیوان‌را

✡✡✡

داغ غمت کـه بـر دل اندوهگین ماست
در بـوستان عشق گل آتشین مـاست

۱۴۳ـ و. چون نشینی. ۱۴۴ـ و . مهوش. ۱۴۵ـ و. عقاب . ۱۴۶ـ و. عیداست . ۱۴۷ـ آ. شرح حال وفایی سمنانی‌راندارد .

Marfat.com

۴۲۰ـ **مولانا میرزایی** :ازشهرساوه استووجه[۱۴۸] معیشت‌اوازبنایی میگذرد این مطلع ازاوست :

مطلع :

[۱۴۹]زلف تو رابرشته جان‌تاب میدهم وز دیدن تو دیده‌ی‌خود آب میدهم

۴۲۱ـ**مولانا ادایی بخارایی** :از شعرایی است که نو پیدا شده این مطلع از اوست :

مرا [۱۵۰]چو مست‌به‌بینی مگوکه بی خبراست این
که مست عالم عشقیم و عالم دگرست این

۴۲۲ـ **مولانارمزی همدانی**[۱۵۱] : اطوار خوب و اخلاق مرغوب داشت این مطلع ازاوست :

کاکل مشك فشان برقد نخل آسایش همچوزاغی است‌که برسرو بود مأوایش

۴۲۳ ـ **مولانا حقیری همدانی** : [۱۵۲] از شعرای **همدان** بـود [۱۵۳] این مطلع از اوست:

مطلع :

خاکپایت‌که در این چشم‌است ما را گه درآن
بر مثال شیشه‌های ساعت و ریگ روان

۴۲۴ ـ **فتحی‌تبریزی** : ازمشك فروشان شهر مذکور است و بعضی اوقات در خدمت [۱۵۴] یکی ازوزرای صاحبقران مغفوربود وقصاید بسیار [۱۵۵] میگفت چون معنی ازوی می‌پرسیدند بجوابی زبان می‌گشود که نمیتوان گفت بهمه‌حال این‌مطلع‌زاده‌ی

۱۴۸ـ و. اوقات اوازبنایی میگذرد. ۱۴۹ـ و. مطلع ادایی‌بخارایی‌رادراینجا آورده است ، ۱۵۰ـ م. و. این‌مطلع‌را برای‌میرزایی‌بخارایی ثبت کرده‌اند. ۱۵۱ـ نسخه بریتیش‌موزیوم . زمزمی . ۱۵۲ـ و. فقیری. ۱۵۳ـ م. همدان است. ۱۵۴ـ و. م. ندارند. ۱۵۵ـ آ. جواب‌میگفت.

Marfat.com

طبع اوست :

درشب هجران چراغم غیرشمع ماه‌نیست آنهم ازبخت‌سیاهم گاه هست وگاه‌نیست

۴۲۵ـ **مولاناعشقی همدانی** : ازشعرای غیرمشهور است این‌مطلع ازاوست:

مطلع :

پرشد جهان ز قصه ماه تمام تو خوبی چنانك ماه فلك شد غلام‌تو

۴۲۶ـ**عبدی رشتی:** [۱۵۶] ازرشت گیلانست این‌مطلع‌ازاوست :

مطلع :

بادهر برك گلی کاز گلستان می‌افکند بلبلان را آتش اندر خانمان میافکند

۴۲۷ ـ **فتحی‌قزوینی:** به‌بیاعی [۱۵۷] مشغولی [۱۵۸] داشت وگاه‌گاهی‌شعرمیگفت [۱۵۹]

این مطلع ازاوست :

خواهم ای دیده‌که‌حیران نگاری باشی هرزه گردی نکنی در پی کاری باشی

۴۲۸ـ **مولانامعروف** : از شعرای **تبریز** است و میگویند غلام بوده این مطلع ازاوست :

روز اجلم ناله نه از رفتن جان است از یار جدا میشوم این‌ناله از آن است

۴۲۹ ـ **مولانا قانعی‌قزوینی** : به حکاکی مبادرت میکند [۱۶۰] وگاهی‌بگفتن اشعارزبان می‌گشاید این‌مطلع ازاوست :

سرم [۱۶۱] زباده‌ی‌عشق‌بتی‌دگرگرم‌است مراخبرنه ودرشهراین خبرگرم‌است

درمصراع [۱۶۲] اول لفظ‌بتی رامهی‌خوانند بهترخواهدبود .

۴۳۰ ـ **مولانامدامی‌اصفهانی** : دراوایل‌جوانی [۱۶۳] ترك‌وطن‌کرده‌درخدمت بعضی حضرات [۱۶۴] بود بعداز آنکه لیاقت نوکریش [۱۶۵] نماند شاعرشدوبشروان [۱۶۶] افتاد

۱۵۶ـ م .و . ندارند. ۱۵۷ـ ب. دباغی. ۱۵۸ـ م.مینماید . ۱۵۹ـ م. و. میگوید. ۱۶۰ـ م.و. مینماید. ۱۶۱ـم.و.دلم. ۱۶۲ـآ. درلفظاول لفظ بتی. ۱۶۳ـآ. ندارد. ۱۶۴ـ.م.و.مردم ۱۶۵ـم.و.نوکری‌نداشت. ۱۶۶ـ م. و.رفت.

Marfat.com

میگویندکه درآنجا ✡ درجنگ سیاه‌بورك ✡ کشته شد این‌مطلع‌از اوست[۱۶۷]:

ازجلوه‌ی‌آن قامت‌رعنا خبرت نیست ای بی‌خبر از عالم بالاخبرت‌نیست

۴۳۱ ـ **مولانا زینی گیلانی**:[۱۶۸] ازشعرای‌شهر **لاهیجانست** این مطلع‌ازاوست:

مطلع:

پیشه‌ام عشق است وروزوشب دراین‌اندیشه‌ام
برنمیگردم از این اندیشه عاشق‌پیشه‌ام

۴۳۲ ـ **مولانابزمی**[۱۶۹] **قزوینی**: بکفشدوزی اوقات[۱۷۰] صرف میکند این‌دو مطلع از اوست:

چون غنچه عاشقان همه در خون‌نشسته‌اند
بنگر که بی‌تو تنگدلان چون نشسته‌اند[۱۷۱]

✡✡✡

غم آن نازنین دارم‌که دل‌برده است‌ودین‌ازمن
نمیدانم چه میخواهد غم آن نازنین از من

۴۳۳ ـ **مولانا شهی شیرازی**: مولویتی‌دارد اما نه چنانکه بکار آید این مطلع ازاوست:

مطلع :

[۱۷۲]من‌که چون‌مجنون‌دل‌ازجان[۱۷۳] وجهان برکنده‌ام
پای‌بر سنگ ملامت میزنم تا زنده‌ام

۱۶۷ـ م.و. این‌مطلع‌راشعرخودخیال کرده. ۱۶۸ـ م.و. ندارند. ۱۶۹ـ ب. نرمی.
۱۷۰ـ و. مشغول‌است. ۱۷۱ـ م.و. این‌مطلع‌راندارند. ۱۷۲ـ م. و. مطلع مولانا جدیدی‌را برای شهی‌ثبت کرده‌اند. ۱۷۳ـ آ. دل‌وجان ازجهان.
* و. جمله‌میان دوستاره راندارد.

Marfat.com

۴۳۴ـ **مولاناجدیدی‌قزوینی** : درشهر **تبریز** بخرده فروشی اوقات میگذراند

این مطلع‌ازاوست:

مطلع:

بازآن شوخ مؤذن[۱۷۴] چوبقامت‌بر خاست[۱۷۵]
وه چه قد، آه چه قامت‌که قیامت‌برخاست[۱۷۶]

۴۳۵ـ**مولانازایلی**[۱۷۷] : ازسبزوار بودودر**هرات**بصنعت‌آهنگری قیام‌مینمود

این مطلع ازاوست:

مطلع :

آنکه‌دولعل‌لبش،[۱۷۸] روح‌روان منست حقه یاقوت او جوهر جان منست

۴۳۶ـ**مولاناعشقی‌درگزینی**: بمکتب‌داری‌روزگار[۱۷۹] میگذرانید**شهرانگیزی** جهت[۱۸۰] شهر**تبریز** گفته این‌بیت‌ازآنجاست:

هرکه او عاشق نمدمال است بر سرکوی عشق پا مال است

۴۳۷ـ **مولاناجنونی‌گیلانی** : دیوانه وش و سودایی مزاج مردی است و از خوردن افیون‌بسیار ازدایره‌ی‌انسانیت بیرون رفته این مطلع از اوست :

مطلع :

باده‌ی‌لعل تو و حاصل میخانه یکی است
راحت جان ودوای دل دیوانه یکی است

۴۳۸ ـ**مولانانداییزدی**: بشرف طواف بیت‌اللّٰه‌الحرام[۱۸۱] مشرف‌شده‌درشعرهم طبعش‌بدنیست **روضة‌الشهداء** را نظم‌کرده . این‌مطلع‌ازاوست:

۱۷۴ـ و. که . ۱۷۵ـ۱۷۶ـ آ. برخواست. ۱۷۷ـو.م. دایمی. ۱۸۸ـ م.و . قوت. ۱۷۹ـم .و. قیام‌می‌نماید . ۱۸۰ـ م.و. ندارند . ۱۸۱ـ و. ندارد .

Marfat.com

مطلع:

من شمع جانگدازم تو صبح دلگشایی
سوزم گرت[۱۸۲] نه بینم میرم چو رخ نمایی

۴۳۹ـ **مولانا حسبی اصفهانی**[۱۸۳]: ازجمله نوادردوران واعجوبه‌زمان بود و درانشاء اززبان وحوش وطیور چیزهای عجیب‌وغریب نوشته ود رشعرهم طبعش درجد وهزل بسیارخوبست . این‌سه‌مطلع‌ازاوست:

ملك روزی که در قبر من ازبهر سوؤال آید
چو بیند کشته عشقیم رحمش در خیال آید

☆☆☆

از برای‌خانه‌دنیا مکن باکس نزاع خشت‌ها را بین نهاده روبرو بهر وداع[۱۸۴]

☆☆☆

هوس‌می‌است ونقلم زدولعل فتنه جویی چه بلاخیال‌خامی ، چه کشنده آرزویی

۴۴۰ـ **وفایی‌اردبیلی** : ازشعرایی است‌که نوپیدا شده این مطلع‌ازاوست:

مطلع:

فدای سروقدت جان‌من، جوانی من مبادبی تو دمی عمر و زندگانی من

۴۴۱ـ **کلیمی گیلانی**:همگی اوقات‌به ترقی خط وانشاء[۱۸۵] همت میگماردر بعضی‌اقسام‌حکمت وقوفی دارداین‌مطلع ازاوست:

مطلع:

خطش‌که‌گرد رخ همچوماه تابان‌است نوشته سوره‌ی‌یوسف‌بخط ریحان است

۴۴۲ـ **مولانا کشوری‌رودباری**[۱۸۶]: از **رودبار**[۱۸۷] **قزوین** است‌خط نسخ‌و تعلیق

۱۸۲ـ و. به‌بینم. ۱۸۳ـ و . م. جنی !! ۱۸۴ـ ب . این مطلع راندارد .
۱۸۵ـ و.م. خطوا نشاء میکمارد. آ.اوقات‌میگذارد. ۱۸۶ـم.و. ندارند. ۱۸۷ـ و. ازاردوباد قزوین!!

Marfat.com

را طوری مینویسدوشعر بسیار گفته[188] ✡بهترین اشعارش این✡مطلع است:

مطلع:

به نوبهار رخت آفت خزان مرساد غبارغم بتوای سرو نو جوان مرساد[189]

۴۴۳ـ **قبولی یزدی** : ازجمله شعرای **یزد**است این مطلع ازاوست:

مطلع:

نام رقیب بر لب جانان من گذشت واقف نشد کسی که چه بر جان من گذ شت

۴۴۴ـ **روحی سمرقندی** : به قطعه گویی مشهوراست ودرزمان حکومت ازبکیه اورا رونقی تمام روی نموده این قطعه ازاوست:

قطعه:

به پیر خرد گفتم ای راه دیده که چون بگذرم من ازاین پرخطر پل

سویم دید ازشفقت وگفت با من پس ازفکر بسیار وچندین تعقل[190]

توجه توجه توجه توجه توکل توکل توکل توکل

۴۴۵ـ **مولانا زندی بغدادی** :مردی بی‌تعین* وهرزه‌گرد[191] بودوگاهی بگفتن شعر زبان میگشود ، این مطلع ازاوست:

مطلع:

کو طبیبی که دوای دل زارم سازد[192] درد دل بشنود وچاره‌ی کارم سازد[193]

۴۴۶ـ **مولانا کحلی شیرازی**: درکحالی بی بدل[194] عالم بود، این مطلع ازاوست :

زان بگلخن میروم کآنجا بود اسباب من

شعله الطایی[195] و خاکستر بود سنجاب من

۱۸۸ـ و.م. دارند. ۱۸۹ـ و. این مطلع راندارد . م . مصراع را مقدم و مؤخر آورده. ۱۹۰ـ و.تأمل . ۱۹۱ـ و. ندارد. ۱۹۲ـ و.باشد . ۱۹۳ـ و. باشد.
۱۹۴ـ م.ایام.و. ندارد . ۱۹۵ـو.شعله الطاف!

*م.حمله میان دوستاره را ندارد.

Marfat.com

۴۴۷ـ **مولاناساغری کاشانی:** برمالی اشتغال داشت وبشاعری نیز گاهی میل مینمود ویك‌مثنوی درتعریف [۱۹۶] **بنگ** گفته این مطلع ازاوست:

مطلع:

گرخنده نبودی که‌لب یارنمودی [۱۹۷] اسرار معما زدهانش که گشودی [۱۹۸]

۴۴۸ـ **مولانا فنایی‌صفاهانی** :درعلم‌سیاق وقوفی تمام داردوگاهی‌شعراز او سرمیزند ، این‌مطلع‌ازاوست:

در شام عید ساقی از غیردر فرو کن دستی بعذر خواهی در گردن‌سبو کن

۴۴۹ـ **نشاطی شوشتری** : ترك‌وطن‌کرده نزدیکی‌ازامرای‌از بکیه [۱۹۹] می‌بود این مطلع قصیده درنعت‌ازاوست:

مطلع:

درپیش‌دست‌فیض‌رسان توگاه‌جود بحر محیط را نبود قطره‌ی‌وجود

۴۵۰ ـ **شیخی کرمانی:** در نقاشی بی بدل بود و در ملایی مکمل این مطلع از اوست:

مطلع:

طرهات مار خفته را ماند چهره،ماه دوهفته راماند

۴۵۱ـ**سلیمی فیروزکوهی:** [۲۰۰] از **فیروزکوه عراق**☆ودرمداحی‌طاق‌است☆ این مطلع‌ازاوست:

مطلع:

خوکرده دل اهل وفا با ستم تو درخانه دل مایه شادی استغم‌تو

۴۵۲ ـ **مولانا خضری‌استرآبادی** [۲۰۱]: از استرآباد بود واشعار درهزل وجد وتعریف اطعمه میگفت ، این مطلع ازاوست:

۱۹۶ـو .این‌مطلع‌درتعریف‌دهن تنگ گفته!! ۱۹۷ـم.و. گشودی. ۱۹۸ـ و .شنودی.م. نمودی . ۱۹۹ـم.و. ازبك . ۲۰۰ـم.و. ندارند. ۲۰۱ـم.و. ندارند.
*و. جمله‌میان‌دوستاره راندارد .

Marfat.com

زد آتش داغ توام از سینه علم باز چون شمع مرا سوخت زسر تا بقدم باز

۴۵۳ـ**مولانامخفی رشتی**[۲۰۲]: ازشهر **رشت گیلانست** ودرخدمت[۲۰۳] **امیرسلطان محمد**[۲۰۵] که‌دربعضی اوقات سلطنت بعضی از شهرهای[۲۰۴] گیلان تعلق باو داشت بسر می‌برد. ودر شعرطبعش موافق‌است‌وچون‌درخطه‌مذکور دختران بندتنبان‌ابریشمین[۲۰۶] بافته در پی مشتری‌بهربازار شتافته درمعرض‌بیع درمیآورند بنابراین مولانای‌مذکور در این باب قطعه‌ای‌گفته:

قطعه:

مخفیادختران خطه زشت چون غزالان مست‌میگردند
از پی مشتری بهر بازار بند تنبان بدست میگردند

این مطلع‌نیز ازاوست.

مطلع:

چون سایه دلا همره آن سرو روان باش ،
جایی[۲۰۷] که بجایی برسی‌در پی آن باش

۴۵۴ـ **مولاناعشرتی‌قلندر** : مولدش معلوم نشد درصحافی اندك وقوفی دارد ودرعلم ادوار اورا خبرهاست،این مطلع ازاوست :

مطلع:

کسی مقید عشق بتان تواند بود که پیش‌تیرملامت‌نشان تواندبود

۴۵۵ ـ **مولاناخرمی**[۲۰۸] **اصفهانی**: خواهرزاده‌ی**مولانانیکی**است به**گیلان**رفت وشهر **آشوبی** جهت آنجا ومذمت مردم آنجاگفت اورا به امر[۲۰۹] بدی متهم‌ساختند ، زبانش بریدند اما این‌جایزه‌اورا برای اشعار دیگرش‌می‌بایست‌نه جهت هجو مردم[۲۱۰] **گیلان**. این مطلع ازاوست:

۲۰۲ـم.و. ندارند . ۲۰۳ـ و. ندارد . ۲۰۴ـ م. و. بعضی اوقات سلطنت بعضی از گیلان. ۲۰۵ـ م. و.می‌باشد! ۲۰۶ـو. ابریشم. ۲۰۷ـم. و . شاید که . ۲۰۸ـو.م. حرفی . ۲۰۹ـو.امری‌شنیع. ۲۱۰ـو.اهل.

Marfat.com

اغیار ببالین من زار چه حاصل بیمار تورا پرسش اغیار چه حاصل

۴۵۶ـ **مولانا وصفی هروی**[۲۱۱] : ازکهنه‌شاعران آنجاست‌این‌مطلع‌ازاوست:

خوبان شهر فتنه و آشوب میکنند [۲۱۲]هرکارمیکنندهمه خوب میکنند

۴۵۷ـ **فردی‌تبریزی**[۲۱۳] : از شعرای آندیار است و همین تخلص دارد این مطلع از اوست:

مطلع :

فلك‌سرمست[۲۱۴] میگردی زجام نیلگون خود

اگر خواهی تورا هشیار سازم از جنون خود

۴۵۸ـ **مولانانازکی استرآبادی** : ازاولاد **حافظ سعد** است ، مردی عاشق پیشه ودلریش‌ودرسلوك درویش است، امابشعرخودبسیاراعتقاد دارد این‌مطلع ازاوست:

مطلع:

باغبان از گل حدیثی گفت در گلزار خویش

عارضش دید وپشیمان گشت از گفتار خویش

۴۵۹ـ **مولانا حریفی نهاوندی**[۲۱۵] : ازمردم**نهاوند**است دراوایل جوانی‌در خدمت اتراك می‌بود بعد ازجوانی شاعرشد این مطلع ازاوست :

مطلع:

بسینه چون درآمدتیر او جان کرد آهنکش

دلم از رشك اوبگرفت درپهلوی خود تنگش

۴۶۰ـ **روحی ساوجی** : شاعراست وتاجراین مطلع ازاوست :

من کیستم بکوی بلاخانه ساخته بـا نامردادی دل دیوانـه ساخته

۴۶۱ـ**مشربی‌نیشابوری** : [۲۱۶]دایم اوقات‌خودبانحو وجر[۲۱۷] صرف میکرد این

۲۱۱ـآ. ندارد . ۲۱۲ـم.و. کاری‌که. ۲۱۳ـ و. م. شیرازی . ۲۱۴ـ م .و . بدمست . ۲۱۵ـ م.و. ندارند. ۲۱۶ـو. مستوفی. ۲۱۷ـ م. باخذ حبر.و. باخذ وجوه.

Marfat.com

مطلع‌مشهور از اوست :

مطلع :

گهم[۲۱۸] دل بشکند گه‌ساغرعیشم‌ز دست افتد
مبادا دردمندی را شکستی بر شکست افتد

۴۶۲ ـ **عهدی‌قزوینی**[۲۱۹] : **میرمراد** نام‌داردوازطبقه[۲۲۰] **بوکائیه** قزوین‌است این مقطع‌زاده‌ی‌طبع‌اوست :

عهدی اگر آنشوخ کشد بی‌گنهانرا المنة‌لله نداریم گناهی

۴۶۳ـ **مولانا آزادیزدی**[۲۲۱] : آزاد وار[۲۲۲] میگرددوگاهی‌شعری‌میگویداین ملطع ازاوست :

بطرف‌گلستان بودم که ناگه شد دل از دستم
عجب شاخ گلی دیدم چو غنچه دل بر اوبستم

۴۶۴ ـ **واهبی‌استرآبادی** :در شهر **شیروان** به استیفای **شماخی** اوقات میگذراند ✡ این اشعارزاده‌ی‌طبع‌اوست✡:

ز نکته دهنت مشکلی است در دل من مگر کند لب لعل تو حل مشکل من

✡✡✡

بهر نثار مقدمت ای سرو گلعذار بر سر گرفت گل طبق لعل آبدار

۴۶۵ـ**مولانامؤمنی‌استرآبادی** :از جمله‌طالبعلمان آن ولایت است✡وگاهی شعری‌نیز ازاوسرمیزند ✡ این مطلع از اوست :

۲۱۸ـ م . و . گهی‌دل‌بشکندگاهی . ۲۱۹ـ و. ندارد . ۲۲۰ـ م . و . بوکاسه . ۲۲۱ـ م.و. ندارند. ۲۲۲ـ و.م. آزاده .
* م. و. جمله میان دوستاره راندارند.
*و. جمله‌میان‌دوستاره‌راندارد.

Marfat.com

من‌کیستم‌غریبی بی اعتبار[۲۲۳] خواری در کوی نامرادی افتاده خاکساری

۴۶۶ـ مولانازینی:[۲۲۴] سیاهی[۲۲۵] خود آرای و متعرض‌بود و مردم را اهاجی رکیك میکرد ودیگران هم اورا درآن‌رنگ ستایش[۲۲۶] میکردند ازجمله هجوی‌که **حافظ‌سعد چرکن**[۲۲۷] برای‌او گفته وصوتی بسته‌مشهوراست‌ودیگراشعاراو بسیاراست اما آنچه بکار آید غیر[۲۲۸] از این مطلع‌نیست :

شد خانه من در سرمی‌همچو حبابی مشکل‌که‌توان یافت‌چومن‌خانه‌خرابی

۴۶۷ ـ مولااحمدشیرازی: اندك مولویتی داشته‌گویند درزمان قحط او را آدمیخواران[۲۲۹] خورده‌اند این‌مطلع ازاوست:

جداز شست‌توچون تیر بی‌بیقرارتوام بهرزمین‌که نشسینم[۲۳۰] درانتظار توام

۴۶۸ـ مولاناحیبی‌نیشابوری[۲۳۱] : شاعری متین‌بود واشعارخوب دارد[۲۳۲] از جمله این مطلع ازاوست:

زان کمان ابرو مرا تیری که آید بر جگر
[۲۳۳]زخم او چشمی‌بود پر[۲۳۴] خون‌پی‌تیری دگر

۴۶۹ـ مولانافتحی کورقزوینی[۲۳۵]: از مردم قزوین‌است بسیار ستم ظریف ومردم آزار بود آخردر جوانی وفات یافت این دومطلع‌ازاوست:

[۲۳۶]به‌هرزمین که چکید[۲۳۷] آب چشم گریانم
دمید خـار ملامت ، گرفت دامانم

☆☆☆

۲۲۳ـ آ. اعتباری. ۲۲۴ـ و. سیاه. ۲۲۵ـ م. سیاه‌خودرای.
۲۲۶ـ و.م. میستودند. ۲۲۷ـ و.م. چرگین. ۲۲۸ـو. همین‌مطلع. ۲۲۹ـو. آدمی‌خورده. ۲۳۰ـآ. نشستم. ۲۳۱ـو.م.حبی! ۲۳۲ـو.م. ندارند. ۲۳۳ـآ. زخمی. ۲۳۴ـو. بازازپی.م.هردم ۲۳۵ـم.و. ندارند. ۲۳۶ـو.این‌مطلع‌راندارد.
۲۳۷ـ آ.م. چکد.

Marfat.com

غریب بر سر کوی حبیب می‌میرم [238] بیا اجل که‌بجایی غریب می‌میرم

۴۷۰ ـ **مولانا نادری سمرقندی**[239]: به خوش طبعی و ملایی ممتاربود این مطلع ازجمله اشعاراوست:

وه ! چه خرامست قد یار را بنده شوم آن قد و رفتار را

۴۷۱ ـ**مولاناعلی‌حالی کاشانی** : از موالی خوش طبع ولاابالی آنشهر است وعاشق پیشه‌گی[240] وصاحب مذاقی او تا بحدی است‌که روزی[241] باپدرش همراه بود دچار جوانی میشوند **مولانا** جوانرا دعا[242] میکرده و نیاز[243] میپاشیده پدرش گفته او لایق دعای بداست **مولانا** دست‌برآورده‌که . الهی‌پدرش بمیرد! در شعر طبعش خوب[244] بود این مطلع‌ازاوست[245]:

مطلع:

دوش‌میگفتم ز سر عشق جانان سر گذشت
دیده در گرداب خون افتادوآب ازسر گذشت

۴۷۲ ـ **مولانامحمودخاموشی کاشانی**[246]: بقدر مولویتی‌داشت[247] در اوایل بعمل‌داری اشتغال[248] میورزید آخرترك آن کرده **بشیراز** رفت ودرآنجا فوت شد. ازجمله اشعار خوب او تتبع**دریای‌ابرارامیرخسرودهلوی**[249] علیه‌الرحمه است که مطلعش اینست :

عالم فانی که دروی‌شادمانی کمتر است حاصلش‌گرگنج‌قارونست‌خاکش‌برسراست

بعضی این‌مطلع‌را به**ضیاء الدین‌یوسف پسرجامی** منسوب[250] میدارند ، این مطلع‌هم ازاوست:

۲۳۸ـ م . و . اجل بیا . ۲۳۹ـ م . و . ندارند . ۲۴۰ـ م . پیشه . ۲۴۱ـم.و. که روزی‌جوانی‌باپدردچاراوشد!! ۲۴۲ـو.م. دعایی میکرده. ۲۴۳ـم . و. ندارند. ۲۴۴ـو.سلیقه‌اش‌روان‌است! ۲۴۵ـم.خوب‌بود. ۲۴۶ـ م. و . ندارند. نسخهB بریتیش‌موزیوم‌خاموش. ۲۴۷ـو.دارد. ۲۴۸ـم.و.اشتغال‌داشت. ۲۴۹ـم.و . ندارند . ۲۵۰ـ و. نسبت‌میکند.

Marfat.com

مطلع:

زدر اغیار وازدیوارسنگ یار میآید　　بلای دردمندان از درودیوار میآید

۴۷۳ ـ **مولاناطفیلی‌خجندی**[۲۵۱] : مردی عاشق پیشه لاابالی بود و حافظ کلام‌اللهو از تاریخ وقوف تمام داشت وباکسان خوب صحبت‌داشته واوقات‌بکتابت کلام‌الله میگذرانید ودرهمه اقسام شعر میگفت قصایدوغزل‌بسیاردارد این دومطلع از جمله اشعار اوست:

تا کنم قطع بیابان غمت مرحله‌ها　　کف پا را زده‌ام میخچه از آبله‌ها

☆☆☆

[۲۵۲]رخت چوصبح وبناگوش چون‌ستاره‌ی‌صبح
خطت شبی است که افتاده بر کناره‌ی‌صبح

۴۷۴ـ **مولانا شاهپور کاشانی**: ازشعرای صاحب دیوان کاشانستاین مطلع از اوست :

طریق ماه رخان غیر بیوفایی نیست　　خوشا کسی که باین‌قومش آشنایی نیست

۴۷۵ـ**مولاناجمالی کاشانی** : پسر**مولانا حاجی‌شاه‌حلاج کاشانی**است که که هجوگوی[۲۵۳] بوده اما جمالی برعکس پدر واقع‌شده طالبعلم فضیلت اندیشه‌وشاعر حیاپیشه است ، این مطلع ازاوست:

شب هجران‌اوجز ناله نبودهم‌نفس‌مارا　　بغیرازاشك بربالین نیاید[۲۵۴] هیچکس‌مارا

۴۷۶ـ**مولاناحمد کافی کاشانی**[۲۵۵]:طالبعلم‌بود امااز شرب‌مدام‌صبح‌وشام‌بلکه علی‌الدوام فارغ نبود ،درخدمت**قاضی‌میرحسین کاشانی**درس میخوانده‌ووظیفه‌مقرر

۲۵۱ـ و. م. شرح‌حال‌طفیلی‌راندارند. ۲۵۲ـ ب. رخ توصبح‌ودر گوش‌تو. ۲۵۳ـ و.هجوبسیار گفته. ۲۵۴ـ و . نباشد . ۲۵۵ـ و.م ندارند .

Marfat.com

[256] داشته‌امادرهر چند روز توبه میکرد وبازبرسرکارخود میرفت‌قاضی‌مذکور وظیفه باو نمیداد بازتوبه میکرد قاضی‌راضی‌می‌شد ، نوبتی ایام زهدش‌طولی‌پیداکرده‌قاضی ازاو پرسیدکه چونست‌که‌دراین‌ایام شراب نمیخوری جواب‌دادکه ازشومی‌تو ،درآن ایام روزی دربزمی‌که ساقی توبه‌شکن ساغر برشیخ‌وشاب می‌پیموده حریفان‌این‌غزل **جامی** را که :

ای‌زمشکین‌طره‌ات‌برهردلی‌بندی‌دگر رشته جانرا بهر موی تو پیوندی دگر

در میان داشته‌اند**مولانا**حسب‌حال خودرا در بدیهه دراین‌بیت رسانید:

قاضی شرعم ز می خوردن اگر سوگند داد
میخورم ایساقی از دست تو سوگندی دگر

۴۷۶ـ **ملاجان‌کاشی** : خوشنویس بود وخطی‌اختراع کرده است موسوم به «**شکسته بسته**» بدین‌کیفیت‌که دردوورق‌کاغذ‌تنگ‌که‌پاره‌ای ازاین‌ورق‌سفیدوپاره‌ای از آن سیاهست‌چون بر بالای هم می‌نهندصورت خطی‌پیدا میشود ودرشعر گفتن‌قدرت عجیبی داشت چنانکه دریك‌شب هزاربیت میگفت ودرقافیه وعروض‌ومعمارسایل‌دارد واوقات به تعلیم اطفال میگذراند [257] . این مطلع ازاوست:

ای از رخ تو سوره‌ی یوسف حکایتی [258]
نون والقلم ز ابروی و قدت کنایتی [259]

۴۷۷ـ**مولاناعشقی کاشانی**: دراول**عامی**تخلص میکردآخر **بعشقی**قرار داد درچهل سالگی عشق خواندن [260] پیداکرد وآن قدر [161] جهدکردکه مسوده‌ی شعرخود را میتوانست خواند اماگاهی شعرهای‌خوب ازاوسرمیزد این‌دومطلع‌ازاوست:

۲۵۶ـ و . داشت . ۲۵۷ـو. میگذارند. ۲۵۸ـ و . کنایتی . ۲۵۹ـ و . روایتی. ۲۶۰ـم.و. خوانندگی! ۲۶۱ـو.سعی.

Marfat.com

قد جانان که از هرسوبتی بینم گرفتارش
بدان شاخ گلی ماند که باشد غنچه‌بسیارش

✡✡✡

شادم که دامنم سگ کوی تو میکشد
وین شادی دگر که بسوی تو میکشد

۴۷۸ـ**مولانا نعمتی کاشانی**:متقی وپرهیزکارومؤمن وکم‌آزار است ودرشعر قصاید نیك درمنقبت‌گفته ، دیوان‌غزل تمام‌کرده و مثنوی در بحر**سبحة‌الأبرار** گفته [۲۶۲] وازعلم قافیه وعروض ومعما نیز باخبراست این‌مطلع‌ازاوست:

هلال عید را میل است با ابروی زیبایش
که بر بام فلك خم گشته ازبهر تماشایش

۴۷۹ـ **مولانا شوقی کاشانی** [۲۶۳] : از شعرایی‌است که‌همین اسم‌شاعری‌دارند [۲۶۴] وبس [۲۶۵] ✡ این مطلع که بهیچ‌کار نمی‌آید✡ازاوست:

چون سپهرازآتش مهرش تنم‌شد داغ داغ
ازچراغ عشق روشن‌کرده‌ام چندین چراغ

۴۸۰ ـ **گلشنی کاشانی** : خطوطرا طوری‌مینویسد وبه‌تعلیم‌اطفال‌مشغول‌است این دومطلع‌ازاوست:

آنکه برگریه من خنده‌ی بسیار کند
گر بداند غم من گریه بدو کار کند

✡✡✡

۲۶۲ـ آ.درعلم. ۲۶۳ـو.م.کاشی. ۲۶۴ـ آ. پس . ۲۶۵ـم.و.واین‌مطلع . و.جمله‌میان‌دوستاره را ندارد.

Marfat.com

شمع‌سان یکشب اگر سر درسرای من کنی
گریه بسیار چون شمع از برای من کنی

۴۸۱ـ **مولانا جمالی**[۲۶۶] **کرباس فروش کاشانی** :وجه معاش‌ازصنعت‌مذکور بهم میرساند این مطلع ازاوست :

دستم بدست آن صنم مست داده است
خوش‌خالتی[۲۶۷] است‌اینکه مرادست داده‌است

۴۸۲ـ **مولانا غیاث فصیحی کاشانی**[۲۶۸] : اوقات به تجارت میگذراند این مطلع ازاوست :

کارم اززلف توجز بی‌سروسامانی نیست
حاصل ازعشق توام غیرپریشانی نیست

۴۸۳ـ **مولاناحدیثی ساوه‌ای**[۲۶۹] : اصلش[۲۷۰] ازخواجه زاده‌های**ساوه**است اما در**کاشان**متولدشده واشعاراواکثریاوه است این مطلع ازاوست :

ای صبا راه درآن زلف دوتا داری باز
غالباً قصد پریشانی ما داری باز

۴۸۴ـ **مولانا بیانی استرآبادی** : به رمالی مشهور[۲۷۱] است و درشعر هم طبعش خوب واقع شده این مطلع ازاوست :

رفت درخرگه مه من مرغ دل حیران.بماند
شمع در فانوس شد پروانه سرگردان بماند

۴۸۵ـ **مولانا حکیمی تهرانی: میرمحمد**نام‌دارد پدرش رییس و کدخدای **تهران**[۲۷۲] بود اما اورا همت‌بلندافتاده‌ترك‌آن‌کارکرده وآنچه دارد درمیان دارد ،

۲۶۶ـ م . جمالی . ۲۶۷ـ و . دولتی است . ۲۶۸ـم. و . ندارند .
۲۶۹ـم.و . ندارند . ۲۷۰ـ و . ندارد . ۲۷۱ـ و ۰ اشتغال داشت .
۲۷۲ـ و. م. ندارند.

Marfat.com

بدین واسطه بدمعاشش[۲۷۴] میخوانند این مطلع ازاوست :

راز دل باغنچه ، بلبل درمیان‌آورده است
آنچه دردل داشت‌گویا برزبان‌آورده است

۴۸۶ـ **مولانا محمودصبوری تهرانی**[۲۷۵] : در**تهران** بکتابت مشغولست این مطلع ازاوست :

نیست اشك‌لاله‌گون[۲۷۶] کازچشم پرخون میرود
ازغمت خون شد جگر ازدیده بیرون میرود

۴۸۷ـ **مولانا عادتی رازی**[۲۷۷] : ازدهاقین **ری** است واورا شاعری از آن کارباز[۲۷۸] میداردا ین مطلع‌ازاوست :

بی‌گل روی توگلگشت گلستان نکنم
لب‌به بندم سخن ازغنچه خندان نکنم

۴۸۸ـ **مولانا خلقی‌تهرانی : میرزا علی** نام دارد وبه مهمات دیوانی‌تردد بی‌فایده میکند این‌مطلع ازاوست :

برگل روی تو از سنبل نقاب افتاده است
یا نقاب از مشك تر بر آفتاب افتاده است

۴۸۹ـ **مولاناصفایی خراسانی**[۲۷۹]: اهل خراسان بود اما در**یزد** بسر می‌برد اوقات اوبکاردگری میگذشت این‌مطلع ازاوست :

سوختم‌چندانکه برتن نیست دیگر جای داغ
بعدازاین خواهم نهادن داغ بر بالای داغ

۴۹۰ـ**مولاناسرودی‌خوانساری**[۲۸۰] :از **خوانسارعراقست** بخوانندگی اوقات میگذراند اول**امینی**[۲۸۱] تخلص میکردآخرازبرای‌مناسبت **سرودی** مقررشد[۲۸۲] این‌سه

۲۷۴ـ و. بدمعاش میگویند ۲۷۵ـ م . صبری . ۲۷۶ـ م . و. کز . ۲۷۷ـ و. عارفی . م . عادلی ! ۲۷۸ـ و . م . بازآورد . ۲۷۹ـم.صفاتی. ۲۸۰ـ م .و. ندارند . ۲۸۱ـ و.ایمنی. ۲۸۲ـب.این‌دو.

Marfat.com

مطلع ازاوست :

مطلعیات :

مرا بدست خود ایشوخ[۲۸۳] سینه چاك مکن
جفا بخود مپسند و مرا هلاك مکن

☆☆☆

امروز میان من ونی فرق بسی نیست
کاورا[۲۸۴] نفسی هست و مرا همنفسی نیست

☆☆☆

هرکس که به‌عیسی[۲۸۵] نفسی میگذراند مانند خضرعمر بسی میگذراند

۴۹۱ـ **مولانا کلامی خافی :** درشعرطبعش خالی از انگیزی نبود اما بنگ اورا چنان‌که خشك ساخته بودکه اگر کسی در شعراو دخل[۲۸۶] کردی ☆ البته با او جنگ می بایست کرد☆ یااوراکتك میزد ، یا ازدست اوکتك میخورد .آخر بهندوستان رفت ودیگر ازاحوال او معلوم نشد ، این‌مطلع ازاوست :

هرگه‌که یاد آن قد و رفتار کرده‌ام[۲۸۷]
درپای سر و گریه بسیار کرده‌ام[۲۸۸]

۴۹۲ـ **مولانا نازکی همدانی :** اوقات اوصرف شعرمیشود ودر هرروزقریب به هزاربیت میگوید وبرخود لازم‌کرده‌که[۲۸۹] جمع‌کتب نظم را جواب گوید از جمله **شاهنامه** که **فردوسی**[۲۹۰] به سی سال‌گفته او به سی روزگفته بود ودرشعر اوردیف[۲۹۱] وقافیه غلط بسیاراست‌وبه غیرازتخلص درشعراونازکی نیست ودرشعر اوچیزهاست‌غیر

۲۸۳ـ نسخه A بریتیش‌موزیوم. شمع. ۲۸۴ـ م. و.کو . ۲۸۵ـ ب .بعیشی.
۲۸۶ـ و. دخل میکرد .م . دخل‌میساخت. ۲۸۷ـ۲۸۸ـو .میکنم . ۲۸۹ـم . و.
ندارند. ۲۹۰ـم.ودرسی. ۲۹۱ـ م.و. ندارند.
* و.م. جمله‌میان‌دوستاره ندارند. (توضیح: درهمه نسخه‌ها خواف‌را برسم‌الخط‌متن نوشته‌اند)

Marfat.com

از معنی ، چنانکه از این چند بیت که در**شاهنامه** خود درصفت جنگ گفته معلوم میتوان‌کرد :

گرفتند تیر وکمان مردمان — فتادند در یکدگر چون ددان
گرازان دویدند مانند تیر — همه زخم خورده‌گرازان چوشیر
همه پردلان لرزه زن همچو بید — که ناگه یکی شیر پر دل رسید
ابر میمنه تاخت مانند پیل — بدستش یکی نیزه مانند بیل!
چوچشمه‌ز[۲۹۲] چشمش‌روان‌جوی‌آو — بدستش‌یکی‌گرزه[۱۹۳] چون‌شاخ‌گاو
کلاه زره برسرش چون سبد — سرش هم چو سیبی درون سبد
چوانبان یکی ترکش نام‌دار — درونش پر از تیر چون تیر مار
سمندش چو پیلی بمیدان‌جنك — بر او گشته خرطوم دم پلنك
قطاس سمندش چو ریشش دراز — بگردن ورابسته دندان گراز
اتاقه بفرقش چو دم رُباه — ابر فرق او یك کیانی کلاه

بدین[۲۹۴] خوبی‌اگرکسی‌گوید فلان شعرتوخوب نیست میگوید که « میخواهی که من‌ازشعرخود بدرکنم تاتوبنام‌خودکنی !؟»

۴۹۴ ـ **مولانافاضلی‌طبسی**[۲۹۵]:**(خواجه‌طبسی)** حافظ کلام‌الله است ودغدغه خوشخوانی هم‌دارد ✡ اماهمین دغدغه دارد وساز قانون ✡ را ازبد نوازی ازقانون بدربرده لیکن بسیارفقیروکم‌آزاراست این مطلع از اوست:

هردم‌زهجر روی توفریاد میکنم — سلطان‌ملك‌حسنی ومن دادمیکنم

۴۹۵ ـ **مولانادعایی مشهدی:** از شعرای **مشهد** مقدس[۲۹۶] منور[۲۹۷] رضیه رضویه (ع)است ومرددیوانه وبی‌حیاست واکثراوقات بامردم درجنك و گفتگوست و هرگاه شعرخودرا میخواند فریاد میکندکه تحسین‌کنیدکه بهترین شاعران منم. اما

۲۹۲ـ و. چوچشمه‌زچشمش‌یکی جوی‌آر. ۲۹۳ـ و.م. نیزه ۲۹۴ـ و. ندارد.
۲۹۵ـ و. فاضل معینا. فضلی. ۲۹۶ـ۲۹۷ـ و.م. ندارند.
* و. مطلب میان دوستاره راندارد .

Marfat.com

گاهی ازاوشعرهایی[۲۹۸] سرمیزندکه خالی ازحالتی[۲۹۹] نیست مثل‌این بیت:

دولعل یارکه بایکدیگرزبان دارند حدیث‌کشتن‌ما[۳۰۰] هردو درمیان‌دارند

۴۹۶ـ **وفایی‌تونی:**[۳۰۱] طالبعلم وظریف وخوش طبع وخوشنویس[۳۰۲] است ،

این مطلع ازاوست :

[۳۰۳] نشسته طوطی‌خط برلب‌لعل شکر بارش

به‌پیش آندهان نبود ولی یارای گفتارش

۴۹۷ ـ **مولانا شوخی هروی**[۳۰۴] : در محلی که جمالش درمرتبه کمال بود میل شاعری‌کرد وهرکس‌ازعاشقانش[۳۰۵] شعر[۳۰۶] بنام‌اومیگفتند[۳۰۷] واوگرد میکرد[۳۰۸] این مطلع ازآن جمله است :

مطلع :

در واقعه دیدیم‌که شد یار پریشان گشتیم از این واقعه بسیار پریشان

۴۹۸ـ**مولانایوسفی طبیب خافی :**[۳۰۹] از**خراسان** است ودرعلم‌طب سرآمد اقران رساله‌ای درعلم طب‌نظم‌کرده وشعر اوخالی ازاندك[۳۱۰] لطافتی نیست این‌مطلع ازجمله اشعاراوست:

فکر سامان دارم و از یار دور افتاده‌ام

من کجا سامان کجا ، بسیار دور افتاده‌ام

۴۹۹ ـ **مولانا**[۳۱۱]**معزی‌لنك** :ازولایت**زواره‌ی خراسان**[۳۱۲] است[۳۱۳] درشعر همین تخلص دارد چه درعمرخود همین‌یك مطلع گفته بود :

۲۹۸ـ و.م. چیزها. ۲۹۹ـ و.م. معنی. ۳۰۰ـ و.م.عشاق. ۳۰۱ـ و.م. ندارند.
۳۰۲ـ م.و. ندارند .
۳۰۳ـو. نشسته‌طوطی‌خط‌برلب شکرشکنش . بدان هوس‌که‌سخن‌یادگیردازسخنش
۳۰۴ـ م. و . یزدی . ۳۰۵ـ م . و . بدو عاشق‌بودند . ۳۰۶ـ و . م . شعری .
۳۰۷ـ و . م . میکردند . ۳۰۸ـ و . م. ندارند . ۳۰۹ـ م .و. ندارند .
۳۱۰ـ و . م . ندارند . ۳۱۱ـ ب . مغربی . ۳۱۲ـ م . و.زاوه. ۳۱۳ـ م. و.از.

Marfat.com

مطلع :

دل مانده میروم ز سر کوی یار خویش
آری بدل نرفت کسی از دیار خویش

اما بخوش آمد گفتن شهرت تمام داشت وبا **سیدعلی درویش** [۳۱۴] **زواره‌ای** مصاحب بود اگرسید مذکورگفتی‌که فلان شربت [۳۱۵] بیاورید او سوگندمیخوردکه در خاطرمن‌آن میگذشت وگاه‌بودکه افیون اورا فروبرده [۳۱۶] بود گاهی در مجلس کسی رباعیی میخواند ازاو می‌پرسیدندکه چون شعری بود؟ میگفت من هرگز مثل این قصیده‌ی پرزور [۳۱۷] نشنیده‌ام وگاه‌که [۳۱۸] درمجلس نشسته‌بودنددادمیکردندکه‌تریاکش فروبرده ناگاه اوسربرمیآورد ومیگفت‌عجب شعرهای [۳۱۹] سوزناك خواندید !! آخراز سوگند دروغ بسیارهلاك شد .

۵۰۰ ـ **فیضی‌یزدی :** درشهر خود به عصاری اوقات میگذراند. بسیارفقیر و درویش نهاداست وشعراوخالی ازلطافتی نیست . این‌دومطلع‌از اوست :

گر نباشد با منت [۳۲۰] مهروفا کاینهم خوش است
من بآنها پر مقید نیستم اینهم خوش است

☆☆☆

گوشه میخانه جای با صفایی بوده است
بی تکلف گوشه میخانه جایی بوده است

۵۰۱ ـ **مولانا قطبی گنابادی :** [۳۲۱] مردی درویش ومتقی است و اکثراوقات اوبشاعری [۳۲۲] صرف میشود. درقوافی غلط بسیارمیکند این‌مطلع ازاوست :

---

۳۱۴ ـ و.م. سید درویش علی زاوه ! ۳۱۵ ـ م. و . میگفت از برای من فلان شربت بیاورید. ۳۱۶ ـ و. م. ازکاربرده بود . ۳۱۷ـ و. م. ندارد. ۳۱۸ ـ و. م. که مردم بداد میگفتند او سر بر آورده . ۳۱۹ ـ و . م . شعرهایی خوانده شد . ۳۲۰ ـ و. یار را ۳۲۱ ـ و.م. جنابدی ۳۲۲ ـ و. میگذرد.

Marfat.com

اگرصدره روم درکوی اونادیده‌دیدارش
دگرره بازمیگردم که‌شاید‌بینم این‌بارش

۵۰۲ـ **مولانا غیاث قافیه‌ای :** [۳۲۳] مولدش **هرات** بودووجه تسمیه اواینست که هرقصیده و غزلی‌که میگفت چندانکه قافیه داشت میگفت . اگر چه غزلی صد بیت می‌شد واگردیگری قافیه پیداکردی‌که اونگفته بودی [۳۲۴] زرداده [۳۲۵] میخرید ! و داخل شعرخودمی‌ساخت واصلاً مقید بمعنی نبود ، **خواجه حبیب‌الله ساوه‌ای** که **وزیردرمش خان‌لله من‌بود** غزل ردیف سفید . [۳۲۶]**خواجه حسن‌دهلوی** را در میان انداخته بود . او در مدح خواجه مذکور جواب [۳۲۷] گفته . این دو بیت از غزل اوست :

خواجه عالی گهر بنشسته با نور وصفا
جامه آب نباتی در برش استر [۳۲۸] سفید

آدمی ازساوه خیزدوزهری بغض‌وحسد
غودی‌تر [۳۲۹] ازگنا بدسیب ازپشتر [۳۳۰] سفید

ظاهراً درگنا بد**امرود** را **عودی‌تر** میگویند و**پشتر** نام دیهی است از ولایت **خراسان** واحیاناً بیت این‌چنین هم میگفت :

مطلع :

[۳۳۱] طعنه‌ها دارند بیدردان زآه سردمن
دردها دارم که‌آگه نیستند از دردمن

۵۰۳ـ **مولانا غیاثی تونی :** مردی فقیرودرویش نهاد بود اوقات او بمکتب داری میگذشت ، این مطلع ازاوست :

۳۲۳ـ و. م . قافیه . ۳۲۴ـو. بود. ۳۲۵ـو. میداد ومیخرید . ۳۲۶ـ و . م. ندارند . ۳۲۷ـو. م.مذکورگفته ! ۳۲۸ـو . ابره! و این‌ازنظرقافیه کاملا غلط است. م.اکبر. ۳۲۹ـ م.نر. ۳۳۰ـ و. م . بشر. ۳۳۱ـو . م. طعنها .

Marfat.com

بوقت رحلتم چون ضعف برقوت شود غالب
من و چشم حمایت [۳۳۲]از علی بن ابی طالب

۵۰۴ـ **مولاناقطبی‌تونی:** ولدغیاثی مذکور بود وفضایل او از پدرزیاده‌است این مطلع درجواب پدرگفته:

زشربت خانه یسقون فیها تا شوی شارب
طلب سرچشمه آن ، از علی بن‌ابی‌طالب

✡ پدر وپسر درشهور سنه خمس‌وثلاثین وتسعمایه فوت‌شدند✡

۵۰۵ـ**مولانانگاهی هروی:** [۳۳۳]مولدش**هراتست** واوقات‌او بکتابت‌میگذرد [۳۳۴] وهرروز چهاربار افیون میخورد این مطلع‌ازاوست:

با بتان دل شرح درد بینوایی میکند
بینوایی [۳۳۵] از در دلها گدایی میکند

۵۰۶ـ **مولاناعشقی تهرانی** : ازجمله شعرای هذیان‌گوست گاهی مثل این شعری میگوید:

آشکاراکرده‌اشك دیده‌ام‌عشق نهان [۳۳۶]
وه ! شده افسانه آخر در میان مردمان

۵۰۷ ـ **مولاناافضل‌سارانی‌تهرانی:** [۳۳۷]**ساران** محلتی است از قصبه**تهران** و**افضل**درهجو وهزل [۳۳۸]اشعار میگویدو بد میگوید این‌مطلع‌ازاوست:

تا باغ حسن تازه شد از نو بهار عشق
گل‌ها شکفت بر رخم از لاله زار عشق

۳۳۲ـ و. عنایت. ۳۳۳ـو . م . ندارد . ۳۳۴ـ و . م . میگذراند . ۳۳۵ـ و . دردمندی . ۳۳۶ـ آ . بتان . ۳۳۷ـ م . و . ندارند . ۳۳۸ـ م . و.شعر.

*و.جمله‌میان‌دوستاره‌راندارد .

Marfat.com

۵۰۸ـ **مولاناواصلی‌سارانی‌تهرانی:** [۳۳۹] اونیزازمحلت [۳۴۰] مذکوراست‌وبزرك زاده‌ی‌آن‌محلت است این‌مطلع ازاوست :

نازکم کن به تبسم مکش ای یار مرا
پیش اغیار مکن بهر خدا خوار مرا

۵۰۹ـ **مولانارحیمی‌تهرانی:** [۳۴۱] اونیز [۳۴۲] ازقصبه **تهران** است اندکی از علوم نجوم ومقدمات مطالعه کرده‌این مطلع ازاوست :

طمع زوصل‌بریدم [۳۴۳] به هجر خوکردم
وداع خوشدلی وترك آرزو کردم

۵۱۰ـ **مولاناغفوری‌رازی :** [۳۴۴] از **ری** است ودرخوانندگی‌اندك وقوف دارد این مطلع ازاوست :

سیرتی، گرهست‌خوبانرا بودبسیارخوب
ورنه صورت مینماید بردرودیوارخوب

۵۱۱ـ **مولاناجانی‌تهرانی :** ازملازاده‌های‌آنجاست این مطلع ازاوست :

[۳۴۵] زلف خم درخم او دیدم و ازکارشدم
باز در سلسله‌ی عشق گرفتار شدم

۵۲۱ـ **مولاناحفیظی‌تهرانی :** [۳۴۶] پدرش‌معمارآنجاست‌واوخودجوانی‌درویش وفقیر [۳۴۷] است این مطلع بدومتعلق است : .

مطلع:

شدعمرهاکه در ره جانان فتاده‌ایم [۳۴۸]
بهرنثار برکف خود جان نهاده‌ایم

۳۳۹ـم. و.وصلی. ۳۴۰ـم.و.محله . ۳۴۱ـم.و . رحمی . ۳۴۲ـم.و . طهرانی‌است . ۳۴۳ـ ب. بهرچه . ۳۴۴ـم . و. غفوری‌تهرانی. ۳۴۵ـم.و. مطلع‌جانی طهرانی‌را برای‌حفیظی‌ثبت کرده‌اند. ۳۴۶ـو.م.حفظی ! ۳۴۷ـم . و . ندارند . ۳۴۸ـم . و.فتاده‌ام .

Marfat.com

۵۱۳ـ مولانا دهقانی تهرانی:[۳۴۹] بمکتب[۳۵۰] داری اشتغال مینمودومرض جوع برمزاجش‌غالب‌بود[۳۵۱] گویند درسفری آذوقه‌اش[۳۵۲] آخرشده بودجامه‌خود[۳۵۳] میخورد! ازصلاحیتی خالی‌نبود این‌شعر ازاوست:

لعل لب تو جانا جامیست پر زباده
یارب! بودکه؟ بینم لب برلبم[۳۵۴] نهاده ؟

۵۱۴ـ مولانانیستی‌رازی :[۳۵۵] درجوانی[۳۵۶] فوت‌شداین‌مطلع‌ازاوست:

بی لب لعلت به‌بزمی‌جام نتوانم گرفت
باتو ای آرام جان آرام نتوانم‌گرفت

۵۱۵ ـ مولانا روحی‌رازی:[۳۵۷] برادر**نیستی**است‌طبعش‌درشعرمرغوب افتاده بود این‌مطلع ازاوست:

نشان دهند رقیبان مرا وفا ازتو
ندیده‌ام من بیدل بجز جفا ازتو

۵۱۶ ـ مولاناوفایی‌رازی :[۳۵۸] ازجمله‌مریدان **نوربخشیه** استو خودرا در نظر مردمان بلندمرتبه‌می‌نمود،این‌مطلع ازاوست:

ای‌که گویی بمن آن عارض زیبامنگر
عاشقم عاشق ازآن‌رو نکنم قطع‌نظر

۵۱۷ـ مولانا عبدی تهرانی:[۳۵۹] این مطلع برخلاف اشعار دیگرش‌خوب واقع شده :

۳۴۹ـ و. م . دهقانی. ۳۵۰ـ و . م . ازولایت ری است . ۳۵۱ـ و . م. است . ۳۵۲ـ و. م. چیزی نداشت بخورد. ۳۵۳ـ و. م. جامه خودراخورد. ۳۵۴ـ و. م . لب برلبت !! ۳۵۵ـ و. م . نیستی. ۳۵۶ـ و. م . ندارند . ۳۵۷ـ م . و. ندارند . ۳۵۸ـ م . و. ندارند . ۳۵۹ـ م . و . عبدی .

Marfat.com

مطلع:

بادرد وداغ ودیده‌ی گریان نشسته‌ایم[۳۶۰]
درآب وآتش ازغم طوفان نشسته‌ایم[۳۶۱]

۵۱۸ - **مولاناصحرایی تهرانی:**[۳۶۲] دربعضی ازولایات **ری** بقابضی اوقات ضایع میکند واشعار ناهموار میگوید، این مطلع ازاوست :

مطلع :

نکردم زآن سبب نسبت بماه آن روی نیکورا
که‌میدانم از این[۳۶۳] معنی تفاوت میکند اورا

۵۱۹- **مولاناحقی تهرانی:**[۳۶۴] در ولایت **ری** متولی[۳۶۵] یکی از مزارات است مردی زبان آور است ،این مطلع ازاوست :

مطلع:

لعل لبت که راحت جانست وکام عمر
یکدم بکام او نرسیدم تمام عمر

۵۲۰- **مولانازین‌الدین سلطان سایلی تهراتی:**[۳۶۶] کدخدازاده‌ی قصبه **تهران** است من دراین حیرانم که این تخلص ناملایم بآن اسم ولقب نامعقول چون جمع شده ؟! وآیا بااین تخلص[۳۶۷] چراشعر بایدگفت؟ بهمه‌حال این مطلع ازاوست:

مطلع

نگارم چو آید پی غارت جان
کشد طرف دامان ، خرامان خرامان
بکاکل کند مرغ دل را مقید
ز مژگان زند نیشتر بر رگ جان

۳۶۰-۳۶۱- و . نشسته‌ام . ۳۶۲- و. م . صحرایی . ۳۶۳- و ۰ م . نسبت . ۳۶۴- م . و.حقی . ۳۶۵- و.م. دریکی ازمزارات میباشد !! ۳۶۶-ب. شایلی؟ ۳۶۷- و. م . وبااین تخلص شعر گفتن چه ضرورت است .

Marfat.com

۵۲۱ـ **مولاناخموشی رازی :** [۲۶۸]ازدیار [۲۶۹] **ری** استومردی‌بی تعین، این رباعی ازاوست :

رباعی :

ای درد تو سرمایه‌ی درمان کسی
وی جمع ز تو دل پریشان کسی
فریاد ز دست تو که از سنگدلی
یکدم نکنی گوش بافغان کسی

۵۲۲ـ **مولانا همدمی تهرانی :** [۲۷۰] درقصبه **تهران** به‌عطاری [۲۷۱] مشغولست این‌مطلع ازاوست [۲۷۲] :

گر رسد هردم‌جفا ، زآن‌یار خوش‌میآیدم
هرچه ازخوبان رسد بسیار، خوش میآیدم

۵۲۳ ـ **مولانالطفی تهرانی :** [۲۷۳] پدرش درقصبه [۲۷۴] **تهران** بصرافی اوقات میگذراند . این‌مطلع ازاوست :

مطلع:

آه از دیدن او گریه برآورد مرا
آخر این گریه بلایی بسر آورد مرا

۵۲۴ ـ **مولاناعطایی سبزواری:** مردی‌فقیر وگوشه‌نشین بود [۲۷۵] و بترك [۲۷۶] دنیا گفته اوقات به‌عبادات صرف‌میکرد [۲۷۷] وازمردم‌چیزی قبول‌نمیکرده ؛ شعرا واکثر

۳۶۸ـ و . م . خموش . ۳۶۹ـ و . م . ولایت . ۳۷۰ـ و. م . رازی .
۳۷۱ـ و . م . بعصاری . ۳۷۲ـ و. مطلع لطفی‌تهرانی‌را برای همدمی‌ثبت‌کرده و وشرح حال‌لطفی‌را ندارد. ۳۷۳ـ م . لطفی‌شیرازی ! و. شرح حال لطفی را ندارد.
۳۷۴ـ ب. قصبه مذکور . ۳۷۵ـ و . م. ترك دنیاکرده . ۳۷۶ـ آ.ب. ترك .
۳۷۷ـ و. م. مینمود.

Marfat.com

درمنقبت بود، **ترجیعی** که جهت ائمه‌صلواة‌الله علیهم گفته مشهوراست واین بیت‌بند آن ترجیع است :

بیت :

یا مظهر العجایب عوناً لنا علی ادعوك كلهم عن سینجلی

۵۲۵ ـ **مولانا آسی**:از قبیله **آس** است‌میگفت که‌شاعری‌را بمن [۳۷۸] درخواب داده‌اند ! این‌مطلع ازاوست [۳۷۹] :

مطلع:

میکند در عاشقی فرهاد [۳۸۰] کوه بیستون
صورت شیرین مگر از سنگ میآرد برون

۵۲۶ ـ **مولانا لباسی :** ازجمله شعرای **همدان** است این مطلع از ازاوست:

مطلع :

برویت خطّ سبز و خال مشکین ای صنم باهم
نشسته طوطی و زاغند در باغ ارم باهم

۵۲۷ـ **مولانا نوری نیشابوری:** به‌کحالی‌اوقات‌میگذراندومشغول [۳۸۱] باوجود فقر به‌بذل‌دینارودرم‌مقبول‌طبایع نزدیك‌ودور بود، درشعرهرگززبان‌بمدح‌کسی نمی‌گشود این‌مطلع ازاوست :

مطلع:

هلال‌خواست‌شودحلقه‌درش [۳۸۲] شب‌عید زدور بست خیالی‌ولی بهم‌نرسید [۳۸۳]

۵۲۸ ـ **مولاناخرابی قمی** [۳۸۴] : اکثراوقات‌درگورستانها بسرمی بردوعاشق‌پیشه ولوند [۳۸۵] مشرب بود این‌مطلع‌ازاوست:

۳۷۸ـ و. خدابمن. ۳۷۹ـ و.مطلع‌مولانالباسی‌رابرای آسی‌ثبت کرده‌وشرح‌حال لباسی‌را ندارد. ۳۸۰ـ ب.فریاد. ۳۸۱ـو.مشهور. ۳۸۲ـ و. م . درت. ۳۸۳ـ آ. نه. ۳۸۴ـ و.م.خزانی . ۸۳۵ـ و.م. ندارند.

Marfat.com

مطلع:

بهار و چشم جهان بین، جدا زدیدن‌یاراست
خزان عمرمن است این بهار،این نه‌بهاراست

۵۲۹ ـ مولانازاری‌سبزواری[۳۸۶] : شاعری پاکیزه‌گوست‌واین‌مطلع ازاوست وخوب‌گفته:[۳۸۷]

مطلع:

زآتش‌عشق[۳۸۸] نه‌تنهاجگرم‌میسوزد بسکه بگریسته‌ام چشم‌ترم‌میسوزد

۵۳۰ ـ مولانا مثالی کاشانی : طبعش بلند بود[۳۸۹] چنانکه میخواست‌جواب خمسه‌گوید اما باتمام‌آن‌توفیق‌نیافت‌این مطلع‌ازاوست:

مطلع:

مده ای خضر فریبم بحیات جاودانی من وخاك‌آستانش، تووآب زندگانی

۵۳۱ـمولانامحنتی‌شیرازی[۳۹۰] : واعظ‌خوشخوان بودوگاهی‌دراثنای‌وعظ‌شعر خود[۳۹۱] میخواندوحالی‌میکردکه موجب‌نفرت‌مردم‌می‌شد، این‌مطلع‌ازاوست :

مطلع:

سّردهان او را جستم زنکته دانی گفتازبی‌نشانی. کس‌چون‌دهدنشانی!؟

۵۳۲ـمولانامجلدی خراسانی[۳۹۲] :ازولایت**خراسان** استواوقات‌بدمجلدی[۳۹۳] وشاعری میگذراندوگاه، گاهی ازعشق پری رویان‌آشفته میگرددوشعری‌میگوید این مطلع‌ازاوست:

مطلع:

هرگه که چشم بر من درویش‌میکنی لب‌می‌گزی وجان مرا ریش میکنی

۵۳۳ ـمولاناعالی‌سمرقندی[۳۹۴] : از شعرای غیرمشهور **ماوراءالنهر**است و

۳۸۶ـو.م.رازی‌سبزواری!! ۳۸۷ـم. و. ندارد. ۳۸۸ـم.عشق‌تنها. ۳۸۹ـو. م. چنانچه. ۳۹۰ـو. محیی .م.محبی.ا ۳۹۱ـو. م. ندارند . ۳۹۲ـو. م. مجلد خراسانی. ۳۹۳ـو. ندارد. م.عاشقی‌وشاعری. ۳۹۴ـ م.همایی سمرقندی.و.همدمی!
* و. جمله میان‌دوستاره راندارد .

Marfat.com

این مطلع تعلق بدودارد:

مطلع :

بر لب بام ازفغان من بناکام آمدی　　برلب آمد جان من تابرلب‌بام‌آمدی

۵۳۴ـ**مولانا عاکفی سمرقندی:** او نیز **سمرقندی** است واین‌مطلع‌ازاوست:

مطلع :

گرگذارندکه درکوی تومسکن سازم　　شعله آتش خود بر همه‌روشن سازم

☆۵۳۵ـ[**مولانا عبدالوهاب رشتی**: ازفضلای **رشت گیلانست** ودرعلم نجوم‌ماهر واحکام او درآن امر برهمه‌کس ظاهروعروض وقافیه وصنایع شعری‌را خوب دانسته وبغایت خلیق‌وخوش‌صحبت‌بوده ودرهمه‌روشی‌شعر گفته‌این ابیات‌ازاوست:

مطلعیات :

منه کاکل بـه پیشانی و میل فتنه کمتر کن
جهانی‌را بس‌است آنزلف، کاکل‌راپس‌سرکن

☆☆☆

کسی کاو را نظر بر عارض آن ماهرو باشد
همی‌خواهم‌که نورچشم [۳۹۵]من‌درچشم او باشد

☆☆☆

ز بیوفایی جانان چنان نمود مرا　　که‌دل‌نهم . بجدایی ودل‌نبودمرا

۵۳۶ـ**مولانامایلی رشتی**: او نیز ازجمله‌متعینان [۳۹۶]آنجاست‌وخالی‌ازحیثیتی [۳۹۷] نبوده وطبعش درشعر شوخی مینموده این‌چند مطلع‌ازاوست:

[نسخه‌های م. و. ب ـ شرح‌حال ۱۴ نفر ازشعرا را ندارندکه در میان این علامت قسمت‌افتاده مشخص‌شده است‌این‌افتادگی‌ازمولانا عبدالوهاب‌آغاز وبه‌فروغی شیرازی خاتمه می‌یابد یعنی ازشماره۵۳۵تاشماره ۵۵۰]

۳۹۵ـاصل. نورچشم درچشم.　۳۹۶ـ اصل.متعان.　۳۹۷ـاصل.چنین.

*چون‌متن‌میان‌دوعلامت[ ]فقط از نسخه.آ. آورده شده بنابراین‌تصحیح‌قیاسی‌شده‌است.

Marfat.com

مطلعیات:

گر شودتیز بقصد سر من خنجر او　　سرچه‌باشد که‌گذشتن بتوان‌از سراو

☆☆☆

ریزه‌های تیشه فرهاد شدریگ روان　　تا زسم توسن شیرین نیابدکس‌نشان

یکی ازشعرای عصرمنکرشده‌که این مضمون‌ازاونیست واودرجواب گفته‌که:

تا خلیل آسا سوی بتخانه شد آن دلستان
سر به پیش افکنده‌اند ازشرم‌روی او بتان

۵۳۷ ـ **مولانا سالکی‌رشتی:** اونیزازآنجاست مرد خوش‌طبع‌شیرین‌کلام‌بوده وخط‌نستعلیق رابغایت خوب مینوشته ومدت سی‌سال اوقات با لوندان وخوش طبعان **هرات** صرف‌کرده ودراواخرعمر بوطن خودآمده درآنجاوفات یافته. دیوان غزل‌تمام کرده است‌این‌ابیات‌ازاوست :

مطلعیات :

کبوتر نامه‌ام برد ونیامد وه چه شد حالش
شکسته بال او ، یا مانده بهر دانه خالش

☆☆☆

ستم از یارجدا بینم ، از اغیار جدا　　گل‌جداکشت مراسرزنش خار جدا
یوسف‌حسنی[۳۹۸] وغوغای‌خریداری‌تست　　بر سر کوچه جدا بر سر بازار جدا

۵۳۸ ـ **مولانافاضلی‌رشتی :** اونیزازچپانیان‌ولونذان‌آنجابوده‌واوقات‌بخیاطی میگذرانیده این‌ابیات ازاوست :

۳۹۸ـ اصل.حسن.

Marfat.com

مطلع :

خدایا ، دردمندی ده دل بیرحم خوبانرا
که بیدردان نمیدانند قدر درد مندان را

☆☆☆

همچو مجنون‌زغم‌روی‌جهان افروزی سر بدیوانگی عشق برآرم روزی

☆☆☆

بنفشه آمد و بوی بهار میآید زنو بهارچنین، بوی‌یار میآید

۵۳۹ ـ **مولانا کابلی‌رشتی** اونیز از آنجاست‌ودر اول‌مرد متمول بوده وآخر اوقات بخیاطه‌تابی میگذرانیده شعر بسیار گفته فاما قابل شهرت‌کمتر بوده ، درحین مراجعت حاکم‌گیلان ازسفرقصیده‌ای‌گفته این مطلع‌آن قصیده‌است:

مطلع:

هرکه آرد خبری زان‌گل‌نورسته‌من غنچه‌سان‌پرکنم‌اورا‌زر[۳۹۹] سرخ دهن

۵۴۰ـ **مولاناصاینی[۴۰۰]رشتی** : ازآنجاست وخالی‌ازفضیلتی‌نبوده ومرد صادق وپاك اعتقاداست واکثر بمداحی‌گذرانیده این‌مطلع ازاوست :

[۴۰۱] جقه چون بودمثابه خم‌آن ابرو را
جای داد ند ببالای سر خود او را

۵۴۱ـ **مولانا حسن مونینه دوزگیلانی :** ازآنجاست ومردچپانی و اوباش وضع‌است وباوجوداین حال‌اختلاط ظاهری اوخوب ودلنوازافتاده چون‌ازشنایع باطنی خالی‌نیست ازاین[۴۰۲] ممرهمیشه‌اوازمردم ومردم‌ازاوزحمت می‌کشندوتا غایت‌که‌عمرش ازسبعین‌گذشته وبسرحدثمانین رسیده همین‌حال دارد . امیدکه بعدازاین به مقتضای سن ترك افعال ذمیمه نماید . باعتقاد خودش طبع نظمش چاشنی‌کلام و حسن دارد و

۳۹۹ـ او را زر سرخ . ۴۰۰ـ اصل . صای ؛ ۴۰۱ـ جیقه . ۴۰۲ـ اینمر .

Marfat.com

میگویدکه دیوان غزل تمام‌کرده ولایعلم الغیب بهرحال این‌دومطلع از اوست :

مطلعیات :

یوسف اگرچه مصر بوجه نکوگرفت
اما حدیث حسن توعالم فروگرفت

✡✡✡

آمد بهار وبازجنون شد فزون مرا
رسوای خلق میکندآخر جنون مرا

۵۴۲ـ **مولانا نعمت‌الله رشتی :** هم ازمردم‌آنجاست وازظلم **امیره دیباج** جلای وطن نموده مدت مدید است‌که در **گرجستان** ساکن است‌گاهی نظمی ازاو سر میزندواین مطلع وابیات از اوست :

مطلعیات :

زنهار مکن طره‌ی طرار پریشان
صد دلشده را بازمکن کارپریشان

اززلف تو عشاق پریشان جهانند
رحمی کن‌واین سلسله‌مگذار پریشان

✡✡✡

خیال روی اورا جا دل غمناك میسازم
بدین‌صورت غبارغم زخاطرپاك می‌سازم

✡✡✡

هردم ازعشق رسد تیر بلا بردل من
حاصل اینست مرا ازدل بیحاصل من

✡✡✡

Marfat.com

۵۴۳ ـ **مولانادوانی‌شیرازی: شیرازی‌الاصل** است وازجمله سکنه‌آنجاست (**هرات**) وبر مالی شهرت یافته درآن فن‌بدل [۴۰۳] ندارد، این‌ابیات ازاوست:

باعاشقان چو هستی [۴۰۴] جانا بجور مایل
کام از لب‌تو جستن اندیشه ایست باطل
بر آستان جانان روی نیاز سودم
لیکن چه‌سودکآنجا از خون دیده‌شد گل
تیغ ستم کشیده تا آمدی به قتلم
از ذوق آن طپانم [۴۰۵] چون مرغ‌نیم بسمل

☆☆☆

۵۴۴ ـ **مولاناغوغایی**: ازجمله سکنه آنجا و **استرآبادی** الأصل‌است و از عروض وقافیه وصنایع شعری‌خبردار بوده چون دراعتقاد خلل تمام‌داشته همیشه اعمال ناشایست از اوسر میزده، باجوان ساده رویی درخلوت سرآورده از زخم‌کاردی‌که‌از او خورده سردفتر مسافران‌عدم‌گشته این‌ابیات ازاوست:

رقیب گفت غم خویش آن پری رورا — مراغمی است‌که گفتن نمیتوان اورا

☆☆☆

تا بر دمید ازرخت‌ای‌گلعذار خط — حسن تورا فزود یکی درهزارخط
از بندغم براة خلاصی بکس نداد — آنکاو نوشت برورق روزگارخط

۵۴۵ ـ **مولانامیر شریف**: هم ازجمله سکنه آنجاست و **هروی** الأصل‌است، درعلم موسیقی بی‌نظیروآواز خوش او بغایت دل‌پذیر است، چون روی توجه‌بجانب کسب سایرکمالات داردامیدکه توفیق یافته ازاقران ممتاز گردد وبا وجود صغر سن حسن نظمش مستحسن افتاده این ابیات ازاوست:

---

۴۰۳ ـ آن فن ندارد. ۴۰۴ ـ مستی. ۴۰۵ ـ طانم.

Marfat.com

بی‌گریه‌ام زعمر دمی‌کم گذشته است
عمرم همه‌باشك دمادم گذشته است

از هر طرف که تیرجفا بر دلم زده
پیکان بهم رسیده وازهم‌گذشته‌است

☆☆☆

نبود غالیه بر گرد رخ زیبایش
بلکه ساییده‌بودطره‌ی‌عنبرسایش

۵۴۶ـ **مولانا ابواسحق** : او نیز از جمله سکنه آنجاست مرد فاضل‌آدمی صفت وبسیارخلیق وبی‌آزار وبغایت حایم وهمواربوده‌وپیش ازآنکه ازثمره‌ی‌شجره‌ی فضیلت بهره یابد ازمیوه‌ی عمرگرانمایه‌بی‌بهره‌گشته این‌دو مطلع از اوست :

رقیب از قتل من تا کی‌سخن با یار میگویی
چه میخواهی زجان من چرا بسیار میگویی

☆☆☆

نمایم روی دل هردم سگان آن سر کو را
بدین رو میکنم مایل بسوی خود سگ اورا

۵۴۷ ـ **مولاناطاهر** : نیزازجمله‌سکنه‌آنجاست وازمردم زاده‌های **شروان**است واوقات به موینه دوزی میگذراند گاهی نظمی ازاوسرمیزند این ابیات ازاوست:

☆ مبند حجره‌ی دل را همیشه بر شتری
که حجره های دلت زان شتر شود گلشن

به حجره‌ام شتر مهر مرتضی است مقیم
از آن چو چشم شتر حجره‌ام بود روشن

نمیرود شتر مهر او ز حجره‌ی دل
اگر رود شتر جان مرا ز حجره‌ی تن

۵۴۸ـ **مولانامحمودتبریزی**: ازسکنه‌آنجاست و **تبریزی** الأصل‌است و به

*ظاهراین‌است که‌طاهر«شتروحجره»رادراین‌قصیده‌التزام کرده‌بوده‌است.

Marfat.com

تکمه بافی و علاقه‌بندی اوقات میگذراند و درآن فن‌بدل ندارد مرد نیك نهاد پاك اعتقاد است ومعونت او به‌مسافرو مجاورآن دیار میرسدگاهی‌بگفتن نظم مایل‌است ، این مطلع ازاوست:

برجان من زعشق اگرکم‌گذشته است
روزی هزار قافله غم گذشته است

۵۴۹ـ **مولانا محمود سرداری :** مردی ژنده‌پوش‌است ، چندروزی درآنجا واقع‌شده چون عموم خلایق درآنجا مشغولی بمداومت ماء العنب دارند وازآن‌جنس بیشترچیزی‌کمتردرآن دیاربدست میآیدجهت بیان حال این‌مطلع‌گفته :

افتاده‌ام بجای غریبی من خراب
کازهرکه‌آب می‌طلبم‌میدهد شراب]

۵۵۰ـ **مولانا فروغی شیرازی :** مردی بی‌تعین[۴۰۶] است این مطلع ازاوست:

مطلع:

بجانم از غم هجر توای نامهربان امشب
بوصلم‌شادمان‌کن‌ورنه‌خواهم دادجان‌امشب

۵۵۱ـ **مولانا شرطی‌قزوینی :**[۴۰۷] به تجارت اوقات میگذراند . این‌مطلع ازاوست :

مطلع:

ابروکمان من که بکین میکشد مرا
قربان او شوم‌که چنین میکشد مرا

۵۵۲ـ **مولانا منظری‌ماوراء النهری :**[۴۰۸] از ولایت[۴۰۹] ومردم**ماوراءالنهر** است[۴۱۰] وگاهی تقلید**ایوب‌ابوالبرکه** میکند ، حرکات اوبسیارخنك و بی‌مزه است

۴۰۶ـ و. م . مردبی‌تعین بوده . ۴۰۷ـ و. م . شرطی. ۴۰۸ـ و. م . ندارند .
۴۰۹ـ و . م . ندارند . ۴۱۰ـ م . این مطلع از اوست .

Marfat.com

میگویدکه این مطلع من گفته‌ام :

مطلع :

این خال که بر لعل لب زهره جبین است

مهری است که ملك دوجهان زیر نگین است

۵۵۳ـ مولانا بیخودی سمرقندی :[۴۱۱] از جمله شعرای نیك سمرقند است و خالی ازفضیلتی نبود[۴۱۲] این شعر گواه حال اوست :

مطلع :

مینمایی ماه من رخسار وپنهان میشوی

میکنی لطف وهمان ساعت پشیمان میشوی

☆☆☆

هزارگونه بلا از تو در دل است مرا

هنوز دل بجفای تو مایل است مرا

۵۵۴ـ ضیایی بخارایی : ازجمله درویشان واززمره‌ی ایشان بود ، این مطلع از اوست :

مطلع :

وه که دلم کباب شد ز آتش بیوفاییت

سوخت مرا بهرکسی گرمی آشناییت[۴۱۳]

۵۵۵ـ مولاناواصلی بخارایی: اونیزازشعرای بخاراست ☆ و این مطلع بر صفای ذهنش گواست☆:

۴۱۱ـ و . سجودی .م . مسجودی . ۴۱۲ـ م . و. این دومطلع از اوست .

۴۱۳ـو. م. تاتوجداشدی زمن سوختم ازجداییت .

* و. م. جمله میان دوستاره راندارند .

Marfat.com

مطلع :

آن گرد باد نیست بگرد سرای تو
سرگشته‌ایست رقص کنان در هوای تو

۵۵۶ـ **مولانا شمسی‌شروانی :** به‌سراجی‌اوقات[۴۱۴] میگذرانیدآخردرعاشقی رسواگردید این‌مطلع ازاوست :

مطلع :

مه من یاراغیاراست بامن یار بایستی
بدین‌خواری‌که من‌افتاده‌ام‌اغیار بایستی

۵۵۷ـ **مولانارهایی :** وی نیز ازشعرای**توران**است و ازآنجا**بشروان** افتاده عاشق **سلطان‌خلیل‌میرزا**[۴۱۵] شده ودر عاشقی زحمت بسیارکشیده تا متوجه عالم[۴۱۶] عقبی گردید این سه مطلع ازاوست :

مطلعیات :

تا حلقه گیسوی نگاری نگرفتم
در سلسله‌ی عشق قراری نگرفتم

☆☆☆

اگرمانع نگشتی سجده‌ازنظاره‌ی‌رویت
نرم‌درسجده بودی‌تاقیامت پیش‌ابرویت

☆☆☆

باکس زجوریار حکایت نمی‌کنیم[۴۱۷]
صدشکر می‌کنیم و شکایت نمی‌کنیم

۴۱۴ـ م . و. میگذراند . ۴۱۵ـ و . م . خلیل شروان شد !! ۴۱۶ـ آ . بقا . ۴۱۷ـ ب . نمی‌کنم .

Marfat.com

۵۵۸ـ **مولانا واصلی‌تبریزی** :ازابریشم فروشان شهرمذکوربود[۴۱۸] آخرتاجر شد ودرجوانی فوت شد این مطلع ازاوست :

مطلع :

مشکلی‌هست زسرّ دهنت دردل من[۴۱۹]
تانگویی سخنی،حل نشود مشکل من

۵۵۹ـ **مولاناگرامی بغدادی** : مردفقیربی‌تعین بوددرخدمت[۴۲۰] **تکلتوخان** بودگناهی‌کردبعوض‌آن‌گوش‌گرامی را بموجب امر**صاحبقرانی** بریدند وبدین‌واسطه به**شروان**[۴۲۱] رفت ودیگراحوال اومعلوم نشداین‌مطلع ازاوست :

مطلع :

با من آن سروسیم بر چه کند[۴۲۲]
یار اغیار شد دگر چه کند[۴۲۳]

۵۶۰ ـ **مولاناهجری : اندجانی** است و **اندجان** قصبه‌ایست از قصبات **ماوراءالنهر** ، **هجری** مذکور شاعری پاکیزه گوست[۴۲۴] این مطلع از جمله اشعاراوست :

مطلع :

بررخ نشسته گرد ملامت بسی مرا
نبود عجب اگر[۴۲۵] نشناسد کسی مرا

۵۶۱ـ **مولانابیانی‌بحرآبادی**[۴۲۶] : ازولایت **سبزوار** است شاعر بدی نبوده این‌مطلع ازاوست :

۴۱۸ـ آ. است . ۴۱۹ـ و. م . ما . ۴۲۰ـ و . تکلتوخان در خدمت گناهی کرد بعوض اوگوش گرامی را !! ۴۲۱ـ م . و . گیلان . ۴۲۲ـ۴۲۳ـ و. م . چکند . ۴۲۴ـ م . و. شاعری‌مشهوربوده . ۴۲۵ـ آ. اگرکسی نشناسدمرا ! ۴۲۶ـ و . شرح حال بیانی راندارد .

Marfat.com

به مسجدی که روم درفراق دلبر خویش
بهانه سجده‌کنم‌برزمین نهم سرخویش [427]

۵۶۲ـ**نظری‌قمی**: [428] قصه خوان وشاعر بود چند روزی بخدمت **صاحبقران** میرسیداین شعررا زمانی‌که درملازمت [429] بوده‌گفته :

بیت :

شاها ، بدولت تو حیثیتم بسی هست
هم شاطروظریفم همه قصه خوان‌کامل

۵۶۳ـ**مولاناعرفی تبریزی** [430] :مردی‌فقیرودردمنداست‌دربحر **گوی‌وچوگان** **مولانا عارفی** مثنوی گفته این‌چند بیت درصفت حسن ازآن‌کتاب است :

مثنوی :

افروخته همچو سرو قامت — و زهرطرفی از او قیامت
[431] ازکاکل آن مه دل افروز — درهم شده عاشق سیه روز
برهم زده کاکل مرقع [432] — بر چهره‌ی مه فکنده برقع
از پر تو آفتاب رویش — زرین شده [433] رشته‌های‌مویش
چوگان دوزلف آن‌جفا جوی — هرسوی دلی‌ربوده چون گوی
چشمش بکرشمه برده دلها — هر گوشه از او هزار غوغا
هر سوی که یك نگاه میکرد — صدعاشق بیدل آه میکرد
لعل لبش ، آب زندگانی . — گفتار ، حیات جاودانی
برگرد لبش خط چو ریحان — خضراست وکنار آب حیوان
خطش که دمیده‌گرد رخسار — مانند بنفشه است و گلزار
تا بر گل تازه مشك تر ریخت — صدفتنه‌زهرطرف برانگیخت

۴۲۷ـ و. این‌مطلع‌را برای‌هجری‌ثبت کرده‌است .
۴۲۸ـ و . نظیری . ۴۲۹ـ و . م . درآن ولا . ۴۳۰ـ و . ندارد .
۴۳۱ـ آ . گل‌گل. ۴۳۲ـآ.م.مرصع . ۴۳۳ـو.م . رشتها .

Marfat.com

آن گوی ذقن کسی که دیده چون گوی دمی نیارمیده
صدره پی گوی آن زنخدان پشت مه بدرگشته چوگان

۵۶۴ ـ **مونالاجاروبی‌هروی**[۴۳۴] : مردی عاشق پیشه لوند[۴۳۵] بود . اماعاشقی اوبصورت[۴۳۶] خوب نبود بلکه هرکه حاکم وبزرگ[۴۳۷] بود او عاشقش می‌شد چنانکه درقندهار عاشق بابر پادشاه[۴۳۸] شده بود و پادشاه مذکور در سن پنجاه سالگی بودوگویند باوجودپیری بسیار بدقیافت بوده ومولانای مذکور را بدین‌واسطه ایذای بلیغ‌کرده‌بود وباوجودآن متنبه[۴۳۹] نشده‌بود، چنانکه‌به‌هرات آمد عاشق درمش‌خان شد وبعدازآن هرکس‌که حاکم بود اوعاشق اوبود ، درجواب[۴۴۰] غزل‌فغانی‌بمطلع :

مطلع:

ازکوی تو چون باد برآشفتم و رفتم گردی ز دل مدعیان رُفتم و رفتم

غزلی‌گفته بود در مقطع‌آن **جاروبی** را طوری‌آورده[۴۴۱] است:

جاروبی ام‌وبسته کمر[۴۴۲] ازپی خدمت هرشام و سحر خاك[۴۴۳] درت رُفتم ورفتم

۵۶۵ـ **مولاناتزریقی‌بیارجندی**[۴۴۴] : بتاجدوزی اوقات میگذراند و درهزل اشعاربسیارداردکه لایق‌سیاق این‌کتاب[۴۴۵] نیست وفی‌الواقع درآن باب معنی[۴۴۶] های خوب دارد وسحرکرده اما دراین اوقات تایب شده وشعرمعقول میخواهد بگوید اما نامعقول میگوید این مطلع از اوست :

مطلع :

جانا غم تو مایه عیش‌نهان ماست
درد تو مونس دل‌بی‌خانمان ماست[۴۴۷]

۴۳۴ـ و. م . مروی . ۴۳۵ـ و . م . ندارند . ۴۳۶ـ م.و. نه‌بصورت .
۴۳۷ـ م . و. حاکم‌اوبود عاشق‌میشد ! ۴۳۸ـ و . م . میرزا .
۴۳۹ـ م . تنبیه . ۴۴۰ـ م . و. جواب فغانی . ۴۴۱ـ و. واقع‌شده . ۴۴۲ـ و. میان . ۴۴۳ـ و. م . رهت . ۴۴۴ـ م . بیارجمندی . ۴۴۵ـ و. م . کلام .
۴۴۶ـ م.و. ندارند . ۴۴۷ـ م. و.مطلع‌تزریقی‌را برای خالصی‌ثبت کرده‌اندوبالعکس.

Marfat.com

۵۶۶ـ **مولانا خالصی‌تبریزی** : مردی حریص[۴۴۸] وزرپرست بود ✡ درمدت سی سال زرجمع‌کرد ✡
وآخر درنودسالگی[۴۴۹] بمرد وزر از او باقی ماند این مطلع‌ازاوست:

مطلع:

بودم اسیر زلفش وخط نیز رخ نمود
شد مهرمن یکی‌دوبرآن‌مه ازآنچه بود[۴۵۰]

۵۶۷ـ**مولانا**[۴۵۱]**محیی‌ورجردی:** ازولایت **ورجرد همدانست** مرد فقیر ✡ گوشه‌نشین خوش طبع‌است ✡ این‌مطلع ازاوست:

مطلع:

به طبیب من‌که گوید مرض نهانیم را که‌بعرض او رساند غم نا توانیم را

۵۶۸ ـ **مولانامقصدی‌ساوجی:** ازشهر **ساوه**است این مطلع وبیت‌ازاوست:

پا بوس سگان تو نگویی هوسم نیست
دارم هوس اما چکنم دسترسم نیست
خواهم که کسی حال مرا پیش توگوید
اما چه کنم بی کسم و هیچکسم نیست

۵۶۹ ـ **مولاناصیفی‌ساوه‌ای**[۴۵۲] : وصفش از تخلص معلوم این مطلع از او است :

مطلع :

دل‌قد تورا بلای جان گفت بالاتر از این نمیتوان گفت

۴۴۸ـ و.م. ندارند . ۴۴۹ـ آ . ندارد . ۴۵۰ـ و. از آنکه . ۴۵۱ـ و.محبی . م. یحیی . ۴۵۲ـ م .و. سیفی .
*و.م. جمله‌های‌میان‌دوستار.راندارند.

Marfat.com

۵۷۰ ـ **مولاناقراضی‌قزوینی** : از شعرای **قزوین** است ومرد عامی است اما شعر بسیار[۴۵۳] درمنقبت وغیره دارد واین‌بیت ازاوست:

مطلع :

بتی دارم‌که ازچشمش‌هزاران‌غمزه[۴۵۴] پیداشد
چه غمزه، غمزه‌ی‌نرگس‌چه‌نرگس، نرگس‌شهلا

۵۷۱ ـ **مولانابهاری اصفهانی** : برادر **مولاناادایی** است[۴۵۵] وبه شعر خود اعتقاد بسیار دارد اما هیچکس باو اعتقاد ندارد، این‌مطلع‌ازاوست:

مطلع:

خیال بست که‌خون ریزد آن نگار مرا
فغان که می‌کشد آخر خیال‌یار مرا

۵۷۲ ـ **مولانامستی رازی**:ازولایت **ری** است وجه تسمیه اوآنکه[۴۵۶] گوییا بیان واقع بود اما اگر این‌زمان هشیاری تخلص کند[۴۵۷] مناسب‌است ، اما نعوذبالله‌از خرگدایی او . اگرازکسی چیزی بخواهد[۴۵۸] و نداشته باشد باوی میگوید که چون چیزی نداری باری فاتحه‌ای جهت من بخوان . ازاشعار او این مقطع‌نوشته‌شد:

مقطع:

مستی سگ‌دیوانه آن طرفه‌غزالست دیوانه‌ومست است‌وندارد‌خبرازخود[۴۵۹]

۵۷۳ ـ **مولاناقاضی**[۴۶۰]**نعیمی‌گنابادی** : مردی شریف وطالب علم است‌ودر علم سیاق مهارت تمام دارد بسیار فصیح وخوش صحبت است این دو مطلع ازاوست :

۴۵۳ـو. ندارد. ۴۵۴ـو. فتنه‌پیدا! ۴۵۵ـو. برعکس مردم‌به‌شعرخود . ۴۵۶ـ و. تسمیه‌او گویان‌بیان‌واقع‌شده. ۴۵۷ـ و.دراومناسب . ۴۵۸ـ و . اگرکسی چیزی نداشته باشدکه‌بوی‌دهدگویدچیزی‌نداری‌برای من فاتحه‌بخوان. ۴۵۹ـو. خبر از ما . ۴۶۰ـو. نعمت . م. یغمی!!

Marfat.com

مطلعیات :

پی‌بکوی دلبر ابرو کمانی برده‌ام خانه او را نمیدانم ، گمانی برده‌ام

☆☆☆

شده مردمان چشمم بامیدت[۴۶۱] اشکباران
چه شود اگر در آیی ز در امیدواران

۵۷۴ـ **مولانااحمدفکری همدانی:همدانی** استاماا کثراوقاتدر**هرات**[۴۶۲] است درکسب[۴۶۳] علوم کوشیده ودربعضی‌مهارت پیداکرده مثل تفسیر واعدادوجفرومرد بی تعین و درویش نهاد است و در معما و شعر هم صاحب وقوف است . این مطلع از اوست:

مطلع:

گر یار بما جوروجفاخواسته[۴۶۴] باشد دادیم رضا هرچه[۴۶۵] خداخواسته باشد

۵۷۵ـ **مولاناغریبی‌استرآبادی** :مردبی‌تعین‌وفقیراست این مطلع ازاوست:

مطلع:

فریاد که خون شد دل غم پرورم امشب
جان میدهم و نیست کسی بر سرم امشب

۵۷۶ ـ **مولانافکری‌استرآبادی** : بصحافی اوقات میگذراند وگاهی‌هم‌شعر میگوید این مطلع ازاوست:

مطلع:

عیداست وهر کسی به مهی شادوخرم است
بر خلق عید و بر من غمدیده ماتم است

۵۷۷ـ**مولانا**[۴۶۶]**فخری‌قزوینی:** گرچه‌ازروستای**قزوین** است‌اما درشهرمتولد

۴۶۱ـو.فراق. ۴۶۲ـ و.م .میباشد. ۴۶۳ـآ. کتب‌علوم. ۴۶۴ـآ. داشته باشد. ۴۶۵ـآ. هرچه‌که‌او! ۴۶۶ـو.م. فخر.

Marfat.com

شده وازجمله طالبعلمان شهرمذکوراست وبشعر نیزگاهی تشویش[۴۶۷] خود میدهد .
این شعر ازآنجمله است.

مطلع:

بروز هجرکه محروم ازوصال توباشم سری بزانوی غم‌مانده‌درخیال‌توباشم

۵۷۸ـ **مولاناابوالمکارم‌قزوینی**[۴۶۸] : از شعرای‌بسیارگوی‌شهر**قزوین** است
این مطلع‌ازاوست:

مطلع:

بهرجا که آن جامه گلگون نشسته چومن کشته بسیار در خون نشسته

۵۷۹ ـ **مولاناخواجه‌فدایی‌تبریزی**[۴۶۹] : ازخواجه زاده‌های **تبریز** است و
طبع خوب دارد این مطلع وبیت ازاوست:

مردم ازحسرت وآنشوخ بمارام نشد جان‌بناکام‌شدوحاصل‌ازاوکام[۴۷۰] نشد
تابه بدنامیم ازعشق بر آمد نامی چه بلاها که نصیب من بد نام نشد

۵۸۰ ـ **مولانامعروف‌رمالی‌تبریزی**[۴۷۱] : درعلم رمل مهارت تمام داشت این
مطلع ✡ ازاومعروف‌ومشهوراست✡:

مطلع:

روز اجلم ناله[۴۷۲] نه ازرفتن جانست از یار جدا میشوم این‌ناله ازآنست

۵۸۱ ـ **مولاناذاتی لاری**[۴۷۳] در **تبریز** به صحافی اوقات‌میگذرانداین‌مطلع‌در
تعریف شهرمذکور ازاوست:

۴۶۷ـ و. نیززحمت خود میدهد . ۴۶۸ـو.م.مکارم . ۴۶۹ـ و.م. ندارند .
۴۷۰ـآ.حاصل‌ازکام‌و.وصل‌بناکام. ۴۷۱ـو. م. رمال. ۴۷۲ـم.اناله. ۴۷۳ـ
و.زلالی‌لاری!
*م.و.مطلب‌میان‌دوستاره‌راندارند.

Marfat.com

مطلع :

هرطرف‌شوخی‌وهرگوشه‌بلاانگیزیست به تماشا قدمی نه که عجب تبریزیست

۵۸۲ـ**مولانارحمی تبریزی**[۴۷۴] : مرد بی تعین ولاابالی بود واز فسق وفجور اجتناب نمی‌نمود . اما رحم الهی ازگناه**رحمی**[۴۷۵] زیاده است. امید[۴۷۶] که اورابدین گناهان‌نگیرد وبدین‌رباعی‌به‌بخشد :

رباعی :

چون نامه جرم ما بهم پیچیدند بردند بمیزان عمل سنجیدند
بیش ازهمه کس‌گناه ما بود . ولی مارا به محبت **علی** بخشیدند

این دو مطلع‌نیز ازاوست:

مطلعیات:

دامن از اشك پر از لعل بدخشان دارم
کوه غم گشته‌ام و سنگ بدامان دارم

☆ ☆ ☆

دلا ز عشق به پیرانه سر مشو نومید شکوفه چمن‌رحمت است موی سپید

۵۸۳ـ**مولاناظریفی‌تبریزی** : در**تبریز** به خرده‌فروشی اوقات صرف میکند واین‌مطلع وبیت مشهور[۴۷۷] ازاوست:

نه بگریه رحم داری[۴۷۸] نه‌به‌سینه‌پاره کردن
مه من نمی توانم بتو هیچ چاره کردن

چو اسیر توست این‌دل: به‌دگر بتان‌چه بندم[۴۷۹]
منم و دلی که نتوان بهزارپاره کردن

۴۷۴ـ نسخه‌ب. بریتش موزیوم. رحیمی. ۴۷۵ـو. زیاده‌ازگناه‌اوست .
۴۷۶ـ و. امیدکه گناه اورا بدین‌رباعی‌به‌بخشد. ۴۷۷ـو. ندارد. ۴۷۸ـو. رحمت آید. ۴۷۹ـو. بکس گرچه بندم.

Marfat.com

۵۸۴ ـ **مولانا آگهی تبریزی:** بسوزنگری[۴۸۰] اوقات میگذراند وگاهی شعر[۴۸۱] از او سرمیزند ازجمله این مطلع ازاوست :

مطلع :

بگریه‌موسم گل در فراق یار گذشت　　به گلرخی ننشستیم و نو بهار گذشت

۵۸۵ ـ **مولانا عینی[۴۸۲] شیرازی** : ازجمله کاتبان شهر **شیراز** بود و بسرعت کتابت اوکم کسی کتابت میکرد وگاهی بشعر میل میکرد این مطلع ازاوست :

مطلع:

بی روی دل‌فروزت عشاق را طرب نیست　　با ماشبی بسر بریکشب هزار شب نیست

۵۸۶ـ **مولانا صفایی تبریزی** : بکاغذفروشی وجه معاش میگذراند وگاهی شعر میگوید[۴۸۳] این مطلع ازاوست :

مطلع:

مرا دردیده‌خون چندان ازآن لب‌های میگونست
که هر چشمی مرا بر سر مثال کاسه خونست

۵۸۷ ـ **مولانا ذهنی تبریزی** : پدرش به‌سیراب[۴۸۴] فروشی معروف بوداما اوشاعر است این مطلع مشهور ازاوست:

مطلع :

شب روم بر بام آن مه چشم بر روزن نهم
جام بردارم بجایش دیده‌ی روشن نهم[۴۸۵]

این مطلع هم ازاوست :

۴۸۰ـ م.و. منسوب بود.　۴۸۱ ـم،و. بشعر گفتن رغبت مینمود.　۴۸۲ـم.و.غیبی
۴۸۳ ـو.میگفت　۴۸۴ ـو.پزی.　۴۸۵ ـو.شیشه.

Marfat.com

تا بردسویش کبوترنامه ، «چندان سوده‌ام
دیده بر پایش» که پابش را بخون آلوده‌ام

۵۸۸ـ **مولانا پاکی‌غلام هروی**[۴۸۶] : در شهر **هرات** اوقات بر سر تراشی میگذراند ، وگاهی ازاونظمی سرمیزند . این رباعی ازاوست :

تیغ اجل آندم که علم خواهد شد
این جسم چوموی ما قلم خواهد شد
گرجرم و گناه ما بپاکی ببری
ازکیسه رحمتت چه‌کم خواهد شد

۵۸۹ـ **مولانا محمودمشکی‌تبریزی** : ازآدمی زاده‌های[۶۸۷] شهر **تبریز** است ودرشعرمسلم اهل‌آنجا خصوصاً درقصیده وغزل طبعش خوب و ذوقش[۴۸۸] مرغوب بوده این دومطلع ازاوست :

مطلعیات :

بفکرآن میان هرسودل صد ناتوان گم شد
دل یك‌یك پدیدآمد دل مادر میان‌گم شد

☆☆☆

برسرکوی توآیین دگر[۴۸۹] خواهم نهاد
پا نهندآنجا من بیچاره سرخواهم نهاد

۵۹۰ـ **مولانا فنایی‌مشهدی** : به علافی اوقات صرف[۴۹۰] میکردودرگفتن‌شعر ازاماثل ممتازبود ، این‌رباعی از اوست :

رباعی :

گرجان طلبی زمن . فدا خواهم کرد
دشنام اگر دهی دعا خواهم کرد

۴۸۶ـ و . م . ندارند . ۴۸۷ـ و . م . زادهای . ۴۸۸ـ م . و . ندارند .
۴۸۹ـ و. دیگر. ۴۹۰ـ و. میگذراند. م . معاش میگذرانید .

Marfat.com

هرگز بجفا ز تو نگردانم روی
هرچندکنی جفا ، وفا خواهم کرد

۵۹۱ـ مولاناشوقی‌خبوشانی : به تیرگری اوقات[۴۹۱] صرف میکرد . این رباعی ازاوست :

رباعی :

جانا همه ازتو تند خویی آید
وزبوی تو بوی فتنه جویی آید
گفتی که ز من وفا نیاید هرگز
بالله که از تو هر چه گویی آید

۵۹۲ـمولانارضایی گنك عراقی[۴۹۲] : ازمردم[۴۹۳] **عراقست** وکاتبی[۴۹۴] سریع‌الکتابت بودچنانکه روزی هزاربیت مینوشت ودرشعرشناسی مسلم بود **بروم** رفت و دیگرخبری ازاونیامد این مطلع ازاوست :

مطلع :

جام برکف چشم بر رخسار ساقی مانده‌ام
تا به غفلت بگذرد این عمر باقی مانده‌ام

۵۹۳ـ مولاناپناهی جوینی[۴۹۵] : ازولایت **جوین** من اعمال **خراسان** است وبه تجارت مشغولی میکرد[۴۹۶] درآخربسن پنجاه سالگی بمرض‌آبله‌فوت شد این دو مطلع ازاوست :

شدم بمسجد ودیدم بتی ز دست شدم
بکعبه[۴۹۷] روی‌چه‌آرم‌چوبت‌پرست‌شدم

☆☆☆

۴۹۱ـ و . م .موسوم بود ! ۹۲ـ۴ م . و.ندارند . ۴۹۳ـ م.و. ندارند.
۴۹۴ـم . و .کاتب . ۴۹۵ـو. م . بیانی . ۴۹۶ـ و . اوقات میگذرانید آخر .
۴۹۷ـم. بسجده‌آمدم‌آنجا وبت.

Marfat.com

یکشبم گفتی مرو درخواب ، بیدارم هنوز
سالها شدکاین سخن را پاس میدارم هنوز

۵۹۴ـ **مولانا شفیعی مشهدی** :ازجمله شعرای **مشهد**مقدسه است این‌مطلع مشهورازاوست :[۴۹۸]

مطلع :

منم ازعشق بتی شهره‌ی ایام شده
کوس رندی زده در عالم و بد نام شده

۵۹۵ـ**مولانا**[۴۹۹]**قانعی خبوشانی** : از**خبوشان**[۵۰۰] خراسانست‌امادراسترآباد می‌بود وهم درآنجا فوت شد این‌دومطلع یادگار[۵۰۱] ازاوست :

مطلعیات :

به خم باده نمك محتسب ز خامی کرد
باهل میکده آخر نمك حرامی کرد

☆☆☆

چومرغ‌نیم‌بسمل بسته‌ام دلرا بفتراکش
ولی ترسم بخون‌آلوده‌گرددامن‌پاکش

۵۹۶ـ **مولانازینی مشهدی** : پسر**درویش‌روغنگر**است اما **زینی** برای[۵۰۲] تحصیل از**مشهد** مقدسه متوجه **عراق** گردیده وهم درآنجا فوت شد این اشعارازآن مسافرعالم بقاست :

مطلع :

دیدمش دیروز، عشق‌آمدگریبانم‌گرفت
آتش‌عشقش باول شعله درجانم گرفت

۴۹۸ـ و . م . ندارند . ۴۹۹ـ م . فایقی ! ۵۰۰ـ و . او نیز ازجمله شعرای‌مشهدمقدسه است . ۵۰۱ـم .و . ندارند . ۵۰۲ـو . م . به‌تحصیل علم‌ازاو بیشتراست.

Marfat.com

۵۹۷ـ **مولانا هجری کاشانی** : به شمشیرگری درشهر خوداوقات‌ضایع‌میکند وشعر بسیارمیگوید غزلیات او ازهفت هزاربیت[۵۰۳] متجاوز است این مطلع از جمله اشعاراوست :

مطلع :

کسی لاف وفاداری زند بادلربای خود
که‌خودرا بهراوخواهدنه‌اوراازبرای‌خود

۵۹۸ـ **مولانا قاری کاشانی**[۵۰۴]: از جمله[۵۰۵] مدرسان شهر **کاشان**[۵۰۶] است ودرطالبعلمی بقدرکوشیده‌گاهی‌که شورش عشق[۵۰۷] بتان‌درکانون دل اوسودا زدی‌چون ماهی‌که درتابه افتد[۵۰۸] بریان بادیده‌گریان سروپای برهنه میگردید وگاهی‌که‌سلطان عشق دست تصرف از شهرستان دل او کوتاه‌میکرد در کنج‌انزوا[۵۰۹] نشسته‌بفکرشعر اشتغال مینمود و بواسطه تحیر درعشق یاحیرت اندر افعال خود . **حیرانی** تخلص میکرد این مطلع ازاوست :

مطلع :

ای زده شمع رخت برمن گریان آتش
دارم ازجورتوبردل غم و برجان آتش

۵۹۹ـ **مولانا یمینی‌سمنانی** : درسمنان بشمشیرگری اوقات میگذرانید[۵۱۰] وفی‌الواقع‌که طبعش ازانگیزی خالی نبود این‌مطلع ازاوست :

۵۰۳ـ و. م . ندارند . ۵۰۴ـو . حیرانی‌قزوینی‌ـ ب . قادری‌کاشانی . ۵۰۵ـ و. م . درویشان. ۵۰۶ ـ و. ندارد.م.قزوین . ۵۰۷ـ م. و. سوزش‌بتان آتشین . ۵۰۸ـو.م. ندارند. ۵۰۹ـو.م.منزل گرفته‌بشعراشتغال‌مینمود. ۵۱۰ـو.م.میگذراند.

Marfat.com

مطلع:

هزار پاره اگر دل به تیغ یار شود
بیار میل دل ما[511] ، یکی هزار شود

۶۰۰ـ **مولانا غازی قزوینی**[512] : مردی طالبعلم وفقیر است ✡ ودردرویشی وکم آزاری کمتر کسی چون او واقع شده ✡ این مطلع ازاوست :

مطلع :

هزار ناوکت ازغمزه بر جگر دارم
هنوز آرزوی ناوك دگر دارم

۶۰۱ـ **مولانا فهمی قزوینی**: برادر **غازی**[513] مذکورست واطوار اومثل برادر است این مطلع از اوست :

مطلع:

جوانی دل ببرد[514] ازمن که آیین وفا داند ؟
طریق مهر وقدر عاشقان مبتلا داند

۶۰۲ـ **غزالی مروستی**[515] **مشهور به چنبك** : **هروی** است درمحلی که هنوز سبزه عذار[516] خط برگرد رخسار او نبود برخلاف غزالان[517] با سگ صفتان دون ملاقات میکرد[518] وبعد ازآنکه روی ماندن دروطن[519] مألوفش نماند **بعراق** آمد و شاعر شد با آنکه هیأت یوز داشت خود را بغزالی مشهور ساخت[520] میگوید این

۵۱۱ـ و. م . من . ۵۱۲ـ و . م . عارفی . ۵۱۳ـ م . و.عارفی . ۵۱۴ـ و. م . جوانی دل زمن برده . ۵۱۵ـ م . و . غزالی . ۵۱۶ـ و . م. سبزه خط برگرد رخسارش . ۵۱۷ـ م . و . برخلاف غزال . ۵۱۸ـ و. م. مینمود . ۵۱۹ـ و. م .وطن نداشت ؛ ۵۲۰ـ و.م . غزالی نام نهاد * و. م . جمله میان دوستاره راندارند .

Marfat.com

مطلع ازمنست :

مطلع :

تا در اقلیم جمالت پادشاهی داده‌اند
مهر ومه برخوبی حسنت گواهی داده‌اند

۶۰۳ـ **مولانا مدامی**[۵۲۱] **اصفهانی**: نامش **حیدر بك ساروقچی** از اصفهان است وبس مقبول وشیرین زبانست وبعضی اوقات حسب الحکم صاحبقران ساروقچی جوانان خاصه بود . الحال درخدمت **نواب ابراهیم‌خانست** و این مطلع از اوست **ومدامی** تخلص میکند ، مدام مستدام باشد :

مطلع:

ای که دردیوانگی تقلید مجنون میکنی
عاشق لیلی وشی گر نیستی چون میکنی

۶۰۴ـ **مولاناخاوری‌تونی** : ازشعرای **تونست** وشاعری بغایت زبون یکی از ظرفا درباب **مولانا** گفته :

با جناب مولوی شخصی غریب گفت نامت چیست گفتا ، خاوری

اگرچه شعر بسیاردارد امابه غیراین مطلع کسی چیزی ازاوبیاد ندارد .

آنهاکه چاشنی محبت چشیده‌اند
خون‌درپیاله‌خورده[۵۲۲] ودم‌درکشیده‌اند

۶۰۵ـ **مولاناشکیبی‌تبریزی** : اوقات بزرگشی میگذراند و گاهی بگفتن اشعاراشتغال میورزد ، این مطلع ازاوست :

۵۲۱ـ م . و. شرح‌حال‌مدامی‌راندارند . ۵۲۲ـ م . و. کرده .

Marfat.com

مطلع :

بهرطریق که باشم خلاف رای تو باشد
کسی‌چه‌کارکندکآن بمدعای تو باشد

۶۰۶ـ **مولاناجنی قروینی** : عامی است و خالی از جنونی نیست اوقات به قصابی میگذراند این مطلع وبیت ازاوست :

مطلع:

گاهی مرا درون دلی گه[۵۲۳] بدیده‌ای
ازدیده ودلم چه شنیدی چه دیده‌ای

مدی‌کشیدی از الف تیغ بر سرم
بر سر مرا تو دولت سرمد کشیده‌ای

گویندوی شعری درمدح بزرگی **راستی**نام‌گفته بودوصله فرا خورخود نگرفته دراین باب میگوید :

جنیا، از**راستی** چیزی تمنا کرده‌ای
راستی‌راخوش‌حریف‌چرب[۵۲۴] پیداکرده‌ای

۶۰۷ـ **مولاناذاتی**[۵۲۵]**کبابی‌قمی**: ازشعرای شهر**قم** است و از صنایع شعری صاحب وقوف بودوازاقسام شعربه قصیده‌گویی وغزل میل‌تمام داشت این بیت‌ازاوست:

بکنه ذات تو هرگز نمیرسد **ذاتی**
یکی زذات تو میگوید. ازصفات یکی

۶۰۸ـ **مولانانیازی قزوینی(میخچه‌گر)**:اوقات‌بکاسبی میگذراندراین‌رباعی ازاوست :

۵۲۳ـآ. که بریده‌ای . ۵۲۴ـ م .حرب . ۵۲۵ـ م. و. کبانی.

Marfat.com

رباعی :

پیوسته بدل بار غم یار کشم　　وزدیده همه منت دیدار کشم
جانم‌بلب‌آمدوتن‌ازغم‌کاهید　　اینها همه از دوری دلدارکشم

۶۰۹ـ **مولانا آتشی شیرازی** : از شعرای[۵۲۶] مشهور **شیراز** بود ، میان او و **صبوحی** ابواب‌هجومفتوح بوده همدیگررا هجوهای‌رکیك[۵۲۷] میکرده‌اندکه‌ایراد آن لایق این مختصر نیست . این مطلع از اوست :

مطلع:

برشاخ سروقمری نالان به بند توست
اورا مکش‌که عاشق سر درکمندتوست

۶۱۰ـ **مولانا غواصی**[۵۲۸] **خراسانی** : مردی ابله‌وفقیر وگوشه نشین است و اوقات بخرده فروشی میگذراند وباآنکه هرروزاورا مبلغی‌کاغذ می‌بایدکه شعر خود مسوده‌کندازهیچ‌کس طلب[۵۲۹] نمیکند وهرروزپانصدبیت‌میگوید وبواسطه‌آنکه زیاده ازاین نمیتواند نوشت بدین اختصارمیکند ، سن اوازنود متجاوزاست و پیش از این بچهل سال دریکی ازکتابهای خوداین بیت‌گفته :

بیت :

زشعرم آنچه حالا در حساب است　　هزار و نهصد و پنجه کتابست

ازجمله[۵۳۰] **روضة‌الشهدا، قصص‌الأنبیاء، تاریخ‌طبری، کلیله‌ودمنه، ذخیره‌ی خوارزمشاهی** را دریك جلدگفته!! وآن اشعار موازی دویست‌هزاربیت‌میشود!![۵۳۱]

اما اکثر اشعارش مثل این ابیات اوست که درساقی نامه خود گفته:

۵۲۶ـو.ازجمله‌شعرای‌مشهدوشیراز.　۵۲۷ـو. میکردند.　۵۲۸ـ م. غواسی.
۵۲۹ـو.م . طلبی .　۵۳۰ـ و.روضة‌الشعرا؟!　۵۳۱ـ و.م.میشد.

Marfat.com

ساقی‌نامه

بیا ساقی آن کشتی می بدست — که ازصرصر نامخالف‌شکست
مرا کشتی عمر در بحر غم — شده غرقه[532] دربادبان ستم
برآیم چو اژدر ز دریای غم — نهم رو بگرداب دشت عدم
زدنیا و فیها فرامش کنم — نهم برلبم جام و خامش‌کنم

روزی در مجلسی میگفته که من در اول شعر نتوانستم گفت یکی از بزرگان دین را درخواب دیدم‌که آب‌دهان دردهن من انداخت ازآن وقت بازمراقوت‌شاعری پیداشده **مولانانثاری‌تونی** درآن مجلس[533] حاضر بوده گفته آن بزرگ آب دهان در[534] ریش تو میانداخته اتفاقاً دردهنت افتاده ، اما چون او[535] مداح‌اهل بیت رسول اکرم است و[536] درویش بی ریا هرچه‌گوید از اوعفو میتوان‌کرد این مطلع‌ازبهترین اشعار اوست :

مطلع :

گرنه هر دم ز سر کوی توام اشك برد
عاشقی ها کنم آنجاکه فلك رشك برد

۶۱۱ ـ **مولانایقینی شروانی**[537] : اگرچه **شروانی** بود امادرشیرازمینبودو شعر بسیار گفته این مطلع ازاوست:

مطلع :

سر به پیرانه سر افشاند **یقینی** در عشق[538]
ز آنکه در عشق تو دارد سر پر افشانی

۵۳۲ـ م.و.غرق. ۵۳۳ـو.م. گفت. ۵۳۴ـو. آب دهان‌میخواست درریش تو بیاندارد. ۵۳۵ـو. ندارد . ۵۳۶ـو.م.درویش‌بی‌زبان . ۵۳۷ـ.و.م. ندارند . ۵۳۸ـآ. سر به‌پیرانه سرافشاندبه‌عشق‌تو‌یقینی.

Marfat.com

۶۱۲ـ **شوقی شیرازی**: مداح **قاسم بیك پرناك** بود و از او صله‌های[۵۳۹] گرانمند[۵۴۰] یافت این دو مطلع از اوست:

میدهم جان ، قدمی نه بسر بالینم
لب و دندان بنما یاد ده از یاسینم

☆☆☆

چو استاد ازل بهر تماشا بست آیین را
ستونها ساخت در قصر نکویی ساق سیمین را

۶۱۳ـ **علاء بیك مشکی تبریزی** : به مشك[۵۴۱] فروشی اشتغال دارد ☆ و رایحه خوش طبع او در مشام انـام خوشتر از مشك اذفر و عود و عنبر است ☆ این مطلـع از اوست :

مطلع:

هرجا که زرخ پرده بر انداخته باشی
صد همچو مرا عاشق خود ساخته باشی

بخاطر میگذرد[۵۴۲] که اگر مصرع اول را چنین بخوانند بهتر است . «ترسم که زرخ پرده برانداخته باشی.»

۶۱۴ ـ **باباصفایی قلندر استرآبادی:** از ولایت **استرآباد** است و با هر کس که اختلاط میکرد میگفت که زودتر بمن چیزی بده تا[۵۴۳] بروم که من کعبم و با هر کس که مصاحب شده‌ام به یکماه نرسیده است[۵۴۴] که مرده و یا کشته شده ؛ اما شیرین و خوش طبع بود. این مطلع ازاوست :

۵۳۹ـ م. صلها. ۵۴۰ـ و.م. کرامند. ۵۴۱ـ و. بشغل مذکور؛ ۵۴۲ـ و.م. میرسد.
۵۴۳ـ و. ندارد. ۵۴۴ـ و. ندارد . * .و.م. جمله میان دوستاره را ندارند .

Marfat.com

مطلع :

دوش ای دل دیوانه بآن مست رسیدی
او مست و تو دیوانه چه گفتی، چه شنیدی

۶۱۵ ـ **مولاناسلطان‌محمد سبزواری**[۵۴۵] : ازشهر سبزوار است واز جمله مداحان اهل بیت ✡ ودر منقبت قصاید دارد و تخلص **اونوشی** است ✡ این مطلع از اوست :

مطلع:

هرکه درخواری عشق تو تحمل‌نکند دامن باغ زوصل توپر ازگل نکند

۶۱۶ ـ **مولانادرویش‌عبدی‌نیشابوری** : از او اشعار بسیارهست این‌دوبیت مشهور که هریك بندیك ترجیع‌است‌ازاوست:

یا علی چشم برعنایت[۵۴۶] توست کار موقوف یك حمایت[۵۴۷] توست

✡✡✡

یاعلی . کلب آستان توایم نیك وبدهرچه‌هست‌زان توایم

۶۱۷ـ **مولانامیرزااحمدتهرانی:**[۵۴۸] برادر[۵۴۹] **مولاناهجری** وبرادرزاده‌ی **مولاناامیدی‌تهرانی** است این مطلع‌از اوست.:

ازکوی بتان‌بادل افگاربرفتیم ز ین شهربکام‌دل‌اغیار برفتیم

۶۱۸ ـ **مولانا صابررازی** : ازجمله شعرای **ری** بود وخطیب‌آنجاست‌این مطلع ازاوست :

۵۴۵ـ م.و. نداوند . ۵۴۶ـو.حمایت. ۵۴۷ـو. عنایت. ۵۴۸ـم . و. ندارند.
۵۴۹ـو. برادرزاده‌ی‌امیدی کاشی‌است.
* و.م. جمله‌میان‌دوستاره‌راندارند.

Marfat.com

مطلع:

گهی که تیر تورا از دل رمیده کشیدم [۵۵۰]

بدین بهانه که پاکش کنم بدیده‌کشیدم [۵۵۱]

۶۱۹ ـ **مولاناخواجه‌ابوالقاسم‌تهرانی** : اجدادش متمول بوده‌اند اما اورا ازآن‌نصیبی‌نیست بواسطه‌آن ترك وطن‌کرده ودربلاد **گرجستان** می‌بود.درآنجا فوت شد این رباعی درآنجاگفته :

رباعی:

تا کی ز غم زمان پریشان باشم
و ز جور فلك بی سرو سامان باشم
ازکجروی چرخ بد اختر تاکی [۵۵۲]
افتاده بخـاك راه یکسان باشم

۶۲۰ ـ **مولاناعنایت‌رازی** : ازملازاده‌های [۵۵۳]**ری** است‌وبه‌تجارت‌روزگار [۵۵۴] میگذراند این‌مطلع ازاوست :

مطلع :

مرا تو دیده و از دیده هم‌عزیزتری چه‌دیده‌ای‌که‌براحوال [۵۵۵] مانمی‌نگری

۶۲۱ـ**مولاناقانعی تهرانی** [۵۵۶] : نامش‌**میرزا احمد**وباموردیوانی مشغولی [۵۵۷] میکند این‌رباعی ازاوست :

رباعی:

ای دل قدم ازدایره‌بیرون ننهی پاازحدخود یك قدم افزون ننهی

۵۵۰ـ۵۵۱ـ و.م.کشم. ۵۵۲ـو.تاچند . ۵۵۳ـ و.م.زادها. ۵۵۴ـو . مشغول . ۵۵۵ـ و. من . ۵۵۶ـ م و.میرزا احمدتهرانی. ۵۵۷ـ و . اشتغال مینماید.

Marfat.com

از بهر طمع که روی زردی آرد زنهارکه روبردر[558] هردون ننهی

۶۲۲ـ**مولاناحسین‌رازی**: از **ری** است‌وخط نستعلیق‌را بد نمی‌نویسد . این مطلع ازاوست:

مطلع:

بحال من نظری‌کن که عاشق‌زارم غریب وخسته‌دل‌وناتوان وبیمارم

۶۲۳ ـ **مولانامیرحاتم‌رازی**[559] : از قبیله اعراب[560] **نی‌اسد** است‌وبسه[561] زبان‌شعر میگوید کاشکی نمی‌گفت این‌مطلع‌ازاوست:

مطلع :

اگر آن عهد شکن برسرپیمان‌بودی کی چنین میل دل او برقیبان بودی

۶۲۴ ـ **مولاناادهم رازی** : از جمله مردمان بی‌تعین **ری** است این مطلع ازاوست :

مطلع:

هرچندکه دلدار بما یار نباشد شادیم اگر یار باغیار نباشد

۶۲۵ـ**مولاناعزالدین تهرانی**:در**تهران**مکتب‌داری‌میکردمردی‌متقی‌ودرویش بود این‌مطلع‌ازاوست :

مطلع:

مه من کاکل مشکین بروی‌خودپریشان کن
برای چشم بدخورشید را درابر پنهان کن

۶۲۶ ـ **مولانابوالقاسم**[562]**خطیب‌تهرانی** : پسر **خطیب‌تهران** است و در

۵۵۸ـ و.ره. ۵۵۹ـو.م.حاتم. ۵۶۰ـو.م.سعیدی‌است . ۵۶۱ـ و . م . دو زبان. ۵۶۲ـ و. قاسم.

Marfat.com

طالبعلمی[۵۶۳] بسیار کوشید وبسی درویش نهاد است این مطلع راطوری گفته:

مطلع:

صبرم کم‌است ودرددلم بیش‌چون‌کنم بادرد بیش وصبرکم خویش‌چون کنم

۶۲۷ـ **مولاناحمدالله‌تهرانی:** پدرش متمول بود اما او درویش وگوشه‌نشین است این‌مطلع‌ازاوست:

مطلع:

اگر در گل نظر بی روی نیکوی تو اندازم

چسان دیگرزخجلت روی در روی تواندازم

۶۲۸ـ **مولاناقنبری‌رازی**[۵۶۴] : ازجمله زرین‌کمران **ری** است‌و**قنبری**تخلص میکند این مطلع از اوست :

مطلع :

دل‌که درکوی بتان‌بی‌سروپا میگردد بهر نظاره‌ی‌آنشوخ بلا میگردد

۶۲۹ـ **مولانانعمت تهرانی:**اجدادش **بغدادی**انداماخوددر**تهران**متولدشده وپیشه او تاجری است‌این مطلع از اوست:

مطلع :

عشق تو ره نمود بآوارگی مرا آواره ساخت عشق تو یکبارگی مرا

۶۳۰ـ**مولانانظام‌تهرانی** : ازجمله حفّاظ‌آستانه**امامزاده‌عبدالعظیم** است ودرکتابه نویسی‌دستی دارد ، این‌بیت ازاوست :

۵۶۳ـ و.طلب علم . ۵۶۴ـ و.م. قنبر.

Marfat.com

چگونه با دگران بینمش که نپسندم غبار غیر ز غیرت بگرد دامانش

۶۳۱ـ**شیخ‌علاءالدوله‌تهرانی** : متولی‌امامزاده **اندرمان ری** است ، مردی خوش صحبت بودودایم خدمت‌فقراوعابرین ونازلین بواجبی میکرد این بیت‌ازاوست:

شب هجر[۵۶۵] است رحمی‌کن برآ ای جان من ازتن[۵۶۶]

چو جانان رفت جان هم گر رود آسان بود برمن[۵۶۷]

۶۳۲ ـ **مولاناشیخ‌جمال‌الدین ورجردی** : از **ورجرد همدانست** و مرید **نوربخشیه**[۵۶۸] ومردی‌صوفی‌و گوشه نشین ، این مطلع از اوست :

مطلع:

دلبری را که چنین شکل و شمایل باشد

دل خورشید رباید اگرش دل باشد

۶۳۳ـ**مولانا محمد خضرشاه جرجانی**[۵۶۹] : از جمله متمولان **جرجان** بوده وتخلص **اوفانی** است این مطلع از اوست :

مطلع:

آن لاله‌رخ که سوخت دل من بداغ او

روشن بود همیشه الهی چراغ او

۶۳۴ـ**مولانا رمضان‌نباتی: نباتی**[۵۷۰] تخلص‌میکندازجمله شعرای**استرآباد** است وازصحافی اوقات میگذراند . این مطلع ازاوست :

۵۶۵ـ و.م. مزار. ۵۶۶ـ م.زمن‌بستان روان من.و. زمن‌بستان‌روان‌جان‌را .
۵۶۷ـ و. که‌پیشت‌میرم‌ودیگر نه‌بینم‌روی‌هجران‌را. ۵۶۸ـم.نوربخشیان. ۵۶۹ـ و .
م.ندارند. ۵۷۰ـ و.م. مطلع مولانا رمضان را برای محمد خضرشاه ثبت‌کرده‌اند .

Marfat.com

مطلع:

ای برده لبت قیمت شکّر به تکلم چشم تو سیه کرده بسی خانه مردم

۶۳۵ـ **مولانا خواجه فخرالدین احمد بخشی سمنانی**[۵۷۱]: ازجمله ارباب[۵۷۲] **سمنان** است وشعر بسیار دارد ودرشعر **جفایی**[۵۷۳] تخلص میکند این بیت از اوست:[۵۷۴]

نظم :

طلب عمر من ای[۵۷۵] سروقدان بهر شماست
عمر اگر می‌طلبم بهر شما می‌طلبم

۵۷۱ـ و.م. فنایی. ۵۷۲ـ م.و. ندارند. ۵۷۳ـب. ندارد . ۵۷۴ـ ب . فنایی. ۵۷۵ـ ب. سیم‌تنان .

Marfat.com

صحیفه ششم

در ذکر ترکان و شعرای مقرر و معین ایشان [1]

۶۳۶ـ **امیر نظام[2] الدین علیشیر:** ☆ از کمال علو قدر و عظمت شأن محتاج به ستایش و بیان نیست :

بیت:

آن امیر[3] علی‌سیر کاین لفظ — صورت نام اوست در اذهان
الملقب بـه صاحب الخیرات — المقرب بحضرت السلطان[4]

«بنایی»*

وی خلف الصدق **کجکینه بهادر**[5] است که در ایام سلاطین **جغتای** به تخصیص در زمان سلطان **ابوسعید** از متعینان درگاه آن پادشاه بوده و جدما در ریش **میر بوسعید** در سلك اعاظم امرای **بایقرا میرزا** جد **سلطان حسین میرزا** منتظم بود، لهذا، در ایام صبی با پادشاه مذکور در یك مکتب چیزی خوانده‌اند[6]، در خلال[7] آن احوال چنانکه مشهور است بینهما مبانی عهد و میثاق[8] سمت رسوخ پیدا کرده و در اوایل نشو و نما[9] ملازمت **ابوالقاسم ـ بابر میرزا**[10] را اقدام نموده بنا بر وفور قابلیت از آن پادشاه ملقب بفرزندی گشت و بعد از فوت او در **مشهد** مقدسه بـه تحصیل کمالات مشغول گشت، بواسطه فترتی که در **خراسان** واقع شده بود بصوب **ماوراء النهر** رفته در **سمرقند** در **مدرسه خواجه**[11] **افضل ـ**

۱ـ و. وشعرای ایشان که از کمال علو قدر. ۲ـ و. امیر علیشیر. ۳ـ۴ـ آ.ب. مطالبی که دارند مخدوش است و برای نمونه مطلب. آ. عیناً آورده میشود: در آن امیر علیشیر کاین وصف صورت نام اوست در اذهان الملقب به صاحب الخیرات والمقرب بحضرت السلطان پناهی. ۵ـ و. گنجینه. و این اشتباه محض است. ۶ـ و. بودند. ۷ـ و. در آن احوال. ۸ـ و. میثاقی رسوخ. ۹ـ و. در ملازمت. ۱۰ـ و. ندارد. ۱۱ـ و. فضل الله.
*و. مطلب میان دو ستاره را ندارد.

Marfat.com

الله‌ایواللیثی[۱۲] به تکمیل قواعد فضایل اشتغال داشت تا آنکه[۱۳] **سلطان حسین میرزا** برسریر سلطنت **خراسان** جلوس کرد[۱۴]، [۱۵] درروزمسرعی بجانب **ماوراء النهر** روانه ساخت وکتابتی **بسلطان احمدی میرزا**[۱۶] پادشاه آنجا نوشت واستدعای ارسال واعزام[۱۷] امیرمذکوررا کرد[۱۸]، آن پادشاه امیرمذکور[۱۹] را باآنکه درآن‌اوقات[۲۰] در کمال فقروفاقه بود. یراق لایق نموده بخراسان فرستاد، چون **میر، بهری** رسید، پادشاه‌وارکان‌دولت و✡ اعیان مملکت ✡ موردش را به‌انواع تعظیم و تبجیل تلقی نمودند ودربدو حال[۲۱] ✡منصب‌جلیل‌القدر✡ مهرداری بدومفوض‌گشت وبعداز اندك وقتی‌مقدم امراء دیوان‌گشته برپشت نشانها ودفاتر[۲۲] مهرمیزد و بعداز چند وقت ترك اشتغال دیوانی‌کرده اعتکاف و اعتزال اختیار کرد و ثانیاً حسب التکلیف[۲۳] پادشاه متقلده[۲۴] دارایی ولایت[۲۵] **استرآباد** وآن نواحی‌گشته و درآن ولایت علم اقتدار بر افراشت بالأخره‌ترك‌آن مهم نیزکرده دامن همت از اشتغال با لکلیه درچید ومدت‌ـ الحیات پیرامون[۲۶] امورديوانی نگردید، اما درآن وقت بیشتر از پیشتر منظور نظر اعزازواحترام بوده و[۲۷] شاه وسپاه دقیقه‌ای ازدقایق[۲۸] ازاکرام[۲۹] و احترام[۳۰] وعزت و حرمت فروگذاشت نکردند، و اکثرشاهزادگان ملازمتش نمودند[۳۱] بخدمتش تقرب می‌جستند وقبولش درحضرت پادشاه بمثابه‌ای[۳۲] بودکه‌یکنوبت **خواجه‌مجدالدین‌ـ محمد**[۳۳] وزیرپادشاه‌را ضیافت‌کرده بود. وپیشکشی زیاده ازحدکشیده هرچند در آن زمان دستورنبوده‌که‌چهارقب بتاجیك دهند اما[۳۴] بنابرخدمت پسندیده به‌تشریف

۱۲ـ و. ندارد. ۱۳ـ و. نمود. ۱۴ـ و. نمود. ۱۵ـ و. درهمان روز. ۱۶ـ و. سلطان‌احمدپادشاه. ۱۷ـ و. ندارد. ۱۸ـ و. نمود. ۱۹ـ و. میرزا. ۲۰ـ و. ندارد. ۲۱ـ و. ندارد. ۲۲ـ و. ندارد. ۲۳ـ و. ندارد. ۲۴ـ و. مقلد. ۲۵ـ و. ندارد. ۲۶ـ و. اعمال. ۲۷ـ و. پادشاه. ۲۸ـ و. ندارد. ۲۹ـ ۳۰ـ و. ندارد. ۳۱ـ و. بخدمت. ۳۲ـ و. بمرتبه. ۳۳ـ و. محمود. ۳۴ـ و. ندارد.
* و. مطالب‌میان‌دوستاره‌ها راندارد.

Marfat.com

مذکورمشرف شده چنانکه توره ایشان است درمجلس نه جازانوزده بعدازساعتی‌هم‌در آن مجلس **میر** . فرجی خود را که مشهور است‌که‌باجامه[۳۵] به سیزده تنگه ودومیری بر میآمده جهت خواجه مذکورفرستاده وخواجه آنرا بربالای چهارقب‌پادشاه پوشیده با آنکه تازانوی او بوده جهت او بدستور نه‌جازانوزده‌بعدازساعتی به‌تکلیف‌برجای نشست[۳۶] بی‌تکلف[۳۷] هیچکس‌دردولت هیچ‌پادشاهی[۳۸] این‌قدرقبول نیافت‌که او یافت[۳۹] وفی‌الواقع همچو او ☆صاحب‌توفیقی☆ کمتر بصفحه‌ظهورآمده ازجمله‌توفیقاتش آنکه مدت[۴۰] الحیات لمحه‌ای[۴۱] ازاوقات‌را به‌تعطیل‌نگذرانیده بلکه‌همواره مستغرق‌تحصیل کمالات بوده وبه‌تصنیف وتألیف ونظم اشعار آبدار ☆که تا قیامت اثراز او بر صفحه روزگار باقی خواهد بود بذل سعی‌وجهدمالاکلام‌مینمود☆تصانیفش بدین موجب‌است :

۱ـ نظم‌الجواهرفارسی ۲ـنثراللألی ۳ ـ[۴۲] نسایم‌المحبة ۴ ـ خمسة‌المتحیرین ۵ـ قصه شیخ‌صنعان ۶ـ منشآت‌ترکی ۷ـ مفردات درفن‌معما ۸ ـ عروض‌ترکی ۹ـ[۴۳] تواریخ‌دقیقه ۱۰ـحالات‌سیدحسن‌اردشیر ۱۱ ـ حالات‌پهلوان‌محمدابوسعید ۱۲ـ محبوب‌القلوب ۱۳ـمجالس‌النفائس ۱۴ـحیرت‌الأبرار ۱۵ـ فرهادوشیرین ۱۶ـلیلی ومجنون ۱۷ ـسدسکندری.وی‌راپنج‌دیوانست‌چهارترکی‌ویکی‌فارسی‌است بدین موجب[۴۴] ۱۸ ـ[۴۵] غرایب‌الصغر ۱۹ ـ[۴۶] نوادرالشباب ۲۰ ـ بدایع‌الوسط ۲۱ ـ[۴۷] فواید الکبر ۲۲ ـ دیوان فارسی‌که قریب به سه هزار[۴۸] بیت باشد ، باشد، درشعر ترکی‌مطلقاً تخلص‌ایشان **نوایی**است‌ودردیوان‌فارسی تخلص**فانی**میکنند دیگر دررعایت اهل‌فضل واستعداد[۴۹] باقصی‌الغایت‌کوشیده به یمن تربیتش هریك در

۳۵ـ و. ندارد. ۳۶ـ آ. ندارد. ۳۷ـ و. ندارد. ۳۸ـ آ. پادشاه. ۳۹ـ آ. ندارد. ۴۰ـ مدت‌حیات. ۴۱ـ و. پیرامون‌اعمال‌دیوانی لمحه‌ای‌به‌تعطیل نگذارنید. ۴۲ـ و. قسام‌المحبة! ۴۳ـ و. ندارد. ۴۴ـ و. ندارد. ۴۵ـ و. غرایب‌النوایب! ۴۶ـ و. انوارالنبات! ۴۷ـ و. فوایدالکبیر. باید توجه‌داشت که‌نسخه و . نام دیوانها وآثارامیرعلیشیررااشتباه‌ذکرکرده‌است. ۴۸ـ و. شش‌هزار!! ۴۹ـ. و. ندارد.
* و. مطلب میان دوستاره را ندارد.

Marfat.com

مجسمه امیرعلیشیر نوائی (فانی)

Marfat.com

Marfat.com

امیرعلیشیر نوائی نقاشی منسوب به بهزاد

Marfat.com

Marfat.com

فنی نادره‌ی عصر گشته‌مصنفات غرّا بنام آن‌امیر توفیق آثار نوشتند، دیگر ابواب‌خیرات ومبرات‌مفتوح‌داشته به تعمیر سیصدوهفتاد[۵۰] بقاع‌خیر که ازآنجمله‌نود(۹۰) رباط‌است که دراکثرآنها درایام حیاتش[۵۱] بصادرین‌ووارد‌ین‌آب و آش میداده‌اند وباقی‌مساجد ومدارس[۵۲] وخوانق‌وپل‌موفق گردید، به‌یمن‌رعایت‌ارباب‌حرفت‌چون‌صحاف[۵۳] ومذهب ومصور وحفاظ[۵۴] ومحرروخطاط ونقاش‌وسایراهل‌صنایع درآن امور نهایت‌دقت بتقدیم رسانیده‌یگانه‌روزگار گشتند، آخرالأمر دست‌قضاوقدر بساط کثیرالأنبساط آن‌امیر نیکو سیررادرنور دید ودر روز یکشنبه‌شهرجمادی‌الأول‌سنه[۵۵] ست وتسعمایه‌کلیات‌احوالش بشیرازه‌ی اختتام‌رسید ازدیوان فارسیش این‌دوسه‌بیت‌ثبت‌افتاد

دلم بدست تو مرغی است در کف طفلی
که نی کشد نه گذارد نه سازدش قفسی

این‌مطلع مشهورنیزازاوست :

نه دل بباغ کشد نی بلاله زار مرا من وغم تو بعیش وطرب چکار مرا

واین مطلع قصیده‌ایست که تتبع **دریای‌ابرار** کرده است :

آتشین لعلی که تاج خسروان را زیور است
اخگری بهر خیال خام پختن در سر است

درمحلی‌که **مولاناجامی** ازحجازمعاودت[۵۸] کرده بود **امیرعلیشیر** این‌رباعی را درسلك‌نظم‌کشیده‌وبه‌استقبالش‌فرستاده‌اند[۶۰] .

انصاف بده ای فلك مینا فام زین‌هر دو[۶۱] کدام خوبتر کردخرام
خورشیدجهانگرد[۶۲] توازمطلع[۶۳] صبح یا ماه جهانگرد من از جانب شام

اشعار نامدار ترکی‌اش بنابر فرط و ضوح مناسب‌ندید بهمین یك معمای‌ترکی

---

۵۰ ـ و.هفتاد . واین‌کاملااشتباه‌است زیراچگونه‌ازهفتاد بقاع‌خیر نودتای آن رباط است ؟ ۵۱ ـ و.درایام‌آواش‌بصادرووارد‌می‌دارند؟! ۵۲ ـ و.ندارد. ۵۳ ـ ۵۴ ـ و.ندارد. ۵۵ ـ و.سته. ۵۶ ـ و.چوشب‌رسید. ۵۷ ـ و.این‌مطلع‌درجواب‌دریای. ۵۸ ـ و.نموده. ۵۹ ـ و.باستقبال. ۶۰ ـ و.است . ۶۱ ـ و.کزاین ۶۲ ـ و. جهانتاب! ۶۳ ـ و.جانب .

Marfat.com

اختصاررفت .

معما باسم محسن :

مجلده شیخ دون کیجه کوت نیشی باشلادی

سیندردی شمع نقلینی حوض‌الچیره تاشلادی

مولاناصاحب‌دارا قصیده‌ای درمرثیه‌او گفته که از یك‌مصرعش‌تاریخ ولادتش ظاهرمیشودکه درسنه اربع واربعین وثمانمایه‌روی نموده ویك مصرعش تاریخ وفات است واین چند بیت ازآنجاست[۶۷] .

ای فلك بیداد و بیرحمی بدینسان کرده‌ای

ای اجل ملك جهان را باز ویران کرده‌ای

کرده‌ای گاه ازجفاحیران دل صد اهل دین[۶۸]

گه ز کین[۶۹] قصدهلاك صد مسلمان کرده‌ای

کرده بر جانها کمین بنهاده‌ای دام عنا

هرزمان ازکینه جویی صید صد جان‌کرده‌ای

۶۳۷ـ **امیرشیخ نظام‌الدین احمدالمشهوربه سهیلی** : ازنژاد اتراك است واز غایت دقت طبع و صفای ادراك‌الحق آن ✡ قوم را به یمن طلوع آن ✡ اختر افق احتشام سرخ رویی‌تمام‌حاصل است[۷۰] . **مصرع** :«چنین دهداثرآری طلوع‌چون چون‌توسهیل.»[۷۱](وهر درشاهوارکه آن‌خلاصه روزگاربیرکت‌طبع سهیل‌آثار) ازمعدن یمن خاطربرسربازار اظهارآورده چون عقیق یمانی‌آبداراست وهمچون‌لعل‌بدخشانی نامدار، در**تذکرةالشعراء** مذکوراست‌که‌منشاءتخلصش[۷۲] آنکه ویرا خلوص‌اعتقادی

۶۴ـ و.مجلده‌دون کیجه کوکورب شیشه باشلیدی . ۶۵ـ نفتنی. ۶۶ـ و. باشلدی ۶۷ـ و.یك‌بیت‌ازآن‌درهرمصرعش‌تاریخ‌وفات‌و این‌چند. ۶۸ـ و.کرده‌ای برجان‌کمین‌بنهاده‌ای‌داغ‌عنا. ۶۹ـ و.هرزمان ازکینه‌جویی‌صید صدجان‌کرده‌ای.
۷۰ـ و.بیت. ۷۱ـ آ. میان دوابرو را ندارد. ۷۲ـ و. تخلص اوآن است *مطلب‌میان‌دوستاره‌را م.و.ندارند.

Marfat.com

نسبت **بشیخ آذری** بوده ازخدمتش دریوزه‌ی تخلصی میکند[۷۳] بنابر التماس اوشیخ تفأل بکتابی که درنظرداشته‌کرده آنرا میگشاید[۷۴] درسطر اول لفظ سهیل برآمده[۷۵] لاجرم بدین تخلص مسمی[۷۶] گردیده .

مولاناحسین واعظ علیه‌الرحمة والغفران انوارسهیلی را باسم آن امیر کبیر مرقوم[۷۷] ارقام بلاغت انجام‌گردانیده همانا ایشانرا ، دو دیوانست یکی ترکی و یکی فارسی ، این چند بیت ازدیوان فارسی[۷۸] ایشان ثبت افتاد :

مطلعیات :

بشام غم چومن دردی کشی کاندر شراب افتد
ازآن[۷۹] کمترکه تا روز جزامست وخراب‌افتد

☆☆☆

بروز غم کسی جز سایه من نیست یار من
ولی[۸۰] او هم ندارد طاقت شبهای تار من

گویندکه این مطلع راگفته وبرحریف ظریفی میخواند :

مطلع:

شب غم دیو باد آهم از جابردگردون را
فرو برد اژدهای سیل اشکم ربع مسکون‌را

گفت: میرا!شعر میگویی یاآدم میترسانی ؟!

آخر درشهورسنه ثمان وعشروتسعمایه کوکب عمرش بمغرب فنا شتافت[۸۱] .

۶۳۸ـ **مولانامیرمحمد صالح :** پسر **امیر نورسعید** است که از اعاظم امرای

۷۳ـ و. نموده. ۷۴ـ و. ندارد. ۷۵ـ و. برآمد. ۷۶ـ و. همی کرد!؟ ۷۷ـ و. مرقوم گردانید. ۷۸ـ و. او. ۷۹ـ و. ازاین. ۸۰ـ و. آن‌هم . ۸۱ـ و . فرورفت!

Marfat.com

جغتای بوده‌و نبیره‌ی **امیرشاه ملك** که **رکن‌السلطنه امیرتیمورگورکان** است‌وخودش جوانی بغایت خوش [۸۲] فهم وبسوزودردبوده چنانکه **مصرع** : توان شناخت‌زسوزی‌که درسخن‌باشد. این‌دومطلع [۸۳] ازاشعار اوست :

هر زمانم قامتش در ناله زار آورد
ترسم این نخل بلا دیوانگی بار آورد

☆☆☆

اسیر هجر شدم هر کجا که دل بستم
فتاد طرح جدایی بهر کـه پیـوستم [۸۴]

۶۳۹ ـ **مولانا میر آهی** [۸۵] : از **ترکان‌جغتای** است ودرزمان **سلطان‌حسین میرزا** درجرگه امرا مهرمیزد [۸۶] عاشق پیشه ولوندوخوش [۸۷] مشرب بود ابیات نیك [۸۸] از اومشهوراست این‌چند بیت ازآن جمله است :

مطلعیات :

آهم چـو گرد باد فنا می‌بـرد مـرا
از کوی یار، آه [۸۹] چـرا می‌بـردمـرا

☆☆☆

شدم سرشك فشان چون برخ نقاب گرفت
شود ستاره نمایان چو آفتاب گرفت [۹۰]

☆☆☆

۸۲ـ و.قابل فهم ! ۸۳ـ و.این مطلع‌ازاوست. ۸۴ـ و.این‌مطلع‌را ندارد . ۸۵ـ و.آهی. ۸۶ـ و.می‌بوده ۸۷ـ و.ندارد. ۸۸ـ و.ندارد . ۸۹ـ و . کجا . ۹۰ـ و. این‌مطلع‌را ندارد.

Marfat.com

بی قد تو دل بسته صد [91] بندبلا شد
کی وا شود آن غنچه که از شاخ جدا شد

☆☆☆

جهان کهنه خلقی را بدل داغ هوس مانده
بیا ساقی که‌این‌ویرانه از بسیار کس مانده

☆☆☆

وارسته‌ای کجاست که راه عـــدم رویـم
با یکدگر چو سایه قدم [92] در قدم رویم
بر ما چه میکشی قلم رد بملك عشق
[93] ما خود کمینه جور کش این قلمرویم

☆☆☆

من بودم و رقیب که آن مه سلام کرد [94]
مردم ز غم که آه، کرا احترام کـرد

☆☆☆

هر جا بتان بجامــه گـلگون نشسته‌اند [95]
تا گردن از فـراغ تو در خـون نشسته‌انـد
رحمی که عاشقان همه شب بی مه رخت [96]
تـا روز چشم بـر مه گـردون نشسته‌انـد

☆☆☆

۹۱ـ و.دردوبلا.۹۲ـ و.بر. ۹۳ـ و.ماهم. ۹۱ ـ ب.داد. ۹۵ـ آ.نشستند.
۹۶ـ آ.رفت. ۹۴تا۱۰۱ـرانسخه‌وحید ندارد.

Marfat.com

خوش آنمجلس که آنجا تو به‌خودچو نکنم‌ظاهر[۹۷]
مرا ساقی گریبان گیرد و می در گلو ریزد

☆☆☆

خوش آنکه خواب کنم زیر پای اوآنسان[۹۸]
که چون دراز کند پا بروی ما نرسد

این رباعی او بسیار خوب واقع شده[۹۹].

رباعی:

گر در غم عشق استوار آیـد دل — برمرکب آرزو سوار آید دل[۱۰۰]
گردل نبود کجا وطن سازدعشق — ورعشق نباشد بچه‌کار آید دل[۱۰۱]

۶۴۰ـ **امیرحسین‌علی‌جلایر**[۱۰۲]**:طفیلی** تخلص‌میکردوازامران**سلطان‌حسین میرزا** بود با وجود امارت فانی مشرب ☆ و بی تکلف وخوش صحبت بود ☆ ودر آن زمان درشعر خصوصاً درقصیده‌همه‌کس اورا قبول داشته[۱۰۳] است .این‌قصیده‌ی‌او مشهوراست .

قصیده :

سرو قدت جلوه کرد قد صنوبر شکست
لعل لبت خنده کرد قیمت گوهر شکست
هندوی دربـان او چـوب سیاست بقهر
از کف خاقان کشید بر سر قیصر شکست

واین بیت او ☆ درتعریف‌دهان☆ از قصیده‌ی دیگریست ☆ بسیارخوب‌گفته☆.

۹۷ـ آ.طاهر. ۹۸ـ ب.آسان. ۹۹ـ ب . رباعی‌ازاوست . ۱۰۰ـآ . ایدل .
۱۰۱ـآ.ایدل. ۱۰۲ـو.نداردآ.امیرجلایر. ۱۰۳ـو.داشته اند. ۱۰۴ـو.ندارد.
*و.مطالب‌میان‌دوستاره‌را ندارد.

Marfat.com

ماند[۱۰۵] به‌نقطه‌دهنش‌درغبارخط لیکن[۱۰۶] چونقطه‌ای‌که بود درخط‌غبار

درآخر حیات[۱۰۷] **بعراق** افتاده درخدمت **امیر نجم‌ثانی** که وزیر صاحبقران مغفور بود بقدر رتبه یافت‌وچند قصیده‌بنام‌اوگفت[۱۰۸]،میان او ومولانا **امیدی‌تهرانی** درقصیده[۱۰۹]گویی نزاع افتاد و هجو یکدیگرکرده بودند ازآن‌جمله‌این‌دوسه‌بیت[۱۱۰] **امیدی** که درقصیده‌ای باسم **امیرنجم‌ثانی** گفته‌تعرض باوست:

عیبم‌اینست‌کاز دیار **ری**ام نه سمرقندی و بخارایی
یاوه گویان کاسه هر جابر تُره تر[۱۱۱] زنان بغرایی
که **طفیلی** خوان طفلانش گستراند بساط بابایی
هرکه‌بیتی‌سه‌چارموزون‌بست کی مسلّم‌شود به استایی

وفاتش درسنه خمس وعشرین وتسعمایه بوقوع انجامید این‌مطلع هم‌ازاوست :

مطلع:

بتی کاز گل بود آزارپا درگشت بستانش
چسان‌دردیده‌خواهم[۱۱۲] با وجودخارمژگانش

۶۴۱ـ **حسین‌قلی‌میرزا** : ازجماعت**ترکان شاملو**ست‌پدرش‌امیرآخورصاحب قران مغفوربود. او نیزچند روزی **بخدمت‌صاحبقرانی** مشرف[۱۱۳] شد اما بواسطه سعایت بعضی ازمفسدان اخراج شده متوجه خدمت **همایون‌پادشاه** شد . حالیا یکی ازامرای معتبراوست‌طبعش‌درشعرخوب وسلیقه‌اش‌مرغوب‌است، این‌مطلع‌ازاوست :

مطلع :

تار طنبور که‌راز دل من‌میگوید گوش‌کن‌گوش‌که ازپرده‌ی‌سخن‌میگوید

۱۰۵ـ آ. مانندنقطه‌دهنش . ۱۰۶ـ و. به‌نقطه‌ای. ۱۰۷ـ و. ندارد. ۱۰۸ـ و. خواند . ۱۰۹ـ و.ومولاناامیدی‌نزاع‌افتادوهجوهم‌کرده بودند. ۱۱۰ـ و. ازجمله این بیت‌درجواب‌قصیده‌ی‌امیدی‌باسم امیرنجم‌ثانی. ۱۱۱ـ و.تندسرنا زنان‌بغرایی؟!
۱۱۲ـ و.دردیده خواهم‌کرد. ۱۱۳ـو. بخدمت‌صاحبقران بآن‌امرقیام‌مینمودامادراین واسطه‌مفسدان.

Marfat.com

۶۴۲ـ **آی‌غوت‌میرزا** [۱۱۴]: پسر **بایزیدسلطان** نبیره‌ی **جانان‌سلطان** [۱۱۵] است ، **استاجلو** جدش امیرالامرای حضرت صاحبقران مغفور بود .

[۱۱۶] حسن‌سلوك را بارأفت وعدالت جمع‌کرده بعدازپدرچند روزی علم امارت برافراشته‌متقلد دارایی آن مهم‌گشت سپس‌درسلك امرا درآمدوازآن مهم معاف‌گردید درشهورسنه ست وخمسین وتسعمایه وفات یافت، ، ذهنش درنظم بغایت ملایم افتاده بود ، اکثرکتب‌تواریخ را بنظر امعان‌دیده ومورخی‌نیك‌بود بهردوزبان فارسی‌وترکی شعر میگفت این رباعی فارسی‌زاده‌طبع‌اوست:

رباعی :

چشمی بجهان نیست که حیران تو نیست
خورشید فلك چون مه تابان تو نیست
سر چشمه آب خضر ای غنچه دهن ،
چون لعل حیات بخش خندان تو نیست

این مطلع هم ازاوست:

مطلع :

سرم ز خاك ره‌آن سرو ناز بر نگرفت
مگر نیاز من خاکسار [۱۱۷] در نگرفت

۶۴۳ـ **یوسف‌بیك**: از شعبه [۱۱۸] **چاوشلو** طایفه‌ایست از**استاجلو** ✡ اگر چه ترك است امااطوار آدمیانه [۱۱۹] از ایشان بظهور میرسد . و درتقوی‌وطهارت واجتناب

۱۱۴ـو. یعقوب‌میرزا؟! ۱۱۵ـو . جابین ؟ سلطان استاجلوست امیرالامرانی .
۱۱۶ـو. که‌کمال‌شجاعت‌را باحسن‌سلوك‌جمع. ۱۱۷ـو. خاکسار. ۱۱۸ـ و. ازطایفه استاجلوست. ۱۱۹ـ و. اما دراطوارمیانه‌واقع‌شده!
✡و.م. جمله‌میان‌دوستاره‌راندارند.

Marfat.com

از امور[۱۲۰] نا مشروع چندانکه تعریف کنندزیاده از آن است چه[۱۲۱] حالیا مدت‌دوازده سال شدکه بامن می‌باشد هرگز امری‌که منافی عقل وشرع باشد از اومشاهده نیفتاده‌در شجاعت وسپاهیگری کامل است و در شعر فارسی و ترکی طبعش بسیارخوب ، حاصل آنکه[۱۲۲] در این زمان مثل او **ترك** بلکه **تاجیك** نیز کم‌پیدا میشود . **یوسف** تخلص میکند .

[۱۲۴] این دوغزل وچند مطلع ترکی وفارسی ازاوست:

غزل:

تاکار دل ز عشق تو مشکل نمیشود
آسان مراد دل ز تو حاصل نمیشود
دل قطره‌قطره خون شد واز راه دیده رفت
رحمت . هنوز بر من بیدل نمیشود[۱۲۵]
آهـم بگرد باد فنا میدهد[۱۲۶] مرا
از آب دیده خاك تنم گل نمیشود
رمزی است در تغافلش ایدل و گرنه یار
یکبارکی ز حال تو غافل نمیشود[۱۲۷]
یوسف کجا بخت سیه شادی از کجا
هر گز به بندگیت چوقایل نمیشود[۱۲۸]

☆☆☆

۱۲۰ـو . ندارد . ۱۲۱ـ و . ندارد . ۱۲۲ـ و . در اطوار مثل او میان ترك‌وتاجیك کم‌پیداشده. ۱۲۳ـ و. ندارد. ۱۲۴ـو۰این‌ابیات‌فارسی وترکی‌ازاوست . ۱۲۵ـ و. این‌بیت‌راندارد . ۱۲۶ـ و.می‌کشد ۱۲۷-۱۲۸ـو. این‌دوبیت‌راهم‌ندارد

Marfat.com

سرسرباختن در کار آن سیمین بدن دارم
بمرگ‌خودنمی‌میرم دراین‌کاری‌که‌من‌دارم[۱۲۹]

☆☆☆

نهان نهان که‌کونگل آه عاشقانه چیکار[۱۳۰]
علاجین ایله . وگرنه ایشی فغانه[۱۳۱] چیکار
آخ ایتما. گویید اگستاخ‌چوخ‌سرشك‌ای‌گوز
بوماجراسونك‌اوجی‌ایت‌حذرکه‌قانه‌چیکار[۱۳۲]
یوتوشدی زلفینه شمشاد شاخ شانه نولوپ
دونن گورنده منین‌کاغیرت‌نه‌شاخ‌شانه‌چیکار[۲۳۳]
غمیده یارمنا بی تا بلیغ قه طعن بتلی
زمان‌زمان‌بوکه‌گونکلوم‌اوتی.زبانه‌چیکار[۱۳۴]
چیکار گه آه و گهی بار غصه غم . اوتی
کونکلدین‌اولمه‌**یوسف**هنوز تا نه چیکار[۱۳۵]

☆☆☆

دیمه‌کیل کیم‌گوز ومی‌قتلیمش‌گرفتارای‌کوکنکل
گوزنی سن ایلیمش سن‌بیله جویبارای‌کوکنکل

☆☆☆

جلوه‌ی ناز بیله اولسی قامت بینی
دور نك ای عشق شهیدی‌که قیامت‌بینی[۱۳۷]

۶۴۳ـ **نارنجی‌سلطان‌ارس باری‌خوان**[۱۳۸] : از ولایت**ارسبار**[۱۳۹] من اعمال

۱۲۹ـ و.این‌مطلع‌راهم‌ندارد. ۱۳۰ـو.عاشقانه کشم. ۱۳۱ـو.چکر. ۱۳۲-۱۳۳
-۱۳۴-۱۳۵ـو .این‌ابیات‌راهم‌ندارد. ۱۳۶-۱۳۷ـ و. این‌ابیات راهم ندارد.
۱۳۸ـو.ندارد. ۱۳۹ـو.ازولایت‌شهرزوراست.

Marfat.com

کردستان است . در اوایل در خدمت **کیك‌سلطان** که یکی‌ازامرای معتبر **حضرت صاحبقرانی** بودمی‌بودالحال‌که مدت‌بیست‌سال‌شددرخدمت‌شاهزادگی [۱۴۰] **بهرام‌میرزا** میباشد، ✡درخوانندگی‌دُرهامی‌پاشد✡ درسپاهیگری نیزدعوی بسیار میکند ، اما تا غایت‌کاری نکرده ، انشاءالله تعالی بعد از این بکند وجه تسمیه‌سلطانی اوآنکه . نواب‌صاحبقرانی [۱۴۱] **سرکاری نمدپوشان** که [۱۴۲] درارد‌وی‌معلی‌ترکی [۱۴۳] میباشندوخود رالشکررضا [۱۴۴] میدانند شفقت‌فرموده‌اند، حضرت سلطان مذکورشعر فارسی وترکی هردو میفرمایند و تخلص **نارنجی** میکنند چون سلطان مذکور [۱۴۵] در سخن گفتن طولی میدهند ذکر ایشان نیز مطول شد این مطـلع غرا" از جمله [۱۴۶] اشعار آن جناب است:

مطلع:

لطف و احسان وکرم چونکه بغایت دارم
هر چه دارم همه از شاه ولایت دارم

۶۴۵ ـ**مولاناخیالی** : درخدمت امرای ترك بسرمی‌برد ودرآخر [۱۴۷] بخدمت حضرت صاحبقرانی سرافراز شده ازجمله مخصوصان گشت وفی‌الواقع لیاقت [۱۴۸] آن داشت چه، بسیارمردفقیر ودرویش‌نیك‌نفس خیرخواه بود ودرشاعری نیزطبعش‌بسیار خوب افتاده [۱۴۹] وازشعرای ترك کم‌کسی را رتبه‌او تواند بود ، دیوان غزل [۱۵۰] را تمام کرده وقصاید نیز دارد . و درمثنوی نیز خوب بود ، **جواب‌گوی‌وچوگان‌مولانا**

۱۴۰ـو.شاهزاده . ۱۴۱ـو . ندارد. ۱۴۲ـو . ندارد . ۱۴۳ـو. ندارد .
۱۴۴ـ و. لشکرمیدانند. ۱۴۵ـ و· ندارد. ۱۴۶ـو این‌بیت‌از اوست ۱۴۷ـ و .
ندارد . ۱۴۸ـو.جای‌آن. ۱۴۹ـو. خوب‌میرفت ! ۱۵۰ـ و. ندارد .
*و. جمله‌میان‌دوستاره‌راندارد.

Marfat.com

عارفی گفته ، [۱۵۱] این بیت در تعریف [۱۵۲] جغه از آن کتابست :

باشنده جغه سی عنبر افشان [۱۵۳] خویلر سر زلفی نك پریشان

در شهور سنه احدی وخمسین وتسعمایه در **قزوین** فوت شد ودر مشهدمقدسه رضویه مدفون گشت این [۱۵۴] مطلع و بیت او هم خوب است :

نارنجی لباش ایچره گلور اول مه تابان

التونغه توتولیمش شانه‌سین بیردورغلطان [۱۵۵]

[۱۵۶] در در آسلور هر سرگوشینده نگار ونك

یا ای له‌قرین بولمیش ایکی کوکب رخشان

۶۴۶ ـ **میردوست طارمی** [۱۵۷]: از جمله خدام آستان ملایك پاسبان امام انام ومقتدای اهل‌اسلام [۱۵۸] **امام‌علی‌بن موسی‌الرضاعلیه‌السلام** من‌الملك [۱۵۹] العلام علیه‌التحیة‌والثناست .

[۱۶۰] اصلش از میرزاده‌های **جغتای** است وخود نیز درپیش **بابر میرزا** رتبه عالی داشت شبی حضرت امیرالمومنین و امام المتقین اسدالله الغالب علی‌بن‌ابوطالب را درخواب دید ، اورابترك دنیا فرمودکه ترك‌الدنیا رأس‌کل✡ عبادة‌وحب‌الدنیارأس کل حطیة ✡ وتوجه بآستان عالیشان امام همام اشارت فرموده‌اند ✡. بنابر آن بترك امارت [۱۶۲] گفته‌وبدرگاه‌عالم پناه‌روی آورده‌مدت پنجاه سال [۱۶۳] درآنجا اوقات بعبادات گذرانیده ومعاش ازوجه‌کتابت بهم [۱۶۴] میرسانید. وازهیچکس طلب [۱۶۵] وتوقعی نکرد

---

۱۵۱ ـ و. ندارد. ۱۵۲ ـ و. درجواب‌جیفه‌سی‌ازاوست ـ بیت درتعریف‌جغه پادشاهی‌است نه جواب کسی. ۱۵۳ ـ و. چوخویلرغنه ۱۵۴ـ۱۵۵ـ۱۵۶ـ و. ندارد.

۱۵۷ ـ و. شرح‌حال‌میردوست‌طارمی‌راندارد. ۱۵۸ ـ ب. زمین‌وزمان. ۱۵۹ ـ ب. ندارد.. ۱۶۰ ـ ب. اصل‌او ۱۶۱ ـ ب . ملازمت . ۱۶۲ ـ ب. کرده . ۱۶۳ ـ ب. دهسال. ۱۶۴ ـ ب . گذرانید. ۱۶۵ ـ ب . طمعی

* و .مطالب‌میان‌دوستاره‌راندارد.

Marfat.com

وبعد ازآن باین رتبه عالی سرافرازگشت و حال چند سال است که بدین خدمت[166] مشغول است . خطراخوب مینویسدودرعلم‌اعدادمهارت دارد. ودرشعر ومعما نیزطبعش خوبست[167] وبااینهمه[168] درویشی ودردمندی بسیارخوش صحبت وشیرین سخن واقع شده . این مطلع‌زاده‌ی‌طبع‌آن سعادت آثار است :

مطلع :

چاك‌هایی کاز گریبان سوی دامان من است
هرطرف‌راهی‌است‌کازجان‌سوی جانان‌من‌است

۶۴۷ـ میرشاه علی[169] : ازامیرزاده‌های **جغتای**بود. جوانی رشید وهنرمند[170] و خط نستعلیق را طوری مینوشت[171] و در کمانداری سرآمد زمان و از نوادر دوران بود . من در کمانداری شاگرد اویم ودیگر در معما وعروض وحدت ذهن ازتعریف زیاده بود ودرسپاهیگری بی‌بدل ، درشهور ثمان و ثلاثین و تسعمایه فوت شد ، قصیده‌ای درجواب مولانا **امیدی** گفته‌بود این‌مطلع وبیت ازآنجاست:

مطلع:

ای رخت[172] در سپهر زیبایی آفتابی بـه عالـم آرایی
تو ببازار حسن یوسف مصر ما تهی کیسه‌های سودایی

۶۴۸ ـ میرمقبول قمی: اصلش ترك بودچون‌دربلده‌ی**قم** مقیم[173] شده بود **بقمی** مشهور شده‌است‌دراوایل‌شباب‌قدم‌درسپاهیگری‌نهاده‌و درخدمت **سلطان‌یعقوب** اورا ترقی تمام دست داد بعدازآنکه شبابش‌به شیب[174] مبدل[175] شدترك آن امرخطیر

۱۶۶ـ ب. باین‌رتبه. ۱۶۷ـ ب.واقع‌شده . ۱۶۸ـ ب. آنهمه ۱۶۹ـو.شرح حال میرشا.علی‌راندارد. ۱۷۰ـ ب. خردمند . ۱۷۱ـ ب. مینویسد. ۱۷۲ـ ب.مبر. ۱۷۳ـ و. مشهورشده‌بودمشهوربه!! ۱۷۴ـ و.ندارد. ۱۷۵ـو.مبدل.

Marfat.com

کرده ودر شهرمذکورمی‌بود . اورا دراکل وشرب شهرت تمام بود ، اوقات درمصاحبت لوندان صرف میکرد [۱۷۶] وغزل پردازی وعشقبازی اومشهورنزدیك ودور است امادر آخرازآن وادی [۱۷۷] دورافتاده بود چنانکه خود میگوید :

مطلع :

عاشقانه گراز این‌پیش سخن میگفتم . عشق میگفت‌وجوانی نه‌که‌من‌میگفتم

فی‌الواقع اورا درغزل ابیات خوب است ازآ نجمله این چند بیت از اوست که سمت تحریریافت :

مطلع :

هر دم بصورت دگرم دل رود ز دست
عاشق شدن خوش است بهر صورتی که هست

✡✡✡

[۱۷۸] ایدل که ناگهان بتو چندین بلا رسید
فکری بکن به‌بین بتو این از کجا رسید

✡✡✡

نه کسی که بهر دردم رود و طبیب جوید
[۱۷۹] نه کسی که گر بمیرم کفن غریب جوید

✡ ✡ ✡

پراز خوناب حسرت شد دوچشم اشکبارمن
یکی بر روز من گرید یکی بروزگارمن

۱۷۶ــ و. مینمود. ۱۷۷ــ و. ندارد. ۱۷۸ــو.ای‌آنکه. ۱۷۹ــ و. نه‌کسی که بهرمردن.

Marfat.com

۶۴۹ـ **مولانا همایی** : اصلش[۱۸۰] ترك بود ودر جوانی ترك ترکی کرده ! در ترقی احوال درعجم بملك **اصفهان** مقیم شد وهمانجا فوت شد . شعرخوب او بسیار است این دومطلع ازآن جمله است :

مطلعیات:

چنان زرد و ضعیفم از فراق لاله رخساری
که می‌افتم اگر[۱۸۱] خودرا نمی‌گیرم‌بدیواری

☆☆☆

علی‌الصباح که مردم بکار و بار روند
[۱۸۲]بلاکشان محبت بکوی یار روند

۶۵۰ـ **یوسف بیك توشمال:** از اقوام[۱۸۳] **ایو اوغلی** است که‌اصلشان‌از قوم **جغتای**است وبه**ایواوغلی**مشهوراند[۱۸۴] ، درخدمت حضرت صاحبقران مغفوردرسلك [۱۸۵]**پروانچیان** می‌بود، الحال منصب توشمالی صاحبقران بدومتعلق است واوقات‌به تقوی وطهارت میگذراند ، قوت مطالعه عجیبی دارد واکثر خطوط مثل[۱۸۶] **معقلی** ، **خطایی** ، **کوفی** ، **نصاری** [۱۸۸] را خوب مینویسد و میتواند خواند و با وجود اشتغال‌بخدمت یك‌لحظه [۱۸۹]بیکار نمی‌ماند وپیوسته‌کتاب فقهی[۱۹۰] و حدیث و تفسیر مطالعه‌میکندوطبعش درشعر ترکی‌وفارسی هم‌خوب‌است‌این‌مطلع ترکی که‌برای **خلف** نامی‌گفته نوشته شد :

ای خلف زیبا یراتمیش سیزنی[۱۹۱] رب العالمین
صورتین‌نقشین‌یازن[۱۹۲] نقاشه‌یوزمین[۱۹۳]آفرین[۱۹۴]

۱۸۰ـ و . ازترك . ۱۸۱ـ و . که می‌افتم‌اگرچون‌که نمی چسبم‌بدیواری !!
۱۸۲ـ و.جفا. ۱۸۳ـ و. ایوب‌اوغلی! ۱۸٤ـ و. ندارد. ۱۸۵ـو.پروانه‌چیان!
۱۸۶ـ و.ندارد. ۱۸۷ـ و. ندارد. ۱۸۸ـ و.نصاری رامیتواند خواند!!
۱۸۹ـ و. یك‌لمحه. ۱۹۰ـ و. فقه‌وتفسیر. ۱۹۱ـ و. ندارد. ۱۹۲ـ و.بارین !
۱۹۳ـو. بورمین! ۱۹۴ـ و.ندارد.

Marfat.com

۶۵۱ـ **الله‌قلی:** اصلش ترك است اما خود[۱۹۵] به **تاجیکان**شبیه‌تر است‌که بر **ترکان**[۱۹۶] در **اصفهان** به قابضی اشتغال دارد ، این مطلع‌ازاوست :

مطلع:

حال مجنون دگر است و من دیوانه دگر
قصه عشق دگر باشد و افسانه دگـر

این بیت هم ازاوست:

زاهد ! بـدر مسجد و میخانـه گذر کن
هر جا سخن حق شنوی مگذر از آن در[۱۹۷]

۶۵۲ ـ **بوداق‌بیك** : ولد **حصاربیك‌بهارلوست**[۱۹۸] کـه میرآخور **نواب صاحبقرانی** است وخودش‌نیزدرخدمت آن[۱۹۹] حضرت است . باوجود ترکی این‌مطلع را دررشته[۲۰۰] نظم کشیده .

مطلع :

کرده کاکل راپریشان عزم میدان منیکنی[۲۰۱]
باز از سر خاطر ما را پریشان میکنی[۲۰۲]

۶۵۳ ـ **طفیلی ابدال:** از ترکان**خراسان**است‌دراول درکسوت[۲۰۳] درویشان میگشت والحال درخدمت یکی ازامرای ترك[۲۰۴] می‌باشد .☆ ندیم مجلس ومصاحب اوست چون اومرد جسیم واکول است . این‌قطعه راجهت خودبنظم آورده‌که ☆:

میرطفیلی‌که یمیك[۲۰۵] وقتینده بین[۲۰۶] گرك رستم دستانی در
هیأت ایله رستمه[۲۰۷] بنذر ولی بغینه باخما که خراسانی در

۱۹۵ـو. ندارد. ۱۹۶ـ و. ندارد. ۱۹۷ـ و.ازآنجا ۱۹۸ـ و . ندارد .
۱۹۹ـ و. صاحبقرانی‌بوده! ۲۰۰ـو. ندارد. ۲۰۱ـو. کرده‌ای. ۲۰۲ـو. کرده ای. ۲۰۳ـو.ابدالان! ۲۰۴ـ و. ندارد. ۲۰۵ـ و. نمك! ۲۰۶ـو.سك‌لرنك!!
۲۰۷ـ و.هیأت‌رستمه بهگرولیك‌بنعنه‌باخمه‌که !
*و. جمله‌های‌میان‌دوستار.راندارند.

Marfat.com

این بیت‌او هم بدنیست [۲۰۸] :

[۲۰۹] هرطرف صف صف توروبتور . اهل دلار او گمه‌گه

وه بیزی التورمگه یوخدور مجالی خو بلارون

۶۵۴ ـ **مولانا آقاشوقی :** درصاحب حسنی باشاعران ملاقات داشت بنابرآن شاعرشد این مطلع ازاوست :

مطلع :

با رقیبان سخن از کشتن‌من‌میگویی [۲۱۰] کشتن‌آنست‌که‌باغیر سخن میگویی [۲۱۱]

۶۵۵ ـ **مولانا [۲۱۲]مطیعی‌بیك :** اصلش ترك است . اما در میان تاجیکان نشوونما یافته‌این مطلع فارسی‌ازاوست :

مطلع :

وادی نامرادیی دارم بخدا خواب‌وادیی دارم

۶۵۶ـ **مولانافایی:** [۲۱۳] دراصل ترك است وپدران اودرخدمت امرای ترك می‌بوده‌اند این مطلع ازاوست :

دگر ای هم نشینان خار خاری کرده‌ام پیدا

عجب نازك نهالی ، گلعذاری کرده‌ام پیدا

۶۵۷ ـ **حاجی‌آقالر :** لُر است خوداومیگویدازنسل **اتابکان لرستانم** مردی است‌که خود را دراکثر اموردداخل میداند امادرهیچ امردخل ندارد ، اول مهماندار

۲۰۸ـ و.ندارد. ۲۰۹ـ و.این‌بیت‌را ندارد. ۲۱۰ـ و.میگوید. ۲۱۱ـو.میگوید.

۲۱۲ـ و.شرح‌حال مطیعی‌رانداردوشرح‌حال‌وفایی‌رابرای‌اوآورده‌است. ۲۱۳ـو . شرح حال مطیعی رابرای وفایی نوشته است‌بنابراین شرح‌حال وفایی رانداردد.

Marfat.com

نواب صاحبقرانی بودبعداز آن یوزباشی و خلیفه قورچیان‌کرُد شد ، [۲۱۴] اگرشعر نفرمایند بسیارخوبست ازشعری‌که ازاونوشته میشود صدق‌مقال‌کاتب معلوم‌میگردد.

روی شه را ز دور دیدم من　　سر بر اوج فلك کشیدم من
روی شه دایماً چو مه باشد　　روی‌شه‌هر که دیدشرف‌باشد !

نه که مصرع آخردرکتابت غلط شده بلکه شاعر چنین‌گفته . من‌گفتم‌که(مه)و (شرف) چگونه قافیه‌باشد؟! .گفت: چه‌کنم که به‌ازاین‌قافیه [۲۱۵] نیافتم!! **شاهزادگی بهرام‌میرزا** ازبرای اودوبیت‌گفته بودند وخوب واقع شده.وآن اینست :

پدر تو لر است و مادر کرد　　چون‌توشاعرشدی بگردن خورد
شاعری کار دردمندان است　　شاعری پیشه لوندان است

۶۵۸ ـ **میرزا بوداق:** [۲۱۶] اگرچه **ترك**است‌امامدتهادرمیان**تاجیکان**بسر برده‌و میباشد این مطلع ازاوست :

مطلع :

وفا و مهر پیش آورد وبرد از دل بُدرکین را
خدا انداخت گویا دردل آن نازنین این را

۶۵۹ ـ **نگاهی‌جغتایی** [۲۱۷] : اصلش از**ترکان‌جغتای** است.جوانی‌عاشق‌پیشه‌بود ودرهنرمندی ید بیضا مینمود . مثل‌خاتم‌بندی‌ونقاشی، طبعش در شعر ملایم بود این مطلع تعلق به‌آن‌نادرالعصری دارد :

مطلع :

فلك روزی که ازکوی توام آواره میسازد
فلاخن از مه نو ، سنگ از سیاره میسازد

۲۱۴ـ و. ندارد . ۲۱۵ـ و. ندارد . ۲۱۶ـ و. شرح حال میرزا بوداق را ندارد .
۲۱۷ـ و.شرح‌حال نگاهی را ندارد.

Marfat.com

۶۶۰ ـ **مولاناامتی:** [۲۱۸] درخدمت‌داروغه‌فراشخانه‌نواب [۲۱۹] حضرت‌صاحبقرانی می‌بود ✡ حرارتی درشعرداشت ✡ جوانی‌بتقوی‌وطهارت وعاشق پیشه بود. اول **لعلی** [۲۲۰] تخلص میکردآخربه‌**امتی** قراردادرشهورسنه‌خمس‌وخمسین وتسعمایه دردست‌قطاع‌الطرین شهید شد. این‌مطلع وبیت ازاوست:

• شبگون تون‌ایچره [۲۲۱] دیدوم‌قانوم [۲۲۲] توکراوقامت
دیدی بتم [۲۲۳] ایلاب کیم یوخ قرا قیامت

✡✡✡

اول‌مسیحی‌ینعلاروپ [۲۲۴] بیزنی‌رقیبی‌کولد [۲۲۵] وروپ
[۲۲۶] دلونی جانلان دزراوله که بیزنی الدوروپ
[۲۲۷] تا مقید گیچگانیدین بیلدی گویا اینچدوم
شمیدی‌کونکلومنی سورا راوقی مایمنعاوالتوروپ

۶۶۱ـ**موسی‌بیك:** [۲۲۸] اگرچه‌اصلش **کرد**است‌اما در**تبریز** متولدشده‌علم‌سیاق‌و حساب‌خوب ورزیده [۲۲۹] وبدین واسطه ✡گوی‌سبقت‌ازاقران‌وامثال‌ربوده✡و بشرف انشای آستانه‌منوره‌ی‌متبرکه‌صفیه‌**صفویه**حفت [۲۳۰] بالأ نوارالقدسیه‌مشرف‌شده‌ودر نوشتن‌خطوط نیز دستی دارد این مطلع ازاوست:

۲۱۸ـ و. شرح‌حال امتی‌راندارد. ۲۱۹ـ آ. ندارد. ۲۲۰ـب. نعلی . ۲۲۱ـب . الحره. ۲۲۲ـ ب. دیدوم‌توکاراوقات. ۲۲۳ـ ب. تبسم. ۲۲٤ـ ب . دربیزی ۲۲۵ـ ب.وقتینی‌کولدورات. ۲۲۶ـ ب.این‌مصرع‌راندارددوفقط در. آ. هست‌وبه‌قیاس تصحیح‌شد. ۲۲۷ـ ب. این‌بیت‌راندارد وفقط در . آ. ثبت است‌وتصیحح قیاسی‌گردید . ۲۲۸ـو.شرح‌حال موسی‌بیك‌را ندارد. ۲۲۹ـب. خوب میداند. ۲۳۰ـ ب.جفت.
*ب. مطالب‌میان دوستاره‌هاراندارد.

Marfat.com

مطلع:

بدل تیری‌کازان ترك کمان ابروکندمنزل
نهالی گردد و تخم محبت باشدش حاصل

۶۶۲ ـ **مولانا یرتیلمیش**[۲۳۱]: از **ترکان‌چمش کزك** است ، رمال خوب‌وندیم مرغوب بود[۲۳۲] اما ملحدطور واقع شده،شعرهای‌طرفه میگفت‌ودعوی‌کیمیاگری وعلوم غریبه میکرد این‌چندبیت‌طرفه ازاوست:

سنیك‌در یا الهی جمله فرمان کمینه درد ورسنك کیمسه درمان

☆☆☆

چکمونك درکم نور الور باغ [۲۳۳]کیچی یوزی قرادرقوتینك[۲۳۴]آغ

☆☆☆

[۲۳۵]ده‌ونی آغلادن[۲۳۶] کولدرن سن [۲۳۷]یا توران بالمیغه‌سن قالدرن‌سن
[۲۳۸]بوبنوزینی اکری قیلان سن اوکوز قویروغنی‌دوغری قیلان سن

☆☆☆

[۲۳۹]حلب ده‌بیر قاریچوق چرخه گیردی
مصرده بیر کیچی‌قورخدی . بگیردی[۲۴۰]

۶۶۳ ـ **مولاناجدیدی**[۲۴۱] : اصلش‌از میرزاده‌های ترکان بود ، ودراوایل‌خود نیز درخدمت☆سلاطین‌ترك‌می‌بود☆ بعد ازانقراض آن دولت **مصاحب‌امیرنجم‌ثانی**

۲۳۱ـ و. شرح‌حال‌یرتیلیمش‌راندار. ۲۳۲ـ ب . ندارد. ۲۳۳ـ ب. کجی.
۲۳٤ـ ب.قولتینك. ۲۳۵ـب.ده‌ده‌نی‌دانی ۲۳۶ـب. سنسن. ۲۳۷ـ ب.الکایاـ
زوق‌دکولمی‌اغلادرسن. ۲۳۸ـب. این بیت‌راندارد. ۲۳۹ـطلبده . ۲۴۰ـب .
بوکوردی. ۲۴۱ـ و.شرح‌حال جدیدی‌راندارد .
* ب.جمله میان‌دوستاره راندارد .

Marfat.com

وزیر صاحبقران مغفورشد و بعد ازآن درارد‌وی عالی [۲۴۲] با امراء واهل‌دولت‌ملاقات میکرد [۲۴۳] دراواخر درخدمت حضرت صاحب قرانی بسرمی‌بردتا در شهورسنه تسع و ثلاثین‌و تسعمایه‌درگذشت:

مردهزال‌وشیربن‌سخن‌بود ودرندیمی‌وشاعری [۲۴۴] گوی مسابقت‌ازاقران‌می‌ربود، این مقطع ازاوبخاطر [۲۴۵] بودثبت‌افتاد:

مقطع :

جدیدی جانینه [۲۴۶] یوزمین بلالر [۲۴۷]

کورنك کیملار پیلان [۲۴۸] همرازاولبتور [۲۴۹]

۶۶۴ ـ **مولاناحبیبی‌برگشادی** [۲۵۰] : از **برگشاد آذربایجان** است اول در خدمت **سلطان‌یعقوب** می‌بود ، آخر بشرف‌ملازمت‌حضرت‌صاحبقران‌مغفور سرافراز گشت [۲۵۱] آنحضرت اورا منصب [۲۵۲] **ملك‌الشعرایی** داده از روی‌هزل **گرزالدین‌بیك** نام نهاد،دراوایل‌حال [۲۵۳] بواسطه‌فقروپریشانی‌اوقات بشبانی میگذرانید [۲۵۴] گویندسبب تربیت او این شد [۲۵۵] که **سلطان‌یعقوب** روزی [۲۵۶] در شکارگاه او را دید که بره‌ای چند میچراند یکی از ملازمان [۲۵۷] را فرمودکه «از این‌پسر [۲۵۸] بپرس‌که این بره‌ها ازکیست؟ »

۲۴۲ـب.مزکی. ۲۴۳ـب.خوش‌طبعی. ۲۴۴ـ ب. ندارد. ۲۴۵ـ آ . ندارد.
۲۴۶ـب.جانیله. ۲۴۷ـب‌بلالار. ۲۴۸ـب.ایله. ۲۴۸ـ اولبوتر. ۲۵۰ـب.
چلبی،و.شرح‌حال‌حبیبی‌راندارد. ۲۵۱ـ آ.مغفورافتاد. ۲۵۲ ـب. ندارد. ۲۵۳ـ
آ.ندارد. ۲۵۴ ـب.صرف‌میکرد. ۲۵۵ـب.این‌بوده. ۲۵۶ـ ب‌ندارد. ۲۵۷ـ
ب. بایکی‌ازملازمان‌امرکرد. ۲۵۸ ـب. که‌ازاین بپرسید.

Marfat.com

آن ترك [۲۵۹] نزدیك **حبیبی** آمد وپرسید واوجواب دادکه «بره‌هاازگوسفندان [۲۶۰] است» ترك دیگر بار پرسیدکه «بزرگان ده‌شماکیانند ؟ » گفت : گاوان از همه بزرگترند بار دیگر گفت : من آنهایی را میگویم‌که‌پیشواز [۲۶۱] مردم بدم‌درمیآیند؟ جواب دادکه‌سگهای کپك‌اند! که‌همچو توعزیزی که‌بده‌میآیی باستقبال بیرون‌میروند [۲۶۲] ترك درقهر شده به ترکی گفت [۲۶۳] «آی، نه‌جایدوم‌سنی ؟» گفت: جبارکور که‌یولدا- شلرنك‌گتی».

آن ترك قیل‌وقال‌را بعرض‌پادشاه‌رسانید ... پادشاه‌راخوش‌آمداوراتربیت فرمود وبواسطه لطف‌طبع‌شاعرشد این مطلع‌ترکی‌وبیت‌از اوست :

مطلع :

گرسنین [۲۶۴] چون قیلماسم چاك ای بت نازك بدن
گوروم اولسون شول قبا اکنونده پیراهن کفن
چخمسا سودای زلفك باشدن ای مه گریوزایل
استخوان کلم ایچره‌دوتسه عقرب لرو طن

۶۶۵ ـ **مولاناسوسنی**:ازترکان [۲۶۵] **قره‌قویونلوست** [۲۶۶]،اول‌درسلك قورچیان [۲۶۷] نواب‌صاحبقرانی می‌بود آخر بواسطه امر ناملایم‌که از اوسرزد از آن [۲۶۸] درگاه محروم شد وباوجود آنکه شعری نمیتواند [۲۶۹] خواندن تابگفتن‌چه رسد . شعرمردم

---

۲۵۹ - ب.ملازم. ۲۶۰- ب.از گوسفندان‌دیگر؟ ۲۶۱ -ب.استقبال ۲۶۲- ب. میخرامند. ۲۶۳ـب.ندارد . ۲۶۴- ب.سندن‌اوزگه‌یارم‌اولسه‌ای‌پریوش‌سیم‌تن. ۲۶۵ـو.بزرگان. ۲۶۶ـو.ازقره‌قونیلوست. ۲۶۷ـو. ندارند. ۲۶۸ـو.ندارد. ۲۶۹ـوشعری نتواندگفت.

Marfat.com

بنام‌خودمیخواند[۲۷۰] درمحلی که‌بجمع کردن[۲۷۱] این اوراق‌ابتر مشغول‌بودم . ازاوشعری طلب‌کردم[۲۷۲] این‌مطلع‌راازسوسنی‌قدیم‌بنام‌خودخواندکه‌در **مجالس‌النفایس** آورده‌شده است☆حسب التماس او نوشته‌شد☆:

مطلع:

مجردان‌که زقید زمانه آزاداند نه صیدگشته بدام‌کسی نه صیادند

[۲۷۴] دیگری برایم نقل‌کردکه «باچندتن‌ازجوانان‌دلاویزدرشهر **تبریز** باسوسنی سیرمیکردیم والتزام کرده بودیم‌که بهرجوان‌که رسیدیم[۲۷۵] مناسب‌حال اوشعری[۲۷۶] در بدیهه بگوییم اتفاقاً بجوان[۲۷۷] قصابی‌رسیدیم وهریك درفکر شدیم ، **سوسنی** پیش‌از همه[۲۷۸] این مطلع‌را خواند :

هرگه آن قصاب تیغی برگلوی من نهد
میزنم سر برزمین تـا پـا بروی من نهد

بعد ازآن چنانکه شعرا درشعرگفتن فکرکنند هرلحظه اندك تأ ملی‌کرده سر برمیداشت‌ویك بیت میخواندویاران مسوده میکردند تاآنکه غزل☆هفت بیت به‌تخلص **سوسنی** تمام خواند☆ یاران انصاف داده تحسین‌کردندکه غزل‌هفت بیت بدین‌خوبی در بدیهه‌گفتن بسیار مشکل است . بعدازآن برسبیل[۲۷۹] استراحت بر صفه دکان دلاکی برآمده نشستیم قضا را کتابی درطاقچه‌دکان بود ، یکی ازیاران آن‌کتاب رابرداشته بگشود، دیوان **کمال**[۲۸۰] بوداتفاقاًدرصفحه‌اول‌غزلی‌که **سوسنی**[۲۸۱] دربدیهه‌گفته‌بود

۲۷۰ـو.میکند. ۲۷۱ـو. بجمع‌کردن اشعاراین. ۲۷۲ـو . نمودم . ۲۷۳ـ آ. مقطع.و. مطلع‌سوسنی‌که ازقدیم‌ذکراودرمجالس‌النفایس‌هست‌نوشته‌وفرستاد . ۲۷۴ـ و.دیگرنقل‌کردند . ۲۷۵ـ و.برسیم. ۲۷۶ـو.مناسب‌حال میان‌یاران برای‌اوشعری بگوییم. ۲۷۷ـو.درجوان. ۲۷۸ـو.پیش‌ازماشعرمولاناهلالی‌راخواندکه. ۲۷۹ـ و.رحل. ۲۸۰ـو. هلالی‌بود. ۲۸۱ـ و. ندارد.
*و.جمله میان‌دوستاره‌را ندارد.

Marfat.com

به نظردرآمد . چون یاران بنیاد تعرض‌کردند او ازکمال‌بی حیایی‌که داشت سوگند مغلظه[۲۸۲] یاد میکردکه‌تواردواقع شده است واگرنه‌من این غزل‌را در هیچ دیوانی[۲۸۳] نخوانده‌وازکسی نشنیده‌ام، من‌این نقل‌را باور نمیکردم‌اگرکه‌آن‌مطلع[۲۸۴] **سوسنی‌ماضی** را بخط خود نوشته بمن نمی‌فرستاد. این‌مطلع ترکی‌خاصه‌اوست:

[۲۸۵] بولغارگرمهر رخونك جبیب قبادن طالع
[۲۸۶] آی‌دگون بولمادی‌گون‌منظره سیدن لامع

۲۸۲ــو . غلیظ. ۲۸۳ــو.هرگز نخوانده‌ام. ۲۸۴ــآ . مقطع . ۲۸۵ــو . بولعالی‌مهررخنك‌قبادن. ۲۹۶ــم. ای‌کون‌بولاری‌موکب‌منظره‌لامع.

Marfat.com

صحیفهٔ هفتم

۱

در ذکر طرفه گویان مقبول الکلام و ایراد سایر عوام

۶۶۶ـ مولانا احمدی[۲] : سردفتر ظرفای عالم و دراشعار مضحك مقبول عرب و عجم است مضامین کثیر[۳] را دراندك عبارت فصیحی بروجهی که بغیراز خودش دیگری فهم نمیتواند[۴] کرد درج کرده و به منصه[۵] ظهور میرسانیده است . ازجمله این بیت در هجو **سلطان احمد کوسه سمرقندی** املاکرده[۶] .

غلام کوسه زرد شبان جن گیرلی[۷]

مثال ریش او گفتم خس[۸] ما سوجه قندیلی !

[۹] چون دستارش را در مدرسه **مولاناجامی** دزدبرده بود این قطعه را درآن باب گفته :

قطعه :

بردر مدرسه جامی جم[۱۰] بحر و بری

دزد برد از سرمن فوطه شیر و شکری

۱ـ و. ندارد. ۲ـ و. نام این شاعر را ندارد و بجای آن نقطه گذاشته است . ۳ ـ و. ندارد. ۴ـ و . نمی‌نمود . ۵ـ آ. بصفحه . ۶ـ و. نموده . ۷ـ و. چنگرایلی. ۸ـ و. چنین ماسوخته . ۹ـ و . یکبار . ۱۰ـ و. بگرو .

Marfat.com

فوطـه‌ام‌برد و هوا سردو سرم درد گرفت[11]
دزدك روی سیه را چه‌غم از درد سری

([12] اما همچون این‌ابیات‌گاه‌گاه نیزمیگفته :

مطلع :

از مونتوان ساخت میانی‌که تو داری . وزغنچه‌ی سیراب دهانی‌که توداری
شبها نکنی گوش بفریاد اسیران فریاد ازآن خواب گرانی‌که تو داری

ولیکن مقطع‌را بموجب‌سلیقه خود فرموده‌اند :

دستار فرست **احمـدی** بی سرو پـارا
از جامه آلیجه کتانی‌که تـو داری)

۶۶۷ـ **مولاناقاسم قربنو**[13] :ازچپانیان‌شهر**هرات** است وبسیاربی‌قیدولاابالی است مردم شهرباو هزل های قبیح‌میکنند و او نیزدرتعرض و دشنام پای‌کمی ندارد ودرمحلی‌که من‌در**هرات** بودم شعرا این‌غزل**مولاناجامی** را جواب میگفتندکه :

مطلع:

از عشق تو شوری است عجب درسرم امروز
[14] داده است غمت بیخودی دیگرم امروز

واو[15] دراین‌غزل هجویاران کرد و غزل‌را درهجو شعرای زمان‌طوری‌گفت .
این‌ابیات ازآن‌غزل است :

دیوانه و آشفته‌دل‌وابترم امروز درپیش‌رقیب توزسگ‌کمترم امروز
تانشنوم آواز **هلالی**و نه بینم کورم‌چو**زلالی**وچو**قوسی**کرم‌امروز

۱۱ـ و. کند. ۱۲ـ سطورمیان‌دوابرورا نسخه‌وحیدندارد . ۱۳ـ و.قاسم‌مرموز!!
۱۴ـ و. مصرع دوم‌رانیاورده. ۱۵ـ و. اواین‌غزل‌را درهجوشعرای زمان‌چنین گفته.

Marfat.com

حیدر که‌بهر کوچه دویدی بکلوخی[16] درخانه‌خودره‌ندهد حیدرم‌امروز[17]

درمیان غزل این بیت‌اوخوب واقع‌شده ومراد ازایراد این‌غزل‌همین بیت است :

فردانکنم آرزوی سایه طوبی گرسایه سروتوفتد برسرم امروز

۶۶۸ـ[18]**مولاناحسن‌زارناتوان**:ازشیخ‌زاده‌های **سپهرسالار مالك** است‌ومزار مذکور درچهارده‌من اعمال **طبس گیلگ** است. بزعم‌مردم آنجایکی ازاصحاب‌رسول صعلم ، مدفون‌است والعلم‌عندالله‌تعالی ، اما مولانای مذکور مردکی سخت‌جان سگ پای[19] است پای‌پیاده ازطبس[20] بعراق‌آمده جهت مهم‌سازی و باامرا ووزراء واردوی معلی بجهت‌ابرام‌آشناشد، تامهم اوساختند ، چون‌اوقات او درخانه‌های مردم بهتر از خانه‌خودش میگذرد حالادوازده‌سال شدکه مهم‌سازی‌کرده امادر اردوساکن‌است و با اینهمه‌خوبی‌سلیقه(!) دعوی شاعری‌نیزمیکندقصیده‌ای‌گفته‌بود درشکایت اهالی **طبس** که‌مطلعش‌اینست :

مطلع:

تا ازحیات درتن من یك رمق‌بود حب علی و آل علی‌ام[21] سبق بود

ودراین قصیده‌ابیات طرفه‌گفته ازجمله درصدق اعتقاد خودنسبت‌بحضرت نواب صاحبقران این‌بیت‌گفته ؛

برطبق این‌مقال‌مرا پیش‌صدرشاه سوگند قل‌اعوذ برب‌الفلق بود

و بواسطه این‌مقطع ظرفا اورا موسوم‌به **زارونـاتوان**کردند :

مقطع :

رحمی کنید بر**حسن** زار[22] ناتوان تاکی پیاده بی‌سروپا[23] دق ولق بود

۱۶ـ و.بکلوچی. ۱۷ـ و . امروزرا ندارد . ۱۸ـ و.شرح‌حال‌حسن‌زارناتوان‌را ندارد. ۱۹ـ ب.جان‌سبك‌پای‌سرمست . ۲۰ـ ب.خراسان . ۲۱ـ دراینجا نسخه ب.پنج‌برگش درصحافی پس‌وپیش‌شده‌است که مصحح آنرا شماره گذاری کرد تا برای‌مراجعه کنندگان بآن‌اشکال‌ونارا‌حتی‌پیش‌نیاید . ۲۲ـ ب.پیرا ۲۳ـ ب.ولق‌دلق .

Marfat.com

۶۶۹ـ**مولانا بیره**[۲۴]: ☆ مردُ بله‌وساده‌است و بغایت☆ ازوادی‌شاعری‌بدور افتاده خوبی اش آنکه از **قم** است و حسن[۲۵] پوش ، معایب[۲۶] آن مردم فاش‌گفته چنانکه میفرماید :

مردمـان گویند بی‌علت قمی راست میگویند بی‌علت قمی‌است

ازاین رهگذر منت‌بیشتر برآن طایفه‌داردکه قرنهاست که درمیان اهل سودا و بازاراین‌مثل‌اشتهاردارد‌که«بی‌علت قمی‌اشتهاردارد.»ومیگویدمن‌آنرا تغییرداده‌وتأویل کرده و این‌علت‌را از ایشان رفع کردم ، یکبار چند روزی بیماری کشیده این بیت فرموده‌اند(!)

اربعـین یوم است **بی‌ره** خسته است
دردم مرگ است و بیـره جسته است

قصیده‌ای‌دیگر گفته‌موسوم بدوکیسه واین‌بیت‌ازآنجاست :

بیت :

دلم از عشق چون[۲۷] دودوك شده[۲۸] ناله‌ام از غمش دو دوك شده

باقی ابیات از این قیاس[۲۹] توان کرد ، اما احیاناً از این نوع شعرهم از او سرمیزند[۳۰] :

غم‌خورم‌هرکه‌سخن بامه‌من میگوید وه‌چرا با مه من‌غیرسخن‌میگوید

۶۷۰ـ **مولانـا کرمانی**[۳۱]: ازشعرای‌عجیب وبلغای غریب‌است چه، درشعری که شکایت‌اهل **کرمان** گفته رتبه‌سخن اومعلوم‌میشود :

۲۴ـ و. شرح‌حال‌مولانا بیره‌راندارد . ۲۵ـ ب.خشن . ۲۶ـ ب.معایب‌آن مردم‌چنانکه‌مردمان گویند. ۲۷ـ آ.همچودوك . ۲۸ـ ب.مصرع‌دوم‌راندارد. ۲۹ـ ب. معلوم. ۳۰ـ آ. میزد . ۳۱ـ و.شرح‌حال کرمانی‌راندارد .

*ب. جمله‌میان‌دوستاره‌راندارد.

Marfat.com

ما را دواند میرو تاشد و زیر نیرو
تازرگرفته دیر و آه[۳۲] نیلم و وایلو
ازدست‌جورکرمانلو

۶۷۱ـ **مولاناستادنوری قفل‌گر**[۳۳] : ازبزرگان‌زمان ونوادردوران است ! درآن‌صنعت بمرتبه‌ای ماهر بودکه دوازده‌قفل ازفولاد ساخته بودکه درون پوست پسته می‌گنجید ! وهمه‌راکلیدبود .

بعدازهفتادسال بخاطرشریف ایشان‌رسید که‌شاعرمی‌بایدشد ، بنیادشاعری کرد وباوجودآنکه شعر او ناموزون است و معنی‌هم ندارد ، این مطلع زاده‌ی طبع‌لطیف ایشانست(!)

خوش‌گنبدی است‌گنبد نقاش‌دل درصفاهان سر بچرخ و پابگل

ودرجواب این‌مطلع خواجه‌حافظ‌که فرموده :

مزرع‌سبزفلك دیدم وداس مه‌نو یادم ازکشته‌ی‌خویش‌آمدوهنگام‌درو

استاد مذکوراین‌مطلع‌فرموه‌اند:(!)

کره‌تند فلك دیدم‌واو درتك و دو گفتمش تندمرو ، جوجوجو،جوجوجو؟

درمحل‌خواندن‌مصرع‌ثانی بهردودست[۳۴] دامن‌خودراگرفته می‌جنبانید،چنانکه باسب[۳۵] گریخته ✡ جودردامن‌کرده نمایند تاآرام‌گیرد ونگریزد ! ✡

۶۷۲ ـ **مولاناظهوری**[۳۶]**کرمانی** : مردی درویش‌وعامی است و فقیر است این‌مطلع ازاوست :

مطلع :

چشمت پی خونریزی صاحبنظران است
برمن نظری کن که مرا چشم برآن است

۳۲ـ ب.دیروزه آه‌تیلم‌واویلاه . ۳۳ـ و.شرح‌حال‌استادنوری‌قفل‌گررا ندارد . ۳۴ـ ب. ندارد. ۳۵ـ ب.بدستوریکه‌جویه‌است. ۳۶ـ و.شرح‌حال‌ظهوری‌کرمانی‌را ندارد.
* جمله‌میان‌دوستاره‌را.ب. ندارد .

Marfat.com

۶۷۳ـ**مولاناساکنی‌قمی**[۳۷] : ولد **انصاری** بود[۳۸] از عدم فضیلت به‌حمامی گری‌قیام[۳۹] میکرداین‌مطلع ازاوست :

رباعی:

اگرنظر سوی غمخواره ای کنی چه شود
بلطف چاره‌ی پی‌چاره‌ای کنی چه‌شود ؟

۶۷۴ـ **مولانا**[۴۰]**شمالی کاشانی : قصه خوان** ومداح و[۴۱] خواص‌گوست ،ودر شاعری‌نیزدخل میکند این‌مطلع ازاوست :

مطلع:

تابکی از من چوعمرآن نازنین خواهدگذشت
آه اگر عمرمن بیدل چنین خواهد گذشت

۶۷۵ ـ**تزریقی‌اردبیلی** : در**شماخی** بدلالی اوقات میگذراند و شعرهای بی‌مزه[۴۲] میگوید، این‌مطلع ازاوست:

مطلع:

روم درپشته[۴۳] کوهی چو اشتر خار می‌بینم
زشادی بشکفم چون گل که درگلزار می‌بینم

۶۷۶ـ **کلیمی‌پینه‌دوزاوغلی** : **تبریزی** است ، مردفقیروعامی‌است و بهردو زبان‌که عبارت ازترکی‌وفارسی باشدشعرمیگوید،این‌مطلع‌ازاوست :

مطلع:

بهرگلشن که نخل قامتت را یاد میکردم
درآن گلشن دل ناشاد خود را شاد میکردم

۳۷ـ و. شرح‌حال‌ساکنی‌قمی‌راندارد . ۳۸ـ ب.است . ۳۹ـ ب.اوقات . ۴۰ـ و.شرح‌حال‌شمالی‌راندارد. ۴۱ـ ب.خواص. ۴۲ـ و. بامزه . ۴۳ـ و. پشت .

Marfat.com

۶۷۷ـ **بسملی کله‌پز**[۴۴] :درشهرقزوین بکله‌پزی مشغولی‌میکند[۴۵] وهفتادسال بدین طریق[۴۶] سلوك کرده و از کسی‌طلب چیزی نمیکند . قریب[۴۷] بده هزاربیت[۴۸] شعردارد ،[۴۹] این‌ابیات‌ازاوست :

مطلعیات :

مرا از سرهوای آن لب میگون نخواهد شد
نخواهم‌کند دندان ازلبش تا خون نخواهد شد

✡✡✡

دلا درعشقبازی[۵۰] همدم غم ساختی مارا
پی نظاره‌ای رسوای عالم ساختی مارا

✡✡✡

ایدل به پرسشت سگ‌جانانه آمدست[۵۱]
دولت بپای خود بدرخانه آمدست[۵۲]

۶۷۸ـ**مولاناحسن**[۵۳]**مشتاقی شیرازی**: مولدش دارالملك **شیراز**است واوقات او**بقصه‌خوانی**میگذشت ودرآن‌کار بسیارشیرین سخن‌وخوش‌گفتاربود . درشعرطبعش ملایم[۵۴] افتاده‌بوددرشهورسنه‌خمسین وتسعمایه‌درشهرخود فوت‌شد این رباعی ازنتایج طبع‌اوست :

رباعی :

هرلحظه ز من روایتی می‌شنوی — وزقصه من شکایتی می‌شنوی
سوزد دل من فسانه می‌پنداری — من مُردم‌وتو ، حکایتی می‌شنوی

۴۴ـ و.شرح‌حال بسملی‌راندارد . ۴۵ـ ب.اوقات‌صرف‌میکند . ۴۶ـ ب. بدین‌عمل‌مشغول‌بود . ۴۷ـ ب.ندارد . ۴۸ـ ب. ندارد . ۴۹ـ آ.این‌مطلع . ۵۰ـ ب.درعشق‌خوبان‌همدم‌ساختی‌مارا . ۵۱ـ۵۲ـآ.آمده . ۵۳ـ و . شرح‌حال مشتاقی‌راندارد . ۵۴ـ ب. همه‌خوب‌آمده .

Marfat.com

۶۷۹ـ**مولانا پهلوان‌محمدیتیم مشهدی:** مردی‌شجاع وکریم‌الطبع‌ودرزمان خود سرآمدیتیمان بود ؛ آخر بدست داروغه **مشهد**مقدسه‌کشته شداین‌مطلع‌ازاوست:

مطلع:

بخاك ره فتاده استخوان جسم غمناکم
بامیدی که بر دارد سگ کوی توازخاکم

۶۸۰ ـ **استادشجاع** :[۵۴] بکسب تاجدوزی اوقات میگذراند وگاهی شعرهای موزون از مردم میخرد. این مطلع را برای **علا** نامی‌گفته یا خریده بود . بهمه‌حال خالی ازحالی نیست :

مطلع:

اسیر نرگس‌مستانه **علا** شده‌ام به فتنه عجبی بازمبتلا شده‌ام

۶۸۱ ـ **مولانالوندی:قصه‌خوان** واز**ورجرد**که قصبه[۵۵] ایست از **همدان** ، عامی است واطوارش ازتخلصش پیداست[۵۶] ، نودسال عمر خود راضایع‌کرده ومیکند این مطلع از اوست:

مطلع:

زخاك کشته‌های عشق اگرخودلاله‌می‌خیزد[۵۷]
پس ازمردن زخاك من فغان و ناله می‌خیزد

۶۸۲ ـ **مولاناشطاحی**[۵۸] : پسر**لوندی**مذکور است‌حیثیتی که دارد اینست در یکروز از **ورجرد**به **همدان** که بیست فرسنگ‌است پیاده آمده و بدان مباهات[۵۹] میکند!این مطلع‌ازاوست:

مطلع:

تا زسوز سینه آتش در دل زارم فتاد سوختم‌یکبارگی‌باهجر[۶۰] چون‌کارم‌فتاد

۶۸۳ـ **گلوعلی**[۶۱]:از**گلویان شیراز**است وبسرتراشی اوقات‌خود ضایع‌میکند

۵۴ـ و. شرح‌حال‌استادشجاع‌را ندارد. ۵۵ـو. ندارد. ۵۶ـو. معلوم. ۵۷ـو. بر خیزد. ۵۸ـو. شرح‌حال‌شطاحی‌را ندارد. ۵۹ـب. نموده. ۶۰ـب. درعشق ۶۱ـو. شرح‌حال گلوعلی‌را ندارد .

Marfat.com

ومیگوید که این مطلع را من گفته‌ام ومن باور نمیکنم که او گفته باشد :

مطلع :

خواهم که بدان سینه نهم سینه خودرا　　تادل بتو گوید غم دیرینه خودرا

۶۸۴ـ **حاجی روشنی: بغدادی** است ومردی گوشه نشین وفقیر است و بکتابت[۶۲] اوقات میگذراند این مطلع ازاوست :

مطلع :

هرشبنمی که ازورق گل چکیده است　　خونابه‌ایست کازدل بلبل چکیده است

۶۸۵ـ **پهلوان میرزاعلی بیلدار تبریزی**[۶۳]: او بامن میباشد و درکار خود پهلوان است ونقش‌ها وصوتها[۶۴] را طوری میخواند وباوجودی که عامی است گاهی از او شعری سرمیزند این مطلع وبیت ازاوست :

تاگشت مرا دل زغم یار پریشان　　جمعیت خاطرشده بسیار پریشان

جانانشوی همدم اغیار که آخر　　گل میشود ازهمدمی خار پریشان

۶۸۶ ـ **شاه‌وردی سبزواری**[۶۵] : پسر **پهلوان سلطانعلی بیلدار سبزواری** است اما اورا دربیلداری دستی نیست خط نستعلیق را بدنمی نویسد این مطلع وبیت ازاوست:

شام هجران چندباشم بی‌گل رخسار او　　ای‌خوش آن صبحی[۶۶] که بینم یك نظر دیدارا

می‌کشد دوراز گل رویش بصدخواری مرا　　گاه پند دوستان گه طعنه اغیار او

۶۸۷ ـ **مولانا بهلول قزوینی**[۶۷]: به زرگری مشغولی مینماید بسی بی‌تعین[۶۸] ولاابالی است، این مطلع ازاوست :

مطلع:

مگر روی بتان راحسن وخط وخال می‌باید　　خط وخال بتان خوبست اما حال می‌باید

۶۸۸ـ **درویش عبدی تبریزی**[۶۹]: مردی دیوانه صفت است این مطلع ازاوست:

۶۲ـ م. آ. کاسبی.　۶۳ـ و. شرح حال پهلوان میرزاعلی راندارد .　۶۴ـ آ. ندارد .
۶۵ـ و. شرح حال شاه‌وردی راندارد.　۶۶ـ ب. آن ساعت .　۶۷ـ و. شرح حال بهلول راندارد .　۶۸ـ ب. یقین .　۶۹ـ و. شرح حال عبدی راندارد .

Marfat.com

مطلع :

آن آه آتشین که بود درجگر مرا هرلحظه سوزد آه بنوعی دگر مرا

۶۸۹ـ **ولی خیاط ساوجی**[۷۰]: از ولایت[۷۱] ساوه است این مطلع ازاوست :

کسی کاودلربای خویش را بادیگری بیند درون سینه هردم ناوکی یاخنجری بیند

۶۹۰ـ **حسین خاله تونی**[۷۲] : تخلصش نیز **تونی** است وخودرامرید و شاگرد **حیرتی** میداند این مطلع ازاوست :

مطلع:

براه عشق اگرپای دلم درگل نمی بودی

درآن محنت سرا یکدم مرا منزل نمی بودی

۶۹۱ـ **مولاحافظ پیرعلی فراقی**[۷۳] :همانا که از ولایت **عراق** است . مردی درویش وفقیراست و درشعر **فراقی** تخلص میکند ، این مطلع ازاوست :

مطلع:

گفتم از راه خدنگش غم ز دل بیرون کنم.

آه کاز دل برنمی آید ندانم چون کنم

۶۹۲ ـ **حافظ میرك کاشانی**[۷۴]: در شهر خود بقصابی اوقات میگذراند[۷۵] ، این مطلع ازاوست :

مطلع:

رقیب خواست که بایار هم نشین باشد

خدا نخواسته باشد که این چنین باشد

۶۹۳ـ **مولانا نردی استر آبادی**:[۷۶] ازدارالمؤمنین **استر آباد** است، **قصه خوان** ونّراد است مسافرت کرده و زحمت بیشمار کشیده بود اماعملی که فایدهٔ دین و دنیا داشته باشد ازاو بصدور نیامده این مطلع ازاوست :

۷۰ـ و . شرح خیاط ساوجی را ندارد . ۷۱ـ ب .سبزوار است. ۷۲ـ و. شرح حال حسین خاله را ندارد. ۷۳ـ و.شرح حال حافظ پیرعلی را ندارد . ۷۴ـ و.شرح حال حافظ میرك را ندارد. ۷۵ـ ب.صرف میکند . ۷۶ـ و. شرح حال نردی را ندارد .

Marfat.com

مطلع:

بس که‌دل‌ازدست‌آن گل‌خواری‌هجران کشید
غنچه سان‌سردرگریبان، پای دردامان کشید

۶۹۴ـ مولاناحافظ‌عصارقزوینی[۷۷]: ازمردم **قزوین** است‌ومرید **نوربخشیان** است[۷۸] ، این‌رباعی ازاوست :

رباعی:

ایدل هوس عشق مجازی نکنی　　چون بلهوسان بعشق بازی نکنی
ره درحرم کعبه وصلت ندهند　　تاجامه خویش را[۷۹] نمازی نکنی

۶۹۵ـ خواجه‌علی‌استرآبادی[۸۰] **(بازاری)** : **بازاری** تخلص‌میکند و این دورباعی ازاوست :

رباعیات :

جانانه قلندراست و من بازاری　　او درطلب زراست و من‌با زاری
گرزانکه‌دل‌ازصید[۸۱]غمش‌بازآری　　صیدی است‌که‌آن،ازدهن[۸۲] باز آری

☆☆☆

بادل گفتم، که‌ای‌دل احوال تو چیست　　دل دیده پرآب کرد و بسیار گریست
گفتاکه چگونه باشد احوال کسی　　کاورا بمراد دیگری باید زیست

۶۹۶ـ خواجه‌فتح‌الله‌قزوینی[۸۳]: ازمردم‌قزوین☆ومرید**نوربخشیان** است و بتجارت مشغول☆ این‌مطلع ازاوست :

مطلع:

من‌که چون‌نی زغمت چهره‌ی‌زردی دارم　　گر بنالم عجبی نیست که دردی دارم

۷۷ـ و.شرح‌حال‌حافظ عصاررا ندارد.　۷۸ـ ب. ندارد .　۷۹ـ ب. نماری‌نماری نکنی.　۸۰ـ و.شرح‌حال‌استرآبادی‌راندارد.　۸۱ـ ب.چنگ.　۸۲ـ ب. ازدهن من بازآری .　۸۳ـ و. شرح‌حال خواجه‌فتح‌اللهرا ندارد ·
* آ. میان دوستاره را ندارد .

Marfat.com

۶۹۷ـ **استادشاه‌قلی نقاش قمی (الوانی)**[۸۴]: ازشهر **قم** است‌ودر نقاشی‌ورمالی وقوف‌تمام‌دارد ، ودرشعرهم خودرا یگانه‌آفاق میداند ☆وتخلص او **الـوانی** است ☆ این‌مطلع ازاوست :

ماهی‌که او نظربمن‌خسته داشت رفت مارا بدست ظلم رقیبان‌گذاشت ، رفت

۶۹۸ـ **مولاناخلیل‌تبریزی**[۸۵]: خیّر و عالم بودوجهت‌فرط[۸۶] مکنت مسجدی در**تبریز**[۸۷] ساخته‌این‌مطلع‌ازاوست :

مطلع:

مرا چون بیند از غیرت شود شرمنده‌یارازمن
الهی گمُ شوم تا او نگردد شرمسار از من

۶۹۹ـ **قرداش‌تبریزی**[۸۸]: چینی فروش است و ازمردم‌شهر **تبریز** ، درمحلی که‌صباحت[۸۹] رخسارش گلبرگ‌تر،و طراوت‌عذارش[۹۰] غیرت‌ماه و خور،بودمردم شعر بنام اومی‌گفتند این مطلع ازآنجمله‌است :

مطلع:

تاکاکل اوشد ز سرناز پریشان چون‌کاکل او شد دل ما باز پریشان

۷۰۰ـ **مولاناعبدل‌کاشانی**: درشهرخودش‌که **کاشان** است‌کاغذ فروشی میکند وگاهی‌شعرنیز میگویداین‌مطلع ازاوست :

اگر صراحی زرین و جام نیست بدستت
کدو قرابه‌کن و از سرش برآر پیاله[۹۱]

۸۴ـ و. شرح‌حال استادشاهقلی‌راندارد . ۸۵ـ و. شرح‌حال خلیل‌تبریزی را ندارد . ۸۶ـ ب.فرمکت. ۸۷ـ ب.مذکور. ۸۸ـ و.شرح‌حال‌قرداش‌راندارد. ۸۹ـ ب.صباقت . ۹۰ـ آ. رخسارش . ۹۱ـ و. این‌بیت‌را برای‌خواجه شاه ولی ثبت‌کرده‌است.

* ب.جمله میان‌دوستاره راندارد .

Marfat.com

۷۰۱ـ **خواجه‌مجتشم کاشانی:** به بزازی مشغولی دارد و درشعر بدنیست .

✡ چون‌جوانست امیدکه ترقی‌کند تاغایت‌جزابیاتی‌که درصغرسن گفته شعری ازاواستماع‌نیفتاده این‌دومطلع از آن‌ابیات است :✡

مطلعیات :

تاحسن‌یار ازخط‌مشکین نشان‌گرفت　　منشورخوبی ازهمه‌مشکین‌خطان‌گرفت

✡✡✡

گربهم میزدم امشب مژه‌ی پرنم را　　سیل می‌برد بیك‌چشم زدن عالم را[۹۲]

[۹۳] واین مطلع‌وبیت‌هم ازآنجمله است:

ای‌خدنگ‌مژه‌ات‌عقده‌گشای‌دل‌من　　حل شده از تو بیك‌چشم‌زدن مشکل من[۹۴]

شادم‌از بیکسی‌خودکه‌اگرکشته‌شوم　　طلب خون نکند هیچکس از قاتل‌من[۹۵]

[۹۶] واین‌رباعی‌بدیهه‌ازاوست:

رباعی :

دربزم حریفان ز می‌شور انگیز　　نی‌تاب‌نشستن‌است و نی پای گریز[۹۷]

از بهرمن تنك شراب ایساقی　　مینا بلب‌پیاله کج دار و مریز[۹۸]

۷۰۲ـ**مولاناغیاث‌الدین باغبان کنی**[۹۹] :ازقریه **کن** است از قرای **ری** در باغبانی‌بی‌بدل ودرشاعری خودرا ذوفنون می‌گیرد امانا‌موزون بسیارمیگویداین‌مطلع ازاوست :

دروفاداری سگ او غمگساری بوده است

من نمیدانستم اورا طور یاری بوده است

۷۰۳ـ **مولاناحسین‌ابدال‌تبرایی**[۱۰۰] : ازشهر **حله** است و دراوایل بصورت

وحید.ازشماره ۹۲ـ ۹۸ـ و.مطالبی که‌درمیان‌این‌شماره‌هاست ندارد. ۹۹ـ و.
شرح‌حال مولاناغیاث‌الدین‌راندارد. ۱۰۰ـب. تبراهی.
* و. جمله‌میان‌دوستاره‌راندارد.

Marfat.com

قلندری برآمده گردجهان میگردید، وحالیا ترك آن کرده درخدمت **حضرت صاحبقرانی** میباشد این مطلع ازاوست :

مطلع:

تویی چودیده مرا بلکه بهتر از دیده[101] منم قلندر و گوید قلندر ازدیده

۷۰۴ ـ **مولانا مقصود بنای تبریزی**[102]: پسر **عبدالسلام** معمار است که معمار **تبریز** بود مردآدمی[103] و کاسب است و کتابه ایوانی که بسرکاری حضرت **صاحبقرانی** ساختند[104] خودگفته‌مطلع آن اینست :

قصری که عکس شمسه آن مهرانوراست از خاك برگرفته دارای کشور است

ودرمقطع این قصیده لفظ مقصود طوری واقع شده :

مقطع :

مقصود رخ نتافت ازاین دربهیچ باب معلوم شد که قبله مقصود این دراست

۷۰۵ ـ **مولانادیوطبسی**[105]: اطوارش‌را ازاسمش میتوان‌معلوم‌کرد این مطلع درتعریف **کلنبو** که طعامی است مخصوص آنجا ازاوست :

درشهر طبس خورم[106] کل‌انبو ازذرت[107] وشلغم والم پو

۷۰۶ ـ **خواجه‌خرد** : بیلدار پهلوان زمان است و استاد پهلوانان[108] بود در عراق وخراسان ، ودررقص با وجود ضخامت[109] جثه چنان ماهر[110] بود که‌ظرفا او را کوه اصول می‌نامیدند درکمانداری نیز استادبود. اما دراواخر ازاو چیزهای‌غریب نقل میکردند که ایرادآن لایق سیاق[111] این دفتر نیست ، درشهورسنه‌ثلاث‌وخمسین‌و

۱۰۱ـب. مراچودیده وبلکه‌بهتر از دیده . ۱۰۲ـو .شرح حال بنای تبریزی راندارد . ۱۰۳ـب. مردفقیر . ۱۰۴ ـب. که در ایران سرکار نواب صاحبقرانی ساخته. ۱۰۵ـو.شرح‌حال‌دیوطبسی‌راندارد . ۱۰۶ـ ب. خورند. ۱۰۷ـب.زرت. ۱۰۸ـو.عراق‌وخراسان است ۱۰۹ـو.عظم‌جثه . ۱۱۰ـو.صاحب‌اصول‌بود . ۱۱۱ـو. ندارد.

Marfat.com

تسعمایه فوت شد واززبان مردم زمان هنوز خلاص نیست [۱۱۲] . دراکثراوقات تلاوت کلام‌الله‌میکردودرطاعت‌وعبادت‌مشغول [۱۱۳] بود . نوبتی [۱۱۴] درافلاس‌ومدح‌بیلداران‌عرضه داشتی کرده بود بطریق‌نظم این بیت‌ومطلع‌ازآنجاست:

مطلع:

بیلداران که در جهان فاشند مفلسند و غریب وقلاشند
از سر غیرت و جگر داری سنگ خارا به بیل بخراشند

۷۰۷ـ**استاد قاسم کمانگرهروی**:ازمردم**هرات**است‌ودرکمانگری‌وچماق [۱۱۵] ـ گری سرآمدکمانگران. درصیادی‌وزهگیری استاد [۱۱۶] است وزهگیرراخوب میتراشد وبرسر [۱۱۷] کمانها این شعرخودرا مینویسد:

آنکه اولاد علی را خادم‌است خاك راه دردمندان قاسم است .

۷۰۸ ـ **مولانامحمودزهگیر** : اونیز از همین طایفه است زهگیر و قنطر ترازو را خوب‌می‌تراشدوآوازبهایم راتقلید میکند☆بسیاربدو بی‌مزه حسب‌حال‌خودش این‌مطلع واقع شده ☆:

مطلع :

گهی محمود زهگیرم‌گهی محمود قنطر هم .
گهی اسبم‌گهی استر گهی گاوم گهی خرهم

۷۰۹ـ**پیرزاده‌حسین اصفهانی** [۱۱۹] : ولد **نجفی‌قلندر** است ودر**اصفهان** به تکیه‌داری‌اوقات میگذراند این مطلع‌رامیگویدکه من‌گفته‌ام:

۱۱۲ـو.زبان‌مردم‌خلاصی یافت ! ۱۱۳ـب.مشهور . ۱۱۴ـو.مدتی‌پیش . ۱۱۵ـآ.چاق‌گری. ۱۱۶ـو .وقوفی‌دارد. ۱۱۷ـو.برگوشه‌کمان‌ها. ۱۱۸ـو . ندارد . ۱۱۹ـو. شرح‌حال‌پیرزاده حسین اصفهانی‌راندارد.
* و.جمله‌میان‌دوستاره‌راندارد .

Marfat.com

مطلع:

تویی که میل تو با من بآشنایی نیست منم که از تو مرا طاقت جدایی نیست

۷۱۰ ـ **دیوانه‌نقاش تبریزی** : ازمردم‌شهر **تبریز**است‌گویندرمجلس**سلطان یعقوب** اورا راه ندیمی بوده این مطلع ازاوست:

مطلع :

غلط‌کرده طلب‌کردیم جاه‌وسر بلندی‌را دریغا ما ندانستیم قدر دردمندی‌را

۷۱۱ ـ **خواجه‌شاه‌ولی**: ازآدمی‌زاده‌های‌سمنان‌است‌واستیفای **قاسم‌علی‌سلطان** تعلق‌بدودارد ومردی‌خوش‌صحبت‌وبه‌مشرب‌است‌این مطلع ازاوست :

دلا در عشقبازی همدم غم ساختی مارا
پی نظاره‌ای رسوای‌عالم ساختی مارا

ذیل [۱۲۱]

بحمدالله[۱۲۲] که بر رغم زمانه
بپایان آمد این دلچسب نامه

(مولاناجامی)

المنةلله[۱۲۲] تعالی که‌باوجودکثرت موانع وهوان ، وقلت بضاعت و وفورحدثان، به اتمام این جریده که[۱۲۳] لاتکلف گلدسته‌ایست از گلستان کرام چیده ونونهالی است[۱۲۴] دربوستان اجله‌خلان[۱۲۵] سرکشیده،شرف[۱۲۶] توفیق‌یافت. چون‌مدت[۱۲۷] مدید بود که‌بنا برعدم[۱۲۸] مساعدت وقت بلکه‌بمحض ناموافقت* طالع وبخت‌این نوعروس حجله خیال گاهی از شقه چادر[۱۲۹] اختفار وی نموده بنا برتجدیر[۱۳۰] «من‌صنف فقد

۱۲۰ـ ۱۲۱ـ و . خاتمه . ۱۲۲ـو . الحمدلله‌والمنة . ۱۲۳ـ و . بلا. ۱۲۴ـ و . نوبهاری است . ۱۲۵ـ و . اخوان . ۱۲۶ـ و . ندارد . ۱۲۷ـو . مدتی . ۱۲۸ـ و .عدم‌توجه‌مساعدت . ۱۲۹ـ و . واختفا . ۱۳۰ـ و. تحریر .

* و.جمله‌میان‌دوستاره‌را ندارد.

Marfat.com

استهدف» باز سردر نقاب احتجاب می‌کشید و گاه‌گاهی که این بکرفکر سر ازروزنه ظهور بیرون[۱۳۱] میکرد ورخ‌مینمود دیگر بار درپس‌پرده‌ی انزوا مختفی میگردید.

بیت:

مخدرات سخن دیر دیر ازآن آیند　　که‌خارخارخسان‌کرده‌پایشان افگار

(امیدی تهرانی)

تاآنکه دراین اوقات فرخنده‌ساعات ، خلخال‌اختتام برسرپای اهتمام افکنده به‌شبستان وصال خرامیده ودیده‌ی رمددیده‌ی‌منتظران‌را ازمشاهده‌ومطالعه‌آن صفحات رخسارورخسارآن‌صفحات‌بعین‌خوشی وصفارسانید لمؤلفه[۱۳۲] :

لله‌الحمد که این طرفه نگار　　از پس پرده نماید[۱۳۳] دیدار

اگرچه این‌نسخه دلپذیر ازحیث استناد مربوط باین‌حقیرفقیراست‌لیکن‌جهت اقتباس ازمشکوة انوار مشکاة فضلای‌کبیراست .

رباعی:

عمری‌است که بی‌برگ ونوا میگردم　　درپیروی نفس و هوا میگردم

چون سربزد از صفای خاطر سخنم　　گرد سخن اهل‌صفا میگردم

چون‌بمقتضای‌فرح افزای، **من‌تشبه‌بقوم‌فهومنهم** . ازغایت شدت مناسبتی‌که بدین زمره‌ی عظیم‌الشأن پیداکرده اگر خودرا در ذیل ایشان منتظم گرداند و صدف ریزه بیقدر وقیمت[۱۳۴] خود را دردکان ایشان در معرض عرض درآورده بمنصه ظهور رساند می‌تواند بود ازآن‌جمله بحساب‌آید لذادرخاتمه دوسه‌مطلع‌ورباعی وقصیده‌ای باستطلاع[۱۳۵] ارباب فهم‌وذکاء واصحاب فتنت وصفامیرساند :

مطلعیات:[۱۳۶]

حاصل عمر نثار ره یاری کردم　　شادم از زندگی خویش کدکاری‌کردم

☆☆☆

۱۳۱ــ و. برمیزد.　۱۳۲ــ و. ندارد.　۱۳۳ــو . نموده .
۱۳۴ــ و. ندارد .　۱۳۵ ـ و. بنظراصلاح.　۱۳۶ـو . بیت .

Marfat.com

بدل غمی‌است مرا ازسپهر کجرفتار — که نیست‌چاره‌ی آن غیرمرگ‌آخرکار

☆☆☆

پابوس سگ‌یار نگویی‌هوسم نیست — دارم هوس اما چکنم دسترسم نیست

☆☆☆

کند سگت ز وفا میل‌دوستداری ما — عجب که عار نمی‌آیدش زیاری ما

رباعی:

خون در جگرم زلعل‌جانپرورتوست — تنگی دلم زحقه گوهر توست
هر تار ز کاکلت جدا فتنه‌گریست — حاصل‌که تمام فتنه‌ها درسر توست[۱۳۷]

قصیده:

خوش است گشت چمن بانگار فصل بهار
که گشت روی زمین‌چون بهشت دیگربار
بسوی باغ گذر کن، نظر بسرو افکن
که یاد میدهد از قد یار گل رخسار
چو بلبل ازبر گل یکزمان مشو غافل
چو سرو از طرف جوی پای بازمدار
چرا که عمر چو باد بهار میگذرد
غنیمت است دمی صحبت گل وگلزار
سپیده دم گذری کن بسوی باغ و ببین
که روح بخش‌بودچون نسیم باد بهار

---

۱۳۷ ـ نسخه وحید در اینجا پایان می‌پذیرد و در پایان نوشته‌است . تمت‌الکتاب بعون‌الملك الوهاب . وبااینکه درمتن آورده‌است که‌قصیده‌را باستطلاع‌ارباب فهم‌میرساند . قصیده رانیاورده است .

Marfat.com

گلست خسرو خوبان و بلبلش شاعر
زهی طراوت حسن و لطافت گفتار
بگرد عارض گل قطره‌قطره‌ی باران
چو گلرخان که به بندند لؤلوی شهوار
دگر بباغ زخجلت شکوفه سر نزند
اگرزند مه من گل بگوشه دستار
زبان گشاد بگل بلبل این سخن میگفت
بیا که عهد چمن تازه کرد باد بهار
دمید سبزه‌ی تر در چمن چو خط بتان
بتازگی است چمن‌راطراوت از رخ یار
جهان بدین‌صفت اما چه‌سود ،چون خاطر
بمردمی نبود فارغ از غم و آزار
دمی فراغت خاطر نبوده است مرا
همیشه با غم ودرد است خاطرم افکار
ز حادثات جهان جمله درد و رنج کشم
بمقتدای جهان[۱۳۸] درد خود کنم اظهار
برم پناه بشاهی که از شرف مه و مهر
برآستانه قدرش ستاده[۱۳۹] لیل و نهار
شه سریر ولایت **علی‌ابوطالب**
که کرده‌اندسلاطین بشاهیش‌اقرار
خلیل‌خوان و مسیحا دم و محمدخلق
کلیم دست و سلیمان‌مکان و خضر شعار

۱۳۸ــ معینا.حال خود. ۱۳۹ــمعینا ــ نهاده.

Marfat.com

سکندرآیت و جمشید[140] فرّ وماه قدر[141]
نشد ز بهر کس دیگر این سخن تکرار

زبعد احمد مرسل نبوده احبابش[142]
نبوده چون‌توشهی در مهاجر و انصار

✡ محبت تو اگر در دل همه بودی
یقین که خالق بیچون نیافریدی نار

تورا چو حضرت‌حق وصف گفت در قرآن
کسی چگونه کند وصف آن شه ابرار

اگر چه گشت مطول سخن بیا **سامی**
زشعر**حالی** این بیت حسب حال‌بیار

« اگرچه گفتن بسیار نیك نیست ولی
چو در ثنای تو باشد .نکو بود بسیار »

شها گناه بسی کرده‌ام در این عالم
ولیك هست امیدم بحضرت غفار

که روز حشر شفیعم شوی ز روی کرم
چرا که هست گناهم برون زحد شمار

همیشه تا بچمن گل زند سرا پرده
مدام تا که شکوفه درم کند ایثار

محب آل علی باد سرفراز جهان
عدوی آل علی باد پست‌وخوار ونزار

۱۴۰ـ ب. جمشیدقدر. ۱۴۱ـ معینا ، ماه‌علم . ۱۴۲ـ معینا.اصحابش.
* درنسخه‌ب . تااین بیت‌هست‌وابیات: یگرقصیده تنها ازنسخه‌معنیا. آورده‌شده‌است

Marfat.com

تکمله‌و تعلیقـات

هنگامیکه به تصحیح تذکره‌ی تحفه سامی اشتغال داشتم دوست دانشورم **آقای حسینعلی باستانی‌راد** آگاهم ساختندکه‌قبلاً درتملك ایشان مجموعه‌نفیسی بوده‌است که‌شاعری‌بنام **محمدمعینا** بسال ۱۱۰۹ آنراگردآورده بوده‌است‌وضمن‌رسایل‌ومقالات این مجموعه نسخه‌ای هم از تحفه سامی است ، براهنمایی‌ایشان بدان مجموعه دست یافتم وضمن مطالعه ومقابله بانسخی‌که‌دراختیارداشتم دریافتم که مطالب وشرح حال شعرا درنسخه‌محمدمعینا برابراست بانسخه آقای بیات‌جز اینکه تعدادمختصری‌ابیات ازآثارشعراییکه‌درتذکره آمده‌اند اضافی‌دارد، مصلحت چنان دانستم‌که آنهارا درمتن نیفزایم ودرپایان‌کتاب بعنوان‌تکمله وتعلیقات باتذکراتی چند ونظراتی درپـاره‌ای‌از موارد بیاورم .

اینك اضافات‌را بعنوان‌تکمله‌وملحقات بااشاره‌به‌شماره‌ی ردیف شاعروصحیفه‌ای که‌مطلب متعلق‌بآنست بشرح‌زیر از نظر خوانندگان‌ارجمند میگذرانم:

شماره صفحه ۱ بنظر میرسد درآغازدیباچه بجای«بعدالحمد قیل‌کل‌کلام» للّٰه‌الحمد باشد بهتراست .

« « ۶ سطر ۱۲ ـ بجای می‌نگویم «من‌نگویم» اصح‌بنظرمیرسد.

« « ۳۲ « ۱۳ ـ بجای ایجاء فضیلت «انحاء فضل» مناسب‌تراست.

« « ۳۳ « دراشعار امیرمعزالدین‌محمدردیف۲۲ »معینااین‌بیت‌رااضافه‌دارد

درخیال لب میگون توچون‌مست شوم　　دردلم میگذردفکرمحال‌عجبی

شماره صفحه ۳۶ دراشعارمیرقدسی ردیف۲۶» معینااین‌سه‌بیت‌را اضافه‌دارد .

آن به‌که گرفتار بلای تو نباشم　　بیهوده بامید وفای تو نباشم

باآنکه مرا میکشد اندوه جدایی　　جایی‌که توباشی ز جفای تو نباشم

Marfat.com

وله :

در آن روزیکه بینم سرورا بالای بالایش
چو سایه بی خود افتم تا بشب آنروز درپایش

شماره صفحه ۶۶ « ردیف۲۸شاه‌صفی» درنسخه معینا این‌بیت‌را اضافه دارد .

درعشق ترك سر من ابتر گرفته‌ام باکاکل توعاشقی از سرگرفته‌ام

صفحه ۴۳ برای‌مزید اطلاع‌بایدگفت ، **خواند** موضعی است در**قزوین**وسادات‌آنجارا **خواندید**میگفته‌اند،اینکه**سام‌میرزا**نوشته‌است ، **شاه‌طاهر** بواسطه‌بدنامی متوجه**هند** شدمیگویندکه**شاه‌طاهر**متهم بوده‌است‌که‌ترویج مذهب‌اسمعیلیه میکرده‌است. **شاه‌اسمعیل‌صفوی**درصددگرفتاری‌وقتل**شاه‌طاهر**برآمد .او آگاه‌شد و بهندگریخت‌واین‌قطعه‌را برای**شاه‌اسمعیل** سرودوفرستاد :

شاها زخانه از پی‌ایذای‌شاعران بیرون میاکه‌شهره‌ی ایام میشوی
ماهجومیکنیم و توایذا چه فایده ، ماکشته‌میشویم‌و توبد نام میشوی

» ۵۰ «ردیف» ۴۴ـ **امیرراستی**» درمعینا**نامش میرسیداحمد**ثبت شده‌است .

» ۵۳ سطر۸ـ بنظرمیرسد (محو) بجای (سهو) مناسب‌تراست .

» ۵۶ «ردیف۶۳ـ **امیررازی** » درمعینا**میرزارهی** آمده‌است .

» ۷۱ «۱۲۴**میرعلی‌کیا**» درنسخه‌معینادرپایان شرح‌حال‌اواضافه‌داردکه « بعد از تکمیل‌علوم‌به‌گیلان لاهیجان زفته ودرآنجافوت‌شد »

۷۵ ـ « ردیف ۱۳۸**میرصفی**» نسخه معینا مانند نسخه‌وحیدـ **میرصنعی** ثبت‌کرده است و ابیات‌زیررانیزاضافه‌دارد :

«واین‌مطلع‌رانیز نیکو تضمین‌کرده :

سوی‌که‌روم منکه دلم‌سوی‌تو باشد روی‌که به‌بینم‌که به‌از روی تو باشد
گرسوی‌توآیم زپی‌دل‌عجبی نیست سوی‌که‌روم من‌که دلم‌سوی تو باشد
«ای‌روشنی چشم من‌ازدیدن‌رویت روی‌که به‌بینم‌که‌به‌ازروی‌تو باشد »

Marfat.com

غزل:

برماشب غم‌کار بسی تنگ گرفته　　کوصبح که آیینه من‌زنگ‌گرفته
نشکفت‌بمن‌غنچه‌خندان‌من‌امروز　　گویاکه‌دلش ازمن‌دلتنگ گرفته
زلف‌سیهت آه‌چرا گشته پریشان　　وزدوددل کیست‌که‌این‌زنگ‌گرفته

از روز سیه کرده دل**میرصفی** را
خاصیت‌مرغان شب‌آهنگ‌گرفته

صفحه۹۹ ـ «ردیف۱۸۵ **هدایت‌الله‌ظهیر**» در نسخه‌معینا اورا **تهرانی** شناخته‌بنا براین پسران وبرادرانش ـ **شاه‌صدر**ـ **شاه‌قاضی**ـ**شاه‌عنایت‌الله‌و جمشید بیك و وبهرام‌بیك** نیز از شعرای **تهران** محسوب‌میشوند .

صفحه۱۰۱ـ «ردیف۱۹۲ **شیخ کمال** » نسخه معینا نام‌اورا **علیخان‌بیك** نوشته‌است.

« ۱۰۶سطر۱۲ـ مصرع «بفرق یلان‌تیغ‌را همدمی» اگر « بفرق‌یلان‌تیغ‌راهردمی» باشدصحیح‌تر بنظرمیرسد.

« ۱۰۸ـ **افشان‌بیخته** که **سام‌میرزا** آن‌راازمخترعات **خواجه‌محمدمؤمن** فرزند **خواجه‌عبدالله مروارید** دانسته‌است‌ودرزیرهمان‌صفحه نویسنده آنرا باز شناسانیده است چون از نظر تشابه نام زرافشان ممکن‌است برای‌بعضی‌توهم پیش‌آورد توضیح میدهدکه «زرافشان» اختراعی است در موسیقی وادوار که مخترع و مبتکرآن **استادروحی** ازموسیقی‌دانان دوران **شاه سلیمان** بوده است .

صفحه۱۱۹سطر۱۷ـ بنظرمیرسد بجای «مصباح المجتهدی است» «مصباح‌المتهجدی است» اصح‌باشد .

« ۱۲۳«ردیف۳۲۵ **ملك‌ابواسحق**» نسخه‌معنیا این بیت‌را اضافه‌دارد:

شدخزان‌ودیده‌ازخون جگرگلگون هنوز
بهرگل‌رویی‌میان‌دیده ودل‌خون‌هنوز

» ۱۲۴سطر۲و۳ـجمله« حضرت شاه درکله‌وجود واقفندنه‌ایشان را ایغری بکمال

Marfat.com

و نه قسر اغی که کسی از آن محظوظ تواندشد» این جمله در همه نسخه‌ها مخدوش ومغشوش و بیمعنی مینمود بنظر میرسد اگر چنین تصحیح شود باشد که از آن مفهومی بدست آید: »

«حضرت شاه در کله وجود واقفند نه ایشان را عبقریتی بکمال و نه قصر اقیتی که کسی از آن محظوظ تواندشد.»

» ۱۲۳ـ«ردیف ۲۲۲ـ **ایوب ابوالبرکه**» نسخه معینا بیت زیر رادر اشعار **ابو البرکه** اضافه دارد:

خمیداز بار محنت قامتم این سرکشی تاکی
خدا را ای سهی بالازمانی مایل من شو

» «ردیف ۲۴۰ **ملك‌زاده خوافی**» نسخه معینا اورا « **خواجه کلان خوافی** » ثبت کرده‌است .

صفحه ۱۳۳ نسخه معینا پس از پایان این بیت :

چو لاله بادل پرداغ وحسرت زین چمن رفتم
توای شاخ گل رعنا بمان باقی که من رفتم

نوشته است :

ذیل ـ درذکر ارباب استعداد که پیرایه خود را بزیور شعر آراسته اند واز غایت صفای خاطر شعر راعلاوه‌ی آن فضایل ساخته‌اند .

صفحه ۱۳۷ ردیف ۲۵۴ـ**دوستمحمد کوشانی**» بنظر میرسد **کواشانی** صحیح تراست.

» ۱۸۲ـ نسخه معینا پس از پایان اشعار **لسانی** که ما نیز آنها را آورده‌ایم اضافه دارد که «این دو مطلع درمنقبت گفته والحق دُر سُفته» :

بود زروشنی ماه چارده معلوم — که هست دردل اومهر چارده معصوم

ایضاً :

تیغ علی که سرخ بخون منافق است — دارد دودم چو صبح ولی هر دو صادق است

Marfat.com

صفحه۱۸۵ـ نسخه‌معینا این بیت‌رادراشعارشهیدقمی‌اضافه‌دارد.

بغیر ناقه‌لیلی که‌میکند خاری　　دگر که‌راغمی‌ازرهگذارمجنون‌است

» ۱۹۵ و۱۹۶ ـ ردیف ۲۸۵ـ الف‌**ابدال** ـاین‌ابیات رادر اشعار **ابدال** نسخه‌معینا اضافه دارد :

ای‌مردگان‌زخاك‌یکی‌سر بدرکنید　　برحال‌زنده‌ی‌بترازخود نظر کنید

وله :

هیچکس‌مارا برون‌ازپای‌خود خاری نکرد
کس‌دچارما نشدهرگز که آزاری نکرد

وله :

شب‌به‌تنگ از نالهمن‌خلق‌کاین‌فریادکیست
زان‌میان‌یك‌کس نمیگوید که‌از بیدادکیست؟

۱۹۹سطر ۱۵ـ درمصرع «چو د ر بسینه من چاکها فراوان است » گرچه در نسخه‌های آ.ب.و. معنیا .چاکهاست وتنها نسخه . م . خاکها آورده‌که درزیر صفحه متذکرآن‌شده‌است. بنظرمصحح. خاکهادرمصرع مناسب تراست. نسخه معنیا درغزل**مانی‌شیرازی**این‌بیت را اضافه دارد :

میان‌عاشقان‌مست‌اگرازگفتگومانم　　ببزم باده‌خواران‌نعره‌ی‌مستانه‌ای‌کمتر

۲۰۱ ردیف ۲۸۹ . **مانی‌مشهدی** ـ نسخه معینا این بیت را دراشعار **مانی‌مشهدی** اضافه دارد :

چوبآب‌هرسحرگه‌رخ‌همچومه‌بشویی　　بخداکه آب‌حیوان‌زتوپاکتر نباشد

۲۵۴ردیف۳۶۴**نوری‌تبریزی**ـ نسخه معینااین بیت‌رادراشعار **نوری** اضافه‌دارد:

بازراندی ازدرخود دربدر کردی مرا
خواربودم پیش مردم خوارتر کردی مرا

Marfat.com

۲۶۳ ردیف ۳۹۵ **نگاهی نیشابوری** ـ نسخه معنیا اورا بنام: **گاهی** ثبت کرده است.

۲۶۶ » ۴۰۷ **مولانا محسنی اردبیلی** ـ نسخه معینا و وحید اورا **محنتی** ثبت کرده اند .

» نسخه معینا یك غزل از **رسوایی همدانی** ثبت کرده که در اینجا میآوریم:

غزل :

ایشاه حسن ملتفت هرگدا مشو ـ طفلی هنوز با همه کس آشنا مشو

هر بوالهوس که آه کشد بر رخش مخند چون غنچه شکفته بهر باد وا مشو

درد جدایی توام آورد جان بلب جان میدهم برای تو از جان جدا مشو

یا از خودت جدا مکن ایشوخ یا بکش یا همنشین مردم ناپارسا مشو

رسوایی این فسانه دور و دراز چیست

گل ناشکفته بلبل دستانسرا مشو

۲۷۳ ردیف ۴۳۲ **مولانا بزمی قزوینی** ـ معینا اورا **حزمی** ثبت کرده است.

» » ۴۳۳ **مولانا شهی شیرازی** ـ » **شهابی** » »

» ۲۷۴ » ۴۳۵ **مولانا زایلی** ـ » **زایری** » »

» ۲۷۵ » ۴۳۹ **مولانا حسبی اصفهانی** ـ » **باباحبی** » »

» ۲۷۶ » ۴۴۵ **مولانا زندی بغدادی** ـ » **رمزی** » »

» ۲۷۷ » ۴۵۱ **سلیمی فیروزکوهی** ـ » **سلمی** » »

» ۲۸۸ » ۴۹۲ **مولانا کلامی خوافی** ـ نسخه معینا اورا **کامی** ثبت کرده است

» ۲۹۴ » ۵۱۰ **غفوری رازی** ـ » **غفوری تهرانی** ثبت کرده است

» ۲۹۴ » ۵۱۲ **معینا حفیظی** را **حفظی** ثبت کرده است

» ۳۰۹ » ۵۶۱ ـ **معینا** درشرح حال **بیانی بحر آبادی** این جمله را اضافه دارد

«**بحر آباد** ازولایت **سبزوار** است »

Marfat.com

۳۱۱ « ۵۶۵ **معینا بیارجندی** را **بیارجمند**ثبت کرده‌است

۳۱۳ « ۵۷۳ « **قاضی‌نعمتی**راقاضی‌نعمتی « «

۳۱۴ « ۵۷۵ « **غریبی‌استرآبادی** راعزی « «

۳۱۵ « ۵۸۱ « **ذاتی‌لاری**راذاقی « «

۳۲۸ « ۶۱۵ « تخلص **سلطان‌محمد**را نوایی « «

۳۲۸ « « بعدازردیف۶۱۵که **سلطان‌محمد سبزواری** است **معینا** شرح حال **مولانا علی** را اضافه داردکه‌دراینجا عیناً نقل می‌کنیم:

مولانا علی ازولایت**استرآباد** است طالب‌علم وشاعراست‌این‌مطلع‌بدو منسوب است .

زرنگ زرد حال دردمن آن دلستان دانست

کسی گرروی‌داردزرددرداومیتوان‌دانست

۳۳۲ ردیف۶۳۳ **معینا** تخلص**خضرشاه**راکه**فانی**است **وفایی** آورده است

۳۴۲ « ۶۴۰ « **امیرحسین‌جلایر** را **تهرانی** دانسته‌است

۳۴۷ « سطراول بجای **کیك‌سلطان کپك‌سلطان**صحیح است

۳۵۲ « ۶۵۴ **معینا** بیت‌ترکی **طفیلی** را چنین‌ثبت‌کرده است

میر طفیلی که یمك وقتینه بنگی لرینك رستم دستانی‌دور

هیئتنه رستمه بنگزر ولیك بیغنه باخماکه**خراسانی** دور

۳۵۶ « ۶۶۲ **مولانا یرتیلمش**را **مولانا قوتیل‌میش** ثبت کرده و تخلص او را **جدیدی** دانسته‌درحالیکه **مولانا جدیدی** شاعردیگراست‌که‌شرح اورابشماره‌ردیف ۶۶۳آورده‌ایم.

Marfat.com

فهرست نام شاعرانیکه شرح‌حال آنها در تحفه سامی آمده‌است

آ

۱ - آتشی شیرازی (مولانا) : ۳۲۵
۲ - آزادی یزدی (مولانا) : ۲۸۰
۳ - آسی (مولانا) : ۲۹۸
٤ - آشفته قصه خوان (مولانا) : ۱٤۰
٥ - آصفی (خواجه) : ۱٦٥
٦ - آقا شوقی (مولانا) : ۳٥۳
۷ - آگهی تبریزی : ۳۱۷
۸ - آگهی خراسانی : ۲۰۸
۹ - آگهی یزدی : ۲٤۰
۱۰ - آهی (مولانا) : ۳٤۰
۱۱ - آیتی اصفهانی : ۲٦۱
۱۲ - آی غوث میرزا : ۳٤٤

الف

۱۳ - ابدال اصفهانی (مولانا) : ۲۱۲
۱٤ - ابراهیم (مولانا) : ۱۳٦
۱٥ - ابراهیم (میر) : ٦٦
۱٦ - ابراهیم (میرزا سلطان) ٤٦
۱۷ - ابراهیم حسین مختار (امیر) : ٦۸
۱۸ - ابراهیم قانونی (میر) : ۷۳
۱۹ ابوالبرکه پدر : ۱۲٤
۲۰ - ابوالحق (مولانا) : ۳۰٥
۲۱ - ابوالفتح جنابدی (امیر) : ٥۷
۲۲ -ابوالقاسم خطیب تهرانی (مولانا).۳۳۰
۲۳ - ابوالمحارم : ٥۸
۲٤ - ابوالمکارم حاضری (میر): ۷۲
۲٥ - ابوالمکارم قزوینی (مولانا) : ۳۱٥
۲٦ - احمد(قاضی) : ۱۲۱
۲۷ - احمد (مولانا شیخ) : ۱۳۰
۲۸ - احمد (میرزا) : ۹۳
۲۹ - احمد شیرازی (مولانا) : ۲۸۱
۳۰ - احمد طبسی (مولانا) : ۲۰۹
۳۱ - احمد فکری همدانی : ۳۱٤
۳۲ - احمد کافی کاشی (مولانا) : ۲۸۳
۳۳ - احمدی (مولانا) : ۳٦۱
۳٤ - اختیار (قاضی) : ٤۹
۳٥ - ادایی : ۲۳۹
۳٦ - ادایی‌بخارایی (مولانا) : ۲۷۱
۳۷ - ادهم (میرزا): ۹۹
۳۸ - ادهم رازی (مولانا) : ۳۳۰
۳۹ - ادهم کاشانی (مولانا) : ۲٤٥
٤۰ - ادیمی (مولانا) : ۲٥۷
٤۱ - استاد شجاعی : ۳٦۸
٤۲ - استاد نوری قفل‌گر (مولانا) : ۳٦٥
٤۳ - اسمعیل (مولانا) : ۱۳٦
٤٤ - اسمعیل اول (شاه) : ۸
٤٥ - اشرف (مولانا) : ۸۸
٤٦ - اصغر (میرزا) : ٤۲
٤۷ - اصیلی (امیر) : ٦۰

Marfat.com

٤٨ - افضل خواب بین (میر) : ٧٢
٤٩ - افضل سارانی تهرانی (مولانا) :٢٩٣
٥٠ - افضل نامی (مولانا) : ٢٢٦
٥١ - الف ابدال : ١٩٥
٥٢ - الله‌قلی : ٣٥٢
٥٣ - امان‌الله (مولانا) : ٨٥
٥٤ - امتی (مولانا) : ٣٥٥
٥٥ - امیدی تهرانی (مولانا) : ١٧٣
٥٦ - انصاری قمی : ٢٥١
٥٧ - انوار همدانی (مولانا) : ٢٤٢
٥٨ - انیس (مولانا) : ١٣٤
٥٩ - اهلی خراسانی : ١٨٨
٦٠ - اهلی شیرازی (مولانا) : ١٧٧
٦١ - ایوب ابوالبرکه : ١٢٣

ب

٦٢ - باباصفایی : ٢٣٥
٦٣ - باباصفایی قلندر استرآبادی : ٣٣٧
٦٤ - بابافغانی : ١٧٦
٦٥ - بابانصیبی : ١٩٣
٦٦ - بابرپادشاه : ٢٠
٦٧ - باقر (سید) : ٧١
٦٨ - بدیع‌الزمان (میرزا) : ١٦
٦٩ - بدیهی همدانی (مولانا) : ٢٦٥
٧٠ - بزمی قزوینی (مولانا) : ٢٧٣
٧١ - بسملی کله‌پز : ٣٦٧
٧٢ - بنایی (مولانا) : ١٦٧
٧٣ - بوداق بیک : ٣٥٢
٧٤ - بوداق (میرزا) : ٣٥٤
٧٥ - بهاری اصفهانی (مولانا) : ٣١٣
٧٦ - بهرام بیک : ١٠٠
٧٧ - بهرام میرزا (شاه) : ١١
٧٨ - بهلول قزوینی (مولانا) : ٣٦٩
٧٩ - بیاضی استرآبادی : ٢٤٠
٨٠ - بیانی استرآبادی (مولانا) : ٢٨٦
٨١ - بیانی بحرآبادی (مولانا) : ٣٠٩
٨٢ - بیخودی (امیر) : ٥٧
٨٣ - بیخودی سمرقندی (مولانا) : ٣٠٧
٨٤ - بیره (مولانا) : ٣٦٤
٨٥ - بیکسی سمنانی (مولانا) : ٢٦٨
٨٦ - بیکسی شوشتری : ٢٦٩

پ

٨٧ - پاکی غلام هروی (مولانا) : ٣١٨
٨٨ - پرتوی شیرازی (مولانا) : ٢٢٦
٨٩ - پناهی (مولانا) : ٢٤٨
٩٠ - پناهی جوینی (مولانا) : ٣١٩
٩١ - پهلوان‌محمد یتیم (مولانا): ٣٦٨
٩٢ - پهلوان میرزا علی بیلدار : ٣٦٩
٩٣ - پیرزاده حسین اصفهانی : ٣٧٥

ت

٩٤ - تاج‌الدین مختص (خواجه) : ١٢٥
٩٥ - تزریفی اردبیلی : ٣٦٦
٩٦ - تزریفی بیارجندی (مولانا) : ٣١١
٩٧ - تقی‌الدین محمد (امیر) : ٣٥
٩٨ تهماسب اول (شاه) : ٥

ج

٩٩ - جاروبی هروی (مولانا) : ٣١١
١٠٠ - جانبی تبریزی (مولانا) :٢٥٣
١٠١ - جانی تهرانی (مولانا) : ٢٩٤
١٠٢ - جدیدی (مولانا) : ٣٥٦
١٠٣ - جدیدی قزوینی(مولانا) : ٢٧٤
١٠٤ - جعفر صادقی (امیر) : ٦٤
١٠٥ - جفایی استرآبادی : ٢٥٨
١٠٦ - جلال‌الدین امیربیک : ٩٢
١٠٧- جلال‌الدین دوانی (مولانا) : ٧٦
١٠٨- جلال‌الدین محمدتبریزی(خواجه): ٩٠

Marfat.com

۱۰۹- جلال‌الدین محمدطبیب (مولانا):۸۳
۱۱۰- جمال الدین (شیخ) : ۱۳۰
۱۱۱ - جمال‌الدین ورجردی (مولانا شیخ): ۳۳۲
۱۱۲ - جمالی کاشانی (مولانا) : ۲۸۶
۱۱۳ - جمالی کاشی (مولانا) : ۲۸۳
۱۱۴ - جمشید بیک : ۱۰۰
۱۱۵ - جنتی قزوینی (مولانا) : ۳۲۴
۱۱۶ - جنو نی‌گیلانی (مولانا) : ۲۷۴
۱۱۷ - جنونی همدانی : ۲۶۳

ح

۱۱۸ - حاتم رازی (مولانا) : ۳۳۰
۱۱۹ - حاج (امیر) : ۳۸
۱۲۰ - حاجی آقالر : ۳۵۳
۱۲۱ - حاصلی تبریزی : ۲۵۹
۱۲۲ - حاضری سمنانی (مولانا) : ۲۶۸
۱۲۳ - حافظ : باباجان (خواجه) : ۱۳۵
۱۲۴ - حافظ پیرعلی فراقی (مولانا) : ۳۷۰
۱۲۵ - حافظ خوگره : ۱۴۱
۱۲۶ - حافظ عصار قزوینی (مولانا) : ۳۷۱
۱۲۷ - حافظ علی : ۱۱۳
۱۲۸ - حافظ مجلسی (مولانا) : ۱۳۷
۱۲۹ - حافظ میرك کاشانی (مولانا): ۳۷۰
۱۳۰ - حامد (امیر) : ۶۷
۱۳۱ - حبیب‌الله (خواجه) : ۹۹
۱۳۲ - حبیب‌الله قپوزی (میر) : ۷۵
۱۳۳ - حبیبی برگشادی (مولانا) : ۳۵۷
۱۳۴ - حبیبی نیشابوری (مولانا) : ۲۸۱
۱۳۵ - حدیثی ساوه‌ای (مولانا) : ۲۸۶
۱۳۶ - حریفی نهاوندی (مولانا) : ۲۷۹
۱۳۷ - حسامی قراگولی (مولانا) : ۲۲۰
۱۳۸ - حسبی اصفهانی (مولانا) : ۲۷۵
۱۳۹ - حسن (سلطان) : ۱۳
۱۴۰ - حسن‌زار ناتوان : ۳۶۳
۱۴۱ - حسن فندرسکی (امیر) : ۵۳
۱۴۲ - حسن قاضی (سید) : ۵۲
۱۴۳ - حسن مشتاقی شیرازی(مولانا): ۳۶۷
۱۴۴ - حسن‌مویینه‌دوز گیلانی(مولانا):۳۰۲
۱۴۵ - حسین (امیر) : ۶۹ - ۴۵
۱۴۶ - حسین (میرزا شاه) : ۳۰
۱۴۷ - حسین ابدال تبرایی (مولانا) : ۳۷۳
۱۴۸ - حسین اردبیلی (مولانا) : ۷۷
۱۴۹ - حسین جلایر طفیلی (امیر) : ۳۴۲
۱۵۰ - حسین خاله تونی : ۳۷۰
۱۵۱ - حسین رازی (مولانا) : ۳۳۰
۱۵۲ - حسین عبدل (امیر) : ۶۲
۱۵۳ - حسینعلی فراش (مولانا) : ۱۱۳
۱۵۴ - حسینعلی میرزا : ۳۴۳
۱۵۵ - حسین میرزا (سلطان) : ۱۴
۱۵۶ - حسین واعظ (سید) : ۶۷
۱۵۷ - حسینی (مولانا) : ۲۴۰
۱۵۸ - حفیظی تهرانی (مولانا) : ۲۹۴
۱۵۹ - حقی تهرانی (مولانا) : ۲۹۶
۱۶۰ - حقیری تبریزی : ۲۶۱
۱۶۱ - حقیری همدانی (مولانا) : ۲۷۱
۱۶۲ - حکیمی تهرانی (مولانا) : ۲۸۶
۱۶۳ - حمدالله تهرانی (مولانا) : ۳۳۱
۱۶۴ - حیاتی (مولانا) : ۲۴۲
۱۶۵ - حیدر (میر) : ۷۰
۱۶۶ - حیدر علی ذوقی (خواجه) : ۱۰۰
۱۶۷ - حیدر کلیچه پز : ۲۰۲
۱۶۸ - حیرانی (مولانا) : ۱۹۸
۱۶۹ - حیرتی (مولانا) : ۱۸۲
۱۷۰ - حیرتی قزوینی (مولانا) : ۲۳۱

خ

۱۷۱ - خاتمی تبریزی : ۲۶۸

Marfat.com

۱۷۲ - خالصی تبریزی (مولانا) : ۳۱۲
۱۷۳ - خاوری تونی (مولانا) : ۳۲۳
۱۷٤ - خباز عنایت‌الله (حکیم) : ۸٦
۱۷۵ - خرابی قمی (مولانا) : ۲۹۸
۱۷٦ - خراسان خان : ۱۱۱
۱۷۷ - خرامی تبریزی : ۲٦۰
۱۷۸ - خرد (خواجه) : ۳۷٤
۱۷۹ - خردی (مولانا) : ۲۵۱
۱۸۰ - خرمی اصفهانی (مولانا) : ۲۷۸
۱۸۱ - خروس (مولانا) : ۱٤۱
۱۸۲ - خضری استرآبادی (مولانا) : ۲۷۷
۱۸۳ - خلقی تهرانی (مولانا) : ۲۸۷
۱۸٤ - خلیفه اسدالله : ٤٦
۱۸۵ - خلیفه سدید گیلانی : ۱۲۷
۱۸٦ - خلیفه میرك : ۱۲۸
۱۸۷ - خلیل (خواجه) : ۱۰۱
۱۸۸ - خلیل‌الله سنجم (مولانا) : ۸۷
۱۸۹ - خلیل تبریزی (مولانا) : ۳۷۲
۱۹۰ - خموشی رازی (مولانا) : ۲۹۷
۱۹۱ - خواجوی سمنانی : ۱۲۹
۱۹۲ - خواجه ابوالقاسم تهرانی (مولانا):- ۳۲۹
۱۹۳ - خواجه فدایی تبریزی (مولانا): ۳۱۵
۱۹٤ - خواند امیرمورخ : ۱۰۸
۱۹۵ - خواندزاده هاشم (امیر) : ۵۳
۱۹٦ - خیالی (مولانا) : ۳٤۷
۱۹۷ - خیری تبریزی : ۲٦۳

د

۱۹۸ - درویش (خواجه) : ۹۳
۱۹۹ - درویش (مولانا) : ۲۵٦
۲۰۰ - درویش دهکی : ۱۸٦
۲۰۱ - درویش عبدی تبریزی : ۳٦۹
۲۰۲ - درویش‌عبدی‌نیشابوری(مولانا):۳۲۸
۲۰۳ - دعایی مشهدی (مولانا) : ۲۸۹
۲۰٤ - دوانی شیرازی (مولانا) : ۳۰٤
۲۰۵ - دوست طارمی (میر) : ۳٤۸
۲۰٦ - دوست محمد جانی : ۲۰٦
۲۰۷ - دوست محمد عبدی (استاد) : ۱۳۹
۲۰۸ - دوست محمد کوشوانی : ۱۳۷
۲۰۹ - دهقانی تهرانی (مولانا) : ۲۹۵
۲۱۰ - دیوانه نقاش تبریزی : ۳۷٦
۲۱۱ - دیو طبسی : ۳۷٤

ذ

۲۱۲ - ذاتی کبابی قمی (مولانا) : ۳۲٤
۲۱۳ - ذاتی لاری (مولانا) : ۳۱۵
۲۱٤ - ذوالنون (مولانا) : ۸۵
۲۱۵ - ذهنی تبریزی (مولانا) : ۳۱۷
۲۱٦ - ذهنی نقاش : ۲٤۵

ر

۲۱۷ رازی (امیر) : ۵٦
۲۱۸ رازی شوشتری : ۲۳۲
۲۱۹ - راستی (امیر) : ۵۰
۲۲۰ - رحمی تبریزی (مولانا) : ۳۱٦
۲۲۱ - رحیمی تهرانی : (مولانا) : ۲۹٤
۲۲۲ - رسوایی همدانی (مولانا) : ۲٦٦
۲۲۳ - رضایی (امیر) : ۵۹
۲۲٤ - رضایی (مولانا) : ۲٤۹
۲۲۵ - رضایی (میر) : ۷٤
۲۲٦ - رضایی گنگ عراقی (مولانا) : ۳۱۹
۲۲۷ - رفیعی تبریزی : ۲٦۲
۲۲۸ - رکن‌الدین مسعود (مولانا) : ۸۲
۲۲۹ - رسالی تبریزی (مولانا) : ۳۱۵
۲۳۰ - رمزی (امیر) : ۵۷
۲۳۱ - رمزی همدانی (مولانا) : ۲۷۱
۲۳۲ - رمضان نباتی (مولانا) : ۳۳۲
۲۳۳ - رمیمی سمرقندی (مولانا) : ۲٦٤

Marfat.com

۲۳٤ - روح‌الله (قاضی) ٤٤
۲۳۵ - روحی رازی (مولانا) : ۲۹۵
۲۳٦ - روحی ساوجی : ۲۷۹
۲۳۷ - روحی سمرقندی : ۲۷٦
۲۳۸ - روشنی بغدادی (حاجی) : ۳٦۹
۲۳۹ - رهایی (مولانا) : ۳۰۸
۲٤۰ - ریاضی‌زاوه‌ای (مولانا): ۱۹٤

ز

۲٤۱ - زاری سبزواری (مولانا) : ۲۹۹
۲٤۲ - زایلی سبزواری (مولانا) : ۲۷٤
۲٤۳ - زلالی تبریزی : ۲٦۵
۲٤٤ - زلالی هروی (مولانا) : ۲۲۹
۲٤۵ - زنده‌دل (امیر) : ٦۰
۲٤٦ - زندی بغدادی (مولانا) : ۲۷٦
۲٤۷ - زهری (امیر) : ٦۷
۲٤۸ - زین‌العابدین‌سلطان‌سایلی(مولانا) : ۲۹٦
۲٤۹ - زین‌العابدین قصه‌خوان(مولانا):۲۳۸
۲۵۰ - زمینی (مولانا) : ۲۸۱
۲۵۱ - زمینی (میر) : ٦۸
۲۵۲ - زمینی گیلانی (مولانا) : ۲۷۳
۲۵۳ - زمینی مشهدی (مولانا) : ۳۲۰

س

۲۵٤ - ساغر کاشانی (مولانا) : ۲۷۷
۲۵۵ - ساکنی قمی (مولانا) : ۳٦٦
۲۵٦ - سالکی رشتی (مولانا) : ۳۰۱
۲۵۷ - سام میرزا : ۳۷۷
۲۵۸ - سایل (مولانا) : ۲۱۹
۲۵۹ - سایلی همدانی (مولانا) : ۲٦۸
۲٦۰ - سرودی خوانساری (مولانا) : ۲۸۷
۲٦۱ - سعدالحق (امیر) : ۷۰
۲٦۲ - سعدالملک (امیر) : ٦۸
۲٦۳ - سلام‌الله کاشی (قاضی) : ۱۲۵
۲٦٤ - سلامی اصفهانی : ۲٦۲
۲٦۵ - سلطان محمد (مولانا) : ۱۳۷
۲٦٦ - سلطان محمداسترآبادی (مولانا): ۸۰
۲٦۷ - سلطان محمدسبزواری(مولانا) :۳۲۸
۲٦۸ - سلطان علی مشهدی (مولانا): ۱۱۳
۲٦۹ - سلیم (سلطان) : ۲۵
۲۷۰ - سلیمان (سلطان) : ۲۵
۲۷۱ - سلیمی فیروز کوهی : ۲۷۷
۲۷۲ - سنجانی (قاضی) : ۱۳۱
۲۷۳ - سوسنی (مولانا) : ۳۵۸
۲۷٤ - سید (امیر) : ٦۵
۲۷۵ - سیری (امیر) : ۵٦
۲۷٦ - سیف‌الدین محمود رجایی : ۹٤
۲۷۷ - سیمایی : ۲۵۰

ش

۲۷۸ - شاهپور کاشی (مولانا) : ۲۸۳
۲۷۹ - شاه حسین (میرزا) : ۸۹
۲۸۰ - شاه حسین سیاقی : ۲۱٦
۲۸۱ - شاه حسین کاخی : ۲۱۱
۲۸۲ - شاه صدر : ۹٦
۲۸۳ - شاه علی (میر) : ۳٤۹
۲۸٤ - شاه عنایت‌الله : ۱۰۰
۲۸۵ - شاه قاضی : ۱۰۰
۳۸٦ - شاهقلی (مولانا) : ۸۷
۲۸۷ - شاهقلی نقاش قمی (استاد):۳۷۲
۲۸۸ - شاه محمود : ۱۳۳
۲۸۹ - شاه میر : ۹۲
۲۹۰ - شاه میر (سید) : ٦٦
۲۹۱ - شاه وردی سبزواری : ۳٦۹
۲۹۲ - شاه ولی (خواجه) : ۳۷٦
۲۹۳ - شرطی قزوینی (مولانا) : ۳۰٦
۲۹٤ - شرف‌الدین علی بافقی (مولانا): ۸۳
۲۹۵ - شریف(امیرسید) : ٤۳
۲۹٦ - شریف (مولانا) : ۲۱۷

Marfat.com

۲۹۷ - شریف محمد : ۲٤٦.
۲۹۸ - شریف محمد صبری : ۲۵۰
۲۹۹ - شریفی (میر) : ۷۳
۳۰۰ - شطاحی(مولانا) : ۳٦۸
۳۰۱ - شفیعی مشهدی (مولانا) : ۳۲۰
۳۰۲ - شکوی (میر) : ۷۲
۳۰۳ - شکیبی تبریزی (مولانا) : ۳۲۳
۳۰٤ - شمالی کاشانی (مولانا) : ۳٦٦
۳۰۵ - شمس‌الدین محمد (میر) : ٦۰
۳۰٦ - شمس‌الدین‌محمد کاشی(مولانا) ۱۲۵
۳۰۷ - شمس‌الدین محمدمعلم (مولاناقاضی) ۸۲
۳۰۸ - شمس پیاده (امیر) : ٦۹
۳۰۹ - شمسی شروانی (مولانا) : ۳۰۸
۳۱۰ - شوخی هروی (مولانا) : ۲۹۰
۳۱۱ - شوقی خبوشانی (مولانا) : ۳۱۹
۳۱۲ - شوقی شیرازی : ۳۲۷
۳۱۳ - شوقی کاشانی (مولانا) : ۲۸۵
۳۱٤ - شوقی یزدی : ۱۹۱
۳۱۵ - شهاب‌الدین‌عبدالله‌بیانی(خواجه) : ۱۰۲
۳۱٦ - شهاب‌الدین علی (شیخ) : ۲٤٦
۳۱۷ - شهاب مرندی (قاضی) : ۱۲٦
۳۱۸ - شهاب معمایی (مولانا) : ۲۲۸
۳۱۹ - شهی شیرازی (مولانا) : ۲۷۳
۳۲۰ - شهید قمی (مولانا) : ۱۸٤
۳۲۱ - شیبک خان : ۲۷
۳۲۲ - شیخ رباعی : ۲۳۹
۳۲۳ - شیخ زاده‌ی‌لاهیجی ۱۰۹
۳۲٤ - شیخی کرمانی : ۲۷۷

ص

۳۲۵ - صابر رازی (مولانا) : ۳۲۸
۳۲٦ - صافی شیرازی : ۲٦۰
۳۲۷ - صاینی رشتی (مولانا) : ۳۰۲
۳۲۸ - صبری زواره‌ای (مولانا) : ۲۵۷
۳۲۹ - صبوحی شیرازی : ۲۵۹
۳۳۰ - صحرایی تهرانی (مولانا) : ۲۹٦
۳۳۱ - صدرالدین‌محمداسکویی(امیر): ۵۷
۳۳۲ - صدر خیابانی (مولانا) : ۱۳۷
۳۳۳ - صفایی خراسانی (مولانا) : ۲۸۷
۳۳٤ - صفایی تبریزی (مولانا) : ۳۱۷
۳۳۵ - صفی (شاه) : ۳٦
۳۳٦ - صفی (میر) : ۷۵
۳۳۷ - صفی‌الدین عیسی ثانی(قاضی): ۱۱۹
۳۳۸ - صنع‌الله (مولانا) : ۸٦
۳۳۹ - صوفی اردستانی (خواجه) : ۲۳٦
۳٤۰ - صیرفی کور : ۲٦۱
۳٤۱ - صیفی ساوه‌ای (مولانا) : ۳۱۲

ض

۳٤۲ - ضمیری اصفهانی (مولانا) : ۲۲۳
۳٤۳ - ضمیری همدانی(مولانا) : ۲۲٤
۳٤٤ - ضیاء اردوبادی : ۲۱۲
۳٤۵ - ضیایی بخارایی : ۳۰۷
۳٤٦ - ضیایی نیشابوری (امیر) : ٦۷

ط

۳٤۷ - طالب گیلانی (مولانا) : ۸۸
۳٤۸ - طاهر (مولانا) : ۳۰۵
۳٤۹ - طاهری رازی : ۲۵۸
۳۵۰ - طایری مشهدی (مولانا) : ۲٦۵
۳۵۱ - طفیلی : ۲۵۳
۳۵۲ - طفیلی ابدال : ۳۵۲
۳۵۳ - طفیلی خجندی (مولانا) : ۲۸۳

ظ

۳۵٤ -ظریفی تبریزی (مولانا) : ۳۱٦

Marfat.com

۳۵۵ - ظهوری کرمانی (مولانا) : ۳۶۵

ع

۳۵۶ - عادتی رازی (مولانا) : ۲۸۷
۳۵۷ - عادل (شاه) : ۲۹
۳۵۸ - عاشقی (مولانا) : ۲۵۴
۳۵۹ - عاشقی تربتی (امیر) : ۵۵
۳۶۰ - عاکفی سمرقندی (مولانا) : ۳۰۰
۳۶۱ - عالی سمرقندی (مولانا) : ۲۹۹
۳۶۲ - عبدالباقی(میر) :۴۵-۳۱-۵۴-۱۰۱
۳۶۳ - عبدالخالق (سید) : ۶۱
۳۶۴ - عبدالخالق کره رودی(قاضی) : ۸۴
۳۶۵ - عبدالرحمن جامی (مولانا) : ۱۴۳
۳۶۶ - عبدالصمد (سید) : ۶۳
۳۶۷ - عبدالصمد عطایی (میر) : ۶۱
۳۶۸ - عبدالعلی تونی (مولانا) : ۸۷
۳۶۹ - عبدالکریم (امیر) : ۷۳
۳۷۰ - عبدالکریم (میر) : ۴۵
۳۷۱ - عبدالکریم پادشاه (مولانا) : ۱۳۵
۳۷۲ - عبدالوهاب رشتی (مولانا) : ۳۰۰
۳۷۳ - عبدالله (امیر) : ۶۲
۳۷۴ - شهابی(مولانا) : ۲۴۶
۳۷۵ - عبدالله هاتفی (مولانا) : ۱۶۰
۳۷۶ - عبدالله یقینی (قاضی) : ۱۱۰
۳۷۷ - عبدل کاشانی (مولانا) : ۳۷۲
۳۷۸ - عبدی (مولانا) : ۱۳۴
۳۷۹ - عبدی بیک : ۹۵
۳۸۰ - عبدی تهرانی (مولانا) : ۲۹۵
۳۸۱ - عبدی رشتی : ۲۷۲
۳۸۲ - عبیدالله خان : ۲۸
۳۸۳ - عتیقی (مولانا) : ۲۶۷
۳۸۴ - عجبی (امیر) : ۶۷
۳۸۵ - عرفی تبریزی (مولانا) : ۳۱۰
۳۸۶ - عزالدین تهرانی (مولانا) : ۳۳۰
۳۸۷ - عزالدین جبلی (مولانا) : ۸۴
۳۸۸ - عزیزالله (امیر) : ۵۰
۳۸۹ - عزیز طباخ : ۲۳۲
۳۹۰ - عزیز فلندر (میر) : ۶۳
۳۹۱ - عزیزی قزوینی : ۲۵۹
۳۹۲ - عسگری میرزا : ۲۳
۳۹۳ - عشر تی قلندر (مولانا) : ۲۷۸
۳۹۴ - عشقی تبریزی : ۲۵۹
۳۹۵ - عشقی تهرانی (مولانا) : ۲۹۳
۳۹۶ - عشقی‌درگزینی (مولانا) : ۲۷۴
۳۹۷ - عشقی کاشانی (مولانا) :۲۸۴
۳۹۸ - عشقی همدانی : ۲۶۴
۳۹۹ - عشقی همدانی (مولانا) : ۲۷۲
۴۰۰ - عطاءالله (قاضی) : ۵۱
۴۰۱ - عطایی سبزواری (مولانا) : ۲۹۷
۴۰۲ - علاءالدوله تهرانی (شیخ) : ۳۳۲
۴۰۳ - علاءبیک مشکی تبریزی : ۳۲۷
۴۰۴ - علی استرآبادی (خواجه) : ۳۷۱
۴۰۵ - علی‌اکبر (میر) : ۵۵
۴۰۶ - علی حالی کاشی (مولانا) : ۲۸۲
۴۰۷ - علیشاه (سید) : ۶۶
۴۰۸ - علی عرب (میر) : ۴۹
۴۰۹ - علی فیضی (مولانا) : ۲۱۲
۴۱۰ - علی کاتب(میر) : ۷۴
۴۱۱ - علی کیا (میر) : ۷۱
۴۱۲ - علی مکونه (سید) : ۷۲
۴۱۳ - عنایت‌الله (امیر) : ۶۵
۴۱۴ - عنایت‌الله (خواجه) : ۹۳
۴۱۵ - عنایت رازی (مولانا) : ۳۲۹
۴۱۶ - عهدی قزوینی : ۲۸۰
۴۱۷ - عیسی(قاضی) : ۱۱۷
۴۱۸ - عین‌القضات (میر) : ۶۳
۴۱۹ - عینی شیرازی (مولانا) : ۳۱۷

Marfat.com

غ
۴۲۰ - غازی قزوینی (مولانا) : ۳۲۲
۴۲۱ - غریب میرزا (شاه) : ۱۸
۴۲۲ - غریبی استرآبادی (مولانا) : ۳۱۴
۴۲۳ - غزالی : ۲۵۳
۴۲۴ - غزالی ابهری ۲۶۲
۴۲۵ - غزالی مروستی : ۳۲۲
۴۲۶ - غفوری رازی (مولانا) : ۲۹۴
۴۲۷ - غواصی خراسانی (مولانا) : ۳۲۵
۴۲۸ - غوغای استرآبادی (مولانا) : ۳۰۴
۴۲۹ - غیاث‌الدین (خواجه) : ۹۳
۴۳۰ - غیاث‌الدین باغبان (مولانا) : ۳۷۳
۴۳۱ - غیاث‌الدین بتکچی (خواجه) : ۹۳
۴۳۲ - غیاث فصیحی کاشانی(مولانا):۲۸۶
۴۳۳ - غیاث قافیه‌ای (مولانا) : ۲۹۲
۴۳۴ - غیاثی تونی (مولانا) : ۲۹۲
۴۳۵ - غیرتی استرآبادی (مولانا) : ۲۶۸

ف
۴۳۶ - فاضلی رشتی (مولانا) : ۳۰۱
۴۳۷ - فاضلی طبسی (مولانا) : ۲۸۹
۴۳۸ - فانی تبریزی (خواجه) : ۲۴۸
۴۳۹ - فنایی اصفهانی (مولانا) : ۲۷۷
۴۴۰ - فتح‌الله قزوینی (خواجه) : ۳۷۱
۴۴۱ - فتحی تبریزی : ۲۷۱
۴۴۲ - فتحی قزوینی : ۲۷۲
۴۴۳ - فتحی کور قزوینی (مولانا) : ۲۸۱
۴۴۴ - فتوحی (مولانا) : ۲۵۶
۴۴۵ - فخرالدین‌احمد بخشی (مولانا):۳۳۳
۴۴۶ - فخرالدین علی (مولانا) : ۱۱۱
۴۴۷ - فخری قزوینی (مولانا) : ۳۱۴
۴۴۸ - فدایی (میر) : ۷۱
۴۴۹ - فرامرز (امیر) : ۹۶
۴۵۰ - فردی تبریزی : ۲۵۹
۴۵۱ - فردی تبریزی (مولانا) : ۲۷۹
۴۵۲ - فروغی شیرازی (مولانا) : ۳۰۶
۴۵۳ - فریدون حسین میرزا : ۱۸
۴۵۴ - فصیح‌الدین محمد(امیر) : ۵۵
۴۵۵ - فصیحی تبریزی : ۲۶۰
۴۵۶ - فضل‌الله (شیخ) : ۸۸
۴۵۷ - فضلی (مولانا) : ۱۲۹
۴۵۸ - فضلی همدانی (امیر) : ۶۷
۴۵۹ - فضولی بغدادی : ۲۴۵
۴۶۰ - فقیری عراقی : ۲۶۱
۴۶۱ - فقیه (مولانا) : ۱۱۲
۴۶۲ - فکری استرآبادی (مولانا) : ۳۱۴
۴۶۳ - فنایی مشهدی (مولانا) : ۳۱۸
۴۶۴ - فهمی قزوینی (مولانا) : ۳۲۲
۴۶۵ - فیض‌الله (امیر) : ۷۹
۴۶۶ - فیضی (مولانا) : ۲۴۱
۴۶۷ - فیضی یزدی : ۲۹۱

ق
۴۶۸ - قاری کاشانی (مولانا) : ۳۲۱
۴۶۹ - قاسم (میرزا) : ۳۹
۴۷۰ - قاسم علی قصه خوان (مولانا):۱۴۱
۴۷۱ - قاسم قرنبو (مولانا) : ۳۶۲
۴۷۲ - قاسم کمانگر هروی (استاد) : ۳۷۵
۴۷۳ - قاسم مشهور به‌بدلا (شاه) : ۵۴
۴۷۴ - قاضی‌علایی (مولانا) : ۱۸۷
۴۷۵ - قاضی نعیمی گنابادی:(مولانا):۳۱۳
۴۷۶ - قالبی (میر)۶۹
۴۷۷ - قانعی تهرانی(مولانا) : ۳۲۹
۴۷۸ - قانعی خبوشانی (مولانا) : ۳۲۰
۴۷۹ - قانعی قزوینی (مولانا) : ۲۷۲
۴۸۰ - قبولی یزدی : ۲۷۶
۴۸۱ - قدمی (میر) : ۳۶
۴۸۲ - قدیمی نقاش (مولانا) : ۲۵۱

Marfat.com

٤٨٣ - قراضی قزوینی (مولانا) : ٣١٣
٤٨٤ - قربی (امیر) : ٧١
٤٨٥ - قرداش تبریزی : ٣٧٢
٤٨٦ - قریش (امیر) : ٧٠
٤٨٧ - قریش (میر) : ٦٠
٤٨٨ - قطب‌الدین احمد : ١٣٩
٤٨٩ - قطب‌الدین خورشاه (خواجه) : ١٢٢
٤٩٠ - قطبی تونی (مولانا) : ٢٩٣
٤٩١ - قطبی گنابادی (مولانا) : ٢٩١
٤٩٢ - قمرالدین محمود (امیر) : ٥٨
٤٩٣ - قنبری رازی (مولانا) : ٣٣١
٤٩٤ - قوام‌الدین حسن (میر) : ٣٢
٤٩٥ - قوسی تبریزی (مولانا) : ٢٥٤
٤٩٦ - قایلی سبزواری : ٢٤٥

ك

٤٩٧ - کاسب : ٢٤٧
٤٩٨ - کافی (میرزا) : ١١٥
٤٩٩ - کاملی رشتی (مولانا) : ٣٠٢
٥٠٠ - کحلی شیرازی (مولانا) : ٢٧٦
٥٠١ - کشوری رودباری (مولانا) : ٢٧٥
٥٠٢ - کرمانی (مولانا) : ٣٦٤
٥٠٣ - کلامی خوافی (مولانا) : ٢٨٨
٥٠٤ - کلیمی پینه‌دوز اوغلی : ٣٦٦
٥٠٥ - کلیمی گیلانی : ٢٧٥
٥٠٦ - کمال (شیخ) : ١٠١
٥٠٧ - کمال اسمعیل : ٥٠
٥٠٨ - کمال‌الدین حسین (مولانا) : ٨٢
٥٠٩ - کمال‌الدین حسین خلقی (میر) : ٥١
٥١٠ - کمال‌الدین حسین قصه‌خوان(مولانا) ١٣٨
٥١١ - کوکبی : ٢٤٧

گ

٥١٢ - گرامی بغدادی (مولانا) : ٣٠٩

٥١٣ - گلخنی (مولانا) : ١٩٧
٥١٤ - گلشنی شبستری : ٢٦٠
٥١٥ - گلشنی کاشانی : ٢٤٢ - ٢٨٥
٥١٦ - گلشنی کاشانی : ٢٤٢ - ٢٨٥
٥١٧ - گلو علی : ٣٦٨

ل

٥١٨ - لاغر سیستانی : (قاضی) : ١١٤
٥١٩ - لباسی (مولانا) : ٢٩٨
٥٢٠ - لسانی (مولانا) : ١٧٩
٥٢١ - لطفی تهرانی (مولانا) : ٢٩٧
٥٢٢ - لوندی قصه خوان (مولانا) : ٣٦٨
٥٢٣ - لهراسب (خواجه) : ١٢٦

م

٥٢٤ - مانی شیرازی (مولانا) : ١٩٩
٥٢٥ - مانی مشهدی : ٢٠١
٥٢٦ - مایلی (سید) : ٥٦
٥٢٧ - مایلی رشتی (مولانا) : ٣٠٠
٥٢٨ - متینی تبریزی : ٢٦٤
٥٢٩ - مثالی کاشانی (مولانا) : ٢٩٩
٥٣٠ - مجد حیرانی (مولانا) : ٢٣٨
٥٣١ - مجلدی خراسانی (مولانا) : ٢٩٩
٥٣٢ - مجنون چپ نویس (مولانا) : ١٤٢
٥٣٣ - محب علی فانی : ١٤٠
٥٣٤ - محتشم کاشانی (خواجه) : ٣٧٣
٥٣٥ - محزونی همدانی : ٢٦٤
٥٣٦ - محسن (میرزا) : ٦٩
٥٣٧ - محسنی اردبیلی (مولانا) : ٢٦٦
٥٣٨ - محمد (خواجه شیخ) : ٩٨
٥٣٩ - محمد (قاضی) : ٥١
٥٤٠ - محمد ابوطالب‌جرجانی (مولانا): ٧٨
٥٤١ - محمد امیر یوسف (امیر) : ٣٤
٥٤٢ - محمد امینی (مولانا) : ٢٣٨
٥٤٣ - محمد پسرسلطان محمد (مولانا)١٢٨

Marfat.com

٥٤٤ - محمدحسین پسرسلطان‌محمد: ١٢٨
٥٤٥ - محمد خضرشاه جرجانی : ٣٣٢
٥٤٦ - محمد شحنه (میر) : ٦٢
٥٤٧ - محمد شرفی (مولانا) : ١٢٢
٥٤٨ - محمد عوامل (سید) : ٦٤
٥٤٩ - محمد غفاری (قاضی) : ١٢٠
٥٥٠ - محمد قرشی (مولانا) : ١٢٦
٥٥١ - محمد مؤمن (خواجه) : ١٠٧
٥٥٢ - محمد مؤمن میرزا : ١٩
٥٥٣ - محمد میرزا (سلطان) : ١٢
٥٥٤ - محمود (قاضی) : ٤٥
٥٥٥ - محمود تبریزی (مولانا) : ٣٠٥
٥٥٦ - محمود خاموشی کاشی (مولانا) ٢٨٢
٥٥٧ - محمود زهگیر (مولانا) : ٣٧٥
٥٥٨ - محمود سرداری (مولانا) : ٣٠٦
٥٥٩ - محمود صبوری تهرانی(مولانا): ٢٨٧
٥٦٠ - محمود گیلانی (میر) : ١٢٣
٥٦١ - محمود مشکی تبریزی (مولانا): ٣١٨
٥٦٢ - محنتی شیرازی (مولانا) : ٢٩٩
٥٦٣ - محوی (مولانا) : ٢٣٦
٥٦٤ - محیی لاری (مولانا) : ٢٣٤
٥٦٥ - محیی ورجردی (مولانا) : ٣١٢
٥٦٦ - مدامی‌اصفهانی(مولانا): ٣٢٣-٢٧٢
٥٦٧ - مراد (مولانا) : ٢٤٨
٥٦٨ - مرادی (امیر) : ٦٠
٥٦٩ - مرتضی (میر) : ٥٦
٥٧٠ - مرتضی زرکش (سید) : ٦١
٥٧١ - مرسل (میر) : ٥٩
٥٧٢ - مرشد (خواجه) : ٩٨
٥٧٣ - مستی رازی (مولانا) : ٣١٣
٥٧٤ - مسعود (قاضی) : ٦٣
٥٧٥ - مسعود بیک : ٩٨
٥٧٦ - مسعود قمی (خواجه) : ١٨٤
٥٧٧ - مسیب (امیر) : ٦٨
٥٧٨ - مشربی نیشابوری : ٢٧٩
٥٧٩ - مشفقی بغدادی (مولانا) : ٢٥١
٥٨٠ - مطیعی بیک (مولانا) : ٣٥٣
٥٨١ - مظفر طبیب (امیرسید) : ٦٢
٥٨٢ - جانی یزدی : ٢٥٨
٥٨٣ - معروف (مولانا) : ٢٧٢
٥٨٤ - معزالدین حسین موسوی (امیر): ٧٢
٥٨٥ - معزالدین محمد (امیر) : ٣٣
٥٨٦ - معزی بیک (مولانا) : ٢٩٠
٥٨٧ - مقبول قمی (میر) : ٣٤٩
٥٨٨ - مقصدی ساوجی (مولانا) : ٣١٢
٥٨٩ - مقصود بنای تبریزی (مولانا): ٣٧٤
٥٩٠ - مقصود بیک : ٩٦
٥٩١ - مقصود عبدل : ٢٣٧
٥٩٢ - مقصود کاشی (مولانا) : ٢٦٧
٥٩٣ - مکتبی شیرازی (مولانا) : ٢٣٢
٥٩٤ - ملاجان کاشی : ٢٨٤
٥٩٥ - ملک (مولانا) : ١٣٦
٥٩٦ - ملک ابوالحق : ١٢٣
٥٩٧ - ملک اصفهانی (خواجه) : ٩٨
٥٩٨ - ملک‌زاده خوافی : ١٣٠
٥٩٩ - ملک قاسم نقاش شیرازی : ١١٠
٦٠٠ - ملک محمود جان دیلمی : ٩١
٦٠١ - منظری (مولانا) : ٣٠٦
٦٠٢ - موالی تونی (مولانا) : ٢٢١
٦٠٣ - موسی (میر) : ٧٠
٦٠٤ - موسی بیک : ٢٥٥
٦٠٥ - مؤمنی استرآبادی (مولانا) : ٢٨٠
٦٠٦ - مهدی استرآبادی (مولانا) : ٢٢٢
٦٠٧ - میرحسین منطقی (قاضی) : ٧٦
٦٠٨ - میرزا احمد تهرانی (مولانا) : ٣٢٨
٦٠٩ - میرزایی (مولانا) : ٢٧١
٦١٠ - میرشاهکی اصفهانی : ٢٣٧
٦١١ - میر شریف (مولانا) : ٣٠٤

Marfat.com

٦١٢ - میرك خالدی (قاضی) : ١١٤
٦١٣ - میرك خرد : ٥٢
٦١٤ - میرك كور : ١١٥
٦١٥ - میرك میرعبید : ٩٩
٦١٦ - میرك نقاش (آقا) : ٧٤
٦١٧ - میرمحمد صالح (مولانا) : ٣٣٩
٦١٨ - میرم سیاه (خواجه) : ٢٣٧
٦١٩ - میلی تبریزی : ٢٦٣

ن

٦٢٠ - نادری سمرقندی (مولانا) : ٢٨٢
٦٢١ - نارنجی سلطان : ٣٤٦
٦٢٢ - نازكی استرآبادی (مولانا) : ٢٧٩
٦٢٣ - نازكی تبریزی ٢٦٢
٦٢٤ - نازكی همدانی (مولانا) : ٢٨٨
٦٢٥ - ناطقی (میر) : ٦٨
٦٢٦ - نامی تبریزی (مولانا) : ٢٥٤
٦٢٧ - نباتی تبریزی : ٢٦٦
٦٢٨ - نثاری تونی (مولانا) : ٢٢١
٦٢٩ - نجم یعقوبی (شیخ) : ١١٨
٦٣٠ - نخعی رشتی (مولانا) : ٢٧٨
٦٣١ - ندایی یزدی (مولانا) : ٢٧٤
٦٣٢ - نردی استرآبادی (مولانا) : ٣٧٠
٦٣٣ - نرگسی (مولانا) : ٢٠٤
٦٣٤ - نشاطی شوشتری : ٢٧٧
٦٣٥ - نطقی شیرازی (مولانا) : ٢٦٧
٦٣٦ - نظام الدین احمد (امیر) : ٥٨
٦٣٧ - نظام الدین احمدسهیلی(امیرشیخ) : ٣٣٨
٦٣٨ - نظام‌الدین‌علیشیر نوایی (امیر): ٣٣٤
٦٣٩ - نظام‌الدین نظام (مولانا) : ١٧١
٦٤٠ - نظام تهرانی (مولانا) : ٣٣١
٦٤١ - نظری‌قمی: ٣١٠
٦٤٢ - نظیفی (امیر) : ٦٤
٦٤٣ - نعمت‌الله رشتی (مولانا) : ٣٠٣
٦٤٤ - نعمت تهرانی (مولانا) : ٣٣١
٦٤٥ - نعمتی كاشانی (مولانا) : ٢٨٥
٦٤٦ - نفیسی (مولانا) : ١٠١
٦٤٧ - نگاهی جغتایی : ٣٥٤
٦٤٨ - نگاهی نیشابوری : ٢٦٣
٦٤٩ - نگاهی هروی (مولانا) : ٢٩٣
٦٥٠ - نورالله (امیر) : ٦٥
٦٥١ - نورالله (قاضی) : ١٢٠
٦٥٢ - نو ر الله(مولانا): ١٢٨
٦٥٣ - نوری تبریزی : ٢٥٤
٦٥٤ - نوری نیشابوری (مولانا) : ٢٩٨
٦٥٥ - نیازی قزوینی (مولانا) : ٣٢٤
٦٥٦ - نیستی رازی (مولانا) : ٢٩٥
٦٥٧ - نیكی (مولانا) : ٢١٩

و

٦٥٨ - واصلی بخارایی (مولانا) : ٣٠٧
٦٥٩ - واصلی تبریزی (مولانا) : ٣٠٩
٦٦٠ - واصلی سارانی تهرانی(مولانا):٢٩٤
٦٦١ - واقفی (امیر) : ٥٦
٦٦٢ - والهی استرآبادی (امیر) : ٥٩
٦٦٣ - واهی استرآبادی : ٢٨٠
٦٦٤ - وحیدی (مولانا) : ٢٢٧
٦٦٥ - وداعی (مولانا) : ٢٥٧
٦٦٦ - وضعی هروی (مولانا) : ٢٧٩
٦٦٧ — وفایی (مولانا) : ٣٥٣
٦٦٨ - وفایی اردبیلی : ٢٧٥
٦٦٩ - وفایی تونی : ٢٩٠
٦٧٠ - وفایی رازی (مولانا) : ٢٩٥
٦٧١ - وفایی سبزواری : ٢٥٨
٦٧٢ - وفایی سمنانی (مولانا) : ٢٧٠
٦٧٣ - وفایی مشهدی : ٢٦٧
٦٧٤ - ولی خیاط ساوجی : ٣٧٠

Marfat.com

ه

۶۷۵ - هاتفی قزوینی (مولانا) : ۲۳۱
۶۷۶ - هادی (امیر) : ۳۷
۶۷۷ - هاشم (امیر) : ۹۹
۶۷۸ - هاشمی بخارایی (امیر) : ۶۰
۶۷۹ - هجری (مولانا) : ۳۰۹
۶۸۰ - هجری کاشانی (مولانا) : ۳۲۱
۶۸۱ - هدایت‌الله (امیر) : ۶۶
۶۸۲ - هدایت‌الله (خواجه) : ۹۷
۶۸۳ - هدایت‌الله ظهیر : ۹۹
۶۸۴ - هلالی جغتایی (مولانا) : ۱۵۲
۶۸۵ - هلالی قزوینی (مولانا) : ۲۳۱
۶۸۶ - هلالی همدانی (مولانا) : ۲۲۹
۶۸۷ - همایون (میر) : ۴۷
۶۸۸ - همایون پادشاه : ۲۱
۶۸۹ - همایی (مولانا) : ۳۵۱
۶۹۰ - همدمی تهرانی (مولانا) : ۲۹۷
۶۹۱ - همدمی همدانی (مولانا) : ۲۶۵
۶۹۲ - هوشی شیرازی (مولانا) : ۲۲۵
۶۹۳ - هیبت‌الله (سید) : ۶۲

ی

۶۹۴ - یارعلی تهرانی (مولانا) : ۲۴۷
۶۹۵ - یاری تبریزی : ۲۶۴
۶۹۶ - یحیی (قاضی) : ۱۲۷
۶۹۷ - یرتیلمیش (مولانا) : ۳۵۷
۶۹۸ - یعقوب (سلطان) ۲۳
۶۹۹ - یعقوب (سید) : ۶۲
۷۰۰ - یقینی شروانی (مولانا) : ۳۲۶
۷۰۱ - یمینی سمنانی (مولانا) : ۳۲۱
۷۰۲ - یوسف بیک : ۳۴۴
۷۰۳ - یوسف بیک توشمال : ۳۵۱
۷۰۴ - یوسف طبیب خوافی (مولانا) : ۲۹۰

Marfat.com

فهرست نام شاعرانیکه خوشنویس بوده‌اند

آیتی اصفهانی : ۲۶۱
ابراهیم استرآبادی : ۱۳۶
اسمعیل استرآبادی : ۱۳۶
اشرف اردبیلی : ۸۸
انیسی خوارزمی : ۱۳۴
بهرام میرزا : ۱۱
بنایی هروی : ۱۶۷
حافظ باباجان : ۱۳۵
حافظ علی هروی : ۱۱۳
حافظ مجلسی : ۱۳۷
حاجی روشنی : ۳۶۹
حسین رازی : ۳۳۰
خواجه عبدالله مروارید : ۱۰۲
خواجه مرشد : ۹۸
خواجه محمد مؤمن : ۱۰۷
خواجه میرك شیرازی : ۹۸
دوستمحمد کواشانی : ۱۳۷
رسوایی همدانی : ۲۶۶
رضایی گنگ عراقی : ۳۱۹
سلطانعلی مشهدی : ۱۱۳
سلطان محمد استرآبادی : ۱۳۷
شاه حسین (میرزا) : ۸۹
شاه قاضی : ۱۰۰
شاه محمود نیشابوری : ۱۳۴
شاه وردی سبزواری : ۳۶۹
شوقی یزدی : ۱۹۲
طفیلی خجندی : ۲۸۳
عبدالکریم پادشاه : ۱۳۵
عبدی نیشابوری : ۱۳۴
عزیز طباخ : ۲۳۲
عبدالله شهابی : ۲۴۶
عشقی تبریزی : ۲۵۹
عینی شیرازی : ۳۱۷
فیضی : ۲۴۱
فضلی : ۱۲۹
قانعی قزوینی : ۲۷۲
کشوری رودباری : ۲۷۵
کمال‌الدین حسین : ۸۲
کلیمی گیلانی : ۲۷۵
گلشنی کاشانی : ۲۸۵
گلشنی کاشانی (ثانی) : ۲۴۲
محمود صبوری تهرانی : ۲۸۷
محمد استرآبادی : ۱۲۸
محب علی نایی : ۱۴۰
مجنون چپ نویس : ۱۴۲
ملک قزوینی : ۱۳۶
ملک قاسم : ۱۱۰
میرعلی کاتب : ۷۴
میرك کور : ۱۱۵
ملاجان کاشی : ۲۸۴
میردوست طارسی : ۳۴۸
میرشاه علی : ۳۴۹
موسی بیک : ۳۵۵
نگاهی هروی : ۲۹۳
نظام تهرانی : ۳۳۰
وفایی تونی : ۲۹۰
وفایی‌سمنانی : ۲۷۰
همایون پادشاه : ۲۲
یوسف بیک توشمال : ۳۵۱

Marfat.com

فهرست نام شاعرانیکه نقاش بوده‌اند

آقا میرك نقاش : ۷٤
دیوانه نقاش تبریزی : ۳۷٦
ذهنی نقاش : ۲٤٥
شاهقلی نقاش : ۳۷۲
شیخی کرمانی : ۲۷۷
عبیدالله خان شیبک ۲۸
قدیمی نقاش : ۲٥۱
مانی شیرازی : ۱۹۹
ملک قاسم نقاش : ۱۱۰
میرزا شاه حسین ارغون : ۳۰
نباتی تبریزی : ۲٦٦

فهرست نام شاعرانی که صحاف بوده‌اند

ذاتی لاری : ۳۱٥
رمضان نباتی : ۳۳۲
عشرتی قلندر : ۲۷۸
فتوحی اصفهانی : ۲٥٦
فکری استرآبادی : ۳۱٤

فهرست نام شاعرانیکه موسیقی‌دان ویاخوشخوان بوده‌اند

بنایی هروی : ۱٦۸
حافظ باباجان : ۱۳٥
حافظ مجلسی : ۱۳۷
عاشقی (مولانا) : ۲٥٤
ملک (مولانا) : ۱۳٦
میر شریف : ۳۰٤

فهرست نام شاعرانیکه قصه خوان بوده‌اند

آشفته قصه خوان : ۱٤۰
حسن مشتاقی شیرازی : ۳٦۷
زین‌العابدین مشهور به تکلتوخان : ۱۳۸
شمالی کاشانی : ۳٦٦
قاسمعلی قصه خوان : ۱٤۱
قطب‌الدین احمد : ۱۳۹
کمال‌الدین حسین قصه‌خوان : ۱۳۸
لوندی ورجردی : ۳٦۸
نردی استرآبادی : ۳۷۰
نظری قمی : ۳۱۰

Marfat.com

فهرست نام شاعرانیکه شهر آشوب سروده‌اند

شهر آشوب آگهی خراسانی :
شهرآشوب خواند میر .
شهر آشوب لسانی شیرازی :
شهر آشوب وحیدی تبریزی قمی .
شهر آشوب حیرتی تونی .
شهر آشوب خرمی اصفهانی (تذکر: نسخه وحید وپتنه او را حزمی ثبت کرده‌اند لیکن نسخه آستانقدس ومعینا وبیات اورا خرمی نوشته‌اند ـ بطوریکه دانشمند محترم آقای گلچین‌معانی در کتاب شهرآشوب خودبه‌نقل از تذکره از تقی‌الدین کاشانی آورده اند ـ تقی‌الدین نیز اوحزمی اصفهانی آورده است!)
شهر آشوب زاری اصفهانی .
شهر آشوب نیکی اصفهانی .
شهر آشوب رشکی همدانی .
شهر آشوب حالتی ترکمان .
شهر آشوب عشقی خوافی .
شهر آشوب کلیم کاشانی .

Marfat.com

فهرست نام ها

آتشی شیرازی : ۳۲۵
آذری : ۲۸۲
آزاد یزدی (مولانا) : ۲۸۰
آسی (مولانا) : ۲۹۸
آشفته قصه خوان : (مولانا) : ۱۴۰
آصفی : ۱۶۵
آقاشوقی (مولانا) : ۳۵۳
آقا شهاب زرگر : ۶۹
آقا میرك نقاش : ۷۴
آگهی تبریزی (مولانا) : ۳۱۷
آگهی یزدی : ۲۴۰
آل برمک : ۷۹
آل علی : ۱۷۱ - ۲۶۳
آل نبی : ۱۵۰
آهی : ۳۹ - ۲۴۰
آیتی اصفهانی : ۲۶۱
آی غوت میرزا : ۳۴۴
ابدال : ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۶
ابدال اصفهانی (مولانا) : ۲۱۲
ابراهیم (مولانا) : ۱۳۶ - ۱۳۷
ابراهیم‌قانونی (میر) : ۷۳
ابسال : ۱۴۵
ابطحی کربلایی : ۳۶
ابن اسماعیل الحسینی سام : ۲
ابن یامین : ۱۲
ابواسحق (مولانا) : ۳۰۵
ابوالبرکه پدر : ۱۲۴ - ۳۸۴
ابوالفتح (امیر) : ۳۹
ابوالفتح جنابدی (امیر) : ۵۷
ابوالقاسم بابرمیرزا : ۳۳۴
ابوالقاسم بن حمزه : ۸
ابوالقاسم تهرانی (مولانا خواجه): ۳۲۹
ابوالقاسم خطیب تهرانی (مولانا) : ۳۳۰
ابوالمجاهد : ۵۸
ابوالمحارم: ۵۸
ابوالمحامد : ۵۸
ابوالمکارم (میر) : ۷۲
ابو المکارم‌قزوینی (مولانا) : ۳۱۵
ابوسعید (سلطان) : ۳۳۴
ابوطالب : ۷۸
ابی‌ذرعقیلی : ۱۴۵
ابی‌ذر غفاری : ۱۴۵
ابی عبدالله الحسین : ۱۵
اتابکان لرستان : ۳۵۳
اتاك : ۹۴
احمد : ۳۸۰
احمد (میرزا) : ۹۳ - ۳۲۹
احمد اعرابی بن قاسم : ۸
احمد شیرازی (مولانا) ۲۸۱

Marfat.com

احمد طبسی (مولانا) : ۲۰۹
احمد فکری همدانی (مولانا) : ۳۱٤
احمد کافی کاشانی (مولانا) : ۲۸۳
احمدی : ۳٦۲
احمدی (مولانا) : ۳٦۱
اختیار : ۲۳
اختیارالدین محمد : ۲۰
ادایی (مولانا) : ۲۳۹ - ۳۱۳
ادایی بخارایی (مولانا) : ۲۷۱
ادهم : ۲۲۸
ادهم (میرزا) : ۹۹
ادهم رازی (مولانا) : ۳۳۰
ادهم کاشانی : ۲٤٥
ادهم منشی (مولانا) : ۸٥
ادیمی (مولانا) : ۲٥۷
ارجاسب : ۱۷۳
اردوبادی (ضیاء) : ۲۱۲
اردوخان : ۲٥
ارسطو : ۷٦
ارمنیان : ۲۱۳
ازبک : ۱۸ - ۲۷ - ۱۹٤
ازبکیه : ۲۷٦ - ۲۷۷
استاجلو : ۳٤٤
استاد دوستمحمد عودی : ۱۳۹
استاد روحی : ۳۸۳
استاد شاه قلی نقاش قمی (الوانی): ۳۷۲
استاد شجاع : ۳٦۸
استاد قاسم کمانگر هروی : ۳۷٥
استاد نوری قفل‌گر (مولانا) : ۳٦٥
اسفندیار : ۱٦
اسکندر : ٤۹
اسکندر فلیقوس : ۲۱
اسمعیل (شاه صفوی) : ۸
اسمعیل (ملا) : ۱۳۷
اسمعیل (مولانا) : ۱۳٦
اسمعیل بن احمد اعرابی : ۸
اشراقیان : ۷۷
اشرف : ۸۸
اشرف (مولانا) : ۸۸
اصغر (میرزا) : ٤۲
اصفهانی : ۸۳
اغودخان : ۲٤
اغوزخان : ۲٤
افضل : ۲۹۳
افضل‌الله ابواللیثی (خواجه) : ۳۳٤-۳۳٥
افضل خواب بین (میر) : ۷۲ - ۷۳
افضل سارانی تهرانی (مولانا) : ۲۹۳
افضل ناسی تهرانی (مولانا) : ۲۲٦
افلاطون : ۲۱ - ۷٦
اقبال حسین (مولوی) : ۱٤۳
اقلیدوس : ۲۱
الزهرا : ۹
المرتضی : ۲
النوح : ۲۷
الوانی : ۳۷۲
الوند بیک آق قونیلو : ۹ - ۱۰
الله قلی : ۳٥۲
الهی : ۹٦ - ۱۲۷
امام علی‌بن موسی‌الرضا علیه‌السلام: ۳٤۸
امام موسی کاظم : ۸
امام هفتم : ۸
امام همام : ۲۱۰
امان (ملا) : ۸٥
امان‌الله (مولانا) : ۸٥
امان جان (مولانا) : ۸٥
امتی (مولانا) : ۳٥٥
امنی : ۲۳۸
امیدی : (به امیدی تهرانی رجوع شود)

Marfat.com

امیدی تهرانی (مولانا) : ۱۱ - ۳۱ - ۹٤ - ۱۰۹ - ۱۲٦ - ۱۷۳ - ۱۹۲ - ۲۲٤ - ۲٤٦ - ۲۵۸ - ۳۲۸ - ۳٤۳ - ۳٤۹-۳۷۷
امیرالمؤمنین : (به علی علیه‌السلام رجوع‌شود .)
امیربیک : ۹۲
امیربیک مهردار (خواجه) : ۹۳
امیر تیمور : ۱٤ - ۲۰
امیرخان : ۳٤
امیرخسرو دهلوی : ۱٤۵ - ۲۸۲
امیرسلطان محمد : ۲۷۸
امیر سید : ٦۵
امیر شاهی سبزواری : ۱۱۱
امیر شیخم سهیلی : ۱۲۵
امیرشیخ نظام‌الدین احمد(سهیلی): ۳۳۸
امیر علیشیر (به‌امیر علیشیر نوایی رجوع‌شود)
امیر علیشیر نوایی : ۱٤ - ۳۸ - ۹۰ - ۱۰۳ - ۱۱۸ - ۱۲٤ - ۱۳۲ - ۱٤۵ - ۱۵۳ - ۱٦۷ - ۱٦۸ - ۱۷۸ - ۲۱۲ - ۳۳٤-۳۳۵ ۳۳٦ - ۳۳۷
امیر نظام الدین علیشیر : (به امیر علیشیر- نوایی رجوع‌شود)
امیر دیباج : ۳۰۳
امیری : ۷۱
امین : ۲۳۸
امینی : ۲۸۷
انصاری : ۳٦٦
انصاری قمی : ۲۵۱
انوار همدانی : ۲٤۲
انوری : ۳
انیسی (مولانا) : ۱۲۰ - ۱۳٤ - ۱۳۵
اوحدی مستوفی : ۹
اورد غزل : ۲٦
اوزبک خان بن طغرل‌لجه : ۲۷
اوزخان بن عثمان : ۲۵
اویس : ۱۰۱
اهل‌البیت : ۱۵۰ - ۱۷۳
اهلی شیرازی (مولانا) : ۱۷۷
ایلدرم بایزیدبن اوزخان : ۲۵
ایمنی : ۲۸۷
ایواوغلی : ۳۵۱
ایوب : ۲٤۰
ایوب ابوالبرکه : ۱۲۳ - ۱۲٤ - ۳۰٦ - ۳۸٤
ایوب اوغلی : ۳۵۱

ب

بابا حبی : ۳۸٦
بابا شاعر : (به بابافغانی رجوع شود)
بابا شجاع : ۷۹
بابا شجاع الدین فیروز : ٦۹
باباصفایی : ۲۳۵
باباصفایی قلندر استرآبادی : ۳۲۷
بابا فغانی : ۱۷٦ - ۱۹۳
بابا نصیبی : ۱۹۳
بابربن شیخ : ۱٤
بابرشاه : ۱٤ - ۳۱۱
بابر میرزا : ۲۳ - ۳٤۸
بازاری : ۳۷۱
باستانی‌راد (حسینعلی) : ۳۸۱
باقی : ۳۲
بایزید سلطان : ۳٤٤
بایقرا میرزا : ۱٤ - ۳۳٤
بدیع الزمان میرزا : ۱٤
بدیهی همدانی (مولانا) : ۲٦۵
براق خان‌بن ابوالخیر خان : ۲۷
برسک : ۷۹
بزمی قزوینی : (مولانا) : ۲۷۳ - ۳۸۵

Marfat.com

بسملی کله‌پز : ۳۶۷
بلغار : ۲۱۶
بنی اسد : ۳۳۰
بوداق (میرزا) : ۳۵۴
بوداق بیک : ۳۵۲
بوسعید : ۱۴۴
بوعلی : ۵۸
بوکاییه : ۲۸۰
بوکاسه : ۲۸۰
بولهب : ۱۳۲
بهاری اصفهانی (مولانا) : ۳۱۳
بهرام بیک : ۱۰۰ - ۳۸۳
بهرام چوبین : ۱۶۴
بهرام گور : ۲۹
بهرام میرزا : ۱۱ - ۲۲۴ - ۳۴۷ - ۳۵۴
بهزاد نقاش : ۲۸ - ۴۶
بهلول قزوینی : ۳۶۹
بیات : ۵ - ۳۸۱
بیارجمند : ۳۸۷
بیار جمندی : ۳۱۱
بیارجندی : ۳۱۱
بیاضی استرآبادی (مولانا) : ۲۴۰ - ۲۸۶
بیانی : ۱۰۵ - ۱۲۳
بیانی بحرآبادی : ۳۰۹ - ۳۸۶
بیخودی (امیر) : ۵۷
بیخودی سمرقندی (مولانا) : ۲۸۶
بیره (مولانا) : ۳۶۴
بیژن : ۲۲
بیکسی : ۲۷۰
بیکسی شوشتری : ۲۶۹
بیکسی همدانی (مولانا) : ۲۶۸

پ

پرتوی شیرازی (مولانا) : ۲۲۶
پروانچیان : ۳۵۱
پرویز : ۱۵۱
پریچهر : ۱۰۷
پسر شیشه‌گر : ۲۲۸
پشنگ : ۲۹
پناهی (مولانا) : ۲۴۸
پناهی جوینی (مولانا) : ۳۱۹
پهلوان سلطانعلی بیلدار سبزواری : ۳۶۹
پهلوان محمد یتیم مشهدی (مولانا) : ۳۶۸
پهلوان میرزاعلی بیلدار تبریزی : ۳۶۹
پیاپی : ۱۰۵
پیرزاده حسین اصفهانی : ۳۷۵
پیری : ۵۴
پیغمبر : ۳۶ - ۱۶۴
پیمبر : ۱۰۶

ت

تاج الدین مختص (خواجه) : ۱۲۵
تاجیک : ۳۳۵ - ۳۴۵ - ۳۵۲ - ۳۵۴
تبریزی : ۳۰۵
ترک : ۲۱۶ - ۳۴۵ - ۳۵۲ - ۳۵۴ - ۳۵۸
ترکان جغتای : ۳۴۰ - ۳۵۴
ترکان چمش کزک : ۳۵۶
ترکان شاملو : ۳۴۳
تزریقی : ۳۱۱
تزریقی بیارجمندی : ۳۱۱
تزریقی بیارجندی : ۳۱۱
تقی‌الدین محمد (امیر) : ۳۵
تکلتوخان : ۳۰۹
تکلتوخان قصه خوان : ۱۳۸
تکلتو دوزان : ۲۶۳
تونی (احمد) : ۲۰۹
تهرانی : ۳۸۳
تیتال : ۲۵۰

Marfat.com

تیموری : ۱۰۲

ج

جابین سلطان : ۳٤٤

جاروبی : ۳۱۱

جاروبی مروی (مولانا) : ۳۱۱

جاروبی هروی (مولانا) : ۳۱۱

جامی (مولانا عبدالرحمن) : ۲ - ۳ - ۱۳ - ۱٤ - ۳۸ - ۳۹ - ٤٦ - ٥٤ - ٦٤ - ۷۲ - ۷٤ - ۸۳ - ۹۰ - ۱۱۲ - ۱٤۳ - ۱٤۷ - ۱٤۸ - ۱٤۹ - ۱٦۰ - ۱٦۱ - ۱۸٦-۲۲٥ - ۲۲٦ - ۲٥٦ - ۲۸٤ - ۳۳۷ - ۳٦۱ - ۳٦۲ - ۳۷٦

جامی ثانی : ۱٦٤

جانان سلطان : ۳٤٤

جانبی تبریزی (مولانا) : ۲٥۳

جانی تهرانی (مولانا) : ۲۹٤

جبرییل : ۱٦۱

جبرییل بن صالح : ۸

جدیدی : ۳٥۷ - ۳۸٦

جدیدی (مولانا) : ۲۷۳ - ۲۷٤ - ۳٥٦

جزوی : ۲٥۱

جعفر صادقی (امیر) : ٦٤

جغتای : ۳۳٤ - ۳٤۰ - ۳٤۸ - ۳٤۹-۳٥۱

جغتایی : ۱٥۲

جفایی : ۳۳۳

جلال احمد (مولانا) : ۸٥

جلال‌الدین (مولانا) : ۷٦

جلال‌الدین امیربیک : ۹۲

جلال‌الدین محمد تبریزی : ۹۰

جلال‌الدین محمد دوانی (مولانا) : ۷٦ - ۱۱۱ - ۱۷۳

جلال‌الدین محمد طبیب (مولانا) : ۸۳

جم : ٤۹

جمال‌الدین : ۹۲

جمال‌الدین محمد صدر استرآبادی شیرنگی - (امیر) : ۳۲ - ۳٥ - ۸۷

جمالی : ۲۸٦

جمالی کاشانی (مولانا) : ۲۸۳

جمشید : ۹ - ۳۸۰

جمشید بیک : ۱۰۰ - ۳۸۳

جنیا : ۳۲٤

جنونی گیلانی (مولانا) : ۲۷٤

جنونی همدانی : ۲٦۳

جنی اصفهانی (مولانا) : ۲۷٥

جنی قزوینی (مولانا) : ۳۲٤

جوجی خان‌بن چنگیز خان : ۲۷

چ

چاوشلو : ۳٤٤

چپانیان : ٦۰ - ۱۹۷ - ۳٦۲

چلبی برگشادی : ۳٥۷

چنبک هروی : (به غزالی مروستی رجوع شود).

چنگیز خان: ۲۷

ح

حاتم : ۱٦ - ٤۹

حاج (امیر) : ۳۸

حاجبی : ۷۹

حاجی آقالر : ۳٥۳

حاجی روشنی بغدادی : ۳٦۹

حاجی محمود شیرازی (مولانا) : ۹۲

حاصلی تبریزی : ۲٥۹

حاضری : ۷۲

حافظ : ۳۲ - ۱۱۱ - ۲۲٤ - ۲٦۱

حافظ (خواجه) : ۳۲ - ۱٦۰ - ۱٦۹

حافظ باباجان : ۲٤۱

Marfat.com

حافظ باباجان (خواجه) : ۱۳۵
حافظ پیرعلی عراقی : ۳۷۰
حافظ تربتی : ۱۳۵
حافظ چرکین : ۱٤۱
حافظ خوکره تبریزی : ۱٤۱
حافظ سعد : ۲۷۹
حافظ سعد چرکین : ۲۸۱
حافظ شربتی : ۱۳۵
حافظ طبسی (خواجه) : ۲۸۹
حافظ عصار قزوینی : ۳۷۱
حافظ علی : ۱۱۳
حافظ مجلسی (مولانا) : ۱۳۷
حافظ میرك کاشانی : ۳۷۰
حالی : ۱٦۹ - ۲۰٦ - ۳۸۰
حامد (امیر) : ٦۷
حبشی : ۱۹۵
حبیب‌الله (خواجه) : ۹۹ - ۱۱٦
حبیب‌الله ساوه‌ای (خواجه) : ۲۹۲
حبیب قبری : (میر) : ۷۵
حبیبی : ۱۹۵ - ۳۵۷ - ۳۵۸
حبیبی برگشادی (مولانا) : ۳۵۷
حبیبی نیشابوری (مولانا) : ۲۸۱
حبی نیشابوری (مولانا) : ۲۸۱
حدیثی ساوه‌ای (مولانا) : ۲۸٦
حرزی : ۲۵۱
حریفی نهاوندی (مولانا) : ۲۷۹
حزبی : ۳۸٦
حزین : ۵۲
حزینی : ۵۲ - ۷۸
حسام : ۷٦
حسابی : ۲۲۱
حسابی قراگولی : ۲۲۰
حسبی اصفهانی (مولانا) : ۲۷۵ - ۲۸۵
حسن : ۱٤
حسن القضاة (امیر) : ٦۳
حسن بیک : ۲٤
حسن بیک (امیر) : ۲۳
حسن بیک‌بن ملک حسین : ۲۳
حسن دهلوی (خواجه) : ۳۹۲
حسن‌زار ناتوان (مولانا) : ۳٦۳
حسن فندرسکی (میر) : ۵۳
حسن کیا : ۱۰
حسن کیاء وخلاوی : ۱۰
حسن مشتاقی شیرازی (مولانا) : ۳٦۷
حسن مویینه دوزگیلانی (مولانا) : ۳۰۲
حسین : ۳۲
حسین (امیر) : ٦۹
حسین (میر) : ٤۵
حسین ابدال تبراهی : ۳۷۳
حسین ابدال تبرایی : ۳۷۳
حسین اردبیلی (مولانا) : ۷۷
حسین خاله‌ٔ تونی : ۳۷۰
حسین رازی (مولانا) : ۳۳۰
حسین عبدل (امیر) : ٦۲
حسینعلی باستانی‌راد : ۳۸۱
حسینعلی جلایر : ۳٤۲ - ۳۸٦
حسینعلی فراش (مولانا) : ۱۱۳
حسین قلی میرزا : ۳٤۳
حسین کاشی : ۵٦
حسین کربلایی (میر) : ٤۹
حسین کیای جلایر : ۱۰
حسین میرزا بایقرا : ۱٤۵
حسین واعظ (مولانا) : ۳۳۹
حسینی : ۱٦ - ۷۱ - ۱۹۵
حسینی (مولانا) : ۲٤۰
حصار بیک بهارلو : ۳۵۲
حضرت امیر: به علی علیه‌السلام رجوع شود

Marfat.com

حضرت امیرالمؤمنین : به علی علیه السلام- رجوع شود .
حضرت صاحبقرانی : به شاه طهماسب رجوع شود .
حضرت قاضی : ۱۳۲ - ۱۳۳
حضرت مولوی : ۱۴۵
حضرت میر : به امیر علیشیر نوائی رجوع - شود
حضرت نواب صاحبقران : ۵۳ - ۳۶۳
حفظی ۳۸۶
حفظی تهرانی (مولانا) : ۲۹۴ - ۳۸۶
حقی تهرانی (مولانا) : ۲۹۶
حقیری تبریزی : ۲۶۱
حقیری همدانی (مولانا) : ۲۷۱
حکیم خباز (عنایت‌الله) : ۸۶
حکیمی طبیب (میر) : ۵۱
حمدالله تهرانی (مولانا) : ۳۳۱
حمزة‌بن حضرت امام موسی کاظم علیه - السلام : ۸
حیاتی (مولانا) : ۲۴۲
حیدر : ۳۶۳
حیدر (تخلص کلیچه‌پز) : ۲۰۴
حیدر (میر) : ۷۰
حیدربک ساروقچی : ۳۲۳
حیدر صفی : ۷۸
حیدر کرار : ۲۱۶
حیدر کلیچه‌پز : ۲۰۲
حیرانی : ۱۹۸ - ۳۲۱
حیرانی (مولانا) : ۱۹۸ - ۲۳۸
حیرانی‌قزوینی : ۳۲۱
حیرانی قمی : (مولانا) : ۲۲۴
حیرتی : ۱۸۲ - ۲۱۹ - ۲۴۲ - ۳۷۰
حیرتی (مولانا) : ۱۸۲ - ۲۲۷
حیرتی قزوینی : ۲۳۱

خ

خاتمی تبریزی (مولانا) : ۲۶۸
خاقانی : ۶۴
خالصی : ۳۱۱
خالصی تبریزی (مولانا) : ۳۱۲
خان احمد : ۱۲۳ - ۱۲۷
خان اوزبک : ۱۶۹
خاوری تونی (مولانا) : ۳۲۳
خدا : ۱۳۵
خدیجه بیگم : ۲۰
خرابی قمی (مولانا) : ۲۹۸
خراسان خان : ۱۱۱
خراسانی : ۱۱۱
خراصی : ۷۱
خراطی : ۷۱
خرامی تبریزی : ۲۶۰
خرمی اصفهانی (مولانا) : ۲۸۷
خروس (مولانا) : ۱۴۱
خزانی قمی (مولانا) : ۲۹۸
خسرو (امیر) : ۵۴ - ۵۶
خسرو (به خسرو دهلوی رجوع شود) .
خسرو پرویز : ۱۷۰
خسرو دهلوی : ۱۴۵ - ۲۶۱
خضر : ۱۶ - ۴۹ - ۹۵ - ۲۱۸ - ۳۷۹
خضری استر آبادی (مولانا) : ۲۷۷
خطایی : ۱۱
خلف : ۳۵۱
خلقی : ۳۴
خلقی تهرانی (مولانا) : ۲۸۷
خلیفه : ۸۶
خلیفه اسدالله : ۴۶
خلیفه سدید گیلانی ۱۲۷
خلیفه علی"میرك : ۱۲۸

Marfat.com

خلیفه محمد حیات : ۱۲۸
خلیفه هدایت‌الله اصفهانی : ٤٦
خلیل : ۳۵ - ۳۰۱ - ۳۷۹
خلیل (خواجه) : ۸۹
خلیل‌الله منجم (مولانا) : ۸۷
خلیل تبریزی : ۳۷۲
خموش رازی (مولانا) : ۲۹۷
خواجگی قزوینی (امیر) : ۹۹
خواجوی سمنانی : ۱۲۹
خواجه آصفی : ۱٦۵
خواجه پارسا : ۱٤۵
خواجه حافظ شیرازی : ۱٦۰
خواجه خرد : ۳۷٤
خواجه سمنانی : ۱۲۹
خواجه عبدالله انصاری : ۱٤۵
خواجه علی استرآبادی (بازاری) : ۳۷۱
خواجه فخرالدین احمدبخشی‌سمنانی(مولانا) ۳۳۳ .
خواجه فخرالدین احمد بخشی فنایی - (مولانا) : ۳۳۳
خواجه میرزا : ۹۹
خواند امیر مورخ : ۱۰۸
خواند زاده هاشم المشتهر بمیر طبل باز - (امیر) : ۵۳
خواند گار ایلدرم : ۲۵
خواندگاربن ایلدرم بایزید : ۲۵
خواندیان : ٤۳
خواندید : ۳۸۲
خورشید : ۹
خیاط ساوجی : ۳۳
خیالی : ۲۰٦
خیالی (مولانا) : ۳٤۷
خیری تبریزی : ۲٦۳

د
داعی : ۲۵۷
دایمی : ۲۵۷
درمش خان (به درمش خان شاملو رجوع- شود .
درمش خان شاملو : ۸۹ - ۱۱٦ - ۲۹۲ - ۳۱۱
درویش (مولانا) : ۲۵٦
درویش دهکی : ٦۵ - ۱۸٦ - ۲٦۸
درویش روغنگر : ۳۲۰
درویش عبدی تبریزی : ۳٦۹
درویش عبدی نیشابوری (مولانا) : ۳۲۸
دعایی مشهدی (مولانا) : ۲۸۹
دلوعثمان : ۲۵ - ۲٦
دلیری : ۵٤
دوانی : ۷٦
دوانی شیرازی (مولانا) : ۳۰٤
دوستمحمد جانی : ۲۰٦
دوستمحمد قصیده‌خوان (مولانا) : ۲۰٦
دوستمحمد کواشانی : ۳۸٤
دوستمحمد کوشوانی : ۱۳۷ - ۳۸٤
دولت خواجه : ۱۱۲
دهقانی تهرانی (مولانا) : ۲۹۵
دیالمه : ۹۱ - ۹۳ - ۹٦
دیوانه نقاش تبریزی : ۳۷٦
دیوسلطان : ۹۰
دیو طبسی : ۳۷٤

ذ
ذاتی : ۳۲٤
ذاتی کبابی قمی (مولانا) : ۳۲٤
ذاتی کبانی قمی (مولانا) : ۳۲٤
ذاتی لاری (مولانا) : ۳۱۵ - ۳۸٦

Marfat.com

ذاتی لاری (مولانا) : ۳۸۶
ذوقی : ۱۰۰
ذهنی تبریزی (مولانا) : ۳۱۷
ذهنی نقاش : ۲۴۵

ر

رازی : ۲۳۳
رازی (امیر) : ۵۶ - ۳۸۲
رازی سبزواری (مولانا) : ۲۹۹
رازی شوشتری : ۱۳۲
راستی (امیر) : ۵۰ - ۳۸۲
راستی (امیر) : ۵۵
رحمی : ۳۱۶
رحمی تبریزی (مولانا) : ۳۱۶
رحیمی تهرانی (مولانا) : ۲۹۴
رستم : ۱۶ - ۱۸ - ۴۹
رسمی (مولانا) : ۲۶۴
رسوایی : ۳۸۶
رسوایی همدانی (مولانا) : ۲۶۶ - ۳۸۶
رسول : به رسول‌الله رجوع شود .
رسول‌الله : ۱ - ۲۹ - ۷۸ - ۱۵۰ - ۲۱۰ - ۳۲۶ - ۳۶۳
رشید (خواجه) : ۱۹۱
رشیدبن سید محمد : ۸
رضایی (مولانا) : ۲۴۸ - ۲۴۹
رضایی (میر) : ۷۴
رضایی گنگ عراقی (مولانا) : ۳۱۹
رفیقی تبریزی : ۲۶۲
رکن‌الدین مسعود (مولانا) : ۸۲
رمال : ۲۷۷
رمالی : ۲۸۶
رمزی : ۳۸۶
رمزی همدانی (مولانا) : ۲۷۱
رمضان نباتی (مولانا) : ۳۳۲
رمیمی سمرقندی (مولانا) : ۲۶۴
روح‌الله (قاضی) : ۴۴ - ۴۵
روحی رازی (مولانا) : ۲۹۵
روحی ساوجی : ۲۷۹
روحی سمرقندی : ۲۷۶
رهایی (مولانا) : ۳۰۸
ریاضی زاوه‌ای : ۴۹ - ۱۹۴
ریاضی زاویه‌ای(مولانا) : ۱۹۴
رییس امیر یوسف رنانی : ۲۳۷

ز

زارو ناتوان : ۳۶۳
زارهی (میر) : ۳۸۲
زاری سبزواری (مولانا) : ۲۹۹
زال : ۱۶۱
زایری : ۳۸۶
زایلی (مولانا) : ۲۷۴ - ۳۸۵
زرافه : ۱۳۵
زلالی تبریزی : ۲۶۵
زلالی لاری (مولانا) : ۳۱۵
زلالی هروی (مولانا) : ۲۲۹
زلیخا : ۱۴۵ - ۱۵۱ - ۱۵۴
زمزمی : ۲۷۱
زندی بغدادی (مولانا) : ۲۷۶ - ۳۸۵
زین‌الدین سلطان سایلی تهرانی (مولانا): ۲۹۶
زین‌الدین سلطان شایلی تهرانی (مولانا) : ۲۹۶
زین‌العابدین مشهور به تکلتوخان قصه‌خوان (مولانا) : ۱۳۸
زینی : ۱۴۱
زینی (مولانا) : ۱۴۱ - ۲۸۱
زینی (میر) : ۶۸
زینی گیلانی (مولانا) : ۲۷۳

Marfat.com

زینی مشهدی (مولانا) : ۳۲۰

س

ساغری کاشانی (مولانا) : ۳۷۷
ساکنی قمی (مولانا) : ۳٦٦
سالکی رشتی (مولانا) : ۳۰۱
سام میرزا : ۳۸۲ - ۳۸۳
سامی : ۱۲٦ - ۳۸۰
سایل (مولانا) : ۲۱۹
سایلی : ٦۸
سایلی هراتی (مولانا) : ۲٦۸
سپهسالار مالک : ۳٦۳
سجودی سمرقندی (مولانا) : ۳۰۷
سربرهنه (میر) : ۷۵
سرودی : ۲۸۷
سرودی خوانساری (مولانا) : ۲۸۷
سعدالحق (امیر) : ۷۰
سعدالملک (امیر) : ٦۸
سعدی : ۳ - ۲۳۸ - ۲٦۱
سکندر : ۳۸۰
سلاحی : ۲٦۲
سلاطین ازبک : ۱۹۷ - ۲٤۷
سلاطین ترکمان : ۱۸۷
سلام‌الله کاشی (قاضی) : ۱۲۵
سلامان : ۱٤۵
سلامی : ۲٦۳
سلامی اصفهانی : ۲٦۲ - ۲٦۳
سلطان ابراهیم : ٤٦
سلطان ابوسعید بن میرانشاه : ۲۰
سلطان ابوسعید میرزا : ۲۸ - ۷۷ - ۱٤٤ - ۱٦۵ - ۱٦۸
سلطان احمد کوسه سمرقندی : ۳٦۱
سلطان احمدمیرزا : ۱٦۸
سلطان‌احمد میرزابن‌سلطان‌ابوسعید میرزا: ۲۸
سلطان احمدی میرزا : ۳۳۵
سلطان بخت : ۱۸۸
سلطان بوسعید : به سلطان ابوسعید میرزا ـ رجوع شود .
سلطان جنید (صفوی) : ۸
سلطان حسن : ۱۳
سلطان حسین میرزا : به سلطان حسین میرزا بایقرا رجوع شود .
سلطان حسین میرزا بایقرا : ۱٤ - ۱٦ - ۲۸ - ۳٤ - ٤۹ - ۷۵ - ۹۲ - ۱۰۳ - ۱٤۵ - ۱٦۸ - ۱۸٤ - ۱۹٤ - ۱۹۷ - ۲۰۱ - ۲۰۸ - ۳۳٤ - ۳۳۵ - ۳٤۰
سلطان حیدر (صفوی) : ۸ : ۷۸
سلطان حیدری : ۹
سلطان خلیل میرزا : ۳۰۸
سلطان سلیم : ۲۵ - ۳۵۷ - ۳۷٦
سلطان سلیمان : ۲۵
سلطان صاحبقران مغفور : به شاه اسمعیل ـ رجوع شود .
سلطان صوفی خلیل : ۱۱۷
سلطانعلی : ۷٤
سلطانعلی بهادرخان : ۱٦۹
سلطانعلی خواب بین : ۷۲
سلطانعلی کیا : ۱۳
سلطانعلی مشهدی (مولانا) : ۱۱۳ - ۱۳۳ - ۱۳٤
سلطان محمد (مولانا): ۱۳۷
سلطان محمد استرآبادی صدقی : ۷۰ - ۱۲۸
سلطان محمدبن میرزا : ۲۷
سلطان محمد سبزواری (مولانا) : ۳۲۸ - ۳۸٦
سلطان محمد میرزا : ۱۲
سلطان محمود : ۲۸

Marfat.com

سلطان مرادبن غازی خواندگار : ۲۵
سلطان یعقوب : ۲۳ - ۴۷ - ۹۱ - ۱۱۷ - ۱۳۴ - ۱۶۷ - ۱۷۶ - ۱۸۴ - ۱۸۶-۱۹۳ - ۱۹۵ - ۱۹۸ - ۲۵۱ - ۳۴۹ .
سلمان : ۱۵۰
سلمان (خواجه) : ۱۷۸
سلمی : ۳۸۶
سلیم : ۱۷
سلیمان : ۲۵ - ۱۸۰ - ۳۷۹
سلیمانی : ۲۷
سلیم بن سلطان بایزید : ۲۵
سمندر : ۴۲
سنایی : ۶۴
سنجابی (قاضی) : ۱۳۱
سنجر : ۱۴۹
سنی : ۲۱۹ - ۲۲۵
سوسنی (مولانا) : ۳۵۸
سهواللسان : ۲۱۷
سهیل : ۳۳۸ —۳۳۹
سهیلی : ۳۳۸
سید ابراهیم بن سید جعفر : ۸
» ابوالقاسم بن حمزة : ۸
» احمد (میر) : ۳۸۲
» احمد اعرابی بن سید قاسم : ۸
» اسمعیل بن سید احمد اعرابی : ۸
» اصطفی صلی‌الله علیه : ۲۵۴
» باقر : ۷۱
» بیک : ۱۴۰
» جبرئیل بن سید صالح : ۸
» جعفر بن سید محمد : ۸
» جنابدی (امیر) : ۳۹
» حسن بن سید ابراهیم : ۸
» حسن قاضی : ۵۲
» حسین واعظ : ۶۷
سید درویش علی زاده : ۲۹۱
» شاه میر : ۶۳ - ۶۶ - ۶۷
» شرفشاه بن سید محمد : ۸
» شریف (امیر) : ۴۳
» شریف باقی (امیر) : ۴۳
» شریف علامه : ۴۳
» صالح الدین بن رشید : ۸
» صالح بن سید قطب الدین : ۸
» عبدالخالق : ۶۱
» عبدالصمد : ۶۳
» عبدالصمد عطایی (امیر) : ۶۲
» عبدالعظیم رضی‌الله : ۶۵
» عبدالله (قاضی) : ۶۳ - ۶۴ - ۷۱
» علی درویش زواره‌ای : ۲۹۱
» علیشاه : ۶۶
» علی کمونه : ۷۲
» عوض‌الخواص بن سید فیروزشاه : ۸
» فیروز شاه بن سید محمد : ۸
» قاسم بن سید ابوالقاسم : ۸
» قریش : ۶۰
» مایلی : ۵۶
» محمدبن سید اسمعیل : ۸
» محمد بن سید حسن : ۸
» محمد بن سید شرفشاه : ۸
» محمد بن سید عوض الخواص : ۸
» محمد ثانی : ۷۲
» محمد عوامل : ۶۴
» محمد یوسف : ۳۴
» مرتضی زرکش : ۶۱
» منصور کمانه : ۱۴۰
» هیبت‌الله : ۶۲ - ۶۳
» یعقوب : ۶۲
سیف‌الدین (قاضی): ۱۳۱
سیف‌الدین محمود رجایی : ۹۴

Marfat.com

سیفی : ۷۱
سیفیه : ۲٤٦
سیمابی : ۲۵۰
سیمایی : ۲۵۰

ش

شاه : به عبدالکریم پادشاه ص ۱۳۵ رجوع شود .
شاه اسمعیل صفوی : ٦- ۸- ۱۰ - ۲۱- ۲۲ - ۳۲ - ۳٤ - ٤۹ - ۸۲ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۱۰۳ - ۱٦۳ - ۱٦۹ - ۱۷۳ - ۱۹۵-۱۹٦ - ۱۹۹ - ۲۷۱ - ۳٤۳ - ۳۵۷ - ۳۸۲
شاهپور کاشانی (مولانا) : ۲۸۳
شاه حسین سیاقی اصفهانی : ۲۱٦
شاه حسین کافی : ۲۱۱
شاه حسین میوه فروش : به شاه حسین‌سیاقی اصفهانی رجوع شود .
شاهرخ : ۳۰
شاه سلیمان : ۳۸۳
شاه سنجان : ۱۳۱
شاه شجاع کرمانی : ۱۱۰
شاه صدر : ۹٦ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۳۸۳
شاه صفی : ۳٦ - ۳۸۲
شاه طاهر : ٤۳ - ۳۸۲
شاه طهماسب (صفوی) : ۲۳ - ۵۱ - ۵٤ - ۵۷ - ۵۸ - ٦۹ - ۷۲ - ۷۳ - ۷٤ -۱۰۹ - ۱۱۵ - ۱۳٤ - ۱٤۱ - ۱۹۵ - ۱۹٦ — ۲۰۹ - ۳٤۷ - ۳۵٤ - ۳۵۷ - ۳۷٤
شاه عادل : ۲۹
شاه عباس بزرگ : ۱۹۹
شاه عنایت‌الله : ۹۵ - ۱۰۰ - ۳۸۳
شاه عنایت‌الله دیلمی : ۹٦
شاه غریب میرزا : ۱۸
شاه غفران : ۲۳
شاه قاسم (مشهور به بدلا) : ۵٤
شاه قاسم انوار : ۱٦۳
شاه قاضی : ۱۰۰ - ۳۸۳
شاه قلی : ۸۷
شاه قلی (مولانا) : ۸۷
شاه قوام‌الدین نوربخشی : ۳٦
شاهکی اصفهانی (میر) : ۲۳۷
شاه محمود (مولانا) : ۱۳۳
شاه ملک (امیر) : ۳۲۰
شاه میر : ۹۲
شاه میرزابن‌ملک محمودجان دیلمی : ۱۰۱
شاهنشاهی : ۲۷
شاه نور : ۲۸۳
شاه نورالدین نعمت‌الله : ۳۱ - ۱۲۲
شاه وردی سبزواری : ۳٦۹
شاه ولایت : به علی علیه‌السلام رجوع شود
شرطی‌قزوینی (مولانا) : ۳۰٦
شرف‌الدین علی بافقی (مولانا) : ۸۳
شرف‌الدین علی یزدی (مولانا) : ۱۲۲
شرف جهان (میرزا) : ۳۵
شریف : ۲۱۸ - ۲۱۹
شریف (مولانا) : ۲۱۷
شریف (مولانامیر) : ۳۰٤
شریف محمد : ۲٤۸
شریف محمد صبری : ۲۵۰
شریفی (میر) : ۷۳
شطاحی (مولانا) : ۳٦۸
شفیعی مشهدی (مولانا) : ۳۲۰
شکرالله (خواجه) : ۱۱۷
شکرالله (قاضی) : ۵۱
شکوی (میر) : ۷۲
شماخ : ۲۸۰
شمالی کاشانی (مولانا) : ۳٦٦

Marfat.com

شمس‌الدین محمد (میر) : ۶۰
شمس‌الدین محمد خفری : ۷۰۹
شمس‌الدین محمد معلم : ۸۲
شمس پیاده : ۶۹
شمس شروانی (مولانا) : ۳۰۸
شوخی یزدی (مولانا) : ۲۹۰
شوقی خبوشانی (مولانا) : ۳۱۹
شوقی شیرازی : ۳۲۷
شوقی کاشانی (مولانا) : ۲۸۵
شوقی کاشی (مولانا) : ۲۸۵
شوقی یزدی (مولانا) : ۱۱۷ - ۱۹۱
شهاب‌الدین عبدالله بیانی : ۱۰۲
شهاب مرندی (قاضی) : ۱۲۶
شهابی : ۳۸۶
شهید قمی : ۱۸۴ - ۱۹۷
شهی شیرازی (مولانا) : ۲۷۳ - ۲۸۵
شیبک اوزیک : ۱۰ - ۱۷ - ۲۷ - ۱۲۰
شیبک‌بن براق خان : ۲۷
شیبک خان : ۲۷ - ۲۸ - ۱۹۴
شیبک شیبانی : ۲۱
شیرخان : ۲۲
شیرویه : ۱۵۱
شیرین : ۱۶ - ۴۱ - ۱۰۶ - ۱۶۴ - ۱۵۱ - ۱۵۴ - ۱۶۶ - ۱۷۰ - ۱۸۶ - ۱۹۷-۲۳۴ ۲۳۸ - ۳۰۱
شیخ آذری : ۳۳۹
شیخ ابراهیم : ۸
شیخ احمد (مولانا) : ۱۳۰
شیخ‌الاسلام : ۳۴
شیخ بن سلطان ابوسعید : ۲۰
شیخ جمال‌الدین : ۱۳۰
شیخ جمال‌الدین ورجردی (مولانا) : ۳۳۲
شیخ جمال‌الدین یقینی : ۱۳۰
شیخ ذوالنون : ۸۵
شیخ رباعی مشهدی : ۲۳۹
شیخ زاده : ۱۱۰
شیخ زاده لاهیجی : ۱۰۹
شیخ شهاب : ۱۲۴
شیخ شهاب‌الدین علی : ۲۴۶
شیخ صدرالدین : ۸
شیخ صدرالدین راستی : ۲۳۸
شیخ صفی‌الدین : ۸
شیخ علاءالدوله تهرانی : ۳۳۲
شیخ فضل‌الله : ۸۸
شیخ کرمانی : ۲۲۷
شیخ کمال : ۱۰۱ - ۳۸۳
شیخ کمال خجندی : ۲۵۲
شیخ محمد (خواجه) : ۹۸
شیخ محمد (مولانا) : ۱۳۰
شیخ محمد کججی : ۹۲
شیخ محمد لاهیجی : ۱۰۹
شیخ میرك : ۲۰۵
شیخ نجم زرگر : ۱۰۹
شیخی نجم یعقوبی : ۱۱۸
شیخ کرمانی : ۲۲۷
شیعی : ۲۲۵

ص

صابر رازی (مولانا) : ۳۲۸
صاحب دارا (مولانا) : ۳۳۸
صاحبقران مغفور : به شاه اسمعیل صفوی - رجوع شود .
صاحبقرانی : ۳۳ - ۳۷ - ۷۰ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۷ - ۱۳۹ - ۱۴۱ - ۲۲۴ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۴۳
صادق : ۱۲۱
صادق (امیر) : ۶۴
صافی شیرازی : ۲۶۰

Marfat.com

صالح الدین بن رشید : ۸
صالح بن قطب الدین : ۸
صاینی رشتی (سولانا) : ۳۰۲
صبری : ۲۵۰ - ۲۷۷
صبری (سولانا) : ۲۵۷
صبوحی شیرازی : ۲۵۹
صحاف : ۲۷۸
صحرایی تهرانی (سولانا) : ۲۹۶
صدرالدین علی (سولانا) : ۸۲ - ۸۳
صدرالدین محمد اسکویی (امیر) : ۵۷
صدر خیابانی (سولانا) : ۱۳۷
صدر قاضی : ۱۰۰
صدقی : ۸۰
صراف : ۲۹۱
صفاتی : ۲۸۷
صفاهانی : ۸۳
صفایی تبریزی (سولانا) : ۳۱۷
صفایی خراسانی (سولانا) : ۲۸۷
صفویه : ۲۴ - ۳۵۵
صفی : ۳۷
صفی (امیر) : ۷۵ - ۳۸۲ - ۳۸۳
صفی‌الدین عیسی ثانی (قاضی) : ۱۱۹
صنع‌الله(سولانا) : ۸۶
صنعی (میر) : ۷۵ - ۳۸۲
صوفی اردستانی (خواجه) : ۲۳۶
صوفی تبریزی : ۲۶۱
صیرفی : ۱۰۷
صیرفی کور تبریزی : ۲۶۱
صیفی ساوه‌ای (سولانا) : ۳۱۲

ض

ضمیری : ۲۲۴ - ۲۲۵
ضمیری اصفهانی (سولانا) : ۲۲۳
ضمیری همدانی (سولانا) : ۲۲۴

ضیاء اردوبادی : ۲۱۲
ضیاءالدین یوسف (پسر جامی) : ۲۸۲
ضیایی بخارایی : ۳۰۷
ضیایی نیشابوری (امیر) : ۶۷

ط

طالب گیلانی (سولانا) : ۸۸
طاهری رازی : ۲۵۸
طایری مشهدی (سولانا) : ۲۶۵
طبعی : ۸۶
طریقی (میر) : ۷۳
طغرلجه بن تقوقاآن : ۲۷
طفیلی : ۲۵۳
طفیلی (امیر حسین جلایر) : ۳۴۲ - ۳۴۳
طفیلی (میر) : ۳۸۶
طفیلی ابدال : ۳۵۲ - ۳۸۶
طفیلی خجندی (سولانا) : ۲۸۳
طهماسب : ۵ - ۲۳
طهماسب شاه : به شاه طهماسب صفوی - رجوع شود .

ظ

ظریفی (تبریزی (سولانا) : ۳۱۶
ظهوری کرمانی (سولانا) : ۳۶۵
ظهیر : ۹

ع

عادتی رازی (سولانا) : ۲۸۷
عارفی : ۳۲۲
عارفی (سولانا) : ۳۱۰ - ۳۴۷ - ۳۴۸
عارفی قزوینی (سولانا) : ۳۲۲
عاشقی : ۲۵۵ - ۲۵۶
عاشقی (سولانا) : ۲۵۴
عاشقی تربتی (امیر) : ۵۱

Marfat.com

عاکفی سمرقندی (مولانا) : ۳۰۰
عالی سمرقندی (مولانا) : ۲۹۹
عامی : ۲۸٤
عبدالباقی : ۳۱
عبدالباقی (میر) : ٤٥ - ٥٤ - ۷۳ - ۱۰۱
عبدالخالق کره رودی (قاضی) : ۸٤
عبدالصمد (امیر) : ٦۲
عبدالصمد (میر) : ٦۱
عبدالعظیم (میر) : ٤٥
عبدالعظیم رضی‌الله : ٦٥
عبدالعلی تونی (مولانا) : ۸۷
عبدالغنی (امیر) : ٦۹
عبدالکریم (میر) : ٤٥
عبدالکریم پادشاه (مولانا) : ۱۳٥
عبدالوهاب رشتی (مولانا) : ۳۰۰
عبدالله (امیر) : ٦۲
عبدالله (قاضی) ٦۳
عبدالله انصاری (خواجه) : ٤۷ - ۷۳
عبدالله پسر میر (میر) : ۷٥
عبدالله شهابی (مولانا) : ۲٤٦
عبدالله مروارید (خواجه) : ۱۰۷ - ۲۳٦ - ۳۸۳
عبدالله هاتفی (مولانا) : ۱٦۰ - ۱٦۱ - ۱٦۳ - ۱٦٤ - ۲۰٤
عبدالله یقینی (قاضی) : ۱۱۰
عبدل کاشانی : ۳۷۲
عبدی : ۱۳٤
عبدی (مولانا) : ۱۳٤
عبدی بیک : ۹٥
عبدی تهرانی (مولانا) : ۲۹٥
عبدی رشتی : ۲۷۲
عبدی نیشابوری (مولانا) : ۱۳۳
عبیدالله : ۲۹
عبیدالله خان بن سلطان محمود : ۲۸ - ۲۹
عبیدخان ازبک : ٥۲ - ۱٦۰
عتیقی (مولانا) : ۲٦۷
عثمان بن اردوغزل : ۲٥
عجبی (امیر) : ٦۷
عرفی تبریزی (مولانا) : ۳۱۰
عزالدین تهرانی (مولانا) : ۳۳۰
عزیزالله (امیر) : ٥۰
عزیزالله(میر) : ٥۰
عزیز طباخ : ۲۳۲
عزیز قلندر (میر) : ٦۳
عزیزی قزوینی : ۲٥۹ - ۲٦۰
عسگری میرزا : ۲۳
عشرتی قلندر (مولانا) : ۲۸۲
عشقی : ۲٦۷ - ۲۸٤
عشقی تبریزی : ۲٥۹
عشقی تهرانی (مولانا) : ۲۹۳
عشقی درگزینی (مولانا) : ۲۷٤
عشقی کاشانی (مولانا) : ۲۸٤
عشقی همدانی : ۲٦٤
عشقی همدانی (مولانا) : ۲۷۲
عصام الدین ابراهیم (مولانا) : ۱۱۲
عطاءالله (قاضی) : ٥۱
عطار : ۲۹۷
عطایی : ٦۱ - ٦۲
عطایی (امیر) : ٦۲
عطایی سبزواری (مولانا) : ۲۹۷
عظیمی : ٦٦
علا : ۳٦۸
علاءالدوله ذوالقدر : ۹ - ۱۰
علاءالدین (محمد) : ۸٥
علاء بیک مشکی تبریزی : ۳۲۷
علامه دوانی : ۷٦
علامه دوانی (مولانا) : ۲۳٤
علی : به علی علیه‌السلام رجوع شود .

Marfat.com

علی (خواجه) : ۸
علی (مولانا) : ۳۸۶
علی ابوطالب : به علی علیه‌السلام رجوع شود .
علی اکبر (میر) : ۵۵
علی بن ابیطالب : به علی علیه‌السلام رجوع شود .
علی بن موسی بن جعفر : ۲۱۰
علی حالی کاشانی (مو) : ۲۸۲
علی حلاج اصفهانی : ۲۱۹
علی خان بیک : ۳۸۳
علی خراس (مولانا) : ۱۱۳
علیشاه : ۶۶
علیشیر : به امیر علیشیر نوایی رجوع شود .
علی عرب (میر) : ۴۹
علی علیه‌السلام (امیرالمؤمنین) : ۵۶ - ۷۶ - ۷۷ - ۱۰۵ - ۱۵۸ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۸۷ - ۱۹۴ - ۲۱۶ - ۲۳۸ - ۲۷۲-۲۹۳ - ۳۱۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۶۳ - ۳۷۹-۳۸۰
علی کاتب (میر) : ۷۴
علی کیا (میر) : ۷۱ - ۳۸۲
عماد (امیر) : ۷۱
عنایت‌الله (امیر) : ۶۵
عنایت‌الله (خواجه) : ۹۴ - ۹۶
عنایت‌الله رازی (مولانا) : ۳۲۹
عوض‌الخواص بن فیروز شاه : ۸
عون ماهان : ۲۷
عهدی : ۲۸۰
عهدی قزوینی : ۲۸۰
عیسی : ۲۸۸
عیسی (قاضی) : ۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۲۰
عین‌القضات (امیر) : ۶۳
عینی شیرازی (مولانا) : ۳۱۷

غ

غازی : ۳۲۲
غازی قزوینی (مولانا) : ۳۲۲
غریبی استرآبادی (مولانا) : ۳۱۴
غزالی : ۲۵۳ - ۳۲۲
غزالی ابهری : ۲۶۲ - ۲۶۳
غزالی مروستی : ۳۲۲
غفوری رازی : ۲۹۴ - ۳۸۶
غفوری تهرانی : ۳۸۶
غوا (امیر) : ۳۴
غواصی خراسانی (مولانا) : ۳۲۵
غوغایی (مولانا) : ۳۰۴
غیاث‌الدین (خواجه) : ۹۳
غیاث‌الدین احمد نیشابوری : ۱۲۶
غیاث‌الدین باغبان کنی : ۳۷۳
غیاث‌الدین بتکچی (خواجه) : ۹۳
غیاث‌الدین عزیز (امیر) : ۴۲
غیاث‌الدین محمد : ۱۲۶
غیاث‌الدین محمد (امیر) : ۲۰۷
غیاث‌الدین منصور (امیر) : ۱۶۷
غیاث‌الدین منصور (میر) : ۸۷
غیاث‌الدین منصور دشتکی (میر) : ۱۳۰
غیاث فصیحی کاشانی (مولانا) : ۲۸۶
غیاث قافیه‌ای (مولانا) : ۲۹۲
غیاث تونی (مولانا) : ۲۹۲
غیرتی استرآبادی (مولانا) : ۲۶۸

ف

فارغی (قاضی) : ۱۲۰
فاضلی رشتی (مولانا) : ۳۰۱
فاضلی طبسی (مولانا) : ۲۸۹
فاطمه : ۳۱
فانی (تخلص امیر علیشیر نوایی) : ۳۳۶
فانی (محمد خضرشاه جرجانی) : ۳۳۲-۳۸۶

Marfat.com

فانی تبریزی (خواجه) : ۹۹
فایقی خبوشانی (مولانا) : ۳۲۰
فتح الله قزوینی (خواجه) : ۹۹
فتحی تبریزی : ۲۷۱
فتحی کور قزوینی (مولانا) : ۲۸۱
فتوحی اصفهانی (مولانا) : ۲۵۶
فخرالدین علی (مولانا) : ۱۱۱
فخرالدین محمد (میر) : ۵۸
فخر قزوینی : ۳۱٤
فخری قزوینی : ۳۱٤
فدایی : ۱۰۹
فدایی (میر) : ۷۱
فدایی تبریزی (مولانا خواجه) : ۳۱۵
فراعنه : ۵
فراقی : ۱٤۱ - ۳۷۰
فرامرز (امیر) : ۹۶ - ۱۰۱
فرامرز دیلمی (امیر) : ۱۰۱
فربه (قاضی) : ۱۱٤
فرح یسار : ۹
فرخ یسار : ۹
فردوسی : ۳ - ۱۳۱ - ۱٤۰ - ۱٤۹ - ۱۶۱ - ۲۸۸
فردی تبریزی : ۲۵۹ - ۲۷۹
فردی شیرازی : ۲۷۹
فرعون : ۲۷
فروغی شیرازی : ۳۰۰
فروغی شیرازی (مولانا) : ۳۰۶
فرهاد : ۱۶ - ۱۵۱ - ۱۶۱ - ۱۷۷ - ۱۹۷ - ۲۲۱ - ۲۳۸ - ۲٤۰ - ۳۰۱
فریدون : ٤۹
فریدون حسین میرزا : ۱۸ - ۱۸۸
فصیح الدین محمد (امیر) : ۵۵
فصیحی تبریزی : ۲۶۰
فضلی (مولانا) : ۱۲۹
فضلی همدانی (امیر) : ۶۷
فضولی بغدادی : ۲٤۵
فغانی : ۲۳٤ - ۳۱۱
فقیری : ۲۷۱
فقیری : عراقی : ۲۶۱
فقیه (مولانا) : ۱۱۲
فکری استرآبادی (مولانا) : ۳۱٤
فنایی : ٤۲ - ٤۳
فنایی صفاهانی (مولانا) : ۲۷۷
فنایی مشهدی (مولانا) : ۳۱۸
فندرسکی (امیر) : ۵۳
فنونی : ۲۵۶
فهمی قزوینی (مولانا) : ۳۲۲
فیروز شاه بن محمد : ۸
فیض‌الله (امیر) : ۷۹
فیضی : ۳۳ - ۶۷
فیضی (مولانا علی) : ۲۱۱
فیضی یزدی : ۲۹۱

ق

قادری کاشانی : ۳۲۱
قاسم (امیر) : ۶۷
قاسم (میر) : ۶۹
قاسم (میرزا) : ۳۹
قاسم بیک پرناك : ۳۲۷
قاسم بن ابوالقاسم : ۸
قاسم دیلمی (میر) : ۹۹
قاسم علی سلطان : ۳۷۶
قاسم علی قصه خوان (مولانا) : ۱٤۱
قاسم قرنبو (مولانا) : ۳۶۲
قاسم قصه خوان : ۱٤۱
قاسم سرسوز (مولانا) : ۳۶۲
قاسم نجفی (میر) : ۶۹
قاسمی : ۳۹

Marfat.com

قاضی : ۱۳۳
قاضی سیف‌الدینی : ٤٤ - ٦٣
قاضی شمس‌الدین محمد معلم (مولانا): ۸۲
قاضی علایی (مولانا) : ۱۸۷
قاضی فربه : ۱۱٤
قالبی (میر) : ٦۹
قانعی تهرانی (مولانا) : ۳۲۹
قانعی خبوشانی (مولانا) : ۳۲۰
قایلی : ۲٤٥
قایلی سبزواری : ۲٤٥
قباحت (خواجه) : ۷۰
قبولی یزدی : ۲۷٦
قدسی : ۳٦
قدیمی نقاش (مولانا) : ۲٥۱
قراضی قزوینی (مولانا) : ۳۱۳
قراعثمان : ۲۳
قربی (امیر) : ۷۱
قرداش تبریزی : ۳۷۲
قره قویونلو : ۳٥۸
قریش (امیر) : ۷۰
قریش (میر) : ٦۰
قصه‌خوان : ۳۷۰
قطب الدین بن خورشاه (خواجه) : ۱۲۲
قطب‌الدین محمد : ۱۳۹
قطبی جنابدی (مولانا): ۲۹۱
قطبی گنابدی (مولانا) : ۲۹۱
قلندر : ۲۱۲ - ۲٦۷
قلندر (میر) : ٦۳
قلندری : ۲٦٦
قمرالدین محمود (امیر) : ٥۸
قمی : ۳٤۹
قنبری : ۳۳۱
قنبری رازی (مولانا) : ۳۳۱
قوام‌الدین محمد ضعیف (خواجه) : ۹۸
قوتیل میش : ۳۸٦
قورچیان کرد : ۳٥٤
قوسی : ۲٥٤ - ۲٦۲
قوسی تبریزی (مولانا) : ۲٥٤

ک

کابلی رشتی (مولانا) : ۳۰۲
کاتبی (مولانا) : ۱۹۳ - ۲۱٦
کارکیا : ۱۲۷
کارکیا سلطان احمد : ۱۳
کاسب (مولانا) : ۲٤۷
کاسبی : ۳٦۹
کافی (میرزا) : ۱۱٥
کاسی : ۳۸٦
کاهی : ۱۳۷
کپک سلطان : ۳٤۷
کپک میرزا : ۹۳ - ۲۰۱
کجکینه بهادر : ۳۳٤
کحلی شیرازی(مولانا):۲۷٦ - ۲۷۷ -۳۸٥
کرد : ۳٥٥
کرمانی (مولانا) : ۳٦٤
کره‌یی : ۱۰
کشوری رودباری (مولانا) : ۲۷٥
کعب انوار : ۲٤۲
کفشدوز : ۱۷۳
کلامی خوافی (مولانا) : ۲۸۸
کلان خوافی (خواجه) : ۳۸٤
کلیم : ۲۷ - ۲۷۹
کلیمی پینه‌دوز اوغلی : ۳٦٦
کلیمی گیلانی : ۲۷٥
کمال : ۳٥۹
کمال اسمعیل (تبریزی) : ٥۰
کمال‌الدین اسمعیل (خلاق معانی) : ۹٤
- ۲۳۷

Marfat.com

کمال‌الدین حسین (مولانا) : ۸۲
کمال‌الدین حسین خلقی (میر) : ۵۱
کمال‌الدین حسین قصه خوان (مولانا) :- ۱۳۸ - ۱۳۹
کمال الدین غیاث‌الدین فارسی : ۱۳۸
کور : ۲۶۷
کوکبی : ۲۴۷
کوهکن : ۱۶۶
کیانی : ۲۸۹
کیای ملاطی (امیر) : ۱۳

گ

گبران : ۲۱۳
گرامی بغدادی (مولانا) : ۳۰۹
گرزالدین : ۱۹۵
گرزالدین بیک : ۳۵۷
گرگین : ۲۹
گلچهر : ۱۰۷
گلخنی (مولانا) : ۱۹۷
گلرخ : ۱۹۸
گلشنی : ۲۴۴ - ۲۴۵
گلشنی شبستری : ۲۵۹ - ۲۶۰
گلشنی کاشانی : ۲۴۲ - ۲۸۵
گلوعلی : ۳۶۸
گیو : ۲۹

ل

لالی : ۳۶۲
لاهیجیه : ۱۲۷
لر : ۳۵۳
لسانی (مولانا) : ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۷ - ۲۱۷ - ۲۵۱ - ۳۸۴
لطفی شیرازی : ۲۹۷
لعلی : ۳۵۵
لوندی (مولانا) : ۳۶۸
لهراسب (خواجه) : ۱۲۶
لیلی: ۱۶- ۴۰- ۴۱- ۱۴۲-۱۴۵- ۱۵۲ - ۱۵۵-۱۶۱ - ۱۸۷

م

مالک اشتر : ۹۱
مانی : ۲۰۰ - ۲۰۱
مانی شیرازی : ۲۶۰
مانی شیرازی (مولانا) ، ۱۹۰
مانی مشهدی : ۲۰۱
مایلی رشتی (مولانا) : ۳۰۰
متینی تبریزی : ۲۶۴
مثالی کاشانی (مولانا) : ۲۹۹
مجدالدین محمد (خواجه) : ۳۳۵
مجد حیران : ۲۳۸
مجد حیرانی (مولانا) : ۲۳۸
مجلد خراسانی (مولانا) : ۲۹۹
مجلدی خراسانی (مولانا) : ۲۹۹
مجنون : ۳ - ۱۶ - ۲۹ - ۴۰ - ۷۶ - ۹۷- ۱۲۱ - ۱۴۲ - ۱۴۵ - ۱۵۲ - ۱۵۵-۱۶۶ ۱۷۸ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۲۰۰-۲۰۳ ۲۲۵ - ۲۳۶ - ۲۶۰ - ۲۷۳ - ۳۰۲-۳۵۲
مجنون چپ نویس (مولانا) : ۱۴۲
محب علی نایی : ۱۴۰
محبی شیرازی (مولانا) : ۲۹۹
محبی ورجردی (مولانا) : ۳۱۲
محتشم کاشانی (خواجه) : ۳۷۳
محرومی همدانی : ۲۶۴
محسن (میرزا) : ۶۹
محسنی اردبیلی : ۳۸۵

Marfat.com

محسنی‌اردبیلی (مولانا) : ۲۶۶
محمد : ۷۷
محمد (ص) : ۳۷۹
محمد (قاضی) : ۵۱ - ۱۲۰
محمد (مولانا) : ۱۲۸ - ۱۴۴
محمد ابوطالب جرجانی (مولانا) : ۷۸
محمد اصغر (خواجه) : ۹۴
محمد امیر یوسف (امیر) : ۳۴
محمد امین (میر) : ۱۴۹
محمد امینی (مولانا) : ۲۳۸
محمد بابر : ۳۰
محمد بن اسمعیل : ۸
محمد بن عوض الخواص : ۸
محمد حسن : ۱۲۸
محمد خضرشاه جرجانی (مولانا) : ۳۳۲
محمد شحنه (میر) : ۶۲
محمد شرفی (مولانا) : ۱۲۲
محمد شیبانی : ۱۷
محمد عربی : ۱۵۸
محمد علایی (قاضی) : ۲۸۳
محمد غفاری (قاضی) : ۱۲۰
محمد قاسم نسابه (میر) : ۶۸
محمد قرشی (مولانا) : ۱۲۶
محمد کرمانی (خواجه) : ۱۰۰
محمد محسن میرزا : ۲۰۱
محمد معینا : به معینا رجوع شود .
محمد مؤمن (خواجه) : ۱۰۷ - ۳۸۳
محمد مؤمن میرزا : ۱۸ - ۱۹ - ۲۰
محمد یوسف (امیر) : ۵۲ - ۳۰۷
محمود : ۱۴۹
محمود (قاضی) : ۴۵
محمود بط (خواجه) : ۹۴
محمود تبریزی (مولانا) : ۳۰۵
محمود خاموشی کاشانی (مولانا) : ۲۸۲
محمود زهگیر : ۳۷۵
محمود سرداری (مولانا) : ۳۰۶
محمود صبوری تهرانی (مولانا) : ۲۸۷
محمود گیلانی (میر) : ۱۲۳
محمود مشکی تبریزی (مولانا) : ۳۱۸
محنتی اردبیلی : ۳۸۵
محنتی شیرازی (مولانا) : ۲۹۹
مخوی (مولانا) : ۲۳۶
محیی شیرازی (مولانا) : ۲۹۹
محیی لاری (مولانا) : ۳۱۲
محیی ورجردی (مولانا) : ۳۱۲
مختاری غزنوی : ۶۴
مخفی رشتی (مولانا) : ۲۷۸
مخلص : ۱۳۳ - ۱۳۴
مدامی : ۳۲۳
مدامی اصفهانی (مولانا) : ۲۷۲ - ۳۲۳
مراد (مولانا) : ۲۴۸
مراد بیک : ۱۰
مرادی (امیر) : ۶۰
مرادی (میر) : ۶۰
مرتضی : ۲۰۹ - ۳۰۵
مرتضی (امیر) : ۵۶
مرتضی (میر) : ۵۶
مرتضی زرکش : ۶۲
مرسل (میر) : ۵۶
مرشد (خواجه) : ۹۸
مستوفی نیشابوری : ۲۷۹
مستی رازی (مولانا) : ۳۱۳
مسجودی سمرقندی (مولانا) : ۳۰۷
مسعود: به‌مولاناامیدی‌تهرانی رجوع شود .
مسعود (قاضی) : ۶۳۰
مسعود بیک : ۹۸
مسعود قمی (خواجه) : ۱۸۴
مسیب رازی (امیر) : ۶۸

Marfat.com

مسیح : ۱۵۸
مسیحا : ۲۶۴ - ۳۷۹
مشاییان : ۷۷
مشتاقی : ۳۶۷
مشربی : ۱۲۸
مشفقی : ۲۵۳
مشفقی همدانی (مولانا) : ۲۵۱
مطیعی : ۳۵۳
مطیعی (امیر) : ۶۴
مظفر (خواجه) : ۹۳
مظفر بتکچی (خواجه) : ۲۴۰
مظفر حسین میرزا : ۱۶ - ۱۹ - ۲۰
معانی یزدی : ۲۵۸
معروف (مولانا) : ۲۷۲
معروف رسال تبریزی (مولانا) : ۳۱۵
معزالدین : ۳۴
معزالدین (میر) : ۷۲
معزالدین محمد (امیر) : ۳۳ - ۳۸۱
معزی : ۱۴۹
معزی لنگ (مولانا) : ۲۹۰
معین : ۲۰۹
معینا : ۲۷۸ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۳۸۱-۱۸۲
۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶
معین میکال : ۲۰۸
مغربی لنگ (مولانا) : ۲۹۰
مقبولی : ۵۴ - ۵۵
مقبولی (میر) : ۷۳
مقصدی ساوجی (مولانا) : ۳۱۲
مقصود بنای تبریزی : ۳۷۴
مقصود بیک : ۹۶ - ۹۷
مقصود کاشی (مولانا) : ۲۶۷
مکارم قزوینی (مولانا) : ۳۱۵
مکال : ۲۰۸
مکتبی شیرازی (مولانا) : ۲۳۲
مکیال : ۲۰۸
ملاجان کاشی : ۲۸۴
ملک (مولانا) : ۱۳۶
ملک ابو اسحق : ۱۲۳ - ۳۸۳
ملک اصفهانی (خواجه) : ۹۸
ملک الشعرا : به حبیبی برگشادی رجوع - شود .
ملک حسن : ۲۳
ملک زاده خوافی : ۱۳۰ - ۳۸۴
ملک محمود جان دیلمی : ۹۱ - ۹۲
منصور : ۸۱
منصور کمانه : ۱۴۰
منطقی : ۷۶
منظری ماوراءالنهری (مولانا) : ۳۰۶
منظور : ۱۵۰
موالی تونی (مولانا) : ۲۲۱
موسی (میر) : ۷۰
موسی بیک : ۳۵۵
مولوی : ۱۴۵
مؤمن : ۱۰۸
مؤمن میرزا : ۲۰۱
مؤمنی استرآبادی : ۲۸۰
مهتر شاهقلی : ۹۰
مهدی : ۷۴ - ۲۲۳
مهدی (میر) : ۲۱۷
مهدی استرآبادی (مولانا) : ۲۲۲
میخچه‌گر : به‌نیازی قزوینی رجوع شود .
میر : به‌امیر علیشیر نوایی رجوع شود .
میرانشاه بن تیمور : ۲۰
میربوسعید : ۳۳۴
میرحاتم رازی (مولانا) : ۳۳۰
میرحسین کاشانی (قاضی) : ۲۸۳
میرحسین منطقی (قاضی) : ۷۶
میردوست طارمی : ۲۴۸

Marfat.com

میرذوقی (خواجه) : ۱۰۰
میرزا احمد تهرانی (مولانا) : ۳۲۸
میرزا شاه حسین : ۳۰- ۸۷- ۸۹- ۹۰- ۹۱ ۱۲۰
میرزا قاسم (میرك كور) : ۱۱۵
میرزایی (مولانا) : ۲۷۱
میرشاه علی : ۳۴۹
میرعبدالباقی : ۳۱
میرعزالدین یوسف : ۳۴
میر علی : ۲۸۷
میرقدسی : ۳۶ - ۳۸۱
میرقوام الدین حسن : ۳۲
میرك خالدی (قاضی) : ۱۱۴
میرك خرد : ۵۲
میرك شیرازی (خواجه) : ۹۸
میرك كور (میرزا قاسم) : ۱۱۵
میرك میرعبید : ۹۹
میر محمد : ۲۸۶
میرمراد (عهدی قزوینی) : ۲۸۰
میرم سیاه (خواجه) : ۲۳۷
میرمقبول قمی : ۳۴۹
میرنجم ثانی : ۱۰
میرهندی : ۲۱۷
میکال : ۲۰۸
میلی تبریزی : ۲۶۳
میمون‌الشعرا : ۲۵۳

ن

نادری سمرقندی (مولانا) : ۲۸۲
نادعلی : ۷۸
نارنجی : ۳۴۷ - ۳۴۸
نارنجی سلطان‌ارس باری خوان : ۳۴۶
نازکی استرآبادی (مولانا) : ۲۷۹
نازکی تبریزی : ۲۶۲
نازکی همدانی (مولانا) : ۲۸۸
ناطقی (میر) : ۶۸
ناظر : ۱۵۰
ناقه (میر) : ۵۶
نامی تبریزی : ۲۵۴
نباتی : ۲۶۶ - ۳۳۲
نباتی تبریزی : ۲۶۶
نبی : ۳ - ۳۱- ۱۷۱- ۱۷۲- ۱۸۷ .
نبی‌المرسل : ۳۱
نثاری تونی (مولانا) : ۲۲۱ - ۳۲۶
نجاتی : ۱۳۷
نجفی قلندر : ۳۷۵
نجم ثانی (امیر) : ۳۴۳ - ۳۵۶
نجم ثانی (میر) : ۱۶۹
نجم ثانی اصفهانی (امیر) : ۶۹
ندایی یزدی (مولانا) : ۲۷۴
نردی استرآبادی : ۳۷۰
نرگسی : ۲۰۵
نرگسی (مولانا) : ۲۰۴
نشاطی شوشتری : ۲۷۷
نصیبی : ۷۰
نظام‌الدین احمد (امیر) : ۵۸
نظام‌الدین نظام (مولانا) : ۱۷۱
نظام تهرانی (مولانا) : ۳۳۱
نظام شاه : ۴۳
نظام معمایی (مولانا) : ۲۲۲
نظامی : ۳
نظری قمی : ۳۱۰
نعلی: ۳۵۵
نعمت‌الله رشتی (مولانا) : ۳۰۳
نعمت تهرانی (مولانا) : ۳۳۱
نعمت گنابادی (مولانا قاضی) : ۳۱۳
نعمتی کاشانی (مولانا) : ۲۸۵
نعیمی گنابادی (مولانا قاضی) : ۳۱۳-۳۸۶

Marfat.com

نفیس (مولانا) : ۱۰۱
نقاش : ۲۷۷
نقوقاآن‌بن جوجی خان : ۲۷
نگاهی جغتایی : ۳۵٤
نگاهی نیشابوری : ۲٦۳ - ۳۸٦
نواب ابراهیم خان : ۳۲۳
نواب صاحبقرانی : ۵۹ - ۱۳۸ - ۳٤۷-۳۵٤
نوایی : ۱۲۵ - ۳۳٦
نوح : ۲۷ - ۱۵٤ - ۲٤۰
نورالله (مولانا) : ۱۲۸
نورالله (امیر) : ٦۵
نوربخش : به‌نور بخشیه رجوع شود .
نور بخشی : به نور بخشیه رجوع شود .
نور بخشیان : به نوربخشیه رجوع شود .
نوربخشیه : ٦۱ - ۷۰ - ۱۰۹ - ۱۲٦-۱۲۷
۱۷۳ - ۲۲٦ - ۲۹۵ - ۳۳۲ - ۳۷۱
نورسعید (امیر) : ۳۳۹
نوری تبریزی : ۲۵٤
نوری نیشابوری (مولانا) : ۲۹۸
نوشی : ۳۲۸
نویدی : ۹۵
نیازی قزوینی (مولانا) : ۳۲٤
نیستی : ۲٦٤ - ۲۹۵
نیستی رازی (مولانا) : ۲۹۵
نیشابوری (مشربی) : ۲۷۹
نیکی (مولانا) : ۲۱۹ - ۲۷۸

و

واصلی بخارایی (مولانا) : ۳۰۷
واصلی تبریزی (مولانا) : ۳۰۹
واصلی سارانی تهرانی (مولانا) : ۲۹٤
واقفی : ۵۵
واقفی (امیر) : ۵٦
والهی استرآبادی (امیر) : ۵۹
واهبی استرآبادی : ۲۸۰
وحید : ٦۷ - ۳۷۸ - ۳۸٦
وحیدی (مولانا) : ۲۲۷
وحیدی قمی : ۱۸۲
وداعی (مولانا) : ۲۵۷
وصالی : ۱۲۰
وصفی هروی (مولانا) : ۲۷۹
وصلی : ۲٦۲
وصلی سارانی تهرانی (مولانا) : ۲۹٤
وفایی : (به خضرشاه رجوع شود)
وفایی (ترك) : ۳۵۳
وفایی (مولانا) : ۳۵۳
وفایی اردبیلی : ۲۷۵
وفایی تونی : ۲۹۰
وفایی رازی (مولانا) : ۲۹۵
وفایی سبزواری : ۲۵۸
وفایی سمنانی (مولانا) : ۲۷۰
وفایی مشهدی : ۲٦۷
ولی (ملا) : ۸۸
ولی خیاط ساوجی : ۳۷۰

ه

هاتفی قزوینی : ۲۳۱
هادی : ۳۸
هادی (امیر) : ۳۷
هادی (میر) : ٦۰
هادی مشهدی (امیر) : ۵۵
هاشم (امیر) : ۹۹
هاشمی بخارایی (امیر) : ٦۰
هامان : ۲۲
هبةالله (میر) : ٦۳
هجری : ۲٤٦ - ۳۱۰
هجری (مولانا) : ۳۲۸
هجری اندجانی (مولانا) : ۳۰۹
هجری کاشانی (مولانا) : ۳۲۱

Marfat.com

هدایت‌الله (امیر) : ٦٦
هدایت‌الله (خواجه) : ٩٧
هدایت‌الله ظهیر : ٩٩ - ٣٨٣
هروی : ٢٢٩
هشیاری : ٣١٣
هلاکی : ٢٣٠
هلاکی همدانی (مولانا) : ٢٢٩
هلالی : ١٥٣ - ١٥٥ - ١٥٦ - ١٥٨-١٥٩ ٣٦٢
هلالی (مولانا) : ٣٥٩
هلالی قزوینی (مولانا) : ٢٣١
همایون (میر) : ٤٧
همایون بن‌بابر : به همایون پادشاه رجوع- شود .
همایون پادشاه : ٢١ - ٢٣ - ٥٣ - ٣٤٣
همایی (مولانا) : ٣٥١
همایی‌سمرقندی : ٢٩٩
همدانی : ٢٢٩
همدمی‌تهرانی : (مولانا) ٢٩٧
همدمی‌سمرقندی : ٢٩٩
همدمی‌همدانی (مولانا) : ٢٦٥
هور : ٢٢
هوشی : ٢٢٥
هوشی‌شیرازی (مولانا) ٢٢٥
یادگارمحمد بایسنغری : ١٥
یارعلی‌تهرانی (مولانا) : ٢٤٧
یاری‌تبریزی : ٢٦٤
یاقوت : ١٠٣ - ١٠٧
یحیی‌قمی : ٢٣١
یحیی ورجردی (مولانا) : ٣١٢
یسری (امیر - مشهور به‌میرناقه-بطوریکه درغلط‌نامه آمده است یسری اشقباه‌وامیرسیری صحیح است) : ٥٦
یعقوب : ٦٠ - ١٦٨ - ١٧٠ - ٢٣٣
یعقوب‌بن‌حسن : ٢٣
یعقوب‌بیک : ١١٧
یعقوب‌میرزا : ٣٤٤
یغمی‌گنابادی (مولاناقاضی) : ٣١٣
یقینی : ٣٢٦
یقینی شروانی (مولانا) : ٣٢٦
یمینی‌سمنانی (مولانا) : ٣٢١
یوسف : ١٢-٢٣-٢٤-٦٠-١٠٠-١٤٥- ١٥١-١٦٨-١٧٠-١٨٣-٢٣٣- ٢٣٤-٢٤٤-٢٧٥-٣٠٣-٣٤٩
یوسف‌ع (تخلص یوسف‌بیک‌چاوشلو): ٣٤٥-٣٤٦
یوسف‌اصفهانی(میر) : ٢٤٨
یوسف‌بیک : ١٦٧
یوسف‌بیک(چاوشلو) : ٣٤٤
یوسف‌بیک‌توشمال : ٣٥١
یوسفی : ٢٣٤
یوسفی طبیب‌خوافی (مولانا) : ٢٩٠

Marfat.com

فهرست نام شهرها ورودها وطوایف وجای‌ها

آ
آب آمویه : ۱۰
آذربایجان : ۹، ۱۰، ۲٤، ۱۱۵، ۱۹۵
آسا (حصار) : ۱۰
آکره : ۲۱
الف
ابرقو : ۱۰
ابیورد : ۱۷٦
ابهر : ۲۲ ، ۵۰ ، ۲۰٤ ، ۲۱۱
اردبیل : ۸۸ ، ۹۹ ، ۲۱۸
اردوباد(قزوین) : ۲۷۵
اردوباد(آذربایجان) : ۱۱۵ ، ۲۱۲
ارسک (قریه) : ٤۷
ارم (باغ) : ۲۹۸
ارنه (قریه) : ۲۵٤
اندرسان : ۳۳۲
ارسبار : ۳٤٦
استا : ۱۰
استرآباد : ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۵۲ ، ۵۳، ٦۰، ٦۹ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۸۰ ، ۱۳٦ ، ۱٤۰، ۱۵۲، ۱۷۱ ، ۳۲۰، ۲٤۰ ، ۲۵۸ ، ۲۷۷ ، ۳۰٤ ، ۳۲۷، ۳۳۲ ، ۳۳۵ ، ۳۷۰، ۳۸٦
اسفراین : ٤۷ ، ۵٦
اسکو : ۵۷ ، ۵۸
اصفهان : ۳۲ ، ۳۳ ، ۵٤ ، ٦۷ ، ٦۹، ۷٤ ، ۹٤، ۹۸، ۱۳۸، ۱٤٤، ۱۸۷، ۱۹۵، ۲۱۳ ، ۲۳۹، ۲۵۷ ، ۳۲۳ ، ۳۵۱ ، ۳۵۲ ، ۳۷۵
افغان (افغانستان) : ۲۲
البرز : ۱۳۳
امامزاده زین‌العابدین (مقبره) : ۵٤
امامزاده عبدالعظیم (مقبره) : ٦٦ ، ۳۳٦
اندجان : ۳۰۹
اوبه (قصبه) : ۲۱۱
ایران : ۲٤ ، ۲۷ ، ٤۳ ، ۵۳ ، ۳۷٤
ب
بابا الهی : ۲۲
بافق : ۸۳
باغ امید : ۱۷۳
باغ جهان آرا : ۲۰۸
باغ مراد هرات : ۱۱۷
بحرین : ۱۰۲
بحرآباد (سبزوار) : ۳۸۵
بخارا : ۲۲۰ ، ۳۰۷ ، ۳٤۳
بدخشان : ٦۸
برگشاد (آذربایجان) : ۳۵۷
بریتیش موزیوم : ۲۷۱ ، ۲۸۲ ، ۲۸۸
بسطام : ۲۳٦
بصره : ۳٤

Marfat.com

بطحا : ۱۰۵
بغداد : ۱۰ ، ۱۷۹ ، ۲۴۵ ، ۳۳۱
بکر (دیار) : ۱۰ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۲۴
بلخ : ۱۹۵
بنگاله : ۲۲
بهشت : ۱۲ ، ۱۶۱
بیارجند : ۱۲۶
بیت‌العشرت : ۱۱۷
بیت‌الله الحرام : ۳۳ ، ۳۵ ، ۲۵۴ ، ۲۷۴

پ

پشتر : ۲۹۲

ت

تبریز : ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۵۰، ۵۵ ، ۵۶، ۵۷، ۸۴، ۹۴، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۰۰، ۲۰۹ ، ۲۱۳، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۴۸ ، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۲، ۳۱۵ ، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۵۵، ۳۵۹، ۳۷۲، ۳۷۴ ، ۳۷۶
تربت : ۱۳۵ ، ۲۵۴
ترشیز : ۱۸۸
ترکستان : ۲۷ ، ۲۸
ترمذ : ۵۳
توران : ۳۰۸
تون : ۶۴، ۱۸۲، ۳۲۳
تهران : ۱۷۳ ، ۲۵۰، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶ ، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۸۲ ،

ج

جام : ۱۶۰
جرپادقان : ۱۰۰
جرجان : ۳۳۲
جناباد : ۳۹
جنابد : ۳۸
جوین : ۳۱۹

چ

چشمه علی : ۲۱۷
چین : ۱۶ ، ۲۳۴ ، ۲۵۴

ح

حجاز : ۳۳۷
حج (مکه) : ۳۶
حله : ۱۰۱، ۳۷۳

خ

خبوشان : ۳۲۰
خراسان : ۱۰، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۸، ۲۹ ، ۳۴ ، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۳، ۶۹، ۷۴، ۷۸، ۹۴، ۱۰۳، ۱۲۰، ۱۳۵، ۱۴۴ ، ۱۵۲، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۸۵، ۱۸۸ ، ۱۹۴، ۲۰۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۵۰، ۲۵۴ ، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۹۰، ۲۹۹، ۳۳۵، ۳۱۹ ، ۳۲۰، ۳۵۲، ۳۶۳، ۳۷۴ .
خرگرد جام : ۱۴۴، ۱۶۳، ۱۶۴
خلخال : ۸۷، ۱۳۰
خوارزم : ۱۳۴ ، ۲۲۰
خورشید : ۱۹
خواف : ۱۳۱
خوانسار : ۲۸۷
خوی : ۲۴
خیابان : ۱۳۷ ، ۱۹۷
خیبر : ۱۷۲
خیارج (قزوین) : ۸۵

د

داراب جرد : ۲۴۸ ، ۲۴۹
دارالفنون پتنه : ۱۴۳
داسغان : ۲۱۷

Marfat.com

دردشت اصفهان : ۱۴۴
دوان (قصبه) : ۷۷
دهک : ۱۸۶
دیاربکر : ۱۰ ، ۲۴ ، ۲۵
دیارجمند : ۱۲۶
ذ
ذات‌البروج : ۱۳۱
ر
رشت : ۱۰، ۱۸، ۸۳، ۲۷۸، ۳۰۰
رضوان : ۷۸
رضویه (مشهد) : ۳۷، ۱۳۶، ۲۸۹
رنان (قریه) : ۲۳۷
روم : ۱۱ ، ۲۰۹ ، ۳۱۹
رودبار (قزوین) : ۲۷۵
ری : ۱۷، ۶۳، ۶۶، ۶۷، ۱۲۰، ۲۴۶ ، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۸۷، ۳۲۸ ، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۱۳، ۳۴۳، ۳۷۳ .
ز
زابلستان : ۲۲
زاوه : ۱۹۴
زحل : ۱۶۲
زمین داور : ۱۷
زواره : ۲۵۷ ، ۲۹۰
س
ساران : ۲۹۳
ساوه : ۵۹، ۶۰، ۲۷۱، ۲۹۲، ۲۹۶، ۳۱۲، ۳۷۰
سبزوار : ۳۶، ۶۸، ۷۰، ۲۰۶، ۲۴۵، ۲۷۴، ۳۲۸، ۳۰۹، ۳۷۰، ۳۸۵
سپاهان : ۹۴
سرخاب : ۱۷۹
سکرات خراسان : (؟) : ۳۴
سلسبیل : ۱۶۱
سلماس : ۲۴
سمرقند : ۲۶۴، ۳۰۰، ۳۰۷، ۳۴۳،
سمنان : ۵۹، ۷۱، ۲۷۰، ۳۲۱، ۳۳۳
سند : ۳۰
سنجان : ۱۳۱
سیاه بورك : ۲۷۳
سیستان : ۱۱۴، ۲۵۴
ش
شام : ۳۳۷
شروان : ۹، ۱۰، ۶۷، ۸۶، ۹۹، ۱۲۳ ، ۲۸۰، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۲۶
شرور : ۹
شکراب ری : ۳۴
شکراب خراسان : ۳۴
شماخی : ۲۸، ۳۶۶
شنب غازان : ۱۷
شوشتر : ۲۴۲
شهر زور : ۳۴۶
شیراز : ۴۳، ۵۶، ۶۹، ۷۲، ۷۶، ۷۹، ۸۲، ۸۸، ۹۵، ۹۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۳۰، ۱۴۸، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۹، ۲۳۴، ۲۴۷، ۲۸۲ ، ۳۰۴، ۳۱۷، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۶۷
ط
طب آباد : ۵۴
طبس : ۳۶۳
طبس گیلک : ۳۶۳
طوس : ۲۱۰
طیب آباد : ۵۴
ع
عراق : ۱۰، ۱۷، ۴۷، ۵۳، ۵۴، ۷۸، ۷۹، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۹۴، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۴۲ ، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۸۵، ۲۰۴، ۲۵۷، ۲۷۷ ،

Marfat.com

۲۸۷، ۳۲۲، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۴۳، ۳۷۰، ۳۷۶
عراق عرب : ۹۳
عربستان : ۲۵
عجم : ۱۳۱
غ
غوریان : ۱۱۳
ف
فارس : ۱۰، ۱۹۹
فرات : ۸۶
فرنگ : ۲۵
فندرسک : ۵۲
فیروز کوه : ۲۷۷
ق
قدس خلیل : ۳۵
قراگول : ۲۲
قرشی : ۱۶۹
قزوین : ۴۴، ۵۰، ۶۸، ۷۱، ۸۴، ۸۵، ۹۱، ۱۰۱، ۱۱۴، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۸۶، ۲۳۱، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۸۰، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۴۸، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۸۲.
قلعه اختیارالدین : ۲۰
قلعه کرات : ۱۸
قم : ۶۲، ۶۶، ۸۳، ۸۴، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۸، ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۵۱، ۳۲۴، ۳۴۸، ۳۶۴، ۳۷۲
قمر : ۱۹
قندهار : ۳۰، ۲۰۵، ۳۱۱
ک
کابل : ۲۱
کاشان : ۴۳ - ۴۷، ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۹، ۷۸، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۸۷، ۹۷، ۱۲۷، ۱۴۱، ۲۴۰، ۲۸۳، ۳۲۱، ۳۷۲، ۳۷۶
کجرات : ۱۸۵
کرات (قلعه) : ۱۸
کردستان : ۱۰، ۳۴۷
کرمان : ۶۰، ۸۳، ۱۲۳، ۳۶۴
کره رود : ۱۸۷
کش : ۱۲۴
کعبه : ۱۰۱
کن : ۹
کوشوان : ۱۳۷
گ
گرجستان : ۳۰۳، ۳۲۹
گرمسیر : ۱۷
گلویان شیراز : ۳۶۸
گنابد : ۲۹۲
گورستان سرخاب تبریز : ۲۰۰
گیلان : ۹، ۱۰، ۱۳، ۶۱، ۷۱، ۸۲، ۸۳، ۱۱۹، ۱۳۹، ۲۲۷، ۲۵۱، ۲۷۸، ۳۰۰، ۳۰۲
ل :
لاهیجان : ۹، ۱۳، ۸۲، ۱۲۳، ۲۷۳
لار : ۲۹، ۱۱۱
لرستان : ۳۵۳
م
ماج : ۱۰
مازندران : ۶۴، ۶۵
ماوراءالنهر : ۱۰، ۲۱، ۲۸، ۷۴، ۱۲۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۲۰، ۲۳۷، ۲۴۶، ۲۹۹، ۳۰۶، ۳۳۴، ۳۳۵
مدرسه خواجه افضل : ۳۳۴
مدینه : ۱۸۷

Marfat.com

مشتری : ۱۹
مشهد : ۷۲، ۷۴، ۱۲۶، ۱۴۱، ۱۷۶، ۲۰۲، ۲۳۷، ۲۵۰، ۲۸۹، ۳۲۰، ۳۳۴، ۳۴۸، ۳۶۸
مصر : ۳۰۳
مظفریه مدرسه : ۷۹
مرو : ۱۰، ۱۸۲، ۲۰۴

ن

نخجوان : ۱۰۱
نصیریه (مدرسه) : ۵۰، ۵۵، ۷۹
نصیریه (مناره) : ۱۳۱
نطنز (عراق) : ۹۲
نهاوند : ۲۱۹، ۲۷۹
نیشابور : ۵۶، ۷۴، ۱۳۳
نیل : ۱۵۲

و

ورامین : ۵۱
ورجرد همدان : ۳۳۲، ۳۱۲، ۳۶۸

ه

هرات : ۱۴، ۱۵، ۲۸، ۳۴، ۳۵، ۴۹، ۵۲، ۲۷۶، ۲۸۷
۷۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۸،
۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹،
۱۸۴، ۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۷،
۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۷،
۲۶۸، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۴، ۳۱۱، ۳۱۴،
۳۱۸، ۳۶۲، ۳۷۵.
هری : ۲۸، ۱۱۶، ۱۵۲، ۲۰۸، ۲۲۷،
۲۲۹، ۳۰۴، ۳۳۵
هزار جریب : ۵۹
هشت بهشت : ۲۲۷
همدان : ۵۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۹، ۲۴۲،
۲۷۱، ۲۹۸، ۳۶۸
هند : ۱۷، ۲۱، ۳۰، ۴۳، ۵۳، ۱۰۷،
۱۱۱، ۱۸۵،
هندوستان : ۲۱، ۱۲۵، ۱۴۵، ۲۸۸

ی

یثرب : ۱۰۵
یخه : ۱۸
یزد : ۱۰، ۷۰، ۷۶، ۱۲۲، ۲۴۵، ۲۴۷،

Marfat.com

فهرست نام کتابها ورساله‌هائیکه از آنها در تحفه سامی یادشده‌است

الف

اخلاق هاشمی : ۶۲
اسکندر نامه : ۱۶۳
اشعةاللمعات : ۱۴۵
اقتباسات : ۴۹

ب

بحران تألیف ذوالنون : ۸۶
بدایع‌الوسط : ۳۳۶
بلقیس وسلیمان منظوم از نظام : ۱۷۱
بهرام وناهید منظوم از حیرانی : ۱۹۸
بهرام وبهروز منظوم از بنایی : ۱۶۷

پ

پنج فصل منظوم از وصالی : ۱۲۰

ت

تاریخ شاهی : ۱۰۴
تاریخ طبری : ۳۲۵
تاریخ فتوحات‌شاهی : ۱۰۴
تاریخ وقایع زبان : ۱۹۴
تاریخ منظوم : ۱۰۴
تبصرة‌المتعلمین : ۷۸
تحفه‌سامی : ۴
تحفةالاحرار : ۱۴۵-۱۵۱
تذکرة‌الشعراء : ۴-۳۳۸
ترجمه‌اربعین‌حدیث : ۱۴۵
تفسیر کلام‌الله‌مجیداز جامی : ۱۴۵
تمرنامه‌هاتفی : ۱۶۳
تیمورنامه : ۱۶۳
تواریخ دقیقه : ۳۳۶

ج

جام‌وجمشید از عبدی‌بیک : ۹۰
جلاءالروح : ۱۴۸
جواب مخزن‌الاسرار ازسولانا نرگسی : ۲۰۵
جواب سلسلةالذهب از امینی : ۴۶

ح

حالات پهلوان محمد ازنوایی : ۳۳۶
حالات سیدحسن اردشیر » : ۳۳۶
حبیب‌السیر : ۴۳ - ۱۰۹
حفظ صحت نفس ازسولانا ذوالنون : ۸۵
حیرت‌الابرار از امیر علیشیر : ۳۳۶

خ

خردنامه اسکندری : ۱۴۵ - ۱۵۲
خسرو وشیرین از قاسمی گنابادی : ۴۱
خسرو وشیرین ازخواجه عبدالله سروارید : ۱۰۴ - ۱۰۶
خسرو وشیرین از هاتفی : ۱۶۱
خلاصةالاخبار : ۱۰۹
خمسه مثالی کاشانی : ۲۹۹

Marfat.com

د

دریای ابرار : ٥٦ - ٢٨٢ - ٣٣٧
دیوان اول (جامی) : ١٤٥
دیوان ثانی » : ١٤٥
دیوان ثالث » : ١٤٥
دیوان فارسی امیر علیشیر : ٣٣٦

ذ

ذخیره‌ی‌خوارزمشاهی منظوم
از غواصی خراسانی : ٣٢٥

ر

رباعیه ترجمه دیوان علی (ع)
از ابراهیم امینی : ٤٦
رساله تکمله درشرح حال جامی : ١٤٤
رساله تحقیق مذهب صوفی ومتکلم و حکم
از مولانا جامی : ١٤٥
رساله جواب وسئوال رسولان هند از مولانا-
جامی : ١٤٥
رساله صغیر از جامی : ١٤٥
رساله طریق صوفیان » : ١٤٥
رساله عروض » » : ١٤٦
رساله فواید الضیائیه » » : ١٤٦
رساله فی‌الوجود » » : ١٤٥
رساله قافیه » » » : ١٤٦
رساله کبیر در معما » » : ١٤٥
رساله لااله‌الاالله » » : ١٤٥
رساله مناسک حج » » : ١٤٥
رساله متوسط » » : ١٤٥
رساله منظومه اصغر درمعما » : ١٤٥
١٤٦
رساله موسیقی » » : ١٤٦
رساله منشآت » » : ١٤٦
روضة‌الشهداء منظوم ازندایی یزدی : ٢٧٤

روضة‌الشهداء منظوم ازغواصی خراسانی : -
٣٢٥
روضة‌الشعراء ؟ ٣٢٥
روضة‌الصفا : ٤٣

س

ساقی‌نامه صدقی استرآبادی : ٨١
ساقی نامه غواصی خراسانی : ٣٢٥
سبحة‌الابرار : ٥٥ - ١٤٥ - ١٥١ - ٢٨٥
سدسکندری : ٣٣٦
سرو وتذرو ازنثاری تونی : ٢٢١
سلامان وابسال : ١٤٥ - ١٥١
سلسلة‌الذهب : ٤٦ - ١٤٩
سهواللسان از شریف : ١٧٩
سیخ وسرغ از حیرانی همدانی : ١٩٨

ش

شاهنامه قاسمی گنابادی : ٣٩
شاهنامه خواجه عبدالله مروارید : ١٠٦
شاهنامه نازکی همدانی : ٢٨٨
شاهنامه فردوسی : ٢٨٨
شاه ودرویش ، هلالی جغتایی : ١٥٣-٢٢١
شرح بیتی از امیر خسرو وهلوی از جامی :-
١٤٥
شرح بعضی ازسخنان خواجه پارسا » »
١٤٥
شرح بیتی چنداز مولوی » » » :
١٤٥
شرح بعضی ابیات تائیه فارضیه » » :
١٤٥
شرح بعضی از مفتاح الغیب » » :
١٤٦
شرح حدیث ابی‌ذرغفاری ازجامی : ١٤٥
شرح رباعیات از جامی : ١٤٥
شرح فصوص‌الحکم » : ١٤٥

Marfat.com

تحفه‌سامی

شواهدالنبوة » : ۱٤٥
شهر آشوب آگهی خراسانی : ۲۰۹
شهرآشوب مولانا حزمی (خرمی؟) : ۲۷۸
شهر انگیز وحیدی : ۲۲۷ - ۲۲۸
شهر انگیز عشقی : ۲۷٤

ص

صفات‌العاشقین هلالی : ۱٥٤

ظ

ظفرنامه تیموری شرف‌الدین علی : ۱۲۲

ع

عدل وجور منظوم ازقاضی اختیار : ٤۹
عروض ترکی از امیرعلیشیر : ۳۳٦

غ

غرایب‌الصغر منظوم از امیر علیشیر : ۳۳٦

ف

فتوحات شاهی از هاتفی : ۱٦٤
فرهاد وشیرین از امیرعلیشیر : ۳۳٦
فوایدالکبر منظوم از » » : ۳۳٦

ق

قرآن مجید : ٤
قصص‌الانبیاء منظوم ازغواصی خراسانی : - ۳۲٥
قصه شیخ صنعان منظوم از امیر علشیشر : ۳۳٦ .

ك

کارنامه منظوم ازقاسمی گنابادی : ٤۱
کافیه (شرح) از عصام‌الدین : ۱۱۲
کتاب اول سلسلةالذهب جامی : ۱٤٥
کلیله ودمنه منظوم ازغواصی‌خراسانی: ۳۲٥

گ

گلستان سعدی : ۱٥۳
گوی وچوگان عارفی : ۳۱۰
گوی وچوگان عرفی : ۳۱۰
گوی وچوگان خیالی : ۳٤۷
گوی بازی شاه اسمعیل صفوی منظوم‌ازقاسمی گنابادی : ٤۱

ل

لیلی ومجنون ازقاسمی گنابادی : ٤۰
لیلی ومجنون از خواجه‌هدایت‌الله کاشانی : ۹۷
لیلی ومجنون از جامی : ۱٤٥ - ۱٥۲
لیلی ومجنون از هلالی : ۱٥٥
لیلی ومجنون هاتفی : ۱٦۱
لیلی ومجنون نوایی : ۳۳٦
لوامع‌جامی : ۱٤٥
لوایح جامی : ۱٤٥

م

منشآت ترکی امیرعلیشیر : ۳۳٦
مفردات درفن معما » » : ۳۳٦
محبوب القلوب » » : ۳۳٦
مجالس‌النفائس امیر علیشیر نوایی : ٤ - ۱۱۸ - ۲۰٤ - ۳۳٦ - ۳٥۹
مجالس‌العشاق بایقرا میرزا : ۱٥
مجمع‌الغرایب : ۱٦۸
محمودوایازمثنوی‌ازفخرالدین‌علی کاشفی: ۱۱۱
محبوب‌القلوب : ۳۳٦
محبوب الاختیار اثر قاضی اختیار : ٤۹
مختارالانوار ؟ » » : ٤۹
مخزن‌الاسرار نظامی » » : ۱۳۲-۱٦٥
معارضه مهر، مثنوی اثرابراهیم امینی : ٤٦
معما (رساله) اثرسولانا ذوالنون : ۸٦
مفردات درفن معما ازنوایی : ۳۳٦
مکتوب ودیباچه‌مرقع استاد کمال‌الدین بهزاد بقلم سلطان ابراهیم امینی : ٤٦
مناظره‌ی‌آسمان وزمین ازسولانا حیرانی: ۱۹۸

Marfat.com

تحفه‌سامی

مناظره‌ی‌تیغ وقلم از خواجه مسعودقمی:۱۸٤
مناظره‌ی‌شمس وقمر از خواجه مسعودقمی : ۱۸٤
مناظره‌ی‌شمع وپروانه‌از حیرانی : ۱۹۸
مناقب حضرت مولوی جامی از امیر علیشیر- نوایی : ۱٤٥
مناقب خواجه عبدالله انصاری از امیرعلیشیر نوایی : ۱٤٥
منشآت ترکی امیر علیشیر منشآت : ۳۳٦
منشآت : ۱۰٤
منقصرالابصار : ۱۳۲
مونس‌الاحباب ازخواجه عبدالله مروارید : - ۱۰۳

ن

نثراللالی ازنوایی : ۳۳٦
نسایم‌المحبة » : ۳۳٦
نظم‌الجواهر فارسی » : ۳۳٦
نوادرالشباب » : ۳۳٦

و

وقایع بدایع ازقاضی سنجانی : ۱۳۲
وقایع زمان از خواجه مسعود قمی : ۱۸٤
وقایع زمان سلطان حسین میرزا از ریاضی - زاوه‌ای : ۱۹٤

ه

هفت اختر ازعبدی بیک : ۹٥
هفت اورنگ جامی : ۱٤٥
هفت پیکر نظامی : ۱٦۲
هفت منظر هاتفی : ۱٦۲

ی

یوسف وزلیخا جامی : ۱٤٥ - ۱٥۱
یوسف وزلیخا مسعود قمی : ۱۸٤

Marfat.com

خواهشمنداست پیش‌ازمطالعه اشتباههای چاپی رابشرح زیر

اصلاح‌فرمایید

صفحه	سطر	نادرست	درست
مقدمه یک	۹	قحط وغلا	قحط غلا
هفده	۲۱	گویا	گوییا
۶	۱۲	بی‌نگویم	سن نگویم
۸		ستاره‌ای که برابر لمؤلف گذاشته شده شرحش در زیر صفحه چنین است * . و . ندارد .	
۱۰	۷	شماره ۷۳ باید ۷۶ باشد وشماره ۷۸ که باید در بالای علاءالدوله باشد افتاده است .	
۱۸	۵	قدرت بازی	قدرت بازوی
۱۹	۱	شءاب	شباب
۳۳	۱۶	در کنار بیت : درون حلقه . * افتاده است .	
۳۵	۲	» »	زخیل اهل (*) افقاده است
۳۵	۲۲	درسطر آخر صفحه ستاره (*) دوم‌ومطالب‌مربوط‌بآن‌زایداست	
۳۹	۲۴	بیان دوستاره	میان دوستاره
۴۰	۲۳	و . ندارد	و . این بیت را ندارد
۴۲	۸	بکار آید	بکار آمد
۴۴	۱۵	جفاگار	جفا کار
۵۱	۱۱	قاضی عطاالله	قاضی عطاءالله
۵۳	۸	سهو	سحو
۵۴	۹	۵۳ ـ شاه قاسم	۵۴ ـ شاه قاسم

Marfat.com

تحفه‌سامی

صفحه	سطر	نادرست	درست
٥٤	١٤	٥٤ - میر عبدالباقی	٥٥ - میر عبدالباقی
٥٦	٢	امیر یسری	امیر سیری
٦٥	١٢	زمن زگذشت	زمن گذشت
٦٧	١٧	نظزی	نظری
٦٩	١٣	سپه‌پوشان	سیه‌پوشان
٨٠	٩	٤٤٤	١٤٤
١٠٦	١٢	همدسی	هردسی
١٢٦	١٥	وقوقی	وقوفی
١٢٨	٢	٢٢٩	٢١٩
١٨٨	١٨	٤٩٩	٣٩٩
١٩٩	١٥	چاکها	خاکها
٢٠٨	٤	عالیشاه	عالیشان
٢٢٦	٨	فته وقبول	رفته وقبولَ
٢٣٢	١٥	چشم پتان	چشم بتان
٢٣٣		زیر صفحه شماره ٣٣٢ اشتباه و ٢٣٣ صحیح است .	
٢٣٦	١٧	٢٩١	٧٩١
٢٣٦	١٨	٨٩٧	٧٩٧
٢٣٩		شماره‌ی‌زیر صفحه ٣٣٩ اشتباه و ٢٣٩ صحیح است .	
٢٤٠		در زیر صفحه شماره ٧٢١ ومطالب مربوط بآن متعلق بزیرنویس صفحه ٢٤١ است .	
٢٤٨	١١	در دراب جرد	از داراب جرد
٢٥٣	٢١	٢٧ - م .	٢٧ - و .
٢٥٧	١٩	- ٢٧١	- ٣٧١
٢٦٥	٦	مطع	مطلع
٢٧٨	١٨	مولانا خرمی اصفهانی (لازم به تذکر است که در نسخه ـ وحید وپتنه بطوریکه در زیر صفحه شماره ٢٠٨ آمده است‌مولانا حزمی اصفهانی ثبت شده لیکن‌درنسخه آستان قدس‌وبیات با ـ روشنی و وضوح خرمی نوشته شده است در شهر آشوب تألیف			

غلطنامه

Marfat.com

تحفه‌سامی

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲۸۳	۱۳	حاجی شاه کاشانی	حاج شاه حلاج کاشانی
۲۹۰	۱۲	طبیب خافی	طبیب خوافی
۲۹٤	۱٦	٥۲۱	٥۱۲
۳٤۲	٤	نرسد	برسد
۳٤۷	۱	کیک سلطان	کپک سلطان
۳٤۸		آخرین سطر در زیرصفحه (*) ومطالب میان .. آ. مطالب میان دو ستاره را ندارد	
۳۸۲	۳	صفحه ٦٦	صفحه ۳٦
۳۸٤	۱۸	کوشانی	کوشوانی

غلطنامه

دانشمند محترم آقای گلچین معانی باستناد ثبت تذکره تقی ـ الدین کاشانی او را حزمی دانسته‌اند .)

Marfat.com

Marfat.com

الامام محمد المهدی

صلوات الله علیهم

عزره اسمعیل بن حیدر

بهای: ۴۵۰ ریال

[redacted]

بشماره ۱۹۵ در کتابخانه ملی به‌ثبت رسید

Marfat.com